4412
G1P

ضمیمهٔ خیرات حسان



تراجم
۲۱۹۸۳
4412
512

کتاب
تذکرة الخواتین در شرح حال
مشاهیر نسوان عالم از عرب و روم
و عجم از صدر اسلام تا کنون مشتمل
بر اسامی احسن ... و صفات
پسندیده آنها و اشعاری که در عربی و فارسی
و ترکی گفته اند و حکایات و نجیبانی
که از آنها روایت شده که ارباب
تصانیف و مصنفین تراجم ذکری از آنها
نکرده اند بترتیب حروف تهجی
تصنیف و انطباع یافت

حور مقصورات فی الخیام

فہرست کتاب تذکرۃ الخواتین

آمنه بنت وهب ما در حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله دختر وهب بن عبد مناف بن
زهرة بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر میباشد زهره از اشراف قریش و برادر
قصی بن کلاب است که جد بنی هاشم بود و پس سه سلسله نسب آمنه چون سه بطن بالارفت بحضرت فخر
کاینات نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می پیوندد ما در آمنه بره دختر عبد العزی بن عثمان بن عبد
الدار بن قصی است و مادر بره ام حبیب دختر اسد بن عبد العزی بن قصی و مادر ام حبیب بره دختر عوف
بن عبید بن عویج بن عدی بن کعب میباشد آمنه در حسب و نسب و ملکه مکرمت و ادب اشرف زنان
عرب بود بلکه در علو شان بر تمام مخدرات عالم مقدم و هر گونه فضل و فضیلتی او را مسلم و کدام شرف از
این فزونتر که صدف گوهر رسالت و مطلع خورشید جهانفروز نبوت گردیده است بالجمله جمال
صورت و کمال معنی آمنه سبب شد که حضرت عبد المطلب او را در سلک ازدواج جناب عبد الله در
آورد و این مرتبت را مخصوص و مزید سایر مزایای او کرد و ولادت عبد الله بیست و پنجسال قبل از عام
الفیل است و در سال نوزدهم سلطنت انوشیروان عادل بوده چون عبد الله بسن شباب رسید علاوه
بر صباحت و حسن منظر و ملاحت و لطف مخبر و شان عالی و نژاد متعالی نوری در جبین او ظاهر بود و هویدا
می نمود که حضرت خاتم پیغمبران از صلب کرامت او قدم بساحت امکان خواهد نهاد و کون و مکان از
زینت خواهد داد از اینرو بسیاری از زنان عرب و نسوان قریش بهمسری و مزاوجت او راغب و وصل
و مواصلت او را بجان شایق و طالب بودند اما تقدیر الهی این سعادت غیر متناهی را نصیب آمنه
خواست و این جمله سعادت را برای او بیاراست و بنابر مسطورات بعضی از مورخین در شب جمعه که
روز عرفه بود عقد زواج عبد الله و آمنه بسته شد و در همان شب زفاف اتفاق افتاد و پس از مواقعه
نوری که در جبین عبد الله بود به پیشانی آمنه انتقال نمود و شیفتگان حسن و جمال عبد الله در آنشب از حرمان
خویش محزون بودند و تلخی روز نمودند بلکه بعضی بستری و بیمار شدند و بانواع اسقام گرفتار گردیدند گویند
رقیقه یا قتیله بنت نوفل بن اسد معروف بام قتال از برادر خود ورقه شنیده بود که در این اوان پیغمبر آخر الزمان
عرصه وجود را بقدوم ذیجود خود مشرف خواهد ساخت و رحمت عالمیان سایه بر سر جهان و جهانیان
خواهد انداخت و از جبین پدر بزرگوارش نور نبوت درخشنده و لامع و سنای رسالت از غره غرای
او معین و ساطع خواهد بود و وقتی جناب عبد الله با پدر فرخنده گوهر خود در احیای عرب گردش مینمود

بسم الله الرحمن الرحیم

خامهٔ صنع که اوراق جهان آرای خلد را بتحریر خیرات حسان آرا
زینتی نگارنده و قادر و برازنده و قاهر که در شیمهٔ امهات صویحبات باجمال تقی آداب و دهشت و
بسیاری از ربات حجال ودیعهٔ کامل از معرفت و کمال نهاد از دودمان رسالت بتول عذرا را
آورد و در خاندان نظم و عرفان ایجاد رابعه و خنسا کرد از خاتم ستر پردگیان را بقدرت
فضایل و معارف اشیاخ معارف و مشایخ نمود و از حکمت و از سر بدیع
عقایل گشود مستورهٔ عصمت از وطلب کرد معصومهٔ نامی ... و به ... آن دلم را
خواست محبوبهٔ گرامی شد بترنم و ترانهٔ مغنیهٔ طبعهای خامد را مشتعل ساخت و بنظم دقیق ماشیهٔ حماسه
جامد را گرم و نرم نموده بکفایت ملکه را بر تخت ملوک نامدار نشانید و مردان روزگار را محتاج و تمکین
کردانید تا بدانند که امر آن اوست و فرمان فرمان او قدرتش بی پایان است حقیقتش ثابت
بزنان و مردان یکسان حق این است که باید غافل نبود که در جهان زنان بوده اند که در زیر خیمه
کله داریها نموده اند در فهم حقایق اجتهادی کرده و در حل غوامض تحقیق انیق آورده لشکر شکسته اند
کشور گرفته اند صدکارها کرده اند صد راه رفته اند و ارباب سیر از آنها بدرستی ذکری نکرده اند
مصمم شدم که در حالات نساء مشهوره اقدامی کنم و به استمداد رجال اهل حق طرحی برای این بنا ریختم
از حسن اتفاق کتاب مشاهیر النساء از مؤلفات ادیب لبیب محمد ذهنی افندی بدست آمد ترجمه آنرا
اساس قرار داده معلومات خود را با بعضی تصرفات که بنظر قاصر درست میآمد بر آن افزودم و
بنگارش احوال خیرات حسان ابتدا نمودم تو مرد رهی واقف راه باش زحال زنان نیز آگاه
باش زنان افضل محسود عالم بود چه مردی بود کز زنی کم بود

حرف الالف

نطفه شریفه حضرت رسالت پناه مشهور علیه است که در ایام تشریق اتفاق افتاده و آن عبارتست
از ایام ثلاثه بعد از روز نحر از ذیحجة الحرام و چون طلوع جمال آن آفتاب سپهر رسالت را در ماه ربیع
الاول بپذیریم لازم آید که زمان حمل یا پانزده ماه و اندی و یا سه ماه و چندی بوده باشد زیرا که اگر شهر
ولادت ربیع نخستین از سال آتی بوده پس زمان حمل سه ماه علی التقریب طول یافته است و اگر
ربیع سال بعد از آن بوده پانزده ماه امتداد یافته است و هیچیک موافق مذهب جعفری نیست
و در رفع این اشکال سخنان گفته اند بهترین آنها این است که تمامًا مقصود از ایام تشریق که در این باب
اخبار و آثار بدان تصریح میکند ایام تشریق از موسم حج است و ذیحجه و جنین که اهل جاهلیت تحلیل
نسیء این تصرف را در شهور معمول میکرده اند و اسلام این آئین زشت را نسخ نمود و قال الله تعالی
إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا
لِيُوَاطِئُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ زُيِّنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمَالِهِمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ بعبارت اخری ماه
انعقاد نطفه شریفه فی الواقع و نفس الامر رجب الفرد بوده است که قبایل عرب از راه حکم نسیء ذیحجه
الحرام قرار داده بودند و مناسکت حج بجای می آورده اند و تحقیق مسئله و رفع اشکال و معنی نسیء و
کیفیت آن و رسومی که در این باب داشته اند و خطبه که حضرت مقدس نبوی در نسخ این آئین کرده اند
در جای خود از کتب تفاسیر و اخبار و دفاتر تواریخ و آثار مشروح است خلاصه وفات آمنه
در سال ششم ولادت باسعادت حضرت رسول صلی الله علیه و آله اتفاق افتاد و این ابیات
در مرثیه او روحانیان سروده و از خصایل حمیده و جوامع کلی او انها نموده اند بیت

نبكي الفتاة البرة الأمينه	ذات الجمال العفة الرزينه
زوجة عبد الله والقرينه	ام نبي الله ذي السكينه
وصاحب المنبر بالمدينه	صارت لدى حفرتها رهينه

صاحب کتاب مواهب لدنیه می نویسد حضرت آمنه در حال احتضار در جمال مبارک سید عالم صلی الله
علیه و آله و سلم نظر می نمود و این ابیات می سرود

بارك فيك الله من غلام	يا ابن الذي من حومة الحمام
نجا بعون الملك المنعام	فودي غداة الضرب بالسهام

اشارا الیها آن نور را در ناصیهٔ عبدالله بدید و مفتون مواصلت او گردید و آرزو کرد که حامل آن نور گردد و مظهر
آن خجسته ظهور شود و بجناب عبدالله عرض حال نمود و استدعای وصال او باب مواعید گشاد و مال کثیری
وعده داد اما آنخواهش او را مسئول مقرون بقبول ننمود عبدالله او را بدین مضمون جواب گفت و در این معنی دو بیت

أمّا الحرام فالحمام دونه	والحلّ لا حلّ فاستبينه
فكيف بالامر الذي تبغينه	يحمي الكريم عرضه ودينه

غیاث الدین خواند میر در حبیب السیر مینویسد آنخواهش را فاطمه خثعمیه از جناب عبدالله نمود و فاطمه دختر مر خثعمیه
از بنات کرام جمالی جمیل داشت و نسبی کریم دارای فنون علوم و از کتب سماویه بر او معلوم شده بود که خاتم
انبیا از اصلاب شریف عبدالله بن عبدالمطلب بپا خواهد آمد لهذا روزی سر راه بر عبدالله گرفت و گفت
چه شود که مرا بخدمت و صحبت خود قبول نمائی و صد شتر که پیکر از اینراه مالک آئی عبدالله در جواب فرمود
بعد از حصول اجازه از پدر اینکار بجا است اما در همان شب آمنه بآن فیض نایل گشت و آن نور را حامل و
شامل روز دیگر که فاطمه خثعمیه عبدالله را ملاقات نمود آن لمعان و ضیاء در پیشانی او نبود تفتیش
و معلوم کرد که آمنه آنرا دارا گردیده و این موهبت باو رسیده مهموم شد و بشدت متغیر و مغموم به
عبدالله گفت من آن نور را خواهان بودم و آن سعادت را طلب مینمودم حال که آن با دیگریست
مرا با تو کاری نیست برخی این حکایت را بفاطمه شامیه و جماعتی بلیلی عدویه نسبت داده اند بعضی از مورخین
نوشته اند چون خبر مزاوجت آمنه و عبدالله منتشر شد دویست نفر زن ماهروی مشکین موی از ملالت
و رشک در گذشتند و راه آخرت نوشتند خلاصه حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله در عام
الفیل و سال چهل و چهارم سلطنت انوشیروان از بطن آمنه متولد شد و بسیط زمین را بمیلاد مبارکت
خود غیرت بهشت برین فرمودند و مشکلات کار عالم را بآسانی حل نمودند و از آنجا که نوشته اند در شب
اول مزاوجت آمنه دارای آن نور گشت و روح قدسی از آن ناحیه مقدسه گذشت تاریخ این
زواج نیز تقریباً بدست میآید و چهره در آئینه مطلوب مینماید اما دقتی در اینجا هست و آن این است
که حضرت آمنه در دوازدهم ربیع الاول یا مقدم بر آن علی الاختلاف بار حمل حامل نبوت فرو نهاد
و از اینجهت آنرا ماه ربیع المولود میگویند و علمای امامیه را در وقوع این ولادت باسعادت
بشهر ربیع الاول اشکالی است خلاصه کلام ایشان آنکه انتقال نبوت از اصلاب عبدالله و انعقاد

نطفه شریفه حضرت رسالت پناه مشهور علما است که در ایام تشریق اتفاق افتاده و آن عبارتست
از ایام ثلاثه بعد از روز نحر از ذیحجة الحرام و چون طلوع جمال آن آفتاب سپهر رسالت را در ماه ربیع
الاول بپذیریم لازم آید که زمان حمل یا پانزده ماه و اندی و یا سه ماه و چندی بوده باشد زیرا که اگر شهر
ولادت ربیع نخستین از سال لاحق بوده پس زمان حمل سه ماه علی التقریب طول یافته است و اگر
ربیع سال بعد از آن بوده پانزده ماه امتداد یافته است و هیچیک موافق مذهب جعفری نیست
و در رفع این اشکال سخنان گفته اند بهترین آنها این است که ایام مقصود از ایام تشریق که در اینباب
اخبار و آثار بدان تصریح میکنند ایام تشریق موسم حج سنت و ذیحجه وضعی که اهل جاهلیت بسبب
نسیء این تصرف را در شهور میکرده اند و اسلام این آئین را نسخ نمود قال الله تعالی
إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا
لِيُوَاطِئُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ زُيِّنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمَالِهِمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ بسبب و بعبارت اخری ماه
انعقاد نطفه شریفه فی الواقع و نفس الامر رجب الفرد بوده است که قبایل عرب از راه حکم نسیء ذیحجة
الحرام قرار داده بودند و مناسک حج بجای میآورده اند و تحقیق مسئله و رفع اشکال و معنی نسیء و
کیفیت آن و سوء آنکه در اینباب داشته اند و خطبه که حضرت مقدس نبوی در نسخ این آئین کرده اند
در جای خود از کتب تفاسیر و اخبار و دفاتر تواریخ و آثار مشروح است خلاصه وفات آمنه
در سال ششم ولادت با سعادت حضرت رسول صلی الله علیه و آله اتفاق افتاد و این ابیات
در مرثیه او روحانیان سروده و از خصایل حمیده و جواهر زکی او انها نموده اند بیت

نبکی الفتاة البرة الأمینه — ذات الجمال العفة الرزینه
زوجة عبد الله والقرینه — ام نبی الله ذی السکینه
وصاحب المنبر بالمدینه — صارت لدی حفرتها رهینه

صاحب کتاب مواهب لدنیه می نویسد حضرت آمنه در حال احتضار در جمال مبارک سید عالم صلی الله
علیه و آله و سلم نظر می نمود و این ابیات می سرود

بارك فيك الله من غلام — یا ابن الذی من حومة الحمام
نجا بعون الملك المنعام — فودی غداة الضرب بالسهام

بنابراین آن نور را در ناصیهٔ عبدالله دید و مفتون مواصلت او گردید و آرزو کرد که حامل آن نور گردد و مظهر
آن خجسته ظهور بود بجناب عبدالله عرض حال نمود و استدعای وصال او با مواعید کشاد و مال کثیری
وعده داد اما آنخواهش و مامول مقرون بقبول نیامد و عبدالله در این مضمون جواب گفت و درین معنی این دو بیت گفت

اما الحرام فالحمام دونه	والحل لا حل فاستبينه
فكيف بالامر الذي تبغينه	يحمي الكريم عرضه ودينه

غیاث الدین خواندمیر در حبیب السیر مینویسد این خواهش را فاطمهٔ خثعمیه از جناب عبدالله نمود و فاطمه دختر مر خثعمیه
از زنان کرام جمالی جمیل داشت و نسبی کریم دارای فنون علوم و از کتب سماویه بر او معلوم شده بود که خاتم
انبیا از صلب شریف عبدالله بن عبدالمطلب بپیدا خواهد آمد لهذا روزی سر راه بر عبدالله گرفت و گفت
چه شود که مرا بخدمت و صحبت خود قبول نمائی و صد شتر کوه پیکر از این راه مالک آئی عبدالله در جواب فرمود
بعد از حصول اجازه از پدر اینکار میسر است اما در همان شب آمنه بآن فیض نایل گشت و آن نور را حامل و
شامل روز دیگر که فاطمهٔ خثعمیه عبدالله را ملاقات نمود آن لمعان و ضیاء در پیشانی او ندید تفتیش
و معلوم کرد که آمنه آنرا دارا گردیده و این موهبت باو رسیده مهموم شد و بشدت متغیر و مغموم به
عبدالله گفت من آن نور را خواهان بودم و آن سعادت را طلب مینمودم حال که آن با دیگری است
مرا با تو کاری نیست برخی این حکایت را بفاطمهٔ شامیه و جماعتی بلیلی عدویه نسبت داده اند بعضی از مورخین
نوشته اند چون خبر مزاوجت آمنه و عبدالله منتشر شد دویست نفر زن ماه روی مشکین موی از ملالت
و رشک در گذشتند و راه آخرت نشستند خلاصه حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله در عام
الفیل و سال چهل و چهارم سلطنت انوشیروان از بطن آمنه متولد شده و بسیط زمین را بمیلاد مبارک
خود غیرت بهشت برین فرمودند و مشکلات کار عالم را باسانی حل نمودند و از انجا که نوشته اند در شب
اول مزاوجت آمنه دارای آن نور گشت و روح قدسی از ان ناحیهٔ مقدسه گذشت تاریخ این
زواج نیز تقریبا بدست میآید و چهره در آئینهٔ مطلوب مینماید اما دقتی در اینجا هست و آن این است
که حضرت آمنه در دوازدهم ربیع الاول یا مقدم ان علی الاختلاف بار حمل حامل نبوت فرو نهاد
و از انجهت آنرا ماه ربیع المولود میگویند و علمای امامیه را در وقوع این ولادت با سعادت
بشهر ربیع الاول اشکالی است خلاصهٔ کلام ایشان آنکه اشتغال نبوت از صلب عبدالله و انعقاد

بطحای مکه عبارتست از اراضی مابین کوه ابوقبیس وجبل احمر که آن دو را اخشبان گفته اند واشراف قریش دراین اراضی سکنی داشته ومعروف بقریش البطاح بوده اند وبعضی ازین قبیله که درخارج من جبلین ساکن بوده انها قریش الظواهر مینامیده اند وشهاب خفاجی درجلالت شان وعلو مقام ومرتبت والدین حضرت رسول گفته است

لوالدی طه مقام علی	فی جنة الخلد ودار الثواب
فقطرة من فضلات له	فی الجوف تنجی من الیم العذاب
فکیف ارحام له قد غدت	حاملة تصلی بنار العقاب

آزاد زوجه شهر بن باذان وعمزاد فیروز دیلمی است که ازنجبای اصحاب بوده ودراواخر زمان حضرت رسول صلی الله علیه وآله که اسود عنسی بادعای نبوت برخواست این زن چون منشأ اثری گردید اسم او در تواریخ بماند دربعضی کتب بجای آزاد مرزبان نوشته اند ولی چون درکامل ابن اثیر آزاد مینگارد درانجا هم همان اسم اختیار شد عاصم درسیرهٔ حلبی آزاد را زوجه مُلفس باذان نوشته ولی اینقول خالی از صحت است اما فیروز دیلمی وشهر بن باذان اصلا از مشاهیر عجم بودند وقتی که اهالی حبشه بریمن استیلا یافتند کسری شهریار ایران لشکری مامور یمن نمود که حبشیها راطرد نمایند واین دونفر را سرداری سپاه عجم داد وانها دریمن بماندند و یمنیها آنهارا ابنا مینامیدند ومقصودشان ابناء فرس متولد شده دران مملکت بوده ودرزمان حضرت ختمی مآب صلعم فیروز وشهر بن باذان بشرف اسلام مشرف گردیدند تبیین اینمقال آنکه باذان پدر شهر ازجانب کسری حکومت داشت درسال هفتم هجرت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله نامه بسلاطین اطراف نوشته انهارا بدین مبین اسلام دعوت فرمودند ازجمله نامه هم بخسرو پرویز مسطور داشتند وخسرو بی احترامی کرده نامه را دریده وبباذان نوشت آنشخصی را که درحجاز دعوی پیغمبری مینماید نزد من فرست باذان عریضه بحضرت رسول صلعم نوشت وعرض کرد که عاجلا بطرف خسرو عزیمت فرمائید والعریضه را بادونفر مامور بمدینه منوره فرستاد چون مامورین بحضور مبارک آنحضرت تشرف جستند ومکتوب را تقدیم کردند حضرت فرمودند خداوند شیرویه پسر پرویز را برپدرش مسلط نموده واورا نابود ساخت وعنقریب دولت اسلام همان نواحی را که درتحت تبعیت خسرو بوده مسخر مینماید شما بباذان بگوئید دین اسلام را قبول نماید مامورین همین بازگشته آنچه شنیده بودند گفتند چندروز بعد از ورود انها همین فرمانی از شیرویه بباذان رسید ودران هلاکت خسرو را اعلام واظهار داشته بود که متعرض پیغمبر

[illegible]

بمائة من ابل سوام ‏ ‏ ان صحّ ما ابصرت فی المنام
فانت مبعوث الی الانام ‏ ‏ تبعث فی الحلّ وفی الحرام
تبعث فی التحقیق والاسلام ‏ ‏ دین ابیک البرّ ابراهام
فالله انهاك عن الاصنام ‏ ‏ ان لا توالیها مع الاقوام

اما خلاصه شرح قرعه انداختن با تیرها و سر بها یافتن حضرت عبد الله بیکصد شتر اینست که حضرت عبد المطلب جد امجد رسول اکرم وقتی چاه زمزم را که مدتی مسدود بود در خواب دید خواست آنرا باز نماید قریش بممانعت جنگ برخواستند او گفت پروردگارا اگر ده نفر فرزند بمن عطا فرمائی که مرا در اینکار خیر امداد توانند نمود یکی از آنها را در راه قربانی بسم خداوند با وده پسر کرامت فرمود و هنگام ادای نذر در رسید با تیرهائی که عرب آنها را اقداح و ازلام مینامند قرعه کشیدند و بنام عزیزترین پسران عبد الله در آمد بصوابدید عقلا میان ده نفر شتر که خونبهای یکنفر بود و عبد الله قرعه زدند باز باسم عبد الله در آمد عملرا ده مرتبه تکرار نمودند و در هر دفعه ده شتر افزودند بار دهم قرعه بر شتران افتاد و عبد الله بیکصد شتر از مرگ نجات یافت و از آن روز خونبهای یکنفر بکصد شتر گردید و نظر باین مقدمه و داستان حضرت اسمعیل علیه السّلام است که شخص حضرت رسول صلی الله علیه وآله ابن الذبیحین خطاب کرده و بنابر عقیده او ذبیح الله اسمعیل بوده است نه اسحق برخلاف معتقد محیی الدین عربی و جماعتی که اسحق را ذبیح الله دانسته اند

آمنه بعد از سرودن ابیات مذکوره گفت کل حیّ میت وکل جدید بال وکل کبیر یفنی وانا میتة وذکری باق وقد ترکت خیرا وولدت طهرا

گویند این آخر کلام آمنه بود پس از این گفته راه سرای دیگر بپیمود و از اشعار آمنه ابیات مسطوره در ذیل است که در مرثیه شوهر بزرگوار خود عبد الله به نظم در آورده

عفا جانب البطحاء من آل هاشم ‏ ‏ وجاور لحدًا خارجًا فی الغماغم
دعته المنایا دعوة فاجابها ‏ ‏ وما ترکت فی الناس مثل ابن هاشم
عشیّة راحوا یحملون سریره ‏ ‏ تعاوره اصحابه فی التزاحم
فان تك غالته المنون وریبها ‏ ‏ فقد کان معطاء کثیر التراحم

فیروز دیلمی مقتول شد اسود شراب میخورد و غسل جنابت نمیکرد و از انجا که شرح حال او مفصلاً در کتب سیر و تواریخ مسطور است ما زیاده متعرض نشدیم همینقدر گوئیم که بنی مذحج قبیله از کانه بوده اند اما آنهائی که در اواخر عصر حضرت رسول صلعم و بعد ها براه ارتداد رفتند و بفساد پرداختند یازده فرقه بوده اند و در کشاف در تفسیر آیه ارتداد که در سوره مبارکه مائده واقع است این شرح مرقوم و فخر رازی و قاضی بیضاوی و ابو السعود عمادی نیز در تفاسیر خود انرا از کشاف نقل کرده اند چون خالی از مناسبتی نیست در این محل نگاشته میشود

از یازده فرقه که مرتد شدند سه فرقه در عهد حضرت رسول صلعم بودند و آنها بنی مذحج و بنی حنیفه و بنی اسد بوده اند رئیس بنی مذحج اسود عنسی بود که تمام خطه یمن را تملک نمود و اجمالی از احوال او نگاشته شد و شبی که بقتل رسید رسول صلعم اهالی مدینه را از هلاکت او خبر دادند و اصحاب خشنود گردیدند و روز بعد از آن حضرت نبوی انتقال فرمودند و پس از قلیل زمانی خبر قتل اسود در مدینه منوره شایع شد یعنی از طریق عادی این خبر باین محل رسید

رئیس بنی حنیفه مسیلمه کذاب بود که ادعای نبوت نمود و بخاتم پیغمبران نوشت من مسیلمه رسول الله الی محمد رسول الله اما بعد فان الارض نصفها لی و نصفها لک حضرت در جواب او مرقوم فرمودند من محمد رسول الله الی مسیلمه الکذاب اما بعد فان الارض لله یورثها من یشاء من عباده والعاقبة للمتقین مسیلمه را عساکری که خلیفه اول بدفع او مامور کرده بود مقهور و مقتول نمودند و قاتل او همان شخص وحشی نام بود که حمزه را در غزوه احد شهید کرد و از اینرو وحشی گفته است من در زمان جاهلیت خود بهترین مردم را کشتم و در اوانی که مسلمان بودم شر ناس را بالقتل رسانیدم

رئیس بنی اسد طلیحة بن خویلد بود و او نیز دعوی پیغمبری نمود و خلیفه اول خالد بن ولید را بدفع او مامور کرد طلیحه پس از قتال بشام گریخت و بعدها نادم و تائب و مؤمنی صالح شد هفت فرقه از مرتدین در خلافت خلیفه اول راه ارتداد پیش گرفتند و اول طایفه عیینة بن حصن فزاری بودند و طایفه قرة بن سلمة القشیری از قبیله غطفان و طایفه فجاة ابن عبد یالیل از قبیله بنی سلیم و طایفه مالک بن نویره از قبیله بنی یربوع و طایفه سجاح دختر منذر که از بنی تمیم بود و ادعای نبوت نمود و طایفه اشعث بن قیس کنده و طایفه بنی بکر بن وائل که حطم بن زید ریاست آنها داشت این هفت

حجازی بنا شنید باذان بیقین معجزهٔ حضرت نبوی صلی الله علیه و آله حاصل نمود و بشرف اسلام مستسعد و از جانب
آنحضرت بولایت یمن منصوب گردید و آنها که از اهالی ایران با او همراه بودند بسعادت ایمان فایز آمدند باذان
تا زنده بود ولایت یمن داشت و بعد از ارتحال او چند نفر بجای او نصب شده و فرزند او والی شهر صنعا
بود امّا فیروز دیلمی او نیز در وقتی که بموجب امر و اشارهٔ کسری برای استعلام احوال سید انام علیه الصلوة و
۱۰ السلام بمدینهٔ منوره رفت بقبول اسلام گروید گویند وقتی که دو نفر مأمور باذان چنانکه پیش ذکر شد بحضور
حضرت رسالت پناهی مشرف شدند ریش خود را تراشیده بودند حضرت بدیدهٔ اکراه در ایشان
دیده فرمودند بامر که ریش و سبیل خود را تراشیده اید عرض کردند بامر رب خود یعنی خسرو پرویز حضرت
فرمودند رب من امر کرده است ریش خود را بجای بدارم و سبیل خود را بتراشم

امّا اسود عنسی اسمش عیهله و پسر کعب بن عوف از قبایل یمن و از عشایر بنی مذحج و منسوب بطایفهٔ ایست
معروف بعنس و او مردی مشعبد بود و ابتدا قبول اسلام نموده پس از حجة الوداع مرتد گردید و بسبب مهارتی
که در شعبده داشت با طلاقت لسان کارها کرد و چیزها گفت و دعوی نبوت نمود و باضلال و فریب
عوام پرداخت و از آنجا که همواره با نقاب بود او را ذو الخمار میناميدند چه خمار در عربی پارچه ایست
که سر را بدان پوشند گویند اسود عنسی را حماری بود معلم هر وقت با او میگفتند سجده کن سر بزمین میگذاشت و چون
میگفتند سرگین بینداز اطاعت میکرد و بدین جهت او را ذو الحمار هم گفته اند و از عجایب آنکه زنهای گمراه که
به اسود معتقد شده بودند سرگین حمار اسود را بسر و صورت و لباس خود بجای عطریات میمالیدند بالجمله در
بدو امر قبیلهٔ مذحج به اسود گرویدند و او قوی گرفت و باهالی نجران حمله نمود و عمرو بن صارم را که از جانب
حضرت رسول صلی الله علیه و آله بران قبیله حکومت داشت اخراج کرد پس از آن عازم صنعا شد و آنجا را
بتصرف در آورد و شهر بن باذان والی صنعا را با پدر زن او هلاک نمود و مأمورین اسلامی یمن آشفته حال گردیدند
و معاذ بن جبل که بامر حضرت رسول اهل یمن را احکام و فرایض دین مبین اسلام میآموخت از یمن حرکت
کرده در بلدهٔ مأرب با بوموسی اشعری پیوست و هر دو باهم بحضرموت فرار کردند اسود عنسی بعد از آنکه
شهر بن باذان را در صنعا بکشت آزاد زوجهٔ او را قهراً در تحت ازدواج خود در آورد امّا الفتی فیما بین
حاصل نشد چه آزاد نمیتوانست بقاتل پدر و شوهر خود رغبت و مهری بهم رساند خلاصه چون طغیان
اسود عنسی در مدینه بسمع مبارک حضرت نبوی رسید بقتل او امر فرمودند و بدلالت آزاد و مباشرت

در شواهد کشاف در تفسیر کریمهٔ اشتروا الضلالة بالهدی و لا تشتروا بآیات الله ثمناً قلیلاً مسطور است
که اشترا بمعنی استبدال است و مقصود جبله میباشد که باین امر شنیع پرداخته است

آسیه خانم معظمهٔ مفخمهٔ جلیل الشان مادر خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب ثراه و از نساء محترمهٔ
طایفهٔ بوخاری باش و ببزرگی و بسط خیرات مشهور و معروفست در تمام عمر باعمال حسنه و عبادات و بسط
عطیات مشغول بوده در اواخر زندگانی یعنی در سال هزار و دویست و سیزده در غرهٔ ذی حجه عزیمت عتبات
نموده در اواسط همان ماه موکب خاقانی بسمت خراسان حرکت کرد فوت معظمه رضوان الله علیها در سال
هزار و دویست و هفده در طهران اتفاق افتاد و نعش او را بنجف اشرف حمل نمودند پدر مشار الیها محمد خان عز الدینلو است

آسیه دختر جار الله بن صالح بن ابی المنصور شیر محدثه و از اشیاخ علامهٔ سیوطی میباشد یعنی علامه
مشار الیه از او اخذ حدیث نموده است ولادت او در سال هفتصد و نود و هفت هجری در مکه معظمه زادها
الله شرفاً و تعظیماً اتفاق افتاده و مادر قاضی مکه جمال محمد بن الضیا بوده است

آسیه خانم از زوجات خاقان خلد آشیان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه و از معقودات دائمی حضرت
خاقانی و خواهر مرحوم امیر خان سردار و دختر فتحعلی خان قاجار دولو بوده در جلالت و بزرگواری همال
و نظیر نداشت و از این بطن طاهر گوهر تابناک وجود نواب غفران مآب عباس میرزای نایب السلطنه طیب الله
مضجعه قدم بعرصهٔ عالم نهاده فروغ بخش این مملکت گردید مشار الیها بانواع خیرات طبعاً راغب و مایل
و اعمال خیریه را در هر حال طالب و فاعل بوده تا بدرود زندگانی نمود رضوان الله علیها تولد حضرت
نایب السلطنه عباس میرزا روز چهارشنبه چهارم ذی حجه سنه هزار و دویست و سه هجری بوده

آغا کوچک صبیهٔ مرحوم شاهزاده سیف الله میرزا مفخمه ایست با ذوق و کمال طبعی موزون و در نظم فنون
شعر مهارتی دارد مادر مشار الیها مسماة به آغا صبیهٔ مرحوم میرزا عبد الکریم بن میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله
متخلص بنشاط و مادر میرزا عبد الکریم از سلسلهٔ جلیلهٔ وهویه بوده پس نسب این شاهزاده خانم از طرفی بخاقان
مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه و از طرف دیگر بمرحوم معتمد الدوله نشاط و خانوادهٔ صفویه میرسد این رباعی از وست

گویند بهشت و حور و کوثر باقی است — در روز جزا دوزخ و محشر باقی است
دوزخ چه بود بغیر سیلی و آتش — جنت به محبت پیمبر باقی است

آغا باجی از زوجات محترمهٔ خاقان خلد آشیان مغفور فتحعلی شاه البسه الله حلل النور و دختر مرحوم

طایفه در زمان خلیفه اول رفع شد یک طایفه هم در زمان خلافت خلیفه ثانی طریق ارتداد پیمودند و آن طایفه جبلة بن ایهم از قبیله غسان بودند جبله با آنکه بشرف اسلام مشرف شده بود مرتد شده بروم رفت پوشیده نباشد که بعضی از ارباب سیر تدمیر طلیحه رئیس قبیله بنی اسد را در عهد حضرت رسول صلی الله علیه و آله ماموریت خالد بن ولید دانسته‌اند و این وهم است و بتحقیق تمام از جانب خلیفه اول باینکار مامور شد اما شرح حال سجاح دختر منذر در حرف سین بتفصیل بیاید و در احوال جبلة بن ایهم بعضی را عقیده اینکه او آخرین ملک غسان بوده و این طایفه را بنی جفنه میگفتند لاکن اهل تحقیق گویند این سلسله پادشاهی نداشته بلکه تابع قیاصره روم بوده و از جانب آنها ولایت یافته در حوالی شام حکومت کرده و جبله آخر شخص اینهاست و قصبه جبله که فیما بین لاذقیه و طرابلس شام واقع است باسم او موسوم و بدو منسوبست و بلادی که در تحت حکومت جبله بود در زمان خلافت خلیفه ثانی ضمیمه ممالک اسلام شده و جبله خود قبول اسلام نمود و بمدینه منوره آمد و با خلیفه ثانی عزیمت حج کرد در اثنای طواف شخصی از قبیله بنی فزاره سهواً ازار جبله را کشید جبله غضبناک شد و سیلی بصورت آن شخص زد و دهان و بینی او را خون آلود ساخت آن شخص بخلیفه ثانی تظلم نمود خلیفه جبله را گفت مدعی خود را راضی کن و گرنه قصاص خواهم کرد جبله گفت من از ابنای ملوکم و خصم من از رعاع چگونه ما را در یک رتبه قرار میدهید خلیفه گفت اسلام شما را در یک درجه قرار داده جبله گفت من امیدوار بودم بعد از قبول اسلام بر عزتم بیفزاید خلیفه گفت همین طور است و اسلام اعز میباشد جبله تمکین این حکم نکرده بملاطفه گذرانید و از خلیفه جدا شده همان شب با دویست و پنجاه نفر از کسان خود از راه شام بقسطنطنیه رفت و مرتد شد

ولی بعدها پشیمان شده این ابیات را انشاد نمود

تنصرت بعد الحق عارا للطمة	ولم یك فیها لو صبرت لها ضرر	وادرکنی فیها لجاج حمیة
فبعت بها العین الصحیحة بالعور	فیا لیت امی لم تلدنی ولیتنی	صبرت علی القول الذی قال لی عمر
ویا لیتنی ارعی المخاض بقفرة	وکنت اسیرا فی ربیعة او مضر	ویا لیت لی بالشام ادنی معیشة
اجالس قومی ذاهب السمع والبصر	ادین بما دانوا به من شریعة	وقد یجلس العود الضجور علی الدبر

نیز جبله گفته است

اخذت بالجمة رأسا ازعرا	وبالثنایا الواضحات الدردرا
وبالطویل العمر عمرا جیدرا	کما اشتری المسلم اذ تنصرا

بوده مسماة بجماء پس از بخشش ازا و آمنه را خواست و در حباله نکاح خود در آورد و آخر الامر جماء ابن
دمینه را مقتول ساخت اما آمنه صاحب طبع و شاعره و از فصحا بوده و زیاده از حد متعارف با ابن
دمینه مهر و محبت داشته و محاورات شاعرانه فیما بین زوج و زوجه واقع شده چنانکه وقتی در مجلسی این اشعار را
خطاب با ابن دمینه انشاد کرده است

وانت الذی اخلفتنی ما وعدتنی — واشمت بی من کان فیک یلوم
وابرزتنی للناس ثم ترکتنی — لهم غرضاً أُرمی وانت سلیم
فلو کان قول یکلم الجسم قد بدا — بجسمی من قول الوشاة کلوم

و بعضی ابیات رائقه دیگر این زن در کتاب اغانی و تزیین الاسواق نگاشته شده و این اشعار عاشقانه از ایشان است

تجاهلت وصلی حین لاحت عمایتی — فهلا صرمت الحبل اذ انا ابصر
ولی من قوی الحبل الذی قد قطعته — نصیب ولی رأی وعقل موفر
ولکنما آذنت بالصرم بغتة — ولست علی مثل الذی جئت اقدر

اغا بیکی دختر میرزا میرانشاه گورکانی و زوجه سعد وقاص از امرای گورکانیه بود در سال هشتصد و بیست که قرا یوسف ترکمان نامه سلطان بقهر بگرفت امیر بسطام جاگیر که از طرف شاهرخ کوتوال قلعه بود فرار اختیار نمود و خود را بسعد وقاص رسانید سعد او را حبس کرد و میرزا شاهرخ متغیر شد حکم باستخلاص او داد سعد اطاعت نمود و از خوف میرزا شاهرخ بسطام را با خود به تبریز برد قرا یوسف چون متصرف عراق عجم بود بسطام را از بند نجات داد و پسرش را که اخی فرخ نام داشت با فوجی از ترکمه بقم فرستاد که اغا بیکی را به تبریز آرد اغا بیکی چون زنی عاقله بود و میدانست قرا یوسف دشمن خاندان اوست با غلامان خود مسلح شده ترکمه را بگرفت و سرهای ایشان را بریده نزد میرزا شاهرخ فرستاد میرزا شاهرخ کاغذی به اغا بیکی نوشته در عنوان این شعر را مسطور داشت

ولو کان النساء بمثل هذی — لفضلت النساء علی الرجال

آغا بیگم از نساء عالی درجات هرات و صاحب طبع موزون بوده این شعر از افکار اوست

آه ازان دامی که دارد رشته جان تاب ازو — وای ازان لعلی که هر دم میخورد خوناب ازو

آمنه بنت الدمهوجی المحلی دختر شرف الدین موسی بن احمد بن محمد الانصاری الدمهوجی المحلی است پدر او از اعیان علماء و خود آمنه محدثه و از اشیاخ علامه سیوطی است و علامه مشار الیه از و اخذ حدیث

براهیم خان جوانشیر شوشی بود و همه خدام حرم خاقانی نهایت حرمت و عزت را نسبت بانیز اعمی
منظور میداشتند چه انیزن با کمال تحمل و شکوه بحرم حضرت خاقان دخل شد و زیاده از دویست نفر
خادم و نوکر با خود آورده بود که همه مردمان رشید و نامی بودند از جمله ملک بیک از بزرگان قراباغ
همت وزارت انخدره داشت و نهایت مقید بود که خلاف ادبی جزئی از کسی نسبت باو سر نزند
بنابرین قصری در حوالی امامزاده قاسم بنا کرده و غالبا در انجا اقامت مینمود و العجب که انیزن با کمال
لیاقت و شایستگی و بزرگی که داشت بمضاجعت حضرت خاقان نایل نگردید و تا آخر عمر بکر بود گویند
شب زفاف چون فقط بچند کلمه سؤال و جواب گذشت صبح اغاباجی این شعر ترکی عمر موزون الطبو رکلبه نجاقان
رم کیجه گلدی کیجه قالدی کیجه کیتدی — عمرم نیجه گلدی نیجه قالدی نیجه کیتدی (صبح پیلدیم)
خلاصه مبلغی از عایدة قم و توابع بطور سیورغال به اغاباجی و بستگان او مرحمت شد و در قم بماند و از انجا
خود فرزندی نداشت از شاهزادگان عظام کیکاوس میرزا و مرصع خانم را بر سم پسری و دختری با و داده
یعنی خواهرزاده اغاباجی را در حبالهٔ مناکحت کیکاوس میرزا در آوردند و مرصع خانم را به عباسقلیخان معتمد
الدوله جوانشیر نوادهٔ ابراهیم خان نامزد کردند و این دو شاهزاده داماد و عروس اغاباجی شدند
حضرت خاقان مکرر میفرمودند از خویشی با این زن خوشوقت و مشعوفم و نتیجهٔ این گفته بعد ها بظهور رسید
اقوام اغاباجی خدمات عمده بعضی از شاهزادگان اولاد خاقان نمودند و بعدها در میان سلسلهٔ جوانشیر و
شاهزادگان آل خاقان وصلتها شد که هنوز ان رشته مستحکم و استدامت دارد خلاصه اغاباجی
صاحب طبع و کمالات بود و در نظم و نثر مهارتی داشت و اشعار مسطوره در ذیل از نتایج افکار او

غرم ان کو بسر کوی تو جایی دارد — که بسر کوی تو خوش آب و هوایی دارد
بسفر رفت و دلم شد جرس ناقهٔ او — رسم این است که هر ناقه درایی دارد

ولها

سوختم از آتش غم ناصحا تا کی زمنع — میزنی بر آتشم دامن برو خاموش باش

ولها

حشر نویسند اگر می نشود سطر — نه دفتر حسن تو نه طومار فراقم

افاقی عاشق چلبی در تذکره خود می نویسد افاقی زنی صاحب طبع بوده و از فصحا و بلغا شمرده میشود
ولی شرح حال و شعری ازان در میان نیست امنه زوجهٔ ابن دمینه است و ابن دمینه از شعرای
صدر اسلام و نام او عبدالله بن عبیدالله بوده و دمینه اسم مادر اوست گویند دمینه را ابتدا زنی بدکار

دختر عقیل بن ابی طالب برادر بزرگ حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده و در میان زنان بنی هاشم
بفصاحت شهرتی داشته مع ذلک اسم او بدستی معلوم نیست روزی که اهل بیت حضرت سید الشهدا
علیه السلام از سفر شام بمدینه منوره معاودت نمودند ابنة عقیل با جمعی باستقبال ایشان آمده و در
وقت ملاقات که بنوحه و زاری پرداختند ابیات ذیل را که منبعی از کمال فصاحت او ست انشا کرد

ماذا تقولون اذ قال النبی لکم	ماذا فعلتم وانتم آخر الامم
بعترتی و باهلی بعد مفتقدی	منهم اساری و صرعی ضرجوا بدم
ما کان هذا جزائی اذ نصحت لکم	ان تخلفونی بسوء فی ذوی رحمی

نیز از قرار مسطورات کامل ابن اثیر و کتاب مختصر و تتمة المختصر و بعضی از کتب معتبره دیگر شعر مشهور مسطور
در اینجا از ابنه عقیل است شعر

اترجوا امة قتلت حسینا	
شفاعة جده یوم الحساب	

اما صاحب تاریخ طبری این شعر را بام کلثوم
بنت الحسین علیه السلام نسبت داده و در طبقات شعرانی بحضرت زینب خواهر آنحضرت منسوب داشته
و بعضی هم از جناب سکینه دانسته اند ابنة غیلان دختر غیلان بن سلمه و مسماة به بادیه و از قبیله بنی
ثقیف است این زن صحابیه بوده و بواسطه سمن و میل بزینت شهرت یافته و در آن زمان در میان زنان
احدی نبود که از ابنه غیلان و از فارعه دختر عقیل ثقفیه فربه تر باشد و بهمه نسوان بر آرایش و زینت
ایندو زن غبطه و حسد میبرند و حجة قبیحی که ابنه غیلان داشت در حق او میگفتند اذا جلست تبنت
یعنی هر وقت این زن می نشیند مثل این است که خیمه و چادری برپا کرده باشد وقتی که عبد الله بن امیه
برادر ام سلمه در خدمت حضرت رسول ص عزیمت فتح طایف نمود هیت نام مخنثی او را بگرفتن
ابنه غیلان تشویق و تحریص کرده گفت اذا فتحتم الطائف فعلیک بابنة غیلان فانها اذا اقبلت
اقبلت باربع واذا ادبرت ادبرت بثمان یعنی وقتی که طائف را فتح کردید تو البته دختر غیلان
را بخواه چه او به وقت رو بطرف شخص آید چهار شکن از شکم خود بنماید و چون پشت کند هشت چین از خاصره
آشکار سازد گویند زنان قبل از آنکه هیت این کلمات را بر زبان آرد او را از غیر اولی الاربه میدانستند
یعنی در او شائبه شهوت و میل بزنان فرض نمیکردند لهذا از او احتجاب نمینمودند پس از آن در حالت او
ریب و تردیدی حاصل کرده و هیت از حرم ها مطرود شد کامل ابن اثیر بجای کلمات مسطوره در فوق

کرده و محلی که مشار الیها بدان منسوبست از بلاد مصر میباشد و از انجاست جلال الدین محلی مفسر رحمة الله علیه
آمنه رملیه زنی عارفه و تقریبا در سال دویست هجری زنده بوده و اورا صاحب مقامات و کرامات
میدانستند گاه گاه بزیارت بشر بن حارث که از معاریف اولیا میباشد میرفته و در بعضی از تذکره ها می
نویسند احمد بن حنبل وقتی بعیادت بشر بن حارث رفته با آمنه در انجا ملاقات کرده است و تمنای
دعای خیر ازو نموده است رمله که آمنه مشار الیها بدان منسوبست یکی از بلاد شام میباشد علاوه بر
این چند زن که مسماة بآمنه بوده اند چند زن صحابیه نیز بهمین اسم نامیده شده از جمله آمنه بنت الارقم
و آمنه بنت الخلف الاسلمیه و آمنه بنت قریش و آمنه بنت سعد و آمنه بنت ابی الصلت و
آمنه بنت عفان و آمنه بنت قیس میباشد و ابو الفرج اصفهانی صاحب اغانی را عقیده آنکه
حضرت سکینه بنت الحسین علیها السلام نیز مسماة بآمنه بوده اند آمنه بنت علی از نساء محدثه و دختر
علی بن عبد العزیز دمشقی است که در عداد اسامی مذکوره در کتاب انباء الغمر بانباء العمر از تصنیفات ابن حجر
معدود و مذکور است محدثه مشار الیها در مجلس اسماء بنت صنصران و عبد الله بن ابی التائب و بعض دیگر
از محدثین حاضر شده و استماع حدیث نموده و خود بتعلیم علم حدیث پرداخته در اوایل سال هفتصد و نود و
هشت هجری درگذشته است آلی فاطمه خانم از نسوان دار السعاده اسلامبول و دارای علوم ادبیه و
طبع شعر بوده از آل حسن جان یعنی از نسل خواجه سعد الدین حسنجانی صاحب تاج التواریخ است امیر آغا نام
اورا دیملک ازدواج درآورده و پسری ازو بوجود آمده امیر آغا زاده که دارای مقامات علمیه
گردید ابتدا بخدمت دولت مشغول و بتدریس اشتغال داشته و بعدها ترک این شغل کرده بقضاوت
ینکی شهر مأمور شد و مادرش آلی فاطمه خانم در سال هزار و صد و بیست و دو در انجا وفات کرد خلاصه
مشار الیها بزبان ترکی عثمانی صاحب دیوان مرتب است در تذکره ها منتخب اشعار او درج و ثبت

شده این دو بیت ازوست که نوشته میشود	خیال عارضکله دیده صحن گلستان مدد
آچیلمش سینه سنده گل ارغوان مدد	امید وصلتکله ای قاشلری یای سینه دن تیر مدد
خیال تیر غمزک انیا خاطر نشان مدد	آی ملک دختر ابراهیم بن خلیل بن محمود

و همشیره شیخ جمال الدین بن الشرایحی مشهور بابن الشرایحی محدثه و معاصر ابن حجر عسقلانی بوده و با ابن حجر
ملاقات و محادثه نموده در ربیع الآخر هشتصد و پانزده هجری بوده است آمنه عقیل

جهانگیر شاه پادشاه هندوستان بود و از فرط جمال و آگاهی و هوشمندی که داشت جهت دو نقطه خط پدر بینا
باو میل فرمود ازین چهار پسر و چهار دختر آورد چهار پسر او دارا شکوه و شاه شجاع و مراد و اورنگ زیب
نام داشتند و چهار دختر پرهنر انجمن آرا و دهر آرا و گیتی آرا و جهان آرا مستانه بودند چون ارجمند بانو بیگم در گذشت
شوهرش بقعه عالی بیادگار او در شهر اکبرآباد بنا نمود و آن را روضه تاج محل نامید و اکنون قبه تاج بی بی معروف است
شهاب الدین محمد شاهجهان از سال هزار و سی و هفت هجری تا هزار و پنجاه و هفت سلطنت کرده **اروی بنت**
الحارث اروی بروزن عوی دختر حارث بن عبد المطلب و مادر مطلب بن ابی وداعة السهمی از صحابیات و
از بنات عم حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده مادرش غزیة دختر قیس بن طریف از نژاد حارث بن فهر
میباشد در تاریخ ابو الفدا در بیان حلم معاویه حکایتی ازین زن مسطور است که روزی اروی بحضور معاویه آمد
در آنوقت زیاد پیر شده بود معاویه اظهار ملاطفت کرده باو گفت مرحبا بک یا خاله حال تو چگونه است
اروی در جواب گفت ای برادرزاده حالم خوبست اما از آنجا که تو کفران نعمت کردی و با ابن عم خود بدرفتاری
نمودی بخلاف بر خاستی و در صورتی که حق تو نبود خود را خلیفه نامیدی و غصب این حق روا داشتی ما که ازین
خاندانیم بیشتر از همه کس بلیات کشیدیم از وقتی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله ارتحال فرمود تیم و عدی
و بنی امیه بتعصب حق ما را بردند و ما را از حقوق خود محروم ساختند حکم شما باشد و ما در میان شما شدیم مثل
بنی اسرائیل در میان قبطیان و تابعین فرعون و حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام مانند هرون شد پس
از حضرت موسی عمرو بن العاص از مقاله اروی متغیر شده گفت ای عجوزه کوتاه کن عقلت تمام شده است
اروی گفت یا ابن النابغه تو هم سخن میگوئی و حال آنکه مادرت در مکه فاجره بوده و مشهوره که باجرت قلیلی
مردان را متمتع میساخت در وقتی که تو متولد شدی پنج نفر مدعی پدری تو شدند چون از مادرت حقیقت حال را پرسیدند
گفت این پنج نفر همه با من مقاربت کرده اند این مولود بهر کدام شبیه تر است ازوست و از آنجا که تو بعاص بیشتر
شباهت داشتی ترا باو الحاق نمودند معاویه گفت عفی الله عما سلف ای اروی حاجتی که داری بگو اروی گفت
دو هزار دینار میخواهم که با آن برای فقرای بنی الحارث در دشت هموار آبی جاری آب نمایم و دو
هزار دینار دیگر برای تهیه مزاوجت جوانان فقیر از بنی حارث و دو هزار دینار هم برای رفع بعضی شداید بخشیدها
معاویه ششهزار دینار باو تقدیم نمود اینست آنچه در تاریخ ابو الفدا نوشته شده اما لبیب افندی در کتاب
موسوم بجواهر ملتقطه این داستان را مشروح تر بیان کرده گوید وقتی که اروی در مجلس معاویه بود و

عبارت ذیل را بنت خطاب بعبد الله بن امیه نقل نماید ان فتح الله علیکم الطائف فسل بسوال ستدان
بنفلاک بادیة بنت غیلان فانها هیفاء شموع نجلاء ان تکلمت تغنت وان قامت تثنت وان مشت
ارتجت وان قعدت تبنت تقبل باربع وتدبر بثمان بثغر کالاقحوان بین جلیها کالقعب المکفاء یعنی
اگر خدا وند فتح طائف را نصیب شما کرد از حضرت رسول صلی الله علیه وآله درخواست کن که از غنایم
بادیه دختر غیلان را حصه تو قرار دهد چه او با کمال صباحت شگفته طبع و خوش چشم چون تکلم کند
آوازش مطبوع و مسموع شود و چون برخیزد سرو را ماند که متمایل گردد و وقت خرامیدن نیز رجراجت
شمائل است و در وقت نشستن مانند خیمه قبه دار و بنیان آسوده باشد چون فراز آید چهار شکن در شکم نمایان
و اگر پشت کند هشت چین در خاصرتین او پدید آید و دندانش بگل اقحوان مشابهت دارد و سینه و
دو پستانش کلاهی واژگون آنرا باید دانست که هیت مخنثی ضرب المثل است و در مجمع الامثال میدانی
در میان امثال مسطور است که (اخنث من هیت) اخت المزنی مزن لقبهم میم و فتح زا
میباشد و اخت المزنی همشیره ابو ابراهیم المزنی است که از اصحاب شافعی بوده در مختصر طبقات
سبکی چند نفر زنان شافعیه را نام میبرد که در علم فقه دارای مرتبتی بوده اند از جمله اخت المزنی است
که در مسئله زکات معدن در فتوای شافعی شرطی افزوده و تصریح کرده است و دیگر از ایشان
در مجلس شافعی حاضر میشده ارسلان خاتون خدیجه سلجوقیه است که دختر برادر طغرل بیک
سلجوقی پادشاه ایران بوده و در سال چهارصد و چهل و هشت در سلک ازدواج القائم بامر الله
ابن القادر بالله بیست و ششمین خلیفه عباسی منسلک گردیده و انشاء الله در حرف خا شرح حال
او بیاید ارجمند بانو ملقب بممتاز محل و مسماة بقدسیه بیگم زوجه ابو الفتح محمد شاه ابن جهانشاه ابن
بهادر شاه پادشاه هندوستان زنی صاحب حسن و طالب عیش و نوش بوده بعد از فوت شوهر خود
محمد شاه باغ باصفائی در بیرون شهر دهلی بنا نموده و آنرا قدسیه نامیده و اکنون در خارج شهر دهلی و نزدیکی
دروازه معروف بکشمیری در دروازه آن باغ برقرار و باقی است و در این باغ مسجد خوبی هم ساخته شده
قدسیه بیگم طبعی موزون داشته و رعنائی تخلص میکرده این شعر بزبان هندی از اوست

هم جانتی تهی لکهه لکهی و لکو سکهه هو	کمبخت کیا لکهه لکهی اور دکهه هو

ارجمند بانو بیگم ملقب بممتاز محل اولین منکوحه شهاب الدین محمد شاهجهان ابن نور الدین جهانگیر

ابیاتی را که در مرثیهٔ حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام انشا کرده است اروی برخواند

الا یا عین ویحك اسعدینا ... الا تبکی امیر المؤمنینا
تبکی امّ کلثوم علیه ... بعبرتها وقد رات الیقینا
الا قل للخوارج حیث کانوا ... فلا قرت عیون الشامتینا
افی الشهر الحرام فجعتمونا ... بخیر الناس طرّا اجمعینا
قتلتم خیر من رکب المطایا ... فذللها ومن رکب السفینا
ومن لبس النعال ومن حذاها ... ومن قرأ المثانی والمبینا
وکلّ مناقب الخیرات فیه ... وحبّ رسول ربّ العالمینا
لقد علمت قریش حیث کانوا ... بانك خیرها حسبا ودینا
اذا استقبلت وجه ابی الحسین ... رایت البدر راق الناظرینا
وکنّا قبل مقتله بخیر ... نری مولی رسول الله فینا
یقیم الحقّ لا یرتاب فیه ... ویعدل فی العدا والاقربینا
ولیس بکاتم علما لدیه ... ولم یخلق من المتجبّرینا
کانّ الناس اذ فقدوا علیّا ... نعام حار فی بلد سنینا
فلا تشمت معاویة بن حرب ... فان بقیة الخلفاء فینا

بعد از شنیدن این ابیات معاویه گفت والله علی را از آنچه تو سرودی و او را بدان ستودی افضلست بالجمله اروی آنچه خواست معاویه بدو پوشیده نباشد که ابیاتی که در فوق به هند بنت اثاثه نسبت دادیم پیروی مسطورات کتاب اسد الغابه را نمودیم امّا بعضی از مصنفین این اشعار را از اروی بنت عبد المطلب دانسته اند اروی بنت عبد المطّلب دختر جناب عبد المطّلب جد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله میباشد مشار الیها عمهٔ حضرت رسالت پناهی و دارای طبع شعر و فصاحت بیان بوده و اشعار ذیل را در مرثیهٔ پدر خود گفته

بکت عینی وحقّ لها البکاء
علی سمح سجیته الحیاء
علی سهل الخلیقة ابطحی
کریم الخیم نیّته العلاء
علی الفیّاض شیبة ذی المعالی

بکلمات مسطوره در فوق تکلم مینمود مروان بن حکم نیز در ان مجلس حضور داشت و از مقاله که اروی بعمرو بن العاص خطاب کرد مروان متغیر شده گفت ای پیره زن ساکت باش و فقط کلام خود را مقصور بمقصودی دار که ترا بمجلس کشانیده است آروی بمروان کرده گفت یا ابن الزرقا تو نیز مثل عمرو بن العاص سخن میگوئی همانا در کبودی چشم و سرخی موو کوتاهی قد و اندام نامتناسب بغلام حارث بن کلده مانی و اصلا شباهتی به پدر خود حکم که ادعای فرزندی ان مینمائی نداری چه من حکم را میشناسم او مردی مبسوط الشعر و بلند قامت بود و ظاهر او بر بزرگی او دلالت مینمود پس از ما در خود بپرس تا ترا گوید که پدرت کیست آنگاه اروی رو بمعاویه کرده گفت و الله تو اسباب جرات این اشخاص شدی که با من مواجهه سخن گویند ای معاویه روزی که عمم حمزه شهید شد هند مادر تو این ابیات را بر خواند بیت

نحن جزيناكم بيوم بدر — والحرب بعد الحرب ذات سعر
ما كان عن عتبة لي من صبر — ولا اخي وعمه وبكر
شفيت نفسي وقضيت نذري — شفيت وحشي غليل صدري
فشكر وحشي علي دهري — حتی ترم اعظمي في قبري

و عمه من اروی دختر عبد المطلب نیز در جواب او این ابیات هند بنت اثاثه را قرائت کرد

خزيت في بدر وغير بدر — يا بنت وقاع عظيم الكفر
صبحك الله قبيل الفجر — ملها شميين الطوال الزهر
حمزة ليثي وعلي صقري — اذ رام شيب وابوك غدري
فخضبا منه نواحي النحر — بكل قطاع حسام يفري

معاویه گفت عفی الله عما سلف ای خاله حاجتی که داری بخواه اروی ابتدا گفت حاجتی ندارم برخاسته از مجلس رفت معاویه بمروان و عمرو بن عاص گفت اف بر شما باد شما سبب شدید که من این حرفها را بشنوم پس از ان فرستاده اروی را بمجلس برگردانیدند و ازو درخواست نمود که حاجت خود را اظهار دارد اروی بوجهی که در فوق مسطور شد ششهزار دینار از معاویه خواست معاویه آن مبلغ را مبذول داشت و گفت اگر پسر عمت علی علیه السلام بجای من بود این وجه را بتو عطا نمینمود اروی از استماع این سخن بشدت گریست و گفت از علی علیه السلام گفتی و مرا متذکر ساختی انگاه این ابیات ابو الاسود

محاصره نمودند و از بالای کوه ابو قبیس منجنیقها بخانه خدا انداخت و شهر را بگرفت و عبد الله بدرجه شهادت
رسید و قبل از شهادت مشار الیه با مادر خود اسماء نمود که ذکر آن خالی از فایده نیست ، بعد از آنکه عبد الله
بن زبیر با ده نه ده هزار نفر از همراهان و اهل و کسان خود هفت ماه در مکه معظمه محصور ماندند از طول محاصره
و سختی و عدم آذوقه همراهان او بجان رسیدند و از حجاج امان خواسته از بلده مقدسه خارج شدند
حتی دو نفر از فرزندان او که حمزه و حبیب نام داشتند او را گذاشته رفتند و با او نماندند مگر پسرش بنام
و مادرش اسماء و معدودی از اصدقاء او در آنوقت ابن زبیر نزد ذات النطاقین آمده گفت ای مادر
همراهان دست از یاری من کشیده رفتند بلکه اهل و فرزندان در این سختی ترک من گفتند اینک قلیلی
که مانده اند که آنها هم بیش از ساعتی صبر و ثبات نخواهند داشت اگر من تسلیم شوم حجاج و یاران او
هر مطلبی که اظهار نمایم رد نخواهند کرد رای تو در این باب چیست اسماء گفت ای فرزند تو خود تکلیف خویش را
بهتر میدانی اگر در حقیقت خود تردیدی نداری و بر یقینی که خلق را بحق دعوت مینمائی مقاومت کن
و ثابت قدم باش و بدان که اصحاب تو بدرجه رفیعه شهادت فایز شدند اما خود را مقهور بنی امیه
مساز و مجبور و مطیع ایشان مشو الا اگر قصد تو دنیا و ریاست بوده بد بنده بوده که جمعی از بندگان خدا را
به هوای نفس بهلاکت داده اگر گوئی من محقم ولی بسبب ضعفی که بر من طاری شده چاره جز
تمکین و تسلیم ندارم گویم اینکار از آزادگان نیست مگر تو تا کی زنده خواهی ماند چون عنقریب بر تو اجل
میرسد پس همان به که حالا با نام نیک براه آخرت روی و از دو روزه زندگانی دنیا نیندیشی عبد الله
گفت ای مادر میترسم شامیان مرا شکنجه و عذاب کنند و بدار زنند ذات النطاقین گفت ای فرزند
گوسفند که کشته شد اگر پوست از او بر کنند متألم نخواهد شد از باری تعالی یاری خواه و در عزم خود راسخ باش
عبد الله سر مادر خود بوسیده گفت ای مادر من هم بهمین عقیده هستم و از اول عمر بحیات عاریت و سرای
ناپایدار دل نبسته ام و در اینکار که در آن میباشم داخل نشده ام مگر برای اینکه نگذارم حلال خدا را حرام
کنند و دست از دوستی خدا و نبدارند تو شنیده باید برای من نمودی من امروز کشته خواهم شد
مبادا از مرگ من متاسف شوی کار خود را بخدا واگذار پسر تو تا کنون ارتکاب منکری ننموده و براه
فسق و فجور نرفته در اجرای احکام الهی و احقاق حقوق از عدالت دوری نجسته و هر وقت بکسی امان
داده با او غدر و مکر نکرده و عمداً با مسلمانی و معاهدی جور و ظلم روا نداشته و ستمکاری عمال خود رضا

ابو الخیر لیس له کفاء
اعز کان غرته ضیاء
له المجد المقدم والثناء
قدیم المجد لیس له خفاء
وفاضلها اذا التمس القضاء
ویأسا حین تنسکب الدماء
کأن قلوب اکثرهم هواء
علیه حین تبصره البهاء

طویل الباع املس شیظمی
اقب الکشح اروع ذی فضول
ابی الضیم ابلج هبرزی
ومعقل مالک وربیع فهر
وکان هو الفتی کرما وجودا
اذا هاب الکماة الموت حتی
مضی قدما بذی رأی حسیب.

در سیرهٔ ابن هشام و مسامرات محیی الدین حسنین مسطور است که مراثی مزبوره در فوق را اروی قبل از فوت پدر خود گفته باین معنی که جناب عبد المطلب در مرض موت خود اروی و ام حکیم البیضاء و امیمه و برّه و صفیه و عاتکه را که دختران او بودند نزد خود خواند و فرمود مرثیه هائی که بعد از فوت من خواهید گفت قبل از مرگ من بگوئید و هر یک از انها برای پدر خود مرثیه گفتند و اشعار مزبوره را اروی در انوقت نظم کرد و مراثی خواهران او نیز در محل خود مذکور خواهد شد. ابن اثیر گوید چهار نفر زن صحابیه باسم اروی مشهوره بوده یک نفر از انها اروی بنت حارث و اروی بنت عبد المطلب میباشند که شرح حال انها نگاشته شد و نفر دیگر یکی اروی بنت کریز مادر عثمان بن عفان و ولید بن عقبه است و بهمین ملاحظه عثمان و ولید این اروی دختر ام حکیم البیضاء دختر عبد المطلب است دیگر اروی بنت الانیس که بحبتی سعید بن زید که یکی از عشرهٔ مبشره است او را نفرین نموده و او ابتدا کور شد و عاقبت بچاهی افتاده درگذشت علاوه بر این چهار زن یکنفر زن دیگر مسماة باروی بوده چون معروف بام موسی میباشد در حرف الف و میم ذکر او بیاید اسماء ذات النطاقین دختر بزرگ خلیفه ابوبکر و خواهر عایشه است مادرش قیله یا قتیله دختر عبد العزا بوده اسما از زبیر بن عوام که یکی از عشرهٔ مبشره است در سلک ازدواج در آورد و عبد الله بن زبیر که در سن هفتاد و سه سالگی در خانه کعبه اجلها الله تعالی بظلم حجاج مقتول شد از بطن اسماء ذات النطاقین بوجود آمده است و عبد الله بعد از یزید بن معاویه نه سال در مکه معظمه خلافت کرد و حجاج بامر عبد الملک بن مروان اموی آن بلدهٔ

نزد عبد الملک فرستاد و جسد او را در حجون یعنی قبرستان مکه معظمه در محلی که در طرف راست کوه ابوقبیس
واقع بود بدار کشید اسماء خواست او را دفن کند حجاج اجازه نداد اسماء نخواست از حجاج خواهش
نماید لهذا امر راجع بعبد الملک گردیده و بحجاج امر کرد جسد عبد الله را بمادرش تسلیم کند و پس از تسلیم بتغسیل
و تکفین او پرداخته الجسد را در حجون مدفون ساخت بنابرین جسد عبد الله قدری بر سر دار بود که تا خبر بشام
رسید و جواب آمد و اسماء نیز بعد از آن چندان زنده نماند و در حالتی که یکصد سال از عمر او گذشته بود
درگذشت و سپهر مرحوم در خوابنامه خود گوید جسد ابن زبیر دو سال تمام بر سر دار بود ولی این خبر ضعیف است
در صحیح مسلم مسطور است که جسد عبد الله بن زبیر را بمقبره یهود انداختند و مادرش هم بزودی درگذشت
ابن اثیر در کامل گوید پس از قتل عبد الله حجاج ذات النطاقین را خواست که بمجلس او حاضر شود او قبول نکرد
ثانیاً با تهدید امر باحضار او داد مشار الیها از تمکین نمود دفعه سیم ذات النطاقین خود بحضور حجاج آمد و گفت دریافتیه
که عبد الله را بآن ستمها کردم مرا چگونه یافتی اسماء گفت ترا چنان یافتم که دنیای پسرم را خراب کردی و
آخرت خود را حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است ان فی ثقیف کذاباً و مبیراً یعنی در طایفهٔ
ثقیف یکنفر کذاب و یکنفر هلاک کننده است و آن هلاک کننده تو هستی این حدیث را مسلم در صحیح خود ذکر کرده
است در اسد الغابه در ترجمه حال ابن زبیر چنین مسطور است که او ده روز قبل از کشته شدن نزد مادرش
رفت و او را بحال شکایت گفت با بدن درد و رنجی یافت مادرش در جواب گفت گویا مرگ را شایق شده
اما من تا ترا در یکی از دو حال نبینم راضی بمردن نیستم یا باید تو بسعادت شهادت فایز شوی و نعش تو مرا
عند الله ذخیره باشد یا بغلبه و فتح تو دیده روشن نمایم عبد الله از استماع این سخن تبسم نمود و روزیکه عبد الله
مقتول شد نزد مادر رفت اسماء باو گفت ایفرزند مبادا از بیم هلاک بقبول امری راضی شوی که عاری برای
تو در آن باشد والله العظیم ضربت شمشیر با وجود عزت بهتر از تازیانه خوردن با ذلت است اسماء به ذات
النطاقین در حرف ذال گفته خواهد شد اسماء بنت عبد الله از نسوان قبیله بنی عذره است
مثل معروف لا عطر بعد عروس را او گفته و از امثال مشهوره عرب گردیده است ابو الفضل میدانی
در مجمع الامثال گفته اسماء از قبیله بنی عذره در سلک ازدواج عمزادهٔ خود که عروس نام داشت
منسلک گردید ولی پس از چندی عروس درگذشت و پس از فوت شخص دیگر از قبیله اسماء را در حباله نکاح
خود در آورد و این شخص زشت روی بود و از دهنش رایحه کریهه استشمام میشد وقتیکه شوهر دوم اسماء او را

نداده و چیزی نزد من بهتر از رضای خدا نیست بار الها آنچه گفتم برای تزکیهٔ نفس خود نیست محض تسلیت
ما در گفته ام که در اینحال متاسف نباشد اسماء گفت ای فرزند امیدوارم که صبر من در حق تو جمیل باشد اگر
مغلوب گردیده پیش از من در گذشتی بلاک تو اسباب اجر من خواهد بود و اگر غالب آمدی مسرور میشوم
قدم پیش نه تا مآل کار معلوم گردد ابن زبیر گفت اما در خدا ترا جزای خیر دهد از دعا فرو گذار مکن اسماء
گفت پیوسته در حق تو دعای خیر خواهم کرد اگر دیگری بباطل قتال نموده تو حقا جهاد مینمائی آنگاه سرها
بدعا بر داشت گفت خدایا بقیام لیل و صوم نهار عبد الله و باطاعتی که بمن و پدرش کرده رحمت
خود را شامل حال او دار من او را بتو سپردم و هر چه برای او مقدر کرده بدان راضی شده ام و در اینحال مرا
با جر و صواب و شاکرین نایل دار پس ابن زبیر دستهای مادر خود را گرفته بوسید مادرش گفت وداع میکنی
عبد الله گفت بلی برای وداع آمده ام چه گمان میکنم که امروز بدرود زندگانی نمایم اسماء گفت برو و از روی
بصیرت برو و اما بیا تا نیز من با تو وداع کنم این بگفت و فرزند را در آغوش کشید و هنگام معانقه دست
ذات النطاقین بزرهی که عبد الله پوشیده بود خورد گفت اینها که آرزوی شهادت دارند جوشن را بر کنار
میگذارند ابن زبیر گفت من اینرا محض اطمینان قلب تو پوشیده ام اسماء گفت زره مرا مطمئن نخواهد ساخت این
را بکن پس عبد الله زره خود را از بدن دور نمود و آستینها را بالا کرده دامنها را بکمر زد و رو بمعرکه نهاده در

حالتی که این رجز را می خواند بیت	انی اذا اعرف یومی اصبر
وانما یعرف یومه الحر	اذ بعضهم یعرف ثم ینکر

اسماء چون این بشنید گفت انشاء الله صابر و ثابت قدم خواهی بود پدران تو ابوبکر و زبیر بودند و جده
تو صفیه است بالجمله ابن زبیر مثل شیر حمله بر لشکر حجاج نمود و پس از قدری مقاتله برگشته دو رکعت نماز در مقام
ابراهیم کرده باز متوجه قتال شد و مقتول گردید و این در روز سه شنبه هفدهم بود از ماه جمادی الاخری از
سال هفتاد و سیم هجرت و عبد الله نیز در اینسال در سن هفتاد و سه سالگی بود و هنگامیکه عبد الله بقتل رسید
شامیان از فرط مسرت تکبیر گفتند عبد الله بن عمر گفت چون عبد الله ابن زبیر متولد شد مسلمین تکبیر گفتند
و اکنون مردم شام از قتل او خوشحال شده تکبیر میگویند و اینکلام ناظر است بمطلبی و آن اینست که یهود میگفتند
ما مسلمین را مسحور ساخته ایم و دیگر طفلی از آنها بوجود نخواهد آمد باری پروردگار کذب آنها را ظاهر نموده در نخستین
سال هجرت عبد الله بن زبیر متولد شد و مسلمانان از این رو تکبیر گفتند خلاصه حجاج سر عبد الله را بشام

منه بنت عوفست که در این اینهاست و صحیح حال آن در حرف یا بیاید و بعضی گفته اند اخوات میمونات نه
نفرند هشت خواهر و یک مادر که همان بنت عوف باشد. بالجمله اسماء بنت عمیس در ابتدای اسلام با شوهر خود
جناب جعفر طیار بحبشه رفت و در آنجا عبد الله و عون پسران جعفر از بطن او بوجود آمدند پس از آن بمدینه منوره آمدند
بعد از شهادت جعفر طیار با ابی بکر شوهر کرد و محمد بن ابوبکر را مادر شد و پس از ابوبکر در حبالۀ نکاح علی امیر المؤمنین
علیه الصلوٰة والسلام داخل شد و یحیی بن علی بوجود آمد اسماء بنت عمیس را شرف دیگر نیز حاصل آمد و آن این
بود که خواهر اعیانی او میمونه بنت الحارث داخل در زوجات حضرت رسول اکرم صلعم گردید و خواهر دیگر او ام
الفضل لبابه زوجه جناب عباس بن عبد المطلب بود و خواهر حسبی و نسبی سلمی بنت عمیس بهمسری حمزه سید الشهدا
تشرف جست و بملاحظات مزبوره است که در وصف اسماء بنت عمیس گفته اند وهی اکرم الناس اصهارا
یعنی اسماء از حیثیت دامادها که بهم رسانیده اشرف ناس است (عمیس بضم عین بروزن زبیر است)
اسماء بنت محمد محدثه ایست جلیل القدر و پدرش محمد بن صصری از اعیان دمشق میباشد و محمد بن
اسماء که از معاریف است از بطن او بوجود آمده محدثه مزبوره چند کتاب حدیث بر مکی بن علان محدث
قرائت کرده و بعد از آن آنها را بکرات تدریس نموده است و در سن خود متفرد بوده فیوض و فضایل
و برکات وجود او بسیار بوده و صدقات کثیره داده بارها بزیارت خانه خدا مشرف شده ولادت
او در آخر سال ششصد و سی و هشت هجری و وفات او در ذیحجه سنه هفتصد و سی و سه و در آن زمان از زنها
روایت حدیث احدی از او معمرتر نبوده و برادرش قاضی القضاة نجم الدین شافعی ده سال قبل از او
یعنی در ربیع الاول سال هفتصد و بیست و سه درگذشت ابن وردی در تتمة المختصر در مدح اسما بنت محمد گوید

کذلک فلتکن اخت ابن صصری	تفوق علی النواصی و شیبا
طراز القوم انثی مثل هذا	وما التانیث لاسم الشمس عیبا

و مقصود از ابن صصری نجم الدین برادر اسماء میباشد اسماء بنت یزید الانصاریه دختر
یزید بن السکن الاشهلی است پدرش از صحابه و خود نیز صحابیه بوده بفصاحت بیان موصوف و معروفست
وی از طرف سایر زنان صحابیه مامور و بحضور حضرت رسالت پناهی مشرف شده عرض کرد
بابی انت و امی یا رسول الله انا وافدة النساء الیک ان الله عز و جل بعثک الی الرجال و النساء کافة
فآمنا بک و بالهک و انا معشر النساء محصورات مقصورات قواعد بیوتکم و مقضی شهواتکم و

لقبیله خود میبرد اسماء گفت اذن بده بر سر قبر عمرا و خود عروس قدمی گریه کنم آن تخت با اجازه داد و اسماء
بر سر تربت عروس رفته این عبارات اظهار نمود

یا ثعلبا فی اهله واسدا عند الباس … ابکیک یا عروس الاعراس
مع اشیاء لا یعلمها الناس

یعنی گریه میکنم بر تو ای عروس عروسهای کسیکه در میان کسان خود حلم و بردباری بملایمت روباه بود و در موقع
جنگ وغیره بشیر شباهت داری و از توصیفات حمیده دیگر بود که مردم از آن بیخبر بودند شوهر ثانی اسماء گفت
آن صفاتی که عروس داشت و مردم خبر نداشتند چه بود گفت

ویعمل السیف صبیحات باس … کان عن الهمة غیر نعاس

یعنی در وقت اقدام براد تغافل و تسامح نمیکرد
و هنگام فرار از شر باستعمال شمشیر میپرداخت بعد از آن باز اسماء بمدح عروس پرداخته گفت

یا عروس الاغر الازهر … الطیب الخیم الکریم المحضر … مع اشیاء له لا تذکر

یعنی ای عروس توجیهه درخشانی داشتی و خلق تو پاکیزه بود و محاسن دیگر نیز داشتی که بزبان نمیآید باز شوهر اسماء پرسید
که آن صفاتیکه عروس داشت و بزبان نیاوردی چه بود گفت

طیب النکهة غیر ابخر … کان عیوفا للخنا والمنکر
ایسر غیر اعسر

یعنی عروس از کارهای بد کراهت داشت و خوشبوی بود و از دهنش رایحه کریهه استشمام نمیشد شوهر اسماء
دانست که هر دو آخری کنایه باوست آخر الامر چون خواستند حرکت کنند اسماء عطردان خود را برنداشت
و بجای گذاشت شوهرش گفت چرا عطر خود را برنمیداری اسماء گفت (لا عطر بعد عروس) یعنی بعد عروس
دیگر نباید عطر استعمال کرد و این گفته درمیان عرب مثل شد بعضی بجای مثل مزبور لا مخبأ لعطر بعد عروس گفته
و شرح آنرا اینطور دانسته که شخصی در شب زفاف از زوجه خود رایحه کریهه استشمام نمود از او پرسید از عطریات
چیزی نداری گفت چرا آنرا ذخیره و پنهان کرده ام شوهر گفت لا مخبأ لعطر بعد عروس یعنی عطر را پس
از عروسی کردن معنی ندارد این گفته مثل شد و در موقعی گفته میشود که شخص چیزی داشته باشد و موقع صرف
و استعمال آن بشود و باز آنرا بکار نبرد و ذخیره نماید اسماء بنت عمیس زنی صحابیه و دختر عمیس بن
معد و زوجه جناب جعفر طیار بوده و عمیس نیز خود از صحابه است حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم از
این زن و نه نفر زن دیگر مدح فرموده و آنها را اخوات مؤمنات خوانده و این تصدیق حضرت به
ایمان آنها فی الحقیقه ثنائی عمده برای آنها ثابت مینماید و این ده نفر زن خواهر بودند یک مادر و مادر آنها

الموحدین عبد المؤمن علی نگاشته که دو بیت اول آن اینست

لتبدنا امیر المؤمنینا	عرفنا النصر والفتح المبینا
رایت حدیثکم فیها شجونا	اذا کان الحدیث عن المعالی

در اواخر این قصیده اسماء عامریه بوضعی خوب و مناسب حسب و نسب خود را امیر الموحدین معلوم ساخته و اینکار را بوجهی احسن پرداخته است

اسماء عبرت از نسوان اسلامبول و دختر احمد آقا سرخاصه کیان خاصه و زوجه محمود جلال الدین خطاط مشهور است او در حسن خط بدرجه شوهر خود اشتهار دارد این زن چون از شوهر خود تعلیم خط گرفته و جلال الدین میل و رغبتی تمام بنکات خط را با هوشمندی طوری برای او ترقی حاصل شد که خط اسما با خطوط او و احمد عمر جلال الدین یکدرجه و پایه بوده است و بسیار چیزها اسماء نوشته و جلال الدین باسم خود رقم کرده است و از خطوط ممتاز اسما که رقم کرده و دیده شده است لوحه ایست که تاریخ آن هزار و دویست و بیست و دو میباشد علاوه بر زنانی که اسم اسما مسما بوده و در این کتاب شرح حال انها درج شد این اثیر یازده نفر زن اسما نام ذکر مینماید و میگوید که همه صحابیه بوده اند و از آنهاست اسماء بنت عوف معشوقه عمرو بن سعد و عمرو بن سعد از شعرای عربست و معروف بمرقش و اسماء بنت عوف عمزاده اوست و ماجرای این عاشق و معشوق در تزیین الاسواق مسطور است و چون ترقیش در لغت عرب بمعنی تزیین است و عمرو بن سعد بنا بر جودت طبعی که داشته اشعار خود را بمحاسن و انواع تزیین مزین میساخته معروف بمرقش شده و مهلهل را نیز مرقش میگفته اند و در اشعار عرب عمرو بن سعد و مهلهل در چند موضع و محل ذکر شده اند و حرمله برادرزاده عمرو چون با و شباهت داشته ملقب بمرقش اصغر گردیده و بعضی گفته اند چون عمرو این بیت را گفته

الدار قفر والرسوم کما	رقش فی ظهر الادیم قلم

معروف بمرقش شده و این نیز بعید نیست چه در شعرای عرب اشخاصی هستند که بتعبیری از تعبیرات خود ملقب گردیده اند و سیوطی در اواخر کتاب مزهر فصل مخصوصی در احوال آنها نگاشته است و عجب آنکه در عرب بعضی از مردها بوده و موسوم باسماء ابن الحارثه و اسماء ابن ریان که از صحابه بوده اند و اسماء ابن خارجة الفزاری که جوانمرد مشهور و از تابعین بشمار آمده است و در شهادت مسلم بن عقیل دخیل بوده اعتماد از جواری معتمد بن عباد سلطان بدبخت اشبیلیه بوده است و بثینه دختر المعتمد از بطن او بوجود آمده و شرح حال

وحاملات اولادکم وانکم معشر الرجال فضلتم علینا بالجمع والجماعات وعیادة المرضی وشهود الجنائز والحج بعد الحج
وافضل ذلک الجهاد فی سبیل الله عزوجل وان الرجل اذا خرج حاجا او معتمرا او مجاهدا حفظنا لکم اموالکم
وغزلنا اثوابکم وربینا لکم اولادکم فما نشارککم فی هذا الاجر والخیر (یعنی پدر و مادرم بفدای تو باد ای پیغمبر خدا من
از جانب جمعی نسوان بحضور مبارک تو آمده ام ترا خدای عزوجل مبعوث بر کافهٔ زنان و مردان فرموده و ما بتو و
خدای تو ایمان آورده ایم و ما جنس نسوان در پس پردهٔ محبوس و در خانه های شوهرها خانه نشین هستیم و محل شهوات
شما هستیم و فرزندان شما از ما بوجود میآیند و شما جماعت مردان بواسطهٔ حضور در جوامع و گذاردن نمازهای جمعه
و عیادت بیماران و تشییع جنازه ها و حجهای مکرر بر ما فضل و برتری دارید و افضل از همه این اعمال که مخصوص است بشما
مردان جهاد فی سبیل الله میباشد و چون شما مردان برای حج و عمره یا بعزم جهاد حرکت کنید ما اموال شما را
حفظ کنیم و برای لباس شما ریسمان میریسیم و فرزندان شما را نگاهداری و تربیت مینمائیم در اینصورت آیا ما با اجر
و عمل خیر شما شرکتی داریم یا نه حضرت رسول صلی الله علیه و آله پس از استماع این عرایض روی مبارک را به
اصحاب کرده فرمودند در امثال این مقامات مقاله بهتر از آنکه این زن بیان نمود شنیده اید اصحاب
عرض کردند گمان نمیکنیم هیچ زنی باین حسن محاضره و مفاوضه رسیده باشد بعد از آن سید انام علیه الصلوة
والسلام باسماء بنت یزید خطاب کرده فرمودند ای خاتون تو خود بدان و بزنهائی که از جانب آنها
نزد من آمده بفهمان که اگر نسوان با ازواج خود خوش رفتاری کنند و اظهار رضا از خود خشنود دارند همین
عمل آنها با تمام اعمال خیریه که ذکر کردی معادل میباشد اسماء بنت یزید بنا بر مسطورات
ابن اثیر اسماء بنت یزید زنی صحابیه و خاله زادهٔ معاذ بن جبل که از کبار صحابیه میباشد بوده و شجاعت و قوت
قلب مردان داشته در غزوهٔ یرموک با ستون چادر خود نه نفر از کفار را بدرجه عدم فرستاده است اسماء
بنت شمس الدین دختر شیخ شمس الدین محمد بن عبدالرحمن محدث و مادر شیخ تقی الدین بوده و پنجسال قبل از فوت
ابن حجر عسقلانی متولد گردیده و در کتاب انباء الغمر ذکر او شده است در ماه رجب سال هشتصد و چهل و هفت
قدم بعالم وجود گذاشته و ابتدا شخصی علی نام شوهر کرده و بعد با در سلک ازدواج علاء الدین مقریزی سلک
گشته است و بهر حال زنی عاقل و فاضل و دانشمند و با تقوی و پارسا بوده ... و امة الرحیم که شرح حال او
بیاید خواهر این میباشد اسماء العامریه ادیبه بوده است از آل بنی عامر از اهالی اندلس ساکن
بلدهٔ اشبیلیه و در کتابت و نظم شعر مهارتی بکمال داشته قصیده ای در صیانت خانه و اموال خود به

محیی الدین اعرابی در مسامرات از قول وهب یا از محمد بن ناجیة الرضا فی حکایت کرده که گوید من در ایام خلافت
الواثق بالله بواسطهٔ مالیات مصر متهم شدم و خلیفه جدا در جستجوی من بود و مرا طلب میکرد بنابرین من متواری شدم
در رسافه و سایر اماکن نزدیک بوطن. خود بماندم ناچار سر بصحرا گذاشتم و در برابری میکشیدم که جوانمردی کریم
الطبع را بچنگ آرم و در پناه او چندی که گاهی با ایمنی بسر برم در اثنای گردش خیمه دیدم بطرف آن
شتافتم در جلو چادری مزراقی دیدم بر زمین نصب کرده و افسار مادیانی بر آن بسته اند داخل چادر شده سلام
کردم خاتونی از ورای پرده جواب سلام داد و گفت اطمئن یا حضری فنعم مناخ الضیفان بواک القدر
ومهدک التقدیر پس ازین گفته حرفهای سماحت آمیز بمیان آورد و بترحیب قدوم من پرداخت و باستراحت
و اطمینان امر کرد من گفتم و انّی لیطمئن المطلوب و یأمن المرعوب من دون ان یأوی الی حبل العصمة و یأمن و
مفزع منیعة فلما ینجو من السلطان طالبه و الخوف غالبه آن خاتون چون کلمات مرا شنید دانست که مرا
تشویش خاطر است و از خلیفه بجهتی خائف هستم بر من رحمت آورد و گفت لقد ترجم لسانک عن ذنب کبیر
و قلب صغیر یعنی همانا زبان تو از گناهی بزرگ و دلی خورد ترجمانی کرد البته مرتکب خطائی شده و از امر
دولت راهراسی است پس از آن گفت و ایم الله لقد حللت بفناء جبل لا یضام بفنائه احد و لا یجوع بساحته
کبد بها الاسود بن قنان احواله کعب و اعمامه شیبان صعلوک الحی فی باله و سیدهم فی فعاله صدوق الجوار فی حالة وسنا
و قود النار خلاصه باین عبارات اشعار نمود که این منزل همان اسود بن قنان است که امامه بنت خرج
او را با بیات مسطور در فوق وصف و مدح نموده است امامه بنت ابی العاص دختر ابی العاص
بن الربیع بن عبد العزی است و ابو العاص بشرف دامادی حضرت رسول صلی الله علیه و آله مشرف و
شوهر زینب بنت رسول الله بود و پس امامه که از ابی العاص و زینب بوجود آمده نوادهٔ دختری نبی اکرم
صلی الله علیه و آله و سلم میباشد و زمان طفولیت امامه جد بزرگوارش چندان او را دوست میداشت
که گاهی او را بپشت مبارک خود گرفته نماز میکرد بالجمله حضرت صدیقهٔ طاهره فاطمه سلام الله علیها که
خالهٔ امامه بودند بجناب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام وصیت کردند که پس از من امامه را بزنی
اختیار کن چه او با فرزندان من مهربان است بنابرین بعد از ارتحال حضرت فاطمه امیر المؤمنین امامه را تزویج
کرده و بعد از شهادت آنحضرت مشار الیها مغیرة بن نوفل شوهر نمود بروایتی امامه قبل از آنکه در حبالهٔ نکاح
امیر المؤمنین درآید شوهر دیگر داشته است امامة المریدیه امامه یا اسامه از نساء صحابیه است

ثبینه بعدها بیاید و اعتماد چون در ادبیات مهارتی داشته اشتهاری حاصل نموده است اعرابیه در مسامرات شیخ محی الدین بن عربی اعرابیه را از زنان بادیه نجد نوشته و خدیجه بنت عبد الوهاب بن هبة الله گوید یکی از خلفای بنی عباس باعرابیه عاشق شده و او را در حباله نکاح خود درآورده و او را بهوای دار الخلافه و را مناسب نیامد و زندگانی خیمه را پسند نکرده هر روز ضعف و هزال او زیاد شده و غمی فراوان دلتنگ و تکدر بود روزی خلیفه از وی سؤال کرد که چرا انبساط نمی‌یابی و لب بخنده آشنا نمیشود و خود را مشغول بیماری و روز بروز زرد و نحیف‌تر میشوی اعرابیه گفت هر الصحرا و خیمه‌های صحرانشینان و شیری که شبانان میدوشند و صدای ابعار رعاة مرا میل مفرطی است خلیفه در آخر نقطه شهر در کنار دجله قصری برای او بنا نمود و فرمان داد که شبانان گوسفندان خود را در حوالی قصر چرا دهند و القصر را معشوق نامید و اعرابیه را در آن ساکن ساخت اعرابیه چون وضعی شبیه بوطن اصلی خود دید زیاده متأثر گردیده و یاد نجد او را بیشتر افسرده و محزون ساخت روزی خلیفه بناگاه بقصر معشوق رفته دید اعرابیه بگریه و زاری مشغول است و این ابیات می‌خواند بیت

وما ذنب اعرابیة قذفت بها	صروف النوی من حیث لم تك ظنت
تمنت احالیب الرعاة وخیمة	بنجد فلا یقضی لها ما تمنت
اذا ذكرت ماء العذیب وطیبه	وبرد حصاه آخر اللیل انت
لها انة عند العشاء وانة	سحیرا ولولا انتاه لجنت

خلیفه از شنیدن این ابیات رقتی حاصل کرده باعرابیه گفت غم مخور که بمراد خود نایل شدی در نکاح من باش و نزد قوم و قبیله خود برو و او را با جمله اسباب و اثاث البیتی که در قصر بود بوطن خود فرستاد و بعد هر وقت بشکار میرفت با اعرابیه ملاقات میکرد اما ابیاتی که از اعرابیه نقل شده بیتها با تغییر جزئی در دیوان منسوب بقیس عامری مسطور است و مقطع بیت چهارمی را مشا الیها بان افزوده است داستان اعرابیه بعدها بیاید امامه بنت خزرج از زنهای عرب است که در نظم شعر مهارتی داشته و ابیات ذیل را در مدح اسود بن قنان که از جوانمردان عرب است برشته نظم کشیده بیت

اذا شئت ان تلقی فتی لو وزنته	بكل معدّ وكل یمان
وفی بها فضلا وجودا وسؤددا	وزنًا فذلك الاسود بن قنان
فتی لا یری فی ساحة الارض مثله	لیوم ضراب ولیوم طعان

در سال نهصد و بیست هجری در سیم ماه ذی القعده درگذشته است از سیر ترجمه‌های امة الخالق آنکه از اشیاخ سیوطی میباشد و مشار الیه درکتاب معجم ذکری از او نموده ابیات مائیه را از او ثبت کرده

امة العزیز شریفه زنی بوده است اندلسی که در شعر و ابیات مهارتی داشت این دو بیت مسطور در ذیل که از ابیات رائقه میباشد و متضمن مضمون لطیفی است در نفح الطیب باین زن نسبت داده شده

لحاظکم تجرحنا فی الحشا	ولحظنا یجرحکم فی الخدود
جرح بجرح فاجعلوا ذا بذا	فما الذی اوجب جرح الصدود

اما در سایر کتب ادبیه حتی در کتاب سرح العیون فی شرح رسالة ابن زیدون دو بیت مسطور را باسم ولادة دختر المستکفی معشوقهٔ ابن زیدون نگاشته‌اند و یکی از ادبا این دو شعر را در جواب بیتین مزبورتین گفته است

اوجعت منی یا سیدی	جرح بخدّ لیس فیه الجحود
وانت فیما قلته مدّع	فاین ما قلت واین الشهود

امّ ابان بنت بجیله پسرش مزاحم بن عمرو شاعری بوده است و امّ ابان نیز در طبع شعر و فصاحت بیان دارای مهارتی وافر و از اشعار معروفه او ابیاتی است که بعد از قتل پسر خود گفته تبیین آنکه وقتی ابن وهیبه شاعر مزاحم بن عمر را نزد زوجه خود دیده سنگی به پهلوی او زده او را بکشت امّ ابان چون آگاه شده گفت

باهلی ومالی بل بجل عشیرتی	قتیل بنی تیم بغیر سلاح
فهلا قتلتم بالسلاح ابن اختکم	فتظهر فیه للشهود جراح
فلا تطمعوا فی الصلح ما دمت حیّة	وما دام حیّا مصعب و جناح
الم تعلموا انّ الدوائر بیننا	تدور وانّ الطالبین شحاح

در بیت اول اشاره نموده است باینکه ابن وهیبه قاتل پسرش از اولاد عامر بن تیم اللّه بن بشر بوده و در شعر ثانی اظهار کرده است که قاتل با مقتول نسبت و قرابت داشته پوشیده نباشد که قافیه بیت اول از ابیات مسطوره در فوق را با قوافی بعد مناسبت درستی نیست و این عیب را علمای علم قافیه اکفا گویند اگرچه بعضی از اشخاص کم بصیرت وقتی باین معایب نگذاشته و میگذرند اما هرجا که نظر این قوافی دیده شود شاعر بیوقوف شمرده میشود گویند دعبل شاعر آشنائی صاحب طبع و سلیم داشت و قوافی اشعار او غالبا مغلوط بوده روزی بیت مسطور در ذیل را نظم کرده بدعبل عرضه داشت

اذا اراد الله امرا بامرء
وکان ذا احتیال و سمع و بصر
اصمّ اذنیه واعمی قلبه
وسلّه من عقله کسلّ الشعر
حتی اذا انفذ فیه حکمه
ردّ الیه عقله لیعتبر

وهریه اسم قبیله او میباشد در نظم اشعار دستی داشته از جمله دو شعر مسطور در ذیل را در کشته شدن ابوعفک یهودی گفته وابوعفک مردی منافق ویکصد وبیست سال عمر داشت واز خباثت اعمال و دشمنی بحضرت رسول صلی الله علیه وآله خودداری میکرد سالم بن عمیر از صحابه او را بقتل رسانید وامامه مریه گفت

تكذب دين الله والمرء احمدا ... لعمر الذي امناك اذ بئس ما يمني
حباك حنيف آخر الدهر طعنة ... اباعفك خذها على كبر السن

صاحب کتاب مواهب لدنیه گوید شش نفر زن صحابیه دیگر باسم امامه مسمّا بوده اند یکی از آنها امامه دختر حضرت حمزه است امة الله زنی بوده است اسلامبولی که در ادبیات مهارتی داشته ودر الهیات سخن سکیفه دیوان مرتب دارد ومعروف بصدقی امة الله میباشد چه در اشعار خود صدقی تخلص کرده ودر هر حال معاصر سلطان محمد خان رابع ودختر قاضی زاده بوده ودر سال هزار وصد ویازده

در گذشته بیتین مسطور در ذیل از نتایج افکار اوست ... هفته گیجمز کوکله مهمان ایدن سن سین بنی
بلکه هر شب صبحه دک نالان ایدن سن سین بنی ... دست تدبیر ایله چاک اولسونمی دامان فراق
آفتاب حسنکه حیران ایدن سن سین بنی ... امة الجليل از صلحای زنان عرب ودارای

مقام ولایت بوده ودر طبقات شعرانی ذکر او شده است گویند ارباب سلوک وصلاح معاصر او وقتی در معنی وتعریف ولایت اختلاف کرده هر یک چیزی گفتند آخر الامر دفع خلاف را قرار دادند که از امة الجليل اینمعنی را سؤال کنند مشار الیها در جواب انها گفت ولی آنست که در زمان بحق مشغول باشد واز یاد خلق منصرف ومطلقا تعلقی بدنیا وزخارف آن نداشته باشد آنها از خدا بغیر خبر دارد امة الجليل پس از این تقریر وتحقیق حال ولی ومعنی ولایت یکی از انکار وکرده گفت هر کس یکی از شما گوید شخصی از اولیا بوده است که وقتی از حق بچیز دیگر اشتغال داشته باو ننمایید وبدانید که دروغ گفته است امة الخالق دختر عبد اللطيف بن صدقه بن عوض المنادی العقبی است که از محدثه های معروفه بشمار میاید ولادت او در هشتصد وسیزده هجری ودر مجلس درس جمال الدین حنبلی پدر الف بنت الجمال که پیش ذکر او شد حاضر میشده وقدری از مسند احمدی ومعجم صغیر طبرانی را بر او قرائت کرده ونیز از سیره ابن هشام کسب فواید نموده اکثر محدثین باو اجازه داده اند الفیه ابن مالک ومنهاج العابدین را از بر داشته وبنوشته است عمری طولانی کرده واز اسانید محدثین بعد از آنها نقل روایت میکرده

جلالت شأن ابوایوب همین بس که چون حضرت نبوی بمدینه منوره هجرت فرمودند خانه ابوایوب منزل کردند تا وقتی که مسجد و خانه حضرت بنا شد ابوایوب گفته است خانه ما دو طبقه بود تحتانی و فوقانی چون حضرت رسول صلعم بخانه ما تشریف آوردند در طبقه تحتانی منزل کردند شب که شد ملتفت شدم مسکن حضرت رسالت مهبط وحی الهی است سزاوار نیست که حضرت در طبقه تحتانی باشند و ما در فوقانی و همین مطلب را بهمسر خود ام ایوب گفتم و او تصدیق من کرد و تا صبح از این اندیشه خواب نرفتیم و بسیار متوحش و پریشان خاطر بودیم صبح بحضور پرنور حضرت پیغمبر مشرف شده شرح خیال و بی خوابی شب را عرض داشتم و حضرت را سوگند دادم تا نقل مکان فرمود و از طبقه زیرین به بالا تشریف فرما گردیدند ام البنین بنت عبد العزیز دختر عبد العزیز اموی و زوجه ولید بن عبد الملک بوده و بصلاح و سداد معروف و بوصف ذکاء و رشاد موصوف شبها قائم و روزها صائم در بذل خیرات و مبرات جاهد و در اعطای صدقات ساعی و مجاهد چنانکه گویند هر هفته بنده و برده آزاد میکرد و هر روز خاطر افسرده شاد مینمود و بعلاوه بفصاحت بیان و طلاقت لسان مشهور است روزی عزه معشوقه کثیر شاعر معروف عرب نزد او آمده بود از او پرسید از اینکه کثیر میگوید

قضی کل ذی دین فوفی غریمه
وعزة ممطول معنی غریمها

معلوم میشود تو چیزی باو وعده کرده و در ادای آن مماطله و مسامحه نموده که از مطال تو شکوه میکند گفت بلی بوسه باو وعده کرده ام و از وفای این وعده ابا دارم ام البنین گفت او را از انتظار بیرون آر گناه آن بگردن من پس از آن ام البنین از این گفته پشیمان شد و بکفاره این حرف چهل غلام آزاد کرد و بارها میگفت کاش من زبان نداشتم و این کلمه را بزبان نمیآوردم و عجب اینست که با این ورع و عفت در کتاب اغانی و فوات الوفیات در ترجمه حال عبد الرحمن بن اسمعیل شاعر مشهور به وضاح الیمن چیزی با ام البنین نسبت داده اند و آن اینست که در سالی مشار الیها بزیارت بیت الله الحرام رفت ولید بن عبد الملک بشعرای عصر اعلام و تهدید نمود که در این سفر از ام البنین و کنیزانی که با او همراه اند مدحی نگویند و در اشعار نامی از ایشان نبرند و در این باب تاکید اکید نمود چون ام البنین بمکه رسید بنمایش اندام خود پرداخت و پیکر خود را مطمح نظرها ساخت تا ادبا و شعرا بوصف او پردازند و قصاید و قطعات در اوصاف او سازند و مخصوصاً بوضاح الیمن مفتون گردید و باو و کثیر پیغام داد که در تغزلات خود از او ذکری نمایند و چون آن رسید کثیر از ولید بترسید و از ام البنین چیزی نگفت بلکه شعری چند

ان ذا الحب شدید لیس ینجیه الفرار | و ینجا من کان لا یعشق من ذا المخاری

دعبل گفت برادر این شعر قافیه ندارد زیرا که در مصرع اول روی راء است و در ثانی زاء متشاعر گفت روی
مصرع ثانی را نقطه مگذار درست میشود دعبل گفت بسیار خوب اما العلاوه آخر مصرع اول مرفوع و ثانی
مجرور است و این نیز عیب خواهد بود متشاعر گفت تو عجب مرد احمقی هستی چه لازم است اعراب کنی
تا رفع و جر آن معلوم شود و این لطیفه در اوقیانوس مسطور است ام ایمن مادر اسامة بن زید
و دایه حضرت نبی اکرم صلی الله علیه وآله وسلم بوده است اسامه از صحابه و مادرش ام ایمن از صحابیات
بشمار میآید و جلالت قدرا و معلومست و محتاج ببیان نیست اسم ام ایمن برکه و دختر ثعلبه و در اصل
از جواری حبشیه جناب عبد الله پدر فرخنده گوهر حضرت رسول صلی الله علیه وآله و زوجه عبید الحبشی
بوده چون اول پسری که از بطن او بوجود آمد موسوم بایمن شده او را ام ایمن گفته اند بعضی هم او را
ام الظباء نیز گفته اند حضرت رسالت پناهی مملوکی داشتند موسوم بزید بن حارث که او را
بخدیجه بخشیده بودند بعد از عبید ام ایمن را بزنی بزید بن حارثه دادند و اسامة بن زید از و وجود یافت
برخی گویند ام ایمن را جناب عبد الله ازاد کرده و جماعتی بر آنند که او آزاد کرده حضرت رسول صلعم
است وقتی آمنه وهب بعزم ملاقات ابن خال خود عزیمت مدینه منوره نمود و در معاودت
در محل موسوم به ابواء بدار بقاء ارتحال فرمود و از آنجا نبی اکرم صلعم تا بمکه مکرمه در آغوش ام ایمن بود بنا
برین آن بزرگوار میفرمایند ام ایمن امی بعد امی و مشار الیها را کمال حرمت و رعایت میفرمودند
و مخصوصاً بدیدن او تشریف میبردند ام ایمن هنگام رحلت سید انبیاء صلعم در قید حیات بود و زیاد
الوصف دران هنگام گریه و زاری مینمود از جهت بیقراری او پرسیدند گفت من از ارتحال حضرت پیغمبر صلعم
بیخبر نبودم و میدانستم که آن بزرگوار بدار البقا عازم است گریه من بر انقطاع وحی الهی است که همیشه
بخانه ما نازل میشد ام ایوب انصاری زوجه ابو ایوب انصاری است که از مشاهیر
صحابیه میباشد و دختر قیس بن عمرو بن امرء القیس خزرجی است از جماعت انصار که ایشان را مومنین
اهل مدینه گفته اند ابو ایوب در زمان معاویه باسلامبول بعزم غزا رفت و در آنجا بمرض اسهال در
گذشت و بقعه ابو ایوب در اسلامبول از بقاع مشهوره و زیارتگاه است در صحایف الاخبار
مسطور است که از دیرگاهی عیسویان آن سرزمین هنگام استسقا بدان بقعه میرفته و دعا مینموده اند در

نگرفته‌ام و ترا نمیشناسم مشار الیها اصرار و احوص انکار کرد و قسم خورد که معرفتی بجمال تو ندارم ام جعفر گفت ای
دشمن خدا اگر مرا نمیشناسی پس چرا در اشعار خود مرا نام میبری و میگوئی من با ام جعفر اینطور گفتم و ام جعفر اینطور
بمن جواب داد اینک من همان ام جعفرم بالجمله ام جعفر در محضر عامه احوص را شرمسار و خود را بری
الذمه کرد ام جمیل بنا بر قول ابو الفضل میدانی از اقوام ابی هریره و بوفا در عرب مشهور و مثل است
که اوفی من ام جمیل سبب شهرت او اینکه شخصی موسوم بضرار بن الخطاب بمشار الیها ملتجی شد ام جمیل او را از
دشمنان حفظ کرد و گمان مینمود که او برادر خلیفه ثانی است چه اینواقعه در همان زمان بود وقتی در مدینه منوره
نزد عمر آمد و خلیفه از واقعه خبردار شد گفت همینقدر که با من برادر دینی و از غازیان است از حمایت و مهربانی
که با او کرده ممنون میباشم و از آنجا که ام جمیل از ابنای سبیل بود خلیفه از بیت المال چیزی باو عطا نموده او را
معاودت داد بنا بر مسطورات ابن اثیر ام جمیل کنیه هشت نفر زن صحابیه است که یکی از آنها فاطمه بنت الخطاب
خواهر عمر میباشد و زوجه ابی لهب که در حق او حمالة الحطب گفته شد و نیز همین کنیه را دارا بوده و ام جمیل از
نساء مشهوره بصره است که در خلافت خلیفه ثانی مغیرة بن شعبه والی بصره بمخالطت با او متهم شد و از
منصب خود معزول گردید و برین ریبه مولی الثقیف ابو بکرة الثقفی صحابی و برادران امی او زیاد بن ابیه
و نافع بن کلده و شبل بن معبد شهادت دادند اما چون شهادت زیاد مقرون بشرایط مقرره نبود مغیره
از رجم معاف گردید و شرح اینواقعه در تواریخ مذکور است ام حبیبه بنت ابی سفیان از زوجات
حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و دختر ابی سفیان اموی مشهور است ابتدا شخصی موسوم بعبید الله بن
جحش او را بزنی گرفته و این زوج و زوجه در اوایل اسلام بشرف اسلام مشرف گردیدند و بحبشه که هجرتگاه
اولیه مسلمین بود مهاجرت نمودند و در آنجا حبیبه دختر عبید الله از او بوجود آمد و او را ام حبیبه گفتند
و اسم او رمله بود عبید الله در حبشه مرتد و نصرانی شد و بزوجه خود نیز این دین را تکلیف نمود ام حبیبه
قبول نکرد و عبید الله بدین جدید خود در حبشه درگذشت و ام حبیبه بواسطه ثبات در دین اسلام مورد [illegible]
رسول اکرم مفتخر گردید تفصیل این اجمال بعد از فوت عبید الله ام حبیبه در حبشه غریب و تنها ماند و بنا بر نجابت
و شأنی که داشت ممکن نبود کفوی برای او پیدا شود حضرت رسول که از ماجری آگاه بودند در سال ششم
هجرت که بملوک اطراف سفرا مأمور و اظهار از بعثت خود مستحضر میفرمودند عمرو بن امیة الضمری را بنامه نزد
اصحمة بن ابجر سلطان حبشه فرستادند و ضمنا سفارش فرمودند که سلطان مشار الیه ام حبیبه را در حباله

بنام غاضره جاریهٔ ام البنین نظم کرده اما وضاح الیمن جرم را بر کنار نهاده و صراحة گفت شعر

صدع البین والتفرق قلبی	وتولّت ام البنین بلبی

ولید این بیت شنید و بقتل وضاح الیمن فرمان داد بعضی گفته اند بعد از موسم حج ام البنین وضاح الیمن را دعوت کرده او در صندوقی رفت وصندوق را بسرای ولید بردند پس از چندی امر مطلب آشکار شده وضاح الیمن مقتول گردید اما وجه اینکه عبد الرحمن بن اسمعیل را وضاح الیمن گفته اند اینست که سپید چهره و یمنی بوده و جمالی بکمال داشته گویند او و مقنّع الکندی از فرط خوبرویی همیشه از اصابهٔ عین اندیشه نمودند و هر وقت قصد مجلس و محفلی میکردند نقاب میانداختند ما را در گفته ابو الفرج و ابن خلکان مشاجره نیست اما کثیر را میدانیم که قصیر القامه و کریه منظر بوده و اگر گفته مشار الیهما صحیح است و ام البنین بکثیر و وضاح الیمن عشق نموده و پیغامی داده باید بگوئیم از خواهان کمال شده و اسیر مفتون جمال و الله اعلم علی کل حال

ام البنین بنت حزام الکلابیه زوجهٔ حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده و آنحضرت پس از صدیقهٔ طاهره سلام الله علیها اول زنی را که بمزاوجت و همسری اختیار فرمودند او بوده و چهار پسر امیر المؤمنین یعنی عباس و جعفر و عبد الله و عثمان از او بوجود آمدند و هر چهار در کربلا در رکاب سلطان حضرت ابی عبد الله الحسین علیه آلاف التحیة والثناء بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت فایز گردیدند ام البنین کنیه ام ولدی از جواری حضرت امام همام موسی الکاظم علیه السلام بوده این ام البنین اروی یا سمانه نام داشته و حضرت علی بن موسی الرضا از بطن او بوجود آمده و حضرت موسی الکاظم او را بوالدهٔ معظمهٔ خود حمیده بخشیده بودند و ذکر حمیده در حرف حاء بیاید ام البنین در لغت عرب کنایه است از زمین که از خاک آن گل آدمیان سرشته شده و بیرقی را گویند که دسته جات عساکر دارند و عبد الرؤف المناوی در کتاب کوچک خود که موسوم بعماد البلاغه است آنرا ذکر نموده بلکه گویند شعری که در ذیل نگاشته میشود و ام بنین در آن بمعنی بیرق دارد از مصنفات آنست

وبام بنین مرجعهم الیها	وما ولدت وما حملت جنینا

ام جعفر از زنان انصار و از قبیلهٔ بنی خطمه بوده و بعفت و صلاح و درایت و عقل اشتهار داشت و احوص بن محمد الانصاری از شعرای اسلام بناحق در حق او این شعر گفته است

لقد منعت معروفها ام جعفر	وانی الی معروفها لفقیر

گویند روزی ام جعفر نزد احوص آمده و گفت قیمت گوسفندان مرا بده احوص گفت من از تو چیزی

تتمّل نیرکانه والمسرحی | اذا ما الدهر اقبل بالمحنات
ومفزعها اذا ما هاج هیج | بداهیة ونصم المعضلات
فکنت کلا تسی تحزن | وابکی ما بقیت الباکیات

ام حکیم المخزومیه زنی صحابیه و دختر حارث بن هشام المخزومی است که از رؤسای قریش بوده جسری که بقنطرهٔ ام حکیم معروف و در مرج الصفر در نزدیکی شام بطرف حجاز واقعست منسوب بمشارالیها باشد ام حکیم المخزومیه ابتدا در زوجیت پسر عموی خود عکرمة بن ابی جهل بود در یوم فتح مکه معظمه قبول اسلام نمود و برای شوهر خود عکرمه از حضرت رسول صلعم امان گرفت اما عکرمه از آنجا که عداوت سخت با دین اسلام داشت چون مکه فتح شد بسمت یمن گریخت زوجه اش ام حکیم از تعقیب او رفته در ساحل یمن وقتی که بسفینه نشسته میخواست بحبشه بشتابد باو رسید گفت از حلیم ترین ناس و کریم ترین مردم برای تو امان آورده ام و او را مراجعت داده بحضور حضرت نبوی صلعم مشرف ساخت و سبب قبول اسلام او گردیده عکرمه در غزوهٔ یرموک مقتول شد و بعد از او ام حکیم بخالد بن سعید که از صحابه بود نامزد گردید در آن اوان وقعهٔ اجنادین پیش آمد و خالد منکوحهٔ خود را همراه برداشته و زفاف را بعرض راه قرار داده وقتی که در مرج الصفر منزل نمودند خالد خواست عمل زفاف را بانجام رساند ام حکیم گفت خوبست بعد از پراکنده ساختن صفوف دشمن این امر باذن الله تعالی صورت پذیرد خالد بن سعید گفت بخاطر من چنین وارد میشود که من در اینجنگ مقتول میشوم بنابراین ام حکیم موافقت رای خالد نمود و همانجا در نزدیکی جسر خیمه برپا کرده زفاف بعمل آمد و بدین جهت جسر مذکور معروف بقنطرهٔ ام حکیم گردید بالجمله بعد از زفاف ترتیب طعام کرده بعد از صرف طعام لشکر مخالف نمودار شد و شروع بجنگ کردند و خالد کشته شد و در آنروز ام حکیم المخزومیه با ستون خیمه هفت نفر از دشمنان مقتول ساخت **ام حکیم الواصله** بنا بر مسطورات صاحب اغانی ام حکیم الواصله زوجهٔ عبدالعزیز اموی و از شرفای زنان قریش بوده است چون شرف و کمال و حسن و جمال را باهم وصل کرده معروف بواصله شده و دختر او زینب الواصله را نیز الواصلة بن الواصله گفته اند چنانکه ذکر آن در محل خود بیاید عقد مزاوجت ام حکیم واصله با عبدالعزیز در حیات و حضور جدّ او عبدالملک بن مروان منعقد شده و در مجلس عقد از شعرای معروف جریر و عدی بن رقاع بر حسب دعوت حضور

نکاح حضرت نبوی صلی الله علیه و آله درآورد چون نامهٔ حضرت بسلطان حبشه رسید در حضور جعفر طیار قبول
اسلام کرد و امر تزویج ام حبیبه را انجام داد و ترتیب ولیمه کرد و چهار صد دینار [illegible] ام حبیبه
داده شد و ام حبیبه را با سایر مهاجرین اسلام در دو سفینه بعربستان فرستاد و از خود ام حبیبه منقول است که گفت
در حبشه بودم و از جائی خبر نداشتم روزی جاریهٔ نجاشی مسماة بابرهه آمده مژده داد که نجاشی [illegible] از جانب پیغمبر
مأمور و وکیلست که تو را بعقد آنحضرت [illegible] از من [illegible] که
در دست داشتم با حلقه های نقرهٔ انگشتان خود که گرد کانی باو دادم و بالجمله ام حبیبه [illegible] اسلام [illegible]
قبل از فتح مکه هنگامیکه پدرش ابوسفیان برای تجدید عهد قریش با قبیلهٔ خزاعه [illegible]
عهد ایشان بمدینه منوره آمده بود بخانه حضرت رسول صلی الله علیه و آله رفت که با دختر خود ام حبیبه ملاقات
نماید و در آنجا خواست که در فراش حضرت بنشیند ام حبیبه بدون هیچ ملاحظه او را منع کرد و گفت
تو مشرک هستی و در این فراش نمیتوانی قدم گذاشت ام حسان در نفحات الانس ام حسان را دارای مقام
ولایت نوشته این زن از اهالی کوفه و بزهد و صلاح و مقامات عرفان و درجات ایقان [illegible] بوده با
سفیان ثوری معاصر و سفیان بزیارت او میرفته روزی با ثاث البیت ام حسان [illegible] جز کهنه
حصیری نیافت باو گفت اگر به پسر عم خود چیزی بنویسی از تو رعایتی خواهد کرد ام حسان گفت ای سفیان [illegible]
قدر تو از من کاست من از مالک حقیقی عالم طلب دنیا نمیخواهم بنمایم تا چه رسد از مخلوق ضعیف
و نمیخواهم آنی بر من بگذرد که جز بیاد خدا باشم یکنفر از زنان صحابیه هم مکنی بام حسان [illegible] ام حکیم
البیضاء دختر عبدالمطلب و عمهٔ حضرت رسالت پناهی [illegible] اسلام [illegible]
او را بیضاء و قبة الدیباج میگفته اند در نظم شعر طبعی قادر داشته و ابیات ذیل را در مرثیهٔ پدر انشاد کرده

الا یا عین جودی واستهلّی	وبکّی ذا الندی والمکرمات
الا یا عین ویحک اسعدینی	بدمع من دموع هاطلات
وبکّی خیر من رکب المطایا	اباک الخیر تیار الفرات
طویل الباع شیبة ذی المعالی	کریم الخیم محمود الهبات
وصولا للقرابة هبرزیا	وغیثا فی السنین الممحلات
ولیثا حین تشتجر العوالی	تروق له عیون الناظرات

میکرده در کتب محاضرات درجائی که از حلم معاویه سخن میگویند حکایتی از زن ام الخیر نقل مینمایند و آن
اینست که معاویه مکتوبی بوالی کوفه نوشت باینمضمون که ام الخیر دختر حریش را نزد من فرست تا
از وضع رفتار و سلوک تو در کوفه از او سؤال کنم و اگر از تو خیر گوید تو را اجر دهم و اگر شر بگوید جزا رسانم چون
مکتوب معاویه بوالی رسید بخانه ام الخیر رفت و برای او بخواند ام الخیر گفت من از راه اطاعت معاویه
خارج نشده ام و راه خلافی نرفته بهانه نمیجویم و دروغ نمیگویم من خود زیاده میل داشتم که برای عرض بعضی
معاویه را ملاقات کنم بالجمله ام الخیر عزیمت نمود و والی او را مشایعت کرده گفت ای ام الخیر معاویه
همانطور که نوشته رفتار مرا از تو جویا خواهد شد و طوریکه تو اظهار کنی از خوب و بد مرا اجر خواهد داد توجه
در حق من خواهی گفت ام الخیر گفت من در ازای لطف و نوازش و خوبی که درباره من نموده بد
نخواهم کرد چیزی که خلاف واقع باشد نخواهم گفت ام الخیر با آسایش و راحت طی مسافت نموده
تا بدار خلافت رسید و معاویه او را در حرم سرای خود جای داد و پس از چهار روز در وقتی که ندما و
اصحاب حاضر بودند ام الخیر را احضار کرد ام الخیر حضور بهم رسانیده گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین
ورحمة الله وبرکاته معاویه گفت علیک السلام یا ام الخیر آیا در عرض راه بتو خوش گذشت و آسوده
بودی گفت بلی همه جا خوش گذشت و بسلامت و خوشی بساحت عزت رسیدم معاویه گفت
ای ام الخیر بواسطه حسن نیت خود بر تو دست یافته ام حالا باید حرفهائی که در وقعه صفین و قتل عمار
بن یاسر میگفتی باز گوئی ام الخیر گفت چون بعد از آن روز آن گفته ها را مکرر نکرده ام از خاطرم رفته است
و امروز هم بعلت صدمه و ضجرتی که بدان دوچار بوده ام آن حرفها بر زبان آوردم اکنون گفتن آنها بی جرأت
اگر میل استماع باشد مقالات شیرین بیان نمایم معاویه رو باهل مجلس کرده گفت از شما کدام
حرفهای امروز ام الخیر را بخاطر دارید هر که دارد بگوید یکی از حاضرین گفت من برخی از آن کلمات را
بخاطر دارم معاویه گفت بگو تا بشنوم گفت من ام الخیر را دیدم سوار شتری بود و تازیانه بدست داشت
و میگفت یا ایها الناس اتقوا ربکم ان زلزلة الساعة شیء عظیم باری تعالی برای شما راه را آشکار
نموده و بصراط مستقیم و جاده سلامت داخل کرده در ظلمت جهل وا نگذاشته و عقل را بر شما دیده بان
گماشته خدا شما را رحمت کند بکجا میروید آیا از امیر المؤمنین علی فرار میکنید یا از قتال میگریزید
یا از اسلام اعراض مینمائید نشنیده اید خدای تعالی فرموده است ولنبلونکم حتی نعلم

بهم رسانیدند و شعرها در تهنیت و تبریک آن جزا و حیث بنظم آوردند و ده هزار درهم صله گرفتند و نیز صاحب اغانی گوید امّ حکیم الواصلیه بشرب خمر معتاد بوده و قدح گرانبهائی داشته که با آن شراب می آشامید و کاس امّ حکیم نزد ادبا مشهور و از هشتاد مثقال طلا ترتیب یافته و اشعاری در باب این کاس گفته اند که در جلد یازدهم اغانی مسطور و از آنجمله است ابیات ذیل که از ولید بن یزید است بیت

علّلانی بعاتقات الکروم	واسقیانی بکاس امّ حکیم
انّها تشرب المدامة صرفا	فی اناء من الزجاج عظیم

و پنج نفر زن صحابیه دیگر باین اسم نامیده شده اند امّ خارجه دو نفر زن صحابیه باین اسم معروف بوده اند و امّ خارجه زنی بوده است از نساء معروفه عرب در زمان جاهلیت که نکاحش حال او از ما نحن فیه خارج است همینقدر برای رفع التباس گوئیم این امّ خارجه چون بزودی و آسانی قبول نکاح هر مردی مینموده نکاح او ضرب المثل شده در هر امری که زود و آسان صورت پذیر میگردید میگفته اند اسرع من نکاح امّ خارجه پس مشتبه نماند که امّ خارجه جاهلیه موضوع مثل است لا غیر امّ الخیار این زن زوجه ابو النجم شاعر مشهور خلفای اموی است که میگوید انا ابو النجم و شعری شعری چون در حق زوجه خود گفته است شعر

قد اصبحت امّ الخیار تدّعی
علیّ ذنبا کلّه لم اصنع

و این شعر در شواهد تلخیص ایراد شده همینقدر لازم بود از امّ الخیار ذکر شود امّ الخیر البغدادیه از نساء مشهوره و محدثه قرن ششم هجری و معروف بجمال النساء بوده و در بغداد زندگانی مینموده از معاریف علمای زمان خود که تبحری کامل داشته اند و با فاضت و تدریس طلبه علم را مستفیض ساخته ابن البطی و ابو المظفر الکاغذی و شجاع الحربی را دیده و بطور استماع اخذ علم حدیث نموده و بعدها بانتشار آن پرداخته است و از اکابر محدثین اسمعیل بن عساکر و قاضی تقی الدین سلیمان و ابن سعده و ابن شحنه و فاطمه بنت سلیمان و جماعت دیگر از متبحرین از نساء و رجال اجازه گرفته اند این زن علاوه بر فضل و علم زهد و ورعی بکمال داشته چند دفعه بمکه معظمه رفته و حج نموده در سال ششصد و چهل هجری درگذشته است امّ الخیر بنت الحریش زنی است تابعیه از اهل کوفه معروف بذکاوت و در سخن سرائی قادر و توانا درک حضور حضرت نبوی صلی الله علیه و آله را ننموده ولی با اصحاب معاصر بوده در اوان حرب صفین از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام طرفداری

باوجود این بنابر اصح اقوال در سال سی و دو هجری درگذشته و در باب الصغیر دمشق مدفون گردیده و
بعضی گفته‌اند ابوالدرداء بمدینهٔ طیبه درگذشته و قبری که در اسکدار است و مرقد ابوالدرداء میگویند منسوب
بابی الدرداء دیگر است بالجمله قبر ابوالدرداء نامعلوم است و غیر از این قبر قبور دیگر در اسلامبول هست که منسوب
بصحابه میدانند لکن هیچ مرقد ایشان باثبات نپیوسته ابوالدرداء زوجهٔ دیگر داشته که او نیز مکناة
بام الدرداء بوده ولی این زن را بعد از رحلت حضرت رسول صلعم در حبالهٔ نکاح درآورده و درک شرف
حضور حضرت رسول صلعم ننموده است ام الدرداء خیره را ام الدرداء کبری میگفته‌اند و دختر ابی حدرد الاَ
سلمیه بوده و ام الدرداء که در اینجا بمناسبت ابوالدرداء رسیده معروف بصغری میباشد و هجیمه نام
داشته است ام رعلة القشیریة زنی بوده است صاحب طبع موزون و شعر خوش و بیان
فصیح و امام مستغفری او را از صحابیات دانسته و گفته‌اند روزی این زن بحضور حضرت رسالت پناهی صلعم
آمده و عرض کرده است السلام علیک یا رسول الله و رحمة الله و برکاته انا ذوات الخدود
ومحا اذا البعول ومربیات الاولاد وممهدات المهاد ولاحظ لنا فی الجیش فعلمنا شیئاً
یقربنا الی الله عزوجل این عبارت رعلهٔ قشیریه مبیان و عرضی است که اسماء الانصاریه بحضور حضرت
رسول صلعم عرض داشته و پیش در شرح حال اسماء نگاشته‌ایم و معنی آن اینست که ما زنان پرده نشین میباشیم
و در زیر حکم و فرمان شوهرهای خود هستیم و بامور خانه داری و بزرگ کردن اطفال و تربیت ایشان مشغولیم و از اجر
و ثواب جهاد بی بهره‌ایم چیزی بما بیاموزید که وسیلهٔ تقرب ما بحضرت پروردگار گردد سید انبیاء فرمودند
شما زنان از ذکر خدا غافل مشوید و چشم خود را از دیدن نامحرم ببندید و طوری تکلم نکنید که بیگانه صدای شما را
بشنود تا اجر و مثاب خواهید بود در کتاب اصابه مسطور است که بعد از ارتحال حضرت نبوی ام رعلهٔ
القشیریه حسنین علیهما السلام را در بر گرفته در کوچه‌های مدینه می‌گشت و اشک میریخت چون بدرخانهٔ حضرت
فاطمه علیها السلام رسید با اسف تمام این بیت انشاد نمود

هیجت لی حزناً حییت من واد ... یا دار فاطمة المعمور ساحتها

ام رومان زوجهٔ خلیفهٔ اول ابوبکر میباشد
و عایشه و عبدالرحمن از بطن ام رومان بوجود آمده و دامادی حضرت رسول صلی الله علیه و آله برای این زن
شرف بزرگی داشته‌اند در سال ششم هجرت وفات نموده است ام سعید دختر عصام
حمیری و از زنهای اندلس است که دارای علوم ادبیه شده و چون اسمش سعدونه بوده در حرف سین

المجاهدین منکم والصابرین بعد از آن صریحاً بلند کرد و گفت اللهم ...
یا رب بادهة القلوب فاجمع اللهم بها الکلمة على التقوى والّف بین قلوب ...

پس از اینجا ام الخیر کلماتی چند هست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را بالقاب ... ستود
این کلمات گفت یا ام الخیر از این حرف قصدی نداشتی ... خواستی مرا ...
رسانم چنین اراده نیست ام الخیر گفت مرا اندوهی نیست و کسی مرا خواهد کشت که ...
بسعادتی فایز گردم معاویه گفت یا کثیرة الفضول در حق عثمان چه میگوئی ام الخیر گفت من در حق آنان
چه گویم مسلمین او را خلیفه کردند پس از آن با قتل شدند و او را بقتل رسانیدند معاویه گفت آیا در حق عثمان
همینقدر مدح تو کافی خواهد بود ام الخیر گفت شهد الله که من با این حرف نقصی از برای عثمان در نظر نداشتم عثمان
سابق الخیرات و در روز جزا رفیع الدرجات است معاویه گفت در حق طلحه چه میگوئی گفت حضرت رسول
او را بهشت بشارت داده پرسید در حق زبیر چه میگوئی گفت در حق خاله زاده حضرت رسول چه گویم
گفت او را هم آنحضرت بجنت مژده داده اند آنگاه ام الخیر گفت ای معاویه ترا بخدای متعال قسم
میدهم که مرا ازین سؤالها معاف داری قریش از حلم تو سخنها میگویند معاویه گفت ترا معاف کردیم و بخشیدیم
بعد از آن با جوایز و عطایا داده مرخص شد که مراودت نماید ام الخیر بنت صخر مادر ابوبکر صدیق
و از صحابیات است اسم او سلمی بوده و عمر زیادی نموده از ابو قحافه ابوبکر را ... گویند چون ابوبکر متولد
شد ام الخیر او را در آغوش گرفته ببیت عتیق که خانه کعبه باشد برد و دعا کرده گفت یا رب اعتقه اذا
من الموت و طول زندگانی ابوبکر را از خدا خواست یکی از ارکان کعبه بقدرت پروردگار بسخن در آمد
این اجوزه را خواند یا امة الرحمن بالتحقیق فزت بحمل الولد العتیق
یسمی فی التوراة بالصدیق اشخاصی که در آنجا حضور داشتند این اجوزه را
شنیدند و یکی از وجوه ملقب بودن ابوبکر بعتیق نوشته اند همین حکایت است ام الدرداء زنی
بوده است صحابیه مسماة بخیره و شوهر او ابو الدرداء از زهاد اصحاب بشمار میاید ام الدرداء احادیث
کثیره از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و از شوهر خود شنیده و آن احادیث را حفظ و روایت نموده
ابن کثیر او را زنی عاقله و فاضله گفته و شوهر او ابو الدرداء را نیز عاقل و حکیم شمرده اند نامش عویمر
میباشد و حضرت رسول ص فرموده اند عویمر حکیم امت منست چون شام فتح شد ابتدا قضاوت آنجا را

انصار ابوطلحهٔ انصاری او را خواستگار شد و ابوطلحه اگرچه مردی غنی و معتبر بود اما چون هنوز قبول اسلام نکرده و از مشرکین شمرده میشد اینمواصلت متعذر مینمود بنابراین ام سلیم در جواب گفت من مثل تو شخصی را نمیتوانم رد کنم و از تو بهتر انتخاب نمایم اما مانعی که در پیش است اینست که من مسلم و تو مشرکی آیا ملتفت نیستی که خدائی را که پرستش مینمائی از زمین میروید و بعد سوخته میشود شرم نمیکنی که تخته چوبی سجده میبری این سخن در ابوطلحه اثر کرد و انصاف داد و مسلمان شد و ام سلیم را تزویج نمود هنگامیکه سید انبیا ص بمدینهٔ منوره هجرت فرمودند و در منزل ابوایوب جای گرفتند هر یک از مسلمین بقدر وسع و استطاعت هدیه بآنحضرت تقدیم کردند و در آنزمان ام سلیم تنگدست بود و چیزی نداشت که هدیهٔ آنجناب نماید ناچار پسر خود انس را که دوازده ساله بود بحضور حضرت رسالت پناه آورده عرض کرد یا رسول الله این پسر را برای خدمتگذاری شما آورده ام قبول آنحضرت نمائید آنا خادم شما و فرزند منست دعائی در حق او بفرمائید حضرت نبوی در حق انس بطول عمر و کثرت مال و اولاد و شمول فیض و برکت دعا کردند و از اثر آن دعا انس یکصد و سه سال زندگانی کرد هشتاد فرزند از او بوجود آمد که هفتاد و هشت نفر پسر بود و فقط دو دختر و اموال و مکنت انس نیز از اندازه حساب و تحدید بیرون شد و انس در خلافت عمر ببصره رفت که مردم علم فقه آموزد و در سال نود و یک هجری در آنجا بدار بقا رفت ام سلیم خواهری داشت ملقب بام حرام که او نیز در حضرت نبوی دارای حرمت و مقام بوده و رسول اکرم صلی الله علیه و آله بعضی اوقات بخانهٔ آنمخدره تشریف میبردند و در اوان گرمی هوا در آنخانه خواب قیلوله و استراحت مینمودند و حضرت بخواب قیلوله معتاد بودند روزی در خانهٔ ام حرام از خواب بیدار شده چشم گشودند و تبسم و اهتزازی فرمودند و بام حرام گفتند در عالم رؤیا بعضی از امتانم را دیدم مثل پادشاهان که بر روی تخت قرار میگیرند بحر اخضر (دریای سفید) سوار میشوند ام حرام چون این بشارت شنید عرض کرد یا رسول الله دعا کنید که منهم با آنجماعت باشم و در آن غزا حاضر شوم حضرت فرمودند تو هم از آنها خواهی بود و این مژدهٔ فتح جزیرهٔ قبرس بود که پیغمبر داده بود باجمله چون خلافت بعثمان رسید عساکر اسلام بتحریص و ترغیب معاویه برای فتح جزیرهٔ قبرس حرکت کردند و ام حرام با شوهر خود عبادة بن الصامت با آن اردو همراه شد چون بآنجزیره داخل شدند ام حرام از مرکب افتاده راه سرای باقی گرفت و ام سلیم بنت ملحم نیز زنی صحابیه بوده است ام عاصم مادر عمر بن عبدالعزیز از خلفای

ترجمهٔ حال او بیاید وام سعد کنیه هفت انفر از صحابیاتست که یکی از انها مادر سعد ابن معاذ سید اوس است و او

برای پسر خود نوحه کرده و گفته است ویل ام سعد سعدا صرامة وجدا

سدّ به مسدّا و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده اند کل نائحة تکذب الا ام سعد و منا قبکی

در تیسیر گوید من خصایص المصطفی ان یخصّ من شاء بما شاء ام سلمه ازواج مطهرات

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و دختر ابی امیة ابن المغیرة المخزومیه بوده باشد ام سلمه اسبق ابو سلمه بن

عبد الاسد المخزومی تزویج نموده و فرزندی آورده که او را سلمه نام نهاد او از اینها ام سلمه ابو سلمه کنیه نامیده

گردیده و از انجا که دارای فصاحت بیان و حصافت عقل بوده بعد از انکه بشرف مناکحت سید

انام علیه الصلوة و السلام مشرف شد سیصد و هفتاد و هشت حدیث از انحضرت فرا گرفته حفظ

و روایت نمود در حضرت خلافت عثمان ام سلمه بعبارت مسطوره در ذیل او را پند داده و نصیحت

کرده یا بنیّ مالی اری رعیتک عنک نافرین و عن جناحک نافرین لا تعف

طریقا کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لحبها و لا تقتدح بزند کان علیه السلام اکباه و توخّ

حیث توخّی صاحباک فانهما ثکما الامر ثکما و لم یظلما هذا حق امومتی قضیته الیک و ان علیک حق الطاعة

یعنی ای پسر که من سبب چیست که رعایای ترا از تو متنفر و از زیر بال تو خارج می بینم راهی را که حضرت

رسول صلی می پیمودند محو مکن و آتشی را که خاموش ساخته بودند روشن منما و همانطور که یاران تو ابوبکر و عمر رفتار کردند

رفتار کن چه آنها امر را محکم داشتند و از راه نگردیدند این حق مادری من بود که نسبت بتو ادا کردم

و حق تو اینست که اطاعت کنی و جوابی که عثمان باین کلمات داد در ضمن مثل معروفست هو کابی الزناد و

صلود الزند در مجمع الامثال مسطور است چون ام سلمه عمزاده ولید صحابی پسر ولید بن مغیره بوده

در مرثیهٔ او این اشعار انشاد نموده است یا عین فابکی للولید بن الولید بن المغیرة

قد کان غیثا فی السنین و رحمة فینا و میره ضخم الدسیعة ماجد یسمو الی طلب الوتیره

مثل الولید بن الولید ابی الولید کفی العشیره ام سلیم دختر ملحان ابن خالد و از قبیلهٔ بنی خزرج

و مادر انس بن مالک است این زن از زنان صحابیات بشمار آمده و از ارباب درایت و دانش بوده

شوهر اول او مالک ابن النضر که پدر انس باشد در ایام جاهلیت از او بگذر شد و بشام رفته در انجا درگذشت

و ام سلیم بدو می شوهر است بعد از انکه بشرف اسلام مشرف شده بود از اهل قبیله او ابو طلحه

کلّ ما یصدر عنکم حسن	وبعلیاکم تحلّی الزمن
تعطف العین علی منظرکم	وبذکراکم تلذّ الأذن
من یعش دونکم فی عمره	فهو فی نیل الأمانی یغبن

ابن اثیر گوید ام العلاء نام ده نفر از زنان صحابیه بوده است **ام علی** زنی است عارفه که او را دارای مقام ولایت دانسته اند و در نفحات الانس شرح حال او نگاشته شده زوجهٔ احمد خضرویه که از نقباست بوده و از شیخ ابو حفص روایت نموده اند که گفته است تا روزی که ام علی زوجهٔ احمد خضرویه را ندیده بودم چنین زنان را حقیر میشمردم و گفتار ایشان را منکر بودم پس چون با ایشان ملاقات کردم دانستم باری تعالی نعمت معرفت را بهر کس خواهد عطا میفرماید و در ترجمهٔ حال ام علی القبطیة الارمنازیه در حرف الف نگاشته خواهد شد **ام عیسی** کنیهٔ سه نفر از نساء معروفه بوده یکی صحابیه و دیگری دختر هادی خلیفهٔ عباسی که مأمون او را تزویج نموده و سیمی دختر ابراهیم بن اسحق الحربی است که در علم فقه او را بمهارت و صاحب فتوی و محل استناد و اعتماد دانسته اند و این زن در سال سیصد و بیست و هشت هجری درگذشته است **ام الفتی** مادر الجزامیست که در جنگ جمل از جانب حضرت امیرالمؤمنین علی قرآن کریم را بمیدان جدال برد و چون اینکار کرد دست راست او را قطع نمودند او قرآن را بدست چپ گرفت دست چپ او را نیز افکندند آنوقت با سینه بحفظ قرآن کوشید تا جان بداد و مادر او ام الفتی این رجز بخواند

لاهمّ انّ مسلما دعاهم	یتلو کتاب الله لا یخشاهم
وامّهم قائمة تراهم	تأمرهم بالقتل لا تنهاهم
قد خضبت من علق لحاهم	

ام الفتح دختر احمد بن کامل بن خلف بن شجرة بن منصور الشجری البغدادی محدثهٔ مشهوره بوده است که او را ابنة السلام میگفتند عمری طولانی کرد و دیر گاهی بتعلیم احادیث پرداخت در سال ششصد و هشتاد هجری وفات نموده **ام الفضل** اسمش لبابه است پیش در ترجمهٔ حال اسماء بنت عمیس ذکری از او شده و مشارالیها زوجهٔ جناب عباس عم حضرت رسول الله و خواهر صلبی و بطنی میمونه بنت الحارث است که از زوجات مطهرهٔ نبی اکرم صلی الله علیه و آله میباشد و از صحابیات رفیع الدرجات بشمار میاید و جناب عباس را شش پسر از بطن او بوجود آمد فضل و عبدالله و معبد و قثم و عبیدالله و عبدالرحمن و چون اکبر ایشان فضل بود و لبابهٔ معظمه مکنّاة

بنی امیه است که بعدل و صلاح مشهور میباشد اکثر ارباب سیر ام عاصم را دختر پسر ام عاصم سابق الذکر دانند که نوادهٔ عمر میشود و شیخ اکبر در مسامرات گوید ام عاصم حفیدهٔ عمر است گویند عمر در ایام خلافت خود شبی در کوچه های مدینهٔ منوره میگشت از درون خانهٔ شنید مادری بدختری میگفت در شیر آب داخل کن عمر درست گوش داد و دید دختر بمادر میگوید قلب کار زشتی است و عمر مارا از این عمل کار ها منع کرده حاصل آنکه هر قدر مادر بدختر اصرار نمود گفت عمر از کجا مطلع بر کار و کردار ما میشود دختر در مادر جواب داد آیا باید در ظاهر بخلیفه اطاعت کنیم و در باطن خلاف نمائیم عمر از ثبات رای و استقامت این دختر خوشنود شده او را در حبالهٔ نکاح پسر خود عاصم در آورد و از او ام عاصم مادر عمر بن عبد العزیز بوجود آمد ابو الفضل میدانی در مجمع الامثال در ذیل مثل لیت حفصه من الرجال ام عاصم گوید ام عاصم همان مادر عمر بن عبد العزیز است و چون این ام عاصم در گذشت عبد العزیز اموی خواهر او حفصه را بزنی بگرفت اما چون حفصه دارای اخلاق ام عاصم نبود کسان عبد العزیز چندان از او خوشوقت نبودند گفتند لیت حفصه من رجال ام عاصم یعنی کاش نیز حفصه از عرق ام عاصم میبود

ام عباس مادر عباس بن ابی الفتوح الصنهاجی است که بوزارت الظاهر بالله فاطمی از خلفای مصر رسید و مسجد ام عباس در مصر که در خطط مقریزی ذکری از آن شده از آثار این زن میباشد و آنرا در سال پانصد و چهل و هفت هجری بنا کرده و بعدها خراب شده است مقریزی میگوید ام عباس زنی بود مغربیه مسماة به بلاره و ابو الفدا مینویسد بعد از ابو الفتوح شخص معتبری معروف بعادل بن سالار ام عباس را تزویج نمود و بوزارت الظاهر بالله قایل آمد بعد از عباس پسر مشار الیها او را از این رتبه محروم و خود وزیر شد پس ام عباس ام الوزیر گردیده **ام عقیل** فاطمه بنت اسد مادر عقیل بن ابیطالب است و ترجمهٔ حال او میباید و بیتی که در کتب نحو در باب کان ذکر و ابیات او نیز از مشار الیها میباشد این است

انت تکون ماجد نبیل
اذا تهب شمال بلیل

و این بیت را ام عقیل در هنگام مشغول کردن عقیل میخوانده است **ام العلا** دختر یوسف نام حجازی اندلسی بوده صاحب طبع و عالمه با دیانت بعد از سال پانصد هجری در شهر وادی الحجاره مغربیه و بفطانت و فصاحت اشتهار داشته در نفح الطیب [illegible] گفته است

و آن بہ بینید دانید که حق بجانب ایشان میباشد و آبا اینکه جماعتی قبل از من در هلاکت و اذیت جهد آنها
سعی کردند قطع رحم نمودند پناه بخدا میبرم از ان افعال قبیحه و ارتکاب ان اعمال شنیعه خصوصا قطع
رحم و قسم بذات واجب الوجود که خالق جمیع خلایق است که من از ولیعهد ساختن علی بن موسی
الرضا ع پشیمان نبودم بلکه خدا دانا است که میخواستم آنحضرت متقلد خلافت شود و من با و بیعت
کنم او خود قبول نکرد و بحکم تقدیر پیش از من بعالم بقا خرامید و اینکه حالا من محمّد جواد را جهت تزویج
دختر خود ام الفضل که او را بسیار دوست دارم اختیار کرده ام بواسطه آن است که او با این صغر
سن در کمالات علمی و عملی بر تمامی اهل عالم فایق میباشد چون آن جماعت از مامون این سخنان شنیدند
گفتند ای خلیفه محمّد جواد هنوز طفل است و او را از علم دین و شریعت خبری نیست چون خلیفه را این
داعیه هست بهتر آنکه چندی مهلت دهد تا او کسب علوم کند مامون گفت وای بر شما من باحوال
آن کودک از شما داناترم و او از اهل بیتی است که علم ایشان از حق سبحانه و تعالی است و اینها در کسب
علم از رعایای ناقصه خود مستغنی هستند و اگر خواهید حقیقت و صدق این مقال بر شما ظاهر گردد او را
امتحان کنید گفتند خدا ترا پاینده دارد ای خلیفه حالا بر سر انصاف آمدی اکنون ما شخصی را از علما
قرار میدهیم که در مجلس تو از محمّد تقی جواد مسئله پرسد اگر او جواب را درست داد ما امتثال
تو واجب میشود و الا تو باید ترک این امر نموده بر سخن ما دولتخواهان عمل نمائی مامون گفت چنین است
و همین پس آن جماعت باتفاق از نزد مامون بیرون آمده پیش یحیی بن اکثم که از فضلاء مشاهیر آن
زمان بود و مامون او را دارای رتبت و مرتبتی عظیم میدانست و منصب قاضی القضاتی تمام
ممالک مامون بوی تعلق داشت آمدند و او را برآن داشتند که از محمّد تقی جواد علیه السلام در
مجلس مامون مسائلی چند پرسد و او را عاجز سازد و خلاف عقیده مامون را در حق آنجناب ظاهر
نماید و مامون از داعیه ناصواب خود باز گردد و قرار دادند که در مقابل اینکار مال بسیار بیحیی دهند
روز دیگر مجلسی منعقد گشت و یحیی بن اکثم در مجلس حاضر شد و عباسیان و هواخواهان ایشان نیز بودند
که یحیی هم الآن امام نه ساله را چنان ملزم سازد که نتواند سخن گوید مامون یکی را بطلب امام محمّد تقی ع
فرستاد و از برای آنحضرت در دست راست خود جای آماده ساخت و چون جناب نبوی
انتساب امام محمّد جواد علیه و علی آبائه السلام در آن مجلس تشریف قدوم ارزانی فرمود عباسیان

بام الفضل شده وجناب عباس را هم بمناسبت پدر فضل بودن ابو الفضل گفته اند و عبد الله صاحب تفسیر معروف بتفسیر ابن عباس است واو را ابو الخلفاء وابن سید الناس خطاب کرده اند وام الفضل بنا برانکه از صلب شخصی مثل جناب عباس دارای شش نفر فرزند نجیب گردید اورا نجیبه شمرده وابیات مسطوره را در حق مشار الیها بنظم در آورده اند

کستة من بطن ام الفضل — ما ولدت نجیبة من فحل
عم النبی المصطفی ذی الفضل — اکرم بها من کهلة و کهل
وخاتم الرسل وخیر الرسل

جناب عباس را از بطن غیر ام الفضل چهار پسر دیگر آمده که حارث و کثیر و عون و تمام نام داشته اند و بنا بر این عدد فرزندان عباس بده نفر رسیده گویند تمام که کهترین این چهار پسر بود وقتیکه اورا میکردانیدند این سه مصرع را میخواندند

یا رب فجعلهم کراما بررة — تموه افصاروا عشرة
واجعلهم ذکرا وانم الثمرة

ام الفضل دختر مامون خلیفه عباسی است که خلیفه با کمال میل او را بامام محمد تقی جواد سلام الله علیه تزویج داد صاحب تاریخ الفی در شرح سوانح سال دویستم از رحلت حضرت خیر البشر علیه صلوات الله الاکبر گوید اینا الراسته العرس گویند چه در امثال مامون دختر خود ام الفضل را بامام محمد تقی جواد ابن امام رضا علیهما السلام داد و بوران دختر حسن بن سهل را بنکاح خود در آورد و مقدمه منظوره را از کشف الغمه نقل کرده مینویسد چون مامون اراده کرد دختر خود ام الفضل را به پسر امام رضا علیه السلام بدهد عباسیان از این معنی باخبر شده ابا و امتناع نمودند و جمعی کثیر از معتبرین بنی عباس و دولتخواهان این سلسله اتفاق نموده نزد مامون آمدند و او را منع از این اراده کردند و گفتند ای خلیفه اگر این کار را بکنی خلافت از دست ما بیرون خواهد رفت و تو بهتر میدانی که میانه ما و اینخانواده دشمنی قدیم است و خلفاء راشدین که قبل از تو بودند اینطایفه را تمکین و قدرت نمیدادند بلکه در قمع و استیصال آنها میکوشیدند و ما بهزار دعا و مناجات شر رضا را از خود دفع کردیم اینزمان باز خلیفه را داعیه پیدا شده بر تو ظاهر باشد که این پسر لایق دولت نیست مناسب است که خلیفه ام الفضل را بیکی از اهل بیت خود مخصوص کنند و تزویج نماید چون اینجماعت آرای خود را اظهار داشتند مامون در جواب گفت اما آنچه میانه شما و آل ابو طالب از دشمنی واقع است اگر شما خود بدیده انصاف

مردی بود و نظر اجنبی بکنیز مردمان حرام است بعد از ساعتی آمرد وی را خرید نظر او بر آن کنیز حلال شد
بعد از ساعتی او را آزاد کرد باز نظرش بروی حرام شد ساعت دیگر او را عقد کرد نظر او بروی حلال
شد ساعتی دیگر ظهار کرد باز بروی حرام شد **امّ کحّه** زوجهٔ اوس بن ثابت انصاری است
و اوس از صحابه و امّ کحه صحابیه بوده چون اوس در غزوهٔ احد کشته شد و از وی زن با سه دختر از او ماند
بنی اعمام اوس بموجب رسم و عادت جاهلیت خواستند جمیع اموال او را ضبط کنند و زوجه و دختر
های او را محروم دارند چه رسم جاهلیین این بود که بزن و فرزند اناث میراث نمیدادند و آیهٔ شریفه
و تاکلون التراث اکلا لمّا ناظر باین مطلب است بنا بر این مورد کریمهٔ **و للنساء نصیب**
نازل شد و سید انام علیه الصلوة و السلام به بنی اعمام اوس امر فرمودند باموال او دست
اندازی ننمائید بعد از آن آیهٔ یوصیکم الله در باب حصص ارثیه شرف نزول ارزانی داشت
و بامّ کحه ثمن و بدختران ثلثان و باقی به بنی اعمام اوس داده شد و این منقول بر مذهب اهل تعصیب است
که زائد از فرایض را بعنوان ابی میدهند و امامیه باقی را نیز رد باصحاب فرایض میرسانند **امّ کلثوم**
دختر وسطی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و بزرگترین دخترهای آنحضرت زینب و کوچکتر از همه جناب
فاطمه سلام الله علیها بوده و نبی اکرم دختر دیگر داشته اند رقیّه نام و رقیّه و امّ کلثوم را دختران
وسطی میگفتند و ابتدا رقیّه را بمزاوجت عثمان بن عفّان دادند و پس از وفات او امّ کلثوم بهمان
سمت یافت لهذا عثمان را ذو النورین گفتند خلاصه امّ کلثوم بعد از آنکه شش سال زوجهٔ عثمان
بود در سال نهم هجرت وفات نمود و از مزاوجت فرزندی حاصل ننمود و جماعتی از علمای اسلام
غیر فاطمه علیها السلام را ربائب رسول الله صلعم دانسته اند **امّ کلثوم** دختر حضرت امیر
المؤمنین علی علیه السلام است که از بطن مطهرهٔ سیدهٔ نساء حضرت فاطمه بوجود آمده بود و آن معظمه را
امّ کلثوم الکبری میگفتند و لا عمر امّ کلثوم را تزویج کرد و یک دختر و یک پسر از مزاوجت بوجود آمده
پسر را زید نامیدند و دختر را رقیّه و زید بن عمر را بواسطهٔ دو جدّ او ذو الجدّین میگفتند امّ کلثوم بموجبی
که در کتب سیر و تواریخ ضبط شده و نگارنده در کتاب حجّة السعاده فی حجّة الشهاده شرح داده
در خلافت عمر بعضی عطریات و اشیاء نفیسه برای زن و دختر قیصر قسطنطنیه ارسال فرمود و اهل
قیصر نیز عقدی مرصّع برای آن معظمه اهدا نمودند که بحکم عمر آن عقد در بیت المال مسلمین گذاشتند

بلکه بکبر حرفها میزدند و خیره می گفتند از جمله حرف ایشان این بود که محمد جواد طفل است و معلوم نیست که از دهشت
این مجلس حرف تواند زد تا چه رسد بجواب مسئله یحیی بن اکثم که رئیس مناظرین است القصه بعد از ساعتی
یحیی بن اکثم روی بمامون کرد و گفت الخلیفه رخصت هست که از ابی جعفر محمد مسئله بپرسم مامون گفت از خود
آنجناب باید اذن خواست یحیی روی بامام محمد تقی جواد کرد و عرض نمود جعلت فداک اذن میدهی مسئله از
مسائل شرعیه از تو سوال کنم حضرت فرمودند هرچه خواهی بپرس یحیی گفت فدایت شوم چه میفرمائی
در حق محرمی که صیدی را کشته باشد امام محمد تقی علیه السلام فرمودند ای یحیی این سوال تو مجمل است اولا تفصیل
آن را گوش کن بعد از آن هر شقی که مراد تو باشد جواب آن گفته میشود و آن تفصیل این است آیا آن صید
را در حرم کشته یا بیرون حرم و آن محرم بحرمت قتل عالم بوده یا جاهل و عمدا آن قتل را مرتکب شده یا سهو
و خطاء و آن محرم آزاد بوده یا بنده و صغیر بوده یا کبیر و این قتل را نوبه اول بوده یا نوبتی دیگر این کار
کرده و آن صید از جنس طیور یا از غیر آن و از شکارهای بزرگ بوده یا کوچک و آن شخص بر قتل آن مصر بوده یا پشیمان
و این قتل در شب واقع شده یا در روز و احرام او بعمره بوده یا بحج چون حضرت آن شقوق بیان فرمود یحیی متحیر و مبهوت
گشت و هیچ جواب نتوانست گفت و تمامی اهل مجلس عجز یحیی را ظاهر دیدند مامون از روی نشاط
و خوشحالی تمام گفت الحمد لله علی هذه النعمه راوی گوید و همین مجلس مامون ام الفضل را بعقد امام ع
در آورد و بعضی از مورخین را عقیده آنست که مامون در حال حیوة حضرت علی بن موسی الرضا علیه آلاف
التحیه والثناء دختر خود ام الفضل را بعقد امام محمد تقی جواد در آورده بود خلاصه ذیل مجلس که بود در فوق
را ارباب سیر چنین مسطور داشته اند که بعد از بیعت و عجز یحیی مامون از امام محمد تقی ع احکام مسئله مذکوره
در فوق را پرسید و خواهش کرد که حضرت از آن بیان فرمایند و حضرت آن شرح را چنانکه باید و شاید تقریر کردند
و در کتب معتبره تفصیل آن مبسوط است بعد از شرح این مسئله حضرت امام محمد تقی جواد ع رو بیحیی بن اکثم
آورده فرمود ای یحیی از تو مسئله بپرسم یحیی عرض کرد یا بن رسول الله بپرسید اگر دانستم عرض میکنم والا مستفید
میشوم امام علیه السلام فرمودند خبر ده مرا از مردی که صباح نظر کرد بر عورتی و نظرش بروی حرام بود و
بعد از یکساعت دیدن وی بر او حلال شد و چون ظهر در رسید باز آن عورت بروی حرام شد و چون
وقت عصر شد مجدد بر او حلال گشت و هنگام مغرب باز بروی حرام شد یحیی گفت والله که من جواب
این مسئله نمیدانم شما خود یا بن رسول الله بیان فرمائید حضرت فرمودند آن عورت علی الصباح کنیز

وحیوانات علف و گیاهی نداشتند که بخورند مع ذالک هر صبح و شام آن میش را میدوشیدیم و از آن
منتفع میشدیم در مواهب لدنیه مسطور است که چون حضرت رسول صلعم از منزل ام معبد نهضت فرمود بشیر
بردند ابو معبد بخیمه خود آمد و بر خلاف معمول شیر بسیار در خیمه دید گفت ما هذا یا ام معبد انی لک هذا والشاة
عازب حیال ولا حلوب فی البیت یعنی ای ام معبد این شیرها از کجا حاصل شد همه گوسفندها در چراگاه دور
و بی شیرند و حیوان شیرده در اینجا نیست که دوشیده شده باشد این چه حال است ام معبد صورت
حال را حکایت کرد ابو معبد گفت شمایل آن بزرگوار را برای من بیان کن ام معبد گفت رایت رجلا
ظاهر الوضاءة ابلج الوجه حسن الخلق لم تعبه ثجلة ولم تزر به صعلة وسیم قسیم فی عینیه دعج و
فی اشفاره وطف وفی صوته صحل احور اکحل ازج اقرن شدید سواد الشعر فی عنقه سطع
وفی لحیته کثاثة اذا صمت فعلیه الوقار واذا تکلم سما وعلاه البهاء وکان منطقه خرزات
نظم یتحدرن حلو المنطق فصل لا نزر ولا هذر اجهر الناس واجمله من بعید واحلاه واحسنه
من قریب ربعة لا تشنأه من طول ولا تقتحمه عین من قصر غصن بین غصنین فهو انضر
الثلاثة واحسنهم قدرا له رفقاء یحفون به اذا قال استمعوا لقوله واذا امر تبادروا
الی امره محفود محشود لا عابس ولا مفند یعنی شخصی را که دیدم پاکیزه صورت و گشاده
رو بود و شمایل نیکو داشت نه شکمش بزرگ و نه سر و گردنش کوچک زیبا و صاحب جمال چشمش سیاه
با فراخی و مژگانش انبوه صوتش صوت گلوگرفتگان از شرم سفیدی و سیاهی چشمش بکمال ابروی
او پیوسته و دنباله ان باریک موئیش منتها درجه سیاهی گردنش بلند و ریشش زیاد وقت سکوت
با سکینه و وقار و هنگام تکلم علو قدر و درخشندگی او آشکار کلمات او چون در منظوم از دهن او
سرازیر میشد شیرین زبان بود گفتار او نه کم که حمل بر عجز شود و نه زیاد که یاوه نماید صدایش رسا و خوش
آهنگ از دور جمیلتر از همه مردم و از نزدیک خوش آینده تر از همه خلق نه طویل القامه که ناپسند نماید
نه قصیر که در چشمها حقیر آید گویا نهالی بود که میان دو نهال دیگر روئیده باشد و خرمی او از آن دو زیاد
تر و قدر او افزون تر همراهان او دور او بودند و چون سخن میگفت استماع مینمودند و چون فرمایشی
میکرد در انجام آن میکوشیدند جمعیت و خدم داشت ترش رو نبود و تکلم بیفایده نمینمود چون
ابو معبد اوصاف مذکوره را شنید سوگند یاد کرده گفت این همان کسی است که در قریش ظهور

شد و سفیری که حامل این عقد مرصع بود در دمشق در مجلس یزید ام کلثوم را بدید و خود را با آنجناب معرفی نمود یزید از او پرسید که مگر این زن را میشناسی گفت بلی وقتی او را دیدم که جلالتش بیش از امپراطریس بلکه ما بود باری ام کلثوم را بعد از عمر عمزاده‌اش عون بن جعفر طیار تزویج نمود و بزرگواری آن معظمه بدرجه اشتهار است و علماء شیعه در باطن منکر تزویج ام کلثوم را با خلیفه ثانی **ام کلثوم** نیز دختر حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و معروف بام کلثوم الصغری است معظمه مشار الیها را عبد الله الاصغر ابن عقیل تزویج نموده **ام کلثوم** کنیه پنجنفر از نسوان صحابیه بود که یکی از آنها ام کلثوم دختر ابی بکر است گویند حضرت امام حسین علیه السلام را هم دختری ملقباة باین کنیه بوده است

ام کلثوم دختر عبد الله بن عامر بن کریز زوجه یزید ابن معاویه است و یزید او را در شعر ذکر نموده و شرح آن از اینقرار است که در سال چهل و نه هجری معاویة بن ابی سفیان لشکری بسرداری سفیان بن عوف بمحاصره قسطنطنیه فرستاد و خواست یزید را هم با آن سپاه همراه نماید یزید تعلل کرد و بعد از آن خبر ابتلای آن جیش به بعضی امراض و فقدان آذوقه و قوت برسید و یزید اظهار بیغمی از محنت آنها کرده این دو بیت انشاد نمود

وما ابالی بما لاقت جموعهم — بالفدقدونة من حمی ومن موم
اذا اتکات علی الانماط مرتفقا — بدیر مران عندی ام کلثوم

چون این اشعار را معاویه شنید گفت برای اینکه یزید از صدمه مسلمین اظهار بی اندوهی کرده حکما و حتما باید خود شریک آن بلیه و صدمه شود و بجانب قسطنطنیه رود و یزید مجبور برفتن شد بالجمله ام کلثوم که درین نظم یزید مشاهده میشود زن یزید بوده و بعقیده برخی اسمش هند است و همین زن مسماة بهند و ملقباة بام کلثوم است که در ورود خبر شهادت امام حسین ع بایزید پرخاش کرده و استیحاش نمود **ام معبد** دختر خالد خزاعی و زوجه ابو معبد الخزاعی و اسمش عاتکة الخزاعیه صحابیه ایست مشهور وقتی که حضرت رسول صلعم از مکه معظمه هجرت فرمودند در موضع معروف بقدید بخیمه ام معبد نزول نمودند مشار الیها در خیمه خود میشی لاغری داشت که شیر و روغن از آن عاید نمیشد بلکه از ضعیفی ممکن نبود او را با گله بچراگاه بفرستند بنا بر این آن گوسفند در یکطرف چادر ایستاده بود نبی اکرم صلعم در آن روز بدست مبارک شیر زیادی از آن میش دوشیدند از ام معبد روایت کرده اند گفته است آن میش تا زمان خلافت عمر زنده بود و سالی خشک سالی قحطی شد

اختلاف کردہ بعضی ہند و برخی فاطمہ و زمرۂ فاختہ نوشتہ اند بہر حال زوجہ ہبیرۃ بن عمرو المخزومی بودہ و پسری از ہبیرہ آوردہ کہ او را ہانی نام نہادہ از وی بدیجہ او را ام ہانی گفتہ و ہبیرہ از مشرکین و اشجاعی است کہ روز فتح مکہ معظمہ فرار کردہ و در اعتذار فرار خود گفت لعمرک ما ولیت ظہری محمداً

واصحابہ جبنا و لا خیفۃ القتل	و لکننی قلبت امری فلم اجد
لسیفی غنآء ان ضربت و لا نبلی	وقفت فلما خفت ضیقۃ موقفی
رجعت لعود کالھزبر الی شبلی	

ام ہانی ہمانروز ایمان آوردہ بشرف اسلام مشرف گردید گویند چہل و ہشت حدیث ام ہانی از حضرت رسول روایت کردہ است در میان ادبا چنین معروفست کہ اعراب در اعتذار از فرار اشعار بسیار گفتہ اند اما ہیچکس بخوبی ہبیرہ و حارث بن ہشام المخزومی نسرودہ و ابیات مسطور در ذیل از حارث بن ہشام است و در فرار از غزوۂ بدر انشاد نمودہ است شعر

اللہ یعلم ما ترکت قتالہم	حتی علوا فرسی باشقر مزبد
و وجدت ریح الموت من تلقائہم	فی مازق و الخیل لم تتبدد
و علمت انی ان اقاتل واحداً	اقتل و لا یضرر عدوی مشہدی
فصددت عنہم و الاحبۃ فیہم	طمعاً لہم بعقاب یوم مرصد
ابن اثیر گوید خلف الاحمر ابیات ہبیرہ را	

بر اشعار حارث ترجیح دادہ و تفضیل نہادہ اما اصمعی را عقیدہ انکہ از ہر چہ در باب اعتذار از فرار گفتہ و انشاد کردہ اند نظم حارث رشیقتر و بہتر است محمد ذہبی گوید حارث در بیت اول اشعاری کہ در فوق نگاشتہ شد اظہار جلادت و پردلی نمودہ چہ تلویحاً میگوید خون زیاد از بدن من جاری شدہ و مرکب مرا فرو گرفتہ بود و جریان خون از مجروحین و مقتولین دلیلست کہ خوف و ہراس حال انہا را نگرد بندہ و قوت قلب داشتہ اند چنانکہ سعید بن جبیر وقتی کہ بحکم حجاج مقتول شد خون زیاد از او جاری گشت اطبا گفتند این بواسطۂ جرات و کمال قوت قلب سعید بودہ و گرنہ میبایست خون او منجمد گردد ام ہانی بلقب فہد دختر حافظ تقی الدین محمد بن محمد بن فہد الہاشمی است کہ در روز پنجشنبہ ہیجدہم ماہ ذیقعدہ سال ہشتصد و ہفدہ متولد شدہ و علم او بدرجۂ بودہ کہ امام سیوطی از او استفادہ کردہ و از اساتید مشار الیہ شمار میاید ام ہانی مریم دختر شیخ نور الدین

نموده اگر او را صید دیدم همراه بیعت او را اختیار میکردم و عاقبة الامر ابو معبد و ام معبد بشرف
اسلام مشرف شده او از صحابه و این از صحابیات شد و پوشیده نباشد که عبارت ام معبد
که گفته نهالی بود فیما بین دو نهال دیگر مقصود از این دو نهال ابوبکر و آزاد کردهٔ او عامر بن فهیره است
که در سفر هجرت با حضرت رسول همراه بوده اند و ام معبد اسم شش نفر از صحابیات است

ام النساء دختر عبدالمؤمن تاجر فارسی است از نسوان عرب غرب که طبعی موزون داشته
و اشعار آبدار نظم و انشا کرده در مسامرات محیی الدین قصیدهٔ از او مسطور است که این دو بیت از آن میباشد

جاء البشیر بوعد کان ینتظر	فصح الحق ما فی صفوة کدر
من خیرها غدا بالهدی یأمرنا	وفی اوامره التسدید والنظر

از این دو بیت که مطلع و ابتدای قصیده است چنین بر میآید که بعد از فتحی یا جلوسی گفته شده و گمان
غالب آنکه بعد از غلبه و فتحی قصیده انشا کرده چه در مدح ممدوح از شجاعت و دلیری شنوده گوید

لیث اذا اقتحم الابطال هومته	یفنی الکتائب لا یبقی و لا یذر

ام هرون در طبقات شعرانی در ترجمهٔ حال او چنین مسطور است که دارای مقام ولایت
و از خائفین و عابدین بوده و از خوردن بنخابان قناعت مینمود و بسر و سامان اعتنائی نداشته
بیست سال موی سر خود را شانه نکرده با اینحال گیسوی او از گیسوی سایر زنان نیکوتر بنظر میآمده گویند
در صحرا با شیر بر میخورده و میگفته اگر از گوشت من چیزی ترا روزی شده بیا و بخور شیر رو از او گردانیده
بطرف دیگر میرفت **ام هاشم** یکی از زنهای یزید بن معاویه بود و چون پسری از یزید بهم رسانیده
او را خالد نام نهاد و ام هاشم را ام خالد هم گفتند بعد از مردن یزید مروان او را بزنی گرفت تا خلافت
او قوام گیرد و از شأن خالد بکاهد بعد از چندی بگیرودار مروان بپسر او خالد دشنام داد و گفت یا ابن
الرطبة الاست خالد این واقعه را بمادرش اظهار و شکایت نمود ام هاشم گفت این سخن را بکسی مگوی
بلکه مروان هم نداند که من از این دشنام او آگاه شده ام و کینهٔ مروان را در دل گرفته و منتظر فرصت
شده وقتی که مروان خواب بود با جواری خود بسر وقت او آمده بالشی بر دهن وی نهاده فشردند
تا مرد **ام هانی** دختر ابوطالب عم نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و خواهر حضرت امیر المؤمنین
علی علیه السلام بوده و او صحابیه ایست مشهوره که در معراج حضرت رسول ص ذکر او شده در اسم او

گفتار است گفت نکو گفتار اقسام دارد و نهایت من بعربی فصیح با شما سخن گفتم پوشیده نباشد که جحجبه بضم جیم و فتح حاء و سکون جیم دیگر شکمبهٔ گوسفند است که عربهای بدوی آنرا پاک کرده از گوشت قاو ورمه شده چیز میانبند و صفیف گوشتهائی است که برای بریان شدن روی آتش میگذارند و هلبه بکسر ها و فتح لام مشدد و بزغاله ماده است و زلخه بضم زاء و فتح لام مشدد و جعی است که به پشت انسان عارض میشود و در وقت شدت مرضی که با نیم وجع مبتلا شده نمیتواند حرکت کند بنابراین معنی کلام امّ الهیثم اینست که من درد کمر داشتم میخوردم بعد بصیافتی حاضر شدم و شکمبهٔ بزغالهٔ ماده که پر از گوشت قاو ورمه بود خوردم و مبتلا بدرد پشت شدم

امّ الهیثم

ابن حجر عسقلانی در اصابه گوید امّ الهیثم زنی صحابیه بوده و شعر را نیکو میسروده و وقتی که مغیرة بن نوفل شوهر دویم امامهٔ بنت ابی العاص که ترجمهٔ حال آن پیش نگاشته شد در گذشت این دو بیت را امّ الهیثم در ..

اشاب ذوابتی واذل رکنی	امامة حین فارقت القرینا
نطیف به لحاجتها الیه	ولما استیاست رفعت رنینا

و این امّ هیثم همان امّ هیثم بنت العریان النخعیه است و چند شعر معروف که در مرثیهٔ حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام گفته شده و جماعتی با بو الاسود الدؤلی نسبت میدهند بعضی از این امّ هیثم دانسته اند و ان اشعار اینست اگر چه پیش هم نگاشته ایم

الا یا عین ویحک اسعدینا الا تبکی امیر المؤمنینا
تبکی امّ کلثوم علیه بعبرتها وقد رات الیقینا
الا قل للخوارج حیث کانوا فلا قرت عیون الشامتینا
افی الشهر الحرام فجعتمونا بخیر النّاس طرّا اجمعینا
قتلتم خیر من رکب المطایا فذللها ومن رکب السّفینا
ومن لبس النّعال ومن حذاها ومن قرء المثانی والمبینا
وکلّ مناقب الخیرات فیه وحبّ رسول ربّ العالمینا
لقد علمت قریش حیث کانوا بانّک خیرها حسبا ودینا
اذا استقبلت وجه ابی الحسین رایت البدر راق النّاظرینا
وکنّا قبل مقتله بخیر نری مولی رسول الله فینا

بو الحسن علی بن قاضی القضاة تقی الدین عبد الرحمن بن عبد المؤمن الهورینی الشافعی و مادر جلال ... سیف
الدین الحنفی و محدثه ایست مشهوره که نیز از اساتید امام سیوطی بوده در ماه شعبان هشتصد و ... متولد
شده قرآن کریم و کتاب ملحه که منظومه ایست در نحو و مختصر ابی شجاع را که از کتب فقه شافعیه است
حفظ کرده فخر الدین القایاتی که جد مادری مشار الیها بوده تفهیم و تعلیم نموده او را تربیت نمود سالک تحصیل ...
و از اکثر مشاهیر محدثین عصر خود استماع حدیث و مسائل کرده شب سه شنبه سلخ ماه صفر سال هشتصد و نود و یک از
ملک بدرود زندگانی نموده است امام سیوطی از مشار الیها و از ام هانی بنت فهد و ام هانی بنت
ابو الفوارس در کتاب المنجم فی المعجم که مخصوص اجازات اساتید تالیف کرده ذکری نموده و در باب
ام هانی مریم نقل از خط جمال الدین یوسف حفید حافظ ابن حجر عسقلانی نموده که مشکو... این شعر مسطور و در ذیل را
اینزن بخود شعر ذیل ساخته است شعر

اذا جن لیل هل تعیش الی الفجر	اذا کنت لا تدری و غیرک لا یدری
	و اشعار ام هانی که ذیل بیت مزبور قرار داده است
فکن حامد الله شاکر فضله	علی سائر الاحوال فی السر و الجهر
و کن ساجد الله ما دمت قادرا	لعلک تحظی بالسعادة و الفخر
فیا ایها الانسان لا تک جاهلا	و اعلم بان الله هو الکاشف الضر
حلیم کریم خالق الخلق کلهم	و رازقهم من غیر مل و لا ضجر
... علی المختار اشرف خلقه	علیه سلام الله فی اللیل و الفجر

ام الهناء دختر قاضی ابو محمد عبد الحق بن عطیه اندلسی است اینزن طبعی بدیعه داشته و در ادبیات
ماهر بوده وقتی پدرش قاضی ابو محمد بتولیت مریه مامور گردیده و چون این ماموریت اسباب دوری
شدن او از اهل و وطن بود با حالی منقلب و چشمی گریان بخانه آمد ام الهنا این حال بدید این شعر بگفت

یا عین صار الدمع عندک عادة	تبکین فی فرح و فی احزان

صاحب نفح الطیب من غصن الاندلس الرطیب این حکایت را روایت نموده و تصنیفی هم بام الهنا
نسبت میدهد ام الهیثم امام سیوطی در اواخر مزهر از امالی قالی نقل کرده گوید ام الهیثم ...
بوده است از بنی منقر که از فصحای نسوان بشمار میاید وقتی بیمار شد از علت مرض او استفسار نمودند گفت
کنت وحمی بالدکة فشهدت مادبة فاکلت جبجبة من صفیف هلعة فاعترتنی زلخة گفتند این چه ...

فانّ لباك ما بقيت وموجع	وكان له اهلا لما كان من وجدي
سقاك وليّ الناس في القبر ممطرا	وسوف ابكيه وان كان في اللحد
فقد كان زينا للعشيرة كلها	وكان حميدا حيثما كان من حمد

وسیزده نفر زن صحابیه مسماة باميمه بوده اند واز انجمله است رقيقه بنت ابی صيفی كه شرح حال او در حرف
راء بيايد وآمنه زوجه ابن الدمينه كه ترجمه حال او سابقا مسطور گرديد بنا بر آنچه در جلد پانزدهم اغانی
و در معاهد التنصيص وتزيين الاسواق نوشته شد اميمه نام داشته اما در جلد اول اغانی او را
آمنه مينويسند اميمة الغفاريه صحابيه بوده است از قبيله ابوذر غفاری وقتی كه حضرت رسول صلعم
عزيمت غزوه خيبر فرمودند اميمه با بعضی از نسوان قبيله خود بحضور پرنور آنحضرت آمده عرض كرد انّا
نريد ان نخرج معك في وجهك هذا فنداوي الجرحى ونعين المسلمين بما
استطعنا يعنی ميخواهيم با حضرت تو همراهی كنيم ومجروحين عساكر اسلام را مداوا نمائيم وباندازه
استطاعت خود باعانت مسلمين پردازيم نبی اكرم صلی الله عليه وآله قبول فرموده رخصت دادند
اما بعدها جهاد بر زنان حرام شد (نواب عليه عاليه امين الدوله دامت شوكتها)
عقيله معظمه مشار اليها از بانوان سرای سلطنت واز مخدرات عظيم الشان حرم جلالت است
در حضرت گردون بسطت شاهنشاهی اعليحضرت همايون ناصر الدين شاه خلد الله ملكه ودولته
حظوتی تمام دارد وحصول مرضات الهی را با استرضای خاطر مقدس ظل اللهی واجبی فوری شمرده
اصل اصيلش از دار الخلافه طهران وشغل منيفش حمايت ضعفای هر سامان عقل وكفايت وكاردانيش
ضرب المثل واز اكثر عقلا وكفاة اكفی واعقل منكر اعتساف ومؤيد درستی وانصاف وتوان گفت
در حق اين ستر عظيم القدر است كه سروده اند ولو كان النساء كمثل هذی
لفضلت النساء على الرجال ومدحتی بسزا نموده اند مختصر خدر تقوی و پرده
عفافش بآثار خيريه مطرز ومزين ومآثر جليله او در اماكن شريفه وروضات عرش درجات مشهود
ومعين است واز آنوقت كه مرحومه مغفوره ستر كبری مهد عليا طاب ثراه والده اعليحضرت
شاهنشاه صاحبقران ناصر الدين شاه دام ملكه رخت بهشت برين كشيد ودر غرفات فردوس
جای گزيد پذيرائی نساء محترمه خانواده سلطنت ودودمان سعادت اقتران خلافت در

يقيم الحقّ لا يرتاب فيه … ويعدل في العدا والأقربينا
وليس بكاتم علما لديه … ولم يخلق من المتجبّرينا
كأنّ النّاس اذ فقدوا عليا … نعام حار في بلد سنينا
فلا تشمت معاوية بن حرب … فان بقيّة الخلفاء فينا

امّهات المؤمنين مقصود از امّهات المؤمنين زوجات مطهرات حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم است وانها یازده نفر بوده اند خدیجه وعایشه وحفصه دختر عمر وام حبیبه وام سلمه وسوده بنت زمعه وزینب بنت جحش وزینب الهلالیه ومیمونه وجویریه وصفیه شش نفر ازین یازده نفر از قریش وچهار نفر عربیه وصفیه که آخرین انهاست اسرائیلیه واز اهالی خیبر بوده خدیجه وزینب هلالیه در حیات سید انبیاء صلعم از دار فنا رحلت کردند ودر حین ارتحال آنحضرت نه نفر زنده بودند

چنانکه حافظ ابو الحسن بن الفضل المقدسی گفته است

اليهنّ تعزی المکرمات وتنسب … توفّی رسول الله عن تسع نسوة
وحفصة تتلوهنّ هند وزینب … فعایشة میمونة وصفیّة
ثلاث وستّ ذکرهنّ مهذّب … جویریّة مع رملة ثمّ سودة

مقصود از هند ام سلمه ومراد از رمله ام حبیبه است

وترجمهٔ حال هر دو نگاشته شد واما زوجات مطهرات حضرت خیر البشر را امّهات المؤمنین نامیدن بنا بر نص قران کریم است وچون هر یک سمت مادری بعموم ناس داشته بعد از حضرت رسول صلعم نکاح انها حرام اما مسئلهٔ حجاب بحال خود باقی بوده واز عموم مسلمین روی خود را می پوشیدند وعلامهٔ قسطلانی در مواهب لدنیه باین معنی تصریح نموده است امیمه بنت عبد المطلب ابن هاشم وعمهٔ حضرت رسول صلعم وخواهر اروی وام حکیم البیضا است که ترجمهٔ حال هر دو نگاشته شد امیمه نیز چون خواهران خود برای عبد المطلب پدر خویش مرثیه گفته وصورت آن از اینقرار است ؛

الا هلك الرّاعي العشيرة ذو الفقد … وساقي الحجيج والمحامي عن المجد
ومن يألف الضيف الغريب بيوته … اذا ما سماء النّاس تبخل بالرّعد
كسبت وليدا خير ما يكسب الفتى … فلم تنفكك تزداد يا شيبة الحمد
ابو الحارث الفيّاض خلّى مكانه … ولا يبعدن فكلّ حيّ الى بعد

قاسم بن محمد بن ابی بکر دانسته اند و این ضعیف است و در کتب مناقب و انساب آل ابیطالب
در حق این ام عبد الله دختر امام حسن و مادر حضرت باقر سلام الله علیهم کرامتی نوشته اند که روزی
آن مخدرهٔ عظمی و بانوی کبری از نزدیک دیواری شکسته میگذشت و اتفاقا آن دیوار در همان
حین مشرف بانهدام گردید مشارالیها ملتفت شده در حال اشاره نمود و فرمود لا و حق جدی
دیوار بقدرت خدا بایستاد تا او در گذشت آنگاه فرو ریخت و ام عبد الله کنیهٔ یکی از بنات
حضرت سید الشهدا ع بوده **ام فروه** بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر از زوجات
حضرت امام محمد باقر ع میباشد و حضرت امام جعفر صادق ع و عبد الله از بطن او بوجود
آمده اند و آنچنانی که گفته اند ام فروه جدهٔ مادری حضرت امام محمد باقر علیه السلام است و ام
عبد الله مادر آنحضرت دختر ام فروه است قولی ضعیف است اختیار کرده اند و حضرت امام
جعفر صادق ع را دختری بکنایهٔ ام فروه بوده است **ام کلثوم** کنیهٔ یکی از بنات
حضرت سید سجاد ع میباشد نیز ام کلثوم کنیهٔ یکی از دختران حضرت امام موسی کاظم سلام الله
علیه میباشد و همین بزرگوار دختر دیگر بکنایهٔ ام کلثوم صغری داشته اند **آرزوی**
از مخدرات سمرقند و صاحب کلام دلپسند بود و این دو مطلع از وی بیادگار نوشته شد

شدیم خاک رهت گر بدرد ما نرسی	چنان رویم که دیگر بگرد ما نرسی
ماند داغ عشق او بر جانم از هر آرزو	آرزو سوز است عشق و من سراسر آرزو

آقائی نامش آقا بیگه دختر هنروانی خراسانی در خدمت محمد خان ترکمان عزت و حرمت

داشتی خود را همسر شعرا نامی انگاشتی این بیت از وست	زهشیاران جهانم هر کرا دیدم غمی دارد
دلا دیوانه شو دیوانگی هم عالمی دارد	**آقا دوست** دختر درویش قیام
سبزواری در علم عروض مستغنی بود این ابیات از وست	هر کجا آن مه بان زلف پریشان بگذرد
هر که کفر زلف او بیند ز ایمان بگذرد	ای محبان بو العجب دردیست درد عاشقی
هر که دامن گیردش این درد از درمان بگذرد	هر که عاشق شد ازو دیگر سر و سامان مجو
زانکه عاشق ترک سر گوید ز سامان بگذرد	در فراقش دوستی گر دید چو ابر نوبهار
گریه زارش چو بیند ابر گریان بگذرد	**حرف الباء**

مواقع رسمی و اعیاد و غیره بعهده قدردانی و منزلت شناسی نواب علیه مخدره ام اجلالها موکول
و مکارم اخلاق و محاسن آرایش و راوقات مشرفات و ترقیات مشهوره منقول و نشان تمثال همایون
مثال شهریاری که از امتیازات بزرگ دولت ابد آیت علیه است و نشان شفقت دولت
فخیمه عثمانی درجه احترام و بلندی رتبه و مقام مجللۀ مشار الیها را ظاهر میسازد و شرح آثار خیریه او
از اینقرار است (جقۀ الماس تقدیم روضۀ مقدسۀ حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام) ضریح
نقره برای شهدای کربلا علیهم رضوان الله) پردۀ مروارید تقدیم آستان حضرت سید الشهدا علیه السلام
نیم تاج الماس تقدیم حضرت رضا) تعمیر در نقره طلا کوب مسجد گوهرشاد) ده باب دکان وقف
حضرت رضا علیه السلام برای روضه خوانی) وقف کاشانک) بقعه و گنبد شاهزاده حسین
در آمامه) بنای پل در ناصر آباد سمت لواسان) طبع و تقسیم مجانی تاریخ حضرت صدیقۀ طاهره ع
از مجلدات کتاب ناسخ التواریخ **آغا بیگم** شاعره بوده مرویه که بنا بر جلالت و حسب و نسب
و توانائی بشعرا موزونان بذل توجه و احسان مینمود و این شعر از وست — **شعر**

آه از آن دامی که دارد رشته جان تاب از او	وای از آن لعلی که هر دم میخورم خوناب از او

آغا بیگم دختر مهتر قرای خراسانی مهتر رکیب خانه محمد خان ترکمان بوده و طبعی موزون داشته این شعر از وست

ز هشیاران عالم هر که را دیدم غمی دارد	دلا دیوانه شو دیوانگی هم عالمی دارد

آغا دوست زنی سبزواریه بوده و در ادبیات ربط و دستی داشته بنابر طبع موزون شعر هم میگفته این شعر از وست

هر کجا آن مه باین زلف پریشان بگذرد	هر که بیند کفر زلف او ز ایمان بگذرد

امامه حضرت امام محمد تقی علیه السلام دختری داشتند مسماة باین اسم **ام عبد الله**
دختر حضرت امام حسن زوجه حضرت امام زین العابدین و مادر حضرت امام محمد باقر ع میباشد معظمه
مشار الیها فاطمه نام داشته پس امام محمد باقر علیه السلام از جانب بنی الحسین اول کسی است که در وی
نسل امام حسن و امام حسین بهم می پیوند چنانکه عبد الله محض از جانب بنی الحسین اول کسی است که دارای
این شرف گردیده چه پدر وی حسن مثنی ولد حسن السبط و مادرش فاطمه بنت الحسین است سلام الله علیهم
اجمعین و بنا بر اینکه مادر ام عبد الله اسماء بنت عبد الرحمن بن ابی بکر است باز در حضرت باقر
قبیلۀ بنی تیم که ابو بکر از آن قبیله است ببنی هاشم ملحق میشود و بعضی مادر ام عبد الله را ام فروه بنت

عشق او محبت وصداقت حسنه روشن بود وحرمت خود را اظهار داشته ولفظ انی موقوف برضای او
من واجرای صیغه نکاح است وبنا براین معتمد رضای پدر ودعای خیر یا در برای انجام او ثبت شد
ما یسجد وصورت این مکتوب منظوما از سفر آزاد

فهي السلوك بدت من الاجياد
بنت الملك من بني عباد
وكذا الزمان يؤول للافساد
واذا اقتطع الاسى من زاد
قد نالني الفراق ولم يكن بمراد
لم يأت في اعجاله بسداد
من صانني الا من الانكاد
حسن الخلائق من بني الامجاد
ولانت تنظر في طريق رشاد
ان كان ممن يرتجي لوداد
تدعو لنا باليمن والاسعاد

اسمع كلامي واستمع لمقالتي
لا تنكروا اني سبيت وانني
ملك عظيم قد تولى عصره
لما اراد الله فرقة شملنا
قام النفاق على ابي في ملكه
فخرجت هاربة فحازني امرء
اذ باعني بيع العبيد فضمني
واراد في لنكاح نجل طاهر
ومضى اليك يسوم رأيك في الرضا
فعساك يا ابتي تعرفني به
وعسى رميكية الملوك بفضلها

معتمد واعتماد از مضمون این مکتوب نهایت
مشعوف شده شکر سلامت وزنده بودن دختر خود بجای آورده وجواب نامه را نوشته
اظهار رضا در تزویج ان نمودند ومعتمد برای نصیحت این شعر را به بثینه نوشت بیت

بنيتي كوني به برة	فقد قضى الدهر باسعافه

بعضی از مورخین عیسوی اندلس گفته اند معتمد بن عباد دختری داشت شده مردوانه با
پادشاه قشتاله داد وجهه این بود که معتمد با مرابطین جنگ میکرد چون محتاج بامداد شد با او وصلت
نمود که از معاونت او بهره مند گردد پس اندلس برای امداد رفته و را ماند داشت از
این گفتار مورخین مشار الیهم چنین برمیآید که اسم دختر معتمد را نمیدانست چه بسا بحمیت
اعراب هر زن محترم را سیده میگویند علاوه براین اصل خبر هم از حلیه صحت عاریست و بعضی
مورخین اندلس گفته اند دختر معتمد در جنگی بدست عیسویان اسیر شده ومدتی در میان انها ماند

پادشاه خاتون سیمین حکمران است از ملوک قراختائیان که در کرمان حکومت کرده اند این زن معروف بصفوة الدین و دختر قطب الدین و ملکه فاضل و شاعر و خوش خط بود برادر خود سیورغتمش را که پیش از او حکمرانی کرمان داشت در سال ششصد و سه هجری بکشت و جای او بگرفت و مدت سال درین ایالت بولایت پرداخت عاقبت شاهزاده کردوجین زوجه سیورغتمش با لشکری بر پادشاه خاتون تاخت و بر او غالب شد و بقصاص شوهر او را از زندگانی محروم ساخت این

دو بیت از نتایج افکار پادشاه خاتونست

درون پرده عصمت که تکیه گاه من است
مسافران هوا را گذر بدشواری است
همیشه باد سر زن بزیر مقنعه
که تار و پود وی از عصمت نکو کاریست

بثینه بنت الحباء از قبیله عذره و معشوقه جمیل شاعر و عاشق مشهور عربست و قبیله عذره بعشق و غرام معروف بوده اند و بثینه بنا بر معاشقه که با جمیل داشته ابیات عشقیه نظم کرده از آنجمله

وانّ سلوّی عن جمیل لساعة
من الدهر ما حانت ولا حان حینها
سوّاء علینا یا جمیل بن معمر
اذا مت بأساء الحیاة ولینها

داود انطاکی در تزیین الاسواق بثینه را بنت یحیی نوشته و گوید وقتی این دو بیت را مشار الیها بنظم آورده که خبر فوت جمیل را باو داده بودند و پس از انشاد این دو شعر بثینه از فرط هم و غم بحالت غشی میافتد بثینه بنت معتمد دختر معتمد بن عباد امیر اشبیلیه است و اعتماد که رمیکیه نام داشته و پیش ذکری از او شد مادر بثینه بوده و اینک خبر مادر و پدر او معتمد و جد او عباد المعتضد و جد دیگر او ابو القاسم قاضی محمد و برادرهای او رشید و مأمون و راضی همه فاضل و شاعر و فصیح و سخندان بوده اند و لطایف و ظرایف گفتار آنها زینت کتب محاضرات است و بثینه و مادرش اعتماد هر دو جمالی بکمال داشته اند وقتی که معتمد دوچار بدبختی شده اموال او را ضبط و غارت نمودند و خود او را با اعتماد در قلعهٔ اغمات حبس کردند دخترش بثینه را باسیری بردند معتمد و اعتماد چندان از دوری بثینه و اندوه اسیری متألم و متأثر گردیده که الم محبوسی خود را فراموش کرده بودند و نهایت میل را داشتند که از دختر عزیز خود خبری بهم رسانند در الحال مکتوبی منظوم از بثینه رسید و حاصل مضمون آن این بود که مرا اسیر کرده و بشخصی فروختند مالک من خواست مرا به پسر خود دهد که بمنزله زوجه او باشم چون آن پسر

بذل از مغنیه‌های ایام خلافت خلفای بنی عباس و از جواری عبدالله بن موسی الهادی و خواننده
خوش آواز و نیک آهنگ بوده و بکثرت روایت و مهارت در موسیقی اشتهار داشته و اکثر اوقات
مأمون خلیفه را بنغمات طرب انگیز محظوظ و مشغول مینمود و علم موسیقی را نزد فلیح و ابن جامع و ابراهیم و اسحق
موصلی و امثال آنها تحصیل کرده و مانند نابیر که ترجمه حال او بیاید شاگردی تربیت کرده و کتابی در نغمات
موسیقی تالیف نموده که حاوی تمام دوازده هزار مقام میباشد این بذل را بذل کبیره نامیده اند و
شرح حال او در جلد پانزدهم اغانی مسطور است برکة الست الجلیله ام السلطان مادر ملک
اشرف شعبان بن حسین سلطان مصر است که پیش مختصر ذکری از و نموده ایم اینزن اصلا جاریه ام ولد بوده
چون پسرش ملک اشرف سلطنت مصر یافت او شانی عظیم و جلالی بکمال حاصل کرد و در سال
هفتصد و هفتاد هجری عازم زیارت بیت الله الحرام شد و شرح تجملات این سفر ام السلطان را
نگارندگان آن اقطار در اوراق خود ثبت کردند از جمله نوشته اند برای اینکه اقسام سبزی خوردنی در
خوان ام السلطان حاضر باشد صندوقها و کلدانهای وسیع پر از خاک کرده و در آنها انواع بقول کشت
همراه داشتند و هر روز بمصرف میرسانیدند و سایر تدارک این سفر نیز بر این قیاس بود و در ذهاب و ایاب
ام السلطان بذل صدقات و عطیات کثیره نمود و در معاودت چون بپای تخت ملک اشرف رسید
سلطان با خدم و حشم و عساکر تا بویب که قریه ایست از قرای مصر مادر خود را استقبال کرد بالجمله اینزن
منشأ آثار خیریه و صاحب جود و احسان فراوان بوده و مخصوصاً سالهای دراز مردم از سفر مکه
او سخن میگویند عفت و خلوص عقیدت و دینداری او نیز درجه اشتهار داشته است امیر کبیر الجای
الیوسفی او را تزویج کرده و همین فقره اسباب اعلای شان و رتبت او گردیده است وفات
ام السلطان در بیست و هشتم ماه ذیقعده سال هفتصد و هفتاد و چهار هجری و مدفن او مدرسه ام السلطان
که خود مشار الیها بنا کرده و عجب اینست که پس از فوت ام السلطان ادیب شهاب الدین احمد
بن یحیی الاعرج السعدی این دو بیت انشا نموده

کانت جمیع موت ام الاشرف ... فی ثامن العشرین من ذی قعده
ویکون فی العاشور موت الیوسفی ... فالله یرحمها و یعظم اجره

و همینطور شد یعنی امیر الجای الیوسفی در روز
عاشورا در آب غرق شد و در گذشت گویند چون ام السلطان در گذشت پسرش سلطان شعبان

نیز صحیح نیست **تحیة المدنیة** از نساء مشهوره مدینه منوره است که در قدیم الایام در این شهر شریف زندگانی کرده و بکمال اشتهار داشته گویند از او پرسیدند جراحتی که التیام نپذیرد نیست چیست گفت عرض حاجت کریم است بر لئیم و محروم شدن او گفتند ذل کدام است و شرف کدام گفت ذل آنست که شخصی باشان و شرافتی بدر خانه سفله رود و باز نیابد و شرف آنست که شخص بداند اگر از کسی خیر و عطائی باو عاید گردد باید مادام العمر رهین منت معطی باشد بنا براین هرگز از کسی خواهش نکند و طلب خیر و عطائی ننماید **بدر الدجی** محیی الدین در مسامرات گوید بدر الدجی مادر القائم بامر الله بیست و ششمین خلیفه عباسی بوده و در بعضی تواریخ نوشته اند که القائم شبی ... وشمع درحالت مواقعه بود در انحال نظر بر سایه خود کرد و آن حرکت در نظر او ناپسند آمد بعد از آن شب دیگر اقدام بالفعل ننمود **بدویه** محبوبه و زوجه آمر باحکام الله از خلفای فاطمی مصر بوده اصل او از قرای صعید مصر و بنا بر میل او بوضع اصلی خود و بدویت ببدویه مشهور شده و صباحت و ملاحت را با فصاحت و بلاغت انباز داشته در خطط مقریزی و نفح الطیب شرح حالات و عادات او مسطور است و نوشته اند چون این زن طبعا بالکلیه متنزه و جاهای باد و صحرا مانند مایل و در عمارات بلدیه دلتنگ میشد آمر باحکام الله قصری بدیع و خوش برای او در کنار رود نیل بساخت و آنرا هودج نامید و این قصر وقتها تفرجگاه خلفای فاطمی بود اما بدویه با این قصر عالی و مکان با نزهت و سایر اسباب تجمل یکی از بنی اعمام خود که ابن میاح نام داشت مفتون گردیده انجمله در نظر او هیچ مینمود و بعلاقه و محبتی که آمر باحکام الله باو داشت وقعی نمینهاد و وقتی از قصر هودج این ابیات را با بن میاح نوشت

یا ابن میاح الیک المشتکی ‌‌— مالک من بعد کم قد ملکا
کنت فی حیی طلیقا امرا — نائلا ما شئت منکم مدرکا
فانا الآن بقصر موصد — لا اری الاخیشا ممسکا

ابن میاح در جواب او مسطور داشت

بنت عمی والتی غذیتها — بالهوی حتی علا واحتبکا
یجب بالشکوی وعند یضعفها — لو غدا ینفع منا المشتکی
مالک الامر الیه نشتکی — هالک وهو الذی قد هلکا

گویند خواه زوج حر باشد خواه عبد جاریه حق فسخ دارد خلاصه بعضی معتقدند که بریره صاحب کرامت
بوده بدلیل نصایحی کاشف از آنست که بعبد الملک بن مروان مینموده توضیح آنکه عبد الملک قبل از آنکه بخلافت
و حکمرانی رسد اظهار ورع و تقوی میکرد و پیوسته بتلاوت قرآن مشغول بشد و در مسجد معتکف میگشت
و بصحبت صلحا رغبتی داشت چون خلیفه شد همه اورا از یاد برفت و حالات او دیگرگون گردید
خود عبد الملک گفته است من قبل از رسیدن بخلافت در مدینه با بریره مصاحبت داشتم بمن گفت
ای عبد الملک ترا دارای خصال حمیده می بینم خوبست خلیفه شوی و زمام امور خلایق را بدست گیری
اگر انتقام حاصل نمودی زنهار از سفک دم بپرهیز و خون مردم مریز چه شنیدم رسول اکرم ص میفرمود
شخص اگر به بهشت رسد و در خلد نظر نماید در صورتیکه بقدر شیشه حجامتی خون ناحق ریخته باشد اورا
طرد مینمایند عبد الملک برخلاف نصایح بریره خونریزی مثل حجاج را بر بندگان خدا مسلط کرد همانا بریره
همین فقره را منظور داشته که عبد الملک را از خونریزی منع مینموده **پریجان خانم** دختر شاه طهماسب
اول پادشاه صفوی زنی بزرگ و طالب حکمرانی بود چنانکه در فوت شاه طهماسب اهل حرم این
پادشاه دو دسته شدند دسته هواخواه حیدر میرزا پسر شاه طهماسب گردیده و دسته دیگر اسمعیل میرزا
حیدر میرزا را که در قلعهٔ قهقهه محبوس بود میخواستند بسلطنت بردارند و پریجان خانم طالب پادشاهی
شاهی این برادر بود و بسعی او اسمعیل میرزا شهریاری ایران یافت و تا اسمعیل میرزا را از قلعهٔ قهقهه
بیرون و بقزوین آوردند زمام مهام سلطنت بدست پریجان خانم بود همینکه پادشاهی بر اسمعیل میرزا
مقرر شد برخلاف مأمول دست پریجان خانم را کوتاه کرد و دیگر اورا بکارهای دولت مداخله
نداشت تا اسمعیل میرزا مرد و مردم شاه محمد پدر شاه عباس بزرگ را از شیراز برای سلطنت طلبیدند
پریجان خانم در این ایام فرصت غیبت شاه محمد باز خود را در اعمال دولت دخیل کرد شاه محمد چون به
قزوین آمد و جلوس نمود نفوذ پریجان خانم را اسباب فتور خود دانسته اورا مقتول ساخت
بریکه از جواری آزاد شده بنی زهره است در ظرافت و کرم از اقران خود امتیازی بین داشت
و در خانه شخصی از اجواد و اسخیاء قریش [illegible] و در مدینه منوره مهمانخانه بنا کرده بود که واردین
و مسافرین در آنجا نزول اختیار میکردند و از نزول وی بهره میبردند قیس بن ذریح که از عشاق مشهور عرب است
بقصد دیدار معشوقه خود لبنی بمهمانخانه این بریکه وارد گردیده و قرین اکرام و احترام شده است

زیاده از حد مهموم و متأسف گردید بره بنت عبد المطلب بن هاشم جد حضرت رسول صلعم
و خواهر او و پدر ام حکیم البیضاء و میمونه و صفیه و شرح حال این سه خواهر پیش ذکر شده و بره این ابیات
را در مرثیه پدر خود عبد المطلب انشا نموده

أعينيّ جودا بدمع درر / على طيّب الخيم والمعتصر
على ماجد الجدّ واري الزناد / جميل المحيّا عظيم الخطر
على شيبة الحمد ذي المكرمات / وذي المجد والعزّ والمفتخر
وذي الحلم والفضل في النائبات / كثير المكارم جمّ الفخر
له فضل مجد على قومه / منير يلوح كضوء القمر
أتته المنايا فلم تشوه / بصرف الليالي وريب القدر

پرتو پیاله والده مرحوم سلطان عبد العزیز

که عمه اعلیحضرت سلطان عبد الحمید خان ثانی دامت دولته بودند مشار الیها صاحب
آثار خیریه و مکارم و عطایای کثیره بوده و از عوارف او اینکه در موقع جامع کاتب که حریق افزا
نابود ساخت در سال هزار و دویست و هشتاد و هشت جامعی شریف و کتابخانه کوچک
و سقاخانه و سایر لوازم بنا نمود و خدام و پیشنماز و مؤذنین برای آنجا تعیین فرمود و نیز مقبره عالی
در همانجا برای خود بساخت و سلطان عبد العزیز خان مرحوم را کشتی بخار ممتازی خاص سواری بود
که زیاده از صد هزار لیره ارزش داشت و آن کشتی را باسم والده معظمه خود پرتو پیاله نامیده
بودند و اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی ناصر الدین شاه خلد الله ملکه روز بیست و سیم جمادی الاخری
از سال هزار و دویست و نود هجری در همان کشتی وارد اسلامبول گردیدند و مرحوم سلطان
عبد العزیز خان با قایق مخصوص بان سفینه آمده شاهنشاه ایران را استقبال کرد بریره جاریه
صحابیه که عایشه او را آزاد نموده و قبل از آزادی او را بغلامی مغیث نام بزنی داده بودند چون بآزادی
نایل شد حضرت رسول صلعم او را مخیر فرمودند که در تحت نکاح غلام مزبور بماند یا خارج شود بنا بر این در کتب
فقه در باب نکاح الرقیق و در کتب اصول در فصل تعارض الحجج در مسئله خیار العاقه ذکری از او شده
است و علمای اهل سنت در باب جاریه که در تحت مزاوجت شخصی باشد و بعد آزاد شود و بخواهد فسخ
آن تزویج نماید اختلاف کرده اند شافعیها بر آنند که اگر زوج او حر باشد نمیتواند فسخ کند و سایرین

هر دو از جواری خلیفه متوکل عباسی بودند و قریحه بکمال داشتند روزی متوکل بازوی آنهارا گرفته
این بیت بخواند تعلّمت اسباب الرضا خوف سخطه وعلّمه حبّی له کیف یغضب
پس از انشاد این شعر بنان و فضل گفت هر یک بیتی منظم آورند که با این شعر مناسبت داشته باشد

فضل در حال این بیت را بدیهه گفت	
ویبعد عنّی بالوصال واقرب	بصدّ وادنو بالمودّة جاهدا
	بنان [illegible] سرود
وعنده لی العتبی علی کلّ حاله	فما منه لی بدّ ولا عنه مذهب

در ربط و مناسبت این ابیات بایکدیگر ظاهر و درجه قدرت طبع ایشان وزن را برهانی باهر است
احتیاج بدلیلی دیگر نیست **بنت الجودی** دختر جودی بن عمرو بن ابی عمرو الغسانی است
جودی وقتی از جانب قیاصرهٔ روم در دمشق حکومت داشت و دختر او بنت الجودی بحسن و جمال
مشهور بود وقتی عبد الرحمن بن ابی بکر بقصد تجارت بشام رفته مشار الیها را بدید و شیفته جمال
او گردید و ابیات عاشقانه بسیار در حق او سرود و بعدها در فتح دمشق این دختر حصّه و غنیمت عبد
الرحمن شد و مدتی از وصال او متمتع بود آخر الامر از وی منقطع و سرد گشت و بنت الجودی را
بقوم و قبیله خود اعاده داد **بنت خداویردی** از مسطورات اشخاصی که وقایع
غریبه عالم را نوشته اند چنین مستفاد میگردد که بنت خداویردی در سال ششصد و بیست و چهار
در اسکندریه ظاهر شده و خلقتاً بازو نداشته و پستانهای او مثل پستان مرد بوده با پای
خود قلم میگرفت و مینوشت و بخوبی از عهده تحریر مقصود و مرام خود بر میآمد یکی از وزرای مصر
او را احضار کرده بعد از معاینه نمود وظیفه برای او قرار داد گویند مقبرهٔ مشار الیها هنوز در
اسکندریه هست و موقوفه دارد **بوران** دختر حسن بن سهل وزیر معروف و زوجه مامون
خلیفه عباسی است پدرش بجود و کرم مشهور و خود او زنی عاقل و ادیب بوده داستان تشریفات
عروسی او و پیشکشها که در این موقع حسن بن سهل بمامون داد و بخششها که خلیفه نمود طولانی و مشهور
است از جمله گویند در شب زفاف او شمعی افروختند که از چهل من عنبر ترتیب داده و حصیری
در حجله گسترده که با کلابتون بافته و تمام سطح آن بجواهر ترصیع یافته بود چون مامون آن حصیر بدید
گفت قاتل الله ابا نواس گویا این حصیر را دیده و گفته است کان صغری وکبری من فواقعها

وتفصیل این قصه در جلد هشتم اغانی بشرح آمده بزم عالم زوجه سلطان محمودخان ثانی و مادر سلطان عبدالمجیدخان مرحوم سلطان عثمانی و از خیرات نساء بوده و کارهای خیر نموده و چند مسجد و سقاخانه و مکتب ساخته اما بهترین ابنیه او مریضخانه ایست که در سمت تکیه باغچه اسلامبول واقع است و همیشه یکصد و پنجاه نفر مریض دران مداوا بشود و از موقوفه که برای المریضخانه قرار داده دوا و غذا و سایر لوازم آسایش برای مرضی ترتیب میدهند. باغچه مریضخانه اسباب لطافت هوای آن میشود و در بنای آن سایر ملاحظات نیز شده که از هر جهت مناسبت و اقتضا

بصبص مغنیه مشهوره و از جواری یحیی بن نفیس عباسی بوده و مهدی خلیفه او را بقیمتی گزاف ابتیاع نموده در مدینه منوره متولد شده و در نواختن عود و خواندن آواز کمال یافته و در وصف او سروده اند

بصبص انت الشمس مزدانة ... فان تبدلت فانت الهلال
سبحانك اللهم ما هكذا ... فيما مضى كان يكون الجمال
اذا دعت بالعود في مشهد ... وعاونت يمنى يديها الشمال
غنت غناءً يستفز الفتى ... حذقا وزان الحذق منها الدلال

بغداد خاتون دختر امیر چوپان مشهور است که در زمان سلطان ابوسعید بهادرخان پادشاه مغول منصب امیرالامرائی داشت و چوپانیان چهل سال مستقلا حکمرانی کردند و آنها از فروع سلاطین چنگیزیه و از اخلاف چنگیز محسوب میشوند بغداد خاتون بصباحت و ملاحت معروف و در حباله نکاح شیخ حسن کبیر که از بزرگان آن زمان بشمار میآید بود چون سلطان ابوسعید باو میل و عشقی بهم رسانید ناچار شیخ حسن او را طلاق داد و سلطان ابوسعید تزویج نمود و این رسم سلاطین مغول بوده چنانکه صاحب صحایف الاخبار گوید ملوک چنگیزیه عادت داشتند که بزوجه هر کس میل و رغبت مینمودند شوهر او زن را طلاق میداد و پادشاه بزنی میگرفت خلاصه سلطان ابوسعید از فرط محبتی که به بغداد خاتون داشت تمام مهام امور خود را باو تفویض کرده بود بنابراین زن را خنکار میگفتند بعد از فوت سلطان ابوسعید ارپاخان که بجای او پادشاه شد بغداد خاتون را بتهمت مسموم کردن سلطان ابوسعید متهم و معدوم ساخت

بنان ابن ظافر در کتاب خود گوید بنان و فضل الشاعره

گر میسر شود آن روی چو خورشید مرا | پادشاهی چه که دعوی خدائی بکنم

بیگم جهان خانم دختر خاقان جنت مکان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه بوده و از بطن بدر جهان خانم دختر فاتح خان بسطامی که ترجمه حال او پیش نگاشته شد بوجود آمده و او را بحاجی بیگم گفته اند و بمرحوم محمد قاسم خان امیر تومان داده شد و خاقان مغفور مبرور را علاقه تامه با این دختر داشته و سفرا حضرا او را همراه بمصاحبت قرار میداده اند و این بیگم بجود و بخشش معروف و بطریقت اهل عرفان مایل و مرید مرحوم حاجی ملا رضای همدانی که از مشایخ العصر نعمت اللهیه بوده و هر سال مبلغی خطیر بحضرت شیخ خود نیاز مینموده و محمد قاسم خان امیر شوهر او را خاقان مغفور بسیار محترم میداشتند و از جمیع دامادهای آن پادشاه مشار الیه و محمد ابراهیم خان ظهیر الدوله شوهر همایون خانم که خواهر بیگم جهان خانم بود برتری و اختصاص یافته در هر سفره پادشاهی و در مجالس حاضر میشدند

بدور بر وزن قصور از جواریه مغنیه و در عصر عباسیین در بغداد بوده و بجاریه بنت الملک شهرت نموده و آوازی خوش داشته شریف ابو جعفر مسعود بن حسین البیاضی شیفته مشار الیها گردیده و در حق او گفته

شکی القلب ظلمته فی الحشا | الی فاسکنت فیه بدورا

بکاره الهلالیه تابعیه الیست بفصاحت معروف و این دو بیت از نتایج افکار اوست

یا زید دونک فاحتفر من دارنا | سیفا حساما فی التراب دفینا
قد کنت ذخره لیوم کریهة | فالیوم ابرزه الزمان مصونا

وله

اتری ابن هند للخلافة مالکا | هیهات ذاک وان اراد بعید
منتک نفسک فی الخلاء اضلاله | اغراک عمرو للشقا وسعید

وله

قد کنت اطمع ان اموت ولا اری | فوق المنابر من امیة خاطبا
فالله اخر مدتی فتطاولت | حتی رایت من الزمان عجائبا
فی کل یوم للزمان خطیبهم | بین الجمیع لآل احمد عائبا

صاحب عقد الفرید می نویسد بکاره هلالیه بانکه درین ابیات از معاویه بد گفته بود وقتی احتیاج او را بایران داشت که بمجلس معاویه برود و از او چیزی بخواهد عمرو بن العاص و سعید بن العاص و مروان در مجلس حضور داشتند چون بکاره را دیدند گفتند این همانست که آن اشعار را گفته است و هر یک از آنها بکشعر از آن شعرها

حصباء در علی ارض من الذهب — و حریری صاحب مقامات که در مقامهٔ

تبریزیه میگوید و بلقیس بعرشها و بوران بفرشها اشاره بهمان حصیر کرده است گویند در شب زفاف بوران
عادت زنان عارض شد چون مامون قصد صحبت نمود بوران گفت اتی امر الله فلا تستعجلوه

مامون ملتفت شده این شعر انشا کرد — فارس ماض بحربته حاذق بالطعن فی الظلم

رام ان یدمی فریسته فاتقته من دم بدم — از جمله اشعار طرب انگیز که درین سور باسرور نظم

کرده بودند شعر محمد بن حازم باهلی است که با تو گویم — بارک الله للحسن و لبوران فی الختن

یا ابن هرون قد ظفرت و لکن ببنت من — مامون چون این بیت شنید گفت بخدا که معنی

وانم ابن حازم مداح نموده است یا قدح بوران در سال یکصد و نود و دو هجری متولد شد و در
سنهٔ دویست و هفتاد و یک درگذشت عقد مزاوجت او با مامون خلیفه در دویست و دو
و زفافش در ماه رمضان دویست و ده و چون مامون در دویست و هجده وفات کرد بعد از
زفاف زیاده از هشت سال با بوران هم بستر نبوده بورانی که غذائیست معروف و اعراب
آنرا البورانیه میگویند منسوب ببوران طباخ باشد و اسم بوران اصلاً خدیجه بوده است بهروزه خانم
زوجهٔ شاه اسمعیل اولین پادشاه سلسلهٔ صفویه است که در ابتدای قرن دهم هجری بسلطنت ایران
فایز آمد و در جنگ چالدران که شاه اسمعیل با سلطان سلیم خان سلطان عثمانی کرد بهروزه خانم
چون در میدان قتال حاضر بود اسیر شد بعضی بجای بهروزه خانم تاجلی خانم نوشته اند و صاحب
صحایف الاخبار تاجلی خانم را محبوبهٔ شاه اسمعیل دانسته میگوید و در هر حال برعایت سود
دولتین اسلامیتین ماسرگذشت ملال انگیز اینزن را یاد آوری ننمائیم بهیسه البکریه
دختر عبدالله و از قبیلهٔ بکر بن وائل و زنی صحابیه بوده است اینزن با پدر و اهل قبیلهٔ خود بحضور
حضرت رسالت پناهی صلعم آمده بشرف اسلام مشرف گردید و بیعت نمود و هم بیعت مصافحه
با رسول صلعم بود در مردان اما در زنان فقط قول به بیعت میدادند خلاصه حضرت انام در حق
بهیسه و اولاد او دعای خیر فرمودند برکتی در اینها پدیدار آمد چنانکه عدهٔ اولاد و منتسبین بهیسه
و از آن شصت نفر چهل نفر ذکور بودند و بیست نفر اینها در جهاد شهید شدند و ابن اثیر صریحاً
تصریح کرده است بیگم دهلوی شاعره بوده است شاه جهان آبادی و اشعار از وست

لست ابغی عن بابه من براح
و فسادی الذی زعمتم صلاحی
و ارتضاه لنفسه من جناح

فصلاحی الذی زعمتم فسادی
ما علی من احب مولی الموالی

تذکار پای خاتون چنانکه پیش در عنوان بنت البغدادیه اشاره نمودیم دختر ملک ظاهر بیبرس بندقداری بانی رباط البغدادیه مصر است که در خطط مقریزی ذکر شده و این رباط وقتی خانقاه عظیمی بوده تذکار پای خاتون رباط البغدادیه را در سال ششصد و هشتاد و چهار باسم بنت البغدادیه ساخته و این زن با جمعی دیگر از صالحات نساء در این رباط اقامت داشته اند و از آنجا که خانقاه مزبور مخصوص زنان بوده همیشه زنی از اهل علم و صلاح در آنجا اعتکاف نموده و نسوان را نصیحت و وعظ میکرده و علم و ادب میآموخته مقریزی گوید ام زینب فاطمه بنت عباس البغدادیه زنی بود در علم فقه با مهارت و تفقه و بتقلیلی از لوازم معاش قناعت نمود از نصایح سودمند مردم را منتفع و متذکر میساخت و خود بعبادت ولعی تمام داشت و بسا زنان مصری و دمشقی که از او استفاده و استفاضه کرده مستفید و مستفیض شده اند و بنا بر فضایل و صفات مزبوره اهل صلاح بمجالست او مایل بودند و در هر حال رعایت شأن و احترام او نمودند و فی الحقیقه مهابتی از او همگنان را مشهود میشد و او بدینحال پسندیده زندگانی کرد تا در سال هفتصد و چهارده هجری درگذشت و بعد از او زنانی که بجای او همت برتری و تقدم بر نسوان معتکفات رباط بغدادیه داشتند ببغدادیه مشهور شدند گویند چون رباط بغدادیه خانقاه منظمی برای عبادت و جای تادیب و تربیت بود زنهائیکه از شوهر خود طلاق میگرفتند و عده نگاه میداشتند تا وقتی که باز شوهر کنند همچنین نسوانی که شوهرهای آنها از ایشان دوری و تبری نمودند تا زمانی که باز بر سر میل و مسالمت آیند در آنخانقاه اقامت داشتند و زنی که خدمت آن خانقاه میکرد هرگز حرکتی خارج از آداب معینه ممدوحه نمیکرد و این اصول در آنمحل تا مدتی منضبط بود و از سال هشتصد و شش بواسطه انقلاباتی که در مصر روی داد شیرازه انتظام آنخانقاه از هم گسست

ترخان خدیجه سلطان از زوجات سلطان ابراهیم خان سلطان عثمانی و مادر سلطان محمد خان رابع مشهور به اوجی است مشار الیها صاحب بنای جامع اسلامبول بوده و موقوفه آنمسجد را او وقف و برقرار کرده بنای این جامع را ابتدا ماه پیکر سلطان معروف

مسطور در فوق را خواندند و بکاره نیز خود اعتراف کرد که ناظم این ابیات اوست معذلک معاودة متعرض نشده گفت انحاله هر حاجتی که داری بخواه بکاره گفت پس ازین چیزی نتوانم خواست و مراجعت نمود **بلقیس** دختر محمد بن بدرالدین بن سراج الدین البلقینی است وجد او سراج الدین استاد ابن حجر عسقلانی بوده و با انکه خانواده مشارالیها همه اهل علم و فضل اند وجود او نیز از اسباب افتخار و اشتهار انها گردیده و علم و دانش و زهد و صلاح او بنهایت مشهور است در ماه ذیقعده سال هشتصد و چهل و یک راه جهان جاودانی پیش گرفته و در انوقت زیاده از شصت سال داشته ده سال آخر عمر خود در راه سلوک و ایقان و طریق ریاضت و عرفان طی مقامات نموده و اورا از مشایخ طریقت شمرده اند قاله ابن حجر **بی دست** همان بنت خداویردی است که در حرف باء ذکر نمودیم مستقیم زاده در تذکره خود مینویسد در سال پانصد و هفتاد و شش زنی در مصر پیدا شد که هیچ دست نداشت و معارفی چند اظهار کرده و موافق خطوط از مان چند خط را خوش و لطیف نوشت و مردم باو اقبالی نمودند و مالی وافر تحصیل نمود چنانچه ابن تغری در نجوم ظاهرهٔ خود باین مطلب تصریح کرده است **بی بی خواهر** شیخ عبدالله دیوانه بوده و بیدلی حزین ذکری از او نموده در هرات اقامت داشته و گاهی شعری بنظم میاورده این شعر از وست

روم بباغ و ز نرگس دو دیده وام کنم	که تا نظارهٔ آن سرو خوشخرام کنم

حرف التاء

تحفه عربیه عارفه بوده است و اورا دارای مقام ولایت دانسته اند و در نفحات الانس ذکر او شده است و بنابر مسطورات همان کتاب تحفه جاریه سازنده و نوازندهٔ عود و مملوکه شخصی بوده عشق حقیقت اورا بجود میناید و از خوردن و آشامیدن باز میدارد شب و روز به آه و زاری و ناله و بیقراری مشغول میکرد اهل خانه بستوه آمده اورا بمریضخانه مجانین ببرند سری سقطی اورا از مریضخانه بیرون میاورد و بولی بمالک او میسپرد و اورا آزاد میسازد تحفه ابیات عاشقانه بسیار بنظم آورده از جمله اشعار مسطور را در مریضخانه گفته است

معشر الناس ماجننت ولیکن	
اناسکرانة وقلبی صیاح	اغللتم یدی ولم آت ذنبا
غیر جهدی فی حبه وافتضاحی	انا مفتونة بحب حبیب

هجری در دمشق دار الملک شام متولد شده و در اوایل شوال پانصد و هفتاد و نه درگذشته
فوت پدرش ابوالفرج در اواخر صفر پانصد و نه و رحلت جدش علی بن عبد السلام روز شنبه
نهم ربیع الآخر سنه چهارصد و هفتاد و هشت و انتقال پسرش ابوالحسن علی در اسکندریه در پانزدهم
صفر ششصد و سه بوده و ابوالحسن عمری طولانی نموده و در نحو و علم قرائت یدی طولی داشته
و آنچه را هم نگاشت همت بر ضبط آن میگماشت پدر ابوالحسن علی که شوهر نقیه باشد بفاضل معروف
بوده و در دمشق در شوال چهارصد و نود متولد شده و در اول ربیع الاول پانصد و شصت و هشت
در اسکندریه بدار بقا رفته و ارمناز قریه بوده در بر شام و نقیه الارمنازیه منسوب بآن دهکده میباشد
ترکان ملکه مادر سلطان شاه بن ایل ارسلان است و سلطان شاه از سلاطین خوارزمشاهی
بود پوشیده نباشد که سلطانشاه برادری داشت موسوم بتکش خان که با او از یک مادر نبوده
در ولایت جند حکومت مینمود و چون ایل ارسلان درگذشت سلطانشاه در خوارزم بجای پدر نشست
و اعتنائی ببرادر بزرگتر ننمود لهذا جنگ در میانه گرفت و پس از آنکه چند دفعه سلطانشاه مغلوب تکش
خان شد کار بمصالحه انجامید و بعضی از بلاد خراسان بسلطانشاه تعلق گرفت و او در سال پانصد و
هشتاد و پنج هجری هر دو مملکت او را نیز تکش خان برد و چیزی نگذشت که ترکان ملکه هم بحکم تکش خان
مقتول گردید **ترکان خاتون** دختر سلطان جلال الدین خوارزمشاهی است در سال
ششصد و پنجاه و هفت هجری که هلاکو خان عزم تسخیر شام داشت بدر الدین لؤلؤ حاکم موصل ابواسطه
کبر سن از این سفر معاف داشت و پسرش ملک صالح را با عساکر موصل باردوی خود ملحق ساخت
و بنا بر حالت اطاعتی که از موصلیان مشهود هلاکو خان شده بود ترکان خاتون دختر سلطان
جلال الدین را بملک صالح ولد بدر الدین لؤلؤ تزویج نمود **تماضر** بنت منظور بن زبان
دختر عبد الله بن زبیر است و نوار منکوحه فرزدق شاعر معروف وقتی که میخواست از تحت
مزاوجت زوج خود خارج و مستخلص شود تماضر را نزد ابن زبیر شفیع قرار داد که ابن زبیر باستخلاص
او اقبال و اقدام نماید و فرزدق هم پیش ابن زبیر متوسل شد و نوار بواسطه شفاعت تماضر بر فرزدق
غالب آمد و این حال فرزدق بحضور عبد الله آمده این بیت را بر خواند بیت

لیس الشفیع الذی یاتیک مؤتزرا	مثل الشفیع الذی یاتیک عریانا

به کوسم والده در سلطان ابراهیم خان بنهاد و چون او درگذشت خدیجه سلطان با تمام آن پرداخت و علاوه بر این بنا آثار خیریه از قبیل مکتب و سقاخانه و احداث قنات و غیره دارد و مقبره عالی برای خود ساخته است خیرات و مبرات این زن در اسلامبول مشهور و افواه مذکور و او را ثانی رابعه دانسته اند چون وقتی که سلطان محمد خان رابع بسریر سلطنت عثمانی جلوس کرد هنوز ماه پیکر سلطان مادر سلطان ابراهیم زنده بود خدیجه سلطان را والده کوچک گفتند و والده کوچک در سال هزار و نود و چهار هجری وفات نمود نقیة الارمنازیه دختر ابو الفرج غیث بن علی بن عبد السلام الصوری و مادر تاج الدین ابو الحسن علی بن فاضل است که مکناة به ام علی بوده و پیش ترجمه حال او را وعده دادیم بنابر این گوییم ام علی نقیة در علم و فضل و شعر و فصاحت مهارت و شهرتی بکمال داشته وقتی در اسکندریه ملازمت ابو طاهر السلفی را اختیار کرد و ابو طاهر از مشاهیر حفاظ اخبار و آثار است و در تعلیقات خود از نقیة ذکری نموده گویند روزی ابو طاهر بر کاغذی نوشته بود و در حجره‌ئی که ساکن بود دم پایم پیچی گرفته زخم شد دختر کوچک مقنعهٔ خود را پاره کرده پای من بست نقیة آن نوشته را دیده این دو بیت را بدیهه انشاد نمود

لو وجدت لسبیل جدت بخدی — عوضاً عن خمار تلک الولیده
کیف لی ان اقبل الیوم رجلا — سلکت دهرها الطریق الحمیده

قاضی شمس الدین بن خلکان گوید نقیة این مضمون را از هرون بن یحیی المنجم اقتباس کرده که گفته است

کیف نال العثار من لم یزل — منه مقیما فی کل خطب جسیم
او ترقی الاذی الی قدم لم — تخط الا الی مقام کریم

نقیة قصاید و قطعات بسیار دارد که همه فصیح و آبدار است حافظ زکی الدین ابو محمد عبد العظیم المنذری گوید نقیة قصیدهٔ خمریه باسم مظفر تقی الدین عمر برادرزادهٔ سلطان صلاح الدین ایوبی انشاد نمود و در آرایش بزم نشاط و بساط انبساط و اقداح راح و لهو و ارتیاح مبالغت کرد تقی الدین گفت نقیة در عهد صبی این اطوار و احوال فرا گرفته است نقیة این حرف بشنید قصیده‌ئی در رزم بنظم آورد که دقایق امور حربیه را حاوی بود و در عصمت و طهارت ذیل خود اقامهٔ دلیل نمود و مدلل ساخت که در کلیه فنون شعر ماهر و در سخن سرائی مبسوط الید و قادر است نقیة در ماه محرم سال پانصد و پنج

اما او منانی است که پیش ترجمهٔ حال او نگاشته شد تتمیم آن ترجمه را گوید مشار الیها در ملازمت
محدث مشهور حافظ ابو طاهر السلفی بسر میبرد و ابو الحجاج صاحب کتاب الف با با پسر مشار الیها
که معروف بابو الحسن علی بن حمدون است همدرس بوده اند و ابو طاهر السلفی تحسین مینموده و
در ماه جمادی الاخری سال پانصد و شصت و دو ابو الحجاج زنقیه اجازه گرفته و ابو الحجاج بن الشیخ
میگوید نقیه بمن اذن داده است که مجموعه اشعار او را که خود نوشته و برای من فرستاده قرائت
و روایت نمایم و برخی از اشعار او یک قصیده طویله که در مدح حافظ السلفی است بشرح ذیل ذکر مینماید

اعوامنا قد اشرقت ایامها ... وعلا علی ظهر السماك خیامها
والروض مبتسم بنور اقاحه ... لما بکی فرحا علیه غمامها
والنرجس الغض الذی احداقه ... ترنو فیفهم ما تقول خزامها
والورد یحکی وجنة محمرة ... الخل من فرط الحیاء لثامها
وشقائق النعمان فی وجناته ... خالات مسك خالها رقامها

وبعد از اکمال التشبیب شروع بمدح حافظ السلفی کرده

یا صاح قم لسعادة قد اقبلت ... وتنبهت بعد الکری نوامها
واجمع خواطرنا التجلی فکرنا ... لما تجرد للقریض حسامها
مدح الامام علی الانام فریضة ... فخر الائمة شیخها وهمامها
الحافظ الحبر الذی شهدت له ... ارض العراق بفضله وشآمها

واخر قصیده را طوری خوب گفته که تخلص
لطافت و رشاقت اوایل آن را فراموش مینماید ... شد و دختر حسین بن اویس از جلایری
ترکان و زنی بدیع الجمال بوده و با عم خود احمد بن اویس بمصر آمد ملک ظاهر برقوق از ملوک چرکسه مصر
او را تزویج کرد و بعد طلاق داد عمزاده او شاه ولد بن شاهزاده بن اویس او را بزنی بگرفت
چون ببغداد بازگشتند عم او احمد درگذشت و شاه ولد شوهر مشار الیها بتخت پادشاهی نشست
اما او شوهر خود را نابود نمود و خود بسلطنت پرداخت بعد از آن محمد شاه پسر قرا یوسف باو حمله کرد
یکسال بغداد را در بند محاصره داشته شد و از راه دجله خود را بواسطه رسانید و تستر را متصرف
شد با لی او را با محمود بن شاه ولد پسر شوهر او بسند حکمرانی متمکن کردند تند و محمود را نیز هلاک ساختند

وازانوقت شفیع عریان ضرب المثل شد ابن خلکان در ترجمهٔ حال ابو الفضل ربیع بن یونس بن محمد بن عبد الله بن ابی فروه که ابتدا حاجب ابو جعفر منصور عباسی بود و بعد وزارت این خلیفه یافت گویند منصور چون بکمال میل واعتماد را با بو الفضل ربیع داشت روزی با و گفت هر حاجتی که داری از من بخواه ربیع گفت استدعا دارم که بپسر من محبت داشته باشید خلیفه گفت محبت امری اختیاری نیست ربیع گفت بلی چنین است اما وقتی که انعام و احسانی با و بفرمائید درا و حالت محبتی نسبت بخلیفه حاصل شود و چون آثار حبت از و بظهور رسید در قلب خلیفه نیز اثر کرده مهری پیدا میکرد و چه مودت مودت میآورد و ممکن است که اندک اندک بازدیاد دهد و بدرجهٔ مستحکم شود که جرائم و تقاصیر او مثل جرائم و تقاصیر اطفال بنظر آید و معفو باشد و شفاعت او نیز مثل شفاعت شفیع عریان مقبول افتد و در عرب نذیر عریان نیز مثل شفیع عریان ضرب المثل است و منشاء آن اینکه وقتی زبیر نام از قبیلهٔ بنی خثعم عریان نزد طایفهٔ امده خبر داد که قبیلهٔ او را غارت کردند و از آنوقت رسم شد که هر کس میخواست قبیلهٔ خود را خبر دهد که جماعتی بنهب انها میایند عریان شده میامد و میگفت انا النذیر العریان یعنی آگاه و هوشیار باشید که دشمن میرسد تنوسه کنیزک مغنیه بوده از علیه یا عباسه دختر مهدی عباسی و در حق تنوسه گفته اند بیت

لم تطب اللذات الا لمن	طابت له لذة تنوسه
غنت بصوت طلقت عبرة	کانت بحزن الصبر محبوسه
وکیف صبر النفس عن غادة	تظلمها ان قلت طاوسه
وجنة ان شبهتها بانه	فی جنة الفردوس مغروسه

وموقع و داستان این ابیات در کتاب ابن ظافر موسوم به بدایع البدایه مسطور است تمیمه بنت وهب زوجه رفاعة القرظی الصحابی بود و مشار الیه او را بسه طلاق مطلقه نمود و عبد الرحمن الزبیر القرظی او را بزنی گرفت چون تمیمه عبد الرحمن را عنین یافت از او مفارقت کرد و از حضرت رسول ص جویا شد که آیا همینقدر محلل برای تجدید مزاوجت با رفاعه کافی است فرمودند لا حتی یذوق عسیلتک وتذوقی عسیلته و الزبیر بفتح زاء است تومان آغا این نام نامی بچندین نفر دختران سلاطین عظیم الشان داده شده و در عصر و زمان یکی از بنات سلطنت عظمی مسماة باین اسم و ملقب بفخر الدوله میباشد تقیه دختر خطیب محدث ابو الفرج غیث بن علی بن عبد السلام

نصوحا لرزه براندامش افتاد و بر نشیابان و گریان و بحضور قلب سر بسجده گذاشت گفت خدا
عزتم نگهدار که رسوا نشوم و من توبه میکنم که بار دیگر بکاری نخواهم گرد هنوز در سجده بود که نگین را
از جامه زنی بیرون آوردند نصوح شکر خدا را بجای آورده فرصت یافته از حمام بیرون آمده
بخانه خود رفت و رخت زنان بر انداخت و لباس مردان پوشید و پیش مجتهد رفت و بحکم توبوا
الی الله توبة نصوحا توبه کرد و ز ابرار شد و توبهٔ او در السنه و افواه مشهور گردید تصویر سنندجی
هرشد آبادی از میر حسین عظیم آبادی شنیدم که نامش ملقب خانم بود و شعرا را دوستمیگفت و این یک

بیت فارسی بنده از افکار اوست	فتنهٔ بلا ئی منت شناخته ام
بد بلا ئی منت شناخته ام	حوشش نقل کرد که روزی تصویر پسر شیرخوار

خود بردوش گرفته در صحن خانه ستاده بود میر عشقی شوهر وی که هم شاعر بود این مصراع بر خواند

دیدم بدوش آمنه طفلی پری نژاد	تصویر بالبدیهه مصراع دیگر را گفت
چون مصرعی که باشد پیوند مستزادی	

حرف الثاء

ثُبَیته بنت یعار زوجهٔ ابو حذیفه است و ابو حذیفه از اکابر قریش و پسر عتبة بن ربیعه
و برادر هند بنت عتبه است ابو حذیفه بشرف اسلام و ایمان مشرف شده در عداد صحابه منسلک
گردیده بارض حبشه مهاجرت کرده و از انجا بمدینه منوره مراجعت نمود در تمام غزوات ملازمت
خدمت حضرت رسول مقرر داشت تا در یوم الیمامه شهید شد در جنگ بدر که کفار مبارز می
طلبیدند و اصحاب نبوی را بجنگ تن بتن دعوت میکردند رسول اکرم صلعم او را از رفتن بمیدان
منع فرمودند و هند خواهر ابو حذیفه در ان غزوه حاضر و با کفار همراه بوده در کفر و الحاد خود اصرار
مینمود و بنابر حمیت جاهلیت این دو بیت را در حق برادر خود انشا کرده گفت

فاشکرت ابا ربّاک من صغر	حتی شبت شبا با غیر محجون
الأحول الأثعل المشئوم طائره	ابو حذیفة شر الناس فی الدین

ام ثبیته زوجهٔ ابو حذیفه صحابیه ایست مشهوره و مانند شوهر خود دارای فضل و درایت بوده است
و ثبیته بنت الربیع و ثبیته بنت سلیط و ثبیته بنت الضحاک و ثبیته بنت النعمان نیز چهار زن صحابیه بوده
اند و ثبیته بنت حنظلة الاسلمیه یکی از نسای تابعیه میباشد ثُوَیبه جاریهٔ ابو لهب عم حضرت

در سال هشتصد و نوزده هجری خود مستقلاً حکمران شد در بصره با اعراب حرب کرده و جزیره و واسط
بتصرف مشارالیها درآمد و بنام او خطبه خواندند و سکه زدند آخرالامر در سال هشتصد و بیست و دو
درگذشت ، در انباء ابن حجر ذکر شده ۱۱ **توتی اتون** زوجه ملا بقائی که مصاحب میر
نظام الدین علی شیر بود طبع چالاک و مزاج بیباک داشت با شوهر و زن اکثر مشاعره و با هم ظرافت

مزاج دست میداد نوبتی ملا این رباعی گفت — یاران ستم پیره زنی کشت مرا
کاواک شده چو نی از او پشت مرا — گر پشت بسوی او دمی خواب کنم
بیدار کند بضرب انگشت مرا — توتی نیز در جواب رباعی را نوشت
هم خوابگی سست رگی کشت مرا — روزی نبود از و بجز پشت مرا
قوت نه چنانکه پا تواند برداشت — بهتر بود از پشت دو صد مشت مرا
وبجای این رباعی در جواهر العجائب این رباعی بنظر آمد — ملا همه ناز و غمزه ات کشت مرا
شبها همه پشت سوی من خواب کنی — بگذار که دل گرفت از پشت مرا

توتی تخلص زنی از مخدرات ایران است در حسن صورت و شیرین زبانی و خوش
طبعی و لطیفه گوئی بدرجه کمال بوده نقل کرده اند که شوهر توتی با امردی بسر میبرد و از زن
ملتفت نمیشد توتی ازین ادای نامعقول بجان آمد و این رباعی را بمناسبت انشاد نمود

آن شوخ که هست حسن عالم گیرش — یارب چه شود شبی بخواهم زیرش
ای خواجه بیا تا من و تو صلح کنیم — تو با کونش بساز و من با کیرش

مرد بدیدن این دو بیت متنبه شد و امرد را وداع کرد و توبه نصوحا از فعل بد نمود و پیش توتی رفت
و با وی انس گرفت و در آفتاب عالمتاب اختر بنظر آمده که نصوحا شخصی بود در شیراز ریش و
بروت نداشت و پیوسته رخت زنان پوشیده در حمامی که مخصوص برای غسل زنان بود می
رفت و خدمت مشت مالی میکرد و در اثنای آن از قصص و حکایات شهوت انگیز بعشوه های دلربا
و غمزه های بلاخیز و حرکات دلکش زنان را مست میکرد و بر سر شوق و ذوق میآورد و می
آمیخت باین عمل عمری خوشحال بسر برد و کسی نشناخت که مرد است روزی دختر حاکم در آن
حمام آمد و نگین قیمتی از انگشتر او جدا شد دختر در حمام را بست و در جستجوی آن نگین برآمد و

کریست و بر سبیل تمثل این شعر بر زبان اورد | بنفسی من لا یستقل بنفسه
ومن هو ان لم یحفظ الله ضایع | بعد از ان این ابیات انظم کرده نزد عمر بن ابی ربیعه فرستاد
اتانی کتاب لم یر النّاس مثله | امدّ بکافور ومسک وعنبر
وقرطاسه قوهیة ورباطه | بعقد من الیاقوت صاف وجوهر
وفی صدره منی الیک تحیة | لقد طال تهیامی بکم وتذکری
وعنوانه من مستهام فؤاده | الی هائم صبّ من الحزن مسعر

عبد الرحمن السهیلی که شارح سیرهٔ ابن هشام است گوید ثریا نواده قتیله بنت النضر سبط باو قتیله زوجه حارث بن امیه جد ثریا است یعنی ثریا دختر پسر او بوده و بعضی قتیله را خواهر نضر دانسته اند ولی سهیلی گوید صحیح نیست که دختر او ست

(حرف الجیم)

جان فدا اقادین لفظ قادین بنظر میاید که تصحیف خاتون باشد بهر حال این زن در حرم مراد خان ثالث سلطان عثمانی اعتبار و اقتداری بکمال داشته و در معظمات امور دخالت نموده و وساطت و اسباب پیشرفت کارهای خطیر شده بعد از سلطان مراد خان نیز همان نفوذ و قدرت مانده اند قرار مذکور منشاء اثار خیره گردیده از جمله در اسلامبول مسجدی جامع و سقاخانه ساخته بهترین صفات او اینکه اعانت ظالم را نهایت شنیع میشمرده و برادر او ابراهیم پاشا چون از طریق انصاف عدول کرده ظلم و اعتساف را بدرجهٔ کمال رسانید جان فدا قادین مهر خواهری را بکنار نهاده در حبس و قتل او ساعی گشت جرباء بنت قسامه مادر زن حضرت امام حسن ع و مادر ام اسحق بنت طلحه بوده و حسن و جمالی بکمال داشته و زنهای خوش سیما از او احتراز میکردند چه با وجود او انها را نمایش و بهائی نمیماند بنا بر این او را جرباء میگفتند و جرباء ان کسیست که بنا خوشی جرب مبتلا باشد و مردم از چنین شخصی کناره میجویند که از ان مرض سرایتی نبینند و بنت قسامه را محض دوری جستن زنان از و جرباء گفته اند و آسمان را هم بنظر کواکب جرباء میگویند ظاهراً عقیل بن علفه المری نیز دختر با پیکری باین اسم داشته است جعده دو نفر صحابیه که هر دو از انصار و از اهالی مدینهٔ منوره بوده جعده نام داشته اند و جعده زوجهٔ حضرت امام حسن ع که انحضرت را باغوای معاویه بایزید مسموم ساخت که بوصال یکی از آن پدر و پسر

رسول ص بوده و مژده ولادت سید انام را بابولهب او داده و ابولهب او را آزاد کرد و او ازین
که شرف دایگی آن بزرگوار نایل شد ثوبیه بود بعد حلیمه را این شرافت نصیب شد ثوبیه وقتی
که حضرت نبوی را شیر میداد پسری شیرخواره داشت مسروح نام و چون ابوسلمة بن عبد الله بن
جحش را نیز شیر داده این دو برادر رضاعی حضرت مقدس نبوی گشته اند و عقیده بعضی اینست
که سید عالمیان ابتدا الخلقة از پستان آمنه شیر خورده اند بهر حال ثوبیه حمزه سید الشهدا را نیز شیر داده است
مأثور است که چون ابولهب بحضرت رسول ص ایمان نیاورده درگذشت او را برادرش حضرت
عباس بخواب دید از او پرسید که در چه حالی گفت در نار جحیم و عذاب الیم هستم مگر در شب ولادت
رسول اکرم بجهة اینکه ثوبیه را بمژده تولد آنحضرت آزاد کردم از عذاب آسوده ام خلاصه در
اسلام ثوبیه اختلاف کرده اند ما محض دایگی حضرت رسالت پناهی در اینجا ذکر از و نمودیم

ثریا) معشوقه عمر بن ابی ربیعه المخزومی از متقدمین شعرای اسلام و دختر عبد الله بن الحرث بن
امیة الاصغر است و از جمله اشعار رائقه که عمر بن ابی ربیعه در حق او گفته در وقتی بوده است
که سهیل بن عبد العزیز بن مروان مشار الیها را تزویج نموده و آن قصیده ایست طولانی که ابتدای آن اینست

ایها الطارق الذی قد عنانی
زار من نازح بغیر دلیل
و در این قصیده می گوید شعر
عمرك الله كيف يلتقيان
وسهيل اذا استقل يمان
افتراق ثریا و تزویج او بسهیل عمر بن ابی ربیعه گفته
ضاقنی الهم واعترتنی الهموم
بهواکم واننی مرحوم
و از مدینه و مطیب ساخته برای ثریا فرستاد
کتاب موله کمد
یورقه لهیب الشوق بین النحر والکبد

بعد ما نام سامر الرکبان
یتخطی الی حتی اتانی
ایها المنکح الثریا سهیلا
هی شامیة اذا ما استقلت
و لطف این اشعار و قصیده نیست نیز بکمال
من رسولی الی الثریا فانی
یعلم الله اننی مستهام
نیز اشعار ذیل را عمر بر روی کاغذی نوشته
کتبت الیک من بلدی
کئیب واکف العینین بالحسرات منفرد
چون ثریا این ابیات را بدید و برخواند بشدت

تم حرف الثاء ویتلوه حرف الجیم

جز خار غم نرست ز گلزار بخت ما　　اخر خلید در جگر لخت لخت ما

جنان محبوبه ابونواس شاعر و جاریه صاحب حسن و جمال و فضل و کمال و منسوب بخانواده عبد الوهاب ثقفی محدث که در بصره منزیسته اند بوده و اخبار و اشعار ابونواس را روایت مینموده ابو نواس باو مفتون شده و اشعار زیاد برای او گفته سالی جنان بحج رفته و ابونواس نیز به امید وصال او عزم بیت الله کرده و در همان وقت این ابیات مسطور ذیل را بنظم آورده

الم ترانی افنیت عمری　　بمطلبها ومطلبها عسیر
فلما لم اجد سببا الیها　　یقربنی واعیتنی الامور
حججت وقلت قد حجت جنان　　فیجمعنی وایاها المسیر

و ابونواس در امثال قطعه در تلبیه نظم کرده که نقادان با بصیرت تمجید نموده اند حسب المناسبه آن

قطعه درین محل مسطور می‌شود	الهنا ما اعدلک	ملیک کل من ملک
لبیک قد لبیت لک	لبیک ان الحمد لک	والملک لا شریک لک
واللیل لما ان حلک	والسابحات فی الفلک	علی مجاری المنسلک
ماخاب عبد املک	انت له حیث سلک	لولاک یا رب هلک
کل نبی وملک	وکل من اهل لک	سبح او لبی فلک
یا مخطئا ما اغفلک	عجل وبادر اجلک	واختم بخیر عملک
لبیک ان الملک لک	والحمد والنعمة لک	والعز لا شریک لک

چنین معلوم میشود که ابونواس از جنس نسوان فقط بجنان مایل و مفتون گردیده جوده بای زوجه جهانگیر شاه پادشاه هندوستان دختر راجه اودی سنکه والی جودپور بوده و در لطیفه گوئی و حاضر جوابی مشهور گردیده است و در حرف حا در ترجمه حال حیات النسا بیگم ذکری از حاضر جوابی این زن خواهد شد جوهره دختر هبة الدین الحسن بن علی بن الحسن ابن الدوامی البغدادی است که در ذیل عنوان بنت الدوامی ذکری از و کرده ایم این زن در بغداد میزیسته و از خانواده معتبر و دارای علم و ادب بوده و زنان را وعظ و نصیحت مینموده نزد شیخ ابو النجیب و ابو الوقت تحصیل و استماع حدیث کرده عبد الرحیم ابن ابو النجیب او را بزنی گرفت و ستیده بنت عبد الرحیم از و

رسد و نرسید از موضوع ما و ما نحن فیه خارج است **جانان بیگم** از زنهای مملکت هندوستان
و پدرش عبد الرحیم خان بن بیرام خان ملقب بخان خانان بوده خود از علم و فضل بهره وافی داشته
و تفسیری بر قرآن کریم نگاشته جهانگیر پادشاه از سلاطین هند صیت حسن صوری و فضائل معنوی او را
شنید و بخواستگاری او فرستاد و دندان خود را کنده و گیسوان خود را بریده در جعبه گذاشته
نزد پادشاه فرستاد پادشاه این حرکت را دلیل عفت او دانسته تحسین کرد سال انتقالش هزار و

هفتاد و در گذشت این شعر ازوست
عاشق ز خلق عشق تو پنهان چسان کند
پیداست از دو چشم ترش خون گریستن
الجلیلة السلطانیه دختر ملک عادل

ابی بکر بن ایوب الایوبی و محدثه بوده است سوطی نام که بواسطه جلالت قدر و فضل و علم خود این
لقب یافته است **جمال النساء** ام الخیر البغدادیه است که پیش ذکری از آن نمودیم مشار الیها
مقارن سال ششصد و هجری زنده بوده و چون فضل و علم او را اسباب مفاخرت جنس نسوان
دانسته اند او را جمال النساء گفته محدثه بن عساکر و فاطمه بنت سلیمان و قاضی ابی الحجولی و قاضی
تقی الدین سلیمان و ابی بکر بن عبد الله الدائم و ابن سعده و ابن شحنه از مشار الیها اجازه گرفته اند
جمیله دختر ناصر الدوله از ملوک بنی حمدان بوده بجود و سخا او را ستوده اند از جمله نوشته
اند این زن در سال سیصد و شصت و شش هجری بزیارت مکه معظمه زادها الله شرفا و تعظیما رفت و
خیرات بسیار از و بظهور رسید از جمله تمام حاج را شربت داد و در خانه مکه ده هزار دینار بذل کرد
و سیصد غلام و دویست کنیز آزاد نمود و پانصد راس راحله به پیادگان حاج بخشید مختصر در آن
سفر جمیله چندان بعطا و اعطا پرداخت که مردم سفر حج ام جعفر زبیده و مواهب و خیرات او را فراموش
کردند و عام جمیله معروف شد و هر سال که خیر و برکت زیاد شدی مردم میگفتند این سال عام
جمیله میگفتند و دوازده نفر زن صحابیه مسماة باین اسم بوده که از آنجمله است جمیله بنت ثابت
که بام عاصم معروف و پیش ذکری ازو شده است و جمیله بنت عبد الله زوجه ابن ابی ثابت
ابن قیس بن شماس است که اول صیغه طلاق خلعی در باب او جاری شده چنانچه در کشاف در
سوره مبارکه بقره مسطور است **جمیله اصفهانی** زنی خوب صورت و خوش طبع و شیرین زبان
بوده در اصفهان نشو و نما و در هندوستان سیاحت نموده است این شعر ازوست

قطعاتی است که دارند کان شطری وسطری ازان را ازعقد مروارید گرامی تر دارند و وسیلهٔ افتخار و دودمان خود شمارند و همین کمالات و بنان و تقریر و بیان و رای صائب و هوش ثاقب بود که پس از ارتحال شهریار مبرور ماضی محمد شاه غازی انار الله برهانه تفریق کلمه را ازمیان بزرگان و ارکان دولت ایران برداشت و بحکام ولایات و ایالات ممالک محروسه ارقام و احکام نگاشت و اعمال وعمال اقطار را در تحت نظم و انتظام گذاشت تا موکب منصور اعلیحضرت شاهنشاه صاحبقران از دار السلطنه تبریز بدار الخلافه طهران شرف ورود ارزانی فرمود و تخت کیان را بجلوس میمنت مانوس مزین نمود و تفصیل این اجمال که محتوی بر تسهیل هزار اشکال است تاریخی مبسوط مبسوط است که مورخین ابد دولت ابد آیت نگاشته اند و برای طالبین خبیر و حافظین سیر گذاشته و اگر بخواهیم مکرر آن و شرح آن کرده ایم باید کتابی جداگانه تالیف نمائیم و آن نه متناسب وضع است بلکه فقره خارج گردد و مستوجب هفتاد من کاغذ شود پس همینقدر گوئیم این ملکهٔ معظمهٔ ایران که روانش در غرقاب جنان مبتهج و شادان باد دختر زادهٔ خاقان خلد آشیان فتحعلیشاه فرزند امیر کبیر محمد قاسمخان بن سلیمانخان اعتضاد الدوله قوانلوی قاجار و والدهٔ ماجدهٔ او خواهر بطنی حسینعلی میرزای فرمانفرما و حسنعلی میرزای شجاع السلطنه است

درسال یکهزار و دویست چهار هجری با	محمد شاه آن شاه درویش دوست
که شاهی مباهی بکردار اوست	عزیمت فرا و جنت حاصل نمود در محرم

ملکی با مراحل پرنفوذ او امر دولت افزود و در هر مورد و موقع کمال کفایت و وفور درایت خود را ظاهر فرمود در سال هزار و دویست و چهل و هفت در ششم ماه صفر المظفر وجود مسعود همایون اعلیحضرت خسرو صاحبقران ناصر الدین شاه دام ملکه از بطن طاهر او باطن و ظاهر جهان را آرایش داد و در تمام عصر شهریار مبرور و در یک قسمت از عهد معدلت مهد خسرو منصور آن معظمه ملکی رابه مهربانی ما در بلکه خلقی را بکفالت پدر بود از صنایع عالیه در خط و نقاشی مهارتی بکمال داشت و تفننن را گاهی کل دوزی میکرد که ارباب خبرت و سلیقه را بحیرت میآورد افسوس که درسال هزار و دویست و نود هجری روز دوشنبه ششم ماه ربیع الثانی در انوقت که موکب مسعود خسروانی در اقلیم اروپا خاطر بیضا مظاهر همایونی را بکشف دقایق مشغول میساخت ملکهٔ معظمه روح الله روحها لوای عزیمت بهشت افراخت طایر روحش در خلد برین سدره نشین شد و اگر تفقد اعلیحضرت

بوجود آمد در سال ششصد و چهار هجری یکشب در حالتی که معتصم وضو ساختن و ادای نماز بود ارتحال
نمود و جوهره جاریه ایست نفیسه ست و جوهر اسم جاریه ایست از مهدی عباسی که برا و تحکم و تسلطی
داشته است جویریه چنانکه در عنوان امهات المؤمنین اشاره نمودیم جویریه از ازواج
طاهرات حضرت فخر کاینات و دختر حارث بن ابی ضرار رئیس عشیرهٔ بنو المصطلق و از قبیله خزاعه میباشد
در غزوهٔ بنی المصطلق اینزن را مسلمانان اسیر گرفتند و حصهٔ ثابت ابن قیس صحابی شد و با مالک
خود قرار داد مبلغی معین کارسازی کند و از قید رقیت خلاص شود بجهت استعانه بحضور حضرت
رسالت پناهی صلعم آمده عرض کرد یا رسول الله انا جویریه بنت الحارث سید قومه وقد اصابنی من
البلاء مالم یخف علیک وقد کاتبت علی نفسی فاعنی علی کتابتی رسول اکرم و مظهر کل رحمت و کرم
تمام مبلغ معهود را دادند و مشارالیها را بشرف ازدواج خود ارزانی فرمودند اصحاب که اینرا
بدیدند از قوم و قبیله جویریه هر که را در تحت تملک داشتند محض احترام قرابتی که با پیغمبر حاصل نموده بود
ازاد کردند عایشه گوید هیچ زنی را ندیدم که نسبت بقوم و قبیله خود چون جویریه خیر باشد در مسامرات
محیی الدین مذکور است که اینزن هفت حدیث شریف از سید انام صلعم روایت کرده است

دو نفر صحابیه نیز مسماة باین اسم بوده و یکی ازان دو نفر دختر ابوجهل و زوجه عتاب بن اسید است
که پس از فتح مکه بشرف اسلام مشرف گردید جهان خانم طیب الله مضجعها همین بانوی
مریم الاصل معظم و همین خاتون عظیمة الشان مفخم صدف گوهر انور شهریاری سپهر فروزندهٔ مهر کرامت
و کامکاری شرف جهان و زیب زمان و زین زنان مادر فرخنده سیر اعلیحضرت شاهنشاه
تاجدار ولینعمت همایون ما ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه و سلطانه ملکه بود که همه
انجمن تدبیری مشار و مشیر و معین و ظهیر صیانت مینمود و باصالت رای و متانت فکر و حسن
عقل میزان شوکت دولت و قوت سلطنت مبلغی می افزود بیت

بنان و کلکش اندر قلم و تحریر	دبیر بود نه منشی نه پس چه سلطان بع
سطور خامه او بر بیاض صفحه عدل	بخط ریحان منشور حکم و فرمان بود

فی الحقیقه صفحات خطاطان مفخمهٔ معظمه طاب ثراها که هر یک مفخم بذل عطیه و عطای وظیفه
و اعانت ملهوفین و تأمین خائفین و حمایت ضعفا و رعایت رعایا نگاشته شده

یکی از امراء بود و این بیت از اوست

قد رعنای وی و سرو چمن هر دو یکی است　　گل باغ و رخ آن غنچه دهن هر دو یکی است

حرف الحاء

حاجی قادین دختر اسکندر پاشا زوجهٔ مرحوم سلطان بایزید خان و مسماة بحاجی مهرشاه خانم است صاحب حدیقة الجوامع گوید در نزدیکی قبر زوجهٔ مصطفی پاشا جامع و تکیه و درصماتیه محله دارد اما محمد ذهنی افندی مصنف کتاب مشاهیر النساء این گفته را رد کرده می‌نویسد از دویست سال قبل آبا و اجداد ما در محلهٔ حاجی قادین ساکن بوده اند و هم اکنون در همان محله متمکن هستیم و میدانیم که حاجی قادین مشار الیها در انجا حمام حقیری داشته و جامع شریف از مرحوم خضر بک چلبی آی العلم است که یکوقتی قاضی اول اسلامبول بوده و محله انجا باسم او منسوب داشته بودند حاجی قادین در عقب جامع خضر بک دو حمام بنا نمود و جامع شریف و محله باسم او منسوب شد قبر حاجی قادین در نزدیکی قبر زوجهٔ مصطفی پاشا در جوار جامع واقع و مقبرهٔ خضر بک قریب بدین‌بکی در حول بوستان قره گزپیاشد حبی زنی مدینه است که بکرر شوهر کرده و به عشق معروف شده در حق او گفته اند اشبق من حبی صاحب مجمع الامثال در شرح همین مثل گوید در وقتی که مروان بن حکم والی مدینه منوره بود پسر حبی که سی چهل سال داشت بمروان عرض شکایت کرد که مادرم بجوانی ابن ام کلاب نام شوهر کرده مروان مشار الیها را احضار و از او استفسار نمود آن زن در کمال بیشرمی بعضی سخنان بپسر خود گفت که بر فرط شبق او دلالت داشت لهذا این صفت ضرب المثل شد و گفتند اشبق من حبی و بدیه الکشرم العذری گوید

ولا وجد حبی بابن ام کلاب	فما وجدت وجدی بها ام واحد
کما انبعثت من قوة و شباب	رأته طويل الساعدين عنطنطا
	بدیه در بیت ثانی از انبید و بیت بعضی الفاظ

حبی را که در حضور مروان گفته و شوهر خود ابن ام کلاب را وصف کرده ایراد و استعمال نموده و عبارت حبی اینست یا بوذعة الحمار اما رأیت ذلك الشاب المقدود العنطنط والله ليصرعن امك بين الباب والطاق فليشفين غليلها ولتخرجن نفسها دونه ولوددت انه ضبث وانی ضبثه وقد وجد بما خلا زنهای مدینه حبی را خواهینا میدیند یعنی او را بمنزله ام البشر میدانستند چه بانها اقسام مواقعه را باسم قبع و غربله و تخیز و مرمیا موخت

شاهنشاه وجهاً و که دوام عمر همایونش اسباب رفاه است مایه تسلیت بود گروهی انبوه بخاک سیاه
می نشستند آنا و زیر مرحومه ستر کبری و مهد علیا نور الله مضجعها مرحوم شاهزاده معظم علیقلی میرزا ابن
خاقان المغفور فتحعلی شاه الملقب باعتضاد السلطنه بود که علم و فضل و فهم و عقل و تبحر و بصیرت و زیرکی
منشی و خبرت او آفاق را گرفته و صیت آن باصقاع و اقطاع رفته است و از خصایص معظمه
مرحومه رضوان الله علیها آنکه عقلی کامل و ذوقی سلیم و طبعی موزون و استعدادی جامع
و حذقی مفرط داشت و بر دانشمندان و کارآگاهان مملکت وقعی کامل میگذاشت طبقات
مردم را حسب المراتب شناسا بود و در عواقب کلیه امور بینا مآثر خیریه اش زیاده از آنکه بشمار
آید و هوشمند عدادان را تعداد نماید نثرها نوشته که بلالی منثور ماند و نظمها که چو در بجای قلائد
برنحور نشاند از آن جمله است بیت

از مرد و زن آنکه هوشمند است ‖ اندر همه حال سربلند است
بیدانش اگر زن است اگر مرد ‖ باشد به مثل چو خار بی ورد

مضجع پاک ملکه معظمه ستر کبری مهد علیا جهان
خانم روضه مقدسه معصومه قم و زاویه منوره بضعه امام هفتم میباشد آن تربت ریحان نکهت
بمیاه رحمت سیراب باد بنبی الرحمه و آله الامجاد **جهان آرا بیگم** دختر شاه جهان
از سلاطین هندوستان و از بطن ارجمند بانو بیگم ملقب بممتاز محل که ترجمه حال ان نگاشته شود بوجود آمده
و جمیله بوده با طبع موزون و با ادب و شعر از یاده بذل و بخشش مینمود مقبره او در شهر دهلی در بقعه شاه
نظام الدین اولیا معروف به زر زری بخش رحمة الله علیه و وفات او در هزار و نود و دو هجری بر روی
لوح مزار او این شعر که از افکار خود مشار الیها نگاشته شده

که قبر پوش غریبان همین گیاه بس است ‖ بغیر سبزه نپوشد کسی مزار مرا

جهان خاتون شاعره بوده است
شیرازیه و مالدار معاصر عبید زاکانی شعرا و ظرفا غالباً در مجلس او حاضر میشده و کمال احترام را باو
می نموده اند این شعر رشیق از وست

ز ذره ذره خاک آفتاب میسازد ‖ مصوریست که صورت ز آب میسازد

جهان اسم یکی از زوجات شاه اسمعیل
اول پادشاه صفوی بوده و در نظم شعر دستی داشته اما از نتایج افکار او چیزی بدست نیست مگر
یک بیت که باو نسبت داده اند در حرف حاء در ترجمه حال حیات بیاید **جهان فنی** شاعره دهلویه

او مبتدل بعمی شدید شده تقدیر الهی نگذاشت روزی بی کدورت بسر برد بعد از نهفت روز
که با همی جانکاه و جگرسوز زندگانی مینمود راه آخرت پیمود و زمخشری که در قافیه زینبیه میلو یاد کرده
المرء انی و مامنی بهمن خطرة علی راسه مصبوبة هیئت حبة الرمان
اشاره بهمین واقعه میباشد و مقصود از مروانی همین یزید است صاحب کشف الاخبار گوید یزید
شد و نعش حبابه را دفن نکرد و در آن شب ها نه بخوردنی طعام و شراب تمیت نمود و ابن اثیر
در کامل و فیروزآبادی در قاموس حبابه را بتخفیف با ضبط کرده و در اوقیانوس بتشدید با مضبوط
است حبابه محدثه ایست با فضل و علم که ابو سلمه التبوذکی شاگرد او بوده است و حبابه
الوالبیه و ام حبابه از تابعیات مستند و از حبابه والبیه علماء اثنی عشریه معجزاتی در حق ائمه هدی بشرح
مبسوط نقل می کنند حبیبه دختر عبد العزی العوراء بوده و طبعی قادر داشته و در دیوان حماسه
در باب مدیح شعرا او ثبت کرده و آن اینست

الی الفتی بن ملکاه ناقتی … فکلنا سمها النجیع الاسود
انی ورب الراقصات الی منی … بجنوب مکة هدیهن مقلد
اولی علی هلک الطعام الیة … ابدا و لکنی ابین و انشد
وصی بها جدی و علمنی ابی … نفض الوعاء و کل زاد ینفد
فاحفظ حمیتک لا ابالک واحترس … لاتخرقنه فارة او جدجد

حبیبه بنت عبد الرحمن دختر زین الدین
عبد الرحمن ابن الامام جمال الدین ابی بکر محمد بن ابراهیم بن احمد بن عبد الرحمن بن اسمعیل بن المنصور المقدسی
محدثه بوده است مشهور به ام عبد الرحمن حبیبه و در اسناد حدیث و نقد روات ان ید
طولی و حافظه غریب داشته از محدثین شیخ تقی الدین عبد الرحمن بن ابی الفهم الیلدانی و خطیب مردان
استاد او بوده اند و علوم دیگر را از ابراهیم بن خلیل فرا گرفته سبط حافظ سلفی محدث معروف
اسکندریه و ابراهیم بن ابی بکر الزعبی و فضل الله بن عبد الرزاق و غیرهما از محدثین بغداد او را اجازت
داده و عموما نیز او را بعفت و صلاح ستوده اند و فات حبیبه بنت عبد الرحمن در ماه شعبان
سال هفتصد و سی و سه هجری اتفاق افتاده و صلاح الدین صفدی در سنه هفتصد و بیست و هشت
از مشار الیها اجازت گرفته و در کتاب عنوان النصر که در احوال مشاهیر عصر خود نوشته ذکری از وی نموده

واین حبی غیر از حبی دختر اسود است که از طایفه بنی نجبر بن عنود بوده حبابه مغنیه بوده است مشهوره واو و سلامه که
نیز مغنیه است معروف بقینتی یزید بوده است چه یزید بن عبدالملک اموی باین هر دو عشق داشته
وطوری مهر ایشان و کنیزک اورا مقهور نموده بود که گویا آنها مالکند و یزید مملوک است و در حق بعضی
مغنیه‌ها که در موسیقی مهارت کامل داشتند گفته‌اند احسن من قینتی یزید خلاصه حبابه جاریه بوده است
مدینه از شخصی معروف بابن رمانه یا ابن مینا و اورا عالیه میگفته‌اند و مالک او نهایت سعی را در تربیت
او نموده چنانکه از مهره موسیقی در آن عصر که ابن سریج و ابن محرز و مالک و معبد و جمیله و عزة المیلاء
بودند حبابه تعلیم گرفته و پس از آنکه بدرجه کمال رسید بیزید فروخته شد و مسماة بحبابه گردید در اغانی مسطور
است که یزید مزبور در خلافت برادر خود سلیمان بن عبدالملک بچهار هزار دینار سعده بنت
عبدالله بن عمرو بن عثمان را بنکاح گرفته و همینقدر نیز مهریه داد و ربیحه بنت محمد بن علی بن عبدالله بن جعفر را
در حباله نکاح خود درآورد و بعد از آن عالیه را بچهار هزار دینار خرید سلیمان چون این اسراف و تبذیر او
بدید در عتاب او گفت من ممالک یزید را خواهم سپرد که نتواند در آن دخلی کند و دیگر باو مدخله
نخواهم داد یزید این حرف را شنید و بترسید و عالیه را بصاحبش رد کرد اما همیشه در خیال او بود تا نوبت
خلافت باو رسید زوجه او سعده میدانست که یزید در هر حال عالیه را خواهد خواست محض استمالت شوهر آنها
را خریده بیزید تقدیم نمود و یزید نهایت ممنون شد و اورا مسماة بحبابه ساخت و اندک اندک میل او
بحبابه رو بازدیاد نهاد و شب و روز با او بشرب خمر مشغول گشت و جز بعیش و صحبت با او بکاری نمی
پرداخت و امر خلافت معطل مانده بود گویند بعضی اوقات یزید بنغمات حبابه دستهای خود را
بهم میزد و میگفت پرواز میکنم پرواز میکنم روزی هنگام ادای این عبارت حبابه گفت خلافت را
بکه وامیگذاری یزید گفت بتو وامیگذارم جار الله زمخشری از فضایح الکبار خود در شرح مقامه
زهریه نقل کرده گوید روزی یزید بن عبدالملک گفت میگویند دنیا برای مردم هیچوقت بی کدورت
نیست من امروز کاری خواهم کرد که اسباب تکذیب این حرف باشد آنگاه در باغی با صفا بزم
عیشی ترتیب داد و خواص ندمای خود را بخواند و بعشرت نشست و بآواز حبابه اهتزازی حاصل
کرده میگفت پرواز میکنم پرواز میکنم گرم عیش و شادی بود که دانه اناری گلوی حبابه را گرفت
وانچه کردند بیرون نیامد و در ساعت آن مغنیه جان بداد و روح یزید گوئی پرواز کرد و خرمی

اسعدانی یا نخلتی حلوان فبقصر السلام من سلم الله وابقی خلیفة الرحمن
ولدیه الغزلان بل هن ابهی عنده من شوارد الغزلان یا لها منظرا ویوم سرور
شهدت لذاته کل حصان خلیفه را ابیات خوش آمد و تحسین کرد و بجز یکی از پدر و دختر هزار درهم
عطا نمود پس از آن مانی حجنا بحضور عباسه بنت المهدی رفت و اشعار ذیل را در شکایت از قحط و غلا و تنهائی و خرج

اتینا الیک یا عباسة الخیر لحمی — وقد عجفت ام المهاری وکلت
وما ترکت منا السنون بقیة — سوی رمة منا من الجهد رمت
فقال لنا من ینصح الرای نفسه — وقد ولت الاموال عنا فقلت
علیک ابنة المهدی عوذی ببابها — فان محل الخیر فی حیث حلت

عباسه یکدست لباس و بعضی عطریات با سه هزار درهم باو داد حجنا اداء شکر را این ابیات بنظم آورد

من ضرب تسع وتسعین محککه — مثل المصابیح فی الظلمات تاتلق
اما الحسود فقد امسی تغیظه — غما وکاد بربع الریق یختنق
وذو الصداقة مسرور لنا فرح — بادی البشارة ضاح وجهه شرق

حذام عربیه ایست از عشیره عنزه دارای رای صائب و گفتار متین و در حق او گفته شده

اذا قالت حذام فصدقوها — فان القول ما قالت حذام

و این شعر بدرجه اشتهار رسیده و ضرب المثل گردیده است ابو الفضل میدانی گوید این شعر را لجیم شوهر حذام در وقتی که مابین حذام و صفیه که آن نیز زن دیگر لجیم بوده نزاعی واقع میشد میخوانده و مقصود او این بوده که هرچه حذام گوید صحیح است بعضی بجای فصدقوها فانصتوها نوشته اند یعنی فانصتوا لها مثل واذا کالوهم که بمعنی واذا کالوا لهم میباشد و حذام مبنی بر کسر است حره

زینب ام المؤید است که از نسوان مائه پنجم و ششم هجری و دارای فضل و علم بوده و او را زینب الشعریه نیز گفته اند حسانة التمیمیه دختر شاعر مشهور ابو الحسین الاندلسی است که در ادبیات یدی طولی داشته وقتی پدرش درگذشت او از جهة معاش درمانده و بی کفیل ماند چه هنوز کسی او را بزنی نگرفته بود و لهذا ابیات مسطور در ذیل را بنظم آورده بعرض حکم خلیفه اندلس رسانید عنایت و مرحمتی به او نمود

انی الیک ابا العاصی موجعة

حبیبه خانم شاعره ایست دارای ابیات ماهر پدرش علی پاشا ابل هرسک میباشد محمد ذهنی
افندی صاحب کتاب مشاهیر النساء گوید من وا نیز زن هردو در سال هزار و دویست و شصت و
ده متولد شده ایم و مشارالیها اکنون در اسلامبول در تحت همزاوجت محمد افندی کاتب است

وغزل مسطور در ذیل از وی میباشد
بیراهی قاشی یایی ایق تیر دیر تمه مژکانک
سینه نو پاره لر اچدی درونه تیغ هجرانک
وصالکدن بزی دور ایلدک وار او لسون احسانک
سنی سیدین دیمشلردی ازلدن بو قدر امانک
امیدائیم اسیر دردا و لا المه غیری درمانک
جگرده تیغ غمزک زخمی وار کن اتمه پیکانک
نگاه مشکه جانا که شایان کوردک اخیاری
او غافل بیخبر نادان عدوبه هدم او لمشسین
امید مرحمت قلمق عبث در سندن ایکافر
حبیبه بیدوا دردن خلاص او لمقدر مشکلده

حجابی دختر هلالی از اهالی استرآباد بوده و بعضی
او را دختر خواجه حاجی دانسته اند طبع خوشی داشته و شعر از او
مران بخواریم ای باغبان گلشن خویش
که پیچروند کر کل بخاک یکسان است

حجابی از نسوان گلپایگان و شاعره
حبیبه المنظر خوش طبعی بوده و این بیت از او
حفظ ناموس تو شد مانع رسوائی من
ورنه مجنون تو رسوا تر ازین میبایست

حجناء دختر نصیب است و در نظم اشعار
مانند پدرش دستی داشته و این هردو از شعرای عهد عباسیین میباشند نصیب در اصل عبد بوده
و در یمامه نشو ونما نموده بعدها او را بمهدی عباسی فروختند و مهدی چون اشعار او را بشنید او را
آزاد و تمجید و ملقب به ابو الحجناء کرد و کنیه در عرب چون مخصوص بطبقه عالی است این معنی اسباب مفاخرت
نصیب گشت و حجناء دختر او را مشهور ساخت وقتی مهدی خلیفه در محلی موسوم بعیسی آباد مشغول تفرج
بود حجناء و پدرش حضور خلیفه رفته این ابیات را در محاسن آن محل بخواند بیت

رب عیش ولذة ونعیم   وبهاء بمشرق المیدان   بسط الله فیه ابهی بساط
من بهار وزاهر الحوذان   ثم من ناضر من العشب الاخضر فیه شقایق النعمان
مده الله بالتحاسین حتی   قصرت دون طوله العینان   حففت حافتاه حیث تناهی
بخیام فخمن کالظلمان   زینوا وسطها بطارمه مثل الثریا یحفها النسران
ثم حشو الخیام بیض کامثال المها فی صرائم الکثبان   یتجارین فی غناء شجی

کردم که بخواهم تفسیر رسول الله را افشا کنم الکرآن بزرگوار این خیال نداشتند مرآنیه من حفصه را
بیگیر فهم الکرار باب سیر تزویج حفصه را بحضرت پیغمبر در سال سیم هجرت نوشته اند و فوت او را در
سنه چهل و یک یا چهل و پنج گویند و حفصه شصت حدیث از حضرت رسول صلعم روایت کرده است

حفصه بنت الحاج الرکونیه ایضاً از اهالی غرناطه و در جمال و کمال بی مانند و مثال بوده و در
ادبیات ماهر و طبعش در سرودن اشعار قادر و بنابراین او را شاعرة الاندلس گفته اند و این قسم
معلوم میشاید که از جمیع زنهای اندلس که طبع و فضلی داشته اند نیز او برتر است و از اشعار حفصه سه
بیت مسطور در ذیل است که در حضور امیر الموحدین عبد المؤمن بن علی بدیهة نظم آورده است سنه ۵۵۱

یا سید الناس یا من	یؤمل الناس رفده	امنن علی بطرس
یکون للدهر عده	تخط یمناک فیه	الحمد لله وحده

پوشیده نباشد که سلاطین موحدین در صدر فرامین خود بخط جلی الحمد لله وحده مینوشتند و حفصه از این
اشعار بعد از ثنای امیر الموحدین درخواست کرده که فرمانی در حق او صادر شود و بعنوان مزبور
وظیفه در حق او برقرار گردد که مادام العمر آسوده باشد و ابیات ذیل را نیز حفصه یکی از زنهای
صاحب حسن بالکرم غرناطه نوشته و باو بشوق خط داده

یا ربة الحسن بل یا ربة الکرم
غضی جفونک عما خطه قلمی
تصفحیه بلحظ الود منعمة
لا تحفلی بردیء الخط والکلم

نیز اینچهار شعر را وقتی یکی از آشنایان خود نوشته

اغار علیک من عینی رقیبی
ومنک ومن زمانک والمکان
ولو انی خباتک فی عیونی
الی یوم القیامة ما کفانی

این دو بیت را نیز بعضی بحفصه نسبت داده اند

ازورک ام تزور فان قلبی
الی ما تشتهی ابداً یمیل
فثغری مورد عذب زلال
وفرع ذوابتی ظل ظلیل
وقد امّلت ان تظما وتضحی
اذا وافی الیک بی المقیل
فعجل بالجواب فما جمیل
اباؤک عن بثینة یا جمیل

حفصه بنت حمدون نیز شاعره ای
اندلسی که در ادبیات دستی داشته حمدون پدرش از اهالی وادی الحجارة بوده خود او از انشا

انّی الیک ابا العاصی موجهة	ابو الحسین سقته واکف الدیم
قد کنت اوبعر فی نعماء عاکفة	فالیوم اوی الی نعماک یا حکم
انت الامام الذی انقاد الأنام له	وملکته مقالید النهی الامم
لاشئ اخشی اذا ما کنت لی کنفا	اوی الیه ولا یعرو لی العدم
لا زلت بالعزة القعساء مرتدیا	حتّی تذلّ الیک العرب والعجم

حکم مبالغی با و عطا کرد و والی بصره که مشار الیه از اهالی آن ناحیه بود حکم نمود که جهاز عروسی او را ترتیب دهد حسن المغنیه مغنیه ایست مشهوره از اهالی بصره و در شعری که در ذیل مسطور میشود انشاد یافت

وسوفیرونه فی بیت حسن	مقیماً للشراب وللسماع

حسنه یکی از جواری مهدی عباسی است که سمت همخوابگی هم با و داشته و اکثر مورخین مشار الیها را سبب هلاک مهدی دانسته و گفته اند حسنه قصد کرد یکی از همخوابه های دیگر مهدی را مسموم نماید تا خلیفه خاص او باشد شیر یا کلابی را بزهر آلوده بدختری داد که نزد آن زن برد [illegible] خلیفه بین راه بآن دختر برخورده آن مایه را گرفته قدری از آن آشامید و سم در مزاج او اثر کرده درگذشت حسنه درین واقعه فریاد میکرد و میگفت وا امیر المؤمنیناه من میخواستم ترا خاص خود کنم اقتضا سبب هلاک تو شدم حفصه از زوجات حضرت رسول صلی الله علیه و آله و دختر خلیفه ثانی است و در ذیل عنوان امهات المؤمنین ابن الخطاب اشاره شده حفصه ابتدا در سلک ازدواج خنیس ابن حذافة السهمی الصحابی بود و چون او درگذشت و حفصه بیوه ماند عمر خواست عرضه بابی بکر دهد ابوبکر جواب درین باب نداد عمر دلتنگ شده نزد عثمان آمد و با و تکلیف کرد عثمان نیز بجهة آنکه زوجه اش رقیه که دختر ربیبه حضرت رسول ص بود تازه وفات نموده گفت من حالا میلی بتأهل ندارم عمر بنهایت متغیر شده نزد حضرت رسالت پناهی ص آمده و جواب عثمان را بعرض سید عالمیان رسانید و از او شکایت کرد حضرت فرمودند حفصه را شخصی بهتر از عثمان خواهد گرفت و عثمان هم بهتر از حفصه ای تزویج خواهد کرد پس آن رسول مرسل و را بزنی گرفتند و دختر ربیبه خود ام کلثوم را بعثمان دادند در آنوقت ابوبکر بتهنیت عمر آمد و گفت ای عمر از من مکدر مباش من میدانستم که نبی اکرم قصد گرفتن دختر تو دارند و وقتی که بمن تکلیف کردی از آنجهة سکوت

حیدر و دختر حسن بیک ترکمان آق قویونلو مادر شاه اسمعیل اول پادشاه صفوی است و شاه اسمعیل در بیست و پنجم رجب سال هشتصد و نود و دو هجری از بطن این زن بوجود آمده بعد از آنکه سلطان جنید پدر سلطان حیدر بحکم میرزا جهانشاه از اردبیل بطرف دیار بکر تبعید شد حسن بیک فرمانفرمای دیار بکر خدیجه نام دختر خود را بسلطان جنید داد گویند این خدیجه مادر سلطان حیدر است و بعضی خدیجه بیگم را خواهر حسن بیک دانسته اند و بعقیده برخی حسن بیک خواهر خود خدیجه بیگم را بزنی بسلطان جنید و دختر خود حلیمه بیگی آغا را به سلطان حیدر داد حمدونه شاعره بوده است اندلسی که در فضل و ادب صاحب رتبه و مقامی گردیده است پدرش که زیاد نام داشته از اهالی شهر وادی آش از مضافات غرناطه میباشد بعضی حمدونه را حمده گفته اند بهر حال این زن در فصاحت یگانه عصر خود بوده و قدرت طبع او از این اشعار که وقتی بنظم آورده معلوم میشود

ولما ابی الواشون الا افراقنا ‌‌ ‌ وما لهم عندی وعندک من ثار

وشنوا علی اسماعنا کل غارة ‌ ‌ ‌ وقل حماتی عند ذاک وانصاری

غزوتهم من مقلتیک وادمعی ‌ ‌ ‌ ومن نفسی بالسیف والسیل والنار

این ابیات نیز از حمدونه است و از درجه لطف طبع او ایضا مینماید بیت

وقانا لفحة الرمضاء واد ‌ ‌ ‌ سقاه مضاعف الغیث العمیم

حللنا دوحة فحنا علینا ‌ ‌ ‌ حنو المرضعات علی الفطیم

وارشفنا علی ظمأ زلالا ‌ ‌ ‌ الذ من المدامة للندیم

یصد الشمس انی واجهتنا ‌ ‌ ‌ فیحجبها ویاذن للنسیم

یروع حصاه حالیة العذاری ‌ ‌ ‌ فتلمس جانب العقد النظیم

اگرچه این اشعار باسم ابو النصر المنازی شهرت یافته اما بنا بر تحقیق صاحب نفح الطیب مورخین اندلس وقتی این ابیات را نسبت بحمدونه داده اند که منازی در بلاد شرقیه عرب هنوز قدم در عهد وجود نگذاشته بود از عجایب آنکه وقتی منازی شاعر معروف نزد معری آمده همین چند شعر حمدونه را بنام خود برای او خواند معری این اشعار بخاطر داشت همینکه منازی مصرع اول را میخواند معری مصرع ثانی را قرائت مینمود تا رسید بمصرع دویم از شعر دویم معری چنانکه مسطور شد خواند حنو المرضعات علی الفطیم منازی گفت من علی العظیم گفته تعلی

مشهورهٔ قرن چهارم و بعلم و شعر معروف و دو بیت ذیل در شکایت از ملازمان خویش گفته

یارب انی من عبیدک علی ... جم الغضا ما فیهم من نجیب
اما جهول ابله متعب ... اوفطن من کیده لا یجیب

این دو بیت نیز از شعرهای اوست

لی حبیب لا ینثنی لعتاب ... واذا ما ترکته زاد تیها
قال لی هل رأیت لی من شبیه ... قلت ایضا وهل تری لی شبیها

حکیمهٔ دمشقیه عارفه بوده است

از بزرگان زنان شام و رابعهٔ شامیه که ترجمهٔ حال او بیاید سمت شاگردی ایشان داشته در نفحات الانس از قول رابعهٔ شامیه نقل کرده گوید مشار الیها روزی نزد حکیمه رفت حکیمه بتلاوت قران مشغول بود چون رابعه را بدید گفت شنیدم شوهر تو احمد بن ابی الحواری میخواهد زن دیگر تزویج نماید رابعه گفت بلی چنین است حکیمه گفت چگونه عاقل قبول میکند که دل خود را از خدا بدو نفر زن مشغول سازد بعد از آن شرحی تحقیق از قلب سلیم که در قرآن کریم ذکر شده نمود

حلیمه بنت ابی ذویب دایهٔ حضرت فخر کائنات علیه اکمل الصلوة و از صحابیاتست و او را حلیمهٔ سعدیه نیز گویند چه از قبیلهٔ بنی سعد بن بکر است ایشان از آن ساعتی که بارضاع حضرت رسالت پناهی پرداخت سعادت او را شامل گردید بلکه قوم و قبیلهٔ او بفیض و برکت نایل شدند چنانکه گفته اند

لقد بلغت بالهاشمی حلیمة ... مقاما علی فی ذروة العز والمجد
وزادت مواشیها واخصب ربعها ... وقد عم هذا السعد کل بنی سعد

حلیمه حضرت رسول صلی الله علیه وآله را زیاده از حد دوست میداشت و در حفظ و حراست آنجناب کوشش زاید الوصف میکوشید و در وقتی که آنحضرت را برای مشغولی حرکت میداد این مصراع را میخواند

یارب اذا اعطیته فابقه ... واعله الی العلا وارقه ... وادحض اباطیل العدا بحقه

حمده بنت واثق او را حمدة الهیتیه نیز گویند و از نسوان اواخر قرن چهارم هجری و بغدادیه است بوعظ مشهور در باب المراتب بغداد اقامت داشت و مجلس وعظ مخصوصی منعقد مینمود صاحب کتاب الوافی بالوفیات گوید حمده نزد ابوبکر احمد بن علی بن بدران الحلوانی علم حدیث تحصیل نموده و ابن سمعانی از او اخذ فقه و حدیث کرده است حلیمه بیگی آغا زوجهٔ سلطان

زن فی بیکر حمیده گفت این اثر فیض روح است و فیض را بهمین شعر جواب گفت شعر

سمیت فیضا وما شیء تفیض به — الا بسلحک بین الباب والدار

و گویند دو شعر مسطور را نیز در حق شوهر خود فیض گفته

وهل هند الا مهرة عربیة — سلیلة افراس تجللها بغل

فان نتجت مهرا کریما فبالحری — وان کان اقراف فمن قبل الفحل

اما آنچه شایع است این دو بیت از مالک بن اسماء میباشد و در وفیات گفته که حجاج هند خواهر حمیده را تزویج نموده است و بیانی یا که حمیده در هجو شوهر اول خود گفته ابو الفرج در جلد چهار دهم اغانی نقل از دیوان حماسه از صد باب الملح نموده و بطور مسطور در ذیل نگاشته است

فقدت الشیوخ واشیاعهم — وذلک من بعض اقوالیه

تری زوجة الشیخ مغمومة — وتمسی لصحبته قالیه

فلا بارک الله فی عرده — ولا فی غضون استه البالیه

لعمری دمشق وفتیانها — احب الی من الجالیه

نکحت المدینی اذ جائنی — فیالک من نکحة غالیه

له ذفر کصنان التیوس اعیا — علی المسک والغالیه

حمیده بانو بیگم

زوجه نصیر الدین محمد همایون پادشاه ابن ظهیر الدین محمد بابر شاه سلطان هندوستان بوده و محمد همایون منکوحه دیگر داشته مسماة بحاجی بیگم و این هر دو زن در حسن وجمال عدیم المثال بوده اند بعد از فوت محمد همایون حاجی بیگم مقبره و بارگاهی مربع بمعاونت جلال الدین محمد اکبر شاه بید کار شوهر خود بنا نمود و پانزده لک روپیه که عبارت از سیصد و بیست و پنجهزار تومان باشد بمصرف این بنا رسانید و آن بقعه اکنون در شهر دهلی بمقبره همایون مشهور است با چند گاهی هر کس از خانواده سلاطین دهلی وفات میکرد در آن مقبره دفن میشد چنانکه عالمگیر شاه و فرخ سیر و دارا شکوه در همین محل مدفون شده و خود حاجی بیگم و حمیده بانو بیگم درین بقعه بخاک رفته اند حمیراء لقبی است که حضرت رسول ص بعایشه داده بودند و گاه گاه میفرمودند کلمینی یا حمیراء مصغر حمراء است و حمراء در اینجا بمعنی بیضاء است حنیفه بنت القمقمی دختر عبد الرحمن بن احمد

الا انه گفته ام عربی گفت لا الا بالله یا فی سخن علی العظیم مناسب و نظرش با لفظ مرصعات بوده مبارکی
مخجل شده و باید دانست که این ابیات را حمدونه بچه درجه خوب گفته که مثل مبارکی شخص صاحب
طبعی میل بانتحال آن نموده است حمدونه خواهری زینب نام داشته که او نیز دارای فضل و علم بوده و چون
در وادی آتش زبانی را که صاحب علم و درایت و منفرد در ادبیت بودند عربیات نگفته حمدونه
و خواهرش زینب را اشهر عربیات گفته اند قاله فی نفح الطیب حمنة المغذبة یعنی حمنه که در راه
خدا عذاب و شکنجه دیده این زن از صحابیات است در ابتدای ظهور اسلام بشرف ایمان مشرف
شد و چون جاریه و در تحت تملک یکی از کفار بود آن کافر بجهة قبول دین اسلام او را عذاب
مینمود ابوبکر از حالت او خبردار شده او را خرید و آزاد کرد و حمنه بنت جحش و حمنه بنت ابی سفیان
دو نفر صحابیه دیگر میباشند و از این دو حمنه بنت جحش از عصبه ایست که قصه افک را جعل کردند
آنها حسان بن ثابت و عبد الله بن ابی و مسطح بن اثاثه و حمنه بنت جحش میباشد و حمنه بنت سفیان
بن امیه ابن عبد شمس مادر سعد بن وقاص است حمیده بنت النعمان دختر نعمان بن بشیر
الصحابی است و دارای جربزه و طبعی موزون بوده و شوهرهای خود را هجو مینموده ابتدا حارث
بن خالد المخزومی با وی ها جر بن عبد الله بن خالد او را بزنی گرفت مشار الیها با این ابیات شوهر خود را هجو کرد

کهول دمشق و شبّانها	احبّ الیّ من الجالیه
صنانهم کصنان التیوس اعیا علی المسک و الغالیه	
وقیل یدبّ دبیب الجراد اعیا علی الفال والفالیه	

و همین ابیات سبب مطلقه شدن او گردید بعد از آن روح بن زنباع الجزامی که ندیم عبد الملک
اموی بود او را بخواست حمیده روح را نیز به این دو شعر مسطور در ذیل هجو نموده برخواند

بکی الخزّ من روح وانکر جلده	وعجّت عجیجا من جذام المطارف
وقال العبا بل نحن کنّا ثیابهم	واکسیة کردیّة وقطائف

روح هم او را طلاق داده گفت خدا شوهری تر انصیب کناد که شراب خورده و در
آغوشش تقی نماید اتفاقا این دعا مستجاب شد و فیض بن ابی عقیل الثقفی حمیده را
در سلک ازدواج در آورده و هر وقت این مرد شراب میخورد و مست میشد در آغوش

بجهان گیرشاه گفت دهن شما خوشبو نیست جهان گیرشاه از زوجهٔ دیگر خود که سماه بجود بانی بود استفسار
نمود او در جواب گفت من بوی دهن مرد دیگر را نشنیده ام تا بدانم دهن شما خوشبو نیست یا نیست
نورجهان از ینجواب جوده بانی زیاده منفعل گردید **حیاتی** زوجه نورعلی شاه شهره و سماه
به بی بی جانی بوده قواعد و معارضات عرفان را از شوهر خود کسب کرده و چون طبعی موزون داشته
تقریبا ده هزار شعر بنظم آورده که غالبا مشتمل بر کلمات عرفاست بعدازنورعلی شاه بلا محمد نام خراسانی

شوهر کرده این چند بیت از افکار اوست		منع دلم از ناله مکن در پی محمل
کز ناله کسی منع نکرده است جرس را	ولها	چاره درد من بیچاره را
داند و عمدا تغافل می کند	ولها	ایا طایر قدس عرش آشیان
محو دانه از دام این خاک دان	ولها	قفس بشکن و بال و پر باز کن
به گلگشت و گلزار پرواز کن		**حاجیه** از زوجات خاقان مغفور

خلد آشیان فتحعلی شاه طاب ثراه است و از طرف پدر بشیخعلی خان زند میرسد و شاهزاده شیخعلی میرزا
ولد خاقان که معروف بشیخ الملوک بوده از بطن مشار الیها بوجود آمده حاجیه زهد و قدسی بکمال داشته

وخط و ربطی بقدر کفایت شعر را بلند گفته این شعر از او	طواف کعبه مرا حاجیه میسر شد
خدا زیارت اهل دلی نصیب کند	**حذام** بنت شرحی از خدام و شعری که در

حق او گفته اند و مثل شده است ذکر کرده ایم صاحب مجمع الامثال گوید حذام این بیت بگفت

الا یا قومنا ارتحلوا وسیروا	**فلو ترك القطا لیلا لناما**

ومقصود او این بود که قوم خود را آگاه کند که دشمن بقصد شبیخون حرکت کرده چه میگوید القوم رد
شوید زیرا که مرغان قطا در پرواز اند و آنها را اگر بحال خود میگذاشتند شب در جای خود میخوابیدند
اینکه در حرکت اند معلوم میشود جماعتی نهضت نموده و مانع سکون و خواب انها شده پس بر وهیم
که دوچار و مقهور انجماعت نشویم قوم و قبیله حذام اعتنائی بقول او نکردند و دشمن آمده آنها را

غارت نمود بعد از آن دیسیم ابن طارق که از قبیله بود گفت	**اذا قالت حذام فصدقوها**
فان القول ما قالت حذام	درحیوة الحیوان هم همین طور گفته است

حلیمه بنت **محمد صادق** از نساء مشهوره اسلامبول است و در تذکرة الخطاطین ذکر او

ابن عمر بن عرفات القمنی و از اشیاخ امام سیوطی و زنی محدثه بوده است و کمال ابن خیر و بعضی علمای دیگر بمشار الیها اجازه داده اند حیات خانم زوجه شاه اسمعیل صفوی بوده و طبعی موزون داشته و این پادشاه را زنی دیگر مسماة بجهان خانم بوده است که او نیز شعر میگفته گویند روزی

جهان خانم این شعر را بشاه اسمعیل عرض کرد
که پادشاه جهان را جهان بکار آید
ترک غم جهان بکن تا ز حیات برخوری
بعضی گفته اند جهان این مصرع را خواند
حیات خانم در جواب این مصراع خواند

تو پادشاه جهانی جهان ز دست مده
حیات خانم حاضر بود شنید و این بیت را بعرض رسانید
هر که غم جهان خورد کی ز حیات برخورد
تو پادشاه جهانی ترا جهان باید
اگر حیات نباشد جهان چکار آید

جماعت دیگر این مکالمه شعری را بحیاة النساء بیگم و مهر النساء بیگم الملقب بنور جهان که هر دو زوجه جهانگیر پادشاه ابن جلال الدین محمد اکبر پادشاه بوده اند نسبت داده اند حیات النساء بیگم زوجه جهانگیر پادشاه ابن جلال الدین محمد اکبر پادشاه زنی با صباحت و صاحب طبع موزون و خوش محاوره بوده و چنانکه ذکر شد این پادشاه زوجه دیگر داشته مسماة به مهر النساء بیگم ملقب بنور جهان متصف بصفات مذکوره و مکالمه مسطوره در فوق را بعضی باین دو زن نسبت داده اند و نیز بعضی از مؤلفین گویند جهانگیر پادشاه پنج زن داشته و مکالمه فوق را با شرحی نسبت باینها داده چون طائلی در تحت آن نبود بنگارش آن نپرداختیم بعقیده گوئیم جهانگیر شاه از اول جوانی و در زمان سلطنت پدر خود میل مفرطی بنور جهان بیگم پیدا کرده و جهه تعشق ابتدا این شد که روزی مشار الیها در جای با صفائی تفرج میکرد شاهزاده جهانگیر رسید و دو کبوتر در دست داشت چون بایستی خنجر را بدید دست او را گرفته در گلستانی ببازی مشغول شدند بعد شاهزاده کبوتران را بنور جهان داده خود بگل چیدن پرداخت اتفاقا یکی از دو کبوتر از دست او رها شده پرواز کرد و رفت شاهزاده آمد و یکی از کبوترها را مفقود دید پرسید آن کبوتر چه شد نور جهان گفت پرواز کرد و رفت جهانگیر گفت چگونه پرواز کرد نور جهان کبوتر دیگر را هم رها کرد و گفت اینطور پرواز کرد این حرکت خوش آیند در شاهزاده اثر کرده او را مفتون نور جهان ساخت معذلک او نیز زن [illegible] علیقلی خان نامی شوهر کرده بعد در تحت مزاوجت جهانگیر شاه در آمده است گویند وقتی نور جهان

[illegible] جناب خدیجه [illegible] حضرت [illegible] محمد و کبری لقب
[illegible] در ترتیب [illegible]
[illegible] امینه انیس سعادت منزلت شرف
[illegible] مشرف گردیده و حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا سلام الله علیها
[illegible] طیب و طاهر از آن بطن شریف بوجود آمده اند و خدیجه [illegible]
[illegible] اسلام [illegible] نموده و بیست و چهار [illegible] رسالت در یک
[illegible] بهشت جاودان پیش گرفته [illegible] طاهری مشرفت که زبوت
مال جناب خدیجه را دانسته اند از عایشه روایت کرده اند که گفته است حضرت رسول صلعم دایما
خدیجه را وصف و ثنا میفرمودند تا روزی غیرت بر من عارض شده شکایت بردم و گفتم
خدیجه بیش از پیرزنی نبوده است خداوند عالمیان بشما بهتر از آن را عنایت فرموده حضرت
رسول دلتنگ شده فرمودند لا والله بهتر از خدیجه نایل نشده ام در وقتی که تمام مردم کافر
بودند او مؤمن بود در زمانی که خلایق مرا تکذیب مینمودند او مرا تصدیق میکرد و در وقتی هیچ کس
بمعاونت من نمیپرداخت او بمال خود با من مواسات نمود و خداوند از بطن او چند فرزند بمن
عطا فرمود عایشه گوید چون من این کلمات را از حضرت نبوی استماع نمودم بر خود مقرر کردم که من
بعد از خدیجه بد نگویم جناب خدیجه سه سال قبل از هجرت در سن شصت و پنجسالگی در مکه معظمه بدار البقا
ارتحال فرمود بنابراین مزاوجت او با حضرت رسول صلی الله علیه و آله بیست و پنج سال و
چند ماه قبل از هجرت اتفاق افتاده خدیجة الکبری زنی عاقل با تمکین و بیدار بوده و حضرت رسول صلعم
در حق او فرموده خدیجه خیر نساء عالمها در ثمرات محیی الدین مسطور است که خدیجه یک حدیث
از سید عالمیان روایت نموده است خلاصه قدر و جلالت خدیجه بدرجه اشتهار دارد و همراهی
او با حضرت فخر کاینات و میل آنحضرت باو بقدری معروف است که زیاده برین حاجت بشرح و بیان

خدیجه میفرماید در حق حضرت رسول صلعم	تذکرکم یطفی الفؤاد من الوقد	و قربکم فیها شفاء [illegible]
ومن قال انی اشتفی من هواکم	فقد کذبوا الوجت فیمن الوجد	ومالی الا املی سرقربکم
وقد کنت مشتاق الیکم علی البعد	تشابه سری فی هواکم و خاطری	فابدی الذی اخفی و اخفی الذی ابدی

شده پدر شاه زاده ها شوای خطیب زاده یحیی پاشای وزیر بوده و بعد از آن بتدریس پرداخته تعلیم از سید محمد صلی تعلیم خط گرفته ابجی وحید انصفی را کامل کرده و در سنه هزار و صد و شصت و نه هجری مجاز شده و بر کمال او خط شهادت داده بنا برین جمله مقصد نقلی است که محمد راسم افندی از خطاطین برین در حق او نوشته و مرحوم مستقیم زاده در تذکره خود درج کرده و صورت آن از قرار ذیل است

نمقت مخلة وعطية من كريم مبين وصدقت بكلمات ربها وكانت من القانتين زهيرا زمانها وحميراء اوانها ذات اثنتي عشرة سنة تلك القطعة المليحة سمية السعدية اعني حليمة ابنة من انبته الله نباتا حسنا فتقبلها ربها و زينها سرا وعلنا فلا غرو والنسوة اللاتي قطعن اقلامهن وكتبن والنساء نصيب مما اكتسبن غطاها الستار بجلابيب القانتات العابدات التائبات ما ائتليت بالعشي والابكار في الكتاب الاكرم اذ يلقون اقلامهم ايهم يكفل مريم قرره وحرره العبد الاثم كاتب السراي الخاصة محمد راسم عفا العفو عنه بحبيبه ابا القاسم في السنة التاسعة والستين بعد المائة والالف من هجرة من عليه وعلى آله الصلوة والسلام

حنیفه اسم دختر احمد بن داود الدینوری و دختر احمد بن المتصدق بن محمد النیشابوری و دختر جمال الدین عبدالله المحبوبی و دختر قبیس الشیبانی بوده و جمعی دیگر از فضلا و فقهای حنفی گفته اند که بایشان دختر داشته و بهمه کنیت با ابوحنیفه معروف با امام اعظم که این کنیه داشت نه از جهت آنست که دختری مسماة بحنیفه داشته بلکه از قرار گفته موفق الخوارزمی و اکثر اصحاب مناقب ابوحنیفه غیر از ده ذکور اناثا فرزندی نداشته و لفظ حنیفه چون بلغت اهل عراق معنی دوات است و ابوحنیفه خط وقت و زمان خود را بهترین اسلوب مینوشت و برای ضبط و نوشتن درس مسائلی که می شنید همیشه نزد خود دوات نگاه میداشت او را حنیفه گفتند یعنی صاحب دوات مرحوم مستقیم زاده همین مطلب را در تذکره خود از محیی الدین الکافیه جی نقل کرده و از نوادر شمرده است ؛

حرف الخاء

خدیجة الکبری جناب ام المؤمنین خدیجه

اول زوجه از زوجات مطهرات حضرت سید المرسلین است که دختر خویلد بن اسد بن عبدالعزی بن قصی از اشراف قریش بوده و مادر معظمه مشار الیها فاطمه بنت زائدة الاصم از اولاد عامر بن لؤی

آن طفل بود و اتفاقاً بنده انتخاب شعر دو بیت و مبالغت من و تحبب در من فلان محدث حاضر شده ام و فیض
و سعادتی از این راه شامل حال ما شد و میگوید خلاصه امام سیوطی از ایشان اجازه گرفته و در کتاب
المنجم فی المعجم او را ذکر کرده است **خدیجه بنت القیم** معروف به بنت الغزی البغدادیه
بوده و پیش ذکری از او نموده ایم پدر مشار الیها حافظی نام طویحی چون دختر خود دارای استعداد
علمی دید اسباب تحصیل او را فراهم آورد و خدیجه از نوشتن و تجوید بهره‌ور شد پس از آن خدیجه خود نیز شوق
حاصل کرده بکسب علوم متنوعه پرداخت چندگاهی مجلسی منعقد ساخته برای زنان وعظ مینمود و بعد بترک
وعظ گفته در خانه خود عزلت اختیار کرد تولد مشار الیها در سال ششصد و بیست هجری و وفاتش در
ششصد و نود و نه در سن نود و یکسالگی اتفاق افتاده خدیجه در بغداد مجلس درس ابن شیرازی و کریمه محدثه
و سایر مشاهیر آن عصر شده و در مصر نیز از علی بن المختار العامری و ابن الجمیزی کسب علم کرده و در دمشق نیز
بتعلیم حدیث پرداخته در ادبیات منفرد زمان خود بوده و مقامات حریری را باحسن وجوه تدریس
مینموده و بسیاری از معاریف آن عصر کتاب مزبور را نزد او درس خواندند اگرچه علم تجوید را نیز از اساتید
بنفس اخذ کرده ولی در آن تبحری حاصل نموده است **خدیجه بنت المامون** دختر مامون
خلیفه عباسی و از فصحای شعرا بوده است وقتی جاریه مغنیه مسماة بشاریه ابیات ذیل را که از نتایج
افکار مشار الیهاست در مجلس متوکل عباسی خواند

بالله قولوا لمن ذا الرشا — المثقل الردف الهضيم الحشا
اظرف ما كان اذا ما صحا — واملح الناس اذا ما انتشى
وقد بنى برج حمام له — ارسل فيه طائرا مرعشا
يا ليتني كنت حماما له — او باشقا يفعل بي ما يشاء
لو لبس القوهي من رقة — اوجعه القوهي او خدشا

خلیفه را ابیات خوش آمده زیاده از حد تحسین
کرده از شاریه پرسید که این ابیات از کیست چون خدیجه خلیفه زاده بود و افشای این قسم اشعار از و مناسب
نمینمود شاریه خواست کتمان کند خلیفه او را قسم داد شاریه ناچار حقیقت را اظهار کرد و این ابیات بنام
خدیجه اشتهار یافت مضمون شعر اخیر از اشعار مسطوره خدیجه را شاعره ترک معروفه فطنت خانم گفته

آزرده ایلر ای پری نازک تنک سنک — بوی سمند اولسه ده پیراهنک سنک

خاتون زنهای بزرگ را کلیةً خاتون میگویند اما از آل ایوب یعنی از خاندان و سلسلهٔ سلطان
صلاح الدین ایوبی پادشاه مصر دو نفر زن بوده اند که آنها را خاتون مینامیدند یکی مادر سلطان
ملک عادل سیف الدین ابی بکر ابن ایوب و دیگری دختر ملک اشرف موسی پسر ملک عادل
سیف الدین و این هر دو مالک املاک زیاد و متمول بوده اند و مدرسهٔ خاتونیه در دمشق شام آثار خیریه
خاتون دختر ملک اشرف میباشد خاتون والدهٔ سلطان ملک عادل در سال پانصد و نود و سه
هجری درگذشت و خاتون دختر ملک اشرف در ششصد و نود و چهار وفات کرده اما مسجد خاتونیه
که در فندقلی اسلامبول واقع است از قرار مسطورات حدیقة الجوامع از ابنیهٔ پریزاد خاتون زوجه
احمد پاشای عرب است و احمد پاشا از امرای بحریه بوده خدیجه الست دختر مستعصم
بالله عباسی است و اعراب در سیاق خود او را ست خدیجه میگویند مستعصم بالله آخرین خلیفه
است از خلفای بنی عباس که در سال ششصد و پنجاه و شش بحکم هلاکو خان مقتول گردید اما دختر خلیفه
ست خدیجه بیست سال بعد از پدرش زندگانی کرد و بکمال اعتبار و حرمت زیست داشت چون در
گذشت در تشییع جنازهٔ او اعیان دولت و ارکان مملکت حاضر شدند و جسد او را با دبدبهٔ زیاد
برداشته و بخاک سپردند و یاد از سرگذشت حزن انگیز پدرش کرده نوحه سرائیها نمودند خدیجه
السلجوقیه دختر داود بن میکائیل بن سلجوقی برادر زادهٔ رکن الدوله طغرل بیک از سلسلهٔ سلاجقهٔ
ایران و چنانکه پیش ذکر شد اینرا معروف بارسلان خاتون بوده در سال چهار صد و چهل و
هشت هجری خدیجهٔ سلجوقیه را بزنی بالقائم بامر الله ابن القادر بالله العباسی دادند و القائم
صد هزار دینار مهریه داد در جهاز مشار الیها اوانی مرصع و طلا بسیار و جواهرات بیشمار بوده و
ارباب سیر و تواریخ حتی صلاح الدین صفدی در کتاب وافی بالوفیات شرح ازدواج را
نگاشته خدیجه بنت بدران معروف بام سلمه خدیجه دختر شهاب الدین احمد بن
خلف بن عبد العزیز بن بدران الحسینی است و او زنی محدثه و از اشیاخ امام سیوطی میباشد در
سال هفتصد و هشتاد و دو متولد شده بود و در دو سالگی وی را بمجلس جوهری و منصفی که هر دو محدث
بوده اند حاضر نموده اند چه در آن ایام علم حدیث زیاده از حد مرغوب بوده اطفال کوچک خود را
خاندان اهل علم در مجالس تدریس محدثین کرام حاضر میکردند و بعد این فقره اسباب مفاخرت

یعنی ... نماز ... الله صلی الله علیه و آله ... و میان مسجد ... اشتغال بود و شرق و
غرب را طلب ... که ... و بهشت معروف بوده و ریسمان رشتی ... و ... پاره و گره ... بیان
دیده ... ضرب المثل گفتند اخرق من ناقضة غزلها و ... قصه ... شده است
و در ... امثال ... اخرق ... آن ... مثل است
خرقاء ذات نیقة و خرقاء عیابة یعنی خود دارای عیب است و عیب دیگران ...
مخفی که عذرهای غیر موجه بیاورد در حق او میگویند لا تعدم الخرقاء علة یعنی عذر ... بیان
کردن نگو نیست (خمیدة المکیة) مغنیه ایست که در کتاب آغانی ذکری از آن شده
و اینان دو دختر مغنیه دیگر که ربیحه و عقیله نام داشته اند و مملوک ابن شماسه بوده به
شماسیات معروف میباشند (خنساء) شاعره ایست نهایت معروف و مشهور که هم
درک زمان جاهلیت نموده و هم بفیض عصر سعادت و شرف قبول اسلام نایل گردیده پس وی
مخضرمیه است و اسم خنساء تماضر بوده و شعرا و اشخاصی که در علم نقد شعر تبحر کامل دارند او را
بر تمام زنهای صاحب طبع مقدم میدانند از ابن المراغه که جریر معروف باشد پرسیدند
اشعر شعرا کیست گفت انا لولا هذه الفاضلة یعنی اگر این فجیعه نبود من اشعر بودم گویند وقتی
بشار بن برد که نیز از شعرای مشهور میباشد گفت هیچ زنی شعر نگفته است مگر اینکه در اشعار او ضعفی
نمانده ظاهر است گفتند آیا خنساء هم اینطور است گفت نه او چهار خصیه دارد و بعضی در تصدیق این رای
گرفته و گفته اند کلام او نسبت بخنساء از ادب دور است چه مشار الیها بشرف حضور حضرت رسول و قبول
دین اسلام مشرف شده و در زمان خلافت عمر چنانکه ذکر خواهد شد در جنگ قادسیه اظهار حمیتی نموده
و کسی که دارای این مزایا باشد خلاف ادب نسبت باو روا نباشد اما شک نیست که ابیات
مزبوره جریر قصدی جز مدح نداشته است بنابر سطور ابن اثیر حضرت رسول اکرم ص بشنیدن اشعار
خنساء مایل بودند و او شخصا در حضور آن بزرگوار حاضر شده شعر میخواند و حضرت تحسین میفرمودند و می
گفتند هیه یا خناس اکثر اشعار خنساء در مرثیه برادران اوست ابن اثیر گوید خنساء ابتدا طبع غزلی داشت
و چند شعر میگفت همین که برادران او کشته شدند از فرط رقت و تأثری که او را حاصل آمد طبعش
روان شده مرثیه های طولانی برای آنها بنظم آورد و پوشیده نباشد که خنساء دو برادر داشته یکی

خدیجه معروفه بام الفضل دختر فقیه ابو القاسم عبد الرحمن بن ابی القاسم بن الحسن
بن عبد الله النوری از محدثه‌های اواسط قرن ششم است که در مصر زندگانی نموده و پدرش در سال ۵۴۰
هجری در جنگ دمیاط که بدست فرنگیها کشته شد جدش قاسم بن جعفر بابی عمرو معروف بوده و پدر ابو القاسم
که حسین باشد ابن الحارثیه می‌گفتند و پدر حسین یعنی عبد الله به ابن القرشیه اشتهار داشت و این
خانواده کلیه دارای علم و ریاست بوده و سید تقی الدین احمد المقریزی در تاریخ المقریزی وراثد
ذی ورا انها را تعداد و شرح حال هر یک بیان نموده خدیجه بنت شیخ الاسلام ابو الحسن...
الصوفی زنی بوده است در ادبیات و حقایق و معارف صاحب مقام و شیخ نجم الدین در
مسامرات خود روایتها از او وارد نموده خرقاء لقب محبوبه ذی الرمه میباشد که وان را مخفف کرده
میگفته اند مشار الیها محبوبه ذو الرمه شاعر بوده و مشار الیه در حق وی این شعر را نظم نموده است

تمام الحج ان تقف المطایا		علی خرقاء واضعة اللثام

اسم ذو الرمه غیلان میباشد و بعضی این اسم را اضافه بر اسم محبوبه ذو الرمه کرده و او را غیلان می
میگفته اند و در شرح شریشی بمقامات حریری مسطور است که غیلان روزی میرفت بالبعضی کنیزکان که همراه او
بودند دید و مفتون حسن و جمال او گردید خواست با او بتقریبی سخن گوید مشکی پاره در دست داشت
آنرا بهانه کرده نزد وی آمده گفت این مشک را پینه کن گفت طبیب نیستم گفت پس خرقاء هستی
یعنی کاری از دستم بر نمی‌آید غیلان چنان فرض کرد که میخواهد توجه نکند و پنداره او را شده
و قصد فتنه کرده ریسمان بخواست بدست او بود میرای آنکه محبت او بیش شده باشد غیلان را
آواز کرده گفت یا ذا الرمه ان کنت خرقاء فجاریتی صناع یعنی ای صاحب ریسمان پوسیده اگر من
بیکاره هستم کنیزمن کار گر است غیلان دانست که از جانب معشوقه کشتی نیست و از آن روز غیلان معروف
بذو الرمه و میه بخرقاء نامیده شد خلاصه ذو الرمه در شعر مسطور در فوق میگوید حقیقت کمال حج بوصل
محبوب است و عرفا در مضمون این شعر تحقیقات کرده اند که خارج از ما نحن فیه میباشد و بعضی
آن شعر را این طور روایت کرده اند

تمام الحج ان تقف المطایا		علی لیلی و تبلغها السلام
فی العیون عن ابی جعفر علیه السلم قال		تمام الحج لقاء الامام

خرقاء الصحابیه زنی زنگباری بوده است در عصر سعادت

اسدان محمر المخالب نجدة — غيثان في الزمن الغضوب الاعبر
قمران في النادي رفيعا محتد — في المجد فرعا سودد متخير

در کتب ادب و سیر مسطور است که عرب وقتی بازاری عمومی داشتند که آنرا سوق عکاظ میگفتند و این بازار در موسم مخصوصی منعقد میشد شعرا و شجعان عرب در آن بازار حاضر شده مناظره و مفاخره مینمودند و برای نابغهٔ ذبیانی خیمهٔ مخصوصی قرار داده بودند که قبهٔ فحول شعرا در آنجا جمع میشدند در یکی از مواسم شاعر حضرت رسول صلعم یعنی حسان بن ثابت انصاری داخل خیمهٔ نابغه شده دید اعشی با خنسا مشغول مشاعره میباشند خنسا مرثیهٔ رائیهٔ خود را که در حق صخر گفته شروع بخواندن نمود مصرع اول آن قصیده اینست

قذى بعينك ام بالعين عوار

چون این دو شعر بر خواند

وان صخرا لتأتم الهداة به — كانه علم في رأسه نار
وان صخرا لمولانا وسيدنا — وان صخرا اذا نشتو لنحار

نابغه زیاده از حد تحسین کرد و گفت اگر ابو بصیر ابیات انشاد نکرده بود من او را اشعر ناس نخوانده بودم ترا ای خنسا اشعر از همه میگفتم اما حالا میگویم که انت والله اشعر من كل ذات ثديين یعنی تو از جمیع زنان اشعری خنسا گفت ای والله ومن كل ذي خصيين یعنی بلکه از جمیع مردان حسان بنابغه گفت من هم از اعشی اشعرم هم از خنسا و برای اثبات مدعای خود در خواند

لنا الجفنات الغر يلمعن بالضحى — واسيافنا يقطرن من نجدة دما
متى ما تزرنا من معد عصابة — وغسان نمنع حوضنا ان يهدما
ابى فعلنا المعروف ان ننطق الخنا — وقائلنا بالعرف الا تكلما
ولدنا بني العنقاء وابني محرق — فاكرم بنا خالا واكرم بنا عما

نابغه بعضی تصرفات در ابیات حسان کرد و حسان منفعل شد اما تصرفات نابغه فقط برای اغراق مضامین اشعار حسان بیافزود و منسوبان گفت مشرب حسان در شعر صدق ملتزم بود چنانکه در این دو بیت خود اشعار کرده گوید بیت

وانما الشعر لب المرء يعرضه — على المجالس ان كيسا وان حمقا
وان اشعر بيت انت قائله — بيت يقال اذا انشدته صدقا

معاویه نام که جوانی زیبا و بلند قامت بوده و برادر مادری او بود و برادر دیگر او سوم صخر که از یک
پدر بودند بخشنده و جوانمردی معروف معاویه با هاشم المری نزاع کرده مقتول شد و صخر در مقاتله مجروح
گردیده بعد از آنکه قریب یکسال ناخوش بستری بود و اهل و عیال او بستوه آمده بودند وفات
کرد و خود صخر در این معنی گفته است

اری ام صخر لا تمل عیادتی — وملت سلیمی مضجعی ومکانی

خلاصه مرگ این دو برادر اسباب تأسف و هم
و غم شدید خنسا گردید گویند عمر در چهره خنسا بعضی زخمها دید پرسید اینها چیست خنسا گفت از گریه بسیار
که بر برادران خود کرده ام این زخمها در صورت من پدید گشته است عمر گفت برادران تو در آتش اند خنسا گفت
بر حزن و اندوه من افزود تا حال بجهت اخذ ثار آنها میگریستم من بعد برای اینکه در آتش میسوزند. گریه میکنم اغانیم
روایت کرده اند که گفته است خنسا را دیدم پیراهنی کوتاه از پشم پوشیده بود و آن پیراهن را چون لفظ
پوشش سینه است صدار میگفتند گفتم ای خنسا صدار میپوشی و حال آنکه حضرت رسول ص نهی فرموده اند خنساء
گفت نمیدانستم که نهی شده اما علتی دارد که این جامه را اختیار کرده ام علت را پرسیدم گفت مرا
پدرم بشخصی مسرف بزنی داد و او اموال خود را تلف کرده تهی دست ماند در آن حال بمن گفت ای خنسا نزد
که رویم و طلب گشایش نمائیم گفتم باید نزد برادرم صخر رویم چون نزد صخر آمدیم و عرض حال کردیم او اموال
خود را دو قسمت نمود و گفت هر یک از این دو قسمت را میخواهید بردارید زن برادرم با و گفت
مال خود را بالمناصفه قسمت میکنی بس نیست که اینها را در قبول یکی از دو قسمت مختار و مخیر میسازی صخر گفت

والله لا امنحها شرارها — وهی حصان قد کفتنی عارها
ولو اموت مزقت خمارها — وجعلت من شعرها صدارها

خواستم ظن برادر خود را تصدیق کرده باشم و برای آنکه گفته او راست باشد تا زنده ام این صدار را
از بدن خود دور نخواهم کرد اشعار مراثی خنساء در حق صخر و معاویه در جلد سیم اغانی مسطور است
محیی الدین در مسامرات گوید وقتی بخنساء گفتند صخر را برای ما وصف کن گفت کان قطر
السنة الغبراء و ذعاف الکتیبة الحمراء گفتند صفات معاویه را بیان نما گفت کان حیا
الجدب اذا نزل و قری الضیف اذا حل نیز روزی از خنسا پرسیدند مصیبت کدام یک از این دو برادر
تو بیشتر اثر کرد گفت اما صخر فسقام الجسد و اما معویة فحرقة الکبد انگاه این دو بیت انشاد نمود

ما خنت اباکم ولا فضحت خالکم ولا هجنت حسبکم ولا غیرت نسبکم وقد تعلمون ما اعد الله للمسلمین من الثواب الجزیل فی حرب الکافرین واعلموا ان الدار الباقیة خیر من الدار الفانیة یقول الله عز وجل یا ایها الذین امنوا اصبروا وصابروا ورابطوا واتقوا الله لعلکم تفلحون فاذا اصبحتم غدا ان شاء الله سالمین فاغدوا علی قتال عدوکم مستبصرین وبالله علی اعدائه مستنصرین واذا رایتم الحرب قد شمرت عن ساقها واضطرمت لظی علی سیاقها وجللت نارا علی اوراقها فتیمموا وطیسها وجالدوا رسیسها عند احتدام خمیسها تظفروا بالغنم والکرامة فی دار الخلد والمقامة

یعنی ای پسران من شما طوعا و رغبة مسلمان شدید و باختیار رهبا هجرت نکردید و قسم بآن خدا که جز او خدائی نیست شما فرزندان یکمرد میباشید چنانکه فرزندان یک زن هستید من به پدر شما خیانت نکردم و خال شما را رسوا ننمودم و عیبی بر حسب شما وارد نیاوردم و نسب شما را تغییر ندادم و شما میدانید که خداوند عالم چه ثواب جزیلی برای مسلمین در جنگ با کفار مهیا فرموده بدانید که سرای باقی بهتر از دار فانی است و خدای عز و جل در کتاب کریم خود مؤمنین را بصبر و ثبات و پرهیزکاری امر میفرماید و رستگاری را نتیجه این صفت و اعمال قرار میدهد چون فردا سلامت صبح نمودید با تعقل و بصیرت بجنگ دشمن بپردازید و از خدا یاری جسته بر خصمان غلبه کنید چون نایرهٔ قتال را مشتعل ببینید خود را بر آن آتش زنید و با سرداران در آویزید تا بغنیمت و کرامت فایز شوید و در بهشت صاحب مقام و بهای خواهید شد این چهار پسران خنسا نصیحت مادر خود را گوش کرده علی الصباح قدم در میدان حرب نهادند و داد دلیری دادند و چهار یکی شهید شدند چون بخنسا خبر شهادت ایشان رسید گفت الحمد لله الذی شرفنی بقتلهم وارجو من ربی ان یجعلنی بهم فی مستقر رحمته یعنی حمد خدا را که بقتل آنها شرافت داد مرا و امیدوارم که در آخرت مرا با ایشان در محل رحمت خود جمع نماید گویند بعد از کشته شدن پسران خنسا عمر برای او وجه معاشی مقرر کرد که تا زنده بود آنرا استمرار امی گرفت و از اشعار خنسا که در ایشان و تحسین کرده اند ابیات ذیل است

تعرقنی الدهر قرعا وغمزا

واوجعنی الدهر نهشا وخزا

وافنی رجالی فبادوا جمیعا

واز انشاد خنساء ... [illegible]

يذكرني طلوع الشمس صخرا	واذكره لكل غروب شمس

وازنتايج افكار خنساء ... [illegible]

ذلول على معروفه ... [illegible]	... [illegible]
تحسبه غضبان من عز ...	ذلك ... [illegible]
ويله ... اذا	التي فيها وعليه التليل

ابو الفضل ميدانى گويد مثل معروف مرعى ولا كالسعدان را اسد اخت خنساء گفته وخنساء تمثل بست كه پيش لبيد
وقتى در سوق عكاظ ... وسيله ... بود ... هند بنت عتبه بن ربيعه ... گرفته بودند و او برا
اشعار ميخواند خنساء گفت از چه قبيل اشعار ميخوانى گفت مراثى كه در شأن خود ... خنساء گفت

آن مراثى در حق چه كسان است ... خوانده

ومانعها من كل باغ يريدها	ابكي عمود الابطحين كليهما
وشيبتو ... الذ ...	ابو ... الفياض و ... فاعلم
وللمجد يوم حين عد ...	اولئك اهل العز من آل غالب

خنساء بعنوان ستايش ... گفت مرعى ولا
كالسعدان وغرض او ... در ميان آل غالب نظير مذكورين در اين اشعار نيست ومرعى بمعنى چراگاه
وسعدان گياهى است كه از براى شتر بهتر از آن يافت نشود وتقدير مثل مذكور اينست كه هذا مرعى
جيد ولكن ليس في الجودة مثل السعدان يعنى اين چراگاه خوبست اما نه بخوبى چراگاهى كه داراى
گياه سعدان است پس ... بهمان قافيه دو بيت ذيل را در مرثيه برادران خود بنظم آورد

ابكي اباعمرو بعين غزيرة	قليل اذا تقضي العيون هجودها
وصخرا ومن ذا مثل صخر اذا بدا	بساحته الابطال قبا يقودها

و مثل ديگر نيز شبيه بمرعى ولا كالسعدان هست وآن ماء ولا كصداء ميباشد وگوينده آن نيز زنى بوده اما
سرگذشت خنساء در جنگ قادسيه اينست كه مشار اليها با چهار پسر خود در آن وقعه حاضر بود
روزى محض تحريص آنها بر قتال با ايشان خطاب نموده گفت يا بنى انكم اسلمتم طائعين
وهاجرتم مختارين والله الذى لا اله غيره انكم لبنو رجل واحد كما انكم بنو امرأة واحدة

وبعضی اسم او را بصورت تصغیر نوشته و خویله گفته اند و قصه این مظهر تشریع حکمی و شان نزول آیتی گردیده خلاصه اند کستمان آنست که مشار الیها زوجه اوس بن صامت صحابی بوده و اوس نوبتی بروی خشم گرفت و صیغه ظهار بر زبان راند و گفت انت علی کظهر امی و ایقاع این صیغه در آن وقت موجب بینونت منجز و سبب حرمت مطلق میگردید چنانکه صیغه طلاق در این زمان چون خوله این غبار از شوهر خویش بشنید بحضرت رسالت پناهی رفته ماجری معروض داشت و از حکم شرعی و تکلیف شخصی خود سوال نمود و از بیکاری بیکسی و فقیر و مادر چند کودک صغیر بودن بآنحضرت شکایتی شدید داشت چرا که اگر طفلکان را میگذاشت میرفت از بی پرستاری هلاک میرسیدند و اگر با خویشتن میبرد از گرسنگی تلف میشدند حضرت رسول صلعم بر حسب حکم زمانه که صیغه ظهار را در آن اوان مقرر بود فرمود تو بر اوس بن صامت حرامی مطلقا پس حقتعالی بر آن ضعیفه تفضل و ترحم آورده آیتی فرو فرستاد و حکم ظهار بظهور رسانید. قال عز من قائل قد سمع الله قول التی تجادلک فی زوجها وتشتکی الی الله الآیه مراد از التی خوله است و مقصود از زوجها اوس است اینکه حکم ظهار از طلاق جدا شده باینکه تفریق و بینونت و حرمتی که طلاق موجب میگردد منجز و مطلق باشد و از ظهار مقید و معلق تا حینی که مظاهر چون خواهد زوجه خود را حلال نماید میباید کفاره شرعیه بپردازد پس حرمت مس زن تا شوهرش ما دامی است که کفاره بجای نیاورده است بر خلاف حرمت طلاق که بمجرد وقوع آن حکم حرمت بطور تنجیز و تأبید و اطلاق تعلق میگیرد و در ظهار هنگامیکه زوج یکی از کفارات ثلث مرتبه را بجای آورد حرمت برخاسته و غدغن برداشته میشود و کفاره ظهار عبارتست از آزاد کردن بنده و اگر نتواند روزه دو ماه متوالی و اگر نتواند اطعام شصت مسکین چنانکه خدایتعالی در واقعه ظهار اوس از خوله میفرماید والذین یظاهرون من نسائهم ثم یعودون لما نهوا عنه فتحریر رقبة من قبل ان یتماسا ذلکم توعظون به والله بما تعملون خبیر فمن لم یجد فصیام شهرین متتابعین من قبل ان یتماسا فمن لم یستطع فاطعام ستین مسکینا آورده اند که بعد از نزول آیه مبارکه در شان ایشان اوس شصت مسکین را اطعام کرد و حضرت رسول صلعم خوله را بزوجیت وی اعادت دادند و همیشه در باب الظهار در کتب فقهیه شرح داده شده است گویند عمر در ایام خلافت خود روزی با چند نفر همراهی برخورد و مدتی متمادی

واصبح قلبی لهم مستفزا
من الناس اذ ذاک من عز بزا
وزین العشیرة مجدا وعزا
والکائنون من الباس حرزا
فبالبیض ضربا وبالسمر وخزا
وتحت العجاجة یجزن جمزا
وکانوا یظنون ان لا تجزا
بان لا یصاب فقد ظن عجزا
وتتخذ الحمد ذخرا وکنزا
وفی السلم تلبس خزا وقزا

کان لم یکونوا حمی یتقی
وکانوا سراة بنی مالک
وهم فی القدیم ضخام الادیم
لبشم الرماح وبیض الصفاح
وخیل تکردس بالدارعین
جززنا نواصی فرسانها
ومن ظن ممن یلاقی الحروب
تعف وتعرف حق القری
وتلبس فی الحرب نسج الحدید

خازن الدوله مسماة بگل بدن باجی از
زوجات محترمه خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب ثراه است مرحومه مشار الیها از جواری والده معظمه خاقان مغفور خلد آشیان فتحعلی شاه بود چون والده خاقان را در روضه رضوان کردند حضرت خاقان بخدام حرم فرمودند یکی را از میان خود منتخب کنید که ریاست کلی در حرمخانه داشته باشد وانچه از نقد وجنس ومقرری بتوسط والده خاقان بهر یک از شما میرسید بعد ها بواسطه او برسد خدام حرم بعد از شورت گفتند محض احترام مرحومه معظمه والده خاقان یکی از جواری ایشان باید برما منتخب شود بنابرین گل بدن باجی باین سمت انتخاب وشغل صندوقداری برقرار شد ومقامی منیع یافت واین شعر راسجع مهر خود قرار داد (معتبر در ممالک ایران قبض صندوقدار شاه جهان) وفی الحقیقه اعتبار مهر او باعلی درجه کمال بود واگر وربا تجار حواله مینمود همین که قبض سند او با کمال اطمینان میدادند مختصر چون از فرط کفایت اقتداری فوق العاده در حرمخانه خاقانی بهمرسانید وکار ها از طرق تحصیل خاقانی منتظم کردانید در سلک زوجات حضرت خاقان منسلک وملقب بخازن الدوله کردید ودو شاهزاده معظم از بطن او بوجود آمدند خازن الدوله اجزای معتبره ومیرزاهای مستوفی وچند نفر محرر داشت که همه زن ودارای لیاقت وکفایت بودند وانچه بذل واعطا میشد ثبت مینمودند ودر حرم خاقانی اختیار مطلق خازن الدوله را بود **خوله** دختر ثعلبه از صحابیات است

حسن از وقت پیری بخدمت مشغول بوده و حسن زهد و عبادت بقضای ... سلطنت پناه
در دربان وندامت شده ویرا مالکت و آرام میکرد ... حسن را ... دانکه علامه ...
حسن از برکات آن شیر و پستان میباشد و خیره بنت نقاف و خیره بنت عبد الرحمن دو زن
محدثه بوده اند خیزران جاریه مشهوره سهمین خلیفه عباسی مهدی و مادر هادی
و هرون الرشید بوده است و بعضی که او را جاریه هرون نوشته سهو کرده اند در زمان خلافت
پسران خود مشار الیها اقتداری داشته و چون در شعر و ادب او را مهارتی بوده با خلیفه مهدی
منادمت مینموده و مطایبات کثیره فیما بین ایشان اتفاق افتاده از جمله روزی از حمام بیرون
آمده عرق کرده در آئینه نظر نموده و رخساره خود را مانند یک لاله دیده که ژاله بران باشد این مصرع بر لوح

انا التفاحة الحمرا علیها الطل مرشوش		خلیفه آن مصرع را بدید و در زیرش نوشت
وفی عرضها شبه علیها العهن منفوش		در صورتی که خیزران جاریه بوده باشد در
این شعر که فضل بن یحیی بن خالد برمکی را ستوده ام	و ذیل شعر	اصبح الفضل والخلیفة هرون رضیعی لبان خیر النساء
کفی لک فضلا ان افضل حرة		غذاتک بثدی والخلیفة واحد

مداهنه میباشد و اشعار میکند که فضل را خیزران شیر داده است ابن اثیر و سایر مورخین گفته اند چون
خیزران در زمان خلافت هادی بسمت مهد علیا در بعضی امور دولت مداخله میکرد و صریح حکم
شده بود پسرش هادی از این وضع دلتنگ شده خواست دست مداخله او را کوتاه نماید بعضی گفته
میخواست او را مسموم نماید خیزران ملتفت شده بکنیزان خود حکم کرد هادی را مقتول ساختند گویند
... دو بیت مسطور در دو طرف را در هجو مهدی ... موسی الهادی و ... گفته است

خلیفة یزنی بعماته		یلعب بالدبوق والصولجان
ابدلنا الله به غیره		ودس موسی فی حر الخیزران

خان زاده دختر میرزا یادگار ... بوده طبعی بدیع و ذهنی موزون داشته این شعر از وست

شبی در منزل ما میهمان خواهی شدن یا نه		انیس خاطر این ناتوان خواهی شدن یا نه

خدیجه خانم زوجه کریمخان زند معروف بوکیل و عمه مرحوم رضوان آرامگاه شاه شهید سعید آقا
طاب ثراه بوده و بعضی او را خاله شاه شهید دانسته اند در هر حال الخیزران را در عالم تاریخ وقعی

ایستاده با مشار الیها گفتگو کرده و همراهان او ایستاده منتظر بودند یکی از ایشان بعمر گفت بپیر زنی چنین اعتنائی نمائی عمر گفت آیا میدانی این زن کیست این همان خاتون جلیل القدری است که شکایت بدرگاه پروردگار خود برد و حق جل و علا آیه شریفه قد سمع الله در حق او نازل فرمود والله اگر تا شام می ایستاد و با من تکلم میکرد می ایستادم و جز برای نماز سخن او را قطع نمیکردم و نمیرفتم و برای نماز هم که میرفتم اگر او باز طالب گفتگو بود معاودت مینمودم خوله خواهر سیف الدوله ممدوح متنبی و از خاندان آل حمدان و مخدره با جلالت و شان بوده است و در سال سیصد و پنجاه و دو در شهر میافارقین که در حوالی دیار بکر واقع و حالا خرابست وفات نموده و متنبی مراثی خوب برای او بنظم آورده و از آنجمله مرثیه ایست که مطلعش اینست

یا اخت خیر اخ یا بنت خیر اب	کنایة بهما عن اشرف النسب

و حسن این مطلع بر ارباب ذوق پوشیده نیست و بیت دیگر آن مرثیه این است

اجل قدرک ان تسمی مؤبنة	ومن یصفک فقد سماک للعرب

و در این شعر میگوید شان تو اجل از این است که تصریح به اسم تو شود و بیت دیگر این است

کان فعلة لم تملأ مواکبها	دیار بکر ولم تخلع ولم تهب

در این شعر فعله بر وزن خوله کنایه از همین اسم است و این بیت نظر باین مطلب دارد که چون خوله در ناحیه دیار بکر بوده هر دم احسانها نموده و خلعتها میداده و میگوید چون او گذشت و حالا مثل اینست که هرگز موکب با احتشام او ناحیه دیار بکر را پر نکرده و هم بذل خلاع و اموال ننموده و ابیات مسطوره در ذیل از همین مرثیه از منتخب اشعاریست که در مدح زنان گفته شده

فان تکن خلقت انثی لقد خلقت	کریمة غیر انثی العقل والحسب
وان تکن تغلب الغلباء عنصرها	فان فی الخمر معنی لیس فی العنب
فلیت طالعة الشمسین غائبة	ولیت غائبة الشمسین لم تغب

خولة بنت جعفر الحنفیه از زوجات حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام و مادر ابو القاسم محمد الاکبر معروف بابن حنفیه بوده است و شانزده نفر از صحابیات غیر خوله نام داشته است

خیره تابعیه مادر حسن بصری و جاریه حضرت ام سلمه بوده گویند از هنگام رضاع

فیا عین جودی بالدموع السواجم   فقد شرعت فینا سیوف الاعاجم
وحزنا علی سعد وعمرو ومالك   وسعد مبید الجیش مثل الغمائم
هم فتیة الغر الوجوه اعزة   لیوث لدی الهیجاء شعث الجماجم

خوله بنت الازور خواهر ضرار بن الازور از صحابیه و شاعره بوده است دارای فصاحت و شجاعت و در فتوح واقدی مآثر او مذکور است مشار الیها در فتوحات مصر و شام همه حاضر بوده و کارها کرده و ابیات ذیل از نتایج افکار اوست و در وقتی که برادر او ضرار در جنگ انطاکیه اسیر شد گفته

الا خبروا بعد الفراق یخبرنا   فمن ذا الذی یا قوم اشغلکم عنا
فلو کنت ادری انه آخر اللقا   لکنا وقفنا للوداع وودعنا
الا یا غراب البین هل انت مخبری   فهل بقدوم الغائبین تبشرنا
لقد کانت الایام تزهو بقربهم   وکنا بهم نزهو وکانوا کما کنا
الا قاتل الله النوی ما امره   واقبحه ماذا یرید النوی منا
ذکرت لیالی الجمع کنا سویة   ففرقنا ریب الزمان وشتتنا
لئن رجعوا یوما الی دار عزهم   لثمنا خفافا للمطایا وقبلنا
ولم انس اذ قالوا ضرار مقید   ترکناه فی دار العدو ویممنا
فما هذه الایام الا معارة   وما نحن الا مثل لفظ بلا معنی
اری القلب لا یختار فی الناس غیرهم   اذا ما ذکرهم ذکر قلبی المضنی
سلام علی الاحباب فی کل ساعة   وان ابعدوا عنا وان منعوا منا

نیز این مرثیه را در همان باب گفته است

ابعد اخی یلذ الغمض عینی   فکیف ینام مقروح الجفون
سابکی ما حییت علی شقیقی   اعز علی من عینی الیمین
فلو انی لحقت به قتیلا   لهان علی اذ غیر المهین
وکنت الی السلو اری طریقا   واعلق منه بالحبل المتین
وانا معشر من مات منا   فلیس یموت موت المستکین
وانی ان یقال مضی ضرار

و عظمی است چه یکی از اسباب عمده سلطنت سلسله جلیله قاجاریه بتوان او را دانست توضیح آنکه
سالها کریمخان بسبب بلا بنا خوشی سل بود در ماه صفر هزار و صد و نود و سه هجری ان مرض شدت نمود
خدیجه خانم برای شاه شهید سعید که مختصرا در دربار کریمخان اقامت داشت پیغام فرستاد که ناخوشی
وکیل در حالت اشتداد است و احتمال هلاکت میرود غنیمت و مستعد کار باش مرحوم معظم علیه
بعزم شکار صحرا از شهر شیراز بیرون رفت روز سیزدهم صفر که بشهر برگشت دروازه را بسته دید
دانست که کریمخان درگذشته است و بعضی گویند مجددا خدیجه خانم او را از انحال ایشان اعلام
نمود و شاه جنت جایگاه از همانجا دو اسبه با دو نفر تا طهران تاخت و کار سلطنت را [illegible]
که در تاریخ ضبط است بیاید **خدیجه** دختر احمد بن الطنبا بوده و مشار الیها فاضله [illegible]
و معروف بابن الحنبلیه میباشد بنت ابن الحنبلیه نیز محدثه و مادر زین الدین عمر البالسی از اساتید
ابن حجر است و ابن حجر در انبا خود ذکر نموده و مشار الیها در ماه رجب هفتصد و هفتاد و نه هجری
درگذشته است **خدیجه بنت الملک** دختر ملک اشرف شعبان بن حسین از سلاطین
ترک مصر است مشار الیها زوجه قاسم البشتکی بوده و ابن حجر در انبا خود ذکری از و نموده گوید ایشان
بعد از همه فرزندان اناث ملک اشرف وفات کرده بعقل و درایت و کفایت کار روا و ارق
امور شهری داشته در سال هشتصد و بیست و شش هجری درگذشته است یکی از لطایف مسطوره در اوقیا
نوس این است که وقتی شهاب قوصی ادیب در پیشگاه ملک اشرف پدر خدیجه مشار الیها حاضر بود سعد الدین
نام طبیب داخل شد ملک بشهاب گفت در حق این سعد چه میگوئی شهاب گفت اگر در مجلس شما باشد
سعد السعود است و اگر بر سر سفره نشیند سعد بلع و اگر در خیمه او کسی مهمان باشد سعد الاخبیه و اگر بمعالجه
یکی از بیماران رود سعد ذابح لطف این کلام بر ارباب ذوق معلوم است دبلع بضم با و فتح
لام بمعنی بلع کننده است **خرنق بنت قحافه** شاعره عربیه بوده و این دو شعر از وست

اعاذلتی علی رزء افیقی	فقد اشرقتنی بالعذل ریقی
فلا و ابیک اسی بعد بشر	علی حی یموت ولا صدیق

خزانه در فتوح واقدی مسطور است که خزانه دختر خالد بن جعفر بن قرطه در فتوحات عراق با سعد بن
ابی وقاص بوده و این ابیات را در مرثیه اشخاصی که در اول محاربه بدرجه شهادت رسیدند سرود

گفت علی را دوست دارم برای آنکه عادل بود و با مردم بطور مساوات معامله مینمود و با تو دشمنم
بجهة اینکه چیزی را خواستی که از آن تو نبود و با علی که باسابقه و استحقاق آن امر داشت و با شخصی در آن
باب جنگ و جدال نمودی که از تو احق و اولی بود و من کسی را دوست میدارم که رسول اکرم
صلی الله علیه و آله او را دوست میداشت و او خود دوستدار فقرا و مساکین بود و صاحب
دیانت و احترام مینمود و ترا دشمن میدارم که خونها بناحق ریختی و برای نفس خود بیدین و بیعدل
و انصاف حکم نمودی و از هوا و هوس تجاوز نمودی معاویه گفت شکم تو بزرگ است و با من
برای همینست که شکم و پستانهای تو بزرگ و سرین تو فربه است دارمیه گفت در این اوصاف
هند مادر تو ضرب المثل بود معاویه گفت مقصود من ذکر عیب تو
نیست چه اگر شکم زن بزرگ باشد خلقه کامل میشود و اگر پستانهای او بزرگ باشد
کودک را سیر میکند و اگر سرین او فربه باشد جای او گرم میشود چنانچه دید و ساکت
او را خواهد معاویه با کلمات ملاطفت دارمیه را گرم کرده او را آرام ساخت بعد از آن
با او گفت آیا علی را دیده دارمیه گفت بلی دیده ام معاویه گفت او را چگونه یافتی دارمیه
گفت والله علی را دیدم که این سلطنت مفتون ننموده بود او را چنانکه ترا غافل ساخته
بود و این جاه و جلال که ترا مشغول داشته مطلقا در او اثری نداشت معاویه گفت
آیا کلام علی را استماع نمودی دارمیه گفت بلی کلمات آنحضرت شفای قلوب بود و صیقل اذهان
و چنانکه روغن زیتون بخاصیته زنگ را زایل میکند کلام امیرالمؤمنین علی عم زنگ دل را میبرد

الا دلها و دو معاویه معنی شعر	شهدت بحسن صفاتها ضراتها
والفضل ما شهدت به الاعداء	گفت ای دارمیه راست گفتی حضرت

مرتضی عم در کلام او چنین بود بعد از آن معاویه بدارمیه گفت آیا حاجتی هست که من برآرم دارمیه گفت
در اینحال ممکن است که حاجت من نزد تو موقع قبول یابد معاویه گفت بلی هر حاجتی که داشته
باشی انرا برمیآورم دارمیه گفت یکصد شتر ماده میخواهم که پشم آنها مایل بقرمزی باشد و شتربانان
آنها هم با شتران باشند معاویه گفت آنچه خواستی بتو دهم نزد تو مثل علی خواهم شد دارمیه گفت
سبحان الله مگر تو از علی پست تری معاویه گفت خواند

اذا لم اعد بالحلم منی علیکم

وكم في الحروب يقصم للخيول

وقالوا اكم بكاؤك قلت مهلا — انا ابكي وقد قطعوا وتيني

فزروعه بنت عمروق که از نساء با فصاحت عرب بود و پسرش صابر بن اوس با ضرار در جنگ انطاکیه اسیر شد چون اشعار خوله را در حق ضرار شنید این ابیات را در حق پسر خود نظم کرد

ايا ولدي قد زاد قلبي تلهبا — وقد احرقت مني الخدود المدامع

وقد اضرمت نار المصيبة شعلة — وقد جميت منا الحشا والاضالع

واسأل عنك الركب كي يخبرونني — بحالك كيما تستكن المدامع

فلم يك فيهم مخبر عنك صادقا — ولا منهم من قال انك راجع

فيا ولدي مذ غبت كدرت عيشتي — فقلبي مصدوع وطرفي دامع

وفكري مقسوم وعقلي موله — ودمعي مسفوح وداري بلاقع

فان تك حيا صمت لله حجة — وان تكن الاخرى فما العبد صانع

وعفیره بنت عفار و سلمه بنت ذراع و لبنی بنت سوار و سلیمی بنت النعمان و ام ابان و هند بنت عمرون و زینب الانصاریه زنهای صاحب شأن و شجاعت بوده و در وقعه های یرموک و اجنادین رشادتها نموده و با ستون خیمه در میدان جنگ مانند مردان رزم کرده و سلمی بنت سعد که زاهده و عابده و دختر زید سعید و پدرش یکی از عشره مبشره بوده این اشعار خواند و مردم شنیدند بعبارات بلیغه آنها را نصیحت کرد و تسلی داد دارمیه الحجونیه صاحب عقد الفرید گوید دارمیه زنی بود از بنی کنانه که منزل داشت با حجره سیاه و چون در کوهی که حجون نامیده در آنجا واقع است منزل داشت او را حجونیه میگفتند معاویه در اثنای حج از دارمیه جویا شد گفتند زنده است او را احضار کرد و با او گفت ای دارمیه میدانی بچه جهت آمدی و درین سؤال کنایه بسیاه چردگی دارمیه بود و شاید هم بیاد در جواب گفت گویا مقصود تو از این سؤال عیب جوئی و مطایبه باشد بدانکه من زنی از بنی کنانه هستم و نسبتی با فرزندان حام ندارم معاویه گفت راست میگوئی آیا میدانی ترا برای چه احضار کردم دارمیه گفت لا یعلم الغیب الا الله معاویه گفت بچه جهت علی علیه السلام را دوست داری و مرا دشمن و با او محبت میورزی و با من خصومت داری گفت اگر حقیقت را بیان کنم میخواهم بود معاویه گفت نه دارمیه

قلت لما رأيت دار دفاق / حسنها قد اضر بالعشاق
حذروا الرابع الشقي دفاقا / لا يكونن نجمه في محاق
الم يعرضها فان دفاقا / شؤم حرها قد سار في الآفاق
او تجامع بها فهب سليما / بل جريحا او جرحه غير راقي

آخر الامر دفاق در هنگام زمان محمد بن خیزران ارشد منهمک گردید و حکایات و قصص عجیبه غریبه از آن معروفست چون از دایره ادب خارج میباشد از نگارش آن صرف نظر نمودیم همینقدر گوییم در مسخرگی و شوخی دفاق بی بدل بوده است **دفره** از ثقات تابعیات طبقه اول و زنی بصروی بوده و محمد بن سیرین از مشار الیها روایت حدیث نموده ابن حجر عسقلانی در اصابه گوید نسائی که یکی از اصحاب کتب سته میباشد یک حدیث از دفره در کتاب خود ثبت و تخریج کرده و آن حدیث را مشار الیها از عایشه روایت نموده است بقول بعضی دفره ادراک زمان حضرت رسول ص را کرده و بشرف حضور رسیده تا وفات آن بزرگوار نایل گردیده و اسم او را دقره بقاف نوشته است **دلشاد خاتون** دختر تمرتاش ابن امیر چوپان زوجه امیر شیخ حسن ایلکانی معروف بشیخ حسن بزرگ و مادر سلطان اویس است و سلطان اویس ممدوح خواجه جمال الدین ساوجی بوده چنانکه قصیده غرا در جلوس او نظم نموده که ماده تاریخ آن چهار بیت مسطور در ذیل است

مبشران سعادت بر این بلند رواق / همی کنند ندا در ممالک آفاق
که سال هفتصد و پنجاه و هفت ماه رجب / باتفاق خلایق بیاری خلاق
خدایگان سلاطین محمد شیخ اویس / پناه پشت ملوک جهان علی الاطلاق
نشست خسرو روی زمین به استحقاق / فراز تخت سلاطین مدار ملک عراق

دلشاد خاتون در سال هفتصد و پنجاه و دو هجری در بغداد درگذشت و نعش او را بنجف اشرف حمل نموده در آنجا دفن کردند بعضی گویند شیخ حسن دلشاد خاتون را بغمزه خود اشرف بن تمرتاش مفتون دیده لهذا او را مسموم کرد صلاح الدین صفدی گوید در زمان امیر شیخ حسن حکومت در واقع بدست دلشاد خاتون بود و او غربا را نوازش مینمود و فقرا پیوسته مشمول احسان او بودند دلشاد خاتون دختر امیر علی سلدایر و زوجه امیر حسن جلایر بوده و شوهرش مدتی در بلخ حکومت نموده

فمن ذا الذی بعدی یؤمّل للحلم — خذیها هنیئا واذکری فعل ماجد
جزاك علی حرب العداوة بالسلم — بعد از ان بداریه گفت قسم بخدا اگر علی زنده

وبجای من بود یک شتر هم بتو نمیداد دارمیه گفت والله علی از مال مسلمین یک شتر هم بکسی نمیداد و
اعتبار این خبر آنست که در عقد الفرید تصنیف ابن عبد ربه آمده و شرح احوال و ترجمه مفصله این
مصنف و کتاب او و انجواهد بعقبات الانوار از تصانیف علامة الوقت و حافظ العصر غیاث
الحق والملة والدین مروج آثار ائمة المصطفین میر حامد حسین ادام الله ظلاله وآماله فی الدارین ماله رجوع
نماید و لا شوب صاحبه سلطان ما در سلطان سلیمان خان ثانی واحد ائل سلطان
ابراهیم خان سلطان عثمانی است و در سلیمانیه مدفون شد پسر او سلطان سلیمان در روز دوم
محرّم سال هزار و نود و نه هجری بتخت سلطنت عثمانی جلوس کرد و تاریخ جلوس او را چنین نظم کرده اند

یوم ثانی محرم انجلاء صبح ده — یمن ایله سلطان سلیمان زمان ایتدی جلوس

سلطان سلیمان چهل و دو ماه و دوازده روز کم سلطنت کرد و چون درگذشت پنجاه و یکسال از عمر او
دختر گویند زنی متخلص با بن تخلص بوده و شعر مسطور در ذیل را با و نسبت میدهند

گر رسوای عشق از مرد عالم غمی دارد — اگر عاشق گشتن رسوا شدن همه عالمی دارد

دعد زوجه نمر بن تولب العکلی و نمر شاعری مخضرمی و از فصحاء اصحاب و جوانمردان عرب است

اهیم بدعد ما حییت وان امت — أوکل بدعد من یهیم بها بعدی

و این شعر در جمیل و نمر مذکور هم بعد معلوم میشود پوشیده نباشد که دعد و هند شایع علم جنس است برای
نسوان مثل زید و عمرو برای مردان و دعد منصرف و غیر منصرف هر دو استعمال شود و علت غیر منصرف
بودن آن تانیث و علمیت است و چون ساکن الوسط و خفیف میباشد جایز است که منصرف
استعمال شود چنانکه در بیت مذکور استعمال شده دقاق کنیزی مغنیه و صاحب جمال بوده
در ادبیات مهارتی داشته ابتدا با یحیی بن ربیع بخواب شده احمد بن یحیی از آن بطن او بوجود آمده
و احمد را باضافت اسم مشار الیها ابن دقاق گفته اند بعد از وفات یحیی صباحت و ملاحت
و بد طولای او در علم موسیقی جمعی از بزرگان را خواستگار دقاق نمود و او چند شوهر دیگر بعد از یحیی
کرد و همه بزودی درگذشتند و دقاق بشآمت شهره شد و اشعار مسطور را در حق او گفتند

شعرا حبیب شد و او جاریهٔ شاعره و مغنیه داشت مسماة بدنانیر که با ادب تخصص و بسبب صحبت
رفته با مشاهیر البلغاء مفاوضه و مشاعره مینمود و از علی بن عثمان الکلابی که از اولاد بنی ... شد
گوید روزی بخانهٔ ابن کناسه رفتم و ... مصاحب بود با جاریهٔ او دنانیر ... و شد ... بنی
صحبت دنانیر بمن گفت یا ابا الحسین ... و ... ب ... بی دانی از قریش
درگذشت ... دفن او بازگردید ... تعدی ... کرد ... و ... بیت ...

بکیت علی اخ لک من قریش	فابکانا بکاؤک یا علی
فمات وما خبرناه ولکن	طهارة صحبه الخبر الجلی

نیز علی بن عثمان گوید روزی نزد محمد بن کناسه بودم گفت میخواهم ... و ...
دنانیر را بتو معلوم کنم ... و مشا ... نوشت انک امة ضعیفة الکعاء فاذا ... کتبت
هذا فعجلی بجوابی والسلام دنانیر در جواب نوشت سامنی تعجیلک ... بن الحسین ...
من اعیا العی الجواب عما لا جواب له ... بعضی از اشعار ... تلید ... و از ...
نکاشته شده و او را ابهار ... و ادب ... خصال حمیده ... و ... ابن کناسه ...

الحمد لله لا شریک له	یا لیت ما کان منه لم یکن
ان لم یکن القول قد قیل فما	افحمنی غیر شدة الحزن

و پوشیده نباشد که ابن کناسه ... ابراهیم بن ادهم زاهد ... معروف ... بنت ...
خال ابن کناسه بوده و ابن کناسه در حق ابراهیم مرثیه ... دارد ... دنیا ابن خلکان گوید دنیا
جاریهٔ شاعره بوده است از عبد السلام معروف بدیک الجن ... مشار الیها ... دیک
الجن بهم رسانید و آن پسر درگذشت دنیا ابیات ذیل را در مرثیهٔ پسر خود انشا و کرد ...

بابی بنیتک بالعراء المقفر	وسترت وجهک بالتراب الاعفر
بابی بذلتک بعد صون للبلی	ورجعت عنک صبرت ام لم اصبر
لو کنت اقدر ان اری اثر البلی	لترکت وجهک ضاحیا لم یقبر

دیک الجن وقتی گمان کرد که دنیا با غلام او سرو کاری دارد هر دو را بکشت و بعد پشیمان شد
و برای هر دو مرثیه ها گفت ابو الفرج اصفهانی در اغانی گوید دختری که بدست دیک الجن

طبع موزونی داشته ابیات ذیل از افکار اوست — اشکی که سر ز گوشه چشمم برون کند

برروی من نشیند و دعوی خون کند — حل شد از نحو همه مشکل که مرا در دل بود

جز نحو عشق که حل کردن آن مشکل بود — دلشاد شاعره بوده است که ابلغا

شمرده شده است و بعضی گفته اند یکی از زوجات خاقان فتحعلیشاه مرحوم طاب ثراه

باین اسم بوده و طبعی موزون داشته این شعر را باو نسبت داده اند — طاعات زاهدان همگی نیست قبول نیست

صد بار اگر بچشمه زمزم وضو کنند — دنانیر جاریه نغنیه بوده است که یحیی بن

خالد برمکی او را آزاد کرده و بصباحت منظر و صباحت دیدار و آواز خوش و نغمات لحن

معروف و مشهور است بعلاوه در نظم و نثر هم یدی طولی داشت در فن موسیقی بالنذیل که در حرف

باء ترجمه حال او نگاشته شد و از اساتید بذل که قلیح و ابن جامع و ابراهیم و اسحق موصلی و

سایر مشاهیر موسیقی دانهای آن عصر باشند اخذ کرده ابو الفرج در اغانی می نویسد اسحق موصلی گفته

پدرم ابراهیم موصلی میگفت روزی خواستم در نغمه ایرادی بر دنانیر وارد آورم و را الکر بخواندن

آن نغمه وادار نمودم و بدقت استماع کردم عیبی در آن نیافتم که ایراد نمایم بموجب سطورت ارباب

سیر هرون الرشید میلی مفرط بساز و آواز دنانیر داشته و هر وقت بخانه یحیی برمکی میرفت او را احضار بخواندن

و نواختن امر میکرده و انعامی وافر با میداد و عقیل آزاد کرده صالح بن عبد الله بن العباس و دنانیر را

آشفته و مفتون ساخته و در باب صد مطال او گفته — یا دنانیر قد تنکر عقلی

و تحیرت بین وعد و مطل — شغفی شافعی الیک فالّا

فاقتلینی ان کنت تهوین قتلی — ابن ظافر در کتاب خود بدایع البدائه نوشته دنانیر

حکایت کرده گوید روزی یحیی برمکی بگلستانی رفته و دنانیر با او بوده چون صفای هوا و نزهت آن گلستان

را مشاهده نمود این بیت را انشا کرد — الورد احسن منظرا — فتمتعوا باللحظ منه

و از دنانیر خواست که این بیت را بشعر دیگر توام سازد بی تامل — فاذا انقضت ایامه — ورد الخد ینوب عنه

انشا و انشعر مبلغی محبت یحیی را بدنانیر زیاد کرد و از دنانیر حکایات و روایات بسیار مشاهده شده که همه

اسباب تعجب و شگفت است مخصوصا داستان وفای او نسبت بیحیی غریب و در مواضع عدیده

نگاشته شده است — دنانیر جاریه ابن کناسه محمد بن کناسه از شعرای عباسیین و اصلش

حرف الذال

ذات الاذنین لقب عایشه دختر طلحه بوده گویند این لقب را حضرت او حضرت سکینه بنت الحسین ع بعایشه داده ولی بنظر محکم ولا تنابزوا بالالقاب این حرف بنظر مستبعد میآید و ذات الاذنین یعنی صاحب دو گوش و این کنایه از بزرگی دو گوش است و زن که در تحت عزا و سبت بگیرد باشند مرکب خضر و آن دیگر میباشند

ذات الخال از جواری هرون الرشید و مغنیه ایست مشهور که در حسن و جمال بکمال بوده و ابیات مسطور ذیل را هرون الرشید در وصف شار الیها و دو جاریه دیگر سروده

ملك الثلاث الآنسات عنانی	وحللن من قلبی بکل مکان
مالی تطاوعنی البریة کلها	واطیعهن وهن فی عصیانی
ما ذاك الا ان سلطان الهوی	وبه غلبن اعز من سلطانی

بعقیده بعضی این ابیات از احنف شاعر است و او از قول هرون بنظم آورده است و در هر حال اسم ذات الخال خنث بوده چون در لب بالا خالی بسیار مطبوع داشته معروف بذات الخال شده و دو جاریه دیگر که در ابیات فوق بآنها اشاره شده یکی سحر نام داشته و یکی ضیا و هرون در دو بیت مسطور تصریح باسم این سه کنیزک نموده

هن سحر وضیاء وخنث	ان سحرا وضیاء وخنث
ثلثی قلبی وتربها الثلث	اخذت سحر ولا ذنب لها

و ذات الخال اسم موضعی است در عربستان و عمرو بن معدیکرب که میگوید و هم قتلوا بذات الخال قیسا اشاره بآنجا است ذات الخمار لقب هنیده بنت صعصعه است و او عمه فرزدق شاعر مشهور بوده و خمار بمعنی معجر و ذات الخمار بمعنی صاحب معجر است و وجه اینکه شار الیها باین لقب ملقب شده این است که روزی هنیده نزد پدر و برادر و شوهر و خال خود نشسته بود ناگاه معجر از سر برداشت سبب از او پرسیدند گفت برخود بالیدم که چهار نفر مرد مثل شما با من محرم است و میتوانم نزد آنها معجر از سر دور کنم و این خیال را بصورت وقوع در آوردم بعد گفت پدرم صعصعة بن ناجیه و برادرم غالب بن صعصعه و خالم اقرع بن حابس و شوهرم زبرقان بن بدر میباشد اگر در میان زنان عرب کسی باشد که بتواند نزد چهار نفر مرد محرم مثل این اشخاص بی معجر ظاهر شود من باو پنجاه نفر شتر می بخشم از آن روز هنیده را ذات الخمار

مقتول شد مسماة بوردوابتدا نصرانیه بود مشار الیه او را مسلمان و تزویج نمود دنیا
جاریهٔ ابو عیینه بصری از شعرای دولت عباسیین بوده و شاعر مشار الیه بفاطمهٔ بنت عمرو
بن حفص هزار مرد دمشقی بهم رسانیده چون فاطمه انجبا و عیسی بن سلیمان شوهرش بشجاعت و نباهت
معروف بود هر وقت ابو عیینه میخواست شعری در حق معشوقه خود فاطمه نظم اورد از ذکر اسم او
احتراز کرده بنام جاریه خود دنیا انشاد مینمود

مالقلبی ارق من کل قلب	ومحبتی اشد من کل حب
ولدنیا علی جنونی بدنیا	اشتهی قربها و تکره قربی
نزلت بی بلیة من هواها	والبلا یاتکون من کل ضرب

دولت بانو بیگم دختر محمد اعظم شاه
ابن اورنگ زیب عالمگیر پادشاه هندوستان بوده علاوه بر حسن و جمال فضل و فصاحت
بکمال داشته و انجمله اسباب خلوت او نزد آن پادشاه گردیده است دهناء
زوجهٔ عجاج راجز مشهور و دختر مسحل میباشد و مسحل از اولاد مالک بن سعد بن زید مناة است دهنا طبعی
موزون داشته اما عجاج را چندان میل و مهری باو نبوده دنیا برای دهنا و پدرش بوالی مملکت یمامه
که عجاج از اهالی آن مملکت بود شکایت بردند و مشار الیها بوالی اظهار داشت که شوهر من از من
دوری میجوید و من الی الآن بحالت بکارت باقی هستم عجاج بحجة این بی شرمی که از دهنا بظهور رسید
او را طلاق داد و بعد از آن طرفین گفتگوهای دور از ادب در محضر والی ولایت نمودند و آخر الامر
والی یکسال بعجاج مهلت داد که در ظرف این مدت بوجه ما زوجه خود را راضی سازد عجاج ابیات ذیل را نظم نمود

ان الامیر بالقضاء یعجل	اظننت الدهنا وظن مسحل
عن کسلاتی والحصان یکسل	عن اتغاد وهو طرف هیکل
والله لولا خشیه لامیر	دهناء چون شنید و بیت ذیل را انشاد کرد
	وخشیة الشرطی والمشیر
لجلت من شیخ بنی الفقیر	کجولان صعبة عسیر
عجاج که شنید و شعر استماع نمود باستمالت و نوازش	دهناء پرداخت در الحال مشار الیها ابیات ذیل را نظم کرد
تالله لا تخدعنی بالضم	الیك والتقبیل بعد الشم
الا بهز هاز یسلی همی	

مستکن لا یریم در مستطرف مسطور است که سعید بن عبدالملک برادر سلیمان بن عبدالملک
اموی ذلفاء را بوجهی که تقریباً معادل سیصد هزار تومان حالیه باشد از صاحب اول او
خرید بعدها که خلافت بسلیمان بن عبدالملک رسید ذلفا نیز در تحت ملکیت او در آمد اما محبتی
کامل با مالک اولی خود داشت و دستگاه خلافت و تجملات آن اسباب تسلی او نشد
و عشق خود را با مالک مشار الیه اظهار میکرد چنانکه روزی از عمارت خلافت بیرون آمده آشکار
گفت عباد الله من لی بدواء ما لا یشتکی و علاج ما لا یسمّی طال الحجاب و ابطاء
الجواب والقلب طائر والعقل عازب والنّفس والهة والفؤاد مختلس والنّوم
محتبس رحمة الله علی قوم عاشوا جلدا وماتوا کمدا ولو کان الی الصبر حیلة او الی ترک
الغرام سبیل لکان امراً جمیلا گویند شبی سنان نام مغنی در حوالی سرای خلافت ابیات ذیل را
برای دوستان خود می خواند بیت

من آخر اللیل لما نبّه السّحر	محجوبة سمعت صوتی فارّقها
اوجهها عنده ابهی ام القمر	فی لیلة البدر ما یدری مضاجعها
فدمعها لطروق الصّوت منحدر	لم یحجب الصّوت احراس ولا غلق
تکاد من لینها فی المشی تنفطر	لو مکّنت لمشت نحوی علی قدم

ذلفاء صدای سنان را شنیده برای
استماع ابیاتی که مشار الیه میخواند از فراش خلیفه بیرون آمده و اشعار مسطوره را شنید و مناسب حال
خود دید و بیاد خواجهٔ قدیم و صاحب نخستین که گفتیم مالک روح و تن او هر دو بود منقلب شد
بنا می گریستن و زاری را گذاشت سلیمان از صدای گریهٔ او بیدار شده علت گریه او را
پرسید ذلفاء این دو شعر را بسبیل ارتجال انشاء کرد و بلطف احتیال وانمود که این آشفتگی
و اشک ریزی از در غیرت است که چرا صاحب این آواز به تشبیب من دهان باز کرد

الا ربّ صوت رائع من مشوّه	قبیح المحیّا واضع الأب والجد
یروعك منه صوته ولعلّه	الی امة یعزی معاً والی عبد

صاحب تزیین الاسواق این حکایت را برخلاف صاحب اغانی نسبت بعنوان نام
جاریهٔ عبدالملک داده است ابو الفرج اصفهانی در اغانی در ترجمهٔ حال جمیلهٔ مغنیه

گفته محمد بن سلام الجمحی بعد از آنکه حکایت مذکور را وضع نموده است میگفت مثلها میگوید از نظایر این داستانها که غریب
از آن غریبتر شنیده باشی حال فاطمه بنت عبد الملک زوجه عمر بن عبد العزیز است که پدر و جد و شوهر و برادرش همه اینها
خلیفه بوده‌اند و در نزد هر یک از آنها بی نقاب و حجاب نشستن مظاهر شود اما آن محارم پدرش عبد الملک
بن مروان بن حکم و برادرانش ولید و سلیمان و یزید و هشام و برادرزاده‌هایش ولید بن یزید و یزید
بن ولید و ابراهیم بن ولید و خال او معاویة بن یزید و جد مادرش معاویة بن ابی سفیان و شوهرش عمر بن
عبد العزیز بوده‌اند الان فاطمه سخت ممتاز بین ده نفر را دیگر کرده است مادر فاطمه عاتکه دختر یزید بن
معاویه بوده است ذات النطاقین اسماء دختر ابی بکر است که ترجمه حالش در حرف
الف نگاشته شد اما وجه ملقب شدن او باین لقب آنست که در شب هجرت حضرت رسول ص اسماء
نطاق خود را دو قسمت کرده قسمتی را سفره آنحضرت قرار داد و قسمت دیگر را بند مشک آب نمود
و بقولی قسمتی را بند سفره و قسمت دیگر را بند مشک کرد و لهذا حضرت فخر کائنات علیه افضل الصلوة
فرمودند ای اسماء بعوض این نطاق تو پروردگار عالمیان عز اسمه در بهشت دو نطاق بتو عنایت
خواهد فرمود از آنوقت اسماء را ذات النطاقین گفتند و نطاق بروزن کتاب نوعی از جامه است
که زنان عرب در زیر البسه میپوشند گویند اگرچه پسران ابی بکر بلیاقت و کفایت دختران او نبودند
باشکال بمعیر سید و همه کس میدانند که وقعه جمل را عایشه سبب بود و اسماء هم پسرش عبد الله بن
زبیر را در وقتی که در کعبه معظمه اجلها الله تعالی متحصن گردید چگونه در مقابل حجاج بمقاومت و ثبات
تحریص نمود ذلفاء از جواری مشهوره عصر خلفای اموی است که در ادبیات و معارف

مهارتی کامل داشته و جمال او بیمثال بوده در شعر		وانما الذلفاء یاقوتة
قد اخرجت من کیس دهقان		ذلفاء در مدینه منوره متولد شده و مردم آنجا

تکلیه فنون جمال و کمال او بوده‌اند و از اشعاری که در حق او منظوم آورده‌اند و در اغانی مسطور است
ابیات ذیل میباشد که بعضی نسبت باحوص بن محمد الانصاری داده‌اند و بعضی از بحتری العبادی

انما الذلفاء همی	فلیدعنی من یلوم	احسن الناس جمیعا
حین تمشی و تقوم	حب الذلفاء عندی	منطق منها رخیم
اصل الحب لترضی	وهی للحبل صروم	حبها فی القلب داء

خود ذکر کرده و گفته است روزی عباس بن احنف شاعر که از غلامان کرمان خضفا بنی عباس بود بمنزل ذلفاء ورود نمود و شعر ذیل را ابراد و انشاد نموده پرسید که آیا بیتی مناسب این مضمون از تو...

هدى له اصحابه اترجة ‌‌ ‌ فبكى واشفق من عيافة زاجر

ذلفاء بدیهةً بیتی مشتمل بر نکری بکر در کمال تناسب با مضمون شعر ابن احنف بخواند گفت

خاف التلون في الوداد لانها ‌ ‌ لونان باطنها خلاف الظاهر

عباس بن احنف از این بدیهه مطبوع زیاده از حد تعجب نمود و نزد ذلفاء از روی حقیقت تحسین کرد و از روی درخواست که این یک بیت را با او واگذار کند و نزد احدی اظهار ننماید که از افکار اوست ذلفاء ملتمس او را قرین قبول داشت و بعد از آن ابن احنف میخواند و بیت را باهم انشاد میکرد

حرف الراء رابعه مشار الیها غیر از رابعه عدویه و شامیه مذکورتین بوده است که ... ذکر شود ابن حجر در کتاب انباء در ضمن متوفیات سال هشتصد و سی و دو هجری ذکری از او نموده و معلوم میشود دختر خود ابن حجر عسقلانی بوده در سال هشتصد و پانزده در مکه معظمه در مجلس درس حدیث محدث مشهور شیخ زین الدین المراغی حاضر شده و بسیاری از محدثین مصر و شام مشار الیها اجازه داده اند شیخ الشیوخ محب الدین بن الاشقر او را بنی گرفته اما قبل از وی چندی زوجه شهاب الدین مکنون بوده است ... استعطاف و اظهار سیار دکه دو شعر ذیل را الکثر رابعه عدویه ...

تعصى الاله وانت تزعم حبه	هذا لعمرك في الصنيع بديع
لو كان حبك صادقا لاطعته	ان المحب لمن يحب مطيع

و علی القاری در شرح شفا نیز همینطور گفته است اما در بعضی کتب باسم محمود وراق نوشته شده

رامه بنت الحصين النجدية است که شاعره بصريه و از شعرای حماسه میباشد و این دو بیت از اوست

ياليت شعري وليت اصبحت غصصا	هل اهبطن قرية ليست بها دور
لقد تبدلت من نجد وساكنه	اوضا بها الديك يدعو والسنانير

کلمه عند همین حالت ... دارد و یعنی لیست در شعر رامه مبتدا است چنانکه عند در بیت متنبی فاعل که که لفظ آنها اراده شده و معنی ریا العقیلیه شاعره بوده است بصریه از شعرای حماسه این بیت از اوست

فما وجد مغلول بتيماء موثق	بساقيه من ضرب القيود كبول

بمناسبتی مینویسید. بعد از سلیمان بن عبد الملک شخصی ذلفاء را بزنی گرفت و وقتی بر او متغیر شده
بطلاق ثلاثه او را مطلقه کرد اما بعد زیاده از حد پشیمان شد و از آنوقت لفظ ثلاثه را مشئوم دانسته
اگر چیزی را شماره میکرد میگفت واحد اثنین اربعه ولفظ ثلاثه را بر زبان نمیآورد و هم او ذلفا را گفته
ذلفاء جاریهٔ ابن طرخان از مشهورات جواری شعراء عصر عباسیان میباشد و ابو
نواس شاعر در این بیت او را اراده کرده گفته

تتشهی فیا شل الخلفاء | عجبا من حماقة الذلفاء

میگوید تعجب است از حماقت ذلفا که سر
خزره سطبر خلفا را آرزو مینماید در شان انشاد این شعر چنین گفته اند که وقتی ابو نواس از جهة جام
سخن سنجی و شاعری بدیدن ذلفاء رفت و از دنبال وی مروان بن ابی حفصه شاعر مشهور
نیز که از فضلاء آن عصر بود بر حسب اتفاق وارد دولتخانه گردید ابن طرخان از بابت
وکاهلی مروان چیزی در حق او بظهور رسانید و ابو نواس را بالای دست مروان نشانید
و این معنی بر طبع ابن حفصه گران آمد و خواست در ضمن شعری اشعار کند که تخفیف و توهین عشاق و تحمیل
مکروهات و ناملایمات بر ایشان رسم تازه نیست

در طریق عشق اول منزل است | ترک مال و جاه ترک نام و ننگ

و هم میخواست که میل خاطر و هوای قلبی ذلفاء
در حق خود استنباط نماید پس بیند و ملاحظه این بیت را بخواند

ماذا لقیت من الهوی ولقینا | غیضن من عبراتهن وقلن لی

ذلفاء از قصد و ما فی الضمیر مروان آگاه شده
از آنجا لاابالی انشاد نمود که مشعر بود بر رغم انف و خلاف میل وی و موهم آنکه تو را شایستگی
صحبت من نیست و همسر من خلیفهٔ عصر و پادشاه وقت خواهد بود لا غیر و تو از سرودن
این شعر شوق مکنون و عشق نهفته مرا نسبت بحضرت خلافت از جای بر انگیختی و آن بیت این است

قد هجت بالبیت الذی انشدتنی | حبا بقلبی بالإمام دفینا

ابو نواس از مکالمه که در ضمن اشعار بدان اشعار شد مبند پردازی ذلفاء را لقمه کرد و دانست
که او منکر وی نیز هست باز وی ذلفا استهزا کرده گفت

تتشهی فیا شل الخلفاء | عجبا من حماقة الذلفاء

و از مفاوضات مشار الیها با شعرای آن عصر
حکایتی است که دلیل قوت بدیهه گوئی و قدرت طبع او میتواند بود و آنرا ابن ظافر در کتاب

روایت ابن عباس ان طلاق ثلاثه
طلاق ذلفاء من ... بیک ...
تلافی نماید ...

میرسید و در حال میمود روزی سفیان برابعه گفت درجه بیان وا تخها د خود را بحضرت حق جل و علا برای من بیان نما رابعه گفت من خدا را بشوق بهشت و خوف جهنم نمیپرستم بلکه از کمال عشق بآنحضرت و برای ادای شرایط عبودیت عبادت میکنم بعد ازان این بیتها را انشا میفرمود

احبک حبین حب الهوی	وحبا لانک اهل لذاک
فاما الذی هو حب الهوی	فشغلی بذکراک عمن سواک
واما الذی انت اهل له	فکشفک لی الحجب حتی اراک
فلا الحمد فی ذا ولا ذاک لی	ولکن لک الحمد فی ذا وذاک

مختصر ارباب سلوک رابعه را ارباب کرامات میدانند و حکایات از و میمانید وفات او در سال یکصد و سی و پنج و بقولی در یکصد و هشتاد و پنج هجری درحوالی قدس شریف اتفاق افتاد و مزار او زیارتگاه اهل سلوک و عرفا میباشد رابعة الشامیه بنابر طورات صاحب نفحات الانس این زن نیز در طریق عرفان بمقامی بلند رسیده و کرامات از و دیده شده است گاهی در حالت خوف و خشیت و وقتی در عالم رجا و سکوت بوده زبانی ابیات و اقرات میفرمود

حبیب لیس یعدله حبیب	وما لسواه فی قلبی نصیب
حبیب غاب عن بصری و شخصی	ولکن عن فؤادی ما یغیب

و بعضی او قات بیتین ذیل را میخواند

انی جعلتک فی الفؤاد محدثی	واباحت جسمی من اراد جلوسی
فالجسم منی للجلیس مؤانس	وحبیب قلبی فی الفؤاد انیسی

ابوالنجیب سهروردی صاحب کتاب عوارف المعارف دو بیت آخری را برابعه عدویه نسبت داده است در احیاء العلوم و بعضی کتب دیگر نوشته اند که رابعه شامیه مایل بود که بزوجیت احمد بن ابی الحواری که از اکابر العصر میباشد نایل گردد و او را از آن میل خود اعلام نمود احمد در جواب گفت اشتغال من بحال خود مانع از اختیار اهل و عیال است رابعه اظهار داشت که والله من بیشتر از تو بخود مشغولم و مقصودم از انیم اوجیت پیروی هوا نیست بلکه چون از شوهر پیش مال زیادی بمن رسیده میخواهم تو از الصلحاء فقرا انفاق کنی و من بواسطهٔ تو اولیا و دوستان خدا را

قليل الموالى مسلم بجريرة	لم يعد نومات العيون عويل
يقول له البواب انت معذب	غداة غدٍ او مسلم فقتيل
باكثر مني لو عثر يوم بان لي	فراق حبيب ما اليه سبيل
عشية امشي القصد ثم يردني	عن القصد روعات الهوى فاميل

وبعضی این اشعار را بصاحبة العلالية نسبت داده اند رابعة العدويه ام الخير رابعة دختر اسمعیل العدویه از نساء مشهوره مائه اول ہجری و از اہالی بصره بوده است در شنگ و ایقان و حقایق و عرفان و کشف و شهود مشایخ مقامی بلند داشته امام ابو القاسم القشيری در رساله خویش میگوید رابعه بارها در مناجات خود میگفت الٰهی دلے که تو را دوست دارد آیا او را در آتش میسوزانی نوبتی در جواب او هاتفی ندا درداد و گفت ظن بد مبر که پروردگار رحیم اینکار نمیکند خلاصه اینکه در صفای ضمیر و کمالات نفسانی بر اکثر رجال تفوق داشت از آنرو او را تاج الرجال میگفتند و بدرجه در زهد و قدس و تقوی شهرت یافت که ضرب المثل گردید و هر زنی راکه میخواستند بمقامات معنوی بستایند میگویند رابعهٔ زمان خود هیا شد از مشاهیر عصر رابعه یکی حسن بصری بود و بعد از آنکه شوهر رابعه درگذشت حسن طالب شد که او را بزنی بگیرد رابعه بعضی مسائل در حقایق و معارف از وی پرسید و بعد از احتبار از قبول مطلب حسن امتناع نمود و این ابیات بنظم آورد

وحبيبي دائماً في حضرتي	راحتي يا اخوتي في خلوتي
وهواه في البرايا محنتي	لم اجد لي عن هواه عوضا
فهو محرابي اليه قبلتي	حيثما كنت اشاهد حسنه
واعنائي في الورى واشقوتي	ان امت وجدا وما ثم رضا
جد بوصل منك يشفي مهجتي	يا طبيب القلب يا كل المنى
نشاتي منك وايضاً نشوتي	ياسروري وحياتي دائما
منك وصلا فهو اقصى منيتي	قد هجرت الخلق جمعا ارتجي

سفیان ثوری نیز با رابعه معاصر و جلالت قدر او را معترف بوده و بزیارت مشار الیها میرفت و مشکلاتی که در حقایق داشت از و

مع متعلقاتها من الاراضی الرطبة والیابسة والتلنبار و الکروم والاشجار وغیر ذلک وقف
موقفه تولیت این صدقات را بامرحوم حاجی مولی رضای همدانی مذکور واگذاشته و بعد
با اعلم و افضل و اعرف اولاد ذکور ایشان و مع الانقراض با اناث نسل ایشان و مع انقراض
ذکور و اناث با اعلم و اعرف و اتقی سادات رشت بالجمله مشار الیها بعد از انجام مراد بزیارات
کربلای معلی آمده و بیست سال مجاور بوده در حدود سال هزار و دویست و هشتاد و سه آنجا در گذشت
و مدفون گشت رحمة الله علیها و قبالجات او و قاف مزبور و تفاصیلش و شرح محفوظ و خواتم جمعی از
علما و مجتهدین دار المرز بنظر رسیده است رابعهٔ اصفهانی از زنان زمان سلطان
سامانی بوده و طبعی موزون داشته این دو بیت از اوست

بربست سنگین دل نامهربان خویشتن | دعوتم اینست بر تو کای زدست عاشق کشان
چون بچه اندر بر بچه من ندانی قدر من | تا بدانی درد عشق و داغ مهر و غم خوری

رباب دختر امرء القیس بن عدی
الکلبی و از زوجات حضرت سید الشهداء علیه الاف التحیة والثناء و دارای فضل و جلالت
می‌باشد و حضرت سکینه بنت الحسین از بطن او بوجود آمده است و حضرت امام حسین کمال
محبت برباب داشته و احترام زیاد در باره او می‌نموده چنانکه فرموده اند

لعمرک انّنی لاحبّ دارا | تکون بها سکینة والرباب
احبهما وابذل جلّ مالی | ولیس لعاتب عندی عتاب
فلست لهم وان غابوا مضیعا | حیاتی او یغیّبنی التراب

از حضرت سکینه مرویست که
حضرت امام حسن ع مزاحی با برادر بزرگوار خود امام حسین ع در باب افراط محبت رباب فرمود
حضرت امام حسین ع دو شعر مسطور را در آن موقع بنظم آورد و ابو الفرج اصفهانی در کتاب
اغانی گوید امرء القیس پدر رباب شخص معتبری بود از عیسویان در زمان خلافت عمر بحضور
الخلیفه آمده طوعا قبول اسلام و ایمان کرد حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام مایل بوصلت
با او گردیده او نیز با همین معنی راغب شده سه دختر داشت مسماة به محیات و سلمی و رباب محیات را
بحضرت امیر المؤمنین ع و سلمی را بحضرت امام حسن ع و رباب را بحضرت امام حسین ع تزویج نمود و
از این سه دختر رباب برگزیده و ممتاز بوده بنا بر دیانت و درایت و فهم و بصیرتی که داشت قدر
و منزلت شوهر بزرگوار خود را دانسته همیشه بحسن رفتار و اطوار آنحضرت را از خود راضی و خورسند

آشنا شوم چون ابن ابی الحواری این بشنید از شیخ خود ابو سلیمان الدارانی اذن گرفته رابعه را تزویج
نمود و رابعه سه زن دیگر برای شوهر خود گرفت از خود احمد روایت کرده اند که گفته است
رابعه انواع اغذیه را برای من ترتیب میداد و مرا بطیبات مطیب میساخت و میگفت برو و زنهای
خود ببر واز مسطورات روضهٔ یازدهم روض الاخیار چنین مستفاد میشود که زنی دیگر مسماة باین اسم
بوده که از عابدات شام بشمار میآید و او را رابعهٔ شامیه میگفته اند. رابعهٔ جیلانیه از عارفات
معروفه عهد سلطنت شاه مرحوم محمدشاه قاجار انار الله برهانه بوده نام اصلیش حاجیه ام سلمه
خانم است بنت حاج میرزا محمد رشتی از کبراء وزراء گیلان زوجهٔ حاج میر اسمعیل رشتی از مشاهیر
اعیان آن سامان زمانی که مرشد کامل و سالک واصل حاج محمد جعفر کبودر آهنگی بگیلان رفته
مشغول موعظت و هدایه بود از استماع کلمات عالیه و مواعظ شافیه وی ذوقی در خاطر
مستعد الصالحه بهم رسید که سپس وقت شریف و عمر عزیز را بهمی بتصفیهٔ قلب و تهذیب اخلاق
گذرانده و از بزرگان عصر صحبت عارف ربانی و حکیم صمدانی حاج مولی رضا الهمدانی اعلی الله
مقامه دریافت و از آن بزرگوار بنصیبهٔ ذکر دوام نایل شد و ریاضات مشروع و اربعینات
صحیح بسر برد و چون آن استقامت معلوم در حضرت شاه مرحوم انار الله برهانه مکشوف افتاد مشار الیها
بلقب رابعهٔ ثانیه خواند و برفتن دار الامان کرمان مامور فرمود و الحال جمال معرفت را از خط
نیز ربطی بکمال بوده و از جمله آثار و باقیات صالحات وی بنائی است در کرمان مشتمل بر گنبد
و صحن و حجرات که بر سر مقبرهٔ جمعی از مشایخ عظام و اولیاء کرام منهم العارف المکاشف و الحکیم
العظیم الحاج مولی رضا المذکور صاحب مفتاح النبوة و الدر النظیم ساخته و افزون از دو هزار
تومان در مصرف این اساس پرداخته ده هزار تومان از انخراج را شاه مرحوم طاب ثراه
داده اند و اینزمان آنمکان بمیرزا میرزا حسین خان شهرت گرفته و از اوقاف و صدقات
جاریاتش املاکی است در گیلان از قرار تفصیل ششدانگ قریهٔ خواجان من بلوک سوقه از اعمال
رشت مع ما یتعلق بتلک القریه شرعاً و عرفاً و سه دانگ از یکباب تیمچهٔ مشهوره باسم شوهرش
حاج میر اسمعیل واقعه در رسته بازار شهر رشت محاذی قیصاریه مع ما یتبعها من کل الدکاکین و الحجرات
و عنبر باد ششدانگ قریه صیقلان و ششدانگ قریه تاریخ گل که هر دو از قرای بلوک در رشت

وسواخداش راانگذاشت که بترک این تمنا گوید وبدیگری پیوید لهذا بسر منزل رباب معاودت کرد وهنگامیکه بمحل نزدیک شد این ابیات بسرود

الا لیت شعری یا رباب متی اری
فقد طالما عنّیتنی وودتنی
لحا الله ماتسمو الی المال نفسه
فینکح ذامال دمیما ملوما

لنا منک نجحا او شفاءً فاشتفی
وانت صفتی دون ما کنت اصطفی
اذا کان ذا فضل به لیس یکتفی
ولکن حرّا مثله لیس یصطفی

رباب درخیمه این ابیات رااستماع کرده بخداش پیام داد که مقصود تو معلوم شد فردا وقت صبح بدرم بیا ومراد وباره خواستکاری کن بعدازان بمادرخود گفت هل انکح الامن اهوی والتحف الامن ارضی یعنی آیا مرا بغیر انکسی که دوست داشته وباوراضی هستم تزویج خواهید نمود مادرش گفت نه دختر گفت اگر چنین است مرابخداش تزویج کنید مادرش گفت خداش قلیل المال است تراچگونه باو دهیم رباب گفت اذا جمع المال سیئ الفعال فقبحا للمال ازینطرف رباب والدین خود را الزام واز آنطرف خداش بامداد یکفته رباب بخواستکاری آمد ومقصود او حاصل کردید لهذا خداش ازین معاودت خود خورسند شده گفت العود احمد والمرأة ترشد والورد یحمد واز آن روز العود احمد ضرب المثل ومشهور شد در مجمع الامثال مشهوراست که اینزن بعدازمزاوجت باخداش با یکنفر از اهل قبیله خودکه سلیم نام داشت راهی بهم رسانید ودوشوهر
۱۰ او آگاه شده اورا بکشت وچهار نفر از صحابیات مسمّاة برباب بوده وآن چهار رباب بنت البراء ورباب بنت الحارثه ورباب بنت کعب ورباب بنت النعمان میباشند ربیحه دومغنیه مشهوره مسمّاة باین اسم بوده اندیکی جاریهٔ ابن رامین ودیگری جاریهٔ ابن شماس وهردو طبعی موزون داشته اند وربیحه جاریهٔ ابن شماس ودوجاریه دیگر این شخص راکه خلیدة المکیه وعقیله نام داشت شماسیات کویند وهریک را درکفته منسوب بابن شماس مینامیند وربیحه جاریهٔ ابن رامین نیز باسعده وسلامة الزرقاء از یک مالک بوده اند ودرحق این ربیحه ودو

صبا وصبّ الی ریم ابن رامین
هل من شفاء لقلب لجّ محزون
الی ربیحة ان الله فضّلها

بیاخت پس از آنکه حضرت سید الشهدا علیه الصلوة والسلام شهید شد بعضی خواستند رباب را تزویج کنند گفت بعد از آنکه بشرف پیوند و قرابت سید المرسلین نایل گردیدم دیگر سر پیوند کسی را ندارم و شوهر دیگر اختیار نخواهم کرد و این ابیات را که منتهی از مطلب و مرثیه حضرت سید الشهداست

انشاد کرد

ان الذی کان نورا یستضاء به	بکربلاء قتیل غیر مدفون
سبط النبی جزاک الله صالحة	عنا وجنبت خسران الموازین
قد کنت لی جبلا صعبا الوذ به	وکنت تصحبنا بالرحم والدین
من للیتامی ومن للسائلین ومن	یغنی ویأوی الیه کل مسکین
والله لا ابتغی صهرا بصهرکم	حتی اغیب بین الرمل والطین

رباب زوجه اقیشر شاعر مشهور اسدی و رباب عم زاده او بود و اقیشر بزاوجت رباب رغبت نمود کسان رباب چهار هزار درهم مهر از او خواستند اقیشر با قربای خود حاجت برد و متوسل شد و هیچیک از آنها گرهی از کار او نگشودند اقیشر نزد ابن رأس البغل مجوسی دهقان رفته مطلب خود را اظهار کرد مشار الیه تمام چهار هزار درهم را باو مبذول داشت اقیشر اشعار ذیل را نظم اورد

کفانی المجوسی مهر الرباب	فدی للمجوسی خال وعم
شهدت بانک طیب المشاش	وان اباک الجواد الخضم
وانک سید اهل الجحیم	اذا ما تردیت فیمن ظلم
تجاور قارون فی قعرها	وفرعون والمکتنی بالحکم

ابن رأس البغل این اشعار شنیده گفت ای اقیشر از قوم و قبیله خود استعانت کردی و هیچکس بتو اعانت ننمود من که یکباره ترا حاجت روا نمودم سزای من اینست که اینگونه نسبتها دهی اقیشر گفت حرف بدی نزده ام آیا راضی نیستی که ترا با پادشاهان برابر کنم و پهلوی دست ابو جهل بنشانم و اقیشر از المکتنی بالحکم ابو جهل را خواسته چه کنیت او ابو الحکم بیشتر بوده وکنیه ابو جهل بروی اطلاق کردن بقصد کنایه است رباب دختری بوده است جمیله و عاقله از بنی ذهل که خداش بن حابس التمیمی باو مفتون گردیده و طالب تزویج او شده و خواستگاری آمده چون خداش مال دار نبود پدر و مادر رباب از مواصلت او امتناع نمودند و او برفت و عشق

اشکم ز بیم هجر تو هر روز تا سماک	آهم ز دست خوی تو هر شام تا سماک

رضیه دختر شمس الدین التمش محمد سلطان است که در بعضی از بلاد هندوستان سلطنت داشته سلسلهٔ شمس الدین از فروع غوریه حکمران کابل و غزنه که بعضی از نواحی هند را نیز تصرف نموده و از سال ششصد و دو هجری تا ششصد و نود حکمرانی داشته‌اند سلطان رضیه چون درایت و اخلاق مرضیه داشت در زمان حیات پدر خود التمش در امور سلطنت دخالت مینمود و التمش با وجود چند نفر فرزند ذکور این دختر را ولیعهد خود قرار داد و بعد از وفات پدر در سنه ششصد و سی و چهار بتخت حکمرانی جلوس کرده و از لباس عورات بیرون آمده قبا پوشید و تاج بر سر گذاشت و نقاب بر چهره بست بعضی گفته‌اند بعد از فوت التمش حکمرانی به پسرش رکن الدین فیروزشاه رسید اما چون سخیف العقل بود مادرش کار حکومت مینمود و بعد از شش ماه امرا و اعیان که این وضع را دست نمیداشتند رکن الدوله فیروزشاه را گرفته حبس کردند و خواهرش سلطان رضیه را بجای او جلوس دادند خلاصه در زمان سلطنت رضیه بعضی از رجال و ارکان دولت او یاغی شدند و چند بار فیمابین مشارالیها و یاغیان جنگ در گرفت و رضیه غالب میشد آخر او را گرفتند و در قلعه حبس کردند و برادرش معزالدین را بتخت سلطنت دهلی نشاندند و این ورود شنبه بیست و هشتم رمضان سنه ششصد و سی و پنج بود و سلطان رضیه در سال ششصد و سی و هفت یا سی و هشت از قلعه که در آن محبوس بود بیرون آمده بطرف دهلی آمد و در حوالی دهلی در جنگ مقتول گردید **رضیه** از جواری آزادکردهٔ عبدالرحمن ثالث از ملوک اندلس است مشارالیها در نظم شعر و حسن سلیقه مسلم بوده و بعد از فوت حکم بن عبدالرحمن ممالک شرقیهٔ اندلس را سیاحت کرده و شان و شهرت فوق العاده حاصل نموده است

و رضیه خاتون از مصاحبه‌های سلطان محمد خان ثالث سلطان عثمانی و زوجهٔ محیی الدین قاضی عسکر روم ایلی بوده و این محیی الدین از علمای آن عصر بشمار آمده و بمناسبت شوهری رضیه خاتون او را عشا منه رضیه داماد می‌گویند **رقیقه بنت ابی صیفی** دختر ابی صیفی ابن هاشم بن عبد مناف است و اهل سیر او را صاحبة الرؤیا گویند بعضی مشارالیها را از صحابیات دانسته اما ابن اثیر از ابونعیم حکایت کرده که پدر رقیقه با جناب عبدالمطلب همسن بوده و هر دو در زمان جاهلیت

بحسنها وسماع ذی اقانین | و این دو بیت از قصیدهٔ طویله میباشد و جمیع

حال مغنیات مزبوره همه در کتاب آغانی مسطور است **ربیحه** بنت محمد بن علی بن عبید الله بن جعفر زوجهٔ یزید بن عبد الملک اموی است که او را در خلافت برادر خود سلیمان بن عبد الملک به بیست هزار دینار مهر تزویج کرد بعد از آنکه سعده بنت عبد الله را هم همین مبلغ مهر زنی گرفته بود و ذکری ازین ربیحه در حرف حاء در ترجمهٔ حال حبابه نموده ام **ربیعه بنت النضر** دختر نضر بن ضمضم و مادر حارثه بن سراقه است و حارثه از شهدای غزوهٔ بدر میباشد مشار الیها پس از شهادت پسرش بحضور حضرت رسول صلعم عرض کرد یا نبی الله پسرم اگر در بهشت است خود را تسلی میدهم و صبر میکنم و اگر نباشد چکنم حضرت در جواب فرمودند جنت یکی نیست بلکه چند جنت است و پسر تو در جنت الفردوس میباشد **رجب بنت القلیجی** دختر شهاب احمد بن محمد بن عمر القلیجی است که از اشیاخ امام سیوطی بوده و از نساء محدثه بشمار میآید در سال هشتصد هجری متولد شده و از جدهٔ مادری خود ساره بنت شیخ تقی الدین السبکی اخذ حدیث کرده و در سنه هشتصد و شصت و نه درگذشته است **رزینه** جاریه ایست که صفیه بنت حیی بن اخطب از زوجات حضرت رسول صلعم او را آزاد کرده از صحابیات شمرده میشود و خدمت حضرت رسول صلعم نموده و دختر او امة از راویات حدیث بوده و مخصوصا سنت بودن روزهٔ عاشورا را از مادر خود روایت کرده است و مذهب جعفری روایت مشار الیها را صحیح نمیداند **رشحهٔ کاشانی** اسمش بیگم دختر هاتف کاشانی و زوجهٔ میرزا علی اکبر متخلص بنظیری است و پسری ازو بوجود آمده موسوم بمیرزا احمد و متخلص بکشته او نیز شاعره و صاحب طبع بوده و بعضی از بنین و بنات خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب ثراه را مدح نموده دیوانی دارد که تقریباً محتوی بر سه هزار شعر است چند بیت ذیل نمونه طبع وقاد اوست

آن بت گلچهره باز بسته از سنبل نقاب | یا بافسون کرد پنهان در دل شب آفتاب
دل رفت و زخون دیده ما را | پیداست برخ از آن علامت
میطپید از شوق دل در سینه ام گوئی که باز | تیر دلداری بدل زابرو کمانی میرسد
بقصد صید تو چون رشحه دیدش غنم | کسی ندیده شکار بکس کند شهباز

نمودند وقتی عثمان با زوجه خود و بعضی از مسلمین بارض حبشه رفتند و بعد از آنجا بمدینه منوره آمدند
وفات رقیه در سال دویم هجرت اتفاق افتاده در روزیکه خبر فتح جنگ بدر بمدینه رسید و بسبب
ناخوشی رقیه حضرت رسول صلعم عثمان را از رفتن و حاضر شدن در غزوه بدر نهی فرمودند و در حق شان ایشان
و عثمان گفته اند | احسن زوجین یری انسان | رقیه و بعلها عثمان
ابن اثیر گوید وقتی عثمان و رقیه در حبشه بودند پسری خدا وند باینها عطا فرمود و او را عبد الله نامیدند
و آن پسر پنج شش سال بماند بعد از آن خروس چشم او را در دیده صورتش آماس کرد و در جمادی الاولی
سال چهارم هجرت از اثر آن زخم و آماس درگذشت خلاصه عثمان بعد از رقیه بمزاوجت ام کلثوم
خواهر رقیه نایل گردید و ترجمه حال ام کلثوم در حرف الف نگاشته شد در خبر است ابتدا دو
پسر ابی لهب که عتبه و عتیبه باشند عقد کردند وقتی که سوره تبت نازل شد ابولهب و زوجه اش
شرمسار شدند قبل از زفاف پسران خود را مجبور بترک آن دو نمودند رقیه
دختر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام است که از بطن سیدة النساء فاطمه سلام الله علیها
بوجود آمده مشارق الانوار گوید سیده رقیه قبل از بلوغ وفات کرد و از کراماتی که نسبت
بسیده مشار الیها داده اند اینست که هنگام مسافرت از مدینه یکنفر از آل یزید بطرف آن معظمه آمده
خواست او را شهید کند دستش در هوا و پایش در رکاب مانده روحش از بدن جدا شد شیخ
حسن العدوی میگوید در مصر از بنات حضرت زهرا غیر از سیده رقیه و خواهرا و حضرت زینب
کسی مدفون نیست خلاصه مقبره در مصر باسم ایشان و خواهر علیهما صلوة الله الملک الاکبر
میباشد که زیارتگاه است رقیه دختر محمد بن علی بن وهب القشیریة از محدثه های مصر است
و مدتی در آنجا تعلیم علم حدیث کرده این زن خیره بصلاح و تقوی و علم مشهور است وفات او
در چهاردهم ماه شعبان سال هفتصد و چهل و یک هجری اتفاق افتاده است و رقیه بنت محمد
الثعلبی و رقیه بنت التجانی و رقیه بنت القاری سه نفر زن محدثه میباشند و دو نفر زن صحابیه
هم مسماه باین اسم بوده یکی رقیه بنت ثابت الانصاریة دیگر رقیه بنت کعب الأسلمیة و پوشیده
نیست که جمع رقیه رقیات میشود قیس الرقیات پدر عبید الله است و عبید الله از مشاهیر شعرای
بنی امیه بوده و پدر او را قیس الرقیات گفته اند بجهة اینکه زنهای متعدده باین اسم داشته یا آنکه

حضرت رسالت بعالم دیگر شتافته و عصر نبوت را ادراک نکرد ... رقیقه [illegible]
صاحب الرؤیا بودن او میان قوم آنکه وجه ملقب شدن او باین لقب آنکه وقتی در مکه [illegible]
روی داد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله در آنوقت سن آنحضرت ... رقیقه [illegible]
شخصی بصدای بلند گفت ای معشر قریش ... پیغمبر آخر الزمان که بعثت او [illegible]
و اوان ظهور او نزدیک گردیده و مقرر است که بیمن مقدم او بلای قحط و [illegible]
باید از میان شما شخصی دارای حسب و نسب که ... باشد با مردان [illegible]
اولاد و ذریه خود را همراه برداشته ... او را [illegible]
شسته تطهیر نمائید و معطر سازید پس از استلام رکن ... ابو قبیس [illegible]
طلب باران نماید و دیگران آمین گویند باران رحمت الهی نازل [illegible]
کرد و رقیقه خواب خود را بقریش اظهار کرد ... عبد المطلب دارای این شرایط است پس
بنابراین ... او نمودند و ... رسول را همراه برداشته [illegible]
مذکور و بکوه ابو قبیس رفتند و عبد المطلب ببرکت وجود خیر البریه استسقا نمود و این دعا [illegible]
اللهم ساد الخلة وكاشف الكربة أنت معلم غير معلم ومسئول غير مبخل وهذه عبادك وإماؤك
بعذرات حرمك يشكون إليك سنيهم التي أذهبت الخف والظلف اللهم فأمطر علينا
مغدقا مريعا و ابیات ذیل که رقیقه بنظم در آورده ... استجابت دعا و نزول باران [illegible]

بشيبة الحمد أسقى الله بلدتنا	وقد فقدنا الحيا واجلوذ المطر
فجاد بالماء جوني له سبل	سحا فعاشت به الأنعام والشجر
منا من الله بالميمون طائره	وخير من بشرت يوما به مضر
مبارك الاسم يستسقى الغمام به	ما في الأنام له عدل ولا خطر

شیبة الحمد لقب جناب عبد المطلب و مقصود از میمون الطائر حضرت نبی اکرم صلی الله علیه
و آله و سلم میباشد رقیقه کریمه حضرت نبوی یا عمه آن بزرگوار است ... [illegible]
رساله ایست مخصوص در این مسئله و یکی از آن دو دختر است که عثمان ... تزویج [illegible]
ذو النورین گفتند هنگامی که حضرت رسول در مکه معظمه اقامت داشتند رقیه را ... تزویج

ومکة او باطراف الحجون | تدین لمعشر قتلوا اباها
اقتل ابیک جائتک بالیقین | رملیه بنت الحارث صحابیه است

انصاریه که دختر حارث نجاری و زوجه معاذ بن عفرا بوده در عصر حضرت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم خانه داشته که آنرا مسافرخانه قرار داده و ایلچیان و اشخاصی که برای درک حضور حضرت بدان ساحت میآمده و طرف توجه میشده‌اند در آنخانه منزل برای ایشان تعیین میکرده‌اند رمیکیه جاریه ام الاولاد معتمد بن عباد امیر اشبیلیه است که پیش بنام اعتماد ذکری از و شد مشار الیها از نساء اندلس است که بفضل و ادب اشتهاری یافته و تمام فرزندان ذکور و اناث معتمد از بطن او بوجود آمده‌اند اگرچه مشار الیها مانند اقران خود در موسیقی ربطی نداشته اما حسن و ملاحت و طلاقت و فصاحت و حلاوت گفتار و لطافت و ظرافت را بدرجه کمال دارا بوده و معتمد که از ادبای ملوک الطوایف مسلمین مغاربه محسوب میشود با او مانوس و از مصاحبت او بنهایت محظوظ میگردیده و بنابر محبت وافر معتمد با و احترامی کامل حاصل نموده گویند روزی رمیکیه برخی از زنان بینوا در پنجره سرای سلطنت دید پا برهنه در گل و لای راه میروند و شیر میفروشند او نیز هوس کرد که پا برهنه در گل راه رود و بشغل ایشان تشبه نماید و بهمانحال در ایوان العمارت گلی ترتیب داد مرکب با نواع طیبات و بخور و گلاب و مشار الیها با دختران و جواری معتمد مشکها بر دوش افکنده در آن گل راه رفتند و بسان نسوان بادیه بتکلف شیر فروشی کردند و باین آرزو نایل گردیدند گویند وقتی که معتمد بدست امیر المسلمین دو چار ذلت گشت و با رمیکیه در قلعه اغمات مقید و محبوس گردید با آنهمه بذل و مخارج و نفقات که معتمد نسبت بمشار الیها کرده بود روزی رمیکیه بجهتی دلتنگ شده بمعتمد گفت من هرگز از تو خیری ندیدم معتمد در جواب گفت ولا یوم الطین و بدینجواب حال آن روز را بخاطر رمیکیه آورده او را خجل ساخت و صدق کلام معجز نظام نبوی را بظهور رسانید که نسوان را بصفت ناسپاسی ستوده است معتمد بعد از آنکه از تخت امارت اشبیلیه ازعاج شد در اول عیدی که در رسید و در آن عید خود و دختران خود را بیچاره و پریشان حال دید این ابیات سرود

فیما مضی کنت بالاعیاد مسرورا
فساءك العید فی اغمات ماسورا | ترى بناتك فی الاطمار جائعة

چند نفر از جده های او مسماة برقیه بوده اند یا چند نفر از مشوقه های او باین نام نامیده شده و

از قبیل وجه آخری است شعر شاعر که میگوید

ازقبیل وجه آخری است شعر شاعر که میگوید … ادعی باسماء نبزا فی قبائلها

کأن اسماء اضحت بعض اسمائی … بزعم بعضی حضرت سید الشهداء علیه آلاف التحیة

والثناء دختری مسماة برقیه داشته اند ولی سندی برای این عقیده بدست نیامده است رمله بنت زبیر وزبیر از عشره مبشره میباشد ابتدا امثال الیسار الثقفی موسوم بعثمان بن عبد الله بزنی گرفت واز وعبد الله بن عثمان بوجود آمد واین عبد الله بن عثمان وقتی حضرت سکینه بنت الحسین را تزویج کرده بنا براین رمله بنت الزبیر مادر شوهر حضرت سکینه است بعد از آن در حبالهٔ نکاح خالد بن یزید درآمد وخالد مفتون او گردید واین ابیات را در حق او به نظم آورد :

الیس یزید السیر فی کل لیلة … وفی کل یوم من احبتنا قربا

احن الی بنت الزبیر وقد علت … بنا العیس خرقا من تهامة او نقبا

اذا نزلت ارضا تحبب اهلها … الینا وان کانت منازلها حربا

وان نزلت ماء وان کان قبلها … ملیحا وجدنا ماءه بارداء عذبا

تجول خلاخیل النساء ولا ارى … لرملة خلخالا یجول ولا قلبا

اقلوا علی اللوم فیها فاننی … تخیرتها منهم زبیریة قلبا

احب بنی العوام طرا لحبها … ومن حبها احببت اخوالها کلبا

وبعضی بیت مسطور در ذیل را نیز جزو ابیات مزبوره در فوق دانسته اند بیت

فان تسلمی نسلم وان تتنصری … تخط رجال بین اعینهم صلبا

اما از قرار مذکور خود خالد انکار نموده وگفته است این شعر از من نیست چه گویند عبد الملک بن مروان این بیت شنیده بخالد گفت آنحضرت با خالد یعنی نصرانی شدی خالد گفت علی من قاله ومن نحله لعنة الله یعنی خدا لعنت کند انکه این شعر را گفته وخدا لعنت کند انکه آنرا بمن نسبت داده کذا فی الاغانی رمله بنت شیبه دختر شیبة بن ربیعه وعمزادهٔ هند بنت عتبه زوجهٔ ابی سفیان است رمله از صحابیات است وچون پدرش در جنگ بدر کشته شده وخود اسلام قبول نمود هند دختر عم او ویرا بابیات تعییر کرده

یحی الرحمن صابئة بوج

مستعده بوده هرون الرشید با او در امور مملکت مشورت کردی و او از فرط دانش و عقیده هارون را دلالت بخیرات کردی و در راهها و وادیها برکها و چاهها ساخته بتخصیص در راه کعبه و نصیبین شهر تبریز را او بنا کرده و امروز آثار خیرات آن ملکه کریمه در اقطار ربع مسکون ظاهر و باهر است در مرثیه محمد امین پسر خود گفته

ای جان جهان جهان ناخوش بی تو	بغداد پریشان و مشوش بی تو
رفتی تو و من بی تو بماندم فریاد	تو در خاکی و من در آتش بی تو

زیب النسا بیگم دختر اورنگ زیب عالمگیر پادشاه است و پوشیده مباد که شاه مزبور پنج پسر پنج دختر داشت بهادر شاه اعظم شاه معظم شاه محمد اکبر کام بخش زیب النسا زینت النسا زبدة النسا بدر النسا مهر النسا زیب النسا از بطن دلرس بانو دختر شاه نوازخان در سنه ۱۰۴۸ بوجود آمده حافظ قرآن بود و نحو و صرف و فقه را بخوبی آموخته بود خطوط نستعلیق و نسخ و شکسته را خوب مینوشت میل کلی باشعار داشت بسیاری از شعرا و علما نوکر و جیره خوار او بودند و شوهر اختیار نکرده در سنه ۱۱۱۳ وفات یافت و آنچه مشهور است که مخفی تخلص اوست محض غلط است و گفته اند مخفی تخلص شاعری بود نوکر بیگم ممدوحه و دیوان مخفی که بنام وی شهرت دارد از مخفی شاعر است و یا مخفی رشتی که مصاحب امام قلیخان حاکم فارس بود که بسبب کثرت شرب کوکنار بسیار لاغر اندام بود نقلست که روزی خان بطور مزاح گفت مخفی بسیار لاغر شده جواب داد که لاغری من از آنست که مردم اکثر در صدر مکاتیب مینویسند که مخفی مباد ازین دعای بد کاهیده ام و در حقیقت نیستم که اینقدر هم مانده ام اگر دیگری می بود اثری از وی نمانده بود خان ازین مطایبه بسیار خندید و او را انعام بخشید و این اشعار مسطور در ذیل از افکار زیب النسا بیگم

بلبل از گل بگذرد گر در چمن بیند مرا	رباعی	بت پرستی کی کند گر برهمن بیند مرا
در سخن پنهان شدم مانند بو در برگ گل		هر که دیدن میل دارد در سخن بیند مرا
بشکند دستی که خم در گردن یاری نشد	رباعی	کور به چشمی که لذت گیر دیداری نشد
صد بهار آخر شد و هر گل بفرقی جا گرفت		غنچه باغ دل ما زیب دستاری نشد
کار ما آخر شد و آخر ز ما کاری نشد	رباعی	مشت خاک ما غبار کوچه یاری نشد
سالها خون جگر در ناف آهو شد گره		مشک شد اما چه شد خال رخ یاری نشد
ای آب شار نوحه کنان بهر چیستی	رباعی	چین بر جبین فکنده ز اندوه کیستی

يغزلن للناس ما يملكن قطميرا
ابصارهن حسيرات مكاسيرا
كانها المرط اسكا و كافورا

يزرن نحوك للتسليم خاشعة
يطأن في الطين والاقدام حافية

همانا بيت اخير اشاره است بيوم الطين كه اشارت رفت

روپ متی صاحب صحایف الاخبار در جلد سیم این کتاب در ضمن وقایعی که در سال نهصد و شصت و هشت در هندوستان واقع شده و او ایراد نموده میگوید روپ متی مغنیه بود هندیه بکمال حسن و جمال آراسته و در فن موسیقی و دقایق دلربائی شهرتی عظیم بهم رسانید جلال الدین محمد اکبر شاه خواست او را بچنگ آرد همانا مشار الیها با امیر مملکت خود رابطه و علاقه داشت و معاشقه درست بود زهر نوشید و مرد که بچنگ جلال الدین محمد اکبر نیفتد ریا دختر غطریف سلمی و معشوقه عتبة بن الحباب بن المنذر بن الجموح الانصاری بوده چون عاشق او عتبه در گذشته بر روی نعش او افتاده و با سوز و گداز هر چه تمامتر ابیات مسطور در ذیل را گفته آخر الامر صیحه کشیده و جان داده است میگوید

اعلل نفسي انها بك لاحقة
امامك من دون البرية سابقة
خليلا ولا نفس لنفس موافقة

تصبرت لا اني صبرت وانما
ولو انصفت روحي لكانت الى الردى
فما بعد بعدك منصف

ريا خواهر و هم پیشه سلامة القس جاریه مغنیه است که در حسن و هنر مشهور و قليل النظير بوده و ابن قيس الرقيات الشاعر ريا و سلامه را مانند و مليحه بوده و انها مخصوص شعر زير را گفته

فلم تترك القس عقلا ولا نفسا
لال والاخرى منهما تشبه الشمسا

لقد فتنت ريا وسلامة القسا
فتاتان اما منهما فشبيهة الهـ

مقصود از قس عبد الرحمن بن ابی العمار الجشمی است که بکثرت زهد و ورع مشهور بوده و سلامة القس منسوب باوست ریحانه دختر شمعون بن زید بن قنامه از طایفه بنی قریظه است ابن اثیر گوید این ریحانه از جواری سبایای حضرت رسول صلعم بوده حضرت بمشار الیها تکلیف فرمودند که او را تزویج نمایند و در سلک زوجات مطهرات منسلک باشد ریحانه کنیزی آنحضرت را بر همه چیز ترجیح داد

حرف الزاء

زبیده خاتون دختر جعفر بن منصور دوانقی و زوجه هرون الرشید است ملکه خیره و بانوی

و به لوح مزارش این بیت از کلام او کنده‌اند — مونس ما در لحد فضل خدا تنها بس است
سایه‌ای از ابر رحمت قبرپوش ما بس است — زهره تخلص و نام شاهده ایست زهره جبین

در فن رقاصی و علم موسیقی یکتا بود و کار ناظم و ناثر زبان اردو و دری گویند در شهر لکهنو مکان و مسکن داشت و در علم عروض و قافیه گوی سبقت از هم چشمان ربود غزل اردو بفصاحت میگوید و نستعلیق را خوب مینویسید و گاهی شعر فارسی هم موزون میکنید و در عقد نکاح یکی از دولتمندان درآمده زندگی بعیش بسر میبرد از ترانهای اوست

پروانه را به بزم بغل گیر کرد شمع — یعنی چه بیحیاست که در پیش مردمان
این جراحتها که من دارم کهن خواهد شدن — رفته رفته با بحالم مهربان گردد طبیب
زهره در بزم غزل تازه نوائی دارد — خبر از من که برد تا به غلام بابا

غلام بابا خان نام رئیس بندر سورت است و این مقطع غزلیست که از تحدیث نو به مذکور فرستاده

حرف سین

سجاح بنت حارث موصلی دختر حارث بن سوید است از مردم موصل و کیش نصاری داشت و سخت فصیح و شیوا بود و سخنان مسجع گفتی و چنان شیرین و رنگین هم بودی که مردمان شیفتی و فریفته خویش فرمودی چون مناعت محل او در دلها وقعی انداخت سر به پیغمبری برداشت و مردم را بسوی خویش دعوت کرد نخستین جماعت بنی تغلب ورا اجابت کردند چه نژاد وی از بنی تغلب بود پس دینی پدید آورد نیمی از ترسائی و نیمی از مسلمانی گفت عیسی را فرزند خداوند نتوان گفت چه او روح خدا و بنده خداست و فرمان کرد که در هر شبانروز پنج نماز بگذارید و مسلمانان میازارید و از زنا کردن بپرهیزید و حرام شمارید و از اکل لحم خنزیر باک مدارید و حلال دانید و نام او در موصل و جزیره از حد عراق تا حدود شام بلند گشت چون این بشنید بیمناک شد و با خود اندیشید که اگر با او در اویزد و رزم دهد بعید نیست که هزیمت گیرد صواب چنان شمرد که با وی طریق مدارا سپرد و هدیه نیک با رسولان چرب زبان گسیل ساخت و با انفاذ تحف و هدایا پرداخت و خواستار ملاقات شد چون از هر دو جانب رشته مهر و صداقت محکم گشت با یکدیگر شتافتند و از هر دو سوی خیمه‌ها برافراشتند و لشکرگاه کردند و در میان هر دو لشکر خیمه‌ای افراخته کردند پس مسیلمه در انجا درآمد و سجاح نیز حاضر گشت این هنگام مجلس را از بیگانه بپرداختند مسیلمه بعضی از حرفهای خود را بر او قرائت کرد و در طلب مناکحت او آیتی آورد و سجاح نیز بحکم وحی خود سر بتزویج

رباعی

در دوست چه درد بود که چون من تمام شد — سر را به سنگ میزدی و می گریستی

از تاب و تب مهر سما را که خبر کرد — ور گریه من ابر و هوا را که خبر کرد

بیرون همه سر سبز و درونم همه پر خون — از حالت من برگ حنا را که خبر کرد

غزلها

گرچه من لیلی اساسم دل چو مجنون در نواست — سر بصحرا میزنم لیکن حیا زنجیر پاست

بلبل از شاگردیم شد همنشین گل بباغ — در محبت کاملم پروانه هم شاگرد ماست

در نهان خواهم نظاره گرچه برگ تازه ام — حال من در من نگر چون برگ سرخ اندر حناست

دختر شاهم ولیکن رو بفقر آورده ام — زیب و زینت بس همینم نام من زیب النساست

و در کتابی بنظر گذشت که بیگم با نواب عاقل خان رازی اکثر طرح مشاعره می انداخت و اشعار خود را میفرستاد و باهم بی باکانه گفتگو دست میداد بیگم مطلع این غزل را نزد عاقل خان رازی فرستاد

عشق تا خام است باشد بسته زنجیر شرم — پخته مغزان جنون را کی حیا زنجیر پاست

نوشته ... ماد

بیگم بعد از ملاحظه فی البدیهه این بیت نوشت — پاک بازان محبت را بود دایم حیا

چون تو مرغ بی حیا را کی حیا زنجیر پاست — گویند روزی رازی این شعر را نزد بیگم فرستاده

آن چیز کدام است که چیستی نخورد — استاده شود وقتی بکند باز میرد

بیگم بسبیل ارتجال این بیت را در جواب فرستاد — آن چیز همان است که پیدا شده زان

از مادر خود بپرس که آن چیز کدام است — آورده اند که روزی بیگم در باغ بگلگشت و

تماشا مشغول گردش بود که ناگاه این بیت بخاطر آن گذشته بر خواند چهار چیز که دل اسیر دلدارم بهار شراب و ساقی و گلزار و قامت یار اتفاقا عالمگیر هم عقب دختر میآمد بیگم از گوشه چشم غیرت

و مصرع اخیر فی الفور بدل کرده باواز بلند خواند — چهار چیز که دل میبرد کدام چهار

نماز و روزه و تسبیح و دیگر استغفار — نقلست که روزی بیگم این مصرع نزد ناصر علی

سرهندی فرستاد از هم نمیشود حلاوت جدا لبم وی بطور مزاح بر آن نوشت گویا رسیده بر لب زیب النسا لبم بیگم ازین جواب سوخت و چهره برافروخت و این بیت را در جواب نوشت ناصر علی بنام علی برده پناه ورنه بذو الفقار علی سر بریدمی زینت النسا بیگم خواهر زیب النسا بیگم زینة المساجد شاهجهان آباد دهلی بنا کرده اوست و در صحن همان مسجد قبر زینت است

رسول خدای در حجة الوداع زنان خود را با خود کوچ داد و بعد از کار حج فرمود این حجة الوداع اسلام بود
و اگر دون شما ساقط شد از این پس پشت حصیر را مغتنم دانید و از خانه بدر نشوید و هیچ سفر نکنید ابو هریره
گوید بعد از پیغمبر صلعم تمامت ازواج سفر حج کردند الا سوده بنت زمعه و زینب بنت حجش گفتند چنانچه ما
دیگر هیچ دابه سوا نشویم و از سوده در صحیح بخاری یک حدیث و در سنن اربعه چهار حدیث علمای
عامه روایت کرده اند در اواخر حکومت عمر بن خطاب سوده وفات کرد اسماء بنت عمیس چنانکه
در حبشه دیده بود بفرمود از بهر او ترتیب نعش کردند و بدان نعش بر داشتند و او اول کس بود که از بهر
او نعش بساختند عمر چون آن بدید اسماء را دعا کرد و گفت سترتها سترها الله بعضی گویند نخستین برای زینب
بنت حجش نعش بساختند و اقدی گوید که سوده در زمان حکومت معویه وداع جهان گفت
سیده بیگم بنت سید ناصر از سادات جرجان و معاصر رشید و طواط بود شعر را چنین میفرمود

دلی دارم به پهلو بیقرار از هجر یار خود … چه کردم پیش لی دردان زده بیقرار خود
بدرد دل چنان گریم که خون گردد دل خارا … چو یاد آرم من سرگشته از یاد و دیار خود
از آن پیوسته در عالم چنین سرگشته میگردم … که می بینم چو زلف او پریشان روزگار خود
گلی از باغ وصل او نچیدم بر مراد خود … چو غنچه گرچه خون دیدم دل امیدوار خود
ز استغنا ندارد گوش یکبار آن جفا پیشه … اگر در پیش او صد بار گویم حال زار خود
بکار خویش حیرانم که از عشق بتان هرگز … سر و سامان نمی بینم من مسکین بکار خود
هزین سوزیکه من دارم ز عشق او پس از مردن … نخواهم سوختن آخر سیده لوح مزار خود

حرف الشین

نواب علیه شاهجهان بیگم دامت شوکتها

بنت نواب جهانگیر خان بهادر شمشیر جنگ من طایفه میرازی خیل که یکی از طوائف افاغنه
مشهور آفاقست در ۱۲۵۴ هجری از بطن مرحومه سکندر بیگم بوجود آمده بهوپال که محل حکمرانی نواب
علیه مشار الیها است شهریست واقعه در اقلیم دوم طول البلد اصله (۱۱۱) درجه و عرضا ۲۳
درجه از خط استوا و صوبه مالوه منجمله بیست و دو صوبه هند که حکماء فرنگ او را دستغل انڈیا
مینامند یعنی وسط هند خاتون محمود خصلت در پشت فرمانفرما و حکمران آن ملک آراسته بفضایل صوری
و معنوی آراسته نواب علیه مشار الیها در سال فرخنده فال ۱۲۸۵ بعد از وفات والدین خود بسریر

او درآورد پس سه روز با هم بخفتند و آنچه در دل داشتند گفتند اینوقت سجاح بلشکرگاه خود بازشد
و گفت مسیلمه را بر حق یافتم و صحیح او شدم گفتند مهر تو چیست گفت جنبش مهر فقنه مهر را از خاطر من
ببترد قوم او را ملامت کردند چندانکه ناچار مراجعت کرد و از مسیلمه طلب کابین نمود مسیلمه گفت
هیچ مؤذن داری گفت آری اینک شبث بن ربعی مؤذن من است مسیلمه او را طلب کرد و گفت
امت سجاح را بگو ما صبح و خفتن را بکابین سجاح از شما برگرفتم و نصف غلات یمامه را برا او
مسلم داشت لاجرم سجاح مراتع خویش بازگشت و از برای اخذ غلات سه کس بیمامه فرستاد در
اینوقت خالد با لشکر برسید و عمال سجاح را نیروی توقف نماند گویند در جزیره خود بماند تا آنگاه
که معویه بن ابی سفیان پادشاهی یافت در زمان او مسلمانی گرفت سوده بنت زمعة
بن قیس بن عبدود بن نضر بن مالک بن عامر بن لوی بن غالب القرشیه العامریست و نسب
او با پیغمبر در لوی پیوسته شود و کنیت او ام الاسود است و مادرش شموس بنت قیس بن عمر بن زید
بن لبید بن خداش است و او نخست زوجه پسر عم خود سکران بن عمرو بن عبد شمس بود و از و پسری
داشت که عبدالرحمن نام داشت و در حرب جلولا کشته شد بالجمله سوده در اوایل بعثت
مسلمانی گرفت و با شوهر خود سکران در هجرت اول سفر حبشه نمود و پس از مدتی مراجعت
کرد یکشب بخواب دید که پیغمبر بسوی او آمد و پای بر گردن او نهاد سکران چون بشنید گفت
من خواهم مرد و محمد ترا بزنی خواهد برد و هم شبی در خواب دید که متکی بود و ماه آسمان بر وی
افتاد و قصه این خواب را با شوهر نیز برداشت سکران گفت زود باشد که من وداع جهان گویم
و تو در کنار محمد شوی هم در آن وقت مریض شد و بسرای دیگر تحویل داد سوده ببود تا خدیجه وفات
کرد آنگاه بنمایندگی خوله بنت حکیم که زوجه عثمان بن مظعون بود دو سال قبل از هجرت پیغمبر بخانه زمعه
رفت و او را بچهار صد درهم کابین بست و در سال هشتم هجری پیغمبر خواست او را طلاق گوید عرض کرد
میخواهم در سلک زوجات مطهرات باشم و نوبت خود را بعایشه بخشیدم مرا طلاق مگوی مسئول
او پذیرفته شد و بروایتی بعد از طلاق رجوع فرمود و چنین حدیث کنند که گاهی
سوده بسخنان فریبنده رسول خدا را خندان میساخت گویند وقتی عرض کرد که من دوش با تو نماز گذاشتم
چندان رکوع خود را بدرازا کشیدی که من بینی خود را گرفتم تا مبادا خون برود پیغمبر تبسم فرمود بالجمله

هر ذرهٔ خاک درش خورشید تابان دیگرست
خوبان دنیا گو همه خوبند از سر تا بپا
از بوریای زاهدان بوی ریا آید بجان
با وی مکن قول عدو ساغر کجا و شیشه کو
من میروم سوی حرم دل میشود سوی صنم
جانم به تنگ آمد از او یا رب پیالهٔ زهر ده
ای عشق بی پروا بیا تا وارهیم از ما سوا
از شرم رنگ آل او دیگر بود احوال او
ای مونس غمخوار من خلقی پی آزار من
شاه جهان هم بیکسان هم تاجور دیندارست

از پرتو مهر رخش ... شبهای دیگر
نام خدا آن دلربا دارد سراپای دیگر
بهر نماز عاشقان باشد مصلای دیگر
ای محتسب این باده بود از خم صهبای دیگر
من میروم جای دگر دل میبرد جای دیگر
من میزنم نغمهای دگر او میزند نای دیگر
جز درد تو نبود مرا در دل تمنای دیگر
گل پیش آن لاله رو دارد تماشای دیگر
بس فخر ازین یار من دارم چه پروای دیگر
جز یاد داور در جهان دارم چه سودای دیگر

شفا بنت عبدالله بن عبد شمس بن خالد بن صداد و بروایتی ضرار بن عبدالله بن قرط بن رزاح بن عدی بن کعب بن لوی القرشی مادر سلیمان بن ابی حثمه است و اسمش لیلی است و شفا بر اسمش غلبه کرده است و مادرش فاطمه بنت ابی وهب بن عمرو بن عائذ بن عمران بن مخزوم است قبل از هجرت مسلمانی گرفت و گاهی رسول خدا در نزد او خواب قیلوله مینمود و عمر بن الخطاب رای او را صائب میدانست **شیرین** دختری رومی بود که در سرای یکی از بزرگان عجم جای داشت و پرویز از آن پیش که پادشاه شود گاه گاهی بسرای او شتافته با شیرین ساز مودت میکرد و روزی انگشتری خویش بدو عطا کرد مولای او را غیرت بجنبید و با یکی از مردم خود گفت این کنیزک را با خود برده در رود فرات غرقه ساز آن غلام شیرین را بگرفت و ببرد و خواست در رود غرقه کند شیرین چندان بنالید که بروی رحم آورد و او را در جایی که آب افکند که بتوانست بیرون شد پس شیرین بیامد و بدیر راهبی پناه جست و معتکف گشت آنگاه که خسرو بتخت جای کرد روزی گروهی از لشکریش بران دیر عبور کردند شیرین آن انگشتری بدیشان داد تا نزدیک خسرو آوردند و پرویز سخت شاد شد و کس بفرستاد تا او را بعظمت تمام بسرای آوردند و بعد از مریم بانوی بانوان گشت و فرهاد کوهکن برو ...

سکندر بیکم والیه ریاست و بنام محلات بود والده (۱۲۶۳ ۱۲۸۱) ایام ریاست و دران عقد هزار
نفوس تحت حمایت ریاست بوده سبز و آباد بوده در آبادانی ملک و آسایش رعایا سعی
بلیغ داشته از پیشگاه اعلیحضرت ملکه انگلند و قیصره هند کوئن وکتوریا و نوابان دولت برطانیه
مورد تحسین آفرین گردیده و بحصول خطاب (گرون آف اندیا) ورتبهٔ اعظم دلاور طبقه
اعلای ستاره هند پایه مباهات در امثال و اقران حاصل کرده و شوهر عالی گوهر ایشان
المؤید بنصر الله سید محمد صدیق حسن خان بهادر علامه وقت یگانه که کتب در اکثر علوم تصنیف
و تالیف فرموده اند و بصفات حسنه یکتای روزگار هیچنان ذات بابرکات خاتون مکرم
بیگم ممدوحه وحید العصر عمارات عالیه مثل تاج محل و نشاط افزا و غدیر شاه جهان و غیره
بصرف لکوک زر مسکوک بنا نموده دار الاماره را ذات العماد فرموده و بداد و دهش
و خیرات و مبرات لوجه الله تعالی و بنا و مساجد شامخه و مدارس عالیه و بیمارستان
و جاده های آهنی و پلهای محکم اساس و تشیید سلسلهٔ تار برقی بنیاد نام نیک و ذکر خیر در دنیا برای
مدت دراز گذاشته و رای استعداد علمی و سلیقه خدا داد که از تاج الاقبال تاریخ بهوپال و تهذیب
النسوان و خزینة اللغات ثابت و متحقق است بطریق تفنن طبع گاهی شعر بزبان اردو و فارسی
موزون مینمایند برخی از کلام بلاغت نظام شان در تاج الاقبال تاریخ بهوپال و تذکرهٔ شمع انجمن
و نگارستان سخن و صبح گلشن و روز روشن و اختر تابان و ماه درخشان و طور کلیم و بزم سخن و غیره
مسطور و مذکور است و این ابیات فارسی که حین طبع تذکرة الخواتین بواسطهٔ امین بند
شهرستان سخندانی میرزا ابو الفضل مولانا عباس آفندی شیروانی ملازم و منصب دار قدیم سرکار بیگم
ممدوحه عالیة الشأن بدست آمده درین جا برای ملاحظه سخنوران زیب تحریر آمد و هو هذا

رباعی

برخیزم و نگاه بهر چارسو کنم — باشد که رفته رفته ترا جستجو کنم
این جست و خیز ساغر کم ظرف و تنک تاب — مستی اگر کنم گله و شکوه سبو کنم

رباعی

افتاده بکوچه گذر آن سرو روان را — من مرده خوشم زیست مبارک دگران را
ای چرخ چه کردی سلیمان و سکندر — گر تو هوس عیش بود شاه جهان را

غزل

هر دم ز حسن یار من ریزد تجلای دگر — چشمم بود در هر نظر محو تماشای دگر

که نام اصلی وی شاه زنان است زوجه جناب سید الشهدا و وی را لقب ام فاطمه عروس حضرت
قاسم بعد از آنکه اسیر شده او را بمدینه آوردند عمر او را میان امیرالمؤمنین و حسنین مخیر کرد که هر یک را
خواهد بشوهری اختیار نماید شهربانو از جهت احترام فاطمه علیها السلام بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در اختیار
نشد بحضرت امام حسن علیه السلام هم بسبب آنکه طلاق بسیار میداد راضی نشد بلکه قبول مزاوجت حضرت امام حسین ع
را نموده در حباله نکاح آنسرور در آمد و در خدمت آنجناب بود تا روز عاشورا در کربلا آنجناب وصیت
بشهربانو فرمودند که بعد از شهادت من در پشت ذوالجناح بخیمه‌گاه ذوالجناح را سوار شو و بجائی
که مقدر شده ترا خواهد رسانید پس شهربانو بعد از شهادت سید الشهدا علیه آلاف التحیة والثنا
بنا بوصیت آنحضرت تنها سوار بر ذوالجناح شد و خواست برود دخترش فاطمه عروس حضرت
قاسم عرض کرد ای مادر مرا از خود جدا مکن و همراه خود ببر پس او را نیز ردیف خود سوار ذوالجناح
نموده روانه شدند ذوالجناح چنان آنها را بتعجیل برد که گویا زمین زیر پیشانی پیچیده میشد تا رسیدند
بزمین ری در اندک زمانی پس شهربانو بفاطمه فرمود پیاده شو چون پیاده گردید فرمود ای فاطمه درین
شهر دوستان و محبان پدرت هستند و اخوال و اقربای من از طایفه یزدجرد در اطراف بلده ری
میباشند کفیل امورات تو خواهند شد و من بوصیت پدرت که مامور به آن بوده‌ام باید بروم جایز نیست که از
حکم امام تخلف نمایم پس شهربانو روانه شد در حوالی شهر ری غاری بود و در آن غار رفته غایب شد
بسیار شایع است میان مردم که دیده شده است در قله آن کوه چیزی که شبیه بوده بمقنعه و
ازار و مشهور است هر مرد نزدیک آن مقنعه و ازار بشود و بلکه زنیکه آبستن به پسر هم باشد نمیتواند
نزدیک بشود اما فاطمه تنها ماند آورده اند که مردی در ری بود و از نسل عمار یاسر و نام آن رابعه
بود چون شنید که دختر سید الشهدا علیه السلام بولایت ری وطن ساخته است در خدمت آن مخدره آمده بخدمت
گذاری مشغول بود و چندان در خدمت آن مخدره ماند که فرزند ارجمند وی متولد شد نام او را قاسم ثانی گذارد
ملک شاه غازی بن یزدجرد بن شهریار ملک عجم قاسم ثانی را بلقب شمیران برده و او را بسیار
گرامی داشت

حرف الصاد

صفیه زوجه دهم رسول خدا بنت حیی بن اخطب بن ثعلبه از بنی اسرائیل از سبط هارون بن عمران علیه السلام از قبیله بنی النضیر
است مادر او ضره بنت سموال بشد نخست زن سلام بن مشکم بود از وجدا شده و نکاح کنانه بن

نقاشان چین بود شیفتهٔ او گشت و طاق بستان را به پیراست و صورت او را نیز در سنگ رسم کرد و اینکه مورخین سنگ بریدن کوه بیستون را تمامت صنعت فرهاد دانسته‌اند به خطا رفته‌اند چه در کوه بیستون تمثال داریوش فارسی است که رسم کرده‌اند و آن یازده صورت که بر دنبال یکدیگرند تمثال آن امیران و پادشاهان است که در مملکت بابل و بلاد و امصار کنار فرات و شهر موصل و جزایر بحر الدات و اراضی بیت المقدس فرمانگذار بودند و نامهای ایشان به پهلوی است که هر یک را سطری در کنار آن تمثال رسم کرده‌اند اول که در زیر پای داریوش رسم است گئوماتای ماگوشی دوم اترینا سیم ننی تیبرای چهارم فراوارتش پنجم ناریتبای ششم چترتخمای هفتم وهیازداد هشتم ارخا نهم فرادای دهم سارخا ساکان اینجمله با تمثال داریوش یازده باشند و آن لوحها که بر سنگ برده‌اند و بر آن خطها رقوم داشته‌اند قصهٔ داریوش است که بعد از فتح بابل و برانداختن خاندان بختنصر این یازده تن غلبه جسته و ایشان را اسیر فرمان و عرضهٔ شمشیر ساخته اکنون با سر قصهٔ شیرین آییم از پس آنکه خسرو و فرزندان او مقتول گشته و شه باد از آن واقعه برگذشت شیرویه کس نزد شیرین فرستاد و پیام داد که اکنون خسرو از جهان بشد بسرای من در آی و بانوی بزرگ باش و مرا شوی کن شیرین گفت تا شصت تن از بزرگان مملکت نزد تو انجمن نشوند من نزدیک تو حاضر نشوم شیرویه ناچار رضا داد و قوم را فراهم کرد و شیرین بیامد و از پس پرده بنشست شیرویه گفت اکنون که خسرو از جهان برفت روا باشد که مرا شوهر کنی و بانوی سرای من باشی شیرین گفت بدان شرط سر بدین فرمان در آرم که هر خواسته و مال که مرا بوده باز دهی و آن سیصد تن بنده که زر خریدان منند مرا سپاری و آنگاه اجازت دهی که سر دخمهٔ خسرو را گشاده و او را وداع گفته باز آییم پس بکنار تو خواهم بود شیرویه اینجمله را بپذیرفت و شیرین بسرای خویش باز آمد و آن مال و بندگان را بگرفت و جمله آن زر و خواسته را بمساکین و درویشان عطا کرد و بهر قوم بداد تا از بهر خسرو رباطی کنند و آن بندگان را جملگی آزاد ساخت آنگاه بیامد و سر دخمهٔ خسرو را برگشود و روی بر چهرهٔ خسرو نهاد و مقداری زهر که با خود داشت بنوشید پس برخاسته پشت بر دیوار نهاد و بمرد مردمان از آن حال سخت شگفت آمد و همچنان سر آن دخمه را استوار کردند و برفتند و با شیرویه بگفتند

شهربانو بنت پادشاه یزدجرد بن شهریار کسری پادشاه فارس

شتر صفیه ماند و شد و زینب اشتری افزون از خود بود شتر مرده چه شود اگر صفیه را شتری دهی تا او
بمنزل رساند عرض کرد من باین یهودیه چیزی دهم پیغمبر رنجید و دو یا سه ماه ترک او گفت تا زینب
چنان از آمدن پیغمبر مایوس شد که سریری که از بهر او بود برداشت پس از نهایت نا امیدی رسول
خدای بخانه او درآمد و آشتی کرد و گویند در مرض موت رسول خدای زنان در گرد او انجمن بودند
صفیه گفت یا رسول الله سوگند با خدای دوست دارم که این مرض با من باشد زنان با
یکدیگر غمز کردند پیغمبر دانست و مکروه داشت فرمود سوگند با خدای که راست میگوید
نیز گفته اند یکروز پیغمبر بر صفیه درآمد و او را گریان یافت پرسید گفت عایشه و حفصه میگویند
بهتریم از تو چه ما را شرف قرابت است و هم زنان اویم فرمود چرا نمیگوئی پدر من هرون و عم
من موسی و شوهر من محمد است و بروایتی حفصه را گفت اِتّقی الله یا حفصه و مکرر از عایشه در
تشنیع صفیه با پیغمبر گفت بس است ترا که او چنین و چنان است یعنی کوتاه است آنحضرت
را خشم آمد و گفت لَقَد قُلتِ کَلِمَةً لَو مُزِجَ بِهَا البَحرُ لَمَزَجَتهُ یعنی کلمه گفتی که اگر
لونی داشت و در بحر افتاد دریا را دیگرگون ساخت و در سال سی [illegible] هجری [illegible]
حکومت عمر صفیه از جهان برفت و عمر بر او نماز گذاشت اهل سنت و جماعت در صحیح [illegible]
اند یک حدیث متفق علیه است و دیگر در کتب دیگر است [illegible]
یکی از شاهدان بزم واجد علیشاه است شاعرست خوش [illegible]

بزبان اردو و از اشعار اوست ابیات

چین ہوں جیسا الگ الگ لوگ جدا الگ الگ
منہ کو پھرا کی یار تو مجھ سے کہا الگ الگ
چھپیو خدا کیواسطی بادفنا الگ الگ
[illegible] ہوں رو رو کے دور دور مجھ سی دوا الگ الگ
نالی کئی الگ الگ آہ رسا الگ الگ
سب کا ہی لطف الگ الگ سب کا مزا الگ الگ

خوش [illegible]
[illegible]
شمع جلالی [illegible]
خاک ہو [illegible]
ہجر میں خوب [illegible]
حسرت و آرزوی وصل [illegible]

حرف الضاد

ضبیعه بنت خزیمه بن ثابت انصاری ذو الشهادتین خواهر ام عطیة الانصاری از اجله

اليهود [illegible] سخن [illegible] وکنانه [illegible] خیبر [illegible] صفیه [illegible] ناصر [illegible]
و [illegible] کرد و [illegible] ساخته [illegible] اعتاق [illegible] پیغمبر [illegible] کرد و در [illegible]
پیغمبر [illegible] مبارک پیش نهاد [illegible] کرد و زانوی
خود را [illegible] بنشست [illegible] مبارک بر
[illegible] او
[illegible] صفیه [illegible]
[illegible]
کرد [illegible] که از رسول خدای [illegible] زفاف کرد و آن شب ابو ایوب
انصاری سلاح جنگ برخود راست کرد و گرد خیمه پیغمبر بحراست بود بامداد که پیغمبر از خیمه
بانگ سلاح ابو ایوب بشنید فرمود کیستی گفت منم ابو ایوب صفیه زنی جوان است شوهر و
پدر و [illegible] او را مقتول ساختاید بیم کردم [illegible] ناشایسته [illegible] پدید آید فرمود اللهم احفظ ابا ایوب
کما حفظ نبیک با جمله ام سلیم گوید صبحگاه صفیه را بپهلوی لشکرگاه بردم و پرده بستم تا
غسل کند و گفتم پیغمبر را با خود چگونه یافتی گفت امشب تا صباح با من سخن کرد و فرمود چه منزل
پیش بزفاف رضا ندادی عرض کردم جهودان نزدیک بودند بیم کردم که ترا آسیبی رسانند پیغمبر را
این سخن خوش آمد با جمله رسول خدای در صباح زفاف قروت و روغن و خرما و سویق طلب
کرد و چنگالی کرده ولیمه بداد و صفیه خرما در آب نهاد تا صبحگاه و از آن نبیذ کردم بامداد و بعد از
ورود بمدینه رسول خدای صفیه را در خانه حارث بن النعمان فرود آورد و زنان چون وصف
جمال او را شنیده بودند بدیدار او شتافتند و عایشه با چادری و نقابی ناشناخت خود را بمیان
انداخت پیغمبر او را بشناخت و چون بیرون شد از قفا چادر او را بکشید و گفت ای شقیره صفیه را
چون یافتی گفت یهودیه را در میان یهودان دیدم فرمود مگوی که او مسلمان و حسن الاسلام گشته
ام سنان اسلمیه گوید از زنان پیغمبر چهار تن بلباس دیگرگون بدیدار صفیه شدند عایشه و زینب
بنت جحش و حفصه و جویریه پس حفصه با جویریه همی گفت زود باشد که این جاریه بر ما غلبه کند
جویریه گفت او از قومیست که زنان ایشان نزد شوهر کم بخت باشند عایشه [illegible]

لا تُزِیْنَ بالتقطیع القلوب علی رغبه		لواحی لیخالو وا اَیْن حَبِیبَه

عمره دختر سعد بن عبد الله بن قدار بن ثعلبه الاخاذ یا است چندان حریص بود بشوهر کردن که چون
خواستار در آمدی فیقول خطب فتقول نکح ویقول انزل فتقول انکح
یعنی خواهنده میگفت خواستار لی توانی پاسخ میداد شوهر بده هم چون بگفت فرود آمدی باشد میباید
که شتر را نخوابان بالجمله چهل و اند شوهر کرد و از ایشان فرزندان آورد که همه پدر قبیله بزرگ شدند نخستین
مردی از قبیله ایاد شد و از پس یشکر بن عدوان بن عمرو بن قیس بن عیلان او را بگرفت و خارجه
بزاد و مکنی بام خارجه گشت و از خارجه قبیله بزرگ پدید آمد انگاه عمرو بن ربیعة بن حارثة بن عمرو
مزیقیا او را بسرای آورد و سعد را بزاد که پدر قبیله حیا و طایفه مصطلق است و ایشان اندر خزاعه
بعد از در سرای بکر بن عبد مناة بن کنانه در آمد و لیث و دئل و شجع را بزاد که پدر قبایل بزرگ شدند
انگاه زوجه مالک بن ثعلبة بن اسد شد و غاضره و عمر را بزاد پس جشم بن مالک بن کعب بن
القین بن جسر از قضاعه او را بگرفت و عرابه که پدر بطن بزرگی است بزاد انگاه و شجع … بن
عمرو بن حیون البهرانی از قضاعه شد و بهرا و تغلبه و بلال و نجوه و عامر بزاد پس … تیم
بن تیم شد و اسید و جهیم را بزاد گویند نسبت و از قبیله بزرگ نسب بام خارجه … شه
دختر اطرش بن رواحه است در خبر است که بر معویه در آمد متوکئة علی عکاز لها
در حالتیکه تکیه زده بود بر عصائی که بن آنرا با آهنی زده محفوف داشت … معویه … شجاعه
سلام داد و بنشست معویه گفت من امروز نزد تو امیر المومنین شده ام و از این پیش نبوده ام فقالت
نعم اذ لا علی حی گفت امروز چون علی صلوات الله علیه زنده نیست تو در نزد من امیر المومنین
شدی معویه گفت تو آنکس هستی که شمشیری حمایل کردی و در صفین میان دو صف ایستادی
و همی گفتی ایها الناس علیکم انفسکم لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم ان الجنة لا یرحل من
قطنها ولا یهرم من سکنها ولا یموت من دخلها فابتاعوها بدار لا یدوم نعیمها ولا تنصرم
همومها وکونوا قوما مستبصرین فی دینهم مستظهرین علی طلب حقهم ان معویة دلف الیکم
بعجم العرب غلف القلوب لا یفقهون الایمان ولا یدرون ما الحکمة دعاهم الی الباطل فاجابوه
واستدعاهم الی الدنیا فلبوه فالله الله عباد الله فی دین الله

صواحبات پیغمبر است در مرثیه پدر خود گوید	عین جودی علی حزینة بالدمع

قتل الاحزاب یوم الفرات	قتلوا اذا الشهادة بن عتوا	ادرك الله منهم بالترات
قتلوه فی فتیة غیر عزل	یرعون الرکوب لله عونا	... واجملوا توفرا العدل
دانوا به حتی الممات	لعن الله معشرا قتلوه	ورماهم ... والآفات

ضعیفی معاصر حکیم آذری بود و این مطلع از او — در دلم بود آرزو ... آرزو

دیدم آن روی و فزون شد آرزو و بر آرزو — آورده اند که شوهرش ... آخر شاعر

بود گاهی باهم کلمات مطایبه بر زبان میآوردند روزی ضعیفی این رباعی گفت بر زبان راند

ای مرد ترا به شهر هم اکبری نیست	هم پیر و ضعیفی و ترا پیری نیست
با این همه میدهی همیشه زر زدن	خود قوت آن ترا که بر خیزی نیست
شوهر نیز این رباعی در جواب گفت	ای زن دگر آنکه با من آ پیری نیست
کار تو بغیر فتنه انگیزی نیست	دارم همه عیب ... ضعیفی اما
عیبی بتر از بلای بی چیزی نیست	

حرف الطا

ظلیمه بنت عبدالله در سرای رشید ثقفی بود و او را طلاق گفته ... اعیان ... دانند

در باب ظای معجمه نامی در صواحبات دیده نشد

حرف العین

عایشه زوجه سیم رسول خدا ص و دختر ابوبکر بن ابی قحافه بود و هو ... بن عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مرة بن لوی است و نسب او با پیغمبر در مره پیوسته میشود و کنیت او ام عبدالله است همانا وقتی عرض کرد که یا رسول الله زنان را همه کنیت است کنیتی ... شاد ... و بنام خواهرزاده خود کنیتی باش که عبدالله بن زبیر باشد و مادر عایشه ام رومان بنت عامر بن عویمر بن عبد شمس بن عتاب بن اذینة بن سبیع بن دهمان بن الحارث بن غنم بن مالك بن کنانه است و کابین او چهارصد درهم است بالجمله در خبر است که رسول خدا او را ... عقد بست عقد او در شهر شوال و زفاف او نیز در سال دیگر بشوال افتاد و نه ساله بود و ... ساله بود و هنگام وفات رسول الله هیجده ساله بود این دو شعر را در مدح رسول ... گفته است

فلو سمعوا فی مصر اوصاف خده	لما بذلوا فی سوم یوسف من نقد

که اگر اینکار شود مرا باید شمار! هما نا مرد عاقل چیزی را که بکرده طبع او ست اعادت آنرا دوست نمیدارد و تذکره آنرا مکروه میشمارد معویه گفت سخن بصدق کردی اکنون حاجت خویش را باز نمای گفت صدقات مارا ما خود میداریم نداز اغنیای ما تا بخشش میکنند بر فقرای ما امروزگار میزان عدل تخته نمیشود چه مارا بهره و نصیبه هست از مساکین ما خبر کسری نمیشود و فقرای مارا سعت عیشی حاصل نمیگردد اگر اینکار رسانته رای تست مثل تو کس باید غفلت را پشت پای زند و دامن نوبت بدست گیرد و اگر بیرون رای تست روا نیست مانند تو کس اعانت خیانت کند و ظلم و ستم را معمول دارد معویه فرمان کرد صدقات ایشان را بخشش کنند و از طریق عدل و انصاف انحراف نجویند عصمتی سمرقندیه زنی سخندان و خوش کلام بود

و گاهی اشعار لطیف و دلچسب میفرمود	تا فگندست مرا بخت بد از یار جدا
غم جدا میکشدم چرخ ستمکار جدا	

حرف الفاء

فا فقره زوجه مره اسدی بطراوت رخسار و حلاوت گفتار در میان زنان نامبردار بود چنان افتاد که شوهرش سفری دراز پیش داشت و سالی چند غایب ماند فاقره را عبدی بود که ملازمت خدمت او داشت اندک اندک دل بسوی عبد رفت و هر گاه تصمیم عزم میداد که باو در آمیزد هم خویشتن داری میکرد دیگر روز عشق او افزون و صبرش اندک شد و همچنان هنگام قصد فساد نفس خویش را مخاطب داشت فقالت یا نفس لا خیر فی الشرة فانها[1] تفضح الحرة و تحدث العزة و از آن امر اعراض کرد دیگر باره خواهش نفس فراش گرفت و او را آهنگ داد همچنان عنان بکشید و گفت یا نفس موتة مریحة خیر من الفضیحة و رکوب القبیحة و ایاك و العار و لبوس الشنار و سوء الشعار و لوم الدیار اندک خویشتن داری کرد زمانی دیر بر نگذشت که باز نفس خواهش آغاز نهاد و این کرت دست فضیحت باز ید قالت ان کانت مرة واحدة فقد تصلح الفاسد و تکوم العائدة گفت اگر یک کرت بود فواید عواید آن را توان برد و اصلاح مفاسد آن توان کرد این بگفت و غلام را پیش خواند و فرمان کرد که شبانگاه در خوابگاه من حاضر باش چون شب برسید او را بکنار در آورد و با او بخفت و کام براند چون از آن کار قبیح بپرداخت

واياكم والتواكل فان ذلك ينقض عرى الاسلام ويطفئ نور الحق وهذه بدر الصغرى والعقبة الاخرى يا معشر المهاجرين والانصار امضوا على بصيرتكم واصبروا على عزيمتكم فكأني بكم غدا قد لقيتم اهل الشام كالحمر الناهقة تقصع قصع البعير

در جمله میگوید ای مردم بر شماست که خویش را و اپائید زبان نرسانند شما را کسی که گمراه شد گاهی که بطریق هدایت سپارید همانا آنکس که در بهشت جای کند هرگز ملول و محزون نشود و آنکس که از بهشت ماوی جوید هرگز پیر نشود و آنکس که داخل بهشت شود هرگز نمیرد پس بخرید بهشت را بجای خانه که نعیمش پاینده نباشد و اندوهش منقطع نگردد و از جماعتی باشید که در دین خود بینا و در طلب حق خود توانا هستند هان ای مردم بدانید معویه آهنگ شما نمود با جماعتی از اوباش عرب که دردلهای ایشان محجوب و تاریک است نه ایمان دانند و نه حکمت شناسند ایشان را بسوی باطل دعوت کرد و اجابت نمودند و در طمع و طلب دنیا انداخت و بر سر او انجمن شدند الله الله ای بندگان خدا در دین خدا ثابت باشید و کار دین را سبک مگیرید باز نگذارید که این خصلت اسلام را نقض کند و نور حق را فرو نشاند هان ای مهاجر و انصار این حادثه است مانند بدر صغری و عقبه اخری کار بر بصیرت و صبر بر عزیمت فرمائید گویا می بینم که فردا بمقاتله اهل شام حاضر خواهید شد و ایشان بانگ در خواهند داد مانند حمارها از نهیق و دهانها از دود و دم آکنده خواهند ساخت چون شتران از نشخوار چون معویه خطبه عکرشه را تا بدینجا قرائت کرد روی با او آورد و گفت گویا می بینم که بر همین عصا که در دست داری تکیه زده و استخوان راهمی کوبی و لشکریان در گرد تو فراهم آمده اند و همی گویند اینک عکرشه دختر اطرش است اگر نه قضا بر این رفته بود لشکر شام را هزیمت میکردی لاکن بتقدیر خداوند دیگر گون نشود هان ای عکرشه چه بر این داشت ترا که از اینگونه سخن کنی قالت یا امیر المؤمنین یقول الله تبارك وتعالى يا ايها الذين امنوا لا تسئلوا عن اشياء ان تبد لكم تسؤكم وان اللبيب اذا كره امرا لن يحب اعاديه گفت یا امیر المؤمنین خداوند تبارک و تعالی میفرماید ایجماعتی که ایمان آورده اید پرسش مکنید از چیزهائی

[illegible]

... [illegible] ...	... [illegible] ...
[illegible] های دل بعشق [illegible] محبت	[illegible]
[illegible] فراق تو الماس [illegible] خوردم	تو دل [illegible] وسودای [illegible]

حرف القاف

قرة العین خلیفهٔ باب [illegible]

[illegible] زرین تاج نام داشت و دختر حاجی ملا صالح قزوینی است چندسال [illegible] علم

فقها بود و شوهرش ملا محمد پسر ملا محمد تقی عمزادهٔ وی است که او نیز فضلی بکمال داشت و عمش ملا محمد

تقی مجتهدیست که صیت فضل و تقوای او در همه بلدان و امصار پراکنده است و این دختر در

علوم عربیه و حفظ احادیث و تأویل آیات فرقان بهرهٔ وافر بود [illegible]

میرزا علی محمد باب گشت و از جملهٔ اصحاب [illegible] و اندک [illegible] او را بد [illegible]

اصحاب میرزا علی محمد باب بارادتی عاشقانه شمع او را پروانه گشتند [illegible]

[illegible] شمس الضحی نام نهادند و عاقبت بقرة العین لقب یافت [illegible] خود را چون [illegible]

[illegible] میکرد و پیروان باب را حاضر کرد [illegible] آنگاه [illegible]

[illegible] کرده چون واعظان متقی از بهشت و دوزخ [illegible] و از احادیث و آیات [illegible]

[illegible] میراند آنگاه میگفت هر که مرا مس کند سورت آتش دوزخ [illegible]

[illegible] پای میشدند و بپای سریر او میرفتند و بر دست و پای [illegible] ملا محمد تقی عم و [illegible]

[illegible] او را القرس کرد و از در طرد و منع بیرون شد قرة العین بقتل عم خویش فتوی [illegible]

سنه ۱۲۶۴ اصحاب او هنگام سپیده دم بر او تاختند و در مسجد میان نماز و نیاز [illegible]

ساختند [illegible] و او بود در میان [illegible] شهید ثالث لقب گشت

با قرة العین پدر و شوهر ترک گفته موافقت کرد و [illegible] الفت گرفت و از قزوین

با اصحاب خویش با آهنگ خراسان بیرون تاخت چون [illegible] بدشت [illegible]

وانش شهوت فرو مرد پشیمان گشت و گفت جنة قلیل و فضحت نفسی یعنی بهره اندک بردم و خود را
فضیحت نمودم آنگاه از آن شوی شوهر او فره که سبب حیا سل میکشت و لازم سفر بود و آهنگ غربت
نمود و بر خر راه عراق را نگریست که با آنکه براو دیدان علمی کرسنه اهل لعود ننعب غراب بینت
از بیش آن الحون تنگ نشا میکند لیست سبب تقریب انده قوی شد تا رسید که غلام
ایکمرزنی چنانست بود و فاقره از آن کردار بسی پشیمان شده آخر اعادت کرد خیر قلیل و
فضحت نفسی هر چون این سخن بشنید دیگر قرار در آمد و گوشت تا میان دو کتف او از غایت
غضب لرزش همی داشت فاقره گفت ترا چه افتاده و این رعده چیست گفت از آن کلمه
که تو گفتی فاقره دانست که راز او از پرده بیرون افتاده شعر و برده این شعر بخواند

محیّ الله رب الناس فاقرة میتة	واهون بها مفقودة حین تفقد
لعمرك ما تعتادنی منك لوعة	ولا انا من وجد علیك مسهّد

وآنگاه تیغ بکشید و غلام را بکشت فاطمه دختر اسود بن عبد الاسد برادرزاده
ابو سلمه بن عبد الاسد مخزومی است و او از اشراف قبیله بنی مخزوم است در آن توقف
پیغمبر در مکه دست بدزدی بر آورد و هنگام سرقت ماخوذ شد او را بحضرت رسول آوردند
فرمان رفت که دست او را قطع کنند خویشاوندان او با خود اندیشیدند که هیچکس را آن دلیری
نباشد که از بهر شفاعت او زبان بگشاید جز اسامة بن زید پس بنزدیک او شدند و او را از در
ضراعت بشفاعت بر انگیختند اسامه بنزدیک پیغمبر آمد و در عفو گناه فاطمه آغاز نیازمندی نها
از گفتار او رنگ دیدار رسول خدای دیگرگون شد و فرمود لا تشفع فی حد فان الحدود
اذا انتهت الیّ فلیس لها مترك ای اسامه آیا تعدی از حدود خدا را از در شفاعت بیرون شده
اسامه چون این بدید از کرده پشیمان شد و عرض کرد یا رسول الله از بهر من استغفار کن آنگاه پیغمبر
فرمود الیکم و ... مان امم سالفه عرصه هلاک شدند از بهر آنکه چون شریفان از ایشان دست
بدزدی بر آوردی او را ترک گفتند و حد بروی نراندند و چون ضعیفی بر گناه کردی اقامه
حد بروی و اداشتند سوگند بدان خدای که نفس محمد در ید قدرت اوست که اگر فاطمه دختر محمد
دزدی میکرد هر آینه تا دست او قطع کنند و فرمود دست فاطمه مخزومیه را قطع کردند

تو بملک و جاه سکندری من و رسم و راه قلندری
بگذر ز منزل ما و من بگزین بملک فنا وطن
لمعات وجهک اشرقت بشعاع طلعتک اعتلا
چو شنید ناله مرگ من پی ساز من شد و برگ من
چه شود که آتش حیرتی بزنی بقلهٔ طور دل
پی خوان نعمت عشق او همه شب ز خیل کروبیان
من و عشق آن مه خوبرو که چه زد صلای بلا برو
تو که فلس ماهی حیرتی چه زنی ز بحر وجود دم
هله ای گروه امامیان بکشید ولوله رامیان
گر تان بود طمع بقا ور تان بود هوس لقا
طلعات قدس بشارتی که ظهور حق شده برملا
هله ای طوایف منتظر ز غیابت شه مقتدر
شده طلعت صمدی عیان که بپا کند علم بیان
متموج آمده آن یمی که به کربلاش تخرجی
صمدم ز عالم سرمدم احدم ز منبع لا احدم
متمم آن ظهور حکیمی آن منیت بی منی
هله ای گروه عمائیان بزنید هلهلهٔ ولا
بزنید نغمه ز هر طرف که ز وجه طلعت ما عرف
ظهر العماء تکشفت دیک الثناء تصففت
نوران نور ز شهر فا طیران طور ز شهر طا
دو هزار احمد مصطفی ز بروق آن شه با صفا
کسی ار بکرده داط علتش بکرفت جبل والتش

ولها

اگر آن خوشست تو در خوری و گر این بدست مرا سزا
فاذا فعلت بمثل ذا فلقد بلغت بما تشا
ز چه روا لست و بر بکم نزنی بزن که بلا بلا
فمشی الی مهر ولا و بکی علی مجتلا
فتلکم و کلکم متذکر متزلزلا
رسد این صفیر مهیمنی که گروه غم ز دو الصلا
بنشاط قهقهه شد فرو که انا الشهید و به کربلا
بنشین چه طوطی دم بدم بشنو خروش نهنگ لا
که ظهور دلبربا عیان شده فاش ظاهر برملا
ز وجود مطلق مطلقا بر آن صنم بشوید اا
بزن ای صبا تو بخنجرش بکروه زنده دلان صلا
مه مفتخر شده مشتهر متهیئا متجللا
که ز وهم و کمال جهانیان جبروت قدس اعتلا
متظهر است بهر دمی دو هزار وادی کربلا
پی اهل افئده آمدم و بهم الی لمقبلا
منم آن سفینهٔ ایمنی و لقد ظهرت و قد علا
که جمال دلبر باشیان شده فاش و ظاهر برملا
ز رفع القناع و قد کشف ظلم اللیال قد انجلا
و رق البهاء تدففت رکزوا الیه مهرولا
ظهران روح ز شهر با و لقد علا و قد انجلا
شده متحقق شده در خفا متستر متلألئا
کندش بعید ز ساحتش و بدو قهر بیادلا

قتیله بنت نضر بن الحارث بن علقمة بن کلدة بن عبد مناف بن عبد الدار وادو زوجه

بسطام است مقام کرد حاجی محمد علی ملقب بعلی اعلی هم از خراسان برسید و با قرة العین یکدیگر را
دیدار کردند و چند کرت مجلس را از بیگانه بپرداخته بمشاورت بنشستند و در رواج دین باب
رای زدند و عاقبت پرده از کار گرفتند و قرة العین منبری در انجمن اصحاب نصب
کرده بی پرده بر منبر صعود نموده گفت هان ای اصحاب این روزگار ما از ایام فترت شمرده شود
امروز تکالیف شرعیه یکباره ساقط است آنگاه که باب اقالیم سبعه را فرو گیرد و ادیان
مختلفه را یکی کند بتازه شریعتی خواهد آورد و قرآن خویش را در میان امت ودیعتی خواهد نهاد
و هر تکلیف که از نو بیاورد در خلق روی زمین واجب خواهد گشت پس امروز زحمت بیهوده
بر خویش روا مدارید که شما را عقابی نخواهد بود چون این سخن بپای برد مردمی که در گرد منبر بودند
سر بگریبان در بردند و جماعتی که در شریعت محمدیه و طریقت اثنا عشریه عقیدتی و ثباتی
داشتند از ارادت باب برگشتند و یک یک بیرون شده طریق مساکن خویش پیش داشتند
و جماعتی از این سخنان شاد خاطر شده آنگاه علی اعلی باتفاق قرة العین راه مازندران گرفت
چون باراضی هزار جریب رسید مردم هزار جریب بر ایشان تاختن بردند و اموال و اثقال ایشان را
بنهب و غارت برگرفتند بعد از این واقعه میان علی اعلی و قرة العین جدائی افتاد علی اعلی
طریق بار فروش گرفت و قرة العین در اراضی مازندران با جمعی از اصحاب خویش ده بده همی
عبور کرد و در اغوای مردم چندانکه توانست همی رنج برد تا آنکه به بند نور کجور از مضافات
مازندران رسید و در آنجا بحکم شاهی دستگیر سپاه شده او را بدار الخلافه طهران آوردند هر قدر
او را نصیحت کردند نه پذیرفت او را در شب خفه کرده در چاه انداختند این اتفاق در سنه ۱۲۶۴ افتاد
و طبعی هم موزون داشته و دیوان اشعار آن معروف است این اشعار از دیوان اوست

جذبات شوقک الجمت بسلاسل الغم والبلا	همه عاشقان شکسته دل که دهند جان بره بلا
اگر آن صنم ز ره ستم پی کشتن من بیگنه	لقد استقام بسیفه فلقد رضیت بما رضا
سحری نگار ستمگرم قدمی نهاده ببسترم	واذا رأیت جماله طلع الصباح و کانما
نه چه زلف غالیه بار او نه چه چشم فتنه شعار او	شده نافه بهمه ختن شده کافری بهمه خطا
تو غافل از می و شاهدی پی مرد زاهد و عابدی	چکنم که کافر و جاحدی ز خلوص نیت اصفیا

کنیز فاطمه والدهٔ شاه سلیمان کابلی بوده است این بیت ازو یافته شده

سزد که پنجه زند بر آسمان هر دم	کنیز فاطمه و مادر سلیمانم

گلبدن بیگم دختر بابر پادشاه است طبعی موزون داشته این فرد ازوست

هر پری رو که او با عاشق خود یار نیست	تو یقین میدان که هیچ از عمر برخوردار نیست

گلچهره بیگم نیز دختر دیگر بابر پادشاه بوده است گاه گاهی شعری میگفته این بیت ازوست

هیچ گه آن شوخ گل رخسار بی اغیار نیست	راست بوده است آنکه در عالم گلی بی خار نیست

حرف لام لبابه بنت الحارث بن حزن الهلالیه من بنی هلال بن عامر بن صعصعه زوجه عباس بن عبد المطلب گویند اول زنی است که بعد از خدیجه علیها السلام ایمان آورده او در سرای عباس شش فرزند آورد نخستین فضل بود که لبابه بنام او مکنی شد و او را ام الفضل گفتند و عباس نیز ابو الفضل کنیت یافت و دیگر عبد الله بن عباس که فقیه بود و دیگر قثم و دیگر معبد و دیگر عبد الرحمن و دیگر ام حبیب عبد الله بن یزید هلالی در حق او این شعر گوید

ما ولدت نجیبة من فحل	بجبل نعلمه و سهل
کستة من بطن ام الفضل	اکرم بها من کهلة و کهل
عم النبی المصطفی ذی الفضل	و خاتم الرسل و خیر الرسل

و خواهرهای ام الفضل از جانب پدر و مادر یکی میمونه زوجه رسول خداست و دیگر لبابه صغری چه او لبابه کبری است و دیگر عصماء و دیگر عمیره و دیگر هزیله و خواهرهای ام الفضل از جانب مادر یکی اسماء و دیگر سلمی و دیگر سلامه و نیز بعضی زینب بنت خزیمه هلالیه را خواهر او دانسته اند و هند بنت عوف بن الحارث بن حاطة بن جریرة بن حمیر مادر اینجمله است لبابه الصغری خواهر لبابه کبری است و نسب و حسبش مرقوم شد در اسلام لبابه صغری سندی در دست نیست و او مادر خالد بن الولید است لیلی بنت ابی خثیمة بن حذیفة بن عاصم بن عامر بن عبد الله بن عبید بن عویج بن عدی بن کعب القرشی زوجهٔ عامر بن ربیعه گویند مهاجرهٔ هجرتین است و در دو قبله نماز گذاشت لیلی بنت حکیم الانصاریه الاوسیه بعضی او را از جملهٔ ازواج رسول خدا شمرده اند که نفس خود را برسول خدا هبه ساخت لیلی بنت قائف الثقفیه در خبر است که هنگام غسل دادن زینب

عبد الله بن حارث بن ابی بن عبد شمس بن عبد مناف در یوم بدر نضر بن حارث اسیر شده بفرمان رسول صلعم مقتول گشت قتیله این اشعار را در مصیبت پدر بگفت و بحضرت رسول صلعم فرستاد چون مرثیه او در حضرت رسول صلعم عرض افتاد فرمود اگر قبل از قتل نضر این شعر بمن رسیده بود او را معفو میداشتم ابیات

یا راکبا ان الاثیل مظنة — من صبح خامسة وانت موفق
بلغ به میتا فان تحیة — ما ان تزال بها الرکائب تخفق
منی الیه وعبرة مسفوحة — جادت لمائحها واخری تخنق
فلیسمعن النضر ان نادیته — ان کان یسمع میت او ینطق
ظلت سیوف بنی ابیه تنوشه — لله ارحام هناك تمزق
صبرا یقاد الی المدینة راغما — رسف المقید وهو عان موثق
امحمد ولانت نجل نجیبة — فی قومها والفحل فحل معرق
ما کان ضرك لو مننت وربما — من الفتی وهو المغیظ المحنق
والنضر اقرب من قتلت وسیلة — واحقهم ان کان عتق یعتق

حرف الكاف

کلن بیگم از نساء لکهنو بود و زبانش شیرین و کلامش نمکین و بعض این اشعار از وست

یقین کبھی دولت سرا میں بار نہیں — دل تپیدہ پہلو میں جو قرار نہیں
نہ مجھکو وصل بھی بوسہ میں آپ لیلونکی — میں آپ ہی تو اتہا کی کسیکی جا نہیں
بیا یا مجھکو زمانہ نے آخرش چور نگ — کیا نہ کولسا یارون نے مجھپہ وار نہیں
فلک زدہ ہی جو کہنا تو اندنون حساب — نغوز ہمنی بو دیکھا کسیکی یار نہیں

کوکب تخلص ستاره بانو دختر شیخ الشعرا مصلح الدین سعدی شیرازی است این مطلع از وست

عشقبازان رو بسوی قبله آن کو کنید — هر کجا محراب ابرویش نماید رو کنید

کامله بیگم دهلویه از مخدرات عهد اکبر شاه هندی بود در مرثیه فیضی فیاضی این رباعی از وست

فیضی مخور این غم که دلت تنگی کرد — با پای امید عمر تو لنگی کرد
میخواست که مرغ روح بیند رخ دوست — زین واسطه از قفس شتاب آهنگی کرد

سازند و بروایتی زینب بنت جحش یا زینب بنت خزیمه یا زنی از بنی عامر نفس خود را بر پیغمبر هبه کرد و گروهی
که چنان ندانند که میمونه نفس خود را با پیغمبر هبه ساخت کابین او را چهار صد درهم دانسته اند
بالجمله میمونه گوید وقتی من و پیغمبر هر دو حاجت بغسل داشتیم من از اناء آب برداشتم و غسل
کردم مقداری آب بماند آنحضرت از بقیه آب غسل کرد عرض کردم من از آنجا غسل کرده ام
فرمود لَيْسَ عَلَى الْمَاءِ جَنَابَةٌ وهم از او حدیث کنند که شبی در نوبت او رسول
خدای از خانه بیرون شد میمونه برخواست و در ببست پیغمبر باز آمد و در بسته یافت میمونه در نگشود
رسول خدای او را سوگند داد که در بگشای عرض کرد یا رسول الله نوبت من بخانه زنان
دیگر میشوی فرمود چنین نکردم بقضای حاجت بیرون شدم وفات میمونه در سال پنجاه و
یک و بقولی استوارتر در شصت و یک یا شصت و سه و بروایتی شصت و شش هجری
بود بدین روایت آخر زنی که از آنحضرت فوت شد میمونه بود نه ام سلمه و گویند ابن عباس
بر او نماز گذاشت و خواهرزادهای او یزید بن الاصم و عبدالله شداد بن الهاد در قبر او در آمدند و
او را بخاک سپردند از مرویات او در کتب عامه هفتاد و شش حدیث است از آن هفت حدیث
متفق علیه است و در فرد بخاری و دو در فرد مسلم پنج و دیگر در کتب دیگر است باتفاق علمای سیر
پیغمبر با این یازده زن زفاف فرمود خدیجه علیها السلام و زینب بنت خزیمه در ایام حیات پیغمبر از
جهان بشدند و نه تن بعد از آن حضرت وفات کردند ماریه نخستین کنیزکانی که با رسول خدا
طریق مصاحبت سپردند ماریه بنت شمعون قبطیه بود که او را مقوقس ملک اسکندریه با خواهرش
شیرین بحضرت رسول هدیه فرستاد و ماریه کنیزکی سفید پوست و زیبا رخسار بود بالجمله ماریه
مسلمانی گرفت و پیغمبر چنانکه ملک یمین را در او تصرف کرد و او را دوست همی داشت و ابراهیم
از وی متولد شد و در زمان حکومت عمر در سال هجدهم هجری از جهان برفت جسدش را در بقیع با
خاک سپردند متمنیه لقب فارعه دختر هشام بن عروة بن مسعود ثقفی است و مادر حجاج بن یوسف
است و از آن پیش که در حباله نکاح یوسف در آمد زن مغیرة بن شعبه بود و شیفته جمال نصر بن حجاج
از قبیله بنی سلیم گشت و نصر در زمان خود بطراوت دیدار و حلاوت گفتار مطمح انظار بود و فارعه
در هجر او چون صبر اندک گشت کلمات عشق آمیز و اشعار دل آویز گاه و بیگاه بر زبان او میرفت

دختر رسول خدا حاضر شد

حرف المیم

میمونه زوجهٔ یازدهم پیغمبر بنت الحارث بن حزن بن بجیر بن الهزم بن رویبه بن عبد الله بن هلال بن عامر بن صعصعه هی عامریه هلالیه مادرش هند بنت عوف بن زهیر بن الحرث از قبیلهٔ حمیر و بروایتی از کنانه بود نخست او را نام برّه بود پیغمبر میمونه فرمود و هند مادر میمونه را دامادهای بزرگ بود چنانکه گفته اند هی اکرم عجوز جمعت علی الارض اصهارا یعنی این زن کهنسال باشد دامادهای نیکو فراهم آورده یکی دخترش میمونه با پیغمبر بود و دختر دیگرش ام الفضل با عباس عم پیغمبر بود و هند را جز حارث پدر میمونه شوهر دیگر بود که عمیس خثعمی باشد از وی نیز دختران داشت اسماء بنت عمیس را جعفر بن ابیطالب خواست و بعد از جعفر ابوبکر بن ابی قحافه بگرفت و بعد از ابوبکر او را علی علیه السلام تزویج کرد و اسماء را از همه این شوهران فرزندان است با جمله دختر دیگر او که زینب بنت عمیس باشد حمزة بن عبد المطلب خواست و دختر دیگر سلمی بنت عمیس را شداد بن الهاد عقد بست با جمله میمونه در جاهلیت زوجهٔ مسعود بن عمرو ثقفی بود و چون از وی جدا شد بنکاح برادر حویطب بن عبد العزی یا حویطب بن عبد العزی یا فروه بن عبد العزی یا سبره بن ابی رهم یا عبد یالیل بن عمرو در آمد شوهر دوم نیز وفات کرد و رسول خدا او را در سال هفتم هجری هنگام مراجعت از عمره قضا تزویج کرد و در ارض سرف که در نواحی مکه است او را زفاف کرد و چنان افتاد که بعد از چهل و چهار سال در همان منزل وداع جهان گفت و در محل زفاف مدفون گشت گویند میمونه زنیست که نفس خود را به پیغمبر بخشید آنگاه که خبر خواستاری بدو بردند بر شتری سوار بود گفت شتر و آنچه بر آنست از خدا و رسول است این آیت فرود شد

یا ایها النبی انا احللنا لک ازواجک اللاتی اتیت اجورهن و ما ملکت یمینک مما افاء الله علیک و بنات عمک و بنات عماتک و بنات خالک و بنات خالاتک اللاتی هاجرن معک و امرأة مؤمنة ان وهبت نفسها للنبی ان اراد النبی ان یستنکحها خالصة لک من دون المؤمنین

از این آیت مکشوف افتاد که هرگاه پیغمبر زنی را تزویج خواهد کرد و او خویشتن را به پیغمبر ببخشد بر رسول خدا روا باشد و این خاص پیغمبر است دیگر مردم را روا نباشد که بی کابین زنی را ضجیع

دیگر سکون نمود و بلای عشق در وی استیلا یافت چندانکه نزدیک گشت بمیرد و بستری شد نصر
بصره این بدانست و زان لطف و حسن اشتهار بهم داشت نزد وی آمد و شیخ بیرون تمنه شنید و بدیدار او
شتافت و بر وی رحم کرد و بازخانه شد و شمیله را لطف کرد تا لختی بیاسود و بنزد یکی
نصر برده او را قوی بخش سر شمیله نان بگرفت و بنزد یک نصر شد و او بسینه خود بچسبانید
و از آن نان چند قدری بخورانید در زمان نصر بهبود گرفت بگیتی تا آن بردم که بسیار آنجا حضور
حاضر بود گفت قاتل الله الاعشی که حاضر حال ایشان بود که این شعر را گفت

لو اسندت میتا الی نحرها	عاش ولم ینقل الی قابر

و چون از وی بازگشت همچنان نصر بخورشت روزی چند بدینگونه گذاشت تا از جهان بگذشت اما
از آنسوی فارعه در سرای مغیره بن شعبة الثقفی میزیست یکروز بامدادان مغیره بر وی درآمد و نگریست
که فارعه خلالی در کف دارد و بتخلل مشغول است فقال یا فارعة لئن کان خلالک
من الغدا انک لجشعة وان کان من العشا انک لبشعة اعتدی فانت طالق
گفت اگر این از بهر غذائی است که شکیبه کرده عجب حریص بوده و اگر از بهر غذای شبانه است
دانی که بی تخلل شب بر آن بگذرد بوی بد بیرون آید و او را طلاق گفت فقالت
سخنت عیناک من مطلاق وما هو الا من شظیة السواک فارعه گفت هر دو چشمت بسوگواری
بگرید این آنست که تو فهم کردی بلکه این تخلل از بهر آوردن شظایای مسواک بود مغیره از کرده خود
پشیمان شد و سودی نداشت از پس او یوسف بن الحکم بن ابی عقیل بن مسعود الثقفی او را بزنی گرفت
و حجاج از وی متولد شد ملکه دختر پادشاه بطراوت رخسار و حلاوت گفتار
نامبردار بود سه تن از صنادید عرب او را خواستار شدند نخستین مدرک و دوم ضبیس بن شرس
سه دیگر شماس بن عباس نام داشت چون ایشان حاضر حضرت ملکه شدند فرمود هر یک صفات
خویش را از در صدق عرضه دهید تا هر کرا بخواهم از در اختیار اختیار کنم پس مدرک ابتدا سخن کرد
فقال ان ابی کان فی العز الباذخ والحسب الشامخ وانا شرس الخلیقة غیر
رعدید عند الحقیقة گفت پدرم امکانتی بلند و نژادی ارجمند بود و مرا
نیز نهادی سخت و شرکست چون کار پیش آید از جای نروم و بمیان نشوم فقالت لا عتاب علی الجندل

[illegible] تا عمر بن الخطاب بر در سرای او عبور داشت شنید فارعه را [illegible] نمود که [illegible]

الا سبیل الی خمر فاشربها	ام لا سبیل الی نصر بن حجاج

عمر گفت من هذه المتمنیه این عاشق آرزومند کیست [illegible] او [illegible] صبحگاه نصر را [illegible] [illegible] [illegible] جمال او سخت خیره بماند فقال له ان الذی تمنتك الغانیات فی خدورهن [illegible] لا ام لك اما والله لازیلن عنك رداء الجمال پس [illegible] [illegible] [illegible] تو آن کس که زنان [illegible] رخسار [illegible] پیر [illegible] آرزوی تو همی [illegible] سوگند خدای [illegible] جمال [illegible] [illegible] سرت را [illegible] و فرمان کرد تا حجامی گیسوی او را پاك بسترد و [illegible] [illegible] روی او [illegible] گفت انت مخلوقا احسن اکنون نیکوتر شدی نصر گفت این چه گناه است که بر من [illegible] عمر گفت این گناه بر من است که ترا در دار هجرت گذاشته ام و حکم داد تا او را بر شتری برنشاندند و بجانب بصره کوچ دادند و مجاشع بن مسعود السلمی را مکتوب کرد و متمنی یعنی نصر را نیکو بدارد و در میان زنان مدینه اصبت من المتمنیه مثل شد و از آن سوی چون نصر وارد بصره گشت مجاشع برعایت قرابتی که با او داشت او را بسرای خویش در آورد و شمیله زوجه مجاشع که نیکوروی تر از زنان بصره بود تقدیم خدمت او همی کرد و دل در هوای او بست و نصر نیز دل بدو داد و هیچیك از حال آن دیگر آگهی نداشت و چون مجاشع مواظب نصر و ملازم سرای بود ایشان را مجال [illegible] [illegible] از دل یکدیگر مکشوف دارند چندانکه حرارت عشق حدت کرد و ایشان هر دو در فن کتابت و قرائت دانا بودند و مجاشع را بهره از خواندن و نوشتن نبود روزی جوشش عشق نصر را انصرت کرد و در پیش چشم مجاشع بر زمین نگاشت

انی قد احببتك حبا لو کان فوقك لاظلك ولو کان تحتك لاقلك یعنی چنان ترا دوست میدارم که اگر حب من بالای سر تو بود سایه کرد و اگر در تحت تو بود ترا حمل کند شمیله در زیر کلمات او نوشت وانا یعنی من نیز چنانم که تو ای مجاشع گفت نصر چه نگاشت شمیله گفت رقم کرد که شتر [illegible] چند شیر دهد گفت تو چه نوشتی گفت وانا مجاشع گفت ما هذا الجواب [illegible] سؤال و جواب با هم راست نیاید و قدحی که حاضر بود برداشت و [illegible] بر فراز آن خطوط گذاشت و [illegible] که نگارنده و خواننده بود حاضر کرد تا آن کلمات را روشن ساخت مجاشع چون این بدید بالفرمان عمر بن الخطاب از مدینه بیرون شدن نصر نمود هم اکنون برخیز و بهر جا که خواهی باش نصر ناچار بیرون شد و در سرای

احبّ الیّ من شرّ الوف	وبکر یتبع الاظعان طلب
احبّ الیّ من بغل زفوف	وخرق من بنی عمّی ضعیف
احبّ الیّ من علج عنیف	چون معویه این اشعار را بشنید فال

مارضیت ابنة بحدل حتی جعلتنی علجا عنیفا گفت دختر بحدل راضی نشد تا کسی که مرا علج عنیف لقب کرد

مهری از اهالی هرات بود زوجه حکیم عبد العزیز در زمان شاهرخ میرزا مصاحب گوهر شاد بیگم بود شیرینی کلام و طبع سوزناک دلی بود اشعار مرقومه از اشعار الیها است

ننگ هر خاربچه آن از خاک من حاصل شود	زاهد ار مسواک سازد دست ویلا تعقل شود
ولها	
کردم براوج برج مه خویشتن طلوع	هان ای حکیم طالع مسعود من نگر
ولها	
یارب که سرشتم زچه آب و چه گلست	میلم همه سوی دلبران چگل است
گر میل مرا بسوی پیران بودی	از پیر ضعیف ناتوانم چه گلست

شیرخان در مرآة الخیال نوشته که روزی مهری پیش گوهر شاد بیگم بالای بام نشسته بود اتفاقا شوهر مهری خواجه حکیم عبد العزیز در پایان قصر ظاهر شد بیگم خواجه را طلبید خواجه با اضطراب و سرعت خواست که خود را بخدمت بیگم رساند در ضمن آمدن باستعجال چون پیر بود حرکات عجیبه از وی مشاهده افتاد بیگم به مهری فرمود که برحسب حال خواجه چیزی بگو مهری این ترانه سرود

مرا با تو سر یاری نمانده	سر مهر و وفاداری نمانده
ترا از ضعف و پیری قوت و زور	چنانکه پای برداری نمانده

بیگم بخندید و صله لایق به او بخشید و این غزل از وی مشهور و معروف بود لهذا مرقوم گردید

حل هر نکته که از پیر خرد مشکل بود	از سبو دیدم بیک جرعه می حاصل بود
گفتم از مدرسه پرسم سبب حرمت می	در هر کس که زدم بی خرد و لا یعقل بود
خواستم سوز دل خویش بگویم با شمع	داشت خود او بزبان آنچه مرا در دل بود
در چمن صبحدم از گریه و زاری دلم	لاله سوخته خون در دل و پا در گل بود
آنچه از بابل و هاروت روایت کردند	سحر چشم تو بدیدم همه را شامل بود
دولتی بود تماشای رخت مهری را	حیف صد حیف که این دولت مستعجل بود

حکایت از آنجا از مرد و چه ستایش کنی این مثل را از برای کاری گویند که چون واقع شد باز نگردد
و تدارک آن نتوان کرد بالجمله از پس مدرک ضبیس بن شرس سخن کرد فقال انا فی مال اثیث
وخلق غیر خبیث وحسب غیر غثیث احذو النعل بالنعل واجزی القرض بالقرض
گفت من با مالی فره و خلقی بسره و نژادی خالص و استوارم مدرایند کیفر نیم و نیکی را به نیکوئی پاداش
دهم فقالت لا یسرك غائبًا من لا یسرك شاهدًا این سخن نیز مثل شد آنگاه شماس بن عباس سخن
آغاز کرد فقال انا شماس بن عباس معروف بالندی والباس حسن الخلق
فی سجیة والعدل فی قضیة مالی غیر محظور علی القل والکثر وبابی
غیر محجوب علی العسر والیسر من شماس بن عباسم نیک و باس من در میان ناس معروف
و موصوفست و جبلت من بسجاحت خلق و عدالت در حکم مفطور است مال خود را چه بفقیر باشم و چه غنی
از خواهنده دریغ ندارم و در ضیق معیشت و خصب نعمت بر روی آینده در نه بندم قالت الخیر
ینبع والشر محذور این سخن نیز مثل شد آنگاه مدرک و ضبیس را دست طرد و رد بر سینه التمس
گذاشت و روی با شماس کرد و گفت یا شماس فقد حللت منی محل الاشرع
من الکنانة والواسطة من القلادة لدماثة خلقك وکرم طبعك گفت ای شماس محل و
مکانت تو از برای من چنان زیبا و در خور است که سهم در کیش و حبه تیر و گوهر در رسله و قلاده چه ترا
خلق نیکو و خلق مستور است و آنگاه شماس را جفت گرفت میسون بنت بحدلست و او در
معویه فرمان کرد تا از منزل و مرتبش با حشمتی و حرمتی که لایق او بود کوچ داده نزدیک معویه آوردند
میسون از آنگاه که از سرای خود برنشست تا آنوقت که بر معویه بپیوست همه وقت از خانه خود یاد میکرد
و افسوس میخورد و از اقامت در شام قرین احزان و آلام بود دیگر روز معویه گوش فرا داشت و میسون
این اشعار مسطور ذیل را انشاد میکرد

لبيت تخفق الارياح فيه — احبّ اليّ من قصر منيف
واكل كسيرة من قعر بيتي — احبّ الي من اكل الرغيف
واصوات الرياح بكلّ فجّ — احبّ اليّ من نقر الدفوف
ولبس عباءة وتقرّ عيني — احبّ اليّ من لبس الشفوف
وكلب ينبح الاضياف حولي

چون پادشاه لطیفه شنید بسیار پسندید و خندید و یکهزار روپیه سکهٔ هندوستان بجایزه بدو بخشید و این رباعی

ازوست

بروز حشر الهی چو نامهٔ عملم / کنند باز که از روز بازخواه منست
بکن مقابله آن را بسر نوشت ازل / کمی و بیشی اگر باشد آن گناه منست
گرانی می کند بار تبسم لعل جانانرا / گر آن لب از تکلم الکن بماند دهن حق بجانبها

حرف النون

نور جهان بیگم بانوی حرم جهانگیر

پادشاه که احوالش از غایت شهرت مستغنی از بیان است و کلامش جسته جسته زبان زد سخنوران است شعر

ازوست

نور جهان گرچه بصورت زنست / لیک بباطن زن شیر افکن است
کشاد غنچه اگر از نسیم گلزار است / کلید قفل دل ما تبسم یار است
نه گل شناسد نی رنگ و بو نه عارض و لعل / دل کسی که بحسن و ادا گرفتار است

روزی جهانگیر پادشاه از بیگم سوال کرد که هنگامیکه زن و مرد با هم جمع شوند گر الذتی باشد ای جان من بیگم فی البدیهه جواب داد

بوقتیکه مردان بجان درشوند / گر الذتی باشد بجان من

و نیز در وقتیکه بیگم حائضه بود و شاه میل صحبت او کرد نور جهان بیگم این بیت بر زبان آورد

بخون من اگر شاها دلت خوشنود میگردد / بجان منت ولی تیغ تو خون آلود میگردد

قبرش در شاهدره لاهور است و این بیت بر لوح آن نقش است

بر مزار ما غریبان نی چراغی نی گلی / نی پر پروانه یابی نی صدای بلبلی

وقتیکه جهانگیر زمام سلطنت بدو سپرد این بیت بر دراهم و دینار نقش کرد بیت

بحکم شاه جهانگیر یافت صد زیور / بنام نور جهان پادشاه بیگم زر

ثانی مصاحب و همنشین حرم بیگم

والدهٔ شاه سلیمان بوده و پدرش از امرای بزرگ شاه سلیمان بود چون آوازهٔ جمال دلکش و فطرت بلند وی برزبانها افتاد بزرگان هر قوم اورا خواستگاری می نمودند بنابران ثانی مسطوره این رباعی بگفت و در چهار سوی بازار آویزان کرد مقرر بر آنکه هر کس آن رباعی را جواب گوید در حبالهٔ نکاحش در آید که از موزونان آن روزگار هیچکس از عهدهٔ جواب بر نیامده و هی هذا

از مرد برهنه روی زر می طلبم / از خانهٔ عنکبوت پر می طلبم
من از دهن مار شکر می طلبم / وز پشهٔ ماده شیر نر می طلبم

مهستی از زنان گنجه بود و در بعض تذکرها نیشابوری و بعضی بدخشانی نوشته‌اند صبیحه [illegible] وقامت رعنا داشت و در بزم سلطان سنجر سلجوقی بعزت بسر میبرد و ابیات اشعار از و دیده شد

قصاب چنانکه عادت اوست مرا / افکند و بکشت و گفت این خوست مرا
سر باز بقدر سر هند بر پایم / دم میدهدم تا بکشد پوست مرا
افسوس که از طرف کلت خار گرفت / زاغ آمد و لاله را بمنقار گرفت
سیماب زنخدان تو آورد مداد / شنجرف لب لعل تو زنگار گرفت
شبها که بناز با تو خفتم همه رفت / درها که بنوک غمزه سفتم همه رفت
آرام دل و مونس جانم بودی / رفتی و هر آنچه با تو گفتم همه رفت

ولها غزل مستطیل

من عهد تو سخت سست میدانستم / بشکستن آن درست میدانستم
هر دشمنی ای دوست که با من کردی / آخر کردی نخست میدانستم
جام را بر کف دست تو نوشت دگر / ید بیضا کرد دست تو دست دگر
از من طمع وصال داری / الحق هوس محال داری
وصلم نتوان بخواب دیدن / این چیست که در خیال داری
جائی که صبا گذر ندارد / آیا تو کجا مجال داری

گویند شبی مهستی بر حسب کسب هوا از مجلس سلطان سنجر بیرون آمد دید که برف باریده است لیکن ازان که بر لست شاه هوا را استفسار فرمود مهستی عرض کرد

شاها فلکت اسب سعادت زین کرد / وز جمله خسروان ترا تحسین کرد
تا در حرکت سمند زرین نعلت / بر گل ننهد پای زمین سیمین کرد

ماه لقا نام وی چندا پری چهره خنیاگری در حیدرآباد دکن بود و بدولت نواب نظام علی خان خلف نواب نظام الملک آصف جاه امیرانه میزیست بحدیکه هرگاه مرد چندمن طلا و نقره و جواهرات قیمتی و اسباب امارت متروکه آن بر نوجیان وی تقسیم شد با شعرا و فقرا بسیار محبت داشت و خود اکثر اوقات رخت مردانه در بر کرده تیغ بر کمر بسته سوار بر اسب شده از خانه بیرون می‌آمد گویند مسجدی در حیدرآباد دکن ساخته شاعری در ماده تاریخ المسجد گفت چو محراب مسجود خاص و عام است / فلک گفتا که این بیت الحرام است

خودشان بعضی از صفحات انگلیس سفر میکردند و از مسافرت خود اطلاعات مفیده و فواید منظوره حاصل
مینمودند در سن هفده سالگی دایی پرنسس پادشاه بلژیک با دو پسر خود پرنس ارنست و پرنس البرت سفری
بلندن آمده و چندی در قصر کنسینگتن مهمان شدند و در ضمن این مدت فیمابین پرنسس و پرنس البرت دوستی
عشقی پیدا شد دایی پرنسس نیز خیلی میل و آرزو داشت که علیاحضرت معظمه را برای یکی از دو فرزند خود خطبه کند.
سال بعد از این واقعه روز بیست و چهارم ماه مه سال ۱۸۳۷ مسیحی پرنسس بسن هیجده رسیده به بلوغت ملت
انگلیس حد تکلیف و رشد است در اینوقت ملت انگلیس جشن بزرگی گرفته و از اطراف تعارفات و هدایا
برای پرنسس و والدهٔ ایشان میرسید و مردم به تبریک و تهنیت میآمدند در آنوقت یک مهمانی و بال
بزرگ دولتی داده شد و در آن مجلس پرنسس را زیاده محترم و برما در پیش مقدم داشتند باینطور پرنسس
از طفولیت بحد تکلیف و رشد رسید روز عید میلاد پرنس بود که در همان روز ویلیوم چهارم در قصر ویندزر
بمرض تب و نوبه فوت شد پرنسس که هیچ چه از این واقعه اطلاع نداشت با استراحت در قصر خود خوابیده
بود چند نفر از وزراء با کشیش بزرگ بتعجیل و شتاب تمام از ویندزر بلندن آمده دو ساعت قبل از طلوع فجر
بقصر پرنسس رسیدند در حالی که تمام عمله و خدمهٔ قصر خواب بودند حتی دربانان بزحمت زیاد دربانان را از خواب
بیدار کرده داخل قصر شدند و خدمتکار مخصوص ملکه را طلبیده و گفتند به پرنسس عرض کن چند نفر از وزرا آمده
و میخواهند بحضور مشرف شوند خدمتکار رفت و پس از مدتی آمد و گفت پرنسس در خواب شیرین است
و کسی جرأت نمیکند علیاحضرت معظمه را بیدار کند وزرا گفتند برو هر قسم هست پرنسس را بیدار کن ما وزرای دربار یم
و برای مطلب مهمی نزد ملکه محترمه خودمان آمده ایم و اگر خواب پرنسس حرام شود با این مقام بزرگی که در
پیش است چندان عیبی نخواهد داشت و حمل بر سوء ادب نخواهد بود دو سه دقیقه بعد پرنسس از شدت
تعجیل با همان لباس خواب باطاق ایشان داخل شد و کشیش بزرگ تفصیل را بعرض رسانیده اعلام کرد
که از امروز شما پادشاه انگلیس هستید پرنسس از این خبر خیلی افسرده خاطر شده فوراً کاغذ تسلیت و تعزیت
بزوجه عموی خود نوشتند و همان طور مثل سابق او را ملکه خطاب کرده کسی پرسید چرا باو ملکه خطاب
میکنید و حال آنکه شما خودتان امروز پادشاه هستید در جواب گفتند برای اینکه نمیخواهم از نوشتن من
بداند که من ملکه و پادشاه هستم و او نیست بعد در یکی از قصرهای دولتی مجلس شوری منعقد شده
وزرا مشاوره و گفتگو میکردند که آیا این ملکه و پادشاه جوان بی تجربه چه قسم رفتار خواهد کرد و پس از

بدانوقت بخیالی سعد الله خان وزیر شاهجهان پادشاه پی مطلب برده این رباعی را در جواب گفت

علمی است برهنه رو که تحصیل زر است — تن خانهٔ عنکبوت و دل بال و پر است
زهر است بجای علم و معنی شکر است — هر پشه از و چشید و آن شیر نر است

ف الواو (اعلیحضرت) (وکتوریا پادشاه انگلستان و امپراطریس
ندوستان اسم ملکهٔ معظمه پرنسس الکساندرین وکتوریا دختر ادوارد دوک دوکنت چهارمین
پسر ژورژ سیم پادشاه انگلستان است و مادر ایشان ماری لویزا وکتوریا دختر دوساکس کوبرگ
بعد از ژورژ سیم پسر اولش ژورژ چهارم بتخت سلطنت نشست چون از او اولادی نماند برادر دیگر
ورا بتخت نشاندند از او هم اولادی نماند لهذا سلطنت باعلیحضرت ملکهٔ حالیه که برادرزادهٔ او
میباشند تعلق یافت تولد اعلیحضرت معظمه در روز بیست و چهارم ماه مه سال ۱۸۱۹ مسیحی در یکی
ز عمارات سلطنتی لندن موسوم به (کنسنگتن) اتفاق افتاد اول اسم ایشان را از اسم امپراطور روس
گرفته و اسم دیگر را که وکتوریا باشد از اسم مادر ایشان ماخوذ داشتند پدر و مادر معظمه هنگام
طفولیت زیاد ایشان را دوست میداشتند و منتهای مواظبت و اهتمام را در پرورش و تربیت
آن معظمه مینمودند در سن هشت ماهگی پدر ایشان وفات کرد و بفاصلهٔ یک هفته ژورژ سیم نیز فوت
شد وفات او هم مانند غالب سلاطین انگلیس در روز شنبه اتفاق افتاد چند ماه بعد از تولد پرنسس
وکتوریا از ویلیوم چهارم دختری بوجود آمد ولی آن دختر پس از سه ماه مرد وارث سلطنت به وکتوریا
برگشت مادر پرنسس وکتوریا بعد از وفات شوهر دل خود را بدختر والاگهر خویش خوش کرده اوقات
را تماماً صرف تربیت و پرورش دختر نیکو ذات کرد تا بسن بچگی رسید از آن پس معلمین بسیار قابل ماهر برای
تعلیم و تربیت و تحصیل پرنسس گرد آوردند بتعلیم و تربیت ایشان پرداختند و چنان شد که در سن
یازده پرنسس السنهٔ المان و فرانسه و ایطالیا را بخوبی حرف میزدند و السنهٔ قدیمهٔ علمی لاتین و یونان را نیز
میدانستند و در ریاضیات کامل شده و بعلاوه در علم موسیقی و فن رقص و ساز و صنعت نقاشی
مهارتی تمام حاصل کرده بودند دولت انگلیس برای مخارج تحصیل و مصارف دیگر این پرنسس سالی
ده هزار لیره بمقرری قدیم ایشان که شش هزار لیره بود افزود در سن دوازده سالگی بمجلس دربار ملکه
بوجه عمومی خود رفتند و از آنوقت ببعد در مجالس و محافل دولتی حاضر میشدند و غالباً با والده

نوقت اعلیحضرت پادشاه از درب عمارت خودشان بکالسکه نشسته آهسته آهسته بجانب کلیسا حرکت
کردند کالسکه‌های سواره‌ها مورین مخصوص دول از جلو بودند که کالسکه شاهزادگان و خانواده سلطنت از
عقب و دوازده کالسکه ملکه که در هر یک دو نفر مرد و دو زن بودند پشت سر آنها میرفت کالسکه‌های
اعلیحضرت معظمه تماماً شش اسبی بود و عقب سر ایشان کالسکه هشت اسبی قدیم دولت انگلیس میرفت بعد
از آن کالسکه سایر نجبا و اعیان و اشراف و ارکان دولت انگلیس حرکت میکرد با این هیئت و حشمت
ملکه معظمه وارد کلیسا شده در جای خود نشستند و برسم معمول نماز و دعای خود را خواندند بعد کشیش بزرگ
شروع کرد باجرای لوازم تاج گذاری اول بچهار سمت کلیسا روی کرده چهار مرتبه سوال نمود که آیا
من اینک در اینجا ملکه و پادشاه شما را بشما نشان میدهیم و اعلان میکنیم که پادشاه حقیقی شما جز او کس نیست
آیا شما که حاضرید او را بدین سمت میشناسید و قبول دارید یا خیر در جواب از اطراف هر دفعه آواز بلند
شنیده میشد که خدا این ملکه و پادشاه ما را سلامت بدارد پس از آن برسم معمول نماز و دعا برگذار
شد کشیش بزرگ برخاسته پادشاه را قسم داد پادشاه دست خود را بر روی توریة و انجیل گذاشته
قسم یاد کردند که با این توریة و انجیل عهد میکنیم آنچه آنروز در مجلس شوری اشیا وعده کردم بر خلاف
آن عمل نکنم ولی با مدد و یاری خداوند تبارک و تعالی آنوقت کشیش بزرگ قدری از عطریات
دعا خوانده بسر و دستهای پادشاه مالیده بعد اعلیحضرت معظمه از جائی که بودند برخاسته بر روی صندلی که از
قدیم الایام جمیع سلاطین انگلیس روی آن تاج بسر گذاشته اند نشسته کشیش بزرگ مجدداً با روغن مقدس
شکل صلیب بر سر و دستهای ملکه کشیده مهمیز و شمشیر دولتی را تقدیم نمودند بعد از آن لباس سلطنت
در بر کرده انگشتری و تعلیمی که از اثاثه پادشاهی و علامت سلطنت است تقدیم ایشان نموده
انگشتری را در انگشت و چوب را در دست گرفتند آنوقت کشیش بزرگ پیش آمده بکمال احترام
تاج سلطنتی را با دو دست گرفته بر سر پادشاه گذاشت و ادعیه چند بر آن خواند بعد تمام مردم
با ساز و ناقوس آواز ملتی و سلامتی ملکه را بهیئت اجتماع خواندند از بیرون هم توپهای عمارات
دولتی را شروع بشلیک کردن و سربازها موزیک میزدند پس از آن اول کشیش بزرگ پیش آمده
با کمال احترام دست بر روی تاج گذاشته دست پادشاه را بوسیده و از قول خود و تمام
نمایندگان مذهب اقرار بر اطاعت و انقیاد نمود سایرین نیز بهمین طریق دست ملکه را بوسیده

اعضای مجلس یکی بقصر پادشاه شده یک یک رفته قسم تبعیت و انقیاد و خلوص صداقت نمودند
ست معظمه را بوسیدند پادشاه نیز در جواب آنها نطق بسیار مفصل خوبی کردند که از آنروز درجهٔ قابلیت
و تربیت و حسن کفایت خود شان را بر تمام واضح و آشکار گردانیدند و همه دانستند که سلاطین آن
معظمه زحمات بیفایده کشیده بودند در روز بیست و یکم ماه ژون در یکی از عمارات دولتی موسوم
بسنت جمس مجلس بزرگی منعقد گردید و جمعیت کثیری از اهالی شهر و خارج در میدان بمقابل برای
تماشا گرد آمدند پادشاه با کمال تجمل و دستگاه سلطنتی بقصر آمده خطابه خوانده شد که ویلیم پادشاه
وفات کرده و ملکه بجای او بتخت سلطنت نشسته اند مردم شهر جشن بزرگ گرفته آتشبازی شلیک
توپ شد و تهنیت نامه جات از هر طرف میرسید از جمله از پرنس البرت که او و ملکه غالبا در خیال یکدیگر
بودند بعد پادشاه از قصر کنسنگتن نقل مکان به بوکینگهام کرده در آنجا قرار گرفتند و در اولین مجلس دربار
ایشان در این عمارت متجاوز از دو هزار نفر مردم بحضور آمده مشرف شدند بعد از آن پادشاه برای
تغییر دادن هیئت اجزای پارلمنت به پارلمنت رفته در مجلس لردها که جای سلاطین است
نشسته با کمال دانائی و سنجیدگی و ربط و اطلاع در امور سیاسیه گفتگو و رسیدگی نموده و مخصوصا نطق
بسیار شیرین عالمانه کردند که محل تحسین و تمجید تمام مردم گردید در ماه اول علیحضرت معظمه بقصر وینذر
رفته ماه بعد در آنجا سان قشون دیدند در ماه نوامبر بدار الحکومهٔ شهر لندن رفته هنگام حرکت
و عبور از کوچه و بازار مردم اظهار شادی و بشاشت میکردند و همه آواز طلبی و سلامتی ایشان را
میخواندند ترتیب امور این حکومت را در کمال خوبی دستور العمل داده و خوب از عهده برآمدند در
بیست و پنجم ماه نوامبر برای گشودن پارلمنت حاضر گردیده و در کمال شایستگی و خوبی از عهده نطق
و تقریر اعلانات متداوله رسمیه برآمدند پارلمنت برای مخارج و مصارفات شخصی اعلیحضرت پادشاه
سالی معادل سیصد و شصت و پنجهزار لیره مقرر کرده و مقرری مادر آن معظمه افزوده تا به سی
هزار لیره رسید در بیست و هشتم ماه ژون سال ۱۸۳۸ در یکی از کلیساهای بزرگ دولتی لندن مجلس تاج
گذاری منعقد شد جمیع اهالی انگلیس تقریبا از خارج و داخل آنروز را در شهر جمع شده بودند
که حاضر لندن بودند از سواره و پیاده با لباس نظام در کوچه های شهر صف کشیده بودند در
قبل از ظهر بنای شلیک را گذاردند و بیرقهای دولتی را در تمام عمارات دولتی

بخیال شوهر افتاده بود. عادت شاهان اینست که خود رابطه آن مخصوص اعلیحضرت پادشاه وقت نمی تواند که این دو پیغام را برای خدمت شما حاضر نمایم کدام را خواسته باشید قبول فرمایید در پیش پادشاه زادگان انگلستان تا این رسم را ملحوظ نموده و از اظهار محبت و مهربانی چیزی فروگذار نکردند و چندی بیا نزد خود شان نگاه داشتند شاهزادگان مشارالیهما دو جوانان خوبروی بلندقامت و خوش اندام بودند خاصه پرنس آلبرت که بسیار صاحب حسن و جمال بود پس از آنکه شاهزادگان در انگلستان توقف نمودند آخرالامر پرنس آلبرت را بشوهری خود اختیار و انتخاب نموده فوراً مکنون ضمیر خود را ابتدائی خود شان نوشتند و خواهش کردند که عجالتاً این مطلب محرمانه نزد او باشد تا رسماً به مجلس پارلمنت اظهار شود در ضمن پرنس آلبرت همه روزه همراه ملکه سوار شده و همه جا ملازم خدمت و مصاحبت ایشان بود بعد سردو شاهزاده به مملکت المان مراجعت کرده و اعلیحضرت ملکه نیت خود شان را درباب مزاوجت با پرنس آلبرت بوزرای شورتی اظهار داشتند وزرا تماماً این نیت پادشاه را تحسین و تصویب نمودند و اقبال ایشان را پسندیدند و گفتند ما امیدواریم که امورات و مهام دولتی زیاد و رسیدگی بتمام آنها برای نفس اعلیحضرت شما بتنهائی کاری سخت و دشوار است پس البته در اعمال خطیره سلطنتی برای شما محلی لازم و اینخیالی که فرموده اید خیالی بسیار خوب و مبارک است ماه دیگر که انجمن معظمه برای افتتاح پارلمنت بمجلس لردها رفتند در ضمن نیت خود شان از خصوص مزاوجت با پسر دائی خود به اعضای مجالس پارلمنت اظهار داشتند همه اهل مجلس پسندیدند و تمجید کردند و فی الحال مجلس پارلمنت سالی سی هزار لیره برای مخارج و مصارف شخصیه پرنس آلبرت مقرر کرد و خود پادشاه منصب و رتبت سرداری کل نظام انگلیس را با لقب آلتس رویالی با و مرحمت فرمودند روز دهم ماه فوریه برای عروسی معین شده و روز هشتم اینماه پرنس آلبرت با پدر و برادرش بانگلستان آمده در قصر بوکینگام بلیس بحضور ملکه مشرف شدند پرنس آلبرت یک گردن بند جواهر نشان برسم هدیه و پیشکش تقدیم حضور ملکه نمود و پادشاه نیز نشان و حمایل ژارتیر (زانوبند را) به پرنس مرحمت فرمودند روز دهم فوریه چنانکه معین کرده بود در یکی از کلیساهای بزرگ در حضور جمیع اعیان و اشراف و ارکان دولت فیمابین اعلیحضرت ملکه و پرنس آلبرت عقد مزاوجت بسته شد مولود اول آن اعلیحضرت دختر بود ثانی پسر هنگامیکه این فرزند بوجود آمد ملت انگلیس بسیار خوشوقت شدند که نسل ذکور برای ولیعهدی

اطاعت کردند وضع ساخت تاج مزبور از اینقرار است زینهٔ آن از نقره وطلا است کلاهی از مخمل قرمز
با نقرهٔ خز دارد که توی آن قرار داده اند یک قطعه یاقوت بسیار بزرگ با یک یاقوت کمر
و شانزده قطعه یاقوت دیگر از همان قسم یاقوت و یازده قطعه زمرد و چهار قطعه یاقوت بهمی و هزار و
سیصد و شصت و سه قطعه الماس برلیان و هزار و دویست و هفتاد و سه قطعه الماس رُز
و صد و چهل و هفت قطعه الماس مسطح و چهار دانه مروارید بسیار درشت و دویست و هفتاد و
سه دانه مروارید کوچک در روی آن نصب است قیمت جواهرهای مزبور غیر از جواهر اول که قیمت
آن معین نیست معادل یکصد و دوازده هزار و هفتصد و شصت لیره است مجلس تاجگذاری منقضی شده پادشاه
با تاج مکلل بجواهر از کلیسا بیرون آمده بجانب قصر خود روانه شدند در عرض راه مردم از اطراف اظهار خورسندی
و شادمانی میکردند و دستمالهای خود را تکان داده فریاد میکردند خداوندا انشاء الله ملکهٔ ما را سلامت
بدار تا مدت چند روز اهالی شهر تعطیل داشتند و از اعلی و ادنی مشغول عیش و عشرت بودند از شب
تاجگذاری تا چند شب بعد از جانب پادشاه بجمیع تماشاخانها و موزیک خانها و سایر گردشگاهها
قدغن شد که مردم را مجانا راه داده مطالبهٔ پول از احدی نشود از روز بعد از تاجگذاری
پادشاه برای اینکه خود شانرا بمردم بنمایند هر روزه بکالسکه نشسته در باغهای عمومی لندن گردش
میکردند در تمام شهرها و قطعات دور و نزدیک انگلیس جشن بزرگ گرفتند مخارج تاجگذاری ملکه از جمیعه
متجاوز از شصت و نه هزار و چهار صد و بیست و یک لیرهٔ انگلیسی نشد و حال آنکه در موقع تاجگذاری
ژورژ چهارم بیش از دویست و بیست و هشت هزار لیره صرف و خرج شد پادشاه بلژیک پرنس لیوپلد
که دائی اعلیحضرت ملکه بود بر تنهائی آن معظمه بسیار افسوس میخورد زیرا که اوایل شباب و مبادی عمر
ایشان بود و امورات دولتی را زیاد و اجرای آنها را برای المعظمه صعب و دشوار میدید باین لحاظ
چند مرتبه از ایشان خواهش و تکلیف کرد که محض اینکه تنها نباشید و کمکی در امورات و زحمات دولتی
داشته باشید پرنس آلبرت را بشوهری قبول کنند ولی آن اعلیحضرت تکلیف مزبور را قبول نمینمودند
و میگفتند هنوز ما هر دو جوانیم و موقع عروسی ما نرسیده است علی الخصوص که پرنس آلبرت هنوز
چندان اقامتی در انگلستان نکرده و بقدری که باید و شاید از وضع آنمملکت و احوال اهالی آن اطلاع
حاصل ننموده و زحمتی که لازم است در این راه نکشیده است پس از چندی دیگر باز پادشاه بلژیک

و بلاک لاوا و اینکرمان از قشون انگلیس بظهور رسید در سال ۱۸۵۵ نیکلا امپراطور روس مرحوم شد ما بعد
امپراطور فرانسه باتفاق امپراطریس اوژن بعزم دیدن اعلیحضرت ملکه و پرنس البرت بلندن آمدند
برای پذیرائی این دو مهمان عزیز و دوست انگلیس جشن بزرگ در تمام مملکت گرفته شد و سانی از
تمام قشون نظامی انگلیس دیده بصاحبمنصبان و سربازان زخمی جنگ قرم نشان و امتیازات بخشش
و اعطا کردید بفاصله دو ماه بعد اعلیحضرت معظمه و پرنس آلبرت بباز دید امپراطور و امپراطریس
فرانسه رفتند در سال ۱۸۵۷ پرنسس بطرپس دختر ملکه متولد شد در سال ۱۸۵۸ دختر اول معظمها
برای پسر پادشاه پروس عروسی کردند در ۱۸۶۱ مادر اعلیحضرت ملکه وفات کرد در روز یکشنبه ۱۴
دسامبر سنه ۱۸۶۱ پرنس آلبرت نیز دنیای فانی را بدرود نمود از این واقعه پادشاه معظمه زیاده
از حد متألم و متأسف گردیده بحدی غصه میخوردند که نزدیک بود خود را تلف کنند تا دو سال
تمام مشغول عزاداری بودند چنانکه هنوز هم لباس عزا در بر دارند و از عیش و تماشا دوری میکنند
امسال چون سال پنجاهم سلطنت معظمه است از آنجا که ملت انگلیس منتهای رضا و شکرگذاری
و ارادت و اطاعت را نسبت بملکه دارند لهذا به تهنیت و تبریک این عید جشن بزرگ گرفتند
الحق در عهد سلطنت این پادشاه دولت و مملکت انگلیس ترقیات زیاد نمود چنانکه تا بحال در عهد
کمتری از سلاطین دنیا این قدر ترقیات متوالیه از برای احدی حاصل شده اینها تمام از حسن مراقبت خود
ملکه بوده است و بهمین جهت است که ملت انگلیس اینقدر بادل و جان پادشاه و ملکه محترمه
خود را دوست میدارند و بدعاگوئی ایشان مشغول هستند

حرف الهاء

هند بنت عتبه زوجه ابوسفیان خصمی او با رسول خدا و انگیختن وحشی را بقتل حمزه سید الشهدا
در غزوه احد مشهور است بعد از فتح مکه آن هنگام که رسول خدای بیعت میگرفت از چهره آویخته در
میان نسوان کلمه گفت آنگاه نقاب از روی برکشیده گفت منم هند پیغمبر فرمود چون مسلمان آمدی
خوش آمدی عرض کرد سوگند با خدای از این پیش اهل هیچ خیمه را در روی زمین از خیمه تو دشمن تر نداشتم
و اینک هیچ اهلی را از اهل خیمه تو دوست تر ندارم پیغمبر فرمود همچنین زیادت خواهد بود پس عرض
کرد که میخواهم در بیعت دست بدست تو رسانم فرمود من با زنان مصافحه نکنم و این صحیح تر
از آنکه گویند جامه بر دست نهاد تا زنان بر فراز آن جامه دست او مس کنند یا آنکه قدحی

دولت انگلیس بوجود آمده است چند وقت بعد از عروسی روزی اعلیحضرت ملکه با پرنس در کالسکه
گردش میکردند جوانی از پهلوی کالسکه طپانچه بطرف اعلیحضرت خالی کرده و بلافاصله طپانچه دیگر را
خالی نمود ولی از حسن اتفاق هیچیک بپادشاه نخورده فوراً جوان را گرفتند و معلوم شد دیوانه بوده است
در این سنه جنگ انگلیس با افغانستان درگرفت و کابل مسخر سپاه انگلیس شد مملکت پنجاب و خاک
اوده نیز در همین سال بخاک هند متصرفی انگلیس متصل گردید سال بعد سفها و اشرار دیگر بقصد جان
پادشاه معظمه را نمودند ولی نتوانستند آسیبی بوجود ایشان برسانند در سال ۱۸۴۲ اعلیحضرت ملکه
با پرنس آلبرت بمملکت اسکاتلند سفر کردند و از آنجا بسایر بنادر معظمه انگلیس و بعد از سیر چندی در
نقاط داخله مملکت به بلژیک مسافرت نمودند و چندی نیز بفرانسه رفته مهمان پادشاه فرانسه
شدند در اول سال ۱۸۴۴ پدر پرنس آلبرت وفات کرد بعد از آنکه اعلیحضرت پادشاه بلژیک ان
مراجعت کردند نیکلا امپراطور کل ممالک روسیه بمهمانی معظمه آمدند اگرچه طبیعت امپراطور نیکلا
قدری تند و غیور بودند اما اعلیحضرت ملکه آنمرحوم را زیاد دوست میداشتند زیرا که امپراطور پرنس
آلبرت را دوست میداشت و اعلیحضرت ملکه زیاده از حد میل و محبت نسبت بشوهر خود داشتند
و مکرر شنیده میشد دعا میکردند که خدایا یکروز بعد از شوهرم مرا زنده مگذار چندی بعد آن معظمه
با پرنس بایرلاند سفر کردند باز هم آنجا یکنفر از اهل ایرلاند سوء قصدی درباره ملکه کرده تیری بجانب
ایشان خالی کرد ولی چون مقدر نشده بود باز هم آسیبی بوجود ایشان نرسید در عوض امیدست خداوند
دو اولاد دیگر بملکه کرامت فرمود و یک پسر دیگر هم در سال ۱۸۵۵ بوجود آمد باز ایرلاندی در
هنگام توقف اعلیحضرت ملکه در ایرلاند قصد جان ایشان را کرده علی الغفله با چوب دست خود
سخت بسر ایشان زد بطوریکه کلاه را خورد کرده زخم منکری به پیشانی آن اعلیحضرت وارد آورد
مقصر را بمکافات این تقصیر و جنایت هفت سال حبس کردند در سال ۱۸۵۲ یک شخص بسیار
متمولی از اهالی انگلیس مرد و در وصیتنامه اش دویست و پنجاه هزار لیره پول نقد بجهت
اعلیحضرت ملکه گذاشت در سال ۱۸۵۳ چهارمین پسر آنمعظمه بدنیا آمد در سال ۱۸۵۴ دولت
انگلیس بملاحظه صرفه حال دولت عثمانی و سایر دول اروپ با دولت روس اعلان جنگ
کرد و عساکر متحده فرانسه و انگلیس برای جنگ بقرم رفتند و سه محاربه شدید در جنگ آلما

چو عرش این هست فغانم چه توان کرد | وان ... [illegible] ... شد
راه کلکوتی در آمدست در کاشانهٔ ما | خنداری ... [illegible] ... ما

حرف الیا

یاسمن او زوجهٔ میرزا ... [illegible] ... در اصل از ... [illegible] ...
در اوراند که چندی در گلبرگه دکن که در هندوستان واقع است توقف داشتند تو ... [illegible] ...
انجام دو یاسمن با حرم سرای یکی از امرای دولت تیموریه ... می رفت و ... با ... و ... برخت ...
و فراغت بسر برد خط ثلث و نسخ و شفیعا و نستعلیق را خوب می نوشت و این ابیات از ... [illegible] ...

باه و ناله کردم صید خود وحشی نگاران را	برو ... [illegible] ...
بنوشیدم سحر که چون شراب بیریائی را	گرو کرده بجامی لباس ... [illegible] ...
شدم همدم میخواران بخلوتخانه حیرت	شکستم ... [illegible] ...

گرفتم دامن صحرا شدم هم پیشه مجنون
سبق آموز گشتم درس عشق ... [illegible] ...

خاتمه

پس از ادای حمد و درود بقیاس بر هوشمندان صاحب خرد و تمیزان نیک و بد ظاهر است
که پیرایهٔ زیوری که جمال کمال انسانیت را لایق و سزاوار ... [illegible] ... که بتمامت قابلیت
آدمی وافی و پیرایست مجارست و مطالعهٔ تواریخ و اشعار ... در تحصیل کمالات است
که در محفل ارباب دانش سرمایهٔ بلندی و پیرایهٔ کرامت و ارجمندی است و الحق مذاق جان
در سرخوان محامد و فضایل بجای نمک و دیدهٔ فهم و ادراک را در دیدهٔ حقایق و دقایق بمنزله
عینک است فقرات عبارات در نوازش جا نما هر یک زبانی است و جواهر کلمات در
خوردن غمها هر یک دندانی بنا بران حسب الامر سلاله دودمان عزت و حشمت نقاوه خاندان
رفعت و احسان زیب اریکه حکمرانی و زینت بخش پایه امارت و فرمان والی نواب علیه
عالیه شاهجهان بیگم الملقب به کرون آف اندیا ... اعظم د لا و طبقه اعلای
ستارهٔ هند حکمران بهوپال دام اقبالها این طرفه مجموعه مسرت بخشای بهجت افزا
مسما به تذکرة الخواتین که مبنی بر ذکر خیرات حسان است بزیور طبع در آمد و در توصیف

...آه ... اسباب ... و بعد از آن زنان دستهای خود افراز داده با ...
... و گفت با ازشما ... در هم شکست ... داشت خود در سرای ... بیت له ... خود باشد و ...
... ک آن فرزندان مانند ... داد که ... پیام داد و فرستاد رسول ... بحضرت ... برسم هدیه ... نزد ... آنگاه ... پدر ... طریق جهل ...
... رسول الله صلی الله علیه ... برکت ... هذا من ... گفت ... شد ... بسیار ... فرزندان او ... کرد دعا ... پیغمبر ... بار کبیر ... وآله و سلم
... بود و ... آن هفت دختر باکدامن ... که آن هفت ... است مذکور ... منتخب التواریخ در عفیفه هفت
اهل و عیال ... و مرد ... مردم ... و بنیاد ... ساخت ... بر اهالی ... پادشاه دهلی ... سلطان علاء الدین ... حینی که
مردم سوهره فرار نمودند و ... شه ... ایشان نزد آن ... از جمله فراریان بودند اتفاقاً ... ایشان
را از همراهان خود جدا افتادند آواره واندوهناک رو براه نهادند و گریزان ... افواج شاه
که تعاقب اهل ... بودند ... بر خی از آن با ایشان فرا رسیدند آن پاکدامنان ...
بخداوند ... چاره ... از آن کارساز عالم درخواستند در حال بقدرت پروردگار جل جلاله
زمین از هم شکافته گردید و آن هفت گلدسته عفت را درون خود جا داد سواران این حال را دیدند
ملاحظه کردند و حیرت ... بدانجا رسیدند دیدند که گوشهای ... ایشان ... عبرت ابنای روزگار
مانده ... صاحب توفیق و خداوند تحقیق بودند ... نهای ... زنان ... و ...
... زیارت آن ... صفتان ... نمایند و ... صدق نیت ... مراد می یابند
منقول است که ... را در حین زیارت حالتی ... یکبار از ... ساکنی ...
... مجرد شده ... غیب ... اسرار لاریب نمایند و ... آیند در آن ...
... ایشان ... کرده ... آینه ... جلوه ... مزار ایشان ... ارض ...
واقع است همدمی تخلص ... بانو ... سادات ... واقعه ...

ایراد این غزل از اشعار ایشان دیده شد
من ... ناله خانه چه توان کرد

والّه شده‌ی خطّ تو ام چه توان کرد
صد تیر بلا و ستم ... رسیده

زان ناوک دلدوز نجا ... چه توان کرد
مجنون صفت ... تا ...

دیوانه ... چه توان کرد
جز نام تو ام ... دا ... نیست

نامست شده چون ... چه توان کرد
ای همدمی از جور ... ستم کار

سفینه چند بیتی در تعریف بخاطر رسیده مرقوم گردید این طرفه سفینه که در کشتی گشتی
قماش معنی است گیرند بکف جواهر فضلش چون کشتی نوح و کوه جودی است هر سوی
ز اهل حال نخلی هر گوشه ز اهل قال نخلی است هر صفحه ز قوت روح خوانی گر زوی ضعیمی
توان زیست هر سطر ز معنی روان بخش جوئی که ز آب زندگانی است در بوستان چو
نگنجد از شوق پر بسکه ز رنگ و بوی معنیست هر صفحه ز شوخی معانی چون پرده چشم مست
لیلی است امید که بدولت اقبال بمطالعه آن پردازند
و خواطر را از فواید آن بهره ور سازند بحق الحق
والمنتهی المطلق بتاریخ شهر ربیع الاولی
سنه ۱۳۰۶ بخط اقل بندگان
میرزا احمدی شیرازی
بزیور طبع در آمد

به ترتیب مناصب بتقبیل عتبهٔ والا ناصیهٔ بخت مقدمی برافروخته مشمول عنایات شاهنشاهی گشتند - و لختی بمناصب سابق و برخی به اضافه سر افرازی یافتند - بدین تفصیل - صادق خان بخلعت و خنجر مرصع و منصب چهار هزاری ذات و سوار و علم و نقاره - خواجه باقی خان مخاطب بشیر خواجه بخلعت و خنجر مرصع و منصب چهار هزاری ذات و سه هزار و پانصد سوار و علم و نقاره و اسپ با زین مطلا و صوبه داری تهته از تغیر میرزا عیسی ترخان که در اثناء توجه رایات جهان کشا از دکن بدار الخلافت اکبرآباد هنگام وصول موکب اقبال بحوالی احمد اباد بنظم صوبهٔ مزبور دستوری یافته بود - میر حسام الدین انجو که در سالف ایام مصدر خدمتی شده بود بخلعت و خنجر مرصع و منصب چهار هزاری ذات و سه هزار سوار و علم و اسپ بازین مطلا و فیل - شاه نواز خان پسر میرزا رستم صفوی بخلعت و خنجر مرصع و منصب سه هزاری ذات و هزار و پانصد سوار و علم و اسپ بازین نقره - میر جمله بخلعت و خنجر مرصع و منصب سه هزاری ذات و هزار و دویست سوار - موسوی خان بخلعت و به اضافهٔ هزاری ذات دو صد و پنجاه سوار بمنصب سه هزاری ذات و بخدمت صدارت کل ممالک محروسه بدستور سابق - معتمد خان بخلعت و منصب سه هزاری ذات و هشتصد سوار و اسپ بازین نقره - خواصخان بخلعت و منصب دو هزار و پانصدی ذات و هزار و پانصد سوار و اسپ - مخلص خان بخلعت و خنجر مرصع و منصب دو هزاری ذات و سوار و علم و اسپ و فیل - الله ویردی

اتحادی بعضویت جنت مکانی و آن حضرت در جلوس جهان‌گشایش
دیگر بشهنشاه سلیمان جاه مرصع ... تسبیح مروارید که یک لک روپیه
قیمت داشت و علم و نقاره و شمشیر و طوق و سپر اسپ از طویلهٔ
خاصه بکی تازی با زین مرصع و فیلی ... با ساز طلای مینا
کار و شاه آمد نام فیلی از حلقهٔ خاصه که در آمد فیلان ایام پادشاه
زادگی بود با ساز طلا و ماده فیل شنانیده ... سر ... آن
واسطهٔ عقیده والی و مکارم بکمال رسانیدند و خدمت والا رتبت و
وکالت تفویض فرموده ... مقدس ازلی که در ملکوت اقبال
نزد حضرت مهد علیا ... بود بالتماس آن گرامی ... خورشید
احتجاب بآن عمدهٔ دولت ... و در خطابات بلفظ عمو که
تا دامن قیامت طراز آستین افتخار این نسخهٔ ... خواهد بود
گذارش نموده مسرور و مغبوط همگنان گردانیدند - الحق اداي
آنچه از اداب عقیدت و لوازم ارادت ازین حق گذار نعمت - و
سپاس دار مرحمت - بتقدیم رسیده و آنچه از مراسم نوازش
و کامبخشی و مراتب بنده پروری و پرورده نوازی از بادشاه مروت
نهاد - شهنشاه فتوت نژاد - بروی کار آمده از اندازهٔ خامهٔ کوته زبان
بیرون است - بعد ازان شایسته خان مخاطب بیمین الدوله
سعادت کورنش دریافته بخلعت خاصه و خنجر مرصع با پهولکتاره
و شمشیر مرصع و باضافهٔ هزار و پانصد سوار بمنصب پنج هزاری
چهارهزار سوار و بمرحمت علم و نقاره و اسپ از طویلهٔ خاصه بازین
مطلا و فیل امتیاز یافته - و دیگر امرا که در خدمت پادشاهزادهای
کامگار بایمین الدوله از دار السلطنة لاهور باستان اقبال رسیده بودند

و هر یک از سرافراز خان و شهباز خان قورانی و راجه جسـ
سنگه راتهور راجه ... بمنصب سه هزاری پانصد سوار و ... خان
انصاری و ... الملک ولد ... سه هزاری بمنصب سه هزاری
هزار و پانصد سوار - و سید هزبر خان بارهه بمنصب سه هزاری
هزار سوار و هر یک از لشکری ولد میرزا یوسف خان و سید نظام
ساکن سید صدر جهان حضرت عرش آشیانی بمنصب دو هزار
و پانصدی دو هزار سوار و امیر خان ولد قاسم خان بمنصب دو هزار
و پانصدی هزار و پانصد سوار - و الله یار خان بمنصب دو هزار و
پانصدی هزار و دویست و پنجاه سوار - و ظفر خان ولد خواجه
ابوالحسن بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و دویست سوار - و
هرکدام از اسلام (ابو الی) بیگ مخاطب به ... خان و ...
بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار - و ... خان و ...
... خان و رضوی خان و مختار خان بمنصب دو هزاری هزار
دویست سوار و سعید خان بمنصب دو هزاری هزار و یک صد سوار -
و هر یک از میرزا والی و مخلص الله خان ... پانصدی ذات و دو
صد و پنجاه سوار - و آتش خان دکنی از اصل و اضافه بمنصب دو
هزاری هزار سوار و ابراهیم حسین کاشغری و عبد الله و محمد زمان
طهرانی و ... دکنی و راول کلیان جسلمیری و مختار
خان دکنی بدستور پیشتر بمنصب مسطور - و التفات خان ولد
میرزا رستم صفوی بمنصب دو هزاری هشت صد سوار - و سید
بایزید باضافهٔ پانصدی صد سوار بمنصب دو هزاری هشتصد سوار
و فیروز خان خواجه سرا بمنصب دو هزاری پانصد سوار - و راول

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

را [illegible] کرده [illegible] منصب [illegible] هزاری ذات [illegible] سوار [illegible] را

[illegible] و [illegible] را [illegible] و منصب [illegible] هزاری ذات و [illegible]

سوار [illegible] شریف خان [illegible] و منصب [illegible] هزاری ذات و دویست سوار

[illegible] گردیدند - و [illegible] حکم شد [illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible] سوار [illegible]

منصب هفت هزاری ذات و هفت هزار سوار دو اسپه و سه اسپه

و هر یکی از خواجه ابوالحسن و [illegible] و [illegible] خان [illegible]

و خانجهان [illegible] هزار سوار - و [illegible] خان و [illegible]

خان و [illegible]

بمنصب چهار هزاری [illegible] هزار سوار - و [illegible] خان و [illegible]

بمنصب چهار هزاری سه هزار سوار - و [illegible] خان [illegible]

خان اعظم کوکلتاش و مبارز خان افغان بمنصب سه هزاری سه

هزار سوار - و بیگلر خان بمنصب سه هزاری دو هزار و پانصد سوار

خان فتح پوري و کرم الله ولد علي مردان بهادر و دوست بيگ والد تولک خان و بهاريمل ولد کشن سنگه راتهور و مرتضی قلي برادر جانسپار خان و پرورش خان بارهه و اقا افضل بدستور سابق بمنصب هزاري پانصد سوار - و ميرزا خان ولد زين خان باضافهٔ پانصدي ذات و چار صد سوار - و بهرام نبيرهٔ خان اعظم و کرمسی راتهور(ن) از اصل و اضافه بمنصب مذکور - و کامل خان ولد خان اعظم و شاه بيگ خان و ذو الفقار بيگ ترکمان و خواجه بابای مخاطب بجانباز خان بآئين پيشين بمنصب هزاري چهار صد سوار - و لطيف خان نقشبندي از اصل و اضافه بمنصب مزبور - و خواجه قاسم ملقب بعقيدت خان بمنصب هزاري سه صد و پنجاه سوار - و ميرزا حيدر ولد ميرزا مظفر صفوي باضافهٔ پانصدي پنجاه سوار بمنصب هزاري دوصد سوار - و شرفا و کورسين کشتواري بدستور سابق بمنصب مسطور سر بر افراختند ٭

پنجم رجب جانسپار خان ترکمان از دکن رسيده دولت کورنش دريافت - و بعنايت خلعت و خنجر مرصع و به اضافهٔ هزار و پانصدي ذات و هزار سوار بمنصب چار هزاري ذات و چار هزار سوار و علم و نقاره و اسپ با زين مطلا و فيل و صوبه داری اله باد سر افتخار بآسمان رسانيد ٭

هشتم راو رتن هادا از وطن آمده جبين طالع به تقبيل عتبهٔ فلک‌مرتبه بر افراخت - و بمرحمت خلعت و جمدهر مرصع بمنصب

(ن) تونور

پونچا بمنصب هزار و پانصد سوار - و هر یکی از زین العابدین
ولد جعفر بیگ و آصف خان باضافهٔ پانصدی دویست سوار - و
شرف الدین حسین باضافهٔ پانصدی پانصد سوار بمنصب هزار و
پانصدی هزار سوار - و سرمال ولد ساهو سنگه کچهواهه بالدن سابق
بمنصب مزبور - و یادگار حسین خان از اصل و اضافه بمنصب هزار
و پانصدی ششصد سوار - و هر کدام از میرزا حسن ولد میرزا
رستم صفوی و سعادت خان نبیرهٔ زین خان کوکلتاش و نظر بهادر
خویشگی بدستور سابق بمنصب هزار پانصدی هفتصد سوار - و
جلال ولد دلاور خان کاکر باضافهٔ پانصدی صد سوار بمنصب مزبور و
شیخ فرید باضافهٔ پانصدی دویست سوار بمنصب هزار و پانصدی
ششصد سوار - و حکیم عبد الخالق ولد حکیم همام گیلانی بمنصب
هزار و پانصدی ششصد (ن - سه صد) سوار - و هر یک از بکرماجیت
ولد ججهار سنگه بندیله و راول سمرسی بمنصب هزاری هزار سوار -
و صالح محمد ولد میرزا ساهی و سکندر برادر شهباز خان دوتانی
و دولت خان ولد الف خان قیام خانی بمنصب هزاری هشتصد
سوار - و سهراب خان ولد جعفر بیگ و اصف خان و سید غلام محمد
برادر سید یعقوب و بابا خواجه و لعل خان بمنصب هزاری هفتصد
سوار - و اکبر قلی ککر و بلبهدر چندراوت و کشن سنگه و منوهر
سنگه ولد راو رتن هادا بمنصب هزاری ششصد سوار - و میر
عبد الله و میر ابراهیم خویشان میرزا سید یوسف خان از اصل و
اضافه بمنصب هزاری پانصد و پنجاه سوار - و مغل خان ولد
زین خان و طغرل نبیرهٔ عبد الرحیم خانخانان و اکرام خان ولد اسلام

و به هنگام نوروز و طی د هنگام هوای سرماوه دور و هوای اعتدال آرایش بر و دوشهای زمستان - خسرو زرین کلاه - خورشید عالم آرا - ای خسرو آسمان کلاه اعداد ظلمت زدا - رایات عدالت و اعتدال و الویهٔ شوکت و جلال - بشرف خانهٔ خویش برافراشت - باد سبکپا فراشی بساط عالم را رونق و رویی تازه داد - و ابر چابک دست سقائی بسط زمین را آب و تاب بی‌اندازه - روی کوه و هامون چون ارغنون بگلهای رنگارنگ نگارین شد - و رخسار باغ و راغ چون بوقلمون برنگهای گوناگون نمودار بهشت برین - شمال روح پرور از روائح روح گستر عنبر تر بدامن و آستین کشید - و از سوی بهار چون زلف یار و طبلهٔ عطار مشک پرور عنبر ریز گردید - عرصهٔ زمین را سمن و یاسمین چون آسمان پر زهره و پروین ساخت - صحن بوستان از سبزهٔ زمردین رنگ در فیروزهٔ چرخ برین انداخت - گل جلوه دلال و عشوه گران نقاب از رخ بر انداخت و بلبل شیدا کاشانهٔ دل فرسا از ساز سکندبائی بپرداخت *

* نظم *

* جهان شد تازه از باد بهاران * زمین را آبرو افزود باران *
* چو در خرم جهان خرمی دوست * بگلها در دل از خرمی پوست *
* گل از گلبن کلاه کاوسی برآورد * بنفشه پر طاوسی بر آورد *
* ز هر شاخ شکفته نوبهاری * گرفته هر گلی در کف نگاری *

چنین اوقات فرخنده نشان که از اعتدال هوا دلها از غم وا پرداخته بوده و خاطرها با خرمی در ساخته - اهتمام پیشکاران کارگاه دولت - و کارگزاران کارخانهٔ سلطنت - در صحن دولتخانهٔ خاص و عام سایه بانی موسوم بدل بادل که مانند عرش بلند مکان است - و

وانچه هزاری [illegible] وارد [illegible]
مثالا و مثل [illegible] انتظار در امرا [illegible] وزارت
[illegible] الدولیس [illegible] الدراه [illegible]
جاهی و قلمدان مرصع [illegible]
[illegible] کرد [illegible] اعتبارش
[illegible] اروج [illegible] و [illegible]
[illegible] سوار [illegible] و [illegible]
[illegible] سوار سرفراز گشتند - [illegible] طاهر الدین علی [illegible]
روپیه انعام یافته

جشن مسرت افزای نوروز عالم ارا

قافلهٔ قدوم بهجت لزوم نوروز جهان افروز جهانیان را جوانی و مسرت جدید رسانید و طنطنهٔ مقدم میمنت توام بهار نشاط آثار زندگان را مژدهٔ عیش جاوید از رسیدن کوکبهٔ شاه رنگین کلاه گل استوار بر سراپرده خلعت خرمی و شادابی پوشید - و روزگار [illegible] و چمن [illegible] رسیده بر زمردین بساط سبزه تازه [illegible] و دلربایی درک شد - بلبل نغمه سرا الحان باربدی [illegible] گلزار را نشاط تازه بخشید - و صُلصُل جادو نوا بصوت زهره‌ی افسردگان [illegible] را انبساط بی اندازه - ابر گوهر بار ساده [illegible] بر روی صحن گلشن در افشاند - برق درخشنده برای روشنی مجالس باغ مشعل بر افروخت - رعد خروشنده کوس عروسی گل بر بام فلک می نوازد - [illegible] است که نغمه‌های اصوات رباب می پردازد - روز دو شنبه دوازدهم

باکلاه غرور این زمان نهد از سر * که هست افسر شه برسر سرافرازی
خطاب خسرو انجم کنون بگردانند * که مصلحت نبود خسروی بانبازی

غریو کوس و کرنا - و صدای نفیر و سرنا - اوای مسرت در زمان و زمین انداخت - و طنطنهٔ دعای اصحاب عمایم و استحقاق و زمزمهٔ ثنای سخن طرازان نظم و نثر و لوله در چرخ برین - دراری برج دولت در درج حشمت چار پادشاهزادهٔ والا گوهر که چار عنصر شخص دولت اند - و ارکان اربعهٔ کعبهٔ سلطنت - در چار گوشهٔ تخت سلیمانی با فر سلطانی قرار گرفتند - و درپای سریر خلافت - سر آمد ارکان مملکت - سردفتر اعیان دولت - یمین الدوله آصفخان استاده سر اعتبار برافراخت - و دیگر ارکان دولت و اعیان سلطنت و سایر ارباب مناصب در خور نسبت و منزلت ایستادند - و مجمع مفاخر و معالی یمین الدوله بنوازشهای ملکانه امتیاز یافت - و عنایت خلعت زرین وانعام فیل گزین چندوله نام با یراق طلا و مادهٔ فیل ضمیمهٔ دیگر مواطف گردید - در ایام خجسته فرجام پادشاهزادگی بضرورت وقت ده (ن - ۱۰) لک روپیه از لشکر خان گرفته بودند - ازانجا که دامن همت کیوان رفعت که چون جیب آسمان از نقایص پاکست غبار ستدن بر نیاید - همواره مرکوز ضمیر دریا نظیر بود که هرگاه وقت مقتضی باشد باز دهند - درین هنگام که روزگار پیشکار این دولت بلند است - و چرخ غاشیه بردار این سلطنت بی مانند - آن مبلغ را باو مرحمت فرمودند - خدیو دور بین صواب گزین بالهام لاریبی و تائید غیبی که همیشه دستیار این دولت جاوید امتداد است - و کار این سلطنت ابد میعاد - پیش ازانکه خبر آمدن نذر محمد خان

چون آسمان فراخ دامان - برافراخته سپهری دیگر بر روی سپهر برین کشیدند - و در ته آن ابچکی از صندلی زربفت و بر دوران شامیانها هم ازین جنس بستونهای طلا و نقره برپا کردند - و فرشهای رنگارنگ و بساطهای گرانگون گسترده در و دیوار دولتخانهٔ خاص و عام را بمخمل زربفت و پردهای فرنگی و دیباهای رومی و چینی و زربفت های گجراتی و ایرانی آرایش دادند - تجلی بروی کار آمده عقل دشوار پسندان جهانگرد را بحیرت انداخت *

* بیت *

زده خیمهای بریشم طناب * درو فرش زربفت بیش از حساب
همه پردها دیبهٔ ششتری * همه فرشها سندس عبقری
چنان نقشها کرده بروی نگار * که نقاش چین گشته زو شرمسار

خدیو عالم - خداوند بنی آدم - طراز کسوت جهانبانی - مظهر رحمت یزدانی - که پیش همت خورشید آثارش گنج شایگان مانند احجار بیمقدار است - و دفاین معادن و خزاین بحار چون خاک و آب بی اعتبار - بر اورنگ جهانبانی که سدرهٔ آمال و امانی است و طوبای افضال و کامرانی - با فر آسمانی - و شان سلیمانی - جلوس میمنت مانوس فرموده بر روی زمانیان اسباب نشاط و ابواب انبساط آماده و کشاده گردانیدند - نسایم عدل دماغ روزگار عطرآمود گردانید - و روایح بذل مشام زمانه بخور اندود - و آفتاب بر و نوال کوه و صحرا را منور ساخت - و ابر احسان و افضال خارستان و گلستان را تازه و تر *

* نظم *

سریر مملکت اکنون کند سرافرازی * که سایه بر سرش افگند خسرو غازی

از خسارت فراوان رسید - و از عنان خدمت و زمام نهضت چنان از دست داده که بهیچ وجه بچارهٔ آن نتوانست پرداخت - حضرت جهانبانی درین روز مسرت آما اورا بعنایت خلعت خاصه سربلند گردانیده بانظم مهمات آن صوبه رخصت نمودند - و نزدیک پانزده هزار سوار کار دیده پیکار و زبده از سادات بارهه و بخاری و مغول و افغان و راجپوت بخدمات از رکاب نصرت نصاب بکمک او دستوری یافتند - بهادر خان روهیله بخلعت و تیولداری سرکار کالپی و مالش زمینداران متمرد ان سرزمین و مخلص خان بخلعت و فوجداری نروز و آن نواحی و راجه بهارت بندیله بخلعت و فوجداری پرگنهٔ اتاوه و مضافات ان که از خالصات شریفه است و دیندار خان بخلعت و فوجداری میان دوآب - و مغول خان ولد زین خان کوکه بخلعت و قلعه داری کابل سر بر افراخته مرخص گشتند - و ملا مرشد شیرازی بخلعت و منصب هزاری ذات و دو صد سوار و خطاب مکرمت خانی و دیوانی بیوتات و حکیم جمالی کاشی بخدمت دیوانی سرکار حضرت مهد علیا و فزونی منصب - و سید عبد الواحد ولد مصطفی خان بخاری بفوجداری سرکار حصار سربلند گردیدند چون حصار دولت خانهٔ خاص و عام را از موج خیز بخشش پادشاهی کامیاب صورت و معنی ساخته مشکوی جلال را بقدوم میمنت لزوم فروغ آگین گردانیدند - پردگیان سرادق عزت مراسم تهنیت بتقدیم رسانیدند - و هریک در خور حالت و منزلت بنوازشی سرفراز گردید - بحضرت مهد علیا اصناف پیرایه و اقسام زیور که قیمت آن پنجاه لک روپیه بود مرحمت شد - و جواهر و حلی بیست

در سر کابل چنانچه گذارش خواهد یافت بمسامع حقایق مجامع
رسید - و باعث تدبیر ظفر خان ولد خواجه ابو الحسن که در زمان
حضرت جنت مکانی به نیابت پدر نظم مهام صوبهٔ کابل مینمود
بروی کار آید - روز جلوس سعادت مانوس اورا بصوبه داری کابل
سربلند ساخته بودند - چون درینولا بعرض مقدس رسید که ظفر
خان در درهٔ خرمانه از مضافات تیراه در حینی که عبد القادر پسر
الهداد بد نهاد را قتل نموده بود خبر شنقار شدن حضرت جنت
مکانی شنیده یعقوب بیگ‌خان بخشی و بالچو قلیچ و سعادت خان و عبد
الرحمان تورانی و معین خان بخشی و جمعی دیگر از بندهای
جانسپار را بکابل فرستاده - و خود به پشاور آمده - و پس از نظم مهمات
آنجا برسم هرساله که ناظم آن صوبهٔ قشلاق در پشاور کند - و ییلاق در
کابل ارادهٔ رفتن کابل نمود - هرچند کار دیدگان پیکار ورزیده ازین
قصد بی هنگام منع نمودند بگوش قبول نشنوده از راه کوتل شادی
بهگار و خیبر روانه شد - و از خرد سالی و ناآزمودنی مراتب حزم در
حل و ترحال و مدارج احتیاط در حط و انتقال رعایت ننموده
بره نوردی در آمد - ناگاه آرک زئیان و افریدیان نابکار بد کردار که
دو شعبه از شعب پر شغب افاغنهٔ این کوهستان اند و در ظاهر
فرمان بردار و خدمتگذار و در باطن فتنه جوی و شورش پژوه و
پیوسته خواهان فرصت دزدی و دست اندازی بر سر راه آمده دست
بتاراج اردو کشودند - وازان رو که سردار نا کرده کار جمعی دور بین
نبرد گزین که بمدافعهٔ دزدان و ره زنان توانند پرداخت در ساقه
بگذاشته پیش رفته بود - اموال بسیار بغارت رفت و بهمراهان و نوکران

بار ساحلی که از دل دریا بکنار رسد
را تیره کردن ایام بد رسد انجام از دستکش حوادث مهد. لهذا
و پادشاهزاده های کامکار و امرای والا مقدار رخصت پذیرائی یافته درگاه
رسیده بود - چون رکن السلطنت یمین الدوله سان سپاه داده پنجهزار
سوار خوش اسپ و یراق از نظر خورشید اثر گذرانیده بود - و کمیت
و کیفیت پسندیدهٔ طبع دشوار پسند خاقانی افتاد - در روز جلوس
امروز بر منصب آن مسند آرای بزرگی هزاری ذات و هزار سوار دو
اسپه سه اسپه افزودند - که از اصل و اضافه نه هزاری ذات و نه هزار
سوار دو اسپه سه اسپه باشد و جاگیرها که حاصل هرسال آن پنجاه
کرور دام است مرحمت فرمودند - در سلطنت این دودمان عرش
مکان هیچ نوئینی باین پایهٔ گران مایه نرسیده تا بدولت ملوک
دیگر چه رسد - مهابت خان خان خانان سپه سالار را بانعام زین زر و
لگام طلا از جملهٔ خاصه با یراق نقره و ساده یدک سربلند گردانیدند -
همین روز مسرت افزا که تاریخ روز نامهٔ دلگشائی و کامرانی است
آنچه از جلائل عواطف پادشاهانه و فواضل مراحم ملکانه بروی
کار آمد - بخشیدن جرایم عبد الله خان است - و رهائی یافتن او از
زندان - بذریعهٔ درخواست قدوهٔ ارباب معرفت و صفا اسوهٔ اصحاب
معرفت و تقوی عبد الرحیم خواجه - آن سلالهٔ سلسلهٔ نبویه نقاوهٔ طبقهٔ
علیهٔ نقشبندیه از قبل امام قلی خان والی توران نزد پادشاه
غفران پناه حضرت جنت مکانی انار الله برهانه برسم رسالت آمده
در دار السلطنت لاهور احراز سعادت ملازمت نموده بود - آن حضرت
چه از رهگذر نسبت قدیم اخلاص و دعاگوئی این سلسلهٔ سامیه

[illegible]

[illegible] روز [illegible] [illegible] [illegible] امرا [illegible]

[illegible] گوهر [illegible] از جواهر و [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] امرا [illegible] خود [illegible] کرم فروشان [illegible] * [illegible]

گوهر شاه از دراز دستی جود * از جهان دست [illegible]

هرکرم خود چنان تواند بود * بشری [illegible]

از [illegible] حضرت [illegible] علما و پادشاهان [illegible]

[illegible] و [illegible] روزه [illegible] - اگر [illegible] زمان

[illegible] بوجود همه [illegible] این سلطان کرم [illegible]

و پاکان این روزگار [illegible] بود [illegible]

را [illegible] - چه آنچه سلاطین عالی مقدار [illegible] و [illegible]

بروزگار دراز فراهم آرند - و آن را سرمایهٔ [illegible] و [illegible]

شوکت و دستگاه پندارند - [illegible] حضرت ملک [illegible] بیکروز

وفا نکند - بل به بخشش یک تن اکتفا - * [illegible]

هنگام جود ما حضر یک عطای دست

حلقهٔ ارادت خواجهٔ کلان در گوش عقیدت داشته حصول پایهٔ
سلطنت را از سعادت توجه صوری و معنوی آن برگزیدهٔ الهی
دیده است * درین روز مرخصهٔ رای سنگه ولد راجه بهیم که پسر
رانا امر سنگه است و بصدق عبودیت خالص و عقیدت صادق از
پیشگاه نوازش حضرت شاهنشاهی بخطاب مهاراجه که اعظم
خطاب های اولی راجپوتیه است سربلند گشته بود بتقبیل عتبهٔ
ملک رتبه تارک بخت بر افراخت - خاقان دوران وفا داری و جان
سپاری و خدمات پسندیده و ثبات گزیدهٔ بصورت رعایت موجه
اورا باوجود خرد سالی بخلعت [illegible]
سروج و منصب [illegible]
اسپ و فیل و انعام بیست هزار روپیه نقد سربلند گردانیدند . صالح
برادر زادهٔ جعفر بیگ آصف خان بفوجداری بهرائچ نوازش یافت -
مرحمت خان بخشی احدیان با فوجی ازین گروه بمالش مساله
اندیشان آنروی آب مرخص شد - بقاضی محمد سعید شرتهي
گرهرودهی (ن) صاحب عادل خان حاکم بیجاپور خلعت و فیل و نه
هزار روپیه مرحمت شد * داوود خان حبشي را که از غلامی خداوند
ان بعداوت خداوندخان اشتهار یافته و از رشد و شجاعت مدار علیه و مختار
الیه دولت نظام الملک که بامری مسمای حکومت خرسندی داره
بود - و اکنون درسلک بندگان منسلک است و بمنصب پنج هزاری
ذات و سوار مباهي - بعنایت ارسال علم و نقاره سرافراز ساختند *

(ن ک) هرودهی

سایر شاهزادان [illegible]

داده ام اعزز و اکرام [illegible]

[illegible]

و بازار [illegible] و دیار و هندوستان

امصار [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

آمده با چهار [illegible]

پهلوی [illegible]

[illegible]

[illegible]

آیین [illegible] و چون عبد الله

خان را بسلسلهٔ علیهٔ نقشبندیه نسبت ارادت بود خواجه التماس

عفو تقصیرات او نمود - و پادشاه جرم بخش عذرنیوش خواجه را

به پذیرائی درخواست مفتخر و مباهی گردانیده عبد الله خان را از

زندان رستگاری بخشیدند - ان تذکرة السلف - گرامی خلف -

مقبول درگاه باری - خواجهٔ کلان خواجه جویباری است - که بسی

و نه واسطه بسید علی عریض بن امام جعفر صادق میرسد - از اجلهٔ

سادات و اعزهٔ اکابر توران است - اخلاص و اعتقاد خوانین اوزبکیه

باین دودمان عالی در مرتبهٔ کمال است - و وجود این خاندان

متعالی دران دیار بس گرامی - عبد الله خان اوزبک والی توران

دوازدهٔ آبان از مدارج اعتدال انحراف یافته - و بشدت بر سموم [illegible] ورای [illegible] هوای [illegible] هفت سالگی از محنت سرای دنیا به نزهت آباد آخرت رخت هستی بربست - اگرچه پیوندهای [illegible] پدری و فرزندی که ناگزیر نشاء تعلق است گرد ملال بر صفوت کدهٔ خاطر حق ناظر دارا [illegible] گستر نشست - و زنگ کدورت بر آئینهٔ ضمیر مهر تنویر خاقان جهان پرور - اما چون آن دانای اسرار کونی و الهی شناسای رموز انفسی و آفاقی - جمیع تقدیرات الهی را خیر خالص [illegible] چنانچه در حکمت [illegible] [illegible] [illegible] - در گلزار همیشه بهار رضا و تسلیم که پیشهٔ رسیدگان درگاه ایزدی است - مقیم است - درین مصیبت [illegible] رضامند و خرسند بوده همگی ماتم دیدگان مشکوی کامگاری - و غم رسیدگان شبستان جهانداری - را [illegible] حضرت مهد علیا که از دور [illegible] ثمرة الفواد - و پژمردن زهرة الامراد - غبار الم مرآة خاطر دریا مآثرش را سخت تیره داشته روزهای شکیبائی و صبوری گذشت - رشید خان انصاری از دکن آمده سعادت آستان بوس دریافت - و بعنایت علم لوای مفاخرت برافراخت - اسد خان معموری از برهانپور آمده چارده فیل پیشکش گذرانید - هریک از بهار سنگه ولد راجه نرسنگه دیو بندیله - و اهتمام خان بانعام مال عز امتیاز اندوخت - چون صفاوة خاندان نبوت و ولایت عبد الرحیم خواجه [illegible] مرضی که داشت از تنگنای دنیا بوسعت آباد آخرت شتافت - از سهمان نوازی - و غریب پروری - که شمهٔ کریمهٔ این کدوان مرتبت است -

دو شنبه و چهارم رجب [illegible]
پادشاهزاده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
اگر از [illegible] و [illegible] آن [illegible] آمد ظاهر است [illegible]
[illegible] آمد [illegible]
[illegible]
عبادت خصوص آن [illegible] بار آمد [illegible]
[illegible]
[illegible]
نواحی آن [illegible]
بقبیله از وطن آمده دولت کورنش دریافت - و هزار مهر به رسم
نذر و یکصد [illegible] بطریق پیشکش گذرانید - و بعنایت خلعت و جوهر
مرصع با پهول کتاره و علم و نقاره لوای عزت برافراخت ٭

رحلت پادشاهزادهٔ عالمیان
ثریا بانو بیگم به نزهتگاه آخرت

ازانجاکه روزگار بی ثبات - و عالم کون و فساد - مظهر آثار مختلفه - و مقتضی اطوار متغایره است - درین هنگام بشرف انتظام - مزاج ثمرهٔ چمن اقبال - نهال گلشن جلال - ثریا بانو بیگم

و تواتر اسباب جهان کشائی و ترادف مواد دولت فزائی - کامیاب داشته - گاهی بوقوع ما ثهٔ دل آشوب - و حدوث واقعهٔ خاطرکوب - گرد کدورت بر ساحت بواطن نزاهت مواطن این مظاهر الطاف الهي می انگیزد - تا عین الکمال گروه نقصان پژوه را سپندی باشد - و چشم بد بین را بندی - لهذا در اثنای آنکه آبیاری افضال شهنشاه دریاوش - کان بخشش - حیاض دلهای جهانیان را لب ریز شادابی - و موج انگیز سیرابی داشت - نهم رمضان مطابق بیست و پنجم اردي بهشت پادشاهزاده سلطان لطف الله پس از زندگی یکسال و هفت ماه از شورش کدهٔ دنیا بآرام گاه آخرت شتافت - خاطر خیر اندیشان دولت - و عیش هوا جویان سلطنت را مکدر و منغص گردانید - پادشاه حقیقت آگاه که در شدت و رخا تسلیم و رضا شیمهٔ کریمهٔ آن حضرت والا رتبت است بصبوری و شکیبائی باز گشته حضرت مهد علیا را بمواعظ دل نشین رهنمای تسلی گشتند - پانزدهم مهابت خان خانخانان سپه سالار بعنایت خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهول کتارهٔ سر بر افراخته بجای خان جهان لودی بصاحب صوبگی ولایت دکن و برار و خاندیس چهرهٔ عزت بر افراخت - و حکم شد که خان زمان خلف او که صوبه دار مالوه بود نیابة به نظم مهام صوبجات مذکوره بپردازد - و صوبهٔ مالوه از تغیر او بخانجهان مرحمت شد - هفدهم مهابت خان خانان جواهر گران بها و مرصع آلات و نفایس اقمشه برسم پیشکش بنظر کیمیا اثر در آورده - از انجمله متاع یک لک روپیه برای سرفرازی او شرف پذیرائی یافت - هژدهم سیخداد

به علامي افضل خان حکم شد که صديق خواجه ولد خواجه مرحوم را تعزيت نموده بشرف ملازمت برسانند - پس از آنکه صادق الصدق خواجه بحضور رسيد او را مشمول مراحم پادشاهانه ساخته بخلعت سر عزت بر افراختند - مخلص الله ولد احمد بيگ خان کابلي بخطاب افتخار خان مفتخر شد ه

ولادت با سعادت شاهزادهٔ عالميان سلطان دولت افزا

بعد از انقضاي پنج گهري و هفت پل از شب چهار شنبه چهارم شهر رمضان سنه هزار و سي و هفت هلالي مطابق بيستم اردي بهشت از خدر معلي مهر معظم حضرت مهد عليا فرخنده کوکبي بر سپهر خلافت طالع گشت - شهنشاه دوران دست نوال و افضال کشوده بر روی جهانيان در آز و نياز بر بستند - و جشن سور و بساط سرور مرتب و مبسوط ساخته امراي والا مقدار را بخلعت هاي فاخره سرافراز گردانيدند - و اصحاب عمايم و استحقاق و ارباب طرب و نشاط را بمبالغ گران مند بينياز - ملتزمان بساط تقريب باندازهٔ حال نذر و پيشکش گذرانيدند - و همگي بحضرت مهد عليا انعام شد و آن ثمرهٔ شجرهٔ خلافت بسلطان دولت افزا موسوم گرديد ه

رخت هستي بربستن پادشاهزادهٔ جهانيان سلطان لطف الله از وحشت کدهٔ دنيا

دادار کار ساز - و آفريدگار کام پرداز - سلاطين جهان کشا - و خواقين عالم آرا را - بتوالي اولاد کامگار و تعاقب اعقاب بختيدار

تا رسم تهنیت بود اندر جهان بعید
هر بامداد بر تو چو عیدت خجسته باد

جهاندار عبادت گزار بشکوه سلیمانی و شوکت صاحب قرانی بر شبدیز ماه رفتار بعید گاه رفته نماز ادا فرمودند - و در تشریف بردن وآوردن چندان زرنثار افشاندند - که رسم آز ونیاز ازجهان برافتاد

« قطعه »

تا هست بر جریدهٔ ایام نام عید « تا عید طبعها را عشرت فزا شود
ایام دولتش را هر روز عید باد « عیدی کزو مراد دو عالم ادا شود

دوم شرف الدین حسین بخطاب همت خانی - و شاه بیگ اوزباک که از جوانان کار دیده پیکار ورزیده است بخطاب خانی سر بر افراختند - سیوم خواجه قاسم که در همگی ایام نیک فرجام پادشاه زادگی ملازم رکاب ظفر نصاب بود بخطاب صفدر خانی - و لشکری ولد میرزا یوسف خان رضوی که از پیشگاه نوازش حضرت جنت مکانی بدین خطاب سر افراز بود بخطاب صف شکن خان نامور گشتند - پانچ فیل که باقر خان نجم ثانی از اوڈیسه بعنوان پیشکش فرستاده بود بنظر کیمیا اثر درآمد - هرکرا در بدو فطرت آلوده طینت تیره روزگار و ناقص عیار سرشته اند - هرچند اسباب کامروائی و مواد دولتمندی او بیشتر فراهم آید - و امتعهٔ دنیویه که والا همت بلند فطرت بآن ازجا فرود و رو بفزونی نهد - هم در سپاس داری پروردگار بیچون و چگون و حق گذاری آفریدگار بی شبه و ندون - منهج نا قویم بی فرمانی و محجهٔ نا مستقیم تن آسانی پیموده - و هم بخدای مجازی و خداوند حقیقی که باعث رواج کار

خان بفوجداری سرکار مذکور منتخب گشت - بدستور سابق و قوم امیر حسام الدین انجو را بخلعت و بخطاب [illegible] مرتضی خان و عنایت فیل و پنجاه هزار روپیه نقد [illegible] بجای شیر خواجه که در اقدامی راه تمردگرائی [illegible] بود بصوبه داری ته سرافراز ساختند - اخلاص خان بخدمت دیوانی صوبه برهانپور و عنایت فیل سرافراز گردید - از آنجا که همگی همت ملکانه بر تیمار داری روزگار خستگان و غمخواری فلک شکستگان مصروف است درین ماه مبارک رمضان هر شب سلاله دودمان سیادت موسوی خان صدر بحکم جهان مطاع گروهی از اهل احتیاج و استحقاق از نظر خورشید اثر گذرانید - و همگنان کامیاب گردیدند - سوای یومیه و مدد معاش مبلغ سی هزار روپیه نقد بایشان مرحمت شد - چون شهر سعادت مهر رمضان بادای صیام و امضاء مناجات و اعطاء مبرات بانجام رسید - شب یکشنبه غرهٔ شوال مطابق پانزدهم خرداد * ع * هلال عید پدید آمد از کنار واکب * صدای شادیانه از زمین بپروین رسید - و ندای مبارکباد بمکان و مکین - صبحگاه پادشاهزادهای بخت بیدار و امرای عالیمقدار و دیگر خدم و حشم در بارگاه آسمان جاه فراهم آمده دیدهٔ آرزو را بطلوع آفتاب عالم‌آرای حضرت صاحب قران ثانی و سطوع طلعت مشتری سیمای ماه نور افزای جهانبانی روشن گردانیدند - و تسلیمات تهنیت بتقدیم رسانیده باین ترانه رطب اللسان گشتند * شعر *

ای عید دین و دولت عیدت خجسته باد

ایامت از حوادث ایام رسته باد

[illegible] [illegible] ازکرد [illegible] و [illegible] [illegible]
کنند [illegible] او [illegible] و [illegible] درگاه خلافت [illegible]
[illegible] اوراق [illegible] [illegible] [illegible] راه آمده اول
[illegible] [illegible] اطراف [illegible] [illegible]
را از [illegible] مراسم جهانداری و [illegible] مکارم فرمان گذاری بازداشته
از جرائم او اغماض نموده او را بخلعت و منصب چهار هزاری ذات
و سه هزار سوار سرافراز گردانیدند. دل از زندگانی تازه [illegible] شدند

تا بیاموزند شاهان که ز بخشیدن و ستم
رسم جان بخشیدن از شاهان دین پرور نواز

دوازدهم شوال خواجه ابو الحسن تربتی که بخدمت دیوانی
حضور [illegible] ممتاز بود از لاهور آمده بسعادت آستانبوس
رسید. و بعنایت خلعت و خاصه مرصع با پردل کاره و اسپ
با زین مطلا و فیل صاحبی گردید. میرزا حیدر ولد میرزا مظفر
صفوی از جاگیر آمده دولت کورنش دریافت. بیست و نهم بعد
از انقضای مدت آن حصار [illegible] از [illegible] رائی و [illegible]
و شقاوت ذاتی و [illegible] از درگاه خواقین پناه بوطن
[illegible] خویش گریخت. هرچند امرای دولت معروض داشتند
که اگر حکم قضا نفاذ در صدور یابد این خسران زده را تعاقب
نموده ماسور یا مقتول گردانیده آید. تا دیگر هیچ گونه اندیشی بر
گسسته بخت برچیدن تیره کاری جرأت و جسارت ننماید. رازدان
قضا و اسرار خوان قدر که کار هر وقت و وقت هرکار را چنانچه در
کارخانهٔ ابداع مقدر گشته می داند فرمودند. که انشاء الله تعالی

[illegible]

روزگار او [illegible]

[illegible] را [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

والا [illegible] و [illegible]

که [illegible] مرد و خداوندان [illegible] را از [illegible] آنچه

خودآگاه [illegible] و طریقت [illegible] او [illegible] که

دران جهان [illegible] هزار [illegible]

[illegible] و [illegible] را [illegible] - [illegible] از [illegible]

[illegible] و از آزادگی [illegible] - و [illegible] و [illegible]

زوال [illegible] روز بروز [illegible] تا آنکه در [illegible]

[illegible] خون [illegible] - و [illegible] روزگار خون [illegible]

از رکاب [illegible] که از [illegible]

جنس [illegible] و [illegible]

[illegible] سلسله [illegible] و [illegible]

کاسه [illegible] - از (جمله) [illegible] و [illegible] از [illegible]

تباهی و گمراهی آن [illegible] کوتاه [illegible] درین هنگام که

خواهیم [illegible] جهانبانی [illegible] آن [illegible]

مقدم شاه مذکور سعادت آستان بوس در یافتند . چارم هردی از
چندرسین و دیگر اهالی پسران راجه نرسنگدیو بندیله بمنصب هزاری
ذات و ششصد سوار سرافراز گردید . هفتم عبد الرحیم ولد خدا دوست
باضافهٔ پانصدی پانصد سوار بمنصب سه هزار و پانصدی ذات و دو
هزار و پانصد سوار و بعنایت علم و نقاره . و پهار سنگه بندیله باضافهٔ
هزاری هشتصد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار سوار . و بهاری
داس کچهواهه از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار
سر بلند گردیدند . هشتم سلالة السادات الکرام سید جلال بهاری بن
سید محمد قدوهٔ پیشوای اولیا شاه عالم گجراتی از وطن مألوف
به تهنیت جلوس مقدس آمده بشرف ملازمت چهرهٔ سعادت بر
افروخت . و بعنایت خلعت و انعام ده هزار روپیه سر عزت برافراخت .
دیانت خان دست بداضی بخدمت بخشیگری و واقعه نویسی دکن
سر بلند گردید . نهم میرزا رستم صفوی و دو پسر او میرزا مراد
مخاطب به التفات خان و میرزا حسن از صوبهٔ بهار آمده بسعادت
آستان بوس رسیدند . و بعنایت خلعت نوازش یافتند . ازانجا که
همت آسمان رفعت پادشاه جم جاه بر فراغت دل و رفاهیت عیش
عالمیان مصروف است خصوصا گروهی که از حوادث روزگار و شداید
زمانهٔ غدار بپای حضرت خورشید منقبت زینهاری شده از فزونی
اسباب عشرت و جاه پایه مواطن مألوفه نمیکنند حکم شد که بمیرزا
که عارضهٔ نقرس مزمن علاوهٔ کبرسن او گشته از حرکت باز داشته
است یک لک و بیست هزار روپیه سالی میداده باشند تا در
دار الخلافه بفراغ بال بگذراند *

بجزای اطوار [illegible] و سزای کردار [illegible]
در گذار روزگار [illegible]
[illegible] سوختگان [illegible]
[illegible]
چون اعتماد خان خواجه سرا که از خدمتگذاران [illegible] درگاه
عالم پناه [illegible]
چهارم اورا [illegible] هزار روپیه [illegible]
فرمودند - و [illegible] والا گوهر [illegible]
ده هزار روپیه مرحمت کردند [illegible] را
که از ساحت [illegible] آن [illegible] آمده
سعادت ملازمت دریافته بود [illegible] روز دوشنبه
سلخ شوال که روز [illegible] از ماه آذر بود جشن عید [illegible] اتفاق
افتاد - پادشاه زادهای کامگار و یمین الدوله [illegible]
و دیگر نوئینان نامدار [illegible] و زر [illegible] و [illegible]
پر از گلاب و عرق نافه و عرق بهار از نظر مقدس گذرانیدند
دوم ذی القعده عبد الله خان را که رقم عفو بر جرائد
او [illegible] عبد الرحیم خواجه [illegible] بود [illegible]
نگارش یافت بمنصب والای [illegible] هزاری پنج هزار سوار و عنایت
شمشیر و علم و نقاره و اسپ با زین مطلا و فیل و انعام پنجاه هزار
روپیه بر نواختند - و سرکار قنوج به تیول او مرحمت گشت
قاسم خان و راجه جیسنگه و دیگر بندهای کار طلب که بتادیب
تمرد کیشان [illegible] و آن نواحی رفته بودند تنبیه شایسته نمود

بر تنبور طلا ... بود ... بهوس ... در کابل کردن ابتدای از اوزبکان
... چشم بوده ... روا ... صحرا نشدن گراز خر ... مرام آورده
رسوم اسباب خواری و جوال سرمه داری ان مهار گسسته بودند که کار
در انجام آورده بود همان بزرگواری این سلسله شده که بهانه های
سلاطین ، الا همان است چشم عادت این بلد ، و به شوکت
جهانداری این خاندان رواج مکان که رونق کاه روزگار شکستگان نبوده
نشانگاه است بخاطر جهان گردی و ... و به جمع برادر کلان مجمع
گشت - و از جنون خوانین و فنون بادیادی فرصت و بدروزی و ناکامی
و بهروزی نعمت و کثرت خدم و ... عامل ازاله سلطنت بعنایت
بدعات ایشان مربوط است و دولت بجمادت بی نهایت سرمایه
مربوط - و عبرات ... مطابق ارادت ... فرخنده
روزگار و از کمی سپاه کابل و بسیاری عسکر شوکت بمرور اضافه روانه
کابل شد و ... است که سد سکندر از لشکر یاجوج هرچند بسیار
باشد رخنه نبندد و ملک بلدان بحشر مور هر چند بشمار بود خلل
نکرده - ... ربیع الآخر (١٢١٣) ... بود که عبد الله ... کلانتر
که در عوض ... عبد الرحمن ... ایناق او و بابای
برادر کلان عبد الرحمن حاکم ... و ... میراخور حاکم
طالقان و عوض هادی بابای حاکم غوری و قاسم حسن توشکچی
حاکم ایبک و طاهر ... حاکم ... و صالح کوکلتاش
... محمد خان حاکم ... کاسه ... حاکم ... و ترسون
بی ... حاکم اشکمش و ... توپچی باشی و ... تویسانه
و جمعی دیگر بر رسم هراول پیش روند - و خود از عقب روان گردید

[illegible]

[illegible] کردند [illegible] بر ارائه

[illegible] و [illegible] [illegible]

از [illegible] امام [illegible] دوران

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] و [illegible]

کشندهٔ دنائتی کردند [illegible]

سرکشان با سرو قد پیمان کنند * یعنی این سرکشان [illegible]

آسمان داده که از سرو و کدو * خود کشان [illegible]

مصدق این مقدمات حقیقت آثار احوال گوینده حال [illegible]

برادر خرد امام قلیخان حاکم توران است - آن [illegible] خود

از کوتاه بینی و بد همسایگی که [illegible] خسران الدنیا و [illegible]

[illegible] است وقوع حادثهٔ [illegible] حضرت [illegible] و [illegible] اعلام

دولت [illegible] که [illegible]

[illegible] است - [illegible] پژوهان [illegible]

فرو گذاشته بود - و قلعهٔ کابل که جمعی کثیر از فدویان جانسپار و وفاداران اخلاص کار به کلاءت و پاسبانی آن سعی پردازند - و در راه خدمت گذاری خدای مجازی و خداوند حقیقی جان بازی و سر اندازی را بهانه میجویند - چگونه کار پیش خواهند برد - و ازانجا که کنداوران خیر اندیش - و گردان هواکیش - این دولت ابد امتداد راه در آمد کابل از طرف غور بند و چاریکاران بر انگروه بی شکوه بسته بودند از طریق سیاه سنگ روانهٔ کابل شد - و چون به نواحی پغمان رسید دستتعدی و تطاول دراز ساخت - و پلنگتوش را بقتل و غارت سکان پغمان و للندر که در دره سکونت نموده بودند و از شر این سفاک بی باک دران پناه گاه فراهم آمده تعین نمود - و برخی از قطان انجا را که از طایفهٔ سفیهٔ سفیه بودند اسیر نموده اسباب و بال و نکال برای خود سرانجام داد - و ازانجا گذشته در نزدیکی کابل فرود آمد - و نوشتجات وعد و وعید و پیغامهای امید و تهدید به بندهای پادشاهی که درخت اخلاص شان بآبیاری وفاداری ببیخ و شاخ بثری و ثریا رسانیده - و ارکان شهر که طلای وفای شان بمحک ازمودن کامل عیار بر آمده - مصحوب صالح ایشک اقاسی و چندی دیگر از معتمدان فرستاد - و خواست که پخته کاران حقیقت اندوز را بتمویه و تلبیس از راه برد - یعقوب خان بدخشی و بالچو قلیچ داماد قلیچ خان و عبد الرحمن تربتی و معین خان بخشی و قاضی زاهد قاضی کابل که از صلحاء و پرهیزکاران است و دیگر بندگان پادشاهی و اهالی شهر در صفهٔ بیرون دروازهٔ دهلی فراهم آمده فرستادهارا طلبیدند - و بر مضمون مراسلات اطلاع یافته گفتند - که این فدویان

اعیان بخواهی قلعه ضحاک که بر فراز کوه واقع شده آمده باشاره
های دست بر تسخیر آن گماشتند - و بآرزوی رسیدن بمطالب سعی
و ایکم ارقی بیهشته - فوج شده قریب سه هزار که تمام در اسلحه بدخواه
بود کرنا کشیده از اطراف هجوم آوردند - از جانب آنکه در که شمالی
قلعه است عبد الرحمن بی آتالیق و عوض حاجی و قاسم حسین
و طاهر میرزای سفقا و کتخدای خواجه وجوقی - و از طرف دروازه
که شرقی است صالح کوکلتاش و حق نظر توپچی باشی و جاجم
توقساله و جمعی - و از سمت مرکوب قلعه که جنوبی است شاه نظر
میرا خور و ترسون بی و گروهی - چون عبد الرحمن بدروازه رسید
شاهمیر خان حارس قلعه از اخلاص راسخ و عقیدت صادق باعتضاد
عنایت الهی که همواره کار ساز این دولت ابد مدت است - و اعتماد
اقبال شاهنشاهی که همیشه کام پرداز این سلطنت قدر قدرت - دل
بر جان فشانی نهاده همگی همت مصروف نبرد گردانید - و
جمعی از بهادران ناسجوی اوزبکیه را بضرب توپ و تفنگ رهگرای
عدم ساخت - بقیة النار راه گریز پیمودند - پیکار گران جوانب دیگر
نیز دل بقای داده بهزاران خواری و سرمساری بزینهار فرار درآمدند
نذر محمد خان پس از آگهی از غیرت بی جا و حمیت ناسزا بر
سران سپاه و سروران نبرد گاه زبان تهدید و توبیخ بر کشاده - و دل را
باین خوش کرده که هرگاه کابل بتصرف در آید توابع و مضافات
آن بی سعی تو ده و شدت پیکار بدست خواهد آمد رو بکابل
نهاد - و بخاطر کوتاه بینش در نیامد که هرگاه چندین حشری گران
به پیکار قلیلی که بمحافظت این قلعه نامزد بودند کاری از پیش

و عسکر ظلمت اثر شب، مانند اعدای این دولت خدا داد روبهزیمت نهاد. - جہالت کیشان باطل اندیش از جای خود کوچ کرده در درون قلعه فرود آمدند. - نذر محمد خان و عبد العزیز در خانهٔ عبد الرحمن بیگ قربانی که شمال قلعه است - و پلنگتوش بی اتالیق دادار بی در مقبرهٔ خان دوران که شرقی قلعه است محاذی دروازهٔ دهلی و عبد الرحمن دیوان بیگی در مدرسهٔ خواجه عبد الحق که شمالی قلعه است پهلوی دولت خانه قدیم - و کاشغری سلطان برنگ نذر محمد خان در کاکنه که جنوبی قلعه است. منازل گزیدند - و از هر جانب ملچارها آغاز نهادند - بدین تفصیل ملچار پلنگتوش دادار بی دروازهٔ دهلی ملچار عبد العزیز عبد الرحمن اتالیق دروازهٔ آهنی - ملچار محمد باقی بی قلماق طرف شیخ طاؤس. - ملچار باقی دیوان بیگی و وقاص حاجی ایسک آقا باشی و نذر پروانچی و نظر جوره اقاشی و حق نظر توپچی باشی میان دروازهٔ دهلی و دروازهٔ آهنی - ملچار کاشغری سلطان و منصور حاجی و قربون میرزای مختصر دروازهٔ خواجه خضر - ملچار جوجک بیگ حاکم ترمذ و حاجی بیگ برادر او رازنی با جمعی میان ملچار پلنگتوش و ملچار کاشغری سلطان - ملچار قباد میراخور و یاد گار بکریت میان ملچار پلنگتوش اتالیق و ملچار باقی دیوان بیگی - ملچار شادی بیگ پروانچی حاکم ده نو با مردم امام قلی خان میان ملچار عبد العزیز و ملچار محمد باقی بی قلماق - و از طرفین باستعمال آلات حرب وادوات ضرب هنگامهٔ جان بازی گرمی داشت - و بضرب توپ و تفنگ گردان لشکر فیروزی - هر روز جمعی از روشناسان اوزبکیه راه نیستی

و آنکه بطناً بعد بطن نواخته و سرافراخته این دودمان عرش نشان اند
جز وفاداری پیشه و غیر جان‌سپاری اندیشه نیست ـ و تا این بندگان
موروثی را که از دولت نوازش این دودمان خلافت مکان استعدادی
جمیع مآرب صوری و معنوی ـ و اقتنای همگی سعادات دینی و
دنیوی ـ نموده اند از جان مستعار و حیات بیمدار رمقی باقی
است با اعدای این دولت حق پیوند جز مخاصمت و مقاتلت ـ و
با بداندیشان این سلطنت بی مانند غیر مخالفت و مجادلت ـ
کاری دیگر نخواهد بود ـ بمقتضای الدین النصیحة گفته میشود ـ
که پیش ازانکه افواج نصرت امتزاج و عساکر فیروزی مآثر که درین
نزدیکی بکومک اهل قلعه میرسد ـ بباید که آرزوی تسخیر این قلعه
که از آمال کاذبه است ـ و هوس گرفتن این ملک که از امانی باطله
از سر بر آورده بملک خود مراجعت فرمایند ـ و الا بعد از رسیدن
شیران خونخوار و دلیران جان شکار بر گردیدن و بوطن رسیدن اگر
میسر شود بدشواری و خواری خواهد بود ـ چون ایلچیان بر گردیده
حقیقت را گزارش نمودند ـ نذر محمد خان از همت دلربا همتی
که می داشت بر تسخیر قلعه گماشت ٭

روز پنجشنبه پنجم شوال موافق نوزدهم خرداد قراولان او از
پشتهٔ نهر فتح و پشتهٔ ماهرو نمودار شدند ـ قراولان جنود نصرت آمود
بر پشتهٔ ده افغانان و مقبرهٔ سید مهدی خواجه در برابر افواج غنیم
تا آخر روز بمدافعت پرداختند ـ و چون تتق ظلام عالم را در گرفت
جداوران طرفین بمقر خود باز گردیدند ـ و بعد ازان که لوای نور
افزای اورنگ آرای چرخ چهارم بر مواکب کواکب چیرگی یافت

بلند آوازه گردید - و خدمت بخشیگری و واقعه نویسی این سپاه رزم خواه بدو تفویض یافت - و سردار خان و شهباز خان افغان و سید عزیز خان و نظر بهادر خویشگی و سید عالم باره و راجه روز افزون با بسیاری از امرای اخلاص‌کار و منصبداران جانسپار واحدیان و برق اندازان خونخوار نامزد این خدمت گشتند - و هر یکی از امرا در خور حالت و منزلت بخلعت و اسپ و فیل نوازش یافت - مجملا بیست هزار سوار بگوشمال اوزبکیه و سرانجام مهام صوبهٔ کابل سوای عسکری که با لشکرخان صوبه‌دار کابل پیش رفته بود با خانخانان معین شد - لشکرخان در اثنای راه خبر آمدن نذر محمد خان شنیده با دل اخلاص آئین و همت کارگزین بسرعت تمام روانهٔ دفع حشر هزیمت اثر اوزبکیه گشت - و به پشاور رسیده پسر خود سزاوار خان را با جمعی از بندهای پادشاهی که درانجا می بودند برسم مقدمه روانهٔ پیش گردانید - و ظفر خان را چون حکم شده بود که تا فرو نشستن غبار فتنهٔ اوزبک دران صوبه بکومک لشکر فیروزی قیام نماید نیز با تابینان پدرش پیشتر فرستاد - وخود با جمعیت شایسته از عقب روان شد - و از چار باغ جلال آباد که اکثر تعیناتیان کابل مثل سعید خان و مبارز خان و دیگر بندها که قبل ازین همراه ظفر خان بودند درانجا چشم در راه کومک درگاهی داشتند کوچ کرده به نیمله رسید - و با آنکه اعیان لشکر در توقف مبالغه نمودند عنان باز نکشیده بگندمک رفت - و برای بعضی مصالح دو روز مقام کرده از انجا کوچ نمود - و از راه اُچرک که غیر متعارف است هشت کروه پیش رفته منزل کرد - و از اخلاص

می پیمودند - و چون ملچارها بکنار خندق رسید و دمدمها بر افراختند میر موسی مشهور به میرکلی از تابینان خواجه ابو الحسن با گروه پیکار پژوه احدیان از قلعه بر آمده بر ملچار محمد باقی بی قلماق دوید - و جمعی را بار گران سر از دوش بلا آموز بر گرفته پیشکش بازی بادیه پیمای عدم گردانید - و سر کوب شان بخاک برابر ساخت - و با فرازنده ناموس پیوسته به گلوله زخم رخسار روزگار شورش را آراست - و سر سالح مخالفان نزد اهل قلعه آورده تهنیت فیروزی گفت - و تا مدت ماهی که لشکر خصم دائرهٔ محاصره تنگ داشت از هر دو جانب کشش و کوشش را روز بازار گرم بود - با آنکه درین نزدیکی اورنگ جهانبانی بجلوس مقدس خدایگانی پایهٔ آسمانی گرفته بود - و اشتات ممالک و متفرقات مسالک وسعت آباد هندوستان در وفق دل خواه انتظام و اتساق نیافته - بمجرد اطلاع این سرگذشت از عرایض متصدیان مهمات صوبهٔ کابل - خاطر [illegible] از [illegible] آگاه و غیرت پادشاهانه اندیشهٔ شورش اوساط ممالک را بدل توکل منزل راه نداده - پانزدهم ذی القعده مطابق بیست و دوم تیرماه مهابت خان خانخانان سپه سالار را بعنایت خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهول کتاره و شمشیر مرصع و دو اسپ از طویلهٔ خاصه با زین مطلا و فیل از حلقهٔ خاصه با یراق نقره و ماده فیل سر بلند گردانیده بجهت مدافعت نذر محمد خان و مالش گروه خذلان پژوه اوزبکیه رخصت فرمودند و راو رتن و راجه جی سنگه و راو سور و معتقد خان (۹) بعنایت نقاره

(۹ ن) معتمد خان

و لشکر خان روز جمعه شانزدهم محرم مطابق بیست و چهارم شهر یور داخل نزهت گاه کابل گشت - اگر لشکر خان بی توقف تعاقب می نمود هرچند به نذر محمد خان نمیرسید اما بسیاری از همرهان او مقید و مقتول میگردیدند - طالب کلیم تاریخ رخصت افواج نصرت امتزاج بمالش اوزبکیه (لشکر فتح) یافت - همانا وقوع اینمعنی مصدق آن است که شعرا تلامیذ الرحمن اند - و زبان ایشان لسان الغیب - سپه سالار خبر مسرت اثر این فتح والا که فاتحهٔ فتوحات بزرگ است و مقدمهٔ نصرتهای سترگ در سمرقند شنیده همانجا عنان عزیمت باز کشیده - و حقیقت بدرگاه خلایق پناه عرضه داشت نمود - و چون این ماجرای نشاط افزا از عرضه داشت سپه سالار واز عرایض لشکر خان و واقعه نویسان کابل و دیگر بندگان نیز بعرض اقدس رسید - شهنشاه حق آگاه ازین فتح دلکشا و نصرت فرحت افزا زبان حق گذار بشکر - و دست زر بار بشکرانه - کشود - و جهانی را از نیازمندان بی نیاز گردانید - و صیت این فتح نامی باقصاب و نواحی رسید - و صوت این بشارت گرامی تا ادانی و اقاصی ٭ قطعه ٭

از تو رزم ای شه واز بخت موافق نصرت
از تو عزم ای ملک واز مالک العرش ظفر
همه پوشند کفن چون تو بپوشی خفتان
همه خواهند امان چونتو بخواهی مغفر

الحق هرکه با اقبال مندان کمر پیکار بندد و با بخت بلندان دست پرخاش کشاید جز ناکامی و بد نامی طرفی نه بندد ٭ بیت ٭

مومیائی همه دانند گرا چرخ شود

شعاري و جدادكاري انتظار سپه سالار نبوده در دفع غنيم راه جلادت سپرد نذر محمد خان از رسيدن لشكر خان با ايلغار كه دوازده كروهي كابل است آگاهي يافته دست از محاصرهٔ قلعهٔ كابل باز داشته - و سرانجام پراگندهٔ خود را فراهم آورده سوس آنكه دست بردي بلشكرخان تواند نمود بموضع نكراسي نزول كرد - لشكرخان از ناموس جوئي و پيكار طلبي بمجرد استماع خبر پيش آمدن نذر محمد خان بقصد جنگ صف بر جدل استعجال روان شده بود و بهرخود سزاوار خان و محمد خان و مبارز خان روهيله و ساير فدويان كه بطريق منقلا پيش فرستاده بود پيوست - و باستظهار اقبال عدو مال حضرت صاحبقران ثاني عساكر فلك مآثر را كه چون اجل موعود و قضاي محتوم رو نگردانند ترتيب داده روانه گرديد - و چون نذر محمد خان ديد كه لشكر فيروزي درنهايت دليري و چيرگي مي آيد و نوكران ماوراء خوار پيكار گذارش كه در روز به هيجائي كنند قايل اند - و بسياري از المانان غارتگر غنيمت بر مال مسلمانان بدست انداز بر گرفته باوطان مالوفه برگرديدند - و همرهانش از هردو طايفه زياده بر هفت هزار سوار نخواهد بود سود اين تجارت ناسودمند و فايدهٔ اين بضاعت نامنتج - من تجابراسه فقد ربح - دانسته روز جمعه نهم شهر محرم الحرام سنه هزار و سي و هشت هجري موافق هفدهم شهريور دل بر گريز نهاد - و سرعت از باد و برق استعاره نموده - و ساعات شب بر اوقات روز افزوده - نشيب و فراز مسافتي كه دريكماه قطع كرده بود بچهار روز نورديده به بلخ رسيد - چنانچه جمعي از لشكريان اورا ده نشينان و صحرا گزينان بقتل رسانيدند -

محمد خان مشهور به یتیم خان بن جانی خان بود یار محمد خان
مذکور از احفاد حاجم خان والی اورگنج اند - یار محمد خان پس از
گرفتن طائفه اروس ولایت هشتر خان را از اسالش بغلبه
و استیلا بی سامان و سرانجام بماوراء النهر آمد - سکندر خان
پدر عبد الله خان اورا جوان اصیل قابل دانسته دختر خود را که
همشیرهٔ حقیقی عبد الله خان بود در حبالهٔ نکاح او در آورد - ازو
جانی خان متولد شد - و از جانی خان پنج پسر دین محمد خان
که از همه کلان بود - باقی محمد خان - ولي محمد خان - پاینده
محمد سلطان - الیم سلطان - و این هر پنج برادر از قبل عبد الله
خان در تون و قاین می بودند - الیم سلطان درانجا در گذشت -
و یار محمد خان که با عبد المومن خان پسر عبد الله خان که در
بلخ می بود پس ازان که عبد المومن خان اورا بسبب کدورتی
ازانجا اخراج نمود بهندوستان بهشت‌نشان آمد - و سعادت ملازمت
حضرت عرش‌آشیانی دریافته مورد عنایات پادشاهانه گشت - وپس
از چندی مرخص شده بقندهار رفت تا ازان راه بزیارت حرمین
شریفین بشتابد - درین اثنا عبدالمومن خان در ولایت‌رامن‌بتیر یکی
از اوزبکیه که از کمین نفرین دل شکستگان ستم دیده کشاد یافته بود
نیستی گرای شد - و در توران هرج و مرج عظیم روی نمود -
چنانچه هر سری سودائی و هر دری در بازی گشت - دین محمد
خان با برادران خبر قتل عبد المومن خان شنیده از جائی که بود
به هرات رسیده آنرا متصرف شد - شاه عباس بقصد پیکار ایشان لشکری
ترتیب داده بهرات آمد - چون نبرد در گرفت شکست بر اوزبکیه

هر کجا پنجه بپهلو زدن آید با پیل

حکم شد که خانخانان بر تربیت سعادت تقبیل عتبهٔ فلک رتبه دریابد - و معتقد خان از سرونج بدار السلطنت لاهور رفته بیگمان و سائر پردگیان سرادق عصمت حضرت جنت مکانی را از آنجا بدار الخلافة اکبر آباد آرد - و لشکر خان را بارسال خلعت خاصه و شمشیر بلند نام فیلی از حلقهٔ خاصه و ماده فیلی با حوضهٔ نقره برنواختند - و چون از عرایض وقایع نگاران کابل معروض اقدس شد که اوزبکیهٔ تنبیه دیده از سکنهٔ شهر و رعایای نواحی آن هرچه درین مدت مدید از عدل شامل وجود کامل این دودمان ظالم گداز مظلوم نواز اندوخته بودند دست تعدی گشاده بنهب و غارت برده اند - از رعیت پروری و کرم گستری فرمان قضا توان صادر گشت که مبلغ یک لک روپیه از خزانهٔ عامرهٔ کابل بصواب دید قاضی زاهد که بصلاح و دیانت مقبول دلهاست بستم کشیدگان غارت دیده قسمت نمایند ۰

۰ قطعه ۰

ناظران علوی و سفلی ز بذل جود تو
بحر و کان را در فراق گوهر و زر یافته
کیسه از جود تو سلطان و رعیت دوخته
بهره از دست تو درویش و توانگر یافته

چون افنان احادیثش بسان فنونش متشابک است - و اطراف اقاویل مانند اصنافش متعانق · نبذی از احوال نذر محمد خان و برادر کلانش امام قلی خان والی توران نوشته خوانندگان این سعادت نامه را از انتظار برمی آرد - این هردو برادر پسران دین

امام قلیخان کرده اورا از بلخ طلب نمودند - او با برادرش نذر محمد
خان بطلب ایشان از آب جیحون گذشته خواست که از راه کوتاه تری
بسمرقند رسد ولی محمد خان بعد از آگهی برین معنی از بخارا
لشکری فراهم آورده از قرشی و خوزار گذشته - و بقبالش رسیده
سر راه بر ایشان گرفت - بعد از رسیدن این دو برادر به تنگ خرم
که چار کروهی قبالش است همرهان او که از کور نمکی وزر پرستی
چشم کوتاه بین از حقوق خداوند حقیقی پوشیده روز ناکامی صاحب
را هنگام کامیابی می پنداشتند فوج فوج جدا شده باین دو برادر
می پیوستند - اگرچه دلها از کردار ناهموار ولی محمد خان آزرده
بود - و خاطرها از اطوار بی هنجار او افسرده - اما درین وقت
تنگ که آزمونگاه جوانمردان حقیقت گزین است بنا بایستی ولی
نعمت دیرین خود را از دست داد - ولی محمد خان برین معنی
اطلاع یافته از اضطرار تنگ فرار بر خود پسندیده بعد از یک پهر
شب از قبالش به بخارا رفت - و سه روز دران جا توقف نمود - چون
درانجا نیروی بودن در خود ندید بناکامی تمام برآمد و آی خانم
کوچ خود را در قلعهٔ چار جوی که بر کنار جیحون است گذاشته با
رستم سلطان پسر خود از راه مرو بمشهد مقدس رفت - و ازانجا پسر
را بهراة فرستاده خود بطلب کمک نزد شاه عباس باصفهان شتافت
امام قلیخان بر فرار او آگاه گشته نذر محمد خان را بتعاقب روانه
گردانید - و خود بسمرقند رفت - نذر محمد خان تا آب جیحون
تعاقب نمود - و چون دریافت که ولی محمد خان دور دست رفته و
رسیدن بدو میسر نیست آی خانم مذکوره را که حاکم چار جوی

افغان - و نیز محمد خان کشته گردید - در غیر وطن او بوطن گروید
که از جنگ که بر آمده بالوس رساند - و آنجا در شمشیر - و بتوالی
جمعی ... از انتقام رزش ... هنگامه ... ناشایسته
کردند - و بعد از شکست از بیم انتقام از ... گریزیدند - باقی محمد
خان با ولي محمد خان بطرف بخارا آمد - و بعد از چندی والی
توران شد - و پاینده محمد سلطان بجانب قندهار افتاد - شاه بیگ
خان صوبه دار آنجا اورا مقيد ساخته بخدمت حضرت عرش آشیانی
فرستاد - آن پادشاه والا جاه اورا بحسن بیگ شیخ عمری که متوجه
کابل بود سپردند - و بقلیچ خان صوبه دار پنجاب رسانید - و بعد
از یک سال در دار السلطنت لاهور جهان فانی را پدرود نمود - یار
محمد خان از قندهار نزد نبیرهٔ خود باقی محمد خان رفت - باقی
محمد خان اورا بر مسند حکومت آن ملک متمکن ساخته سکه
و خطبه بنام او کرد - و چون باقی محمد خان دریافت که جدش
به تربیت پسران خود عباس سلطان و ترسون سلطان و پیر محمد
سلطان که نه از مادر جانی خان اند سرگرم است - پدر خود جانی
خان را بخانی برگرفت - بعد ازان که یار محمد خان و جانی خان
رخت هستی ازین سپنجی سرای بر بستند - باقی محمد خان بر
مسند خانی نشست - و چون پیمانهٔ عمرش لبریز شد خانی توران
بولی محمد خان قرار یافت - خواجهٔ ابو هاشم خواجه ده بیدی
و محمد باقی بی قلماق که از قبل ولی محمد خان حاکم سمرقند
بود و یلنگتوش بی اتالیق که بکمک او درانجا می بود - چون از
اوضاع نکوهیدهٔ ولی محمد خان آزار یافته بودند خطبه و سکه بنام

عرق ندامت کشیده در مقام تلافي بوده بخارا را بي جنگ بدست آورد - امام قلیخان از بخارا فرار نموده بقرشي آمد - و آن خانم را انجا گذاشته بسمرقند رفت - ولي محمد خان از راه میانکال بسمرقند متوجه شد - و چون بدو فرسنگی سمرقند رسید امام قلیخان بیرون بر آمده جنگ کرد - و شکست بر ولي محمد خان افتاد و یکی از ملازمان امام قلیخان ایشان حافظ نام او را دستگیر کرده نزد امام قلیخان آورد - و بحکم امام قلیخان کشته شد - و سلطنت توران استقلالا بامام قلیخان باز گشت - و حکومت بلخ و بدخشان و مضافات ان بي منازعي بنذر محمد خان تعلق گرفت ٭

چهارم ذي الحجه جهانگیر قلیخان پسر خان اعظم را از تغیر بیگلر خان ولد سعید خان ناظم سرکار سورتهه گردانیده رخصت فرمودند - پرتاب سنگه اجینیه بمنصب هزار و پانصدي ذات و هزار سوار و خطاب راجگي و عنایت فیل سر عزت بر افراخت - در عهد فرمان روائی حضرت عرش اشیاني و سلطنت حضرت جنت مکاني و بعد از جلوس حضرت جهانباني تا این تاریخ پیش جهروکهٔ دولتخانهٔ خاص و عام که دران جمیع بندگان به دولت بار و سعادت دیدار میرسند عمارتي که ملازمان بساط حضور را از باران و گرما پناه باشد - نبود - ایوانی از پارچه استاده میکردند چنانچه نگاشته شد - و چون درین زمان مسعود هرچه سرمایهٔ آسایش جهانباني است از مکمن قوت بمظهر فعل آمده - و آنچه پیرایهٔ آرایش جهان است از حضیض عدم باوج وجود شتافته - بحکم عالم آرا معماران جادو آثار - و نجاران آزر کار - ایواني عالي که سر

باز رسانیده بود گرفته - به بخارا آمده - او را قرارگاهی داده تم ترابی
در پاسخ پدرش و قبر مرحوم الی (... رفته نبوده - پس ازان که
به سمرقند رسید حکومت و خانی و غیره و ... بنام امام قلیخان
مقرر گشته و ملک را بنام نوشته بودند - امام قلیخان والی بخارا
و سمرقند گردیده و ندر محمد خان حاکم بلخ و بدخشان - امام
قلیخان پروگیانی حرم عم خود لبیبه آی خانم دختر عبد الله
سلطان برادر خورد عبد الله خان را که نخست در حباله نکاح عبد
المؤمن خان بود - و بعد ازو در تصرف ابراهیم خان قزاق و پس ازان
در ازدواج پیر محمد خان و ازان پس در عقد نکاح باقی ابن سویس
منکوحهٔ ولی محمد خان - و در اوزبکیه به نیکو روئی و ... قدم
اشتهار داشت - بعقد درآورد - و ازین پاکی و ما ... زوجهٔ
غیر مطلقهٔ عم زاده را بنکاحی که در هیچ مذهبی درست نباشد
متصرف شد - شاه عباس اگرچه مقدم ولی محمد خان را باعزاز
و احترام تلقی نمود - اما بدادن کومک و دیگر مراتب اعانت و
امداد که در گرفتن ملک بکار آید نپرداختند - اتفاقا در اثنای انکه
ولی محمد خان از امداد والی ایران مایوس گشته نه رای بر
گشتن داشت و نه روی ماندن خطوط سران اوزبکیه که او از شورش
قماق آنها آواره شده بود مشتمل بر پشیمانی ازگذشته و خدمت گاری
و جانسپاری در آینده به او میرسد - او از رسیدن این مکاتیب و
شنیدن قصهٔ پر غصهٔ آی خانم از شاه عباس رخصت حاصل نموده
متوجه بخارا گردید - و بعد از شش ماه که در رفتن و برگشتن او
از عراق گذشت بتوران رسیده بمعاونت بعضی امرا که از کردار

گران بار عطا گردید ٭ ٭ شعر ٭

این تازه بنا که عرش همسایهٔ اوست
رفعت حرفی ز رتبت پایهٔ اوست
باغیست که هر ستون سبزش سرویست
آسایش خاص و عام در سایهٔ اوست

و حکم مقدس شرف صدور یافت که در دار السلطنت لاهور نیز پیش جهروکهٔ دولت خانهٔ خاص و عام بهمین آئین ایوانی عالی بنا کنند - و عمارت شاه برج باتمام رسانند - این برج رفیع و بنای منیع را که سر رفعتش بمناط پروین کشیده است و اساسش به پشت گاو زمین رسیده ٭ ٭ شعر ٭

با پشت گاو و ماهی در اصل همقرین
با برج گاو و ماهی در فرع همقران
بتوان ازو مشاهده کردن بچشم سر
کیفیت کواکب و اشکال آسمان

گوئی روضهٔ ایست از بهشت برین - یا آسمانی با چندین تماثل و صور بر زمین ٭

غرهٔ ماه آذر نوزدهم سال از جلوس حضرت جنت مکانی آغاز حفر اساس نمودند - و بعد ازان که بیلداران چابک دست انرا به نیروی بازو به اب رسانیدند مهندسان دوربین جد آئین و معماران سحار کار بسنگ و صاروج در کمال استحکام و متانت بر اورده سطح زمین برابر گردانیدند - و بر فراز اساس کرسی معانی اسمانی و منازل جاودانی باجر و آهك چبوتره آسا یك لخت گردانیده

بکیوان کشیده است و بنائی رفیع که بسان [illegible] و [illegible] دربارش
جهروکهٔ [illegible] خانهٔ خاص و عام بطول [illegible] گز و عرض [illegible] است
و [illegible] گز پادشاهی در [illegible] روز [illegible] در [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] بود بالا [illegible] [illegible] ستونهای
پیشگاه اورنگ جهانبانی را از آب و [illegible] [illegible] زر تمام رسیده
و هم روی بارگاه آسمان جاه را زینتی بی‌اندازه - سه طرف این ایوان
والابنیان که [illegible] راحتی دارد و [illegible] امرا و خدمت‌پیشگان و دیگر
منصبداران روشناس در می آیند محجری از نقره نصب کرده اند -
درین ایوان بلند جا هر خور پایهٔ تعالی که معین است به آئینی
که لائق محفل سلاطین والا قدر و تمکین باشد می ایستند و [illegible] پشت
محجر و چندی که بنسبت قرب امتیاز دارند متصل بدو ستونی
که نزدیک جهروکه است و گرزبرداران با [illegible] های زرین و [illegible] های
زرین و قورخاصه در جانب چپ پشت بدیوار قیام می نمایند -
درپیش این بنای آسمان سا صحنی است وسیع بر دور آن چوبین
محجری رنگین که بران سایبانهای مخمل زربفت برمی افرازند -
درین جا هرکه منصبش از دوصدی کمتر است و احدیان کماندار
و تفنگچیان قدر انداز و برخي از تابینان امرا بار می یابند - بر
دروازه هاي دولت خانهٔ خاص و عام و هر دو محجر گرز برداران
معتمد و یساولان و دربانان بلباس هاي فاخر مي ایستند . تابینان
را و هرکه لایق مرتبه ازین مراتب بار نباشد راه ندهند - معنی
پرداز شعر طراز طالب کلیم این رباعي در وصف این مکان والابنیان
نظم نموده بعرض اقدس رسانیده - و بصلهٔ پادشاهانه دامن امید او

ر نیم و پهنا سه و نیم - و در هر ضلع شرقی و غربی شاه برج اوایی
بره بطول سه ذراع و عرض سه نیم مرتب کرده‌اند - هوای این منزل
فردوسی و ساکن این قسمت دیگر در کمال صفائی و زیبائی است که
ازاره‌اش همه از سنگ مرمر است وسقوف و جدران آن بمرایای حلبی
زینت یافته - غربی شاه برج بنگله از سنگ مرمر ساخته اند که
در چپکاری عقیق و مرجان و دیگر احجار ثمینه رشک افزای کارنامهٔ
مانوی است - شمالی و جنوبی این بنگله دو ایوانست که رو
بمشرق دارد - فرش صحن این عمارت نزاهت اشارات را که شصت
ذراع در شصت چار است از سنگ موسی و سنگ مریم گره‌بندی نموده اند -
در وسط صحن حوضی است بدیع در پایهٔ که چهار نهر از آن
منشعب میگردد و میان حوض چادر پر چپکاری پنج در پنج
بارتفاع سه دسوه ازروی صحن - جنوبی سمت صحن مذکور دیوانی
است مربع بعرض و طول ده و نیم ذراع که شرقی و غربی آن دو
ماه ایوان است او دو حجره زیست آگین هر یک بطول سه و نیم
ذراع و عرض سه متصل هر حجره طولانی خانه واقع شده - و در وسط
هر خانه ایوانی رو بشمال بطول ده ذراع و عرض چار پس یک ایوان
طبقی شاهانه است که خوابگاه مقدس است - بدرازی ده گز و
پهنای پنج - با ازارهٔ سنگ مرمر که مصوران سحرفن طراز و نقاشان
جادو پرداز باقسام تلوین و تذهیب و تصاویر و نقوش خصوصا
تماثیل بلاد و بساتین آنرا نمودار جام جهان نما ساخته اند - خاوران
سوی صحن مسطور پایان کرسی این عمارت صحنی دیگر واقع شده
بطول پنجاه و پنج ذراع و عرض پنجاه و یکصد و نیم *

[illegible]

ان ازروی ... ایوانی بطول ... و عرض
ذراع و عرض دوازده که اطاقها دارد ... از سنگ مرمر
است و ستون ازاره در حاشیه ان را با حجار گوناگون ...
منقوش است سر بر افراشته - هوا از ... اول این ...
عظمت است که آسمان فیروزه فام ... و ...
میکردند - از رنگ آمیزی این بنای ... بهار
رخساره لاله و چهره یاسمین می آراید - ... ارطاقی ...
بطول دوازده ذراع و عرض هشت که ازاره اش ... است
است - و مشرف است بر دریای چمن - ساحل آن و ...
نشیمن خانه دارد بقطر شش ذراع - هر یک ... بهر جانب
ایوان کلان دو ایوان خلد نشان است - هر کدام بدرازی ده ذراع

بالنجي كمري رفته بود و بعد از توقف مديد از گلكنده باز براه
مراجعت نموده بسعادت زمين بوس دریافتی - بخلعت فاخر
خاصه افتخارش ابرار یافته و بانعام پانزده هزار روپیه دامن
امیدش برآموده رخصت ایران فرمودند - چون کهلوجی بهونسله
که از عمدهای نظام الملک بود برهنمونی بخت بیدار داخل
بندهای درگاه عرش اشتباه گشت - و بخانزمان پسر مهابت خان
خانخانان که بنیابت پدر بحکومت همگی ممالک دکن و برار
و خاندیس می پرداخت مقرر شد اورا بمنصب پنج هزاری ذات
و پنج هزار سوار سرفراز گردانیدند - و برای سربلندی او و امیدواری
دیگران فرمان استمالت با خلعت و جمدهر مرصع و علم و نقاره
و اسپ با زین مطلا و فیل ارسال فرمودند - درویش محمد
را که بمساعدت طالع و مرافقت بخت از عادل خان جدائی گزیده
در [illegible] آن [illegible] آستان [illegible] گشته بود بمنصب
[illegible] مفتخر ساختند - و بارسال خلعت
با [illegible] بر [illegible] سلطان [illegible] و قطب الملک که نخستین
هزده ساله و دومین دوازده ساله در مسند حکومت آن کان نشسته
بودند آنها پذیرای قدسی احکام اند - با عرایض مشتمل بر تهنیت
فرمان گذاری و جهانداری و رسوخ ایشان در ارادت و خدمتگاری
بنظر خورشید اثر درآمد - از جمله پیشکش عادل خان دیلمی بود
تمام عیار فرد کامل بوزن پنج مثقال قیمت آن سی هزار روپیه قرار
یافت - امر سنگه ولد راجه گج سنگه بانعام فیل تارک اعتبار بر
افراخت حکیم الملک از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری ذات و پنجاه

اقدام نمی [illegible] و از روز [illegible]
هزار بمنصب هزار و [illegible]
روز چهره دهم [illegible] مردان [illegible]

رباعی

[illegible] است مارا روی [illegible] از [illegible] از روی [illegible]
[illegible] دیدار سلطانی [illegible]
آوازهٔ [illegible] از چهار [illegible] و [illegible] زمین
و زمان را در [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible] آمد - و [illegible]
است [illegible] رسانید

پانزدهم قاسم خان را بخلعت و صوبه داری بنگاله و عنایت اسپ از طویلهٔ خاصه با یراق طلا سرافراز گردانیده بنظم مهام آن ملک رخصت فرمودند - فوجداری [illegible] را بمخلص خان و جمدهر مرصع و اسپ با زین طلا و فیل و بیست هزار روپیه سرافراز ساخته بدکن دستوری دادند - و حکم شد که جاگیر او در همان صوبه تن شود - بمیر جمله سی هزار روپیه مرحمت گشت - فاتح خان بعنایت نقاره بلند آوازه گردید - هر یکی از میر عبد الله و میر ابراهیم خویشان سید یوسف خان از اصل و اضافه بمنصب هزاری ذات و پانصد و پنجاه سوار سرفراز گشتند - محمد علی که از قبل شاه عباس نزد قطب الملک

رسانیده پیشکش والا از جواهر و مرصع آلات و نفایس اقمشهٔ هر دیار و اسپان تُپچاق و فیلان نامی با یراق های زرین و سیمین که قیمت همه پنج لک روپیه باشد از نظر اکسیر اثر گذرانیده - خاقان بنده نواز بجهت سرفرازی آن عماد السلطنت دو روز دیگر با حضرت مهد علیا و پادشاهزادهای جوان بخت دران منزل دلکشا بشادمانی و کامرانی گذرانیده روز چهارم بدولت خانهٔ مقدس تشریف آوردند. پیشکش اعتقاد خان ناظم کشمیر از نظر کیمیا اثر گذشته

بیست و پنجم سید نظام باضافهٔ پانصدی ذات بمنصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار و عنایت نقاره سربلند گشت ؛

بیست و ششم صفر چون مطابق بود بآن ماه که تاریخ ارتحال پادشاه رضوان دستگاه خلد آرامگاه حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه زین جهان فانی به نزهتگاه جاودانی است - شهنشاه حق آگاه بمزار فیض آثار آن حضرت رفته آداب زیارت بتقدیم رسانیدند. بفرمان والا انواع اطعمه و الوان حلوی و اقسام عطریات که حسب الحکم علامی افضل خان میر سامان سرانجام نموده بود - در چهار خیابان باغ دلکشای آن مطاف جهانیان بر بساط آسمان انبساط خوان در خوان چیدند - و امرا و منصبداران و گرز برداران و احدیان و سادات و مشایخ و علما و صلحا و دیگر خلایق ازان اصناف نعم بهره بر گرفتند - آخر روز عنان توجه اشرف بدولتخانهٔ والا معطوف گردید - و چندی از امرای نامدار بامر خداوند جهان دران مکان بهشت نشان شب زنده داشته ده هزار روپیه به حفاظ و دیگر اهل احتیاج و استحقاق رسانیدند - راجه بهارتهه بندیله بعنایت نقاره

جوار سربلندی یافت :

از غرهٔ محرم (سنه ۱۱۳۸) تا روز عاشوراء ده هزار روپیه بارباب استحقاق عطا کردند *

روز جمعه بیست و سیوم خاقانی قدردانی بزیارت مرقد منور حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه تشریف فرمودند - و پس از وصول بدروازهٔ آن مزار فیض آثار پیاده شدند - و بلوازم زیارت پرداخته و آداب بتقدیم رسانیده ده هزار روپیه بخدمهٔ آن موضع منیف و اهل استحقاق بذل نمودند - بسلالة السادات عالی کمالات سید جلال بخاری که از احمد آباد وطن مالوف خود به تهنیت جلوس سعادت مانوس آمده بود چنانچه نگاشته شد خلعت و فیل و ده هزار روپیه نقد مرحمت نموده رخصت معاودت دادند - چون بمسامع حقایق مجامع رسید که خان عالم از فزونی کوکنار بمهمات صوبه بار چنانچه باید نمیتواند پرداخت . ازانجا که همگی همت والا بر نظام مهمات جهانیان مصروف است - و تمامی نهمت معلی بر انتظام عالمیان معطوف - اورا معزول گردانیدند و سیف خان را بعنایت خلعت و صوبه داری آن مملکت و اسپ با زین مطلا و فیل سر افراز ساخته رخصت فرمودند - مخلص خان بفوجداری سرکار جونپور معین گردید *

پانزدهم صفر منزل ساعی مساعی سلطنت یمین الدوله که برکنار دریای جون متصل دولت خانه ایام پادشاهزادگی واقع است بیمامن قدوم مسرت لزوم حضرت خاقانی اسمانی پایه شد - آن سرامد نوئینان عالی قدر مراسم پانداز و نثار و لوازم جشن و سرور بتقدیم

علیه و علی آله و صحبه من الصلوات افضلها و من التحیات اکملها - ترتیب یافت - و بسیاری از سادات و مشایخ و علما و صلحا فراهم آمدند - گیتی خدیو بر مسندی که بجهت تعظیم این مجلس منیف بر زمین گسترده بودند جلوس فرموده دوازده هزار روپیه به نیازمندان عطا نمودند - و در خور حال بجمعی فرجیهای شال مرحمت شد و گروه انبوه از اقسام اطعمه و الوان حلاوی و انواع فواکه - و منقلات و اصناف عطریات بهره ور گشتند *

ایلچی فرستادن حضرت صاحبقران ثانی نزد امام قلی خان والی توران

چون در ناصیهٔ اطوار فرخنده آثار فرمان فرمای این زمان مسعود - و کشور کشای این اوان محمود - اورنگ آرای جهانبانی حضرت صاحب قران ثانی - از عنفوان مهد آرائی - دلائل جهانداری و شمایل حکم گذاری - و امارات امالهٔ قلوب - و آیات اقالهٔ ذنوب - هویدا بود - همین که عمر گرامی بسن رشد و تمیز رسید - حضرت جنت مکانی کشایش هر مهم صعبی - و حل هر کار مشکلی - برای رزین این پیش بین - و خرد صواب گزین این پیش دان - و شجاعت و حماست این دست پرور لطف الهی - و جلادت و بسالت این شهسوار معرکهٔ دلبری و آگاهی - حواله می فرمودند - و بحسن تدبیرات این منبع الطاف یزدانی کارهای دشوار آنچنان به آئین شایسته روائی می یافت که موجب حیرت دیده وران آگاه می گردید - چنانچه فتح رانا امر سنگه ولد رانا پرتاب پور رانا

بلند آوازه گشت *

ششم ربیع الاول سزاوار خان باضافه پانصدی ذات و ده سوار بمنصب هزار و پانصدی ذات و ششصد سوار ... شد

هفتم میرزا منا خان قطغانی که یکی از امرای نذر محمد خان بعد از آن که ترکمانان از سپرند مفارقت نموده بود بسعادت استیلام عتبهٔ فلک رتبه مستسعد گشته هزار مهر نذر گذرانیده برعایت خلعت خاصه و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین طلا و فتح نصرت نام فیل از حلقهٔ خاصه سربلند گردید - و دیگر امرا که بهمین کنگ همراه او بودند نیز سعادت آستان بوسی دریافتند - و هر یک فراخور حال نذر گذرانید *

هشتم شهنشاه بنده نواز منازل پیش الدراه را مورد سعادت و جلال گردانیدند - آن مجمع معالی رسم پا انداز و نثار بتقدیم رسانیده پیشکش گرانمایه بنظر انور در آورد - خدیوجهانداربرای مزید افتخار آن والا اعتبار یک شبا روز با حضرت مهد علیا و پادشاهزادهای بخت بیدار کامگار دران ابنیهٔ نزاهت امکنه بنشاط و انبساط گذرانیده بدولتخانهٔ والا مراجعت فرمودند - از اصل واضافه عبد الرحمن بیگ ترنابی بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار - و معین خان بمنصب هزاری سه صد سوار نوازش یافتند - و هم یمیرزا عیسی ترخان بعداز تغییرصوبه داری متهرا و نواحی آن در جایگیر عنایت شد *

شب دوازدهم مجلس میلاد سعادت نژاد   * شعر *

آن مرکز دور هفت جدول * گرداب پسین و موج اول

که صیحت فیروزمی و صوت بهروزیش با دیگر مکارم اخلاق و محاسن شیم جهان پیماست - بتسخیر قندهار معین گردد تا ازین طرف بالشکر ماوراء النهر و بلخ و بدخشان بدان صوب شتافته آید - و آنچه مقتضای فرزندی نسبت بآن حضرت و برادری نسبت بپادشاه زادهٔ جوان بخت پر خرد است بتقدیم رسد - و بعد از فتح قندهار به تسخیر خراسان پرداخته شود - پس ازانکه آن ملک بتصرف درآید هرچه خواهند ضمیمهٔ ممالک محروسه گردانند - و تتمه را بما مرحمت فرمایند - ناگاه در اثنای این گفت و شنود قضیهٔ نا گزیر حضرت جنت مکانی روی نمود - و بعد ازانکه عالم افسرده از جلوس مقدس نضارت تازه یافت - و جهان برهم خورده انتظام بی اندازه - خواجه از دار السلطنت لاهور بدار الخلافت اکبرآباد آمده سعادت بار اندوخت - و بزمین بوس مقدس چهرهٔ افتخار بر افروخت - و در همان نزدیکی به دیرین مرضیکه داشت درگذشت - ازان روکه نیک سگالی و خیر اندیشی امام قلیخان در پیشگاه ضمیر صواب پذیر شهنشاه حق آگاه حسن قبول یافت - شانزدهم ربیع الاول مطابق بیست و دوم آبان ماه حکیم حاذق را که پدرش حکیم همام گیلانی باتفاق میر صدر جهان صدر در عهد فرمان فرمائی حضرت عرش آشیانی برسم رسالت نزد عبد الله خان رفته بود - بعنایت خلعت و خنجر مرصع و اسپ و فیل پایهٔ اعتبار بر افراخته - و برسم ارمغان جواهر و مرصع آلات و دیگر امتعه و نفایس هندوستان بهشت نشان که یک لک و پنجاه هزار روپیه قیمت داشت با نامهٔ منبی از مراسم صدق و صفا ومنبی از لوازم خلت

اوضاع سلطنت این والاخاندان که نگارش یافته است - و مقدمات مذکوره
تاسیس فتح الباب چندین ابواب مآثر و آثار بالذات ایشان است - و
تسخیر حصار استوار کالنجر و دیگر سوانح که هر یک بمراسم اجمال
در اثنای نگارش وقایع سنین آینده در محال مناسب رقم پذیر خواهد
شد - ازان باز کوچ ... از ... افعال - و واردات احوال -
این بزرگ کرده شمول اقبال که در ایام پادشاهزادگی جلوهٔ ظهور
یافته - سلاطین نامدار و خواقین کامگار حساب بر گرفته بودند -
چنانچه شاه عباس فرمانروای ایران دران هنگام خجسته آغاز فرخنده
انجام - از ظهور این آثار - و استماع این اخبار - به آمد شد تجار -
و سایر مترددین آن دیار - و استعلام شمایل رضیه - و خصایل بهیه
و اوضاع گزیده - و اطوار پسندیده - یقین می دانست - که اورنگ
خلافت و سریر ... بعد از حضرت جنت مکانی بوجود تمام
سود این ... پروردگار وحدت اسم والا زیب و بها و زینت و
ضیا خواهند یافت - و مکرر به ارسال رسل و رسایل فاتح ابواب
محبت و وداد و محرک سلسلهٔ مودت و اتحاد گشت - بنابران
والی توران امام قلیخان سلالهٔ علیه علویه خلاصهٔ طبقهٔ علیهٔ نقشبندیه
عبد الرحیم خواجه را که احوال او سابقاً نگارش یافته برسم حجابت
بملازمت حضرت جنت مکانی فرستاده بود - تا معروض دارد - که
چون آن حضرت ما دو برادر را فرزند می خوانند دریغا که شاه
عباس بر قندهار آمده آنرا بتصرف در آورده است لایق آنکه لشکر
گران با سامانی درخور در ظل رایت پادشاهزاده بخت بیدار - مؤید
والا اقتدار - اعتضاد و استظهار ظفر - سکندر جاه سلیمان فر - شاهجهان

مدتی در حجاب خفا محجوب بود - از مراسلهٔ سامی - و مفاوضهٔ نامی - مشحون بجواهر زواهر مصادقت - و محتوی بر درر غرر مرافقت - که مصحوب نقاوهٔ اصفیای کرام - عمدهٔ نجبای انام - ناهج مناهج دین قویم - خواجه عبد الرحیم - در باب مهام خیریت انتظام این نیازمند درگاه الهی و دیگر مقدمات پسندیده باطن حضرت - قدسی مرتبت - رضوان پناه - خلد آرامگاه - انار الله برهانه نظر بر قرابت سابق - بی تجدید جهات الحق - سمت ارسال پذیرفته بود - جلوهٔ ظهور و بروز یافت - و گرامی نامه محرک سلسلهٔ مصادقت و موالات - و مشید مبانی موافقت مصادقات گردید - و از مطاوی آن شمایم صفوت بمشام صداقت رسید - مرکوز خاطر مقدس آن بود که در اول جلوس میمنت مانوس بر اورنگ سلطنت و فرمان روائی خواجه مشار الیه را با یکی از معتمدان درگاه رخصت فرمایم تا مجدد روابط صوری و معنوی - و مذکر مناسبات قدیمی و جدیدی گردد - سنوح دو مقدمه سبب توقف و تراخی گردید - یکی فوت خواجه مرحوم بعد از ادراک عز ملازمت والا و احراز شرف خدمت معلی - دوم آمدن نقاوهٔ اصلاب کرام نذر محمد خان از روی بی فکریها و بی تحریکها که لازم ایام شباب است بکابل - اگر بدلالت عقل رهنما ازین اندیشهٔ بی حاصل و پندار دور از کار که باغوای جمعی از کوته اندیشان بی خرد بادی آن شده بود تقاعد نمی ورزید - فرستادن جیوش منصوره از درگاه ضرور بود - و بعد از آنکه افواج قاهره پی درپی میرسید ملاحظهٔ آن بود که غبار وحشتی درمیان برانگیخته شود - و علاقهٔ دوستی و روابط چندین ساله بفساد راوساد آن کوته

ز ولا یلدو سوالات فرموده نزد خان بسفارت فرستادند - و مقرب الخاقان خواجه خلف الصدق عبد الرحیم مزاجه را التماس خنجر و کمر خنجر مرصع و انعامی هزار روپیه نوازش نموده با حکیم دستوری مراجعت دادند - و ده هزار روپیه نقد بصیغهٔ انعام نوازش نموده بحسن خواجه جویباری برادر کلان عبد الرحیم خواجه مصحوب حکیم ارسال داشتند ·

نقل مراسلهٔ بندگان اعلی حضرت بامام قلی خان والی توران

تا رشحات کلک بدایع نگار - و نفحات خامهٔ مشکبار - در اظهار روابط دوستی و ولا - و بیان مراتب صدق و صفا - طراوت بخش چمن خلت و وداد - و عطر افزای محفل موافقت و اتحاد باشد - دیباچهٔ آمال و امانی - و حدیقهٔ حشمت و کامرانی - سلطنت مآب - معدلت قباب - نصفت ایاب - شوکت انتساب - عنوان صحیفهٔ ابهت و کامگاری - طغرای منشور دولت و بختیاری - فارس مضمار فتوت - جوهر مرآة صفا و مفوت - زبدهٔ افسر خانی - شایستهٔ وسادهٔ کشور ستانی - سلالهٔ دودمان عالی - شعبهٔ شجرهٔ مفاخر و معالی - گوهر بحر عدل و احسان - مجدد قوانین آبای عالی مکان - المؤید بالتائیدات الازلیة من الله المعین المستعان - دامت ایام اخوته و سلطنته - و زادت اعوام خلته و محبته - بتوقیع سعادت جاودانی موشح - و برشحات سحاب کرامت دو جهانی مرشح - باد - حقیقت اتحاد معنوی - و ارتباط صوری - که بواسطهٔ موانع ظاهری

چه بدین از ادراک معالی ملازمست بابلاغ مقدماتی که در مراده بهدور او تفویض داده مبادرت نماید - سمهٔ دودهٔ مواخات آنکه همیشه بهمین طریق بمراعات محبت سابقه - و درابستن فرموده - بارسال مراسلات متضمنه و مفاوضات سرشته - که احسن مکارم اخلاق ارباب وفاق است - بیشتر محرک سلسلهٔ خصوصیت ویگانگی گشته - همواره ابواب افادات لازم الکرامت - و اظهار مرغوبات طبع موالات سرشت - که رابطهٔ یگانگی - و رادع غایلهٔ بیگانگی است - مسرت پیرای ضمیر عطوفت اشراق گردیده خوشوقت میساخته باشند - مسند ابهت و خاقانی متمکن - و سریر سلطنت و کامرانی مزین باد ::

بر افراختن رایات نصرت آیات بشکار بازی
و تماشای حصار گوالیار که از حصون منیعهٔ
هندوستان بهشت نشان است و بیدار ساختن
جهار نکوهیده کردار از خواب غفلت و پندار

بر دقایق شناسان انجم و افلاک هویداست - که اجرام علوی که بسفلیات نسبت فاعلیت دارند پیوسته در حرکت اند - واجسام سفلی که بعلویات علاقهٔ قابلیت دارند همواره یا بیشتر در سکون - و هرچند حرکت افزون تر - آثار فراوان تر - چنانچه سرعت قمر و کثرت آثار سیارات ازان باز گوید - بنابران لایق سلاطین داد گستر و خواقین کرم پرور - که درین نشاهٔ عنصری در رفعت شان پادشاهی - و نفاذ اوامر و نواهی - بمثابهٔ افلاک اند - حرکت است - و در خور رعایا که در پستی و زبردستی بمنزلهٔ خاک - سکون - وهرچند و

بنیان مودت [illegible] از هم گسسته [illegible] و الاتحاد او
قدیم الایام الی الآن درمیان این دودمان رفیع الشان و سلسله
عالیه خواقین [illegible] که [illegible] - و آئین [illegible]
[illegible] انتظام و [illegible] این ایام
[illegible] که [illegible] و مطاوعت [illegible]
آن [illegible] بدوام [illegible] و [illegible] موقوفات [illegible] - مقرون
است و ساعد [illegible] و مقصود که [illegible] خاطر [illegible]
این سلطنت [illegible] مرتسم [illegible] گردد - [illegible] و [illegible] طرف
[illegible] ظهور [illegible] - [illegible] بدین [illegible] گردد آن است
که [illegible] فرخنده [illegible] و [illegible] از [illegible] ملحوظ [illegible]
[illegible] باشد - در استحکام قواعد [illegible] - و [illegible]
که مستلزم انبساط خاطر [illegible] و انتظام اوضاع جهان و جهانیان -
است - زیادت تاکید رود - تا وثاقت اخوت - که ابد الآباد [illegible]
بان - مشهود همگنان گشته - نتایجی که بران مترتب است [illegible]
بر وفق اراده ارباب دولت طرفین بعرصهٔ ظهور آید - بالفعل جهت
تشیید مبانی وداد و وفاق - که نظام بخش انفس و آفاق است -
سیادت مآب - مرتضوی انتساب - سلالهٔ دودمان کرام - خواجه
محمد صادق خلف الصدق خواجه مغفور ازروی عاطفت و مرحمت
رخصت انصراف ارزانی داشته - حکمت مآب - نتیجة الاماجد
والاعالی - لایق العنایات السلطانیه - حکیم حاذق را که از خانه زادان
معتمد محرم راست گفتار - درست کردار - درگاه والا است -
بخدمت آن گوهر اکلیل شجاعت - فارس میدان شهامت - فرستادیم

افتخار و پیرایهٔ اشتهار اوست - وبفزونی محرمیت واعتبار در خدمت حضرت عرش آشیانی محسود روزگار بود - پیشتر آمده - کیفیت این ماجری آنکه چون قدسی مزاج آنحضرت بسنوح لختی امور از حضرت جنت مکانی انحراف یافت - شیخ را که برای نظم مهمات بدکن فرستاده بودند ازین رهگذر که خدمت اندوزان حضور باز گشتی بجنت مکانی داشتند و در اخلاص و راستی و درستی و اعتماد و محرمیت هیچ یکی باو نمیرسید طلب فرمودند - و حکم شد که جمعیت خود را درانجا گذاشته جریده به پیشگاه حضور بشتابد - او برسم یلغار بره نوردی در آمد حضرت جنت مکانی که از فرط اخلاص و یکرویی شیخ باولی نعمت خویش غبار آلوده خاطر بودند آمدنش درین هنگام مخل مطلب پنداشته - و جریده شتافتنش غنیمت انگاشته - از قدر ناشناسی دفع شیخ را تحصیل مایهٔ سلطنت دانسته نرسنگهدیو را که بعنایت اختصاص داشت و شیخ را از سرزمین او عبور ناگزیر بود گونا گون نوازش وعده کرده بقتل او تحریص نمودند - آن فرومایه از زر پرستی در کمین فرصت بوده پس از رسیدن شیخ بمرز و بوم او با سوار و پیاده بسیار هجوم آورد - هرچند هوا خواهان شیخ ترغیب برآمدن از عرصهٔ پیکار نمودند او عار فرار بر خود نه پسندیده سال هزار و یازدهم مردانه نقد زندگی در راه قبلهٔ خود در باخت - نرسنگهدیو پس از جلوس حضرت جنت مکانی بتقدیم این امر نکوهیده بقرب و منزلت امتیاز یافت - و مورد عنایات گشت - و در اواخر سلطنت آنحضرت ازان رو که از شدت عارضهٔ ضیق النفس بی دماغی

ازین گروه والا شکوه حرکت باشد - انتظام ممالک و امن مسالک
روز افزون - و قدایم اقبال را جارهٔ ظهور گوناگون - لهذا اکثر
اوقات رایات جهان کشای حضرت خاقانی - و مواکب گیتی
پیمای اورنگ آرای جهانبانی - از نیروی بشری اقتضا می
نماید - اگرچه در بعضی حرکات بظاهر باعث سیر و شکار است -
اما در باطن بیشتر مراد حصول ملک و تهیهٔ آنست - که حقیقت
آبادی ممالک - و کیفیت امن ولایت - از قرار واقع بر ضمیر
خورشید نظیر که آئینهٔ عکس پذیر تقدیرات الهی است روشن گردد
و ستمگاران ناله انگیز و مفسدان شورش آمیز - بدریافت کیفر
کردار نکوهیده دیگر سر از فرمان پذیری بر نتابند - و برای تباه
خود سری و خودرائی نشتابند - [illegible] که
آنچه در دیگر ممالک دارار [illegible]
آویز شفقت و مرحمت بادشاهی - درین برگزیدهٔ بارگاه کبریا
سرمایهٔ تقدیم مراسم سپاس داریست - و پیرایهٔ اقدام بر
لوازم حق گذاری * نظم *

سرور شاهان بتوانا تری * ناصر دهر بدانا تری
مایهٔ درویشی و شاهی ترا * مخزن اسرار الهی ترا
تا شب و روز است شبش روز باد * گوهر شاهیش شب افروز باد

ازانجمله این نهضت فیروزی اثر است - که بسبب استیصال بر
مالش ججهار سنگه وارون بخت بصیرت بخش عبرت گزینان گشت
او پسر راجه نرسنگه دیو بندیله است که در ایام پادشاهزادگی حضرت
جنت مکانی بوسیلهٔ قتل شیخ ابوالفضل - که مصنف اکبرنامه سرمایهٔ

قرار او درین هنگام در سرانجام استعداد لشکر و استحکام قلاع و اعداد
[illegible]
برانداختن خانهٔ دولت خود و در افراختن لوای ناکامی پرداخت .
و چون این اندیشهٔ باطل او بعرض مقدس رسید - برای برکندن
خار وجود آن کوتاه بین بی سعادت و در افکندن بنیاد غرور و
پندار آن برگشتهٔ روزگار بیست ده هزار روپیه از دلاوران ناموس
جو و کندآوران پرخاش جو - با دو هزار تفنگچی و پانصد بیلدار
بسرکردگی مهابتخان خانخانان سپه سالار از پایتخت خلافت معدن
گسست - و سید مظفرخان بارهه و دلاور خان بریج و اسلام خان و سردار
خان و راجه رامداس نروری و نظر بهادر خویشگی و راجه روزافزون
و بهگوان داس بندیله و جدت سور و اجلای دیگر منصبداران درین
فوج مقرر شدند - و بخشیگری و واقعه نویسی این لشکر فیروزی
باسلام خان که بعدم خدمت و وفور اعتماد امتیاز دارد نامزد گشت -
و هنگام رخصت خلعت خاصه با نادری و کلکی مرصع بسپه سالار
و نقاره و فیل به دلاور خان - و علم و نقاره و اسپ با زین مطلا
و فیل باسلام خان - مرحمت فرمودند - و فرمان بپسر توامان
بخانجهان اوزبک صاحب صوبهٔ مالوه شرف صدور یافت - که او با
لشکران صوبه و راجه بهارت بندیله که مدار کار راجهٔ اوندچهه بودند
و حضرت جنت مکانی از پدر کلان او گرفته بنرسنگدیو داده بودند
و با جهجهار سنگه دشمنی موروثی است - و راجه پهار داس گور و
و اندرای سنگه دلن و صفدرخان تیولدار سرونج و نور الدین قلی
و سرسال ولد مادهو سنگه کچهواهه و بابو بهادر سیکهاوت و پهار خان

مقصد گرامی راه داشت و امور مهمه دولت و نظم و نسق مملکت
سلطنت از اقتضای طبع ادبار سایر امرا و ... زر زراعی داغ
آشوب شد - و هنگامهٔ بازپرس و بازار داد خواست رو بافسردگی و
کساد نهاد - انشست آویز رسوخ نسب عدی و تطاول عمال
زمینداران که در حوالی ولایت او بودند دراز ساخت و ثروت و
مکنت و حرارت و دواین و ... و دست گاه اورا ولایت
سر دواول و سپاه نکبانی رساند که هیچ یکی از راههای رسمت
آیات هندوستان را مسدود نمود - پیش از استقرار این حضرت جنت
مکانی بسه چهار ماه روزگارش سپری شد و جانشینی او بر چهار
بانگاه بسرعت قرار گرفت - چون از املاک و اموالی که او درون
مدت مدید اندوخته بود بهکار بی جهت بایست این ناخلف
افتاد - پس ازان که بمیامن جلوس اقدس روزگار افسرده تازگی
از سر گرفت و حل و عقد امور دولت و رتق و فتق مهمات سلطنت
بارباب اخلاص و اصحاب اعتماد باز گشت - و ابواب تشخیص
معاملات و تنقیح مهمات از قرار واقع باز و آمد که دو کفهٔ ترازوی
استقرار دین و دولت است درمیان آمد - آن تیره رای تیره حول
بموهمات باطل - و تخیلات لاطائل - و غرور اموال موفوره - و قلاع
حصینه - و اشجار متراکمه - که آبای فتنه اندوز او بروزگار دراز
محافظت نموده برای روز سیاه ادبار آماده داشتند بهم شبی که
سام بد انجام نکبت وخذلان او بود از دار الخلافت اکبرآباد راه وطن
پرفتن پیش گرفت - چنانچه نگاشته آمد و چون بادیه پیمای
ضلالت بسرعت هرچه تمامتر باوندچه که پناه جای تیره روز

روز مبارک دوشنبه بیست و سوم ربیع الاول مطابق بیست ونهم آبان بعد از انقضای یازده گهري وزیر خان را بحراست دار الخلافت اکبر آباد گذاشته بصوب باري نهضت فرمودند - و نور منزل را که بباغ دهره زبان زد روزگار است بورود مسعود فیض آمود گردانیدند و ازان نزهتگاه بدوکوچ ظلال رایات فیروزي برساحت فتحپور افگندند ٭

خجسته جشن قمری وزن

روز مبارک دوشنبه سلخ ربیع الاول سال هزار و سي و هشتم هلالي مطابق ششم غرهٔ آذر که نشاط و کامروائی اولیاء دولت است در دولتخانهٔ فتحپور جشن قمري وزن انجام سال سي و هشتم وآغاز سال سي و نهم از سنین زندگانی جاودانی حضرت خاقانی آراسته شد - و قریب نصف النهار آن گرانبار عنایات رحمانی که قدر گران سنگش کفتین مهر و ماه برنتابد یکبار بطلا و یکمرتبه بنقره و شش بار باجناس دیگر وزن نموده آمد - و آن وجوه باصحاب احتیاج ارباب نیاز رسیده و جهانی از ناکامی برآمد ٭ بیت ٭

شاهی که دلش طلسم اعظم دارند ٭ نه گنج فلک بوزن او کم دارند

از فرط بزرگي نتوان وزنش کرد ٭ در یکطرفش مگر دو عالم دارند

و بزر و سیم نثار که حضرت مهد علیا بآئین هر وزن از مشکوي اقبال فرستاده بودند - دامان امید عالمی از صلحا و فضلا و شعرا و ندما و اهل نغمه و نوا برآمودند - چون صدقات در دفع مضار بدني و جاني - و جلب منافع روحاني و جسماني - باتفاق اصحاب ملل و نحل - و اطباق ارباب دین و دول - نتایج و آثار دارد - حضرت

پیاده و رانبه گوجر و خنجر خان جوره قاسمی و برخی دیگر
منصبداران که مجموع هشت هزار سوار بود و دو هزار تفنگچی پیاده
و پانصد بیلدار راه چندیری که جنوب رویه اوندچه است بملک
آن شقاوت پیشه در آمد - و بخشی و واقعه نویسی این فوج نورالدین
قلی شد - و منشور والا بنام عبد الله خان بهادر بصدور پیوست که
از جاگیر خود قنوج با بهادر خان روهیله و راو سور بهورتیه و شهباز
خان افغان و رشید خان انصاری و بهار سنگه بندیله و کشن سنگه
بهدوریه و شاه بیگ خان و جمعی دیگر از بهادران کار دیده پیکار ورزیده
که مجموع هفت هزار سوار بود - و دو هزار تفنگچی پیاده و پانصد
بیلدار از طرف شرقی بمرز و بوم خرابه ادبار درآید و بخشیگری
و واقعه نویسی این گروه نصرت پژوه بسلطان نظر برادر سیف خان مقرر
گردید - و بموجب حکم اقدس از تابینان رکن رکین دولت - ساعد
رصین سلطنت - یمین الدوله آصف خان دو هزار سوار بسرگردگی
محمد باقر نیز بهمراهی این فوج معین شد - مجملاً بیست و
و هفت هزار سوار مرد افکن - و شش هزار تفنگچی شیر اوژن -
و هزار و پانصد بیلدار سنگ شکن - برای استیصال آن بد سگال
نامزد گشتند - و مقرر شد که تا خدیو دادگر درباری و آن نواحی
بساط زمین را بهلال نعال مراکب گیتی پیما - و روی هوا را باشراق
ماهچه رایات جهانگشا - مزین و منور داشته بنشاط سیر و عشرت
نخچیر پردازند - افواج سه گانه از سه طرف در آمده قلاع اورا تسخیر
نمایند - و خار بن فساد کج گرایان بی سداد برکنده آن سرزمین را
از لوث وجود بی سود ایشان پاک گردانند *

بیست و پنجم از آنجا کوچ نموده متوجه تماشای آن قلعهٔ آسمان فرسا شدند - ظفر خان ولد خواجه ابو الحسن تربتی از کابل آمده بشرف آستان بوس رسید - هفت فیل چار نر و سه ماده که خواجه قاسم مخاطب بعقیدت خان دیوان صوبهٔ بهار ارسال نموده بود بنظر کیمیا اثر درآمد *

دهم جمادی الاول یادگار حسین برادر این حسین خان بخطاب خانی نوازش یافت *

هژدهم ظاهر گوالیار مخیم عسکر گیتی کشا گردید - همانروز بر فراز آن حصن حصین بر آمده آنرا باقدام میمنت التیام آسمانی پایه گردانیدند - ازان رو که حراست آن محکمه بسید مظفر خان متعلق بود و توابع آن بجاگیر او مقرر - سید منصور پسرش پیشکشی درخور از قبل والد خویش گذرانید - چون جمیع اقوال و افعال و حرکات و سکنات این جهان کشای دادگر و سلطنت پیرای عدل گستر بر مصالح دقیقه و فواید عمیقه که عقول عالمیان در ادراک آن قاصر و عاجز است اشتمال دارد - از جملهٔ حکم خفیهٔ این نهضت والا رستگاری زندانیان این حصار اسمان سا راست - بموجب حکم معلی احوال جمعی کثیر از اهل جرایم و تقصیر که از دیر باز دران محکمه که دار العقوبهٔ مستعدان تعذیب و تشدید است و تادیب خانهٔ مستحقان تنبیه و تهدید محبوس و مقید بودند بعرض مقدس رسید - و بنفس اقدس متوجه تشخیص احوال و تفتیش افعال این گرفتاران گشته چندی را که وجود شر آمود شان سبب فتنه و فساد بود و از ناصیهٔ روزگار نکوهیده آثار ایشان در دل پادشاه نهفته اگاه چنان پرتو افگند که هنوز از اطوار نا بایسته و کردار

عرش آشیانی آئین رزین وزن اختیار نموده ذات مقدس خویشتن را دو مرتبه یکی بعد از انقضای سال شمسی و دیگری پس از انتهای سنهٔ قمری وزن می فرمودند - لیکن در وزن شمسی دوازده بار - نخستین بار بطلا و یازده بار بدیگر اشیا - و در وزن قمری هشت بار - اولین بار بنقره و هفت بار باشیای دیگر - و وزن فرزندان کامکار یکبار باعتبار سال شمسی بوقوع می آمد - و وجوه وزن در مصارف تصدق صرف می شد - و حضرت جنت مکانی پیروی حضرت عرش آشیانی نموده هرسال این رسم منفعت وسم را بعمل می آوردند - ازانجا که این کار میمنت آثار سبب روائی حاجات نیازمندان است حضرت جهانبانی دو مرتبه شخص اکمل خود را وزن میفرمایند و از فزونی جود گستری در هر مرتبهٔ وزن طلا و نقره مقرر فموده‌اند در وزن شمسی نخستین بار بطلا و دوم بار بنقره وده بار باجناس دیگر و در وزن قمری اولین بار بطلا و دیگر بار بنقره و شش بار بدیگر اجناس و پادشاهزاده‌های سعادت پرور را یک مرتبه برمی سنجند - از اصل واضافه خدمت پرستخان بمنصب دوهزاری هزار و پانصد سوار - و امامقلی ولد جان سپارخان بمنصب هزاری چهارصد سوار سرافرازي یافتند ٭

هفتم ربیع الثانی میرزا عیسی ترخان که صوبه داری ته ازو تغیر یافته بود و متهرا و نواحی آن درتیولش مقرر شده از ته آمده بسعادت کورنش کامیاب صوری و معنوی گردید ٭

هشتم ظاهر قصبهٔ باری بفروغ ماهچهٔ رایات گیتی آرا منور شد - و تا پنج روز دران سرزمین بعشرت نخچیر نشاط افزای خاطر اقدس بودند - و چون عزم تماشای قلعهٔ گوالیار و سیر و شکار آن نواحی مصمم بود ٭

خود قلعه ایرج را که در تصرف جبهار تیره روزگار بود بدستیاری تائید یزدانی و پایمردی اقبال حضرت صاحب‌قران ثاني بچستی و چیره دستي سرسواری کشود - و غنیمت فراوان بدست مجاهدان دین و مبارزان لشکر نصرت آئین در آمد - تفصیل این ماجرای عبرت افزا آنکه عبد الله خان بهادر با همرهان و محمد باقر سرامد تابینان یمین الدوله و بعضي سران دیگر از شرقي ایرج که مشرق رویهٔ ملک بندیله است و جبهار نکوهیده‌کار از تسخیران باستواری مداخل و مخارج فراهم خاطر بود - و بهادر خان روهیله با فوجي که همراه داشت ازطرف شمال - و رشید خان و بهار سنگه بندیله از جانب جنوب یورش نمودند - و عبد الله خان بهادر باقوشون خود پیش از همه هنگامهٔ پیکارگرم گردانید - و دلیران صفدر و بهادران صفدار پای بسالت فشرده دست حماست‌کشودند - و تا یک پهرداد مردمي و مردانگي دادند - و بعد از زد و خورد بسیار وکشش وکوشش بیشمار از روی جدکاری و اخلاص شعاری پیاده شده از خندق گذشتند - و بقدم جسارت بر دیوار حصار برآمده درون ریختند - و بخسارت پیشگان سیه گلیم گرم آویزه گشته بسا پیر و برنا را به تیغ خونخوار و سنان جان گزار رهگرای فناگردانیدند - و بهادر خان نیز کمر جهد بسته دست جهاد کشاد - و فیل کوه افکن صف شکن پیش داشته در قلعه را بر کند - و با برادران و تابینان پیاده چون برق جهنده و باد وزنده بچستي و زبردستي دران حصار کوه سار که موئل دحصین و معقل رصین پنداشته بسیاري ازان گروه شقاوت پژوه دران فراهم آمده بودند - در آمد - و قریب دو هزار

ناشایستہ در مقام ندامت و خجالت نیستند

بتصدق فرق مبارک رهائی فرمودند ٭

تتمۂ داستان جهجهار و ازون طالع آنکه از

بر کندن خار بن فساد آن تمرہ نہال نامنر

مراکب گیتی کشا بگوالیار استبداد تازہ یافتہ

کہ دست خوش نبراس و پامال یاس

کار از دست رفت - خانخانان سپہ سالار از

جادہ کہ شانزدہ کروہی قلعہ اوندچہہ است

جانب فرو بہ موضع کندار کہ سہ کروہی آن

اللہ خان بہادر از کالپی بحوالی ایرج کہ آ

اوندچہہ ا... ر بیدند - و بہادران جانباز و

همت بستہ دست جلادت کشودند - و بہ سنان د

دمار از روزگار خاکساران بادیۂ ادبار بر آوردند

را روزگار بہ تیرگی و کار بہ تنگی گرائید - و ب

و روی ستیز نماند - بمہابت خان خانخانان

از راہ انزجار و انکسار نوشت - کہ اگر بمراد

جریدۂ اعمال نکوهیدہ مآل این تبہ کار بر

هرآیند بدرگاہ سلاطین پناہ شتافتہ سعادت

بهر خدمتی کہ تعئین فرمایند منت پذیر گند

تقصیرات گذشتہ بانجام رساند - درین اثنا

فوج عبد اللہ خان بہادر بعرض ملتزمان آمد

چہاردهم جمادی الاولی او با بہادر خان روهی

بود - و عوامل دولت رو بانحلال نهاده - شاهجهان اوامر از کوتاه‌اندیشی
و بی‌خردی حقوق نمک خوردگی و آداب نعمت پروردگی در طاق
نسیان گذاشته سر از شاهراه وفا و وفاق بکناره برتافت - و اندیشه‌های
کاسد و خیالهای فاسد آن تیره اس را از راه رشاد و روش سداد
برگردانید - و تمنای سروری و سرداری و هوای برتری و مملکتداری
درسویدای او را هوس خانهٔ دماغ غرور ساخت - و برای پاشی بردن
امانی کاذبه و آمال باطله پا بدامان لیاقت طمع زده و آنجائی که در
نهان بی بنیاد او بدون اندیشه تمامی محال و گجرات را که داخل
ممالک محروسه بود او باز گذاشت - پس از آنکه بجلوس میمنت
حضرت خلافت پناهی بنیان دولت نظام گرفت - و معاملات سلطنت
هنگام - و جهان آشوبه بآرام رسید و روزگار برهم خورده بانتظام -
فرمان قدر توامان نظام الملک عز صدور یافت که از اماکن بالاگهات
آنچه داخل سلطنت احمدنگر متعلق بوده و او از کوته‌اندیشی در
هرج و مرجی که هر گدائی کدخدائی شده بود - و هر ناسزائی
پدروائی - متصرف شده است - دست باز کشیده بدستور سابق
بتصرف اولیای دولت باز گذارد - و عروهٔ وثقای خدمتگاری و
فرمان برداری را که سرمایه امن و رستگاری است بدست اخلاص
پرست استوار گرفته دیگر پیرامون خود سری نگردد کاین کمی که صورت
ناکامی و بدنامی است نگردد - و اگر از بخت خفته و خرد آشفته
منهج قویم اطاعت و جادهٔ مستقیم تابعت از دست داده در
گذاشتن آن محال اهمال خواهد نمود فرمان قضا مضا بجانزمان که
بنیابت پدر در صوبهٔ دکن است شرف صدور خواهد یافت - که با

پس از کفار کفران شعار بهزاران خواری و خاکساری داشته
بادامی واسپی درکشیدند جمعی را از ... بدر رفتند
سعادت دکاوه شهادت بر آراستند ... سواران ...
الالدامر عمدة الامرا ... در حادثه این سانحه بهادر خان
و سردار سابکه ... را ... دچار ... کردانیدند - و با آنکه
اکثر حسرت ... از روی جارکی و زبونی ... را بهزاران
خواری آواره دشت هزیمت کردانیده بود و نزدیک رسیده که
درخت فساد از بیخ و بن برکنده آید لیکن ازان رو که اعیان
دولت خصوصاً مهابت خان خانخانان استظهار زلات و تقصیرات
او نمودند مادمی افغان بطرف بدنرائی رفت - و فرمان قدر
توان عفو صدور یافت - که چون آن برکشته دولت آشفته
بخت بذریعهٔ ندامت و وسائل مراحم بدرگاه جهان پناه ملاذ سلاطین
خاقان هفت اقلیم است و ملجای امید هر مسلم و مجرم - باز
گردیده است بمراحم پادشاهی مطمئن بوده بتعجیل سدهٔ سنیه
پیشانی بخت بر افروزد - و از وساوس شیطانی و هواجس نفسانی
خاطر را پرداخته کسوت خلوص عقیدت را بطراز رسوخ ارادت بطرازد
صمصام خان بموجب حکم ... بر افراخت ٭

از سوانح این سال میمنت اشتمال آنکه - نظام الملک از سطوت
اقبال خاقانی دست از محال بالاگهات که باولیای دولت آسمان
مرتبت متعلق بود باز کشید - گذارش این مقال برسم اجمال
آنکه - پس از رحلت حضرت جنت مکانی - و بعد از جلوس
عالم آرای حضرت جهانبانی - که روزی چند خواطر ممالک بر اندازه

نظام الملک از حیلت سازی و مکافت پردازی ساهوی بیهوده و وجمعی سلاح داران را با شش هزار سوار از دولداباد فرستاد - که در زمین خاندیس غبار شورش بر انگیخته سپاه نصرت دستگاه را مذبذب الحال ومتردد البال گردانند ؛ باشد که فتح قلعهٔ بدرچندی در تعلل و توقف افتد - غافل ازانکه باین پسبجهاے تباه و مکرهای کوتاه تاثیر در انصرام مهمات دولتمندی که پیشکاران تقدیر پردازی متکفل سرانجام اشغال دولت ابد مدت او شده اند صورت بگیرد . و توقف در انتظام معاملات بخت بلندی که کارگذاران تدبیر آسمانی متصدی اتمام اعمال سلطنت فلک عدت او گشته جلوهٔ ظهور نپذیرد - درپائی روهنله که دران ایام جاگیر دار پشاوده و آن نواحی بود - مثل بادوزان و سیل دمان بآن خاکساران بادیهٔ ادبار که میان دو آب تپتی و پورنه (نربدا) درآمده خاک ادبار برفرق روزگار خود میریختند رسیده - و بجنگ و پیکار مالش داده ازان ملک برآورد - درین سال فرخنده مآل آنچه از مواهب خاقان مفضال بروی کار آمده جهانیان را کامروای آرزو گردانید - پیش ازان استکه پای سیاح جهان پیمای وهم بپایان آن رسد . یا دست مساح پاشپای خیال بدامان آن - چنانچه قریب چهار لک بیگهه و یکصد و بیست موضع در بست سوای فراوان زر نقد بوسیلهٔ صدر به طبقهٔ ارباب استحقاق مرحمت شده *

عساکر جهان کشا و مواکب گیتی پیما متوجه بالاگهات شود - و آن ماذون را کام و ناکام از آن مرتبه او برآورد - و کیفر سرکشی و گردن تابی که مثمر خذلان ابد و مفتح حرمان سرمد است - در کنار روزگار او نهاده احوال بدمآلش را عبرت مایهٔ صابر ثبه کاران مغرور و تیره رایان آز رگرداند - نظام الملک بحکم مقدس دست ازان محال باز داشته معروض داشت - که از اماکن بالاگهات آنچه باختیار این هواخواه حکم‌پذیر بود برسیدن منشور اقدس به بندهای پادشاهی باز گذاشت - اما سید کمال قلعه دار بیر از کوتاهی خرد دل از چرگده بیر برگرفته بتصرف عمال شاهی باز نمیگذارد - و از جادهٔ سخن شنوی این جان سپار پا برون نهاده هنجار ناهموار خود پرستی و خود رائی می‌نماید - و چون از عرضه داشت نظام الملک پیچ تباه و اندیشه کوتاه سید کمال بعرض ایستادگان پایهٔ سریر جهانبانی رسید - از پیشگاه سطوت فرمان شد - که خان زمان بالشکر فیروزی ببالاگهات برآمده سزای شایسته در کنار او نهد - و بیر را که از امکنهٔ نامور و بلاد معتبر دکن است و ده کرور دام جمع آن است از دست تغلب پرست او باز ستاند - پس ازانکه خانزمان بموجب حکم جهان مطاع با لشکر دکن و خاندیس بحوالی بیر رسید سید کمال از شکوه جنود اقبال و هیبت افواج دشمن مال اظهار ندامت و خجالت نموده عذر جرائم خواست - و بیر را باولیای دولت باز گذاشت - خانزمان آنرا بآئین پیشین بصف شکن خان ولد سید یوسف خان رضوی سپرده با عساکر فیروزی ببرهانپور مراجعت نمود - هنگامی که خان زمان بتسخیر بیر متوجه بود

سپهرا بمقدم رسید ه ادارهٔ جاه که درآمده زبان را نامهٔ تذکره سپار
است ... نوشته ... که والده ... الدین ... پنجشنبه سلخ ربیع
ربیع الاول سنه الف ... هجرهٔ النبویه علی صاحبها و آله و
... الصلوة و التحیه ... طالع
... که ... روز است پس از پنجم ... و
... ساعت ... - ایکان ... که اکبر
... داری ... ساعت ... ۱۱ ...
... روز ... از ...
البرال ... که ... در کمال ...
روز مبارک ... گلزار ...
هزار ... کشت ... از ... روز ... خان حبشی را که
درصوبهٔ دکن ... است ... ارسال اسپ ... مطلا
و ... سر افراز گردانیدند ... خان از صوبهٔ مهابت خان ...
رسانیده ... ملازمت ... مفتخر گشت
خواص خان و ... و خدمت پرست خان بعنایت علم
سر افراز ... گردانیدند - ... خان ولد احمد بیگ خان از
تغیر ... صوبهٔ کابل ... و اضافه بمنصب دوهزاری ذات و
هزار و چار صد سوار - و ... خان باضافهٔ پانصدی ذات و پانصد
سوار بمنصب هزار و پانصدی هشت صد سوار مباهی گردیدند - و
زبردست خان باضافهٔ پانصدی ذات و صد سوار بمنصب هزار و
پانصدی شش صد سوار مباهی گردانیدند ٭

هفدهم میرزا حسن ولد میرزا رستم صفوی را بخلعت بر

آغاز دوم سال
فرخ سال از دور اول جلوس مقدس

روز سه‌شنبه غرهٔ جمادی الثانیه سال هزار و سی و هشتم هلالی مطابق هشتم ماه بهمن دوم سال فرخنده سال از اورنگ آرائی شاهان گردون سریر کوس روزگار دولت کامرانی برافراشت - طنطنهٔ نشاط هم‌آوا عشرت آسوده ساخت - و زمزمهٔ شادمانی دور و نزدیک را مسرت آگین [illegible] درین تاریخ معصوم خان که درگاه والای نهضت را از عمان مطالب و ادراک مکرمات اعلی حضرت را [illegible] مستوران حرم محترم حضرت قدس مرتبت زبدة الدولة لاهور بدار السلطنت اکبرآباد رسانیده روانهٔ اسعار اعیان [illegible] بوده در گوالیار بزودی بوس ساحت جلالت روشن پیشانی گردید - و جشن جشن شمسی وزن روز مبارک در ساعت سعد این ماه دهم بهمن بزم جشن اعراب شمسی با وزن [illegible] سال [illegible] و هاتفهٔ سال سی و هشتم از سنین زندگانی جاودانی حضرت جهانبانی آرایش یافت - و ابواب کامروائی بر روی جهانیان کشایش - آن کوه وقار آسمان مقدار یکسرنه بطلای خالص و مرتبهٔ دیگر بنقره و هشتبار باجناس دیگر برسنجیده آمد - و چون گویم که آن اشیا وزنی تازه و قدری بی اندازه یافت - نگارش مدارج نشاط و انبساط و مراتب بخشش و بخشایش که درین محفل فیض

مهر دو هزار و پانزده لک روپیه که او بعنوان هرساله گذرانیده بپذیرائی رسانید - و چون حکم شده بود که بنگی عمال ونظار اقدس در آورده چهل فیل پیشکش نمود - و در وقتی که کرام حسب الحکم از جملهٔ جاگیر ها که در تصرف او بود موافق منصب چهارهزاری چهارهزار سوار باو واگذاشته آمده زاده خان جهان لودی و عبدالله خان بهادر و سید مظفر خان و چهار سنگه بندیله برادر او مطابق طلب همراه آن نموده - و مقرر شد که با دو هزار سوار و دو هزار پیاده بندیله در دکن خدمت نماید - و آنچه از محال همسایگان بستم و تعدی در تصرف داشت واگذاشته دیگر پیرامون آن امکنه نگردد - خانجهان لودی که در اثناء روانه شدن از مالوه بدرخواست سعادت زمین بوس حسب الحکم به نقابه جهار قبره روزگار پرداخته بود شرف کورنش اندوخته هزار اشرفی نذر و بدست و شش فیل پیشکش گذرانید و از پیشگاه نوازش خاقانی بعنایت خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهولکتاره سرافراز گشت ٭

سیوم مهابت خان خانخانان که بنظم صوبهٔ دکن باو مامور شده بود بخلعت فاخر و دو اسپ از طویلهٔ خاصه یکی با زین طلا و دیگری با زین مطلا سرمباهات برافراخته بصاحب صوبگی دار الملک دهلی سربلندگشت نظر بهادر خویشگی بفوجداری سرکار سنبهل سرافراز شده دستوری یافت ٭

هشتم قلیج خان بخلعت و صوبه داری اله آباد و باضافهٔ پانصدی ذات و پانصد سوار بمنصب سه هزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار بلند پایه گردید ٭

نوازش رخصت دستگاه فرمودند ○

بیست و سوم رایات جهانکشا بعد از اقامت [illegible] و سه روز در سر زمین گوالیار بصوب دار الخلافت بر افراختند ○

غرهٔ رجب بساعت خجسته از [illegible] دو منزل همعنان فیروزی و هم رکاب بهروزی سوار شوند و چون تجلی منادی آسمانی دولت خانهٔ والا احتشام بادشاه بود در منزل سعادت محفل ایام بادشاهزادگی که بیرون بلدهٔ سرکار آگره چون [illegible] پذیرفته اقامت نزول اجلال [illegible] و [illegible] بعد از ۵ ماه و هفت روز دار الخلافت بقدوم مقدس رشک [illegible] گشت - [illegible] و [illegible] ده [illegible] و بیست و پنج قلاده گاو و دو [illegible] و [illegible] آهو که تفنگ شکار خاصه شده - درین روز مهابت خان خانخانان با عمدهای دولت ابدطراز که بسرکردگی او بمالش ججهار بندیله مامور بودند بسعادت کورنش رسیده و در حضور اقدس [illegible] اسکانت و [illegible] درخواست جرایم ججهار تباه کار نموده التماس کرد که دولت کورنش دریابد - چون ججهار آشفته روزگار بذیل ندامت متمسک بود و بحبل خجالت متشبث - و بخیر خواهان اخلاص گزین و هوا خواهان اختصاص آئین ملتمسات شان همواره عز قبول می یابد ملتجی گشت - بخشیان عظام را حکم شد که آن خطا پیشه را بیاورند - و مهابت خان فوطه درگردنش انداخته و هر دو سر فوطه بدست خویش گرفته بآئین گناه کاران عفو پژوه بابخشیان به پیشگاه حضور آورد - مراحم پادشاهی بر جریدهٔ جرایم ثقیلهٔ او رقم اغماض کشید - و مکارم شاهنشاهی فضایح وبیلهٔ او بذیل عفو باز پوشید - و هزار

جهانیان نشود - و بعطای بیکران جیب و دامان نیازمندان پر
آمود - و دلهای عالمیان را شگفته گردانید · بیت ·

چو بستان تازه شد از باد نو روز · جهان بستد بهار عالم افروز
بنفشه سر بر آورد از لب جوی · زمین گشت از ریاحین عنبرین گوی
ملک زا نوزده بر مسند ناز · بعشرت رنج سوز و گنج پرداز
چو گل پیشانی دولت کشاده · بپالین پشت و دولت باز داده

درین روز خجسته برده لک روپیه سالیانه حضرت مهد علیا ممتاز الزمانی یک لک روپیه افزودند - خواجه ابو الحسن باضافه هزاری ذات و هزار سوار بمرتبه والای شش هزاری ذات و سوار مرتقی گردید - ارادتخان را از تغیر مهابتخان خانخانان که خانزمان پسرش بنیابت او بنظم مهمات صوبه دکن می پرداخت چنانچه گذارش یافت بعنایت خلعت خاصه با چارقب طلا دوزی و شمشیر مرصع و صوبه داری دکن و دو اسپ از طویلهٔ خاصه عراقی و ترکی با زین طلا و مطلا و فیل از حلقهٔ خاصه با ماده فیل سربلند ساخته رخصت فرمودند - و خان زمان را بدرگاه جهان پناه طلبیدند - و خدمت والا مرتبت دیوانی کل از تغیر ارادتخان بعلامی افضل خان شیرازی که در ایام سعادت انتظام پادشاهزادگی نیز دیوان کل بود مفوض شد - و بر منصب او که چار هزاری ذات و دو هزار سوار بود هزاری ذات و پانصد سوار افزودند - تاریخ وزارت او · ع ·

شد فلاطون وزیر اسکندر

یافته اند - او در دار العلم شیراز مراتب دانش اندوخته بهندوستان بهشت نشان آمد - و برهنمونی بخت بیدار در زمرهٔ ملازمان

نهم عادل خان را بارسال تشریف زرین با نادری سپیدرو مصحوب خواجه طاهر گرز بردار باقد پایکی بخشیدند - پیشکش شیرخان ناظم صوبهٔ گجرات در فیل با نفایس گجرات بنظر خورشید اثر در آمد ه

یازدهم میرزا شجاع ولد میرزا شاه رخ باضافه پانصدی دو صد سوار بمنصب هزار و پانصدی شش صد سوار مفتخر شد ه

چهاردهم پرسوجی برادر کهیلوجي بمنصب سه هزاری هزار و پانصد سوار سرافراز گشت ه

گذارش جشن نوروزي

اورنگ آرای چرخ چارم ظلمت زدای هفت طارم روز سه شنبه بیست و چهارم رجب سال هزار و سی و هشتم هالي رایات اعتدال به بیت الشرف بر افراخت - و چهرهٔ روزگار نه گلهای یارنگ وبوي و شکوفهاي شگفته رو برافروخت - چون مبانی گردون اساس درون قلعهٔ والا انجام یافته بود - خدیو ایزد پرست دریا دل درین روز عالم افروز از منازل ایام بادشاهزادگي بعد از توقف بیست و دو روز بدولتخانهٔ معلی تشریف فرموده بخجسته ساعتی که ازان نظارات آسمانی سعادات جاوداني دریوزه نماید تخت پادشاهی و مسند جهان پناهی را بجلوس مقدس آسمانی پایهٔ گردانیدند - چنانچه فروردین عالم آرا دشت و کهسار و درو دیوار را بریاحین رنگارنگ و سبزهای گوناگون زیب و زینت بی اندازه بخشید - بهار دلکشای افضال خلیفهٔ الهی و بذل بی پایان درهاي شادکامی بر روی

شب بیست و هفتم مبلغ ده هزار روپیه بمستحقان بذل فرمودند - و مقرر شد که هر سال این مبلغ درین شب متبرک - و ده هزار روپیه در شب پانزدهم شعبان - و سی هزار روپیه در ماه مبارک رمضان - و ده هزار روپیه در عشرهٔ اولی محرم - و ده هزار روپیه در شب دوازدهم ربیع الاول - بمستحقان و نیازمندان عطا فرمایند - از روز میمنت افروز تحویل تا شرف آفتاب از همگی پیشکشی که حضرت مهد علیا ممتاز الزمانی و پادشاهزادهای والا مقدار و امرای عالی اعتبار ورای یمین الدوله گذرانیدند قریب هشت لک روپیه بشرف پذیرائی رسید *

شب پانزدهم شعبان ده هزار روپیه باصحاب نیاز عنایت نمودند *

هفدهم معتقد خان را فوجدار اجمیر ساخته رخصت فرمودند *

بیست و یکم منزل رکن رکین دولت آصفخان بقدوم سعادت لزوم پایهٔ آسمانی یافت - او بعد از تقدیم مراسم پا انداز پیشکش گرانمایه از اقسام جواهر و مرصع آلات - و تحف روزگار - و نوادر هر دیار گذرانید - ازان جمله متاع سه لک روپیه درجهٔ قبول یافت *

وفات پادشاهزادهٔ دولت افزا

هشتم رمضان قرة العین سلطنت پادشاهزادهٔ دولت افزا از شورشگاه دنیا رو بآرامگاه آخرت نهاد شهنشاه حق آگاه غبار کدورتی که از شفقت پدری بر آئینهٔ خاطر مهر ناظر نشسته بود بمصقلهٔ

درگاه آسمان جاه خلد منزلت شاه و به یمن تربیت پادشاه دانشمند نواز
فاضل پرور آداب پادشاهی ملوک و ضوابط وزارت و کفایت و دیگر لوازم
این امر کبیر - و مراسم این شان خطیر - کسب نموده مستعد این
پایه گرانمایه گشت - و خدمت انتظام مهام صدر صافی از تغیر
علامی میر جمله که نامش محمد امین است مقرر گردید - او
از سادات موسوی شهرستان صفاهان است - برادر کلانش میر
جلال الدین حسین و دو برادر زادهٔ او میر رضی و صدر رفیع الدین
محمد بمنصب صدارت شاه عباس رسیدند - و برادر زاده‌اش
بدامادی شاه نیز وابسته گشتند . او نزد حاکم گلکنده محمد قلی
قطب الملک رفته وزیر که باصطلاح آن ملک میر جمله گویند شد -
و بعد از رحلت محمد قلی بوطن باز گشت - چون در آنجا نقش او
نزد شاه عباس نیک ننشست - برهنمایی سعادت روز افزون بعد
از طلب حضرت جنت مکانی روی امید بآستان آن مغفوف
مغفرت ملتجای آورده در سلک ملازمان منسلک گردید - و بعد از
رحلت آن پادشاه جم جاه داخل بندهای این دولت ابد پیوند گشت -
و دیانت خان باضافهٔ پانصدی ذات و هفصد سوار بمنصب دو هزار
و پانصدی هزار و پانصد سوار - و افتخار خان بفوجداری جمو باضافهٔ
هزار سوار بمنصب دو هزاری دو هزار - و از اصل و اضافه اکرام خان
بمنصب دو هزاری هشتصد سوار - و ذوالفقار بیگ ترکمان باضافهٔ
پانصدی دویست سوار بمنصب هزار و پانصدی ششصد سوار - و
از اصل و اضافه ملتفت خان بمنصب هزاری دوصد و پنجاه سوار -
و میر برکه بمنصب هزاری دویست سوار مفتخر گشتند ٭

اورنگ‌آباد … استعداد رسیدن این مرتبه عالیه … ایشان بجا …
از … … … … … … کامی از آنجا …
… … رسانده و آنرا … … در … … … … داز
گردیدند - عوض … از اصل و اضافه بمنصب … … …
و … تهانه داری … نوازش یافت +

رسیدن بحری بیگ از قبل فرمان‌فرمای ایران شاه عباس برسم رسالت بدرگاه آسمان جاه

در ابتدای … داستان … حکم … برسم سفارت
نزد امام قلی خان والی توران … … که شاه عباس فرمان
فرمای ایران که از … و کدامست بهرهٔ وافر داشت در ایام
پادشاهزادگی خدیو اقبال از ظهور آثار بهروزی و … اخبار
فیروزی … و شهرت … و سائر … آن دیار و استماع شمائل
… و خصائل … و اوضاع گزیده و اطوار پسندیده … که
اورنگ خلافت … از … … مکانی … همه …
این آگاه خرد … خواهد داشت - و بدین سبب مکرر بارسال
… و … اظهار … و … می‌نمود - و راه موافقت
و … می‌پیمود - … که … و … مردان …
و فرق عرش گرا … داده گردید و طنطنهٔ عالم‌آرائی این مهر
سپهر جهانداری زمین و زمان را در گرفت - شاه پس از شنفتن
این خبر … … بحری بیگ را که از معتمدانش بود با تهنیت
جلوس سعادت مانوس فرستاد - وبه او برگذارد که چون از فرستادن

دانش ولاف . و شکیبائی حق بنیاد - زدوده بمرحمت الاه زنگ از دل
سرا ملال - و دلداری غم رسیدگان بمدد مقال دل و دماغ آن
سالکهٔ دوران حضرت مهد علیا را بکلام دلکشا و نوازشهای مرشدانه
تسلیه بخشیدند ٭

غرهٔ شوال عید فطر مودهٔ انبساط اولیای دولت رسانیده
اعدای نیمه جان و هوای اعدای دولت کدهٔ حرب را در گرفته و
زوال پادشاه شرق پیرا ... از جهان برگرفت حضرت
جهانبانی که تمامی ماه مبارک رمضان بطاعت و صوم گذرانیده
صباح عید هزاروپانصد مهر به ارباب احتیاج عطا فرموده با فر ایزدی
و شکوه آسمانی بعیدگاه تشریف برده دوگانه را بخشوع تمام ادا
نمودند - و به شیوه مراجعت دولتخانهٔ والا را فروغ بخشیدند
و در رفتن و آمدن عالمی کامیاب خواهش گردید . و جان نثار
خان را از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هزار و دو صد سوار و
شاه احمد را بخدمت داروغگی کارخانه و عنایت فیل سرافراز ساختند ٭

درینولا از نوشتهٔ وقایع نویس کابل بعرض ایستادگان پایهٔ سریر
خلافت مصیر رسید - که لشکر خان صوبه دار کابل جمعی از بندهای
پادشاهی را بسرکردگی باجو قلیچ و خنجر خان و عوض بیگ قاقشال
بتاخت قلعهٔ بامیان (که کهنه قلعهٔ ویرانی بود در سرحد کابل و بلخ
و پس ازانکه نذر محمد خان از کابل فرار نموده از راه غوربند رو
بولایت خود داشت - یلنگتوش در اثنای انصراف از راه ضحاک
بامیان خود دران قلعه جوقی از اوزبکیه بطریق تهانه گذاشته بود
و اوزبکان بگفتهٔ او بمرمت قلعه و جمع آذوقه پرداخته) فرستاد

و تدبیر ملک داری بهترین این طبقه بود - و نقطهٔ مقابل پدر.
تولد او شب دوشنبه غرهٔ رمضان سال نهصد وهشتاد وهشتم هلالی
در بلدهٔ هرات واقع شده - و در سن هژده سالگی از خراسان بقزوین
شتافته بجای پدر که از سلطنت جز نامی نداشت بر مسند شاهی
نشست - و چهل و دو سال در مملکت خویش کامیاب سیاست
و ریاست بود - و باستقلال تمام اجرای اوامر و امضای احکام
بذات خود می نمود - اما بیشتری بی رعایت شریعت غرا و
متابعت ملت بیضا بخواهش نفس سبعی و بهیمی بروی کار
می آمد - و قدر درجهٔ والای سلطنت نشناخته پیوسته بصحبت
اراذل مشغوف بود - وهمگی همتش بهتربیت اهافل مصروف - و
از مهر پروری وعاطفت گستری که سزاوار بزرگ پادشاهان و فیا و از
سترگ جهاندارانست عاطل - از کثرت سفاکیش جمعی کثیر بسدهٔ
سینه بر حضرت عرش آشیانی و حضرت جنت مکانی که آرامگاه
پراگندگان روزگار بود - و پناه جای شکستگان هر دیار - رسیدند - و
بفزونیِ دستگاه و فراوانیِ جاه کامیاب صورت و معنی گشتند - و
چون پنجاه و نه سال و هشت ماه و کسری از عمرش سپری شد -
وهنگام قضای محتوم که بهیچ دعائی و ثنائی باز نگردد - و وقت اجل
موعود که بهیچ حرزی و فسونی کوتاه و دراز نشود - در رسید -
بعروض امراض متضاده مثل حمی و اسهال و سوء القینه که از
شرب مدام بل ظلم دوام ناشی بود پایان شب دوشنبه بیست و
ششم جمادی الاولی سنه هزار و سی و هشت هجری در اشرف
مازندران از سپنجی سرای دنیا بدار البقای آخرت انتقال نمود - از

او بجز تهنیت غرضی دیگر نیست باستعجال تمام دولت ملازمت دریابد - و روزی چند بسعادت حضور مستسعد گشته رخصت انصراف حاصل کند - و بسرعت هرچه زیاده تر معاودت نماید - و بر کیفیت احوال فیض اشتمال آن مطلع خورشید کمال مطلع گرداند - و صحیفت نامهٔ مشتمل بر شکر این موهبت کبری و منبی از سپاس این نعمت عظمی مصحوب او ارسال داشت - اگرچه پیش از وصول ایرانی وخشور بآستان مقدس خبر رحلت شاه بمسامع حقایق مجامع رسیده بود - اما ازانجا که اعزاز فرستادهای سلاطین والا شکوه سجیهٔ رضیهٔ این پادشاه صورت و معنی است - پس از رسیدن او بحوالی دار الخلافت بیست و چهارم ذی القعده معتمد خان را بجهت سربلندی و اعتبار او باستقبال فرستادند - سفیر مسطور برفاقت خان مزبور بآستان اقبال رسیده چهرهٔ افتخار بتقبیل ساحت جلال بر افروخت - و بتقدیم مراسم کورنش و تسلیم سر عزت برافراشت - و بادب تمام نامه را گذرانیده معروض داشت - که شاه بمجرد وصول نوید جلوس مبارک از فرط انبساط بنده را به تهنیت گذاری روانه ساخته اند - عنقریب یکی از معتمدان را با تحف و هدایا بدرگاه معلی ارسال خواهد نمود - خاقان دریا نوال اورا بعنایت خلعت وجیغهٔ مرصع سرفراز ساخته بانعام بیست هزار روپیه دامن امیدش بر آمودند *

لختی از احوال شاه عباس بر می نگارد

او بعد از شاه اسمعیل که بسعی او سلطنت بدودمان صفویه رسیده در فرمانروائی و کشور کشائی و ضبط مملکت و نظم ولایت

جانشین بروی کار نیامد - اما چون در سلسلهٔ سنیهٔ صفویه غیر او بهرهٔ
از زندگی و بیندگی نداشت - زینب بیگم عمهٔ شاه و خلیفه سلطان
وزیر و عیسی خان قورچی باشی که با شاه نسبت مصاهرت داشتند
و زین خان یکدایی که پیش از سفارت هندوستان و بعد از سفارت
چندی ایشک اقاسی باشی بود و پس ازان توشمال باشی و بعد
ازان به سپهسالاری ایران رسید - و یوسف آقا خواجه سرا و سایر
اعیان بر جانشینی سام میرزا اتفاق نموده مکتوبی بمتصدیان
مهمات صفاهان که دار الملک ایران است مصحوب معتمدی برسم
استعجال فرستادند - ارباب حل و عقد صفاهان پس از آگهی
بریشمعنی سام میرزا را که هژده ساله بود از خانهٔ که با والده دران
نظر بند میبود بر آورده در جمادی الثانیه سال هزار و سی و هشتم
هلالی در دارالملک مذکور بآئین مقرر آن دولت بر قالیچهٔ سلطنت
نشانده بشاه صفی ملقب گردانیدند *

و الله وردیخان باضافهٔ پانصدی ذات بمنصب دو هزار و پانصدی
دو هزار سوار - و خدمت پرستخان باضافهٔ پانصدی ذات بمنصب
دوهزار و پانصدی هزار و پانصد سوار - و مختار خان از اصل و اضافه
بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار مفتخر گشتند - سلطان یار
ولد الله یار کوکه بمنصب پانصدی دو صد سوار سرافرازی یافت *

دهم ذی الحجه عید قربان نوید مزید عشرت و کامرانی داد -
و صدای کوس مسرت و ندای تهنیت زمین و زمان را در گرفت -
شهنشاه حق آگاه بعیدگاه تشریف برده نماز از روی نیاز بتقدیم
رسانیدند - و همعنان دولت پاینده و سعادت فزاینده مراجعت نموده

فرط ارتکاب منکرات جبلی پیش از در گذشتن فتور تمامی در بینائی
و قوت سواری اسپ راه یافته بود - هنگام رحلت او بتجهیز و تکفین
پرداختند - و ازین جهت که عبد المؤمن خان اوزبک در مشهد
مقدس تربت مرقد شاه طهماسپ مرتکب آنچه نباید و نشاید
گشته بود - سه صندوق ساخته جسد شاه را در یکی ازانها بنحوی که کمتر
کسی آگاهی یافت گذاشته یکی را بنجف اشرف دوم را بکربلای
معلی سیوم را بمشهد مقدس فرستادند - و مقرر ساختند که در هر
سه مقام کرامت التیام صورت قبر نمایان باشد - کریم آمرزگار شاه
را بفضل و عنایت خویش - که رهائی از باز پرس آنچه ازو بر
خلایق رفته منحصر دران است - مغفرت کرامت کناد - او سه پسر
داشت - صفی میرزا - سلطان محمد میرزا مشهور بخدابنده - سوم
باسم جد - امامقلی میرزا - صفی میرزا که نوباوهٔ چمن اقبال او بود بیست
و هشت ساله سلخ محرم سال هزار و بیست سیوم هجری در دشت
گیلان در اثنای آنکه از خانهٔ خود نزد شاه می آمد بحکم شاه بمظنهٔ
بی اخلاصی بدست بهبود نام غلام چرکس بقتل رسید - و بعد از
دو شبانروز برخصت شاه بمراسم تجهیز و تکفین او پرداخته مدفون
ساختند - و دو پسر دیگر باوجود بی گناهی بامر او مکحول گشتند -
از صفی میرزا دو پسر مانده بود - سلیمان میرزا که از دختر زادهٔ شاه
اسماعیل ثانی متولد شده بود - بعد از قتل صفی میرزا آن بیگناه
نیز مکحول گردید - و سام میرزا که مادرش سربه بود اورا همواره
در پردگیان حرم میداشتند - و رخصت آمد و شد مجالس و دیدن
مردم نمی یافت - اگرچه از شاه هنگام رحلت وصیتی در تعیین

دوست او چون نظام الملک استقلال بهم رسانید با نظام الملک می
بود - و ازآنجا که خاتمت کار او نیکنامی و عاقبت روزگار او دوستکامی
بود - و بر جرم پوشی و عذر نیوشی این مظهر رحمت الهی
آگهی داشت - از کردار ناشایسته و هنجار نا بایسته نادم گشته -
پس ازانکه بجلوس میمنت مانوس جهان صورت و معنی آرایش
یافت - و چمن زار دنیا از خار فتنه و فساد پیرایش - مکرر را عرایض
مشتمل بر استعفای جرایم بدرگاه عالم پناه فرستاد - و چون بذیل
ندامت و شرمساری که ذریعهٔ منیعهٔ سلامت و رستگاریست -
متمسک بود - ملتمس او شرف قبول یافت - و بعنایات بادشاهانه
مستمال گشته بسعادت آستان بوس رسید - و ازانرو که مجرم نوازی
و بنده پروری شیمهٔ کریمهٔ این حضرت آسمان رتبتاست بخلعت
و منصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار و خطاب قدیم سربرافراخت *

نهم سرفراز خان باضافهٔ پانصدی ذات پانصد سوار بمنصب
چهار هزار سوار بلند پایگی یافت - ده هزار روپیه مقرر این ماه
بمساکین و ایتام رسید *

مقدمهٔ فیل سفید که از غرایب روزگار است

خواجه نظام سوداگر که در تجار معتبر بفزونی ثروت و دستگاه امتیاز
داشت کسان او که پیوسته بسفر دریا و بنادر دور دست آمد شد
میکردند - فیلی خرد پانزده شانزده ساله برای او خریده آوردند
دران وقت از لاغری و خرد سالی رنگ مشخص نداشت بعضی
شناسندگان این پیکر بدیع بران بودند که سفید خواهد شد - چون
خواجه نظام بحکم حضرت جنت مکانی برای ابتاع یاقوت ونفایس

بسلمش قربان پرداختند - و در تشریف بردن و آوردن جبهه و نادمن نیاز سندان بآئین مقرر برآسودند . زبردست خان را باضافه دویست سوار بمنصب هزار و پانصدی هشت صد سوار سربلند گردانیدند *

پنجم محرم سعید خان باضافه هزاری نشصد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار تارک بهجت بر افراخت *

هفتم خواجه صابر که در ایام پادشاهزادگی از بندهای معتبر بود بتقبیل عتبهٔ فلک رتبه فایز گردید - و دریا بار بخشایش پادشاهانه رخسار روزگار اورا از غبار عصیان پاک گردانید *

گذارش این داستان که ندامت افزاي ناسپاسان است و مسرت افروز حق شناسان برسم اجمال آنکه - چون عبد الله خان از راي نادرست - و عقیدت سست - و مزاج نا مستقیم - و قلب غیر سلیم - دیدگی چشم از عنایات پادشاهانه - و حقوق تربیت ملکانه - پوشیده - مصدر حرکات ناپسندیده گشت - و ازروي ناسپاسي قدر الطاف پادشاه صورت و معني نشناخته پیش عنبر حبشي رفت - و چون عنبر فراخور توقعش نپرداخت - درانجا نیز ثبات قدم نورزیده با خانجهان افغان صوبه دار دکن سازش نموده نزد اوبه برهانپور آمد - و بفرمان والاي حضرت جنت مکاني در قلعهٔ آسیر محبوس گردید - خواجه صابر که دران هنگام به نصرت خان مخاطب بود - قسمت داماني خان مذکور منظور داشته حرمان دولت ملازمت که سرمایهٔ خسران ابد و خذلان سرمد است بر خود پسندید - و پایهٔ نوازش این برگزیدهٔ الهي که سلاطین بخدمت گذاري او مفتخر اند - و خدمتگارانش بفرمانروائي نا خرسند - ندانسته - پیش عنبر شتافت - و بعد از

بدکن شنیدن یاد میگیرند و آن ابیات را بهمان ترتیبی که شعرا گفته وخوانده باشند ازبر خوانده ده بیت دیگر بهمان وزن و مضمون در بدیهه می گویند - پس ازان که این کار شگرف چنانچه بعرض مقدس رسیده بود بوقوع آمد هر دو را بخلعت و انعام هزار روپیه سرافراز ساخته رخصت فرمودند *

هشتم خان زمان از دکن بدرگاه کیوان جاه آمده احراز دولت کورنش نموده و جاگیر او در سرکار سنبهل مرحمت شد *

دهم جمشید خان عبد اللطیف نام خویش عنبر حبشي بیاوری بخت در سلک بندها منسلک گشته بمنصب هزاري ذات و هزار و پانصد سوار سربلندي یافت *

چهاردهم اورنگ آرای جهانباني با پردگیان مشکوی جلال و پادشاهزاده هاي والا اقبال بمنزل یمین الدوله تشریف فرمودند - و او بتقدیم مراسم نثار و پانداز و پیشکش پرداخت - خاقان بنده نواز دو روز دران ابنیهٔ نشاط امکنه بعشرت گذرانیده روزچهار شنبه با سعادت ابدي و دولت سرمدي بدولت خانهٔ معلی مراجعت نمودند *

فرار نمودن خانجهان لودي از دار الخلافت اکبر آباد ببادیه سرگشتگی و پریشاني باغوای ضلالت و ناداني

هرکه ناصره کار ناقص عیار است بفزوني اسباب ثروت و جاه و فراواني مواد مکنت و دستگاه چشم از حقوق تربیت ولي نعمت و نوازش خدیو دین و دولت که اسباب کامگاري و مواد نامداري

دیگر به پیگو رفت این فیل را در جاگیر سید بابر خان باره که باو رابطه یگانگی داشت گذاشت - بعد از دوازده سال که بحد جوانی رسید و بالید و رنگش سفید مایل بسرخی بر آمد - سید مذکور بدرگاه والا فرستاد - ازان روکه از دیرباز مرغوب و مطلوب بود بگجپتی موسوم گشت طالبای کلیم این رباعی گفته بصلهٔ شایسته کامیاب گردید ٭ نظم ٭

بر فیل سفیدت که مپیلان گزند ٭ شد بخت بلند که او دیده فکند
چون شاه جهان برو بر آمدگوئی ٭ خورشید شد از سپیدهٔ صبح بلند

یازدهم چنگیز داد عنبر حبشی بمدد طالع بتقبیل آستان گردون مکان سر افتخار بر افراخت و بعنایت خلعت و انعام ده هزار روپیه چهرهٔ اعتبار بر افروخت - و پانزده هزار روپیه سالیانهٔ او مقرر شد ٭

بیست و سیوم اسلام خان باضافهٔ پانصد سوار بمنصب چهار هزاری ذات دوهزار و پانصد سوار سرافراز گردید - هردیرام از اصل و اضافه بمنصب هزاری هفتصد سوار سربلند گشت ٭

چون صیت هنرپروری و هنرمندی نوازی این درگاه آسمان‌جاه در ربع مسکون اشتهار یافت - و صورت گرمی بازار نادره پردازان جادو آثار که در پیشگاه اورنگ جهانداری درنهایت کامکاری مسرت اندوز اند در هفت اقلیم انتشار ٭

پنجم صفر یمین الدوله دوزنادار ترهتی از نظر اقدس گذرانیده معروض داشت - که این هر دو ده بیت هندی را که ده شاعر بتازگی گفته باشند و گوش زد هیچ کس نشده باشد

سامی فرمان قدر توان بجهة نوازش نمط مرقوم گردانیده مصحوب جان نثار خان از حضور فرستاده - آن ناسپاس بی اساس از بدمستی رسالکی و روزگار شوریدگی از جادهٔ بندگی پا بیرون نهاده بمراسم استقبال و لوازم اطاعت نپرداخت - و شوریدگی و دو روئی را که مکنون ضمیر خطا پذیر او بود بروی روز انداخت - و بجان نثار خان در برابر شفقت احکام اقدس پاسخی که مطابق مطلب باشد گذارش ننمود و چون از خرد صواب گزین نصیبه نداشت - سررشتهٔ سازکاری از دست واهشته جان نثار خان را بی عرضه داشت مشتمل بر اظهار بندگی و خدمت گذاری و ابراز اخلاص و فرمان برداری رخصت نمود - جان نثار خان در حینی که موکب جهان نورد از جانیر به احمد اباد رسیده بود بعتبهٔ والا آمده آنچه ازو فرا گرفته بود بعرض اقدس رسانید - چنانچه در آغاز این نگارین نامه گذارش یافته و ازانجا که انجام کارش بدنامی بود - و اختتام روزگارش ناکامی - از حقوقهای نعمت پروردگی و آداب نمک خوردگی این دودمان والا شان که بوسیلهٔ آن از حضیض نوکری و خدمتگاری عبد الرحیم خانخانان باوج سروری و سرداری رسیده بود چشم پوشید - و پیوند ارادت و عقیدت این حضرت والا رتبت گسیخته با نظام الملک در مقام مدارا و ملایمت شد *

* ع *

* به بین که از که بریده است باکه پیوسته *

وصال بالا گهات دکن را که دران وقت پنجاه و پنج کرور دام جمع آن بود - سوای احمد نگر که سپهدار خان از پاک گوهری و سعادتوری بافسون خدیعت و افسانهٔ فریب آن مکار نابکار سر در نیاورده

او بلطف ال خدمت گذاری و فرمان برداری ساخته و پرداخته
شده است باز پرورده ناسپاسی و حق ناشناسی را که سرمایهٔ دنیوی
و تهی دستی است دستمایهٔ سربلندی و دولت مندی دانند - و
مهلت عصیان و فرصت طغیان را که برای اندوختن خسران و وبال
و گرد آوردن خذلان و نکال داده اند از مواهب کامگاری و دواعی
نیک سرانجامی دانسته رشتهٔ آمال و سلسلهٔ امانی دراز گردانند -
غافل ازانکه هرگاه مور را پر بر آید و کبوتر بسر بلندی گراید
اگرچه در نظر ظاهر بینان آن در هوا پروازی کند - و این بسرکشی
اندازد - اما خردمند دور بین نیکو داند که عاقبت آن پرواز هلاک
گزیدن است - و خاتمت این انداز سر بریدن - مصداق این مقال
احوال خسران مآل خانجهان لودی است - آن بادیه پیمای گمرهی
را که بعد ازین همه جا به پیرا که نام اصلی آن بد اصل است مذکور
خواهد شد - پس از سنقار شدن حضرت جنت مکانی و پیش از
جلوس مظهر الطاف سبحانی - حضرت گیتی ستانی - بمقدمات
خذلان آیات بهادل نا قبول و دریائی ضلالت انتما و سکندر تیره اختر
و کلمات خسران بنیات . دیگر هم نشینان بد - و خوش آمد گویان
بی خرد - خیالهای فاسد - و فکرهای کاسد - که غول راه شوریدگان
تیره روزگار است - و دیو طریق شوریدگان تبه کار - در سر هوس پیما
و دل هرزه گرا افتاد - و مصدر افعال نکوهیده - و اعمال ناپسندیده -
که پیشهٔ نا بخردان بد آیین است - و اندیشه کوتاه بینان باطل گزین
گشت - حضرت خاقانی از روی نیک سگالی که ابواب آن بر روی
نیک و بد باز است - پس از شنفتن خبر شنقار شدن حضرت جنت

و بحصول عواطف و قبول مآرب خاطرش و مستمال مکرر افتاد.
از پیشگاه مراحم پادشاهزاده فرمان قضا نفاذ شرف صدور یافت -
که بدستور سابق صوبه‌داری دکن باو تفویض نموده آید - برسیدن
فرمان عنایت عنوان به برهانپور رفته در تقدیم مراسم آن سعی
بلیغ نماید - او از مالوه به برهان پور برگردیده بانتظام مهام آن
صوبه اشتغال نمود - و چون بعرض اقدس رسید که ولایت بالاگهات
را که بنظام الملک داده بود بتصرف در نیاورده و تا حال مردم
نظام الملک متصرف اند - صاحب صوبگی دکن بمهابت خان
تفویض فرمودند - پس از آنکه او بسعادت ملازمت مستسعد گشت
هرچند گفتار مخبران راست گذار و اطوار آن برگشته روزگار -
خلاف اخلاص و اعتقاد مسموع و مشاهد گشت - از وسعت
بردباری - که گزین مصلحت مملکت‌داری است - ابرا وزی ننهادند -
و در مدت هشت ماه که شرف اندوز حضور بود هرگز ادائی که نشانهٔ
بر قبح اعمال و موجب خجلت و انفعال او باشد - ازان چشمه سار
مروت و دریا بار فتوت سر برنزد - اما او از کردارهای ناشایستهٔ
خویش همواره در توهم و تذبذب بود - و او از اغوای دو رویان فتنه
انگیز - و اصغای کلمات شورش افزای وحشت آمیز - پیوسته در
اندیشهای بیجا و فکرهای ناسزا - و ازانجا که در کارخانهٔ تقدیر
اسباب ناکامی و مواد بدنامی آن تبه کار سرانجام یافته بود شبی
لشکری بسر مخلص‌خان از شور بختی سری و فتنه گری با پسرانش
گفت که امروز فردا شما را با پدر مقید خواهند گردانید - کوته
اندیشان جهالت منش بملاحظهٔ اعمال نکوهیده و اعمال ناپسندیده

از دست نداده به ادبار گذاشت - و جمیع ماندگان پادشاهی را با
دران امکنه می بودند بزن شوق طلبداند - و سکندر نوائی را که بار
قرابت تربیت داشت همراه ملازمی درد و دو گذاشته داغ حسرت
بیمار عدم تصرف مالوه که دران وقت فوجداری آن به ابو عبد الرزاق
مخاطب بمظفر خان متعلق بود روانه مالوه شد - و چون موکب
اقبال از احمدآباد باجمیر و ازانجا بدار الخلافت اکبرآباد رسید - و
دار الخلافت بجلوس عالم آرا مهبط انوار ظل الهی گشت - و آوازه
اورنگ نشینی زمین و زمانرا در گرفت - و صیت بلند اقبالی در
مکین و مکان منتشر گردید - و غنودگان گران خواب سحرت و کامروائی -
و مدهوشان سراب خودرائی و خود نمائی - بیدار و هوشیار گشته
بهزاران ندامت و خجالت در فکر تلافی تقصیرات و تدارک زلات
شدند - آن کج گرا که از ساوندن راجه کشنگه و راجه جی سنگه و
دیگر راجپوتان عمده که تا ماندو باو همراه بودند باوطان خویش
بعد از خبر وصول رایات نصرت باجمیر - دانسته بود که ارکان
جمعیت و اساطین دولت او رو بتزلزل نهاده - عرضه داشتی مبنی از
اطاعت و انقیاد و پذیرائی اوامر و نواهی بدرگاه آسمانجاه ارسال
داشت - با آنکه بر ضمیر الهام پذیر روشن بود که گفتارش با کردار
بیوفا ست - و زبانش با دل در نفاق - اما بنابر سرشتهٔ مستمرهٔ این
حضرت سدره مرتبت - که هرگاه پروردگان نعمت و برآوردگان عنایت
از جرایم وبیله و معاصی ثقیله باز آمده بوسیلهٔ ندامت و خجالت
بادن درگاه خلایق پناه ملتجی گردند - عفو جزیل را شیمهٔ رضیهٔ
جهانداری میدانند - وصفح جمیل را شیمهٔ کریمهٔ فرمان گذاری -

است - و داستان آن عماد السلطنت که به‌تحسین صلاح عباد باشد
همواره بعز اجابت مقرون مسئول . رقم پذیرائی یافت و فرمان
مرحمت عنوان بخط مبارک بر وفق مدعای او بوده مرتب‌داشته‌اند -
از این حرز نجات را تمامهٔ حمایت ساخته مصحوب یمین الدوله
بشرف کورنش و زمین بوس رسید - چون بخت ازو رخ‌تابیده بود
و روزگار برگردیده - صبار کج گرایش بدر الطاف شاهنشاهی در
باد است . و باطن نفاق موطنش پایهٔ اعطاف ظل الهی نشناخت .
تا آنکه بسبب نگسنده بدست و نسیم صفر مطابق بیست و دوم مهر
ماه قدیم یمین الدوله که بسبب قرب جوار از احوال آن نکوهیده
مآل آگاه بودند به یمین الدوله که با اکثر سپاه در باندش خانه داوازم
کمک وام داشت رسانیدند - که امشب بدرای [illegible] روزگار اراده
فرار دارد - یمین الدوله اله وردیخان را که هم دوان بهت کمک
داشت نزد اعلی حضرت میداند - تا مکنون خاطر آن بادیه پیمای
ادبار معروض داشته التماس نمایند که اگر حکم اقدس عز صدور یابد
مردم داشتن و دیگر بندگان جان نثار که در گرداس ملک اساس
سعادت حضور می اندوزند بر سر خانهٔ او رونده اورا با همراهانش
که بخویش آمده گوئی روز عاقبتش سیاه دارند - و کار عاقبتش تباه -
رسانیده عبرت مایهٔ سائر بدسگالان کوتاه بین گردانند - شهنشاه حق
آگاه فرمود که پیش ازین بالتماس آن نافرجام امان نامهٔ
بخط مقدس عنایت شده و گاه بخشی رسانهٔ عهد که یک سرایش بسته
نشده است - و سر دیگر بدست آفریننده - از همه کس نکوهیده
است - و از فرمان روایان والا شکوه نکوهیده‌تر - تا ازان بخست

ضمن آن کتابت ادا نمی سرکشی را که مروحی از راستی نداشت بار
نموده ره بار گرفتند - و بپارهای بی رای از شنیدن این کتابت او ترس
آثار هراس و وسواس که اسباب آن در باطن شد - اکنون آماده
داشت - اودله او بشمار ادعان فساد خوبی دیده شو از خویشان
و منسوبان درخانهٔ یکدست آسدا نشستن - را بطعدار به حالت ضلالت
از سعادت کورنش که سرمایهٔ سربلندی و پیرایهٔ نیک بختی است
محروم گردید - در آمد شد دربار چون کوم که ابواب دولت
بر روی روزگار خود بست - چون مرکوز خاطر مهر ناظر بر وارس
او بود حضرت خاقانی از خانه نشینی و حرمان گزینی آن کوتاه بین
متعجب گشته از یمین الدوله سبب استفسار نمودند - یمین الدوله
بعد از تفحص آنچه دریافت بعرض رساندند - از نقش خطری
و عطوفت جبلی با چندین تقصیر عظمی اسلام خان را که پایهٔ
معاشر راز دار مزاج شناس است دل او فرستاده به پیامهای غم
زدا و اندرزهای هوش افزا رهنمای سعادت اندیشی گشتند - و سینه
سینه‌اش را اکتشاف فرمودند - آن مغلوب توهمات لاطائل -
مسلوب خیالات باطل - استمالت توهم انحراف مزاج اقدس را داعی
تقصیرات ظاهر ساخته مسالت نمود - که از مراحم پادشاهانه امیدوارم
که امان نامهٔ بخط مقدس فرستاده مرا از دام بی ناموسی و خوف
بی عرضی برآورند - پس از آن که مدعای او اسلام خان بعرض اقدس
رساندند - یمین الدوله نادانی اورا دریعهٔ ترحم خاقانی ساخته بزبان
تضرع و ابتهال التماس انجاح مطلب او کرد - از آنجا که تجاوز زلات
و عفو تقصیرات از سرایر خصایل و کرایم شمایل شهنشاه عالم پناه

نشاندہ هرجا بایدہ سزای کردار آن نابکار درکنار روزگارش نهند - ازانجمله چاندي از سپران ندنهٔ وغا - و دلیران معرکهٔ هیجا - مثل سید مظفر خان و راجه بیٹھلداس و خدمت خان و مرتهدراج راتهور بازده گهری از شب گذشته سرسبیل تعجیل بتعاقب آن رہ نوردان ادبار شتافتند - و کثرت اعادی و قلت خود بنظر در نیاوردہ بعد از شش گهری روز درهوای دهول پور مانند باد وزان و برق تابان بآن گروہ مرگ پروہ رسیدند - معاندان چون آب جبّل درپاش و آتش نبع در سر دیده راہ گریز مسدود یافتند - کام و ناکام در پناہ شکستگی های ساحل دریا - و نشیبهای ان سرزمین سوار پیدا - دل بر مرگ نهادند - و ابواب بلا بر روی خود کشادہ بان سپاهداران ناموس جو - نبرد خو - که خانهٔ زین را کاشانهٔ کامرانی دانند - و صدای طبل جنگ را آواز کوس بیوگانی - گرم پیکار گشتند * نظم *

چنان گرم گردید کار نبرد * که شمشیر شد آب در دست مرد

چنان شد بپا آتش کارزار * که دوش فلک بود و انبار شرار

اگرچه از بدنهادان بر غرق دریا بدبادہ به نبرد پرداختند - اما زمان هلاک نزدیک رسیدہ بود - و روز زندگی بسر گردیدہ - خرمن حیات بسیاری از شرارۂ سوختگان بانش تیغ سیاه روزگار گشت - و اکثر سران لشکر .... صاپیشر دستان هنگامهٔ کارزار که اسامی شان نگارش یافت انداسا خودشد معرکه آرای تنزلستی و جوهر نمائی ناموس پرستی گشتند - ازان جمله خدمت پرست خان که بیمن خانه سگاری و وفاداری بمدایهٔ امارت رسیدہ بود - دران وغای جانگرا و هیجای مرد ازما - دست بردی مردانه - و نیروی گردانه - که

بر گردیده دولت رسیده گناهي که کفر آن سزا و جزا واجب و لازم گرده سرفرزند از پیشگاه عدالت ما حکم قتل او صادر نخواهد گشت - بگذارید که سر شوریده را که هوس خانهٔ دیوانساري ابتداء او است - و آشیانهٔ طایر آمال لاطائله از حکم پادشاهی که نمودار امر الهی است باز آنچه سزا قرار یابد - و بدست تدبیر پرست اسباب سگال آن اساءه دانسته ابواب زوال سرمد بر روی روزگار خود باز کنادد - بعد ازان هرچه خرد دوربین و رای صواب گزین اقتضا فرماید دربارهٔ او بتقدیم خواهد رسید - و چون پس از انقضای یک دو از سبب مذکور آن سرگردان بادیهٔ ناکامی برهنموني شقاوت و پیشوائی ضلالت با دهادر برادر زادهٔ خویش که بمنصب هزاري چهار صد سوار سرفرازي داشته و دیگر هوبسان و منسوبان عار قرار که شیوهٔ زندگی دوستان ناموس دشمن است برخود پسندیده رهگرای دشت حرامی و پرده کشای بدنامی گشت - و حقیقت را یمین الدوله معروضداشت - از پیشگاه غضب خدائي که اسوفیح ... بزدائي است حکم شد - که در ساعت خواجه ابو الحسن با خانزمان وسید مظفرخان و راجه جیسنگه و نصیري خان و فدائی خان وراو سور بهورتیه و راجه پنهلداس و راجه بهارته بندیله و سردارخان و ایزادی و معتمد خان و صفدر خان و الله ویردیخان و خدمت پرست خان میر آتش و خواص خان و ظفر خان ولد خواجه ابو الحسن و مادهو سنگه هادا و بهیم راتهور و پرتهیراج راتهور و راجه بدر دراپ و پدر خان میاد و احداد میهماد و مر... ت خان بخشي احدیان و رای هرچند پرهار و جمعی دیگر بتعاقب آن مخذول

جانباز پای ثبات از دست داده فرار نمود - و بر روی روزگار خود در خسران و خذلان باز کشود - و آبروی حمیت بر خاک بی ناموسی ریخته - و غبار عار بر فرق روزگار خود بیخته - با دو پسر و چندی دیگر از آب چنبل باوجود طغیان آب با سیمه سری گذشت - و سایر همرهان آن مردود مجروح و غیر مجروح بصد جان کندن و دست و پا زدن از آتش وغا و آب دریا خلاص یافته - و اسپان و اسباب بدست مجاهدان اقبال گذاشته - برخی بالا رویهٔ آب و لختی پایان رویهٔ بفراوان پریشانی و سرگردانی بدر رفتند - و آن مغلوب هراس روز محنت را که روز بازار جوهر حمیت و حماست مردان ناموس پرست است (یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه) پنداشته همگی نسا و اطفال و سراری و جواری و دیگر منتسبان را در بلا گذاشت - و بمضمون این بیت * بیت *

نیم جانی بدر آورده ام از وادی مرگ
اینقدر زین سفر دور ره آورد بس است

دل را خوشداشت - بعضی ازان بشمشیر غیرت جاهلانهٔ افاغنه مقتول گشتند - و اکثری بدست غازیان اسلام ماسور - و در اثنای آنکه سید مظفر خان برای بر داشتن شهیدان و باز جستن مجروحان توقف داشت - نخست فدائیخان و ایرایی و معتمد خان - بعد ازان خان زمان و راجه جیسنگه باو رسیدند - و باتفاق بتعاقب پیرای بدعاقبت روانه شدند - و چون بکنار اب رسیده دریافتند که بی کشتی از آب نمیتوان گذشت - بجمع سفاین مشغول گشتند - و یکپاس روز مانده خواجهٔ ابو الحسن نیز رسیده - بمصلحت یکدیگر شب همانجا بجهت

جان روئین تن را در حیرت انداخت و - و روان قارن صف شکن را در غیرت نموده - بزخم تیری که به شقیقه اش رشید از پا درآمد و جان فانی را در کار خدیو زمان و خداوند دوران در باخته نیک نامی جاودانی اندوخت - و راجه پتهلداس و پرتهیراج راتهور و گردهرداس برادر راجه پتهلداس و دیگر برادران او چنانچه شیوهٔ راجپوتان است پیاده شده به پیکار ایستادند - و ببازوی جلادت و نیروی همت غنیم خود را بر خاک هلاک انداختند - و خود نیز زخمها برداشتند - از خواصخان نیز ترددی بروی کار آمد - مرحمت خان بخشی احدیان هم دست و پائی زد - و به تیر مقاهیر زخمی گردید - و سید مظفر خان بتلاشهای مردانه جوهر اخلاص و مردانگی بروی روز افگنده غنیم را شکست داد و محمد شفیع نبیرهٔ او با نوزده تن از سادات بدرجهٔ شهادت رسید - و پنجاه کس دیگر از همرهانش مجروح گشتند و دو برادر راجه پتهلداس و قریب صد مغول و راجپوت از وفاداری بعد از کشش و کوشش بسیار جان درکار خداوند گار در باختند - و حسین و عظمت دو پسر رشید پیرای مرید و شمس دامادش با دو برادرکلان محمد و محمود که این هر سه از بندگان درگاه والا بودند و با پیرا همیشه همراه و از نبایر عالم خان لودی که از کهنه سپاهیان افاغنه بود و بارآجی علی خان درجنگ سهیل کشته شد - و شصت کس دیگر از عمدهٔ نوکران آن بی راه رو بقتل رسیدند - و درمضمار کرزار پرتهیراج پیاده و پیرا سواره با هم چپقلشهای مردانه نموده از دست یکدیگر زخم برچهره برداشتند - انجام کار پیرای بی رای بزخم تیریکی از بهادران

سوار بمنصب هزار و پانصدی ششصد سوار نوازش یافت ٭

شب دوازدهم ربیع الاول دوازده هزار روپیه بدستور مقرر بمستحقین عنایت شد - چون بر پیشگاه خواطر خورشید مآثر پادشاه جمجاه پرتو افگند که سعری بیگ را که پیش ازین آمدن او برسم رسالت و دریافتن شرف ملازمت بتفصیل نگارش یافته رخصت فرمایند - و یکی از بندگان معتمد را بتعزیت شاه غفران پناه شاه عباس و تهنیت جلوس شاه صفی بایران بفرستند دوازدهم مطابق هفدهم آبان ماه سلالة السادات میر برکه را بعنایت خلعت و خنجر و مادهٔ فیل و پنجاه هزار روپیه بصیغهٔ مدد خرج سربلند گردانیده برسم سفارت رخصت دادند - تا به تعزیت و تهنیت به پردازد - و عجالة الوقت خنجر مرصع و شمشیر مرصع گران بها با مفاوضهٔ محبت آمیز مصحوب میر بشاه صفی فرستادند - و فرمودند - که پس از ابلاغ نامه از جانب اقدس مذکور سازد - که چون حضرت عرش آشیانی شاه غفران پناه شاه عباس را فرزند میخواندند - و حضرت جنت مکانی برادر - برعایت این نسبتها در گرامی مفاوضه ازان مسند آرای سلطنت بفرزند تعبیر نموده آمد - و نیز بر گذارد - که اعلی حضرت پس از شنفتن خبر جلوس بنده را بسرعت فرستاده اند - متعاقب ایلچی بخدمت میرسد - و حکم شد که بعد از تقدیم خدمت و اطلاع بر حقایق آن ملک بزودی رخصت حاصل نموده عازم آستان دولت شود - و سعری بیگ بعنایت خلعت و خنجر مرصع و ماده فیل سر عزت و افتخار بر افراخته همراه میر مرخص گشت ٭

انبولکی افغان که راه دراز دور که دوید توقف نمودند و چون
کشتیها فراهم آمده مردمانی آن تا دو پهر نداشتی لشکر را از استادگان که
بتفاوت آن راه ورده بناکامی کمر عزیمت بستند و در برای کم کاهی
توقف افواج پادشاه هفت پهر در کنار آب عظمت شامیانه برخاست
هرچه تمامتر خود را بجنگل جهار نگاه انداختند ٭

نامه داستان این شکوهنده آثار در مجلس نگارش خواهد یافت ٭
چون حقیقت مراو آن پیکار از عرایض ارباب بمسامع علیه رسید -
فرمان شد که سید مظفر خان که مصدر خدمت نمایان گشته بود - و
جمعی از برادران و بستگان وی بدست خود آمده بودند - و راجه بیتهلداس
و خواصخان و پرتهیراج وغیر ایشان که زخمها برداشته اند بدرگاه معلی
معاودت نمایند - و چون به بارگاه اقبال رسیده ناصیه افروز ملازمت
گشتند از عنایت پادشاهانه که همواره دربارهٔ بندگان وفا جوی رضا
جوی مبذول است سید مظفر خان را بخلعت و خنجر مرصع و باضافهٔ
هزار سوار بمنصب چهارهزار سوار و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین مطلا
و فیل از حلقهٔ خاصه - و راجه بیتهلداس را بخلعت و جمدهر مرصع
و پهونچی مرصع و باضافهٔ پانصد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار سوار
بعنایت نقاره و اسپ بازین نقره و فیل - و خواص خان را بخلعت
و کهپوه مرصع و باضافهٔ پانصدی سوار بمنصب دوهزار و پانصدی
دوهزار سوار و مرحمت اسپ و فیل - و پرتهیراج را بخلعت
وباضافهٔ پانصدی ذات و دویست سوار بمنصب دوهزاری هشتصد
سوار و به عطای اسپ و فیل کامیاب گردانیدند ٭

بیست و هفتم شاه بیگ خان باضافهٔ پانصدی ذات و دویست

مخصوص ... در ساحهٔ قرب ... و ... آن بوستان را
رکن ثابت گرداند - یعنی الحق و الحقه چون از قدیم الایام
الی الآن بهمدمانی تعارف ازلی که منبع روابط ام الکتاب است
بالحقیقه مأثورهٔ (الارواح جنود مجندة فما تعارف منها ائتلف وما
تناکر منها اختلف) شاهد این دعوی و ناطق باین معنی است
بسیار خواهش این دو قلب چنان است - و شالوده آن خانوادهٔ عظام
الشان - پیوسته رابطهٔ مودت مستحکم - و همواره علاقهٔ محبت
محکم بود و بمودای انجب بوارث این عطیهٔ کبری از آباء
بخلف و این موهبت عظمی ارثیه الهی بارث رسیده - الحال
حمایهٔ اهل حضرت رضوان ... - ... آثار الله
برهانه - و شاهد هم حاله دوام مشاهده می شود مرحمت الله رابطهٔ
دوستی تحت ... بود - و ... این ... درگاه الهی
و آن ... آرامگاه در ایام حشمت مرحوم پاک افتادگی ...
... امیریهٔ ... که آن ... را بمنزلهٔ عم بزرگوار خود
میدانستند و آثار محبتی و علامات مودتی که ... علاقهٔ ابوت
و بنوت بوده باشد از طرفین مشاهد ... و ...
انجمعای در ... - و آیا فآیا این نسبت در ضاعف بود ...
از نسبتهای سابقین بسیار و از روابط سالفین بیشمار - زیاده
گردید - و پیوسته در خاطر دوستی گردن مهر اگدس ... مرکوز
بود - که هرگاه واقف اعطایا این نیازمند خود را ... درجهٔ علیا
و مرتبهٔ قصوی فایز گرداند با آرزوی دستگاه ... نماید
از رفاقت دوستی ... نگداشته - آنچنان محبت ورزیده آید که

نقل نامه که از منشآت علامی افضل خان است بشاه ایران
بنابه مرقوم گردیده.

نامهٔ حضرت صاحب قران ثانی

بشاه صفی والی ایران

حمدی که معبود حقیقی را سزد حمد آن حال آفریدگار بلند مقداری بود که زبان قال و بیان از حصر و حصر و احصای ثنای او عاجز است، و ثنایی که احدیت را شاید بیرون از حد و عد است - پس ثروه یا معدود از وقایل (لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک) است. که حمد آن ذات مقدس را (تعالی عما یقولون) از اعتراف بعجز و قصور چاره نیاورده - و برگزیدگان این وادی را بساط راه جز انجام آن مقصد امری ربانی نبوده - و بر آل و اصحاب او که رجوع خاص الخواص انسان همه بدان بوده است - و بر اتباع آن ذوی کمال که احاطه قدس مقام ولایت آن ابرار در بساط زمان گسترده گشته.

الله الحمد که بعد از مرور ایام عمر و اوقات - و انقضای ایام حیات و سلطنت عم خلد آرامگاه (جعل الجنة مثواه) مثل آن کوکب عالم افروزی از افق دولت طالع و لامع گردیده - و سادات آن سزاوار تاج و تخت بر سریر سلطنت دودمان صفوی نشسته - و همچون تازه نهال برومند اقبال گلشن شوکت را تازه ساخته - و نظر آن ماه اوج جلال در رفعهٔ ایوان پرتو انداخته - امید از کرم واهب بی منت - و بخشندهٔ بی علت - آنست - که این ناموس مستوجب لزوم را برای مزید دودمان صفوی - ثمرهٔ شجرهٔ

آموده رونق سازد - و ارباب استحقاق حقوق - و ایفای عهود - و عقود واجبات - و ترک ... منهیات - و تکثیر خیرات - و توفیر مبرات و تفقد حال ضعفا - و رفع احتیاج فقرا - و اعزاز علما - و اکرام صلحا - که لشکر دعا و حافظان شریعت غرا اند تاکید نماید - و بهرهٔ کامل از سلطنت و حفظ و امر از دولت بخشیده بمؤدای کریمهٔ (و اما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض) بطول عمر رساند و بوسیلهٔ سلطنت این جهان فانی بدولت آنجهان باقی فائز گرداند - چون اعلی حضرت جنت بارگاه - رضوان دستگاه - فردوس منزلت - عرش مرتبت - حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه - بهشت آرامگاه را بمنزلهٔ فرزند و حضرت علیین مرتبت جنت مکانی بجای برادر میدانستند - و این نیازمند درگاه الٰه عم بزرگوار می خواند - بمقتضای این نسبتها آن نور حدقهٔ دودمان صفوی - نور حدیقهٔ خاندان مصطفوی و مرتضوی - را بمنزلهٔ فرزند گرامی پیوند دانسته مراتب دوستی که در خاطر دوستی گزین مرکوز بود که در ایام سلطنت و خلافت نسبت بآن عم عالیمقدار از قوت بفعل آید - انشاء الله تعالی نسبت بآن فرزند کامگار نامدار بوقوع خواهد آمد - ازانجا که اخلاص شعار مستحسن الخدمت بحری بیگ را عم غفران مآل از روی استعجال بجهت استخبار اوضاع و استعلام احوال فرستاده بودند - اورا بزودی رخصت نمودیم - و ما نیز سید صحیح النسب - معتمد پسندیده حسب - صدر ترکه را که از بنده های روشناس این درگاه والاست بر سبیل استعجال از برای استفسار احوال خیر مآل آن صفوهٔ دودمان صفوی بمرافقت او روانهٔ تصوب فرمودیم - تا مراسم تهنیت

خواقین زمان از تصور آن در بحر تاسف مستغرق - و سلاطین
دوران از رشک در دریای تحیر مستهلک گردند . پس ازانکه اعلی
حضرت . غفران مرتبت . حضرت جنت مکانی بقضای الهی
بتسخیر دار الملک بقا نهضت فرمودند - و نوبت خلافت کبری -
و سلطنت عظمی - باین نیازمند درگاه اله رسید - و غبار خاکهائی
که از تموج امواج حوادث بر روی این بحر خلافت دایرهٔ گرد گردیده
بود - بشعلهٔ تیغ آتشبار سوخت - و عرصهٔ مرز و بوم هندوستان بهشت
نشان از لوث وجود ناپاک مخالفان بآب شمشیر خون فشان پاک
گشت - و تمام ملک موروثی که قبل ازین چندین پادشاه عظام
الشان داشته اند - و مساحان روی زمین قریب سه ربع ربع مسکون
انگاشته اند - بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد - اراده بدان
شد که مراتب دوستی که مرکوز خاطر مهر ناظر است ، از قوت بفعل
آید - و یکی از معتمدان آگاه - و منتسبان درگاه آسمانجاه - برسم
سفارت و طریق رسالت بخدمت آن عم بهشت منزلت فرستاده شود
ناگاه خبر واقعهٔ هائله و حادثهٔ نازله رحلت آن شاه جنت بارگاه از
دار فنا بعالم بقا رسید - و جراحت کلفت و الم قصهٔ پرغصهٔ
اعلی حضرت جنت مکانی را تازه ساخت - بوصول مژدهٔ
جلوس میمنت مانوس آن عالی تبار گردون اقتدار - بر سریر
سلطنت آن عم بزرگوار - و استقرار آن شاه جمجاه بر مقر
دولت آن غفران پناه - کلفت ببهجت و الم براحت مبدل
گشت - رجای واثق و امید صادق از کرم کریم علی الاطلاق چنان
است که در وادی عدالت و انصاف و دوری از جور و اعتساف

از تمادی ایام در زیجات ماضیه - و تصحیح جداول و خطاهای ناسخان - و تسهیل اعمال و اصلاح اغلاط محاسبان - و فواید قدیم زیجهای باستان - و عواید جدید مستنبط منجمان این والا آستان - موضوع بر اصول دقیقهٔ صحیحهٔ رصد جدید الغ بیگی مبنی بر تاریخ جلوس میمنت مانوس فرازندهٔ تخت جهانبانی - برازندهٔ تاج کشورستانی - موسوم بزیج شاه جهانی - صورت اتمام داده بود - درینولا آن کتاب از نظر اکثیر اثر شهنشاه دانش پناه گذشت - و مرتب آن مشمول نوازش گردید - و تا فایدهٔ آن کتاب تام النصاب عام النصیب باشد بحکم اقدس انجم شناسان هندوستان بامتصواب اختر شماران یونان بهندوستانی زبان ترجمه نمودند - پیش ازین تقاویم کواکب از زیج رصدی الغ بیگی استخراج نموده در تقویمات ثبت میکردند اکنون ازین زیج مجدد که از اختلالات خالیست بآسانی استنباط می نمایند - ایزد کامبخش سایهٔ تربیت و نوازش این خورشید دین و دولت را که وجود همه سودش چون آفتاب و سایه در رفاهیت جهان و جهانیان ناگزیر است پاینده داراد *

چون بعرض مقدس رسید که مرتضی خان ولد میر جمال الدین حسین انجو صوبه دار تته رخت هستی ازین جهان بربست امیر خان ولد قاسم خان نمکی راکه بنیابت یمین الدوله بحکومت صوبهٔ ملتان می پرداخت بنظم آنصوبه و باضافهٔ پانصدی ذات و پانصد سوار بمنصب سه هزاری دوهزار سوار سرفراز گردانیدند - قلعه داری رنتهنبور از تغییر مهابت خان خانخانان بحسینی چیله مخاطب بقلعه دار خان مقرر گشت *

و تعزیت بتقدیم رساند - و مراتب محبت و مودت بیان نماید - معتمد مزبور را از احوال خجسته مآل خود کماینبغی آگاه سازند و هرگونه امری که باعث مزید اقتدار - و هر نوع کاری که موجب زیادتی استقرار - آن شاه والا جاه در امر سلطنت آن دیار - باشد - و این نیازمند درگاه آلهي را باید نمود - اشاره نمایند - که از قوة بفعل آورده شود - و بر عالمیان دوستی خود را نسبت بآن فرزند والا جاه ظاهر ساخته اید - که در چه درجه است - و چون خاطر بدریافت احوال فرخنده مآل آن نامدار گردون اقتدار بسی متعلق است - هرچند آن معتمد را زودتر مرخص نمایند بهتر خواهد بود - ازین رو که خواهش اینست که همیشه گلشن خلت تازه باشد - بعد از مراجعت آن سیادت مآب یکی از اعیان درگاه معلی که بمزید قرب و فزونی اعتماد اختصاص داشته باشد - برسم رسالت - و طریق سفارت - بخدمت آن فرزند والا مرتبت روانه نموده خواهد شد - مناسب آنکه شیوهٔ ستودهٔ آبای عظام و سنت سنیهٔ اجداد کرام - را درباره دوستی این دودمان خلافت نشان همواره مرعي داشته بارسال مراسلات - و ارجاع مهمات - و اعلام مرغوبات - که درین بلاد بهم میرسد - گلشن محبت و چمن مودت را نضرت و خضرت بخشند - ایام سلطنت قرین کامرانی و موجب سعادت دو جهاني باد *

چون بیمن توجه پادشاه دانش نواز دانا پرور - و حسن اهتمام یمین الدوله آصف خان - ملا فرید دهلوي باتفاق دیگر منجمان - که شرف اندوز حضورند - زیجي حسابی مشتمل بر تدارک مسامحهاي واقعه از مباشران اعمال رصدی - و رفع تفاوتهاي ناشیه

الماس ارادت خان بمنصب دو هزاری ذات و هزار و پانصد سوار سرافراز گردید *

اکنون شمهٔ احوال نکبت مآل پسرای عاقبت انجام رقم می نگارد - چون آن کافر نعمت خود را بولایت جهجهار سنگه بندیله که دران هنگام در دکن بود انداخت - بکرماجیت پسر کلان او که در وطن بود آن سرگردان بادیهٔ ادبار را براه غیر متعارف از ملک خود گذرانید - اگر بکرماجیت آن مقهور را راه نمیداد او باسانی بدستگیری شده یا بقتل میرسید - القصه آن خایب و خاسر بزنهار هر زمان در آمده بیراهه‌های نامتعارف داخل ملک گوندوانه گردید - و چندگاه دران سرزمین بناکامی و گمنامی بوده از راه برار بولایت برهان نظام الملک که حضرت خاقانی او را (ازین جهت که بعد از فوت عنبر حبشی که در حمایت نظام الملک او بود تمامی آن ولایت را از نظام انداخته) به بی نظام یاد میفرمایند - و بعد ازین بهمان نام نگارندهٔ قلم وقایع نگار خواهد شد - درآمد - و بهلول میانه جاگیردار بالاپور که بمنصب چهار هزاری ذات و سه هزار سوار سربلندی داشت و بتوهم تقصیرات سابقه برای گریختن بهانه جو بود - درینولا همراه آن برگشته روزگار سعادت رو بگریز نهاد - و ابواب ناکامی و نامرادی بروی روزگار خود کشاد - و سکندر دوتانی به سبب خویشی پسرا از جالناپور گریخت - و آن دو همسران رسیده بخت برگردیده در وقتی که آن مردود از گوندوانه گذشته ببالاگهات میرفت باو لاحق شدند - و رسیدن این دو همراه او را فی الجمله دوست و جمعیتی بهم رسید - چون گویم که دواعی هراران ناتوانی و بواعث

هژدهم جان نثار خان باضافهٔ پانصدی ذات بمنصب دوهزار و پانصدی هزار و دویست سوار و سرمست خان از اصل و اضافه بمنصب هزاری هشتصد سوار مفتخر گردید ه

ملتفت خان از اصل و اضافه بمنصب دوهزار و پانصدی هزار و پانصد سوار بلند پایگی یافت ه

گذارش مبارک جشن قمری وزن

روزجمعه هفتم ربیع‌الثانی سنه هزار و سی و نه هلالی مطابق دوم آذر ماه جشن وزن قمری انتهای سال سی و سوم و ابتدای سال چهلم از سنین زندگانی جاودانی ترتیب یافت - صلای کامرانی اکناف جهانرا درگرفت و صدای کوس شادمانی بلندی گرای شد - بدستور هرسالهٔ آن‌گران بار صورت و معنی بطلا و دیگر اجناسی که نگاشته شد سنجیده آمد - و پلهٔ ترازو هم سنگ میزان آسمانی گردید - خورشید اوج جاه و جلال با ابهت سلیمانی و شوکت صاحب قرانی بر سریر کامرانی نشسته جشنگاه را سوادار هشتم آسمان ساخت - و بعطای تشریفات گرانمایه قامت افتخار امرای والا مقدار و نوئینان بلند اعتبار برآراست - خان زمان که با خواجهٔ ابوالحسن بنصاحب پدرا شنافته بود معاودت نموده بتقبیل آستان ملک نشان سعادت اندوخت - و تجاهر خود که در سرکار سنبهل داروغه‌گی یافت - اسد خان معموری بخدمت فوجداری لکهی جنگل و باضافهٔ پانصدی ذات بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار سر برافراخت - راوت رای دکنی حسب

ان ... بواسطه ... سردار ... ... اقتدار ...
... سر انجام ... و ... ...
... که ... دولت ... و ... از
... از ... که ... و بی آزرمی ...
و از ... که ... و ... سرکشی ...
غافل ازانکه مال ... و مال ... ایں ...
صدق ... احوال ... نظام ... و ... ...
است - چنانچه به تفصیل نگارش ... ...

... و دوم ... الثانی ... آذر
... افغان ... که ... هزار ... حکم ...
... حالت والا ... ...

و روز ... هشتم ... ...
فیروزی در ... - و ... را ...
بر منصب ... که چار هزاری ... هزار و ... ...
فزودند - و ... خان را از ... او ... بر
نواخته بمنصب سه هزاری ذات و هزار سوار از اصل و اضافه
سرافرازی بخشیدند - راو ... بمنصب دو هزاری ذات و هزار
و سیصد سوار سربلند گشت - ... پانصدی ذات و
سیصد سوار بمنصب هزار و پانصدی ذات و هفصد سوار سربر
افراختند ۰

فراوان پریشانی سرانجام داشت . و این سه مذکوره که مثلث خرابی خاندان بی نظام بودند در دولت آل بابویه [illegible] و [illegible] رو که [illegible] صاحب [illegible] خبر [illegible] او احسن و دیگر او را که [illegible] سالی [illegible] روزگار [illegible] رسانند . و [illegible] امواج [illegible] را بطرفی که [illegible] گسستند . اگر [illegible] آن بادیه پیمای ضلالت نماید ناچار از راه گوالدار و اقلیمی که راه راست آن سرزمین [illegible] و ازانجا [illegible] و ازانجا بادیه [illegible] که از [illegible] و ازان [illegible] درگاه سلطانی از مقامات ملک [illegible] چون [illegible] حقایق [illegible] و [illegible] بی ادبی و بدخوئی [illegible] بی نظام درآمد و آن [illegible] سرگشته [illegible] آنگاه در اندوختن اسباب ادبار دست یار او باشد و در گشودن ابواب [illegible] کار [illegible] عظیم [illegible] در مقام مدارا و ملایمت شد . و [illegible] که از اجتماع [illegible] جز خواری نزاید . و از اتفاق دو مایهٔ [illegible] زیانکاری نخیزد . [illegible] گذشت که [illegible] فتح طراز بقصد تادیبهٔ بی نظام و استیصال بیرای کافر ماجرای بصوب دکن منعطف گردد ٭

بر افراختن رایات جهانکشا بقصد برانداختن بنیان دولت بی نظام بد فرجام و بیرای ضلالت گرای

هر که انجام کارش [illegible] است [illegible] روزگارش [illegible] .

مالوه را با ورآگان با منصب و هشار بالای آباد که با امداد و زوار ژ روزگار است دست و اسب گذاشته از پایان آن گذشتند ۰

دهم رجب از آب دریله گذاره فرمودند - و چون سایهٔ آسمان پایهٔ اعلام جهانگشا ولایت خاندیس را سواد امان و مظهر احسان فرمودند دهم از الذیحال موجه دار دکن با بعدماندان انجا سعادت استقبال دریافته پایهٔ از شرف کورنش سر بلند گردید - و هزار مهر نذر گذرانید ۰ و همراهان او نیز باندازهٔ حالت خود گذرانیده سعادت اید اندوختند ۰

بیستم اسامی دکنی که داخل بندگان گشته بودند دولتخواهی بمناصب عالیه و رسیده اند باقسام نوازش امتیاز یافتند - دافوته خان حبشی بمنصب هیکل هفت صد با خلعت مرصع و شمشیر مرصع و حلقهٔ که در دست کنند و بهندوستانی زبان کره گویند آن نیز مرصع و یک لک روپیه نقد - کهلوجی بمرحمت پنجاه هزار روپیه - هر کدام از مالوجی که بمنصب سه‌هزاری ذات و سوار نیز سر بلند گردید و اودا جیرام بعطای چهل هزار روپیه - آتش خان بانعام بیست و پنج هزار روپیه ۰

تعین عساکر نصرت اشتمال دشمن مال بر سر نظام بی رشاد و ببرای بی سداد

ازانجا که هنگام انفصام سلسلهٔ دولت بی نظام و گسیختن رشتهٔ حیات پارای سقاوت انتما نزدیک رسیده بود - غضب الهی در لباس خشم پادشاهی نزول نمود - حضرت خاقانی موج ازدران

آغاز سیوم سال

سعادت اشتمال از دور اول جلوس میمنت مانوس

روز چهارشنبه غرهٔ جمادی الثانیه سنه هزار و سی و ده مطابق بیست و ششم دی سال سیوم از جلوس اقدس بهاران فرخندگی آغاز شد - و ابواب نشاط و انبساط بر روی جهانیان باز ؟

جشن وزن شمسی

روز جمعه سیوم این ماه مطابق بیست و هشتم دی جشن وزن شمسی انتهای سال سی و هشتم و ابتدای سال سی و نهم از عمر ابد طراز ترتیب یافت - و آن حضرت به زر و نقره و امثال طلا و دیگر اجناس معهوده وزن نموده آمد - اسباب عشرت و کامرانی جهانی آماده گردید - و ابواب احسان و افضال بر روی عالمی گشاده - درین روز خجسته معتمد خان باضافهٔ پانصد سوار بمنصب چهار هزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار - و حسن بیگ مخاطب باخلاص خان از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هزار سوار مفتخر گشتند - میرزا شجاع ولد میرزا شاه رخ بخطاب نجابت خان سر افتخار بر افراخت - و بفوجداری سرکار کول سرخروی گشت - و منصب او باضافهٔ پانصدی ذات و دوصد سوار دوهزاری ذات و هشتصد سوار مقرر گردید - درینولا رایات نصرت آیات که از حوالی قلعهٔ رنتهنبور عبور نموده براه گهاتی چاندا در آمده بود - ولایت

شریف حبشی - کریمداد بیگ قاقشال - جیرام ولد انیرای - نرهر داس - جهالا رای - هرچند برهار - محمد شاه - و از دکنیان اوداجیرام - بیلاجی برادر او - و دیگر منصبداران که همه با احدیان و برق اندازان قریب پانزده هزار سوار باشند - مقرر شدند - و درفوج شایسته خان - سپهدار خان - راجه جیسنگه - نداخان - راو سور بهورتیه - پهار سنگه بندیله - الله وردیخان - مادهو سنگه ولد راورتن - راجه روز افزون - مرهمت خان بخشی احدیان - پندر سن بندیله - راجه کشن سنگه بهدوریه - پهگوان داس بندیله - حیات ولد علي خان ترین - امامقلي پسر جانسپار خان - شیرزاد - محمد حسین - جعفر برادر باقر خان نجم ثاني - فرهرداس بندیله - و از دکنیان راوت راو - آتش خان حبشي - و از تابینان یمین الدوله سه هزار سوار - و از رانا جگت سنگه پانصد سوار که ارجن عموي خود را سردار انها گردانیده بود - و منصبداران دیگر و احدیان و برق اندازان که مجموع قریب پانزده هزار سوار باشند - قرار یافتند - و ارادت خان را بخلعت فاخر و خنجر مرصع با پهول کتاره و خطاب اعظم خاني و اسپ از طویلهٔ خاصه بازین طلا و فیل از حلقهٔ خاصه مفتخر و مباهي گردانیدند - و سرگردگي عساکر نصرت مظاهر باو تفویض نموده بجواهر اندرزهای دولت آراي سعادت افزا - در مدارا و سازکاري - و مواسا و برد و باری - که گزین اسباب پیشوائي وسرداري است - گوش هوش او بر افروختند - و راجه گجسنگه و شایسته خان را نیز با دیگر بندهاي عمده بنصایح خرد افروز فلاح آموز رهنماي موافقت و موافقت گشته فرمودند - که صلاح دید اعظم خان را صوابِ

روزگار - و دلاوران کارزار - بسر کردگی سه سردار کارگذار - ارادتخان
ناظم دکن - و راجه جیسنگه ولد راجه سورج سنگه - و شایسته خان
خلف الصدق یمین الدوله آصفخان - برای استیصال آن دوشمنان
مآل مقرر گردانیده - بیستم رجب المرجب سنه هزار و سی و نه
مطابق شانزدهم اسفندار از نواحی قلعهٔ آسیر روانه بالاگهات
ساختند - با ارادتخان جچهار سنگه بندیله - رضوان خان مشهدی -
اکرام خان ولد اسلام خان فتحپوری - نور الدین قلی - راو دودا
چندراوت - سترسال ولد مادهو سنگه کچهواهه - کرمسی راتهور -
احمد خان نیازی - راجه دوارکاداس کچهواهه - بلبهدر سیکهاوت -
میر عبد الله خویش سید یوسف خان - مغلخان ولد زین خان
کوکه - سیام سنگه سیسودیه - راجه گردهر - ملتفت خان ولد ارادتخان -
اهتمام خان - مانوکچند نبیرهٔ رای منوهر - رامچند هادا - جگناتهه
راتهور - مکند داس - جادون - اودیسنگه راتهور - و از دکنیان
یاقوت خان حبشی - کهیلوجی مهاجی برادر مالوجی بهونسله -
فخر الملک ولد یاقوت خان - پرسوجی بهونسله - یسوانتراو جادویه -
و دیگر بندگان درگاه آسمان جاه - که مجموعی با احدیان و برق
اندازان قریب بیست هزار سوار باشد - معین گشتند - و همراه راجه
جیسنگه - نصرتخان - بهادر خان روهیله - راجه بیتهلداس - انیرای
بد گوجر - راجه منروپ کچهواهه - جان نثار خان - راول پونجا -
شریف خان - بهیم راتهور - راجه بیر نراین بد گوجر - الهداد مهمند -
خانجهان کاکر - خنجر خان - عثمان روهیله عم بهادر خان - حبیب
سور - میر فیض الله - گوکلداس سیسودیه - نور محمد عرب - محمد

بنا یافته بود - بنزول میمنت مامول فروغ آگین گشت ه

شب بیست و هفتم ده هزار روپیه بدستور معهود به نیازمندان و محتاجان عنایت فرمودند ه

غرهٔ شعبان خواجه ابو الحسن با بسیاری از بندها که به تعاقب پیرای شقاوت گرا تعین شده بودند - باحراز شرف ملازمت سعادت اندوز گردید - و دریا روهیله از جایگیر آمده باستلام عتبه فلک رتبه پیشانی طالع بر افروخت ه

نگارش نوروز نشاط افزا

روز پنجشنبه هشتم شعبان سال هزار و سی و نهم هلالی آفتاب گیتی افروز رایات اعتدال به بیت الشرف حمل بر افراخت - و بطراوت و نضارت رخسار روزگار بر افروخت - ه بیت ه

دوران ببهار رنگ و بو داره ه گلدسته بدست آرزو داره

سیراب هوا چو مغز دانا ه دوران چو مزاج دل توانا

زان گونه در ابر در چکانی ه کز مغز خرد چکد معانی

درین روز مسرت افروز سالیانهٔ حضرت مهد علیا ممتاز الزمانی از اصل و اضافه دوازده لک روپیه مقرر کردند - دریائی روهیله باضافه هزار سوار بمنصب چهار هزاری چهار هزار سوار - و قلیچ خان باضافهٔ هزاری پانصد سوار بمنصب چهار هزاری سه هزار سوار - و مخلص خان باضافهٔ پانصدی ذات بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار - نوازش یافتند - از اصل و اضافهٔ منصب عزت خان هزار و پانصدی هزار سوار - و منصب عقیدت خان هزاری ذات و پانصد سوار - و منصب میر فیض الله هزاری چهار صد سوار مقرر شده

دانسته کارها باستشارة و استصواب او بتقدیم رسانند - و هنگام رخصت این دو سردار و دیگر امرا و منصبداران را فراخور حالت بعنایت خلعت و خنجر و اسپ و فیل بلند پایگی بخشیدند - و منصب شایسته خان باضافهٔ هزار سوار پنجهزاری ذات و پنج هزار سوار - و منصب هریکی از چهار سنگه و اوداجیرام باضافهٔ هزاری هزار سوار بنج هزاری پنجهزار سوار - و منصب راجه جیسنگه باضافهٔ هزار سوار چهار هزاری چار هزار سوار - و منصب راو سور باضافهٔ پانصد سوار چهارهزاری سه هزار سوار - مقرر شد - پرتهیراج راتهور از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هزار سوار - و احمد خان نیازی باضافهٔ پانصدی هفتصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار - و هریکی از میر عبد الله خویش سید یوسف خان - و میر ابراهیم رضوی - باضافهٔ پانصدی دوصد و پنجاه سوار بمنصب هزار و پانصدی هشتصد سوار - و ملتفت خان باضافهٔ پانصدی دو صد و پنجاه سوار بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار - و جمالی از اصل و اضافه بمنصب هزاری چهار صد سوار نوازش یافتند ه

روز مبارک دو شنبه بیست و ششم رجب سنه هزار و سی و نه مطابق بیست و یکم اسفندار ساحت برهانپور به پرتو ماهچهٔ اعلام فلک سا منور گشت - و درهنگامیکه اختر سعادت بلندی گرا بود - و سعادت اختر رهنما - آن شهر نزاهت بهر را بورود سعادت مورود شرف آمود گردانیدند - و آئین نثار بطریق مقرر که درآمد و برآمد شهر واقع می شود بتقدیم رسید - و منازل دولتخانه که پیشتر در ایام نیک فرجام پادشاه زادگی باهتمام کار فرمایان این حضرت والارتبت

شب پانزدهم که لیلة البرات بود ده هزار روپیه بمستحقان بذل فرمودند ه بیست و یکم دلیر خان بارهه از گجرات آمده بتقبیل عتبهٔ فلک رتبه روشن پیشانی گشت ه

بیست و چهارم که روز شرف بود بندهارا بعنایات گونا گون کامیاب گردانیدند - علامي افضل خان بعنایت علم و نقاره - اسلام خان باضافهٔ هزار سوار بمنصب چار هزاري چار هزار سوار - سید دلیر خان باضافهٔ پانصد سوار بمنصب چار هزاری سه هزار سوار - جمشید خان حبشي باضافه پانصد سوار بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و بانعام ده هزار روپیه - افتخار خان باضافه پانصدی ذات بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار سوار و مرحمت نقاره و فیل - یوسف محمد خان تاشکندي باضافهٔ پانصدي دو بیست سوار بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و دو یست سوار - اودوا باضافهٔ پانصدی پانصد سوار بمنصب دوهزاري هزار و پانصد سوار و بعنایت علم نوازش یافتند - و از اصل و اضافهٔ منصب اکرام خان دو هزاري هزاری هزار سوار قرار یافت - جانباز خان باضافهٔ پانصدي دو یست سوار بمنصب هزار و پانصدی ششصد سوار سر بلند گردید - و از اصل و اضافهٔ یکه تاز خان هزار و پانصدی شش صد سوار - و تربیت خان هزاری هفصد سوار - و ترکتاز خان هزاری چار صد سوار - و هر یکي از عبد الهادي و خلیل الله پسران میر میران یزدي که نخستین بخطاب اصالتخان و دو یمین بخلیل الله خان سرفراز گشتند - و مروت خان هزاري سه صد سوار مقرر فرمودند - روپ چند گوالیاري بمنصب هزاري ذات و ششصد سوار سر بر افراخت - و داماں امید خرد و بزرگ

دوازدهم راو رتن را با وزیر خان و راجه بهارتهه بندیله و صفدر خان و شهباز خان افغان و فرحانخان و راجه رام داس نروري و چهت سنگه راتهور و مبارک خان نیازي و یتیم خان و عبد الرحمن روهیله و امان بیگ و اندر سال نبیرهٔ راو رتن وکاظم بیگ و شمس الدین ولد نظر بهادر خویشگي و ایسر داس سیسودیه و اودیسنگه و دیگر منصبداران و احدیان تیر انداز و برق انداز که مجموع ده هزار سوار نبرد کار بود - بصوب تلنگانه رخصت فرمودند - و هریکي از امرا بعنایتي در خور از خلعت و اسپ و فیل نوازش یافت - و وزیر خان باضافهٔ هزار سوار منصب پنجهزاري چارهزار سوار و صفدرخان از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و هفصد سوار و بعنایت نقاره - و شهباز خان افغان بمرحمت علم - و مبارک خان نیازي از اصل و اضافه بمنصب هزاري ذات و هفتصد سوار سربلند گردیدند - و محمد شفیع را بخدمت بخشیگري این فوج و اضافه منصب بلند پایگي بخشیدند - و حکم قضا نفاذ بصدور پیوست که پایان گهات در پرگنهٔ باسم از توابع برار که نزدیک تلنگانه است اقامت گزینند - تا راه مفسدان مسدود گردد - و شورشي نتوانند نمود - و در کمین قابو بوده بتسخیر مالک تلنگانه به پردازند - و بمساعي مردانه و تدبیرات خردمندانه آن ملک را داخل ممالک محروسه گردانند - و همدرین روز سید مظفر خان را بعنایت خلعت فاخر و جمدهر مرصع و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین مطلا و فیل از حلقهٔ خاصه عز امتیاز بخشیده هراول لشکر فیروزي که با اعظم خان در بالاگهات بود گردانیدند *

مخدوم الملک و سلطان محمد رشید خواجه ابو الحسن و خواجه
عبد الله ... و ... الله وردی ... خان ... و بدیع
الزمان داماد خواجه ابو الحسن و محمد قاسم برادر خواجه مزبور و
ساداتی عبد اللطیف برادر سید ... و میر محمد واجد و خواجه
هاشم ولد بندر خواجه و خورسند قطب بندر داکر خواجه ابو الحسن و
بشارت خان حبشی و واقعه نویس و دیگر منصبداران و احدیان و
برق اندازان که همگی هشت هزار سوار بودند با خبیر والایت الملک
و توپخانه و ... مرخص ساختند - وقت رخصت خواجه بمرحمت
خلعت و خنجر مرصع با پهول کتاره و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین
طلا و فیل از حلقهٔ خاصه مورد نوازش گردید - و دیگران بعنایتی
در خور از خلعت و اسپ سربر افراختند - و مقرر شد که خواجه
باتعیناتیان در نواحی قلعه لانگ هرجا مناسب داند در موسم برشکال
اقامت گزینند - تا بندر خان صوبه دار گجرات با تعیناتیان آنجا باو
برسد - و بعد از سپری شدن برسات از راه دکلانه روانه گردد و برخی
زمینداران ملک را همراه گرفته بولایت باگلانه در آید - خواجه از
برهانپور در هشت روز بموضع ... که در حوالی حصن للنگ
واقع است رسیده برای انجام ایام برشکال توقف نمود - و چون قلعهٔ
کالنه که بر فراز کوهی در نهایت استحکام و متانت بفاداقه ، قلعهٔ
نباتی در سرحد لانگ است و در تصرف مردم بی نظام بود -
خواجه ظفر خان را بحکم جهان مطاع با فوجی بتاخت و تاراج آن
محال فرستاد - و او بر سبیل یلغار شتافته لختی را مقتول و برخی
را ماسور ساخته معاودت نمود ✽

بانعام بادرآورد - از جمله پنج کس حضرت سپهسالار و پانصد از راجهای
نمکحرام را اسیر - داماد دارا نیچ اکبر روبرو نمود پذیرائی رفته ٭

هم درین تاریخ درانی روهیله که بدوش چرد گستاخ اورا محمد داود
بمنصب چارهزاری چهار هزار سوار سرافراز گردانیده بودند - چون
طبیعت بی زندگی بآب داسپاسی محصور بود عرایض آشنای و هم
الوسی دعوای کج گرای چشم از حقوق نعمت . و نوازش پوشیده و
عار فرار اختیار پسندیده از رعایت ... کنارهٔ ... رفت ٭

دهم رمضان مطابق چهارم اردی بهشت از خدیو معلی حضرت
مهد علیا ممتاز الزمانی صبیه طیبه بوجود آمد - ترکمان خان
بعنایت نقاره بلند آوازه گردید - رحیم خان ولد آدم خان حبشی
داماد عنبر و سرورخان و علی دلاور خان از سعادتمندی و بخت
بلندی از بی نظام جدا شده باستلام آستان عرش مکان کامروائی
دین و دنیا گشتند - رحیم خان را بعنایت خلعت و کپهوه مرصع
و منصب پنج هزاری چارهزار سوار و اسپ با زین طلا و فیل -
و سرورخان را بخلعت و منصب دوهزاری سوار و اسپ - و علی
دلاور خان را بخلعت و منصب سه هزاری بخشیدند - و پنجاه هزار
روپیه بطریق انعام با ایشان مرحمت شد ٭

بیست و یکم رمضان خواجه ابو الحسن و سید دلیرخان باره و
سردار خان و شاه نواز خان ولد میرزا رستم صفوی و ظفر خان ولد
خواجه ابو الحسن و یوسف محمد خان تاشکندی و سرور خان
و پرتهیراج راتهور و بهیر خان میانه و میر فاضل مخدوم زاده و
صوفی بهادر و باقی بیگ اوزبک و جلال الدین محمود نواسهٔ

بیست و سیوم چهار سنگه و بهار سنگه بندیله بخطاب راجگی نامور گشتند - خواجه ابوالحسن بحکم اقدس اعلی شد خان صوبه دار گجرات را که به بیست و ششم ماه پیوسته بود بتاخت قلعه بتوره و حوالی قلعهٔ چاندور که در نواحی ناسک و ترنگ واقع شده فرستاد - و او دست نهب و غارت بران ملک کشاده با غنیمت فراوان مراجعت نمود - رعایت خان از تغیر میرک حسین خوافی بدیوانی صوبهٔ دکن سرافرازی یافت ٭

پنجم ذی القعده جعفر خان باضافهٔ پانصدی ذات و سه صد سوار بمنصب دوهزاری ذات و هزار سوار و اکبر قلی سلطان ککهر باضافهٔ پانصدی ذات و ششصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار و دو بیست سوار مباهی گردیدند ٭

هفتم شایسته خان بتقبیل عتبهٔ فلک رتبه جبین بخت بر افروخت - درین دولت بلند صولت قرار یافته که از منصبداران مغل و سادات بارهه و بخاری و شیخ زادهٔ هندوستان دو صد جوان کار دیده بیکار ورزیده همواره در اثنای سواری شهسوار مضمار کامگاری در جلو باشند - و لهذا بمردم جلو موسومند - و از قوم مغل صد منصبدار و دو یست احدی که مکرر مصدر آثار مردانگی شده باشند با گرزهای زرین و سیمین هرگاه آن مهر سپهر جهانداری عالم را بسواری فروغ آگین گرداند ملتزم رکاب ظفر مآب باشند - و در غیر سواری پیوسته بیرون دروازهٔ دولتخانهٔ والا حاضر - و اینان را گرز بردار گویند - درینولا شهنشاه ملک ستان کام بخش بدو یست منصبدار از مردم جلو و گرزبردار دو صد شمشیر و جمدهر و سپر یراق

بیست و هشتم عبد الله خان بهادر از کابل آمده باستلام عتبهٔ والا سربلند گردید *

غرهٔ شوال هلال کلید مثال ابواب عشرت و کامگاری بروی عالمیان باز کشاد - شهنشاه حق آگاه که عبادت صوم بتقدیم رسانیده سی هزار روپیه معهود هرسال بمستحقین بذل فرموده بودند - بعیدگاه ورود نموده ازروی استکانت نماز گذاردند - و بائین مقرر در رفتن و آمدن بزر نثار دامن امید محتاجان بر آمودند - نصرت خان را باضافهٔ هزاری ذات و پانصد سوار بمنصب چارهزاری دوهزار و پانصد سوار بلند پایگی بخشیدند *

یازدهم راجه بهارتهه بندیله باضافهٔ پانصد سوار بمنصب سه هزاری ذات و سه هزار سوار و سید مبارک از اصل و اضافه بمنصب هزاری ذات و چهار صد سوار نوازش یافتند *

چون از منهیان وقایع لشکر بالا گهات بعرض ایستادگان پایهٔ سریر اقبال مصیر رسید که میان اعظم خان و شایسته خان سازگار نیست خدیو دوربین حزم گزین که خاطر وقادش لوح محفوظ اسرار جهانبانیست - و ضمیر نقادش جام انجام نمای کشور ستانی - فرمان دادند - که شایسته خان باستلام آستان سلاطین مطاف متوجه گردد و سرگردگی فوجی که باو همراه بود بعبد الله خان بهادر مفوض شد *

چهاردهم خان مزبور را بخلعت خاصه و خنجر مرصع با پهول کتاره و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین مطلا سربلند گردانیده رخصت فرمودند *

فشانی نهاده داد مردانگی دادند - از الوس مقتول امام قلی پسر
جانسپار خان استاجلو و رحمان الله پسر شجاعت خان عرب که از
خانزادان جدکار پیکارگذار بودند با جمعی از تابینان بدرجهٔ والای
شهادت فایزگشته نیکنامی جاوید اندوختند - از قوم راجپوت سندرسال
ولد مادهو سنگه برادر زادهٔ راجه مانسنگه با دو پسر بهیم سنگه
و انند سنگه و کرمسی راتهور نبیرهٔ راو چندرسین پسر راو مال
دیو و بلبهدر سنگهاوت و راجه گردهر پسر کیسوداس نبیرهٔ جیمل
میرتیه - که هنگام توجه حضرت عرش آشیانی به تسخیر قلعهٔ
چیتور از قبل رانا بحراست این دژ می پرداخت - و پس از گشایش
آن عیال و اطفال را سوخته خود را به حمیت جاهلانه کشت - و
بجلادت و شجاعت جان درکار خداوندگار صورت و معنی در باختند -
و راجه دوارکا داس ولد راجه گردهر سنگهاوت از رسوخ عقیدت و
خلوص ارادت زخمها برداشته در میدان افتاده - و ملتفت خان و
راو دودا نبیرهٔ راو چاندا و چندی دیگر را از بیتوفیقی دست بکار نرسیده
و ثبات قدم نیارستند ورزید - و از ادبار پیشگان نیز جمعی مقتول
و برخی مجروح گشتند - خاقان قدردان باز ماندگان جمعی را که از
وفا و اخلاص جان بمردانگی فشاندند بمناصب علیه و دیگر اقسام
نوازش سرافراز گردانیده دلدهی و تسلیه فرمودند - و اوطان مالوفه
در تیول ایشان مرحمت نمودند - و راجه دوارکا داس باضافهٔ
پانصدی دویست سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار سرفرازی
یافت - و او و شاه بیگ خان بعنایت علم مباهی گشتند - خانزمان
که از جاگیر خود سنبهل و لهراسپ برادرش که از دار الملک دهلی

مطلا و بدوبست احدی گرز بردار دو صد شمشیر و سپر براق نقره
مرحمت فرمودند - وازان رو که بموقف عرض ملازمان بارگاه مقدس
درآمد که بعضی از بخت برگشتگان دکن بزور آمده تلی کاندو نام قریه
سوخته آتش فساد بر افراشته اند - فرمان قضا توأمان صدور یافت - که
راو رتن در پاسم باشد - وزیر خان بدرار رفته آن گروه ادبار پژوه را
چنان تادیب نمایند که دیگر هیچ فتنه گر شوریده سر پیرامون
چنین جسارت نگردد - و پس از تقدیم این خدمت از راه بالاپور
سعادت ملازمت دریابد - چون بشرف استماع مسامع جهانداری
که محمد علی بیگ ایلچی فرمان روائی ایران بدار السلطنت
لاهور آمده - احمد بیگ اتکهٔ پادشاهزادهٔ والا مقدار محمد شاه
شجاع بهادر را بعنایت خلعت و انعام هزار روپیه سربلند گردانیده
مصحوب او فرمان عالیشان و خلعت فاخر بمحمد علی بیگ
فرستادند - دریندولا معروض اقدس شد که عظیم خان و دیگر بندگان
با غنیم نبرد آرا گشتند - و گروه شقاوت پژوه تاب حملهای مردانه
و چپقلش های گردانه نیاورده رو بگریز نهادند - و بهزاران شرمساری
برای رستگاری جنگی بگریز کرده جمعی بکشتن دادند - اتفاقا
در اثنای تلاش ملتفت خان و راو دودا و ستر سال کچهواهه و کرمسی
و بلبهدر سکهاوت و راجه گردهر و دیگر راجپوتان که دران روز چنداول
بودند - از قول قریب بدو کروه دور افتادند - بیرا و دریا و بهلول
و مقرب خان که نیروی نبرد روبرو در خود ندیده در کمین فرصت
بودند - فدویان را غافل دیده دوازده هزار سوار بجنگ پرداختند -
چندی از مغول و راجپوت از وفا کوشی و وفا جوئی دل برجان

سابع ماه یاقوت خان بحکم اقدس از لشکر ظفر اثر رسیده بتقبیل سدهٔ سنیهٔ جهانداری سعادت اندوخت - و وزیر خان نیز مفسدان برار را مالش بسزا داده از راه بالاپور آمده شرف ملازمت دریافت - سا باجی خویش راجو که در سپاهیان دکن بشجاعت اتصاف داشت بعنایت فیل سربلند گردید *

دهم شهر ذي الحجه عید قربان مژدهٔ نشاط و انبساط رسانید - شهنشاه گردون جاه بعید گاه تشریف برده نماز ادا نمودند - و در تشریف بردن و آوردن از زر نثار جهانی کامیاب شد - و رسم قربان بتقدیم رسید - پنج فیل از جملهٔ پیشکشي که شیر خان صوبه دار گجرات دروقت آمدن بدرگاه والا حسب الحکم بر زمیندار بگلانه مقرر ساخته برای تحصیل آن یکی از نوکران خود فرستاده بود و او نزد خواجه ابو الحسن آورده - خواجه بدرگاه خلایق پناه رسانید - بیمین الدوله آصف خان و علامي افضل خان و وزیر خان و صادق خان و چندي دیگر از امرای حضور خاصه باراني - و بیاقوت خان خلعت باراني و شمشیر مرصع و پنجاه هزار روپیه بطریق انعام عنایت شد *

پانزدهم صفدر خان باضافهٔ پانصدي سه صد سوار بمنصب سه هزاري دو هزار سوار - و کار طلب خان باضافهٔ هزاري هزار سوار بمنصب سه هزاري دو هزار سوار - و فرحانخان بمنصب دو هزاري هزار سوار - و مبارکخان نیازي باضافهٔ پانصدي سه صد سوار بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار سرافرازي یافتند - چون نصیري خان که با راجه گجسنگه معین گشته بود معروض داشت - که اگر خدمت تسخیر ملک تلنگانه و قلعهٔ قندهار پایین ندوي باز گردد

بدار الخلافة اکبرآباد رسیده باتفاق روانهٔ درگاه والا گشته بودند - درینولا شرف زمین بوس دریافته سی لک روپیه را که اسلام خان از دار الخلافه بحکم اقدس همراه این دو برادر ارسال داشته بود رسانیدند - و بعنایت خلعت نوازش یافته در فوج خواجه ابوالحسن معین گشتند - سید عالم بارة بمرحمت خلعت و شمشیر سرفراز گردید - مکرمت خان به تشخیص کیفیت و کمیت لشکر فیروزی به بالا گهات دستوری یافت - و بعنایت خلعت قامت عزت بر آراست - و بچهل کس از امرا خلعت بارانی مصحوب او فرستادند *

بیست و سیوم الله یار خان از اصل و اضافه بمنصب دوهزار و پانصدي هزار و پانصد سوار - شاه بیگ خان باضافهٔ - پانصدي چهار صد سوار بمنصب دوهزاری هزار سوار - و سید عالم بارة باضافهٔ پانصدی دویست سوار بمنصب دوهزاري هشتصد سوار - و هردیرام کچواهه باضافهٔ پانصدی سه صد سوار بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار - و سید علاول از اصل و اضافه بمنصب هزاري ششصد سوار - سر افتخار بر افراختند *

بیست و ششم ملکوجی دکنی بمنصب سه هزاری هزار پانصد سوار - و هاباجي بمنصب دو هزاري هشصد سوار - و نور الله ولد خواجه میر هروي بمنصب هزار و پانصدي هفصد سوار - و اسفندیار ولد حسین بیگ شیخ عمري بمنصب هزاري ششصد سوار - و اوگرسین ولد ستر سال بمنصب ششصدی سه صد سوار سرفراز شدند *

بیست و نهم میرزا حسن از اصل و اضافه بمنصب دوهزاري هزار سوار بلند پایگی یافت *

بار گران منت بر نگیرد - آن سقیم العقل - و وخیم العاقبت -
با فرزندان و خویشان نزد بی نظام رفت - و چون بی نظام بد فرجام
بیقین دانست که بیوفائی لازم ذات آن بد ذات است - و کافر
ماجرائی ملازم جوهر آن بد جوهر - در صدد آن شد که اورا بدست
آورده مقید گرداند - و با چندی از نوکران معتمد این راز درمیان
نهاده گرفتن او مقرر گردانید - و بدین انداز او را نزد خود طلبید -
چون هنگام کیفر ناسپاسي رسیده بود آن مدبر ناتمام باتمام قبیله بخانهٔ
بی نظام آمد - و جماعهٔ که در کمین فرصت بودند بیک ناگاه حمله
آوردند - و هر دو طایفه شمشیر ها آخته با یکدیگر در آویختند -
مردم بی نظام جهجوهر آورده او را با دو پسر اجلا و راگهو و بسونت رای
نبیرهٔ جانشین بقتل رسانیدند - و جگدیو رای برادران بد اختر و
بهادر جی پسر او و گرجائي زن او که مدار سلسلهٔ آن خاسر قاصر
بر او بود با بقیة السیف از دولت ابان گریخته بسندهکر نزدیک
بجالناپور که موطن اصلی آنها بود - و جادون رای درانجا قلعهٔ
ساخته - رفتند - و بوسیلهٔ عرایض مشتمل بر ندامت از اعمال شنیعه
و انفعال از افعال قبیحه - و التزام شیوهٔ بندگی بدرگاه عرش
اشتباه ملتجی گشتند - از جرم پوشی و عذر نیوشی جرایم و بیله
و معاصی ثقیلهٔ این گروه عفو پژوه بذیل اغماض پادشاهانه پوشیده
آمد - و برای استمالت آنجماعه فرمان عطوفت نشان بنام اعظم خان
عز صدور یافت - که چون اینان بذریعهٔ خجالت بدرگاه خلایق پناه ما
بازگردیده اند - بمراحم ملکانه مطمین و مستمال ساخته در سلک بندگان
منسلک گرداند - هرچه درباره مهمسازی اینها التماس خواهند نمود

بعده کاری اقبال جهانکشا باحسن وجهی بتقدیم میرساند - بنابران در حینی که افواج قاهره بواسطهٔ ایام بارش فروکش کرده بودند اورا به پیشگاه حضور طلب فرمودند ٭

بیست و ششم بعنایت خلعت و باضافهٔ پانصد سوار بمنصب چهار هزاری سه هزار سوار و مرحمت اسپ با زین مطلا و فیل از حلقهٔ خاصه برنواخته بجای راورتن بتسخیر ملک تلنگانه و کشایش قلعهٔ قندهار دستوری دادند - راجه گجسنگه حسب الطلب بدرگاه خلایق پناه رسیده شرف آستان بوس دریافت ٭

کشته شدن جادون رای تیره رای بسعی بینظام نا تمام

هرنا‌نخرد تیره اختر که از ناسپاسی و حق ناشناسی و کفران نعمت ازین درگاه اقبال پناه رو بر تابد و از نقصان آگاهی و طغیان گمرهی فرار نموده بامید یاری و مددگاری نزد بی سعادتی که خسران دیدهٔ دین و دنیا و خذلان کشیدهٔ صورت و معنی - گشته است - زینهاری شود - روزگار شگرف کار که نوکر کمینه گذار این دولت والا آثار است - همان ملجا را مهلک گرداند - و مامن را مقتل - مصداق این مقال سانحهٔ عبرت انگیز جادون رای خسران گرای است - آن کافر نعمت قاصر همت با پسران و نبایر و دیگر متعلقان درین درگاه آسمان جاه بیست و چار هزاری پانزده هزار سوار منصب داشت - و جاگیرهای جیده دکن دلخواه یافته در نهایت رفاهیت و عافیت میگذرانید - ازانجا که حوصلهٔ تنگ بارهٔ مرد آزمای دولت نپذیرد و همت سبک

درندگانرا به یادر (که دامیست در کمال استواری بطول ده هزار ذراع پادشاهی و ارتفاع شش و بسان سرا پرده بستونهای ستبر برپا کنند و انواع سباع و وحوش دران گرد آورده صید نمایند) احاطه کرده بظاهر باغ زین آباد رانده آورد - پادشاه شیر شکار فیل سوار بشکارگاه تشریف فرموده یک قلاده شیر را به تفنگ خاصه شکار نمودند - و چهار شیر بچه را بحکم قدر توان گرز برداران شیر نبرد - بدست گرفتند *

از سوانح این ایام فیروزی یافتن سعید خان است در پشاور بتائید صمدانی و نیروی اقبال جاودانی - گذارش این ماجری برسم اجمال آنکه کمال الدین ولد شیخ رکن الدین روهیله که در زمان حضرت جنت مکانی بمنصب چار هزاری و خطاب شیرخانی سر بلند گشته بود - از فتور دانش و قصور بینش بنوشتهٔ پیرامی تیره رای دست فساد بر کشاده کمر ادبار بر بست - اکثر قبایل افاغنه از کنار آب اتک تا نواحی کابل و دیگر جوانب با او اتفاق نموده قرار دادند که نخست گرد شورش از پشاور برانگیخته آید چون سعید خان در کوهات از نوشتهٔ بالچو قلیچ خان و داؤد گماشتهٔ لشکر خان برین مضمون وحشت مشحون آگاه شد - علیخان بیگ بخشی آن تهانه و ذو القدر خان و شادمان پکهلیوال و خضر کهکرو جمعی از احدیان و تابینان خود را در کوهات گذاشته همان روز خود را به پشاور رسانید - و روز دیگر بران شد که با بندهای پادشاهی بر سر آن بدگهر رفته او را با انصار برگشته روزگار چنان تنبیه نماید که دیگر پیرامون چنین اندیشهای فاسد و فکرهای کاسد نگردد -

شرف قبول خواهند یافت - اعظم خان نقل فرمان قدر توان مصحوب
یکی از معتمدان خویش وکسان یاقوت خان و اوداجیرام و دیگری
نام که مدار معاملات جادون رای برو بود - و براه کار ازین وگرفتن
امان نامه بلشکر ظفر پیکر آمده - نزد آنجماعه فرستاد - چون این
جماعه را سعادت دربار بود - و بخت بیدار - دل بر بندگی این درگاه
سلاطین پناه که مامن خایفان است - و ملجای خائبان - نهاده -
همراه مردم اعظم خان و یاقوت خان و اوداجیرام روانهٔ لشکر فیروزی
گشتند - و چون نزدیک رسیدند باشارهٔ اعظم خان یاقوت خان و
اوداجیرام و کهیلوجی بهونسله و دیگر سرداران دکن استقبال نموده
بمعسکر آوردند - بالتماس اعظم خان جگدیو رای بمنصب چهار
هزاری ذات و سه هزار سوار - و تالنگ رای که بدولت بندگی جادون
رای که نام جدش بود موسوم گشت - بمنصب سه هزاری ذات و
هزار و پانصد سوار - که سابقا بسونت رای برادر او داشت - و
بیتهوجی بمنصب دو هزاری ذات و هزار سوار که منصب پدر او
اچلا بود - سر بلند گشتند - و یک لک و سی هزار روپیه برسم مدد
خرچ و تیول نیک در ولایت دکن و برار و خاندیس و محال
زمینداری جادون رای بدستور سابق مرحمت شد - تا جمعیت
اینان پراگنده نشود - و بتقدیم خدمات پسندیده تلافی تقصیرات
گذشته و تدارک زلات رفته نمایند *

دریاولا الله وردیخان قراول بیگی که از لشکر بالاگهات برگردیده
بتقبیل آستان والا پیشانی بخت بر افروخته بود - شیری چند در
نخچیرگاه دیده بعرض اشرف رسانید - و بحکم قضا نفاذ آن

نصرت دستگاه آن قدر نیست‌که بعض را بحراست گذاشته و فوجي
را باخود همراه‌گرفته به نبرد بپردازد - و ملاحظه نمودکه هرگاه بدفع
فوجي متوجه‌گردد جوقی از ناحیهٔ دیگر بحصار شهر که وسیع است
درآید - و لشکر نصرت اثر متردد و متفرق شده بمدافعهٔ آن نتواند
پرداخت - ناگزیر محافظت حصار اهم دانسته بر نیامد - مقاهیر
چهار طرف شهر را فرو گرفته در محلات بیرون حصار فرود آمدند - و
سعیدخان درون حصار که خام بود و بمرور ایام و کرور اعوام دران
شکست و ریخت راه یافته ملچارها قسمت نموده یك ضلع را بیالیچو
قلیج و پسران دلاور خان و سید ماکهن بارة سپرد - و اطراف دیگر را
باهتمام دیگر بندگان درگاه باز گذاشت - و خود با پسران و جمعی
احدیان از جمیع ملچارها خبر میگرفت - از هر سو که باطل ستیزان
هجوم مي آوردند نگاهبانان آن ضلع ملچارها بتفنگچیان استحکام
داده ازحصار بر می‌آمدند - و بآب تیغ شعلهٔ حیات ستاره سوختگان
فرو نشانده بفیروزي بر میگردیدند - گروه ادبار پژوه از ره گرا شدن
جمعي کثیر هر روز بوادی خسار و بوار باتفاق بجاي سپر تختها
پیش روگرفته رو بحصار نهادند - سعید خان بر ملچارها مردم
توپخانه گذاشته با دلیران رزم خو و دلاوران ناموس جو بدستیاری
تائید الهي - و پیشکاری اقبال شاهنشاهي - نظر برکثرت و انبوهی
ملاعین نیفکنده جلو ریز تاخت و نایرهٔ قتال مشتعل ساخته
بسیاری از مقاهیر را آتش افروز جهنم گردانید - فتنه گرایان تیره
راي پاي ثبات از دست داده خاک فرار بر فرق روزگار خود
بیختند - چون فوجي عظیم از باطل کوشان که به پیکار نپرداخته

هوا خواهان دولت بر گذارونه که نخست بمواعظ هوش افزا رهنمای صلاح باید گشت - باشد که از گران خواب غفلت بیدار شده بشاهراه مطاوعت و متابعت گراید - هرچند نصایح بکار رفت مفید نیامد - بظاهر از روی چاپلوسي و لابه گري همه اندیشهٔ خدمتگاري و فرمان برداري وا می نمود - و نهاني باعثشا و اسباب فساد و اعداد مواد فتنه بواعث نکال اید و دواعی وبال سرمد سر انجام میداد - و دیگر قبایل قریبه و بعیده را اغوا نموده از جادهٔ ایلی و یکدلی باز میداشت - و عبد القادر پسر اجداد بدنهاد را بوعدهٔ مصاهرت و ارسال هدایا نزد خود طلبید - و آن کوتاه بین با کور کریمداد پسر جلاله وسعد زمان پسر برداد عم زادهٔ اجداد ودو براد او افاغنه دور و نتو و نغر و تمام کوه تیراه و هر دو نیکش و جمیع الوس ختلک و ایماق حاجی و توزي فراهم آورده در یوانگذر که هفت کروهی پشاور است بکمال الدین ناقص خرد پیوست - تا رسیدن او کمال شقاوت مآل نیز الوسات پشاور و اشغر و محمد زی و ککیانی و خلیل و مهمند و داؤد زی و یوسف زی و بر کالنی و غیرانیان را بمواعید کاذبه و اقاویل باطله از راه برده گرد آورده بود - و آن هردو خسارت پیشه شرارت اندیشه باتفاق این قبایل بد شمایل روز سه شنبه دو از دهم ذي الحجه مطابق غرهٔ امرداد از جمیع جوانب پشاور صفها آراسته ایستادند - سعید خان نخست بران شد که با بالچو قلیچ و شکر الله پسر لشکر خان و جمال و جلال پسران دلاور خان کاکر و سید ماکهن باره و دیگر بندهاي درگاه از شهر برآمده هنگامهٔ کارزار گرم گرداند - چون دید که سپاه

هزار و چهارصد سوار سربلند شد - در عشرهٔ اولی ماه مذکور ده هزار روپیه مصحوب بارباب نیاز عطا فرمودند ؛

هفدهم مرحمت خان باضافهٔ پانصدی ذات بمنصب هزار و پانصدی ذات و هشتصد سوار - و ابو محمد کنبو از اصل و اضافه بمنصب هزاری هشتصد سوار مفتخر شدند ؛

چهارم صفر راو رتن از باسم مراجعت نموده دولت ملازمت اندوخت ؛

هفتم انیرای که نامش انوپ سنگه است و حضرت جنت مکانی بتقریبی که در تضاعیف سال ششم نگارش خواهد یافت اورا بانیرای مخاطب ساخته بودند - چون پدرش راجه هرنراین در گذشته بود بخطاب راجگی سربلند گردید - پس ازین در این سپاس نامهٔ فتح ایودی براجه انوپ سنگه گذارش خواهد یافت - ناوجی معروف بر بیرای سنده که از نوکران معتبر بنی نظام بود - بقالوزی طالع با جمعی داخل لشکر ظفرنشانه شد - و بالتماس نصیری خان بمنصب دوهزاری ذات و هزار سوار سرافرازی یافت و مرتضی قلی برادر جانسپار خان از اصل و اضافه بمنصب هزاری ششصد سوار فرق عزت برافراخت ؛

هفتم ربیع الاول راجه گج سنگه را بخلعت فاخر و شمشیر خاصه با یراق مرصع عز امتیاز بخشیده بلشکر نصرت اثر مرخص فرمودند فاخر پسر باقر خان نجم ثانی بتقبیل عتبهٔ فلک رتبه سر بر افراخته پردلهٔ مرصع با انگشتری جواهر که پیشکش پدر او بود بنظر خورشید اثر در آورد - هریکی از شیخ صوفی و سادات خان و حمزه خان که

بود از عدم آگهي بر شکست سرداران خود در محالات بیرون حصار توقف داشتند - اولیاي دولت مساعدت ندیدند که آن فساد پیشگان فتنه اندیش را در گرد شهر گذاشته بتعاقب گریختگان به پردازند - نخست [illegible] وجود بیشتري ازین جماعهٔ مردود بآب تیغ رهگراي سبیل فنا گردانیدند - و تایم هستي لختي که خانهاي استوار را پدان جا پناه داشته فراهم آمده بودند آتش زده خاکستر ساختند - پس ازان بتعاقب پرداخته تا پنج شش کروه هر کرا یافتند به تیغ بیدریغ از هم گذرانیدند - و داد مردمي و مردانگي داده بشهر برگردیدند - از اشراقات باطن شهنشاه حقیقت آگاه آنکه - چند روز پیش از حدوث این حادثه برخلاف طریقهٔ اندیشه که مصدر هیچ فعلي بي باعثي نگردند بي ظهور سببي براي سعید خان مرصع شمشیري فرستاده بودند - و ظاهربینان بحیرت دراز افتاده - درینولا نهفته داني خدیو پیش بین بر همگنان هویدا شد - و چون خبر این فتح بمسامع عالیه - که همیشه شاه راه بشایر باد - رسید - آن فدوي کار طلب را بعنایت خلعت و جمدهر مرصع و باضافهٔ هزاري ذات و پانصد سوار بمنصب چارهزاري ذات و دو هزار و پانصد سوار - و باچو قلیچ را باضافهٔ پانصدي ذات و سه صد سوار بمنصب دوهزار و پانصدي ذات و هزار و هشت صد سوار و خطاب شمشیر خان - و سزاوار خان را باضافهٔ پانصدي ذات و دو صد سوار بمنصب دوهزاري هشت صد سوار سر افتخار بآسمان رسانیدند *

دهم محرم نجابت خان باضافهٔ ششصد سوار بمنصب دوهزاري

از حوالی قلعهٔ اٹک راهی شده براه بنگاله شتافته والی ... بانکه
و نزدیک بود - بعد از آنکه بسرحد بنگاله رسید ... زمیندار
آن ملک با چهار صد سوار استقبال نموده خواجه را دید - و همان زمان
با برادر پسران مهابت خان که بهمراهی این لشکر تعین شده بودند
درین هنگام بخواجه پیوستند و خواجه از کمال خرابی ملک قدم در
آمد - و با هریکی از خانزمان و شیرخان و شاه نواز خان فوجی از سپاه
همراه کرده مقرر ساخت - که در کوچ یکی ازین افواج سه گانه هراول
باشد - و دیگری جنداول - و چون جمال و زمانی ... و سرگشته
بی نظام از سر راه برخاسته بجنگل و کوه رفته بودند - و این
باعث خرابی ملک و گرانی غله گشته بود و غازیان سپاه عسرت
می کشیدند خواجه قرار داد - که یکی ازین سه فوج بعد از دو سه روز
بتاخت کوهستان و محال آبادان ملک شتافته هرچه از غله و گاه
بدست افتد بعسکر فیروزی برساند - و هر تاخت هم آذوقهٔ فراوان
سرانجام می یافت و هم جمعی کثیر از مفاسد مقتول و ماسور
می گردیدند درینولا بی نظام جمالدار خان و دانا پائت و عمر
خان افغان را با حشری از سوار و پیاده فرستاد - که بهنگام بر
افواج قاهره پای بفشارند - و روز از جماعه که برای آوردن هیمه و
گاه برآمده باشند از گاو و شتر هرچه بیابند بدست آرند - خواجه
برین معنی اطلاع یافته شاه نواز خان را با فوج او بواسطهٔ مالش
آن ضلالت پیشگان روانه ساخت - شاه نواز خان نزدیک بجمعیت گروه
یلغار نموده بآن فتنه پژوهان رسید - جمالدار و همراهان شقاوت آثار
او تاب زد و خورد شیران بیشهٔ هیجا نیاورده همگی اجمال و اثقال

برهانپوری بخت به سپاه تلنگانه پیوسته داخل بندهای دولت ابد مقرون گشته بودند بالتماس نصیری خان به نهج درخور نوازش یافتند ·

چون موسم برشکال انقضا یافت و هنگام ترکتاز و تاراج بلاد بی سامان بقیر و نقیر مقاهیر رسید - اعظم خان و دیگر امرای والا مقدار از دیول گانو که برای آسودگی ایام برشکال در آنجا اقامت نموده بودند حسب الحکم بقصد استیصال ادبارزدهٔ ساهو آدل و بی سامانهٔ خسارت گزین روانه گشتند - چون سابقا بعرض باریافتگان پایهٔ اورنگ خلافت رسیده بود که سید مظفر خان هراول سپاه ظفر دستگاه را بسبب ورم بالای پای بدرستی سواری نتوانست - شهنشاه مهر گستر جگجیون جراح را بمعالجهٔ او فرستاده مقرر فرموده بودند که او پس از تخفیف آزار بآستان معلی برساند - و سردار فوج هراول اعظم خان راجه جیسنگه باشد ·

هشتم این ماه خان مذکور که جگجیون بعد از رسیدن آنجا موضع آماس را بجهت فوت ماده درحضور اعظم خان شگافته بود · و خلط بسیاری دفع شده - و او روزی چند برای التیام جراحت توقف نموده روانهٔ درگاه سلاطین پناه گردیده احراز شرف ملازمت سراسر سعادت نمود - خدیو مهربان قدردان او را بعنایت خلعت و جمدهر مرصع باپهول کتاره و باضافهٔ هزاری ذات بمنصب سه‌هزاری چهار هزار سوار و مرحمت اسپ از طویلهٔ خاصه با زین مطلا سرافراز ساختند - راجه روز افزون از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی ذات و هشت صد سوار سرفراخته آمد - خواجه ابوالحسن تربتی با جمعی از بندهای درگاه معلی بعد از انقضای موسم بارش بحکم قدر توان

وکیلین دولت - ساعد مساعد سلطنت - آن خان را - که در مراتب سلوک پسندیده - و مدارج اخلاق گزیده - و اصالت خواطر - و الانت بواطن - و تقدیم لوازم سرداری - و مراسم کار فرمائی - یکتائی دارد - و همگی ارکان دولت - و اعیان سلطنت - مطاوعت و متابعت او مینمایند - به باشلیقی کل عساکر بالاگهات معین ساخته نوزدهم ربیع الاول مطابق سیوم آبان ماه خلعت خاصه با چارقب زردوزی و خنجر مرصع باپهول کتاره و شمشیر مرصع گران بها و دو اسپ از طویلهٔ خاصه یکی شاه باهن نام با زین مرصع دیگری با زین طلا میناکار و ظفر گنج نام فیل از حلقهٔ خاصه بایراق نقره و ماده فیل عنایت فرموده رخصت نمودند - و ازانجا که رسم دولت مندان هندوستان است که هرگاه بقصد سفر از خانه برایند جانب شمال بر پالکی و جنوب رویه بر ارابه که بهندوستانی زبان رتهه گویند و بسوی مشرق بر فیل و بطرف مغرب بر اسپ سوار شده روانه گردند و سفر این عماد دولت رو بجنوب بود - یک منزل رتهه نیز علاوهٔ عنایات دیگر گشت - و مقرر شد که آن خان والا شان در موضع اوجهر که آب و علف فراوان دارد اقامت گزیده مصلحت وقت بعمل آرد - شایسته خان خلف الصدق یمین الدوله بخلعت فاخر و جیغهٔ مرصع و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین مطلا - و راو رتن و فداییخان و سید هزبر خان و الله وردیخان که بخدمت بخشیگری این فوج سربلند گردید و سید عالم برادر سید هزبر خان بخلعت و اسپ نوازش یافته - همراه آن سر امد نوئینان مرخص گشتند - و اصالت خان و خواجه کامگار برادر زادهٔ عبد الله خان بهادر که از اصل و اضافه بمنصب

را گذاشته راه فرار سپردند - و شاه نواز خان با غنیمت فراوان مراجعت نمود - چون ادبار زدگان پراگندگان خود را فراهم آورده نواحی لشکر ظفر پیکر بدان اندازی پرداختند - خواجه بنگاه آن خرمن سوختگان که در نواحی سنگمنیر بود بتجسس یافته خانزمان را با فوجی فرستاده - تا به نهب و غارت بپردازند - ایلغار شباشب یلغار کرده بنگاه آن تیره کاران رسیدند - سردار سرآمد آن جماعه سراسیمه گشته بجانب قلعهٔ چاندور فرار نموده - و جماعهٔ از هر رهانش که از کشتن و بستن خلاصی یافتند در اطراف متفرق شدند - و بهادران کار طلب پده و بارانیان غنیمت گرفته هم عنان فیروزی معاودت نمودند - دیگر ان دل بباد دادگان پیرامون اردوی خواجه نگشتند *

شب دوازدهم دوازده هزار روپیه بآئین مقرر بصلحا و فقرا عنایت شد - حکیم حاذق ولد حکیم همام که برسم سفارت نزد امام قلی خان والی توران رفته بود هفدهم مطابق غرهٔ آبان ماه شرف اندوز ملازمت گشته نامهٔ خان گذرانید *

فرستادن عضد الخلافه یمین الدوله آصفخان بسرداری همگی عساکر فیروزی ماثر ببالا گهات

چون بر پیشگاه خاطر نهفته ناظر - اورنگ آرای جهانبانی - حضرت خاقانی - پرتو افگند - که اعظم خان با همسران سازگاری که سرمایهٔ سری است و با فروتران بردباری که پیرایهٔ سرداریست ندارد - و همین باعث طلب شایسته خان بدرگاه عالم پناه شده بود - چنانچه گذارش یافت - پادشاه دوربین - حزم گزین - رکن

سوار مقرر شد - و از اصل و اضافه منصب شاه بیگ خان دوهزاري هزار و دو بست سوار قرار یافت - گوپال سنگه که پدرش راجه‌مفروپ سهوري شده بمنصب هشت صدي چارصد سوار سرافراز گردید ه

از سوانح این ایام تاختن اعظم‌خان است بر پیراي هرزه‌گراي و مآلش بسزا یافتن آن تبه راي و انصار شقاوت انتماي او

گذارش این مقال آنکه چون عساکر گردون مآثر بعد از انصرام ایام برسات از دیول گانو باستیصال بی‌نظامیه و اواغنه نهضت نمودند مقربخان و بهلول مخذول و دیگر مقاهیر بشنفتن این خبر از جالناپور که‌براي انقضاي موسم بشکال دران اقامت گزیده بودند روي ادبار بجانب پاتهري نهادند - اعظم‌خان برفرار این ادبار پیشگان آگهي یافته با افواج نصرت امتزاج کوچ برکوچ تعاقب نمود - چون بموضع رامبهوري که بر ساحل آب بآن کنگ واقع است رسیده دریافت که مخاذیل بي نظامیه بالاي گهات دهارور برآمده بقلعهٔ آن پناه گرفته اند و پیراي غنوده بخت هنوز از نواحي بیر که درانجا توقف گزیده بود برنیامده - و خبر انتهاض لشکر جهانگشا بآنصوب شنیده جماعهٔ را که براي تحصیل محصول محال متعلقه بیر فرستاده بود طلبیده و چشم انتظار در راه رسیدن دریا از ندوسهٔ مقربخان و بهلول از دهارور دارد بعزیمت آنکه پیش از فراهم آمدن اینان خود را بآن فتنه جوي فساد خو رسانیده جمعیت او را پراگنده گرداند - از رامبهوري بمهکانو آمد - درین اثنا مکاتیب صف شکن خان ولد سید یوسف خان رضوي قلعه دار بیر پیهم رسید - که پیراي تیره راي در راجوري که از مچهلي گانو بیست و چار

هزاري چار صد سوار سر افراز شد - و ديگر منصبداران را نيز همراه يمين الدوله تعيين نموده بعضي را بخلعت و اسپ و برخي را بخلعت سر افراز گردانيدند - عبد الله خان بهادر که او نيز مانند سيد مظفر خان ورمي بر شکم بهم رسانيده بود - و بمعالجهٔ جکيجون صحت يافته - درين روز بحکم جهان مطاع به برهانپور رسيده شرف ملازمت دريافت - و هزار مهر نذر گذرانيد *

بيست و ششم چون بعرض اقدس رسيد که ديانت خان دست بپاشي قلعه دار احمد نگر جهان فاني را پدرود نمود - حراست آن حصن حصين بجان نثار خان مقرر شد - و او بعنايت خلعت و چهل هزار روپيه نقد مدد خرچ سربلند گرديد - و فرمان قضا اقتدار صدور يافت - که هرگاه جان نثار خان بعسکر فيروزي رسد - اعظم خان پنجهزار اشرفي براي خرچ قلعه بار داده جمعي را برسم بدرقه همراه کند *

گذارش وزن قمري

روز پنجشنبه نهم ربيع الثاني سنه هزار و چهل مطابق بيست و دوم آبان که غرهٔ نشاط اولياء دولت بود بهزاران فرخي و فراوان خجستگي جشن وزن قمري و اختتام سال چهلم و ابتداي چهل و يکم از زندگاني جاوداني حضرت خاقاني ترتيب يافت - و آن عنصر خلافت بآئين مقرر بطلا و ديگر اشيا وزن نموده آمد - و ابواب احسان و اسباب افضال کشاده و آماده گشت - منصب مير جمله باضافهٔ هزاري ذات و سه صد سوار چار هزاري ذات و هزار و پانصد

و از رسیدن خبر از وصول افواج قاهره پای ثبات از دست داده
راه طراب فوق پدر بر گشت - و برگذارد که چاکر محروسه ساز
به رفتن هرچه تمامتر رسیدند - بر جمعی که دشمن فرودار شده بودند
فوج هم سکن خان بود - بدرا چون برسیدن لشکر فیروزی واسرار
به نه هند و پای گریز شکسته دلاور بادساسی ادائی آماده پیکار
گشتند - راجه جی سنگه سردار فوج هراول با راجه بهادر داس و راجه
انوپ سنگه و دیگر راجپوتان و سپهدار خان سر آمد فوج برانغار
با بهادر خان و سردار خان و خواص خان و اهتمام خان داروغه توپخانه
با تفنگچیان و مرهنه - خان بالشکر به بنگاه آن کج بد نهاد رسیدند -
عساکر پادشاه اسباب خود را با اموال و امتعه بازرگانان که به یغما گرفته
تقسیم میکردند گذاشته شروع در بر آمدن کوه نمودند و از آن روکه
از استعمال اکثر اهل بیان و تابینان امرا به تاراج بنه و بار آن گروه شده
نزوة افواج بحر امواج از تزک افتاد - امرای مسلمانان و راجپوتان
که اسامی شان نگارش یافت با قلیلی از مردم خود عقب مخالف بل
بیران کوه بر آمدن گرفتند - و بهادر خان روهیله و اهتمام خان و درهر
داس جهالا بخش از دیگران بقله کوه بر آمده تعاقب نمودند چیرا
چون دید که جوقی از دلیران جهکار ناگهان رسیدند - و دیگر دلاوران
نیز شعار نفر بدیهم میرسند - عماری ماده فیلی که زنان باقی مانده
قبل فیران همراه میگرداند به سوی کابل روانه کرده خود هم ادبار
به پیکار استوار ساخته ایستاد - و بهادر برادر زادهٔ خود را که اعتماد
تمام بر دلیری و مردانگی او داشت روبروی بهادر خان و دیگر
سپاهیان فرستاده - و چون بر بهادر خان و اهتمام خان و درهرداس

کروه است پنجصد اسپان تیار که همرهان غنیم پیشهٔ او در کمین
و کدورانی بوهیری گرفته اند معمول است و اکثر متعلقانش که
برای تحصیل پراگنده بودند فراهم گشته اند - و از شهر سلطان
افواج قاهره به نواحی باتهری قرار داده که هرگاه به بهر روند کمک شوند
کوچ نماید - اعظم خان و یاقوت خان و مانوجی بهونسله و اکرام خان
و میر عبد الله و رعایت خان و دیگر بندگان درگاه عرش اشتباه را
با جمعی در کشتی‌های کانو همراه اردو گذاشت که حراست اردو
نموده راه با آهستگی نوردند - و سپهدار خان و راجه جی سنگه و راجه
چتر سنگه بندیله و راو سور بهورتیه و بهادر خان و راجه دلپت داس
و سردار خان و راجه سپاه سنگه بندیله و راجه انوپ سنگه و خواجه خان
و جان نثار خان و ارجن برادر راقا کرن و مرحمت خان بخشی
احدیان و چتر من بندیله و اهتمام خان و کالوجی و اودا جی رام
و جگدیو رای و دیگر دکنیان و منصبداران و احدیان و برق اندازان را
همراه گرفته بعد از یک پهر بقصد استیصال آن گروه شقاوت پژوه
از کشتی‌های کانو سوار شد - و چارگری سبب مانده به موضع پدپادر که
از اردو شش کروه است رسیده به صف شکن خان نوشت که با جمعیت
خود بر کدار لشکر نکبت اثر آن برگشته بخت قیام نماید تا همان
جمعیت دلیل را فوج دشمن مال پیداسته بطرفی بدر نروند - و چون
صف شکن خان فوج خود را توزک ساخته بر فراز پشته بفاصلهٔ
یک کروه برابر مقاهیر که چهار کروه از بندر گذشته در دامن کوهی
اقامت داشتند ایستاده عزیز پسران قلیل باجمعیت بدر بمقابله
صف شکن خان شتافت - درین اثنا اعظم خان بالشکر ظفر اثر جلو

همتان از فراز کوه رو به نشیب داشتند - و پیکان و بندوق دلاوران
جانباز بر مفارق آن سبکساران گران جان می بارید - مردانگی به بهادر
مرید رسید - و در گرمی هنگامهٔ پیکار از رفتن باز ماند - درین اثنا
پرسرام نام نوکر راجه پهار سنگه بندیله خود را باو رسانده - بهادر
نیم جان باو درآویخته جمدهري بر رانش زد - و پرسرام نیز
جمدهری برگاوی بهادر زده آن خون گرفته را روانهٔ ملک فنا
گردانید - و سر آن بدگهر را با اسپ و سپر و انگشتر و دو شمشیر که
یکي بر اسپ داشت و دیگری در کمر براجه پهار سنگه رساند -
راجه آن را نزد اعظم خان آورد - خان اسپ و یراق به پرسرام بخشیده
سر پرشور اورا برای عبرت سایر مقهوران مغرور فرستاد - که از دروازهٔ
بیدر بیاویزند - وانگشترش بدرگاه جهان پناه روانه ساخت - تا بر
همگنان روشن گردد که او روانهٔ ملک عدم گشته - و مبارزان لشکر
فیروزي تا سه کروه بتعاقب این بادیه پیمایان ادبار پرداخته بسیاری
را طعمهٔ تیغ جان گزا گردانیدند - چون سپاه نصرت دستگاه در یک
سواري از یک پهر شب گذشته تا سه پهر روز زیاده بر سي کروه
نوردیده بودند - و از شدت حرارت و کثرت حرکت در اسپ و سوار
تاب و توان نمانده بود اعظم خان دران هم توقف گونهٔ کرد -
که هم سپاهیان و اسپان في الجمله آرامی گیرند - و هم پس ماندگان
برسند - درین میان پیرا و دیگر همرهانش که همه اسپان تازه رو
داشتند فرصت غنیمت دانسته راه گریز سپردند - اعظم خان درویش
محمد دکنی را با مردم جگدیو رای برادر جادون رای که در بیر بوده
و لختی دیگر از بندگان درگاه معلا بتعاقب آن بخت برگشتگان فرستاده

از قلت همرهان کار به تنگی گرایید - دل‌داده شده دل برجان‌ستانی
نهادند - و در کشش و کوشش کارنامه مردانگی بروی کار آورده
جمعی کثیر را رهگرای نیستی گردانیدند - و بهادرخان داد شجاعت داده
دو زخم تیر یکی بروی دیگری بر پهلو برداشت - و چندی از همراهانش
در میدان پیکار که از کثرت غبار مانند شب تار شده بود پروانه وار شعله
را پرشعلهٔ شمشیر آتشبار زدند - و مرداس جهالا با بعضی راجپوتان
بچپقلشهای مردانه جان فانی را در کار خداوند حقیقی در باخته
نیکنامی اندوخت - سپهدار خان و خواجه‌خان و مرحمت خان که از
دست راست بر کوه بر آمده بودند - از مشاهدهٔ این کارزار در پناه
دیوار سنگ چین که در آن حوالی بود بکمانداری در آمدند - و
راجه بهار سنگه بندیله از فوج برانغار بکومک بهادرخان رسیده
کوشش مردانه نمود - و برخی از همراهانش بتلاش گردانه
نقد جان در باختند - و راجه جیسنگه و راجه بیتهلداس و راجه
انوپ سنگه و غیر ایشان که در دیگر جانب کوه بودند نیز بهنگام
رسیدند - اعظم خان بسرعت تمام بپای کوه رسیده ملتفت‌خان و راو
سور بهورتیه و پیتمبر من بندیله و دیگر مردم جرانغار را تاکید بر
آمدن نمود - درین وقت که بر بعضی از اولیاء دولت این میعاد
کار فی الجمله تنگ بود از نیرنگی اقبال نصرت مآل شاهنشاهی
که همواره بتائید سبحانی کارگذار است - و به تیسیر آسمانی
در گیر و دار - آثار فیروزی بروی کار آمد - و بهادر تیره اختر از
رسیدن افواج پی در پی دل بای داده با ملاعین واقعه روبگریز
نهاد - و پیرا نیز از قرارگاه خود فرار نمود - در هنگامیکه آن پسته

داشت - سپهدار حقیقی آگاه از قدردانی و حق‌شناسی بهادری
این عالی‌جاه ایشان اعظم‌خان را بخلعت فاخره و شمشیر مرصع و اسپ از
طویلهٔ خاصه با ساز طلا و فیل از حلقهٔ خاصه عنایت نموده برنواختند -
و بهادرخان را خلعت و خنجر مرصع مرحمت نموده باضافهٔ هزار
سوار بمنصب چار هزاری سه هزار سوار و عطای اسپ با زین طلا
و فیل عز امتیاز بخشیدند - و دیگر بندگان را نیز در خور کارطلبی
و خدمت‌گذاری سرافراز گردانیدند - چون پیرای کفران گرای
و دریای تیره رای از سمونتو و دیگر مضافات و بهونسله از پرگنات ولایت
بی نظام که بورود افواج قاهره بغیر از برسات دران اثر آبادی
نمانده بود بقصد رفتن دولتاباد رو نهادند - اعظم خان آگهی یافته
از بدر تا دربیست دست هزار سوار که دران ایام شان ایشان دیده بود
بصوب سیوگانو کوچ نمود - درین ایام ساهوجی بهونسله داماد جادو
رای که سرلشکر عمده بی نظام بود بلشکر فیروزی که با اعظم خان
بود پیوست - او بعد از کشته شدن جادو رای چنانچه گذارش
یافت از بی نظام رمیده همراهی گسیخته به پرگنهٔ پونه و چاکنه رفته
اقامت نموده بود - از بختیاوری آرزومند بندگی این درگاه خلایق
پناه گشته باعظم خان نوشت - که اگر از عالی‌زمان آستان عرش
مکان عهدنامهٔ که باعث اطمینان خاطر پراگندهٔ این بنده شود برسد
حلقهٔ خدمت‌گذاری در گوش کشیده بمعسکر اقبال بیاید - پس
ازانکه اعظم خان حقیقت بدرگاه گردون جاه عرضه داشت نمود -
فرمان شد که تسلیهٔ او نماید - و منصبی که در بارهٔ او و خویشان
و منتسبان او تجویز خواهد نمود شرف پذیرائی خواهد یافت -

و خود نیز با وجود ماندگی مردم و اسپان با اینهمه راه ناهموار ملاحظه دوان شده و چون پادشاهی سعادت گرا دریافته که افواج نافرمان نژاد دست از تعاقب باز نمی دارند در اثنای گریز دنبال واز عماری ماده فیل فرود آورده و بر اسپ سوار کرده همراه برداشت - درویش محمد و دیگر همرهانش آن ماده فیل را با عماری بدست آوردند . و جمعی را از اعاظم دون نهاد بد نژاد و غیرهم با عیال خذلان مآل بقید اسر در آوردند - و بیشتری از مردم کار آمدنی بدرجهٔ مجروحی در رفتند - و از فزونی هراس آن گروه کفران اساس جز لباس پوشیده و اسپ سواری هیچ با خود نتوانستند برد - و پادشاه برگشته بخت با چندی از رفقا که بسان ادبار ملازم روزگار آن نابکار بودند بهزاران پریشانی و سرگردانی که لازم کفران نعمت است از ناکامی بکام ناکامی در ساخته بکوهستان در آمد - و اولیای دولت بغازهٔ فیروزی رخسار روزگار بر افروخته - و بدست بهروزی لوای افتخار برافراخته برگردیدند - و چون شام پردهٔ انظلام برروی روز عالم افروز افگند - اعظم خان دست از تعاقب باز داشته فرود آمد - و از انجا که از یاقوت خان که در سپهر (؟) کار و بار دو گذاشته بود خاطر فراهم نداشت به پیر برگشته - تا هم اردو برسد و هم مکنون ضمیر مسائل پذیر (؟) مقرب خان و بهلول دریابد - درین روز یاقوت خان با اردو و لشکر نصرت اثر پیوست - و ظاهر شد که دریا محصور از نیوسه بر آمده با پیرای مقهور ملحق گشت - اعظم خان در بدر برای آسودگی دواب و دیدن شان لشکر چندی اقامت گزیده حقیقت ایلغار دراز و تردد نشیب و فراز - و کیفیت فتح اقبال طراز - بدرگاه والا معروض

نمودند اول بدستور امثال با چندین دفعه بظهور آمد عبد الله ابن
بهادر را که در ظاهر برای معالجهٔ او و در باطن برای مداوای
هوای کار بدمعنی اختلاط دماغ و دفع مواد فاسدهٔ او بی ترتیب
ناگوار بوار صورت بسته بود - از بالا گهات طلب فرموده بودند
تهیب نالایت و بعد آن سوربده تحت معدن گرانیدند و ...هم
جمادی الاولی بعد اینست عالم و انست از طویلهٔ خاصه با زین
مطلا برایند ساخته رخصت فرمودند - میرزا علی ترخان و
سعد خان انصاری وخواجه بابا و شهداد نامدار که با عبدالله خان بهادر
آمده بود و سیف الملوک و سرزه خان واولیا دار داروغهٔ عبدالله خان
بهادر و خلیل بیگ و کریمداد بیگ واهشال و عالم چند و گوپال رای
پرهاران و دیگر منصبداران و احدیان و کماندار و تفنگچیان همراه
او مرخص گشتند - و اسحق بیگ خویش بابکار حسن خان بجای
واقعه نویس آن لشکر مقرر شد - [illegible] سورجه رای وصوبهٔ ادول
و [illegible] کانور را با بعضی مواضع پائین گهات چالیس گاون تاخته
باستماع خبر توجه عبد الله خان بهادر در [illegible] بالاگهات رفته
و چون در دولت آباد و نواحی آن از بسکه طویست بی نظامیه و
هجوم اشرار لزوم اتفاقیه ارتش از آسمان و نبات از زمین که سرمایهٔ
سرسبزی جهان و پایندگی جها نداشته بر افتاده بود - اعظم خان
بهقیمت افواج جهانگشا بدانصوب مصلحت ندید - و رایش چنان
اقتضا کرد که باستیصال معرب خان و بهلول مخذول که در دهارور
و انبه جوگائی بودند متوجه گردد - و مطابق صواب دید او نوشتهٔ
یمین الدوله از موضع ادجیهر نیز رسید - بنابران از راه [illegible]

بادشاهی بعد از رسیدن این حکم با دو هزار سوار داخل لشکر فیروزی
گردید - و بالتماس اعظم خان بخلعت و بمنصب پنجهزاری ذات
و سوار و جمدهر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل و انعام دو لکه
روپیه سرافراز گشت - و مبناجی برادر او بخلعت و منصب سه
هزاری ذات و هزار و پانصد سوار و خلعت و جمدهر مرصع و اسپ
و ساهاجی ولد ساهوجی بخلعت و منصب دو هزاری ذات هزار
سوار و اسپ - و هر کدام از رتی رای سانده و مالوجی و هانباجی
بمنصبی در خور نوازش یافتند - و دیگر خویشان او نیز در اخور رتبه
بمناصب سربلند گردیدند - دامن امید ایشان با نعام هستان هزار
روپیه برآموده شد - بنابر آنکه نصرت و فیروزی ناصر همت خیر
نهضت افواج جهانگشا بجانب سنگمنیر شنیده از دهاپور و دیولسه
بموضع لاسورکه نه کروهی دولتآباد ست رفتند و بی نظام از استماع
توجه عساکر نصرت مآثر بدانصوب سراسیمه گشته از نظام آباد که
بیرون قلعهٔ دولتآباد ساخته بودند و متعلقانش منازل و عمارات
دران پرداخته بودند بقلعهٔ مذکور رفت - و بیرا و دریا نیز در لاسور
بودن مصلحت ندیده در ایرکهاله که نه کروهی دولتآباد است
اقامت گزیدند - و پس از آن جمعی مفسدان را با بام دره که در پناه
آن حصن حصین واقع شده بردند - دریای نیره روز با هزار افغان
سعادت اندوز از بیرا جدا شده بعد تاخت نواحی قصبهٔ اندول
و نهرن گانو بسوی چاندور وگهات چالیس گانو روانه گشت - وچون
اینمعنی بعرض ملتزمان بساط حضور رسانیدند شهنشاه دوربین حزم
آئین که از روی غیبدانی و بمعنی بینی پیش ازانکه این خیال

اسارى در آوردند - و آنچه از توپ و تفنگ و اسلحه و ادوات قلعه داری دران حصار بود با اشیای دیگر بدست سپاه قلعه‌کشا افتاد - و چون عساکر ظفر مآثر بکنار آب رنجیره که دوازده کروهی قلعهٔ دهارور است رسیدند - مقرب خان و بهلول و دیگر [illegible] انجن دوده فرود آمده بمضافات پرگنهٔ بیر رسیدند [illegible] ازین منزل ساهوجی بهونسله را ضبط تعال سلطنه بهیر و سنگمنیر فرستاد - و با دیگر افواج نصرت امتزاج متعاقب آن گروه ادبار پژوه از کتل ایلم گذشته بقصبهٔ بیر و از آنجا به پرفور که کنار آب دبنه است رفت - تبه کاران سیه روزگار راه گریز پیموده خود را بنواحی دولت آباد رسانیدند - اعظم خان چون دریافت که ادبار پژوهان از فقدان علف و غله از نواحی دولت آباد به بالا گهات بر گردیده بصوب دهارور روانه شده اند - بران شد که برین اشقیا مقهوران سر راه گرفته دستبردی نماید - درین اثنا بوضوح پیوست که غنیم‌خیلان و اسباب به پناه قلعهٔ دهارور فرستاده ارادهٔ رفتن پائین گهات دارد - بنابران بر کتل انجن دوده بر آمده سه کروهی دهارور فرود آمد - تتمهٔ این داستان در محلش گذارش خواهد یافت *

جمال خان قراول که برای شکار فیل بجانب سلطان پور و راج پیپله از توابع گجرات رفته بود و یکصد و سی فیل گرفته یازدهم جمادی الاولی بشرف زمین بوس رسید - و هفتاد فیل خرد و ماده که زنده مانده بود از نظر اقدس گذرانید - قیمت یک لک و پنجاه هزار روپیه قرار یافت *

آخر این روز اورنگ آرای جهانبانی بموضع کراره که سیر

روانهٔ گرفت گردید - و در اثنای عروج بران کریوه جمعی از سوار و پیادهٔ بسیار از قبل مقاهیر دران تنگنا بر مجاهدان اقبال سر راه گرفتند - و با اهتمام خان میر آتش که پیش از غازیان لشکر منصور شروع در برآمدن گهات نموده بود بمحاربه پرداختند - گروهی از بندهای درگاه و تفنگچیان سرکار خاصهٔ شریفه که همراه او بودند پای جسارت استوار نهاده - و دست جلادت کشاده - بسیاری از سپاهیان را مقتول ساختند - و برخی از سرداران را ماسور - و افواج نصرت امتزاج به نیروی اقبال شاهنشاهی بالای گهات بر آمده موضع دامنگانو را که از احمد نگر بیست کروه است مضرب خیام گردانیدند روز دیگر ازانجا کوچ نموده بقصبهٔ جامکهیر که از ولایت بی نظام است رسیدند - اعظم خان پرگنهٔ مذکور را بجاگیر دلاور خان حبشی که در سلک دولتخواهان منسلک گشته بود تن نمود - و او جمعی را بضبط آن گذاشته با لشکر ظفر اثر روانهٔ پیش گردید - روز دیگر عسکر گیتی پیما بموضع تلنگی آمد - نگاهبانان قلعه باستواری برج و باره پرداخته بسر دادن بان و انداختن تیر و تفنگ پرداختند [illegible] آتش را با مردم توپخانه و مرحمت خان [illegible] احدیان را با احدیان تیر انداز و دیگر بندهای درگاه و جمعی تفنگچیان خود را بکشایش قلعه فرستاد - گروه جانباز نبرد پرداز حصار را مرکز وار گرفته بتائید یزدانی و تیسیر آسمانی که همواره پیشکار این دولت ابد طراز است در عرض یک پهر مفتوح گردانیدند - و برخی از محصوران را به تیغ بی دریغ از هم گذرانیدند و نزدیک با هفت صد نفر از سپاهی و غیر آن بقید

که بر دو کروهی چهار دوار که تنگنائی است در سرحد ولایت قطب الملك و اوڈیسه و تنگیش بمرتبهٔ که اگر جمع قلیلی از تفنگچی و کماندار سر راه آن بگیرند طریق عبور مسدود میگردد واقع شده رفته اطراف و جوانب آنرا بنهب و غارت خراب گردانید و چون موسم برسات در رسید بکشایش قلعهٔ منصور گدّه که منصور نام غلام قطب الملك آنطرف کهیرا پاره بفاصلهٔ چار کروه بنا نهاده باسم خود موسوم گردانیده بود نپرداخته بازگشت - و بعد از انقضای ایام بارش بفرمان قدر توامان بار دیگر سرانجام اسباب تسخیر نموده لشکر شایسته از بندگان درگاه آسمان جاه و تابینان خود ترتیب داده روبکهیرا پاره نهاد شیر محمد (ن) و دیگر سرداران قطب الملك که بعد از معاودت باقرخان سپاه پراگنده فراهم آورده سه هزار سوار و ده هزار پیاده جمع ساخته و بتوپ و تفنگ و دیگر آلات حرب و ادوات ضرب قلعه را استحکام داده بودند آمادهٔ مقابله گشته شان مذکور با بندهای پادشاهی و زمین داران کهلی کوت وکودکه (۲ن) والا که برهنمونی طالع دل به ایلی نهاده بودند هشتم جمادی الاولی بحوالی منصور گدّه رسید مخالفان در میدانی که میان مشرق و شمال قلعه است صفوف آراستند - دلیران اخلاص شعار نیز بآرایش افواج پرداخته و با آنکه توپ و تفنگ قلعه و بان و بندق فوج غنیم عرصهٔ پیکار را نمودار کرهٔ نار گردانیده بود بعروهٔ وثقای الطاف الهی و جُنّهٔ اوفای اقبال حضرت شاهنشاهی متمسک گشته گرم نبرد

(ن) پیر محمد . (۲ ن) کودله .

جائیست دلکشا و نخچیر گاهیست مسرت افزا تشریف بردند - سه روز دران سرزمین نشاط آگین بعشرت و شادکامی توقف نمودند - و چند نیله گاو و آهو به تفنگ شکار کرده بدولتخانهٔ والا مراجعت فرمودند - گراره دهیست سه کروهی برهانپور در نواحی آن رود خانه ایست که از صفا چون آئینهٔ حلبی رو نماست - و از لطافت چون آب زندگانی گوارا - و در بعض مواضع عرض آن صد گز پادشاهیست - و در بعضی کمتر - در ازمنهٔ سالفه برابر گراره بران رود بندی بسته بودند بعرض صد گز و ارتفاع دو گز - و از روی آن بند آبشاری میریخت - فرمان فرمای جهان در ایام نیک فرجام پادشاهزادگی - هنگامی که ماهچهٔ رایات ظفرآیات برای تنظیم مهمات دکن و تنسیق معاملات آن فروغ بخش خطهٔ برهانپور بود - در اثنای شکار آن مقام بجهت انتظام دیده حکم فرمودند - که پیش بند سابق بندی دیگر بفاصلهٔ هشتاد گز بر بندند تا میان هردو بند حوضی صد گز در هشتاد گز برروی کار آید - و آبشاری دیگر از روی این بند بر یزد و دو سوی آن دو دست عمارت مطبوع بر افرازند - و بامر پادشاهی در کمتر فرصتی حوضی و آبشاری دیگر و دو منزل دل نشین بر دو کنار آن و باغچهٔ متصل عمارت آن روی آب صورت اتمام یافته حیرت افزای دیده وران دشوار پسند گشت *

از سوانح این ایام مسرت انتظام فتح قلعهٔ منصور گده است بسعی باقر خان نجم ثانی صوبه دار اوڑیسه

گذارش این ماجری انکه سال گذشته خان مذکور بکهیرا پاره

تمهید از عواطف و الطاف واقعهٔ گذشته و آنچه این حال باعث
همه را شفاهاً معروض گردانید که ... این بار هاجرین از اوستاری
غرض آلوده و معتمد مصلحت آموده نظام امرای برگزیده را
دریا و صدر و اندیشه و ... مرزبان و متعلقان داراز آنکه در نواحی
بنگال ... حال پتهانان افاغنهٔ آن حدود اسباب فتنه
اندوخته آتش فساد برافروزند از حوالی دارالملک لاهور آمده
و از آب کابل و ... و اندک بالا ترک کنند رو بسمت مالوه نهاده
حضرت خاقانی چه از صفای باطن که مکمن اسرار ... و اطلاع
خاطر که موطن انوار چه از پیش بینی و دور اندیشی که از لوازم
ملک داری و جهان کشائی است حرزبندی مالوه را مقرر کرده فدوی
پروه افاغنه وابستهٔ عبد الله خان پنهان را برای تنبیه ... مقرر
فرستاده بودند - و بعد از سر ... دریا بالاگهات حکم شده بود -
که در پیشانی کهات توقف گزینند و هر سو که ... روانه گسان
این گروه ... روز نمایند تعاقب نمایند - در این ولا خان مذکور
بر حقیقت کار آگهی یافته با ... آن باد ... پایان ... از
متوجه گشت و کیفیت واقعه معروض ایستادگان پیشگاه سریر
خلافت گردانید ●

و بیست و چهارم جمادی الاولی چون این ماجری بمسامع
استماع رسید پادشاه دوربین صواب گزین بنفس مقدس نبی
استفسار اهل تنجیم ملاحظهٔ تقویم فرموده ساعتی از روز آینده
برای تعیین افواج باستیصال آن گروه بد مآل اختیار نمودند - و سید
مظفر خان باره را که در بندگان قدیم الخدمت بشجاعت وقبیله‌داری

ساختند درین اثنا داور خان [illegible] حوالی خود را که هراول
او بود روهیله را آهنگ [illegible] در عوض [illegible] هزار صف
در عقب [illegible] ساخته بودند [illegible] آورد [illegible] زد
و خورد سواران [illegible] پرداخته [illegible]
و پیاده و هنگامه عدم کشته و گروه انبوه بعرصه [illegible] در آمدند [illegible]
بسیار بدست [illegible] و آنانکه از دم تیغ رهائی یافتند بهزاران
پریشانی و سرگردانی ره [illegible] بیشه زار و کوهسار در آمده جان
بسلامت بردند [illegible] لوای [illegible] در احاطه [illegible] تسخیر حصار
پرداخته [illegible] سواران [illegible] توپ [illegible] را بپای
قلعه رسانیدند و [illegible] آغاز [illegible]
دیوار حصار نمودند [illegible] اهل دکن [illegible] کوتوال
از انهدام و اضطراب لشکر خود و [illegible] نصرت
دستگاه بهراس افتاده بآئین زینهار جویان آن ملک [illegible]
گرفته امان خواه گشتند ازانجا که [illegible]
این حضرت است بهادر خان بر اضطرار آن [illegible] دل [illegible]
ترحم نموده واگذاشت تا از قلعه بسلامت بر آمدند - و منصور گده
را بمیر علی اکبر نامی از تابینان خود سپرده و حراست [illegible]
بصفی قلی بیگ منصبدار مقرر گردانیده و خاطر از نظم و نسق آن
ولایت فراهم آورده بمعسکر خود باز گشت ■

برآمدن [illegible] دریای [illegible] با سایر [illegible]
اثنا از ولایت بی نظام [illegible] ناکامی و بدنامی بسمت مالوه
چون ملک بی نظام بورود افواج قاهره [illegible] شوم پذیرا

شور و فرياد است كه اشرار پنهانى با او همراه شده اطراف شهر را غارت نموده تخاد با والاهى ساكنان روانهٔ آن حوشه كرده اند *



آغاز چهارم سال

متضمن اشتمال از دور اول جلوس عالم آرا

روز يكشنبه غرهٔ جمادى الثانية سنه هزار و چهل مطابق دوازدهم دى سال چهارم از اورنگ نشينى برازندهٔ سرير خلافت - فرازندهٔ اكليل دولت - حضرت جهانبانى بهراوان خجستگى مژدهٔ شادمانى رسانيدند *

چهارم عبد الله خان بهادر بنواحى رسيد - و سيد مظفر خان از ديبال پور گذشته پنجم در ماكود كه سر راه مذكور است شتافت كه بعضى سركشان راه مسدود گذاشته قصد راست ريختند - و ششم از آنجا روان شده در موضع تال گانو فرود آمد - درين تاريخ عبد الله خان بهادر از عقب رسيده باو ملحق گشت - و چون خبر رسيد كه افاغنه روز گذشته در ده كروهى تال گانو بوده امروز از آنجا كوچ نموده اند - افواج منصوره بسرعت هرچه تمامتر از تال گانو راهي شد *

دهم موضع خلجى پور مضرب خيام گشت - و بوضوح پيوست

اسناد از دارو و حلوان ... داد اورا ... از اقدام ... ظاهرا
بجهت ادراک سعادت ... و الا که خان ... نادر اقبال) بر دراست
و باطنا برای دفع اخلاط فساد آن مواد ... باطل
فرمودند ... در ربیع الاول ... آستان ... بر گسترده بدان
نگارین یافت

بیست و پنجم ... خلعت خاصه و شمشیر ... و اسپ
با چپاق از طویله خاصه با زین مطلا سرافراز گردانیده قسوری داده
که ... استعمال ... گماشته ... پیش گیرد
و ... در آمده در نواحی قلعه ... از ...
... و ... رساند که ... عالی
که آن ... برآورده ... انبار پاش ...
... نموده سزای کردار آن بدکار در کنار روزگارش ... و
سرافراز خان و راجه ... و ... راو ... و ...
تاز خان و ... زاد و ... و ... و ... ساد
... و گروهی از گرز برداران و برق اندازان بهمراهی او تعین
فرمودند و حکم شد که اگر عبدالله خان بهادر ... رسیده باشد
هر دو فوج فراهم آمده ... فساد آن ... در ... سید
مظفر خان به اقبال ... بر ... استعجال بگذر اکبر پور از آب
... گذشته ... و چون عبدالله خان بهادر آگهی یافت
که مجاهد از گذر ... پوری گذشته اند او نیز از آن گذر عبور نموده
در لوهپور ... آمد در آنجا شنید که بیست و هشتم جمادی الاولی
بادیه نوردان ناکامی ازین مکان روان شده اند ناگزیر بدنپال پور آمده

چون از تند مستی بادهٔ غرور را نخورداده و چه از بدهوشی می
بدا روزی جمالی ازین جماعت بر دگرون بیمحابا تاخت .
در اثنای زد و خورد بعاکی در سر آن شقي مصر رسیده کارش
باتمام رسانید - و پسر او نیز مقتول گردید - سپاه بندیله پدرا
ایستاده در هجوم آورده و مارای مرمت جو نوحه افغان بسوی
دیگر غنیمت دانسته ازین مهلکه جان بدر برد - و بکرماجیت
سر آن مسافر بسته را با سر پسرش ببدرگاه معلی فرستاد - و
شرمساری گلسندر را که باعث امداد او بود هم سران گشته
تلافي نموده درین داکار نزدیک چارصد ادهان و دو دست بندیله
راه گرای نیستی گشتند - و پس از آنکه سر آن بدنه گر بدرگاه رسید
از پیشگاه نوازش شاهنشاهی بکرماجیت در جلدوی این خدمت
بخطاب جگراج (ن) و اضافهٔ هزاری ذات و هزار سوار بمنصب
دو هزاري دو هزار سوار سربلندي یافت - و مصحوب سندر
برهمن ملقب به کب رای خلعت و شمشیر مرصع و علم و نقاره
به او عنایت نموده فرستادند ،

کشایش قلعهٔ دهارور بتائید اقبال بیهمال بادشاه دوران و سعی جمیل اعظم خان

خان مذکور که برکنار انجن دوته (۲ ن) بر آمده بود گروهی
دهارور رحل اقامت انداخته بود - درین هنگام ملتفت خانرا با مانوجي

(ن) جوگراج (۲ ن) انجمن دوه

که خون گرفتگان سرونج رونه نهاده اند - و سر رشتهٔ تدبیر واداده در سوگام ناکامي میمردند *

چهاردهم ماه ایران لشکر بروزی سرونج رسیده آگهی یافتند که معاهلر دو روز پیش ازین آنجا آمده بودند - و حواسه نابای آفتاب که بزمانی حاصل نمیشد از رسیدن مقاعدین داخل سرونج شده بود و خواجه عبد الهادي پسر معتبر خان که از قبل پدر در سرونج می بود باتفاق همت در نگاهداری شهر گماشته سگان آن بادیه را از دست انداز کوره دسار بوده هراسب نمودند - و محالات از نواحی سرونج بتصرف عمال سرکار والا درآمد *

کشته شدن دریای کافر ماجرا بهزاران سرگردانی و پریشانی

چون پدرای تیره رای و دریای هرزه گرای را از هیچ راهی روی حفاظت و از هیچ روش راه نجات نماند - هر روز را روز واپسین دانسته به هزاران سرگرانی و پریشانی در جست و جوی مهربی از سرونج دست راست شده بسلک بندیله در آمدند - که نگاه سر برارند - و چون جچهار سنگه بندیله بجهت آنکه پسرش بکرماجیت پدرا را در حین فرار از دار الخلافت اکبرآباد بملک خود راه داد تا از آنجا بدکن رفت مورد عتاب پادشاهی گشته بود بکرماجیت برای تدارک تقصیر خویش و شرمندگی پدر همدهم بتعاقب مخاذیل درآمده خود را بدریا که چنداول بود - رسانید - و کمال جرأت و جسارت بکار برده هنگامهٔ نبرد گرم گردانید - آن خون گرفته

و چندی مجروح و مقتول گشتند - و دیگر بار دلاوران لشکر منصور هجوم نموده بقصد انباشتن خندق را غارت کردند و درین مرتبه هم سه فیل و اسپ بسیار بدست مردم افتاده است - اعظم خان فیلان را برای سرکار والا گرفته آمدن و اسپان بآن جماعه باز گذاشت - و از فزونی دلیری و دلاوری سمت پیاده بخندق در آمد - و چون بعد از ملاحظهٔ دیوار ظاهر شد که در ملک جانب آن در تبه است که بگچ و سنگ بر آورده اند - و آنرا به نهال و کاهنیده شده با باروت پرانیده بقلعه در می توان آمد - بسرعت هرچه تمامتر ملچارها را سرگرم کار گردانید - و جانب دیگر بمردم قسمت نموده مقرر ساخت که ملچارها پیشتر برده کار بر اهل حصار تنگ گردانند - سیدی سالم حبشی و پدر و برادران اعتبار راو بمحافظت قلعه پرداخته بان و توپ و تفنگ می انداختند - و کندآوران عسکر فیروزی نیز از هر ملچار بحافظی رخنهای کنگره تیر و بندق سر میدادند . چنانچه گروهی از توپچی و تفنگچی . بندار حصار ره گرای نیستی گشتند - و مجاهدان نصرت نشان سعی از روزها باز دادسته در کشایش قلعه سعی فراوان مینمودند - ازآنجا که مهام این دولت مقضی المرام بمدد این و آن ساخته شده است ارابهٔ توپ کلانی که بر سر دروازهٔ قلعه بود در انداختن نخستین از صدمهٔ آن شکست و توپ بر بالای برج افتاده از کار باز ماند - اعظم خان و مرحمت خان و میر غیاث را با جمعی از تفنگچیان سرکار معلی و تابینان خود فرستاد که در برابر دروازه بر کنار خندق در پناه عمارتی نشسته کار بر قلعه نشینان تنگ گردانند - اگرچه برخی از لشکریان - چند

سهواسنگه و اهتمام خان داروغه توپخانهٔ والا که از عمدهٔ بندگان آستان
خلافت مکان است - و مرحمت خان بخشی احدیان تفنگچی و
کماندار تعیین نموده مقرر گردانید - که قصبهٔ دهارور و قلعهٔ آن را که
هفته یک روز درآنجا مردم از مضافات و نواحی دهارور و دیگر
مواضع نزدیک و دور برای خرید و فروخت هر قسم متاع فراهم آیند
تاخت نماید - و چون قلعهٔ دهارور که باستواری کسائی و فزونی
اسباب قلعه داری در دکن مشهور است - بر فراز پشته واقع شده -
و دو جانب آن جویهای عمیق دشوار گذار است که گنجایش فرود
آمدن لشکر ظفر قرین ندارد - قرار داد که بعد از تاخت قصبه و بدایه
به تسخیر آن نپرداخته همت بر تعاقب بی نظامیه و تنبیه این
گروه ادبار پژوه باید گماشت - پس از آنکه سیف خان با دیگر
بندهای درگاه داخل قصبه شده باعظم خان انها کرد - که جمعی
کنار آن روی خندق بانداختن تیر و تفنگ اشتغال دارند - اعظم
خان با جمیع بندهای درگاه معلی از قصبه گذشته نزدیک قلعه
بچاردیواری که توپ رس بود درآمده نشست - و ملتفت خان و همراهان
او بکنار خندق رفته مردم قصبه را که اسباب و اموال و اهل و عیال
خود باستظهار توپ و تفنگ قلعه بخندق درآورده بجنگ میکوشیدند
بضرب بندوق ازان جا برداشتند - و بچستی و چالاکی بخندق در شده
دست نهب و اسر کشوده غنیمت بسیار گرد آوردند - اعظم خان
جمعی از پیاده های راجه ججهار سنگه بندیله را برای گرفتن فیلی
چند که در خندق سراغ یافته بود فرستاد - انها بجلادت و جسارت
رو بکار نهاده چهار فیل و اسپ و شتر و گاو و اسباب بسیار آوردند -

داخل حصار شدند - و اموال و اسباب بسیار با پارهٔ جواهر ومرصع آلات غارت نمودند - و مبلغ ومقدار ان بسبب ازدحام خلایق بضبط در نیامد - سیدی سالم قلعه دار و پدر و برادران و اهل و عیال اعتبار راو و اهل بیت شمن عم ملک بدن و جدهٔ مادری بی نظام با همگی عمله و فعله اسیر گشتند - اعظم خان بعضی را که نگاه داشتن ایشان ناگزیر مصلحت بود نگاهداشته دیگرانرا از مرد وزن و خرد و بزرگ بالتماس امرای دکن بتصدق فرق مبارک بندگان اعلی حضرت آزاد گردانید - و بمیامن اقبال مشکل کشای اورنگ آرای جهانبانی - و بمساعی جمیلهٔ اولیای دولت جاودانی - چنین حصن حصین بزودی و آسانی تسخیر پذیرفت - و چون از عرضه داشت اعظم خان و منهیان وقایع آن صوبه حقیقت تردد و مساعی بندگان اخلاص گزین - وکیفیت این فتح مبین - بمسامع بشارت مجامع رسید اعظم خان بعنایت خلعت و باضافهٔ هزاری ذات و هزار سوار بمنصب شش هزاری شش هزار سوار و اسپ از طویلهٔ خاصه بازین طلا - و راجه جیهارسنگه بندیله بخلعت و اسپ - و مرحمت خان از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی ذات و هزار سوار نوازش یافتند - و دیگر بندها نیز در خور حالت مشمول مراحم گشتند - و چون خبر رسید که بخت برگشتگان بی نظامیه آوازهٔ فتح شنیده از بیست کروهی دهارور که محل اقامت این بادیه پیمایان ادبار بود کوچ نمودند - و باراده مذبذب ساختن نصیری خان که قلعهٔ قندهار در قبل دارد بآنصوب شتافته باشد که قندهار از دست بهادران قلعه کشا خلاص توانند ساخت اعظم

دیرین بندگان وچه دکنیان که در سلک دولتخواهان منسلک گشته بودند مبالغه میکردند - که اولی آن ست که فتح این قلعهٔ دشوار کشا بوقتش باز گذاشته تعاقب مقهوران نموده آید - اما اعظم‌خان که از سنگ انداز نداشتن قلعه و طرز قلعه داری حصار گزینان که قلیلی بودند - و از مساعی عساکر قلعه کشا و نیرنگ پردازی اقبال فیروزی مآل دریافته بود که این قلعه تسخیر پذیر است - چندیرا از طایفه که دل برکار نمی نهادند بمحافظت آرد - و بعضی را بحارست جمعی که برای کاه و هیمه میرفتند معین گردانید - و خود با گروهی از بندهای درگاه دل بر کشایش حصار نهاده دست اجتهاد کشاد - ومجاهدان اقبال را به نوید الطاف پادشاهی آمادهٔ پیکار گردانید - و چون از کار طلبی و پیکار گزینی بهادران قلعه کشا و از جرأت و جسارت مبارزان نبرد آرا نگهبانان قلعه را دست از کار وکار از دست رفته بود - صبح دوشنبه بیست و سیوم جمادی الثانیه مطابق هشتم بهمن ماه سوار شده رو بدروازهٔ قلعه نهاد - و قرار داد که سپاه نصرت اعتصام ازطرف دروازه که جرنداره و یورش بآسانی میسر است بیك دفعه ملچار هاى خود برآمده برخی به نردبان و چندی بکمند بر دیوار حصار برآیند - کار پژوهان که تیر و تفنگ و حقه و سنگ را باران سرسبزی کشت زارفیروزی میدانستند طایفهٔ ازانها بر خندق هجوم آوردند - و گروهی بپای جلادت بدیوار برآمدند - و مرحمت خان با چندی بقلعه درآمده دریچهٔ دروازه را کشود - اعظم خان با سایر سران و سرداران بدرون درآمد - و قرین در آمدن او قریب دو هزار کس بدیوار برآمده

جماعه فیروز شاه - رندوله و پدرش از غلبهٔ توهم با جمعی مسلح اعظم خان را دیدند - خان بدست خاصه و بدست اسپ برندوله و فرهاد و دیگر سران عادلخانیه دادهٔ کمال دلجوئی و خوشخوئی بکار داشت - ایشان اظهار نمودند که چون عواطف والای حضرت خاقانی در بارهٔ عادلخان روز افزونست و حصون ممالک بی نظام که درسمت بیجاپور واقع است با توابع و مضافات باو مرحمت فرمودند - اگر قلعهٔ دهارور که دریندولا به نیروی تیغ جهان کشای اولیای دولت انفتاح یافته و از جمله آن قلاع است بما بازگذارید درمیان همسران باعث افتخار عادل خان خواهد بود - اعظم خان جواب داد که حکم گردون توان چنان صدور یافته بود که عادل خان بسعی و تردد خود قلاع مذکوره را با توابع از تصرف بی نظامیه برآورده متصرف شود - و در تخریب ملک و تفریق جمعیت بی نظام بد فرجام با لشکر نصرت اثر متفق گشته بذل سعی نماید - درین مدت مدید که هوا خواهان درگاه عرش اشتباه در تعاقب آن بادیه پیمایان ادبار فراز از نشیب باز ندانسته در کندن بیخ فساد و بر افگندن بنیا فتنهٔ ایشان کمال کوشش مینمودند - هرچند بشما نوشته آمد که درین وقت که مقاهیر پریشان و سرگردان شده بخود گرفتارند و نگاهبانان قلاع امید کومک ندارند فرصت را از دست نداده قلاع را بتصرف در آرید - بگوش هوش نشنیده تغافل و تکاهل ورزیدید اکنون که مجاهدان اقبال از روی جد و جهد تمام قلعهٔ دهارور را فتح نمودند - این التماس بس بیجاست و قابل پذیرائی نیست چنین مطلب دور از کار بعرض اشرف نمیتوان رسانید - بهر حال

خان بد انچه از اسباب توپخانه و ذخیرهٔ قلعه از آفت تاراج باز
مانده بود سرانجام لوازم قلعه داري نموده حراست آنرا بمير
عبد الله رضوي با جمعي از منصبداران و هفتصد پیاده تفنگچي
و برخي توپ انداز مقرر گردانید - درین اثنا رندوله سردار لشکر بیجاپور
که عادل خان اورا و فرهاد پسرش را با ده هزار سوار فرستاده
بود تا بعضي محال ملک اورا که دران سمت واقع است از آسيب
بي نظامیه نگاهدارند - و در تسخیر قلاع و تصرف پرگنات که حضرت
شاهنشاهي از ملک بي نظام باو عنایت فرموده بودند بکوشند
بقصبهٔ ماندور که ده کروهي دهارور است رسیده باعظم خان پیام
نمود که چون عادلخان از صدق بندگي بلوازم دولتخواهي و مراسم
هواجوئي قیام مي نماید - و مقرر گردانیده که این جماعت با
عسکر فیروزي اتفاق نموده در مالش مقاهیر بي نظامیه سعي
نمایند - بنده میخواهد که شما را دریابد و تابع صوابدید دولتخواهان
باشد - اعظم خان بانکه میدانست که او با بي نظام در مقام موافقت
است و بخرابي ملک او هرگز رضا ندهد صلاح وقت را که نخته
کار سخته روزگار از دست بگذارد منظور داشته پاسخ داد که چون
عزیمت تعاقب مخاذیل بي نظامیه تصمیم یافته است از روي
اخلاص و بندگي برین ارادهٔ راسخ بوده زود بیاید رندوله و فرهاد
پدر او در همان روز روانهٔ لشکر ظفر اثر گشتند - اعظم خان روز دیگر
بجهت ملاقات ایشان در دهارور توقف نموده - یاقوت خان و
اوداجیرام و کهیلوجي و مالوجي و چندي دیگر از دکنیانرا با ملتفت
خان پسر کلان خود و دیگر بندگان درگاه خلایق پناه باستقبال آن

از جالناپور به دو منزلی دهوکری رواره ساخته بودند - از آمدن رسول
افواج قاهره به جالناپور هستی آن خود سر اندوده به پناه دولت آباد
در آمده اند - و بی اطلاع بآن سرگشتگان بادیهٔ ضلالت پیغام فرستاده
که توجه شما درین نواحی باعث تفرقهٔ عساکر نصرت مآثر می شود
رای صواب آن است که نسبتی که ولایتی و سایر محالات اند
رفته چنانچه سابقا قرار داده بودند قلعهٔ سولاپور را با ولایت آن
بآدبیاء ساهو ندهید - و بعد از عهد و پیمان موافق گشته به تاخت ولایتی
که از دست در آمده لشکر پادشاهی را مشغول دارند - سپهداران
باین اراده از راه راستی باز ماندند بالاگهات گشتند ٭

نگارش وزن شمسی

روز مبارک دوشنبه غرهٔ رجب سنه هزار و چهل مطابق پانزدهم
بهمن جشن شمسی وزن اختتام سال سی و نهم و آغاز
سال چهلم از زندگانی جاودانی حضرت خاقانی انعقاد یافت - و
آن گرانبار دریت و معدن بآدمی که درین وزن فرخنده معهود است
بطلا و دیگر اجناس بر سنجیده آمد - و پلهٔ ترازو رشک افزای آفتاب
گردید - و بخشش سی هزار روپیه از زر و سیم وزن و نقل زرنثار دامن
احتیاج جهانی بر آمود - و شریف اصفهانی خالوی باقر خان نجم
ثانی بمنصب هزاری هفتصد سوار - و شجاع ولد معصوم خان کابلی
بمنصب هزاری چهار صد و پنجاه سوار - و مکرمت خان از اصل و اضافه
بمنصب هزاری چهار صد سوار نوازش یافتند - و نرسنگداس پسر راجه
دوارکاداس بمنصب پانصدی ذات و چهار صد سوار سرافراز گردید ٭

چون آن ادبار به شکال [illegible] گریختند - و [illegible] آنکه [illegible] بر ادوات چاره
[illegible] در قصبهٔ ماندوه [illegible] در [illegible] اقامت
[illegible] و [illegible] از دوای [illegible] و [illegible] طلب
نموده با [illegible] آماده [illegible] - و از [illegible] که [illegible] خود
را [illegible] سر راه [illegible] گره [illegible] راه [illegible] احوال [illegible] حال
رسیده بآب [illegible] سلسلهٔ [illegible] افواج [illegible] و [illegible]
[illegible] که [illegible] روانه [illegible] روز
بحوالی قصبهٔ [illegible] - و خاطر از [illegible] آن فراهم
ساخته [illegible] (ب) [illegible] باز [illegible]
و از [illegible] آمده [illegible] رساند [illegible]
[illegible] قصبهٔ [illegible] آدمی [illegible]
ترک [illegible] - و از راه [illegible] روانهٔ [illegible] - اعظم
خان [illegible] اطلاع یافته بموضع [illegible] آمد - و ازان راه [illegible]
[illegible] - و از [illegible] که در [illegible] افتاده بود
[illegible] علی اصغر ولد [illegible] بدرگاه سلاطین [illegible]
[illegible] - [illegible] از راه [illegible] بسوی [illegible] آنجا فرار نموده -
هر روز مسافت [illegible] - و [illegible] از منزل [illegible]
در پی می شتافت - چون [illegible] خدام عساکر [illegible]
[illegible] آمد - که آن گروه [illegible] که برای [illegible]
ساختن [illegible] که با [illegible] بمحاصرهٔ قلعهٔ [illegible] پرداخته بود

(ب) عهد الهامي

و جانسپاري دادند - و راجه دواركاداس و ميرزاده شوهر خان تا الم
با چندي از ترددات مردانه هم نبرد خود را فرود آورده دل رانه
جان در باختند - و از افغانان صدر روهیله و محمود پسر پدارا
تا محمود با بسیاري از انبار زدگان بکوه بیساي فرو رفتند - پدارا چون
دیدکه از زخمهاي منکر توانائي تلاش و ترده ندارد و پسر
صدر و جمعي که بآنها استظهار تمام داشت کشته شدند - پاي ثبات
از دست داده سموم دار راه فرار سپرد - و در اثناي گریز از فرط
ره نوردي و اضطرار فیلاني که همراه داشت جابجا میگذاشت -
چنانچه پیش از وصول او بحوالي کالنجر بیست فیل بدست اولیاي
دولت در اثناي تعاقب افتاده - فیلي چند بدست مردم راجه
امرسنگه زمیندار باندهو که او بعد از نوشتن دولتخواهان اورا روانه
درگاه خلایق پناه گردانید - و چون پدارا بنواحي کالنجر رسید سید
احمد قلعه دار کالنجر آگهي یافته سر راه گرفت و هنگامهٔ نبرد گرم
ساخته جمعي را مقتول و برخي را ماسور گردانید - و حسن (ن)
پسر پدارا را با دست و دو فیل از جملهٔ افیالي که از سرونج برده بودند
بدست آوردند - و پدارای نکبت گرا از اضطراب و اضطرار طوغ و علم
گذاشته با هزاران خواري با چندي فرار نمود - و آنروز بغایت اجل
موعود بدست گروه رفته درگذار سپاهیده که منقطع زندگاني و مقبض
جان فانیش بود فرود آمد - سید احمد حقیقت ستیز خود و گریز پدارا
ببارگاه سلاطین مطاف معروض داشت - و از پیشگاه نوازش پادشاهي

(ن) حسن

فرو نشستن شعلهٔ حیات پیرایهٔ کفران گرا بآب تیغ مبارزان عسکر اقبال و انهدام بنیان فساد افاغنهٔ بد سگال

آن بد بختان برگشته از گسسته شدن دریای معاونت اتما که باستظهار معاونت او ره گرای دعوی خواهی و هنگامه آرائی دل نهاده بودند نگونساری و نابرخورداری بود پای استقامت از دست داده هراسیده سر راه فرار می پیمودند و هرچند میخواستند که بگمنامی از میان بدر رفته بجائی رسند افواج دشمن مال دست از تعاقب باز نکشیده خود را باو میرسانیدند ٭

بیست و هشتم جمادی الثانیه بعد از وصول بموضع نابهی از ولایت پادشهو که پانزده کروهی سهرنده و سی کروهی اله آباد است ظاهر شد که آن زیان زدهٔ صورت و معنی برگشت کردهٔ بموضع مذکور است - و چون از کوفت نوردیدن راه دراز و همراهی زخمیان پیکار جگرخراش قدر ترسوار شد - عساکر اقبال خود را بآن ناکس خود زیاده تر نزدیک رسانیدند - و نخست سید مظفر خان هراول افواج قاهره باو رسید - برابر وصول مبارزان ظفر طراز آگاهی یافته بعضی از افاغنه را که اسپان زبون داشتند باسباب مالی که دست زد تاراج نشده بود روانهٔ پیش ساخته با قریب هزار سوار بکار گذار سر راه مظفر خان گرفت - و هنگامهٔ کارزار گرم گشت - خان شجاعت آئین چپقلشهای مردانه نموده و بسیاری از کندآوران رزم خوی ناموس جوی داد وفاداری

درجهه لوه زن و پسر ارادکه ۱۱۰ ملازمان نوشاه ۵ اداا ، اه الی
و ولدانش اس مال ۵ سره آورده از سوی کروه را با عرر پسر بی
را ال داره پاره ساختند و از روباهی اه که در سپ بصده بس
بودند بدنامی کشیده شد - و گرز برداران سرهای آن شوریده سران
بریدند - و برخی بدر رفتند - از عراه لشکر در رب امر شاه صادق
پسر سید عبد الله دولتخواه ... مظفر خان را باست و همچنین
دیگر ایشان والی شهامت رسانند - و همچنین خود خواجه را دلگوه
رحم از خود گذرانیدند - درین هنگام عبد الله خان بهادر از عقب
رسیده سر دیوار و ... و ایشان را ... خواجه کامگار برادر زاده
خود ... درگاه عرش اشتباه فرستاد - و همراه پسر دیگر پدرا را که زنده
بدست افتاده بود فید نمود و چون مادر ... که دریافتند که
هاگد ... ترس دل ... داشت و خانجهان پسر مدرا گریخته ... داو
پناه برده بود - عبد الله خان برای آوردن او ... نام خواجه سرای
خود را فرستاد او خان جهان را با ... برادر خورد بهادر خان برد
شان آورد - خان او را ... ... روانه درگاه سلاطین
پناه نمود *

بامداد روز دو شنبه هشتم رجب مطابق ... و دوم بهمن
در ابتدای آنکه مظهر عواطف سبحانی حضرت خاقانی در آب
تیتی کشتی سوار عشرت اندوز صید مرغابی بودند - خواجه کامگار
سرهای آن نگون ساران ببارگاه گردون جاه آورد - و ... خان این
مژده را در کشتی رسانید - خاقان سلیمان حشمت ...
زبان بشکر افضال الهی کشاده بدولتخانه معلی معاودت فرمودند

استمالت بسیار بازخان سرفراز گردید - و فرمان والا بنام منور بادشاه
که مادیم اواده را بجدل رسانیده مثال را امیر بشرا ادراک آن
ساله دهر مانده

روز دوشنبه غرهٔ رجب مطابق بیستم بهمن امان الله خان
بهادر و سید مظفر خان بارهه عرض رسید که از را از کاتب زاده و بی راه
و روا رو تاه و بدکاه خالص ساختند - فوج آراسته روانه شدند - بار از کشته
شدن عزیزان و خویشان و اموال که بادشاه ... سوی ...
دوکده آمال باطله و امانی کذبه شده بود امداد و استظهار مستطیع
ساخته - بهرهان گفت که از زندگانی بادیه که گرامیتر این همه
خواری و سرگشتگی نیست ... آمده ام را راه فرار باز است - و
هرجا فراز - هرکه میل رفتن داشته باشد بهر طرفی که خواهد رود
چندی پای ثبات فشردند - و جمعی فرار اختیار نمودند - چون
هنگام ستیز پیشهٔ وغا سید مظفر خان هراول لشکر فیروزی که با
بادشاه و ... و گروهی از گرز برداران و دیگر بندگان درگاه عالم پناه
پیش پیش لشکر منصور بود - رسید - بهرامی خسروان گرامی
را بسوی عزیزانم که بود بطور ... - و ...
جمعی از امانیه ... را که با او مانده بود ... بسوی
سید مظفر خان روانه شد - خان مذکور با همراهان خود ...
آورد - آن ... که کمانداران افواج منصور بهیچ وجه
دست ... از اسپ فرود آمده با ماشه و ... و جمعی
از گرز برداران و دیگر بندگان از سادات باره و غیره که هراول سید
مظفر خان بودند آویزش نمودند - و در ... و خورد ماشه و ...

برده - از غیب دانی و نهفته بینی فرموده بودند که ان شاء الله درین زودی سر آن بی اقبال همراه اقبال بدرگاه والا خواهد رسید - و نیز بر زبان صواب ترجمان رفته که بحساب سپاهی گری روز مبارک دوشنبه افواج نصرت امتزاج به نبرد آن مقهور می پردازند - و دو شنبهٔ دیگر خبر قتل او میرسد - ازانجا که ضمیر مهر تنویر جام جهان نماست - مطابق آنچه برزبان الهام بیان رفته بود از نشیمن خفا بر فراز ظهور برآمد *

هفدهم رجب مطابق غرهٔ اسفندار بمعهود هر سال بندگان خاص را بعنایت خلعت زمستانی بر نواختند *

شب بیست و هفتم بعطای ده هزار روپیهٔ مقرر دامن امید محتاجان بر آمودند *

هشتم شعبان آقاحیدرکه غلام ترک معتبربی نظام بود وبخواص خان مخاطب برهنمونی بخت بدریافت سعادت آستان بوس مستسعد گشت - و بخلعت و خنجر مرصع و منصب دو هزاری هزار سوار و مرحمت اسپ و دوهزار اشرفی بعنوان مدد خرج نوازش یافت - و سیدی یاقوت حبشی معروف بمفدم بعنایت منصب درخور قدر و حال فرق مباهات بر افراخت *

نهم یمین الدوله که بحکم و الا با اکثر نو ئینان بلند مقدار از یالاگهات برگشته بیرون شهر فرود آمده بود - و بقصد دریافت دولت کورنش روانه شد - شهنشاه گردون غلام از بندهٔ پروری و پرورده نوازیی امر فرمودند که پادشاه زادهای کامگار بخت بیدار تاکنار شهر استقبال نموده بآستان مقدس بیاورند - آن رکن رکین سلطنت

و حکم نواختن کوس شادمانی نمودند - اعیان دولت و ارکان سلطنت مراسم تهنیت بتقدیم رسانیدند - و معتمد خان بمژدگان این نوید خلعت خاصه یافت - و خواجه کامگار بخلعت و اضافهٔ پانصدی دو صد سوار بمنصب هزار و پانصدی ذات و ششصد سوار و خطاب غیرت خانی و عنایت اسپ سر برافراخت - و سرهای این سرگشتگان بادیهٔ ادبار از دروازهٔ قلعه آویخته آمد - تا عبرت مایهٔ سایر فساد پیشگان فتنه اندیش گردد - و سکنهٔ برهانپور که آن زیان کار دین و دنیا و نگونسار صورت و معنی را مدت مدید در کمال کامکاری صوبه دار خود دیده بودند - محو تماشای اقبال دشمن مال پادشاه والا جاه گشتند - و مناشیر مشتمله بربن فتح سترگ بیمین الدوله آصف خان که در بالاگهات بود - و مهابتخان خانخانان که بنظم صوبهٔ دار الملک دهلی می پرداخت - و دیگر صوبه داران شرف صدور یافت - و عبد الله خان بهادر و سید مظفر خان را بارسال فرامین عنایت آگین با خلعتهای فاخر مصحوب عبد الله بیگ کامیاب گردانیدند - طالبای کلیم این رباعی در افسردن شعلهٔ حیات دریا و فرو نشستن حباب زندگانی پیرا منظوم ساخته بمسامع بشایر مجامع رسانید - و بصلهٔ گرامی دامن امیدش گرانبار گردید

* رباعی *

این مژدهٔ فتح از پی هم زیبا بود * این کیف دو بالاچه نشاط افزا بود
از رفتن دریا سر پیرا هم رفت * گویا سر او حباب این دریا بود

پیش از کشته شدن آن مخذول چون بعرض اشرف رسیده بود که پیروای برگشته بخت دو حلقهٔ فیل سرکار خاصه شریفه را از سرونج

در راه گروه نگذارند - چرا که آن مرهته از راه ... ابن ...
بادکی چون دارند با جماعه انبار برندگان توشته قرار داد پا ...
راه ابدال بروند از امر آمدن گهات از دارند تا لشکر ظفر پیکر
... در استیصال این مفسد بانتظار سعی دارند ...
ناسخ نوشتن که اکثر مرهتان مرد بجانب مالوه و ... دیگر
رفته اند - طبلی که هاینده این ذات معالی ایمان ندارند - ...
به بادرک ... را بمال خان می ... سرانجام
جمعیت ... اشاره کنند بعمل خواهند آورد - و ... خان ...
بود که امواج فاخره بهیج ... از ... باز ... مکرر
برهان‌الدوله ... کرد که ... بزرگ ... نظام الملک اند - و
... و ... و اعتبار و اقتدار ... از ... اوست - ... هنگام
که لشکر پادشاهی در مقام خرابی این خاندانست ...
پروراکی ... آنست که در حفظ دولت و آبروی این خانه
سعی بلیغ نمایند - ما او را ... سوار و ... آن
راهی ساخته ایم - ... در ... و ... طرفین و ...
ارکان ... جانبین کوشش کنند - تا این ... از آنست
... عساکر پادشاهی محفوظ و مصون باشند - اعظم خان ...
... پادشاه برای آگهی بر مضمون صمصام الدوله نوشته - که
وعده ... بود که به بادرک بروند و در آنجا سرانجام لشکر نموده
... صورت ... ملحق شوند - الحال شنیده میشود که بجانب
پرگنه کاسی ... - ... عهد گسسته و خلف وعده
... دلالت دارد - ... نپرداخته ... گذرانند - و

[illegible] از [illegible] بالارفت [illegible] را به منصب هزار [illegible] سوار [illegible]
[illegible] [illegible] به اضافهٔ [illegible] [illegible] اسپ [illegible] از [illegible]
[illegible] [illegible] که [illegible] درگاه [illegible] والا [illegible]
[illegible] - و [illegible] روز عبدالله خان [illegible] اعظم خان که
[illegible] [illegible] به [illegible] رسانیده بود [illegible] آن [illegible]
[illegible] امراء - عبدالله خان بهادر [illegible] خاصه و جامه
مرصع و جمدهر مرصع [illegible] پرلکاره و شمشیر مرصع و [illegible] هزاری
هزار سوار به منصب شش هزاری شش هزار سوار و خطاب [illegible] روز
[illegible] و مرحمت اسپ از اسپان خاصه با زین طلا و فیل از فیلان
خاصه مفتخر گشت - و سید مظفر خان به منصب مذکوره و اضافهٔ
هزار سوار به منصب [illegible] هزاری [illegible] و سوار و خطاب خانجهانی که
قرین دولت این دودمان بود از شاهجهانی ایران داد [illegible]
سرمباهات [illegible] رسانیدند - و بندهای درگاه که با این دو [illegible]
بودند به رتبت منصب [illegible] [illegible] اضافه و دیگر مراحم
سرافراز گردیدند *

اکنون تتمهٔ احوال اعظم خان و دیگر نظامیه نگارش می یابد

چون مقرب خان و پهلوان [illegible] آمده با بالاپوریان مصالحه
نمایند - از راه [illegible] بالا گهات متوجه گشتند - چنانچه نگاشته
آمد - اعظم خان از [illegible] و [illegible] عازم بالاگهات شده
[illegible] آمده سامان [illegible] [illegible] خویش
میرزا یوسف خان را به نگاهبانی آن [illegible] [illegible] نوشته
که قرار یافته بود که [illegible] نظامیه [illegible] بر آمدن بالاگهات کند

حاصل شود بعد ازان از رحمه سعادت و هشت داما ۱۱ بروی بار
بخواهد آمد - و پس از رسیدن بدکنه کروهی چه شده راه ...
را بالتمامی بتهامی دادن اوی زمان شود که ۵۰ ده و دانا درنده
را تاراج داده راسته محسنت پاره را که بعامله ایک کروه است
حصن قلعهٔ برنده بود تاراج نموده ازانجا بر سر قصبه که متصل
قلعه بود رفت - و انبار غلّه را که بارتفاع پنج گز و عرض سه گز و
دور قصبه بود و خانه‌ای بیبهای سه تاراج برگرفت آن قصبه متصل
رخنه کرده آمد - و تفنگچیان محافظ حصار فرار نموده بحصن قلعه
پناه بردند - و قصبه غارت زده را بر اعتدال گشت و اعظم خان نیز
از عقب رسیده - درین اثنا قلعه نشینان توپ بزرگ که بار هر
کدام یک و نیم من پادشاهی بود سرداده - تفریبی توپان دوج
منصور افتاده چون زمین ناگاه لایح بود از صدمهٔ آن سایه زیرها
جسته چندی را هلاک و برخی را زخمی گردانید - اعظم خان
بقصبه درآمده برای کردن دلان مجاهدین که در خندق بودند
اهتمام نمود - مجاهدان اسلام همت دال از خندق بر آورده بر کار
والا ضبط نمودند - و انبار غله بدست آمد - مقرب خان و
دیگر مجاهدان که در حوالی تالاب ککراله بودند و با زندوله نگرانی
داشتند از شنیدن این اخبار هراسیده گشته ترنکواه نوشتند که
مثل دهارور حصاری حصین با مضافات بتصرف بندگان پادشاهی
درآمد و توابع قلعهٔ قندهار را نصیرخان بدست آورده بمحاصرهٔ
قلعه پرداخته است - و سنگمنیر و باضاپور و جنبر و امثال آن نواحی
و سرحد وطن و بکوکه بملک عادل خان پیوسته است انجاگیر ساهو

ی طلبیده نگاهبانان ما گذاشته بود در آمده ثبات ــ ترددات روانه شدند .
و اموال و اسباب زاد را در وادی پرداخته گذاشته ساطر و ارقام ارادت
نگار ناامید گرداند که آن گروهی سرداران ابتدا سے اترک است
روز واه / اما ادامت ناسب نداده و چون اعظم خان نیز هم
شده که روانه رکاب مقرب خان را همراه کرد که چون درد خواص
خان که مدار مهمات عالیجاه بروست رسانده و خواص خان اورا
تسلی داده بار کرده است - و مصالحه نداده واقعه قولاپور را
ولایت آن قرار داده - خلاصه ایالت اورنگ جهان بانی معروض
داشته المانی کومک بود - حکم جهار سطاع عز صدور یافت که از
نوع خواجه ابوالحسن که در باسك امت شد فادرخان یالحدان و از
حضور اقدس سردار خان و رعد خان و خواص خان و دیگر بندهای
درگاه خلائق پناه و سه هزار سوار از تابینان یمین الدوله آصفخان
با اعظم خان به پیوندند . و شیخ معین الدین از احمدنگر با پیشکش
عادلخان و شیخ محی الدین از گلکنده با پیشکش قطب الملک روانه
درگاه آسمان جاه شده بودند - اعظم خان از اندیشه آنکه مبادا اعداء بر
بعد از تعاقب به برگشته اوسه و نهالکی و جانب کوپه که در نواحی
قلعه بندراست روده بشاخ معدن معموري برسانند - توقف در حوالی
پرینده و تدبیر تسخیر قلعه آن و بدست آوردن غلات و اسباب
مخاذیل که آنجا فرستاده بود بر تصمیم نموده قرار داد که بکجیدی
مقرب خان و دیگر ملاعین را مشغول دارد تا همه سر راه بر هردو
برادر ناوانند گرفت - و هم کومک درگاهی بعسکر فیروزی برسد
و هم بر اتفاق این دو ریاان و آنچه فرمان خود قرار دهند اطلاع

و مردم با مرحمتی رفتار نمود - و چون والی دار الامروز
ترکمن‌ها و ایلات را از اطراف و اکناف شهر و ولایت دیوانی
مامور داشتند که اکثر مستوفیان کتابخانه ... ۲۵ روز از ...
قدرت زور نکرده بود ترکمان جمعی از بی‌نظمیه از اطراف اشرار
مرحله امر که یک گروهی عامه بود به آنجا آمده از دست درازی
نمودند باقوت‌ها با وحشی درآمده با همه گروه مهاجر را رانده
در گشت - روز دیگر باقوت‌ها و ماهیت‌ها قسمت برکنده داری یا
برای عامه رها نمودند - ترکمن‌ها و دیاری که با دیگر همراهان
حرکت تا قلعه فاطمه مرتبه خورده از بالا تکرار ... بوم آمده
بودند تا عرصه اداره دست برده ... تا آنان گشاده بجهت
سیرن باقوت‌ها و ملامت‌ها روانه کردند - اعلام‌ها در اراک
این ترتیب ارکستان آگاهی داده ابتدای راه ... و راه
حصار سنگه نادیده و جمعی از اینهای کارطلب - ... دوست
ترکمن‌ها و ایلات ... اوباج ... بیاورده خود را
بدامن کوه کشیدند - اکثر وامروزی ارادگی آثار عظیم لذیذ صدمه بوم
است از حواسس آگهی داده بتاراج آن متوجه گشت - و
باستعجال تمام بسر وقت بادیه‌نشینان انبار غله‌ای که اسباب دار
کرده در پی فرار بودند رسیده اسب و شتر و گاو بسیار باغراوان
اسیران بدست آورد - و ناگهان بادیه‌ای که چار گروهی پرکنده است
تعاقب کرده ... توپ و ... درجائی که غله فرود آمده بود
گذرانده روز دیگر ... - و چون ظاهر شد که عادل خان
از خرد سالی در انصرام معاملات اختیاری ندارد و زمام مهمات

سه [illegible] بوده مقرر بود و قلعه اوسا را خواجه ابوالـ [illegible]
[illegible] و [illegible] آلات و سامان جنگ که آن سامان [illegible] در صورت
نظام الملک [illegible] آنده - [illegible] دربار [illegible] است که از
روی تکبر و نادانی اغوا نموده در کامیابی خانه او سعی نمایند
[illegible] امراء ظاهره [illegible] برخاسته جا [illegible] خواهند
دانست - و همین که مارا از میان برداشته در دکن جا خواهند
[illegible] مصاحب طبعان آصف که به سبب [illegible] قلعهٔ دولتاباد را
[illegible] از ما گرفته ارباب مصالحه را مستحکم گردانند و در
استحکام قواعد دولت نظام الملک که اساس بنیاد خاندان است
[illegible] الاعدام رساند - چنانچه در خواب دیده که این معنی
بعادل خان قرار داده اکنون مصروف شان [illegible] سوالیر را با
[illegible] آن حواله گماشتگان عادل شان نمایند و [illegible] ایشان
موکل ساخته خاطر فراهم آورد - اعظم خان محاصرهٔ قلعه را بست
آغاز نموده خسم دروازه کوچک دریائی و خرابه نشسته - و
چون [illegible] گروهی پرده گاه و همه [illegible] بود [illegible]
خداوند خان و [illegible] - [illegible] محاصرهٔ [illegible] که از دور دست
عاقبت و همه می آورند - و عاربان دوا - خواجه طراز قلعه را دل
نموده از سه طرف کوچهٔ سلامت بخندق رسانده شروع در سر کردن
آن نمودند - و راجه جسونکه و اعتمادراو مدر آتش کوچهٔ سلامت
بخندق رسانده شروع در سر کردن آن نمودند - اعظم خان ملچاری
محاذی دروازهٔ قلعه ساخته از آن تا خندق یک تیر انداز بود - کوچهٔ
سلامت راست کرده برکنار خندق رسانده پر انباشتن - چنانچه

فیروزی استماله شدند - و چون همگی افواج قاهره بکهات در آمدند
و یاقوت خان و کهاوری و فالودی و نادر بیگ افغان که هنداول بودند
بعقب رسانیدند - برخی از متعلقان خود را با روی چنداول نمودند
و دیگر ناخن یاقوت خان گرفتند - و مشرف خان و ناول و کهاوری
و دیگر بنی فاطمه و دولة و برهان پدرش و نادر عادل شاهیه که
باتفاق پدرش روش هراول کرده بودند بمجرد رسیدن اعظم خان
فرار نمودند - و آن روز ساحل دریای ... نصرت ختام عساکر
گیتی پیما گشت - و روز دیگر ... اگرچه مردم آنجا ناامید
کومک قلعه را استحکام داده بودند اما بهادران حصار کاسر سواری
کشودند - و غارت نموده ازآنجا بهادروار ماندند و بیست دریمان بدهاوور
رفتند - درین منزل دلاور خان که از درگاه والاجاه و سید دلاور
خان که از لشکر خواجه ابوالحسن حسب الحکم روانه شده بودند
بعساکر فیروزی پیوستند - و چون ساکنان بلاد و اعدا از مکر والتماس
رستگاری عیال خود که در دهاوور بودند اولیاء دولت بلند قواعد
امداد نموده بودند و اعظم خان جوانب حزامت که اگر در سالک
دولتخواهان درآیند هم رهائی آن جماعه صورت میگیرد و هم بمنصب
بمناصب لایقه سرافراز میگردند بشفقت درین هنگام قدر و برادر
بقصد خدمتگذاری درگاه جهان پناه از معاهدین جدا شده بدهاوور
آمدند - و اعظم خان را دیدند و هرکدام بخلعت و اسپ و مدد
خرج از سرکار والا سربلند گردید *
اکنون عنان گلگون خامه بصوب نگارش وقایع حضور منعطف میگردد
بمحمد علی بیگ ایلچی دارای ایران که بموجب فرمان گردون

بدست نیفتاد دم عالم کالونی است که بدو او اراده ، عادل خان
اورا بدولتخان مخاطب ساخته بخدادادی ... چادر باو باز
کذاشته بود و آن دکنی حرام نمک بر همان بد از موجب انعام خود را
خاص ساخته بود و بعض معاملات را ... فتنه اکثر
شرارت ... ساخت - و ... کلان
ابراهیم عادل خان راکه از مسندۀ سلطنت اخراج ... بود مشغول گردانیده
... اورا برای خود ... - و ... و ... وی
... خود را جان در داد و عادل شاه ... اخراج نموده
... ساخته اند - و ... پرمانده ... لشکر از چاه
کاوی ... اسب ... - و اکنون ... کروهی از ... کدام ...
باگردر اعظم خان ... حصار پر آمده گذاشته ... دهارور روان
شد - دران روز ... کار خود را ... - روز دیگر که از موضع
بانره کوچ شد - ظاهر گشت که ارادۀ برآمدن گهات دیگر که طرف
دست راست است دارند - و چون ... رسانید
آمد با ... خان و ... خان و دیگر بادشاهی درگاه ...
که ... اول بودند ... را بروی کار آورده ... را به ... اراده
که اسپان ... و ... و تفنگ ... عدم گردانیدند -
دران ابدا خبر رسید که ... از گهات ... برآمده سر راه بر
لشکر ظفر پیکر گرفته است اعظم خان راجه جیسنگه و راجه بهار
سنگه و راجه انوپ سنگه و دیگر راجپوتان را که هراول بودند ...
... - و ... خان را نیز با دوهزار سوار از فوج چنداول بکومک
روانه نموده - ... دوران ادبار نزدیک ... قدم کروهی سپاه

بابلادی مشهور و معروف بود اثر معموری نماند - و این بلای شدید و بلاهای گذشته و غلاهای رفته را که در تواریخ سالفه برسم تعجب نوشته اند درنظر بی اعتبار گردانید - و در سوانحات آینده چون مفصل مضروب و سمر مکتوب مرقوم خواهد گشت - مظهر مراحم یزدانی حضرت خاقانی - که کارگذار تقدیر مفاتیح کنوز ارزاق بدست گنج افشان و دل دریا سانش سپرده است - و غمام انعامش چون انعام غمام از کشت زار امید جهانیان نشان افسردگی برده - ابواب بر و نوال و اسباب احسان و افضال بر روی عالمیان کشاده - و آماده گردانیدند - و بحکم قدر توان متصدیان مهمات برهانپور و احمد آباد و ولایت سورت آش پز خانها که بهندوستان زبان لنگر گویند برای فقرا و نیازمندان ترتیب دادند - و هر روز آنقدر آش و نان که بکفاف درماندگان طعام کفایت کند مطبوخ میگشت - و نیز حکم جهانمطاع شرف صدور یافت که روز میمنت اندوز دوشنبه که بشرف جلوس مقدس بسان دیگر ایام متبرکه عز امتیاز دارد در برهانپور که بفروغ ماهچهٔ رایات نصرت آیات نور پذیر است - برای خیرات و مبرات هر روزه پنجهزار روپیه که ماهی بیست هزار روپیه باشد باهل استحقاق و احتیاج بدهند - چنانچه در بیست دوشنبه یک لک روپیه بفقرا و مساکین مرحمت شد - و ازینجهت که عسرت اقوات و ضیق اوقات سکان احمد آباد زیاده بر دیار دیگر بمسامع قدسیه رسید حکم مقدس شرف صدور یافت که ناظمان مهمات صوبهٔ مذکور پنجاه هزار روپیه نقد نیز بغلادیدگان آن شهر قسمت نمایند چون امساک باران و گرانی غله باعث خرابی

نواب از دار الخلافهٔ اکبرآباد روانهٔ برهانپور شده بود مصحوب مکرمت‌خان دیوان بیوتات خلعت فاخر فرستادند - و حکم شد که هرجا باو بر خورد خلعت بپوشاند - و رفاقت نموده بمعتقد خان صوبه‌دار مالوه برساند که او به پیشگاه حضور خواهد آورد - و خود بسرعت تمام معاودت نماید - چنانچه او دوازدهم شعبان سعادت ملازمت دریافت ٭

از سوانح این ایام حادثهٔ عسرت انجام امساک
باران و گرانی غله است در همگی بلاد دکن و گجرات

سال گذشته در محال بالاگهات خصوصا نواحی دولتاباد باران نباریده بود - و درین سال اگرچه در اطراف و اکناف نیز کمی کرد اما از ممالک دکن و گجرات بالکل منقطع گشت - و سکان آن دیار از انقطاع مواد اکل و فقدان مایهٔ قوت باضطرار افتادند - جانی بنانی میدادند و کس نمیخرید - و شریفی برغیفی میفروختند و نمی ارزید - دستی که پیوسته بانعام دراز بودی جز بگدیهٔ طعام نگشودی - وپائی که همیشه ساحت استغنا سپردی جز راه در یوزه نهپیمودی - مدتی گوشت سگ بجای گوشت بز و استخوان آهن کردهٔ اموات به آرد آمیخته بفروخت رفت - چنانچه بعد ظهور این معنی فروشندگان از پیشگاه عدالت پادشاه حق شناس دین اساس بسیاست رسیدند - انجام کار از عموم اضطرار شروع در خوردن گوشت یکدیگر نمودند - گوشت فرزند را شیرین‌تر از مهر او میدانستند - و از بسیاری جان سپردگان طرق بر اهل تردد تنگ شد - و هرکه پس از جان کندن بسیار تا اجل موعود مهلت یافت و نیروی ره نوردی در خود دید بقریات و قصبات ممالک دیگر انتقال نمود - و درین ولایات که

سه هزاري ذات و دو هزار سوار و بعنايت نقاره - و بابا خواجه باضافهٔ پانصدي ذات بمنصب دوهزاري ذات و هزار سوار و خطاب عزت خان و خدمت فوجداري سرکار بهکر و عنايت علم و فيل - و مادهو سنگه ولد راو رتن باضافهٔ پانصدي ذات و دويست سوار بمنصب دو هزاري سوار و بعنايت علم سر افراز گشتند - و از اصل و اضافهٔ منصب فيروز خان ناظر مشکوی اقبال دوهزاري ذات و هشصد سوار - و مروت خان هزاري ذات و چار صد سوار مقرر گشت - و ديانت راي گجراتي که از قوم ناگر است و از مراتب حساب و هندسي نامهای باستاني آگهي دارد بخدمت دفترداري خالصهٔ شريفه و اضافهٔ منصب - و جسونت راي بخدمت بخشيگري احديان نوازش يافتند ۰

هژدهم شعبان افضل خان و صادق خان بحکم اشرف محمدبيگ ايلچي ايران را که بحوالي برهانپور رسيده بود استقبال نموده بدولت ملازمت اقدس رسانيدند - او بعد از اداي آداب و کورنش و زمين بوس نامهٔ شاه صفي که در تهنيت جلوس والا نوشته بود گذرانيده دعاي شاه رسانيد - و بعضي کلمات که بگذارش آن مامور بود معروض داشت - شهنشاه پايه شناس نامه را بدست مبارک گرفته بعلامي افضلخان سپردند - و پس از التماس محمد علي بيگ در بارهٔ تعيين وقت براي گذرانيدن تنسوقات شاه بيست و دوم اين ماه معين گشت - و ايلچي را بمرحمت خلعت طلا دوزي و تاج قزلباشي مرصع و جيغهٔ مرصع و خنجر مرصع گران بها سرفراز گردانيدند - و چون در ايام نوروز پان و عطريات در خوانهاي مرصع

اکثر ممالک گشته بود متصدیان مهمات خالصات ممالک هندوستان
درین سال و سال آینده بحکم خاقان دادگر بادشاه عدل گستر که
همگی همت والا و تمامی نیت علیا بر معموری مملکت و آبادی
ولایت و رفاهیت عباد مصروف دارند - قریب هفتاد لک روپیه
که زیاده از دوصد و سی هزار تومان عراق قریب دو کرور و هشتاد
لک خانی ما وراء النهر باشد در هشتاد کرور دام حاصل خالصهٔ والا که
یازدهم حصهٔ ممالک محروسه است تخفیف دادند - تخفیف حاصل
جاگیر امراء والا قدر و دیگر منصبداران برین قیاس باید نمود *

شب پانزدهم که بشب برات موسوم است از بسیاری چراغان
رشک افزای روز گردید - و شهنشاه دین پرور بمعهود هر سال ده هزار
روپیه بصلحا و فضلا و دیگر نیازمندان مرحمت فرموده عبادتی که
مخصوص این شب متبرک است بکمال خشوع و خضوع ادا نمودند *

گذارش نوروز

درین هنگام که پادشاه صورت و معنی شهنشاه دین و دنیی
ابواب بر و نوال کشاده بود - و موائد احسان و افضال گوناگون نهاده -
بعد از انقضای بیست و سه گری و شش پل از شب جمعه هفدهم
شعبان سال هزار و چهلم هجری خورشید عالم آرا به بیت الشرف
تحویل نمود - و نو روز عالم افروز نشاط افزا گشت - پادشاه فلک جاه
بر سریر کام بخشی و کامرانی جلوس فرموده مراسم بخشش و
بخشایش بتقدیم رسانیدند *

درین روز رشید خان انصاری باضافهٔ پانصد سوار بمنصب

بها و زر نقد و فیلان کوه پیکر و دیگر امتعه و نفایس گذانده که او بوجه پیشکش با عرضه داشتی مشتمل بر رسوخ عقیدت و خلوص عبودیت مصحوب رضا خان نامی از معتمدان خویش همراه شیخ مذکور فرستاده بود بنظر والا در آمد - وشیخ از جملهٔ چار لک روپیه که قطب الملک باو تکلف نموده بود یک لک روپیه را جواهر و فیل و امتعه پیشکش گذرانید - جنس موازی دو لک روپیه پیشکش کیا زمیندار ملک چاندا بنظر فیض اثر در آمد - هژده اسپ تاجیکی با اقمشهٔ نفیسه که مهابتخان‌خانخانان از دارالملک دهلی پیشکش فرستاده بود شرف پذیرائی یافت *

پنجم رمضان که روز شرف آفتاب بود مبلغ هشتاد هزار روپیه بمحمد علی بیگ و ده هزار روپیه بهمراهانش انعام شد - و آنچه درین نو روز از جملهٔ پیشکش حضرت مهد علیا و بادشاهزادهاے کامکار بخت بیدار و امراء والا مقدار بدرجهٔ قبول رسید بیست لک روپیه ارزش داشت - چون خواجه ابو الحسن با تابینان در ناسک اقامت نمود اکثر رعایای پراگنده قول گرفته باماکن خویش باز آمدند - و آن ملک که پی سپر تاراج امواج قاهره شده بود و از خشک‌سالی و گرانی خراب - رو بآبادانی نهاد - و خواجه تبول سرور خان وشرزه راو و سایر دکنیان را که در سلک دولتخواهان منسلک بودند همانجا تن کرد - و ازانرو که حکم گردون مطاع عزصدور یافته بود کهساهوجی را طلبیده در ناسک بگذارد - و خود بشاه گذه رود بساهوجی مکتوبی نگاشته - و دکنیانی را که دران ملک جاگیر داشتند همانجا گذاشته روانهٔ شاه گذه شد - و خان‌زمان را از یک منزلی ناسک بتنبیه متمردانی

و طلا باعیان دولت و سائر حضار مجلس بهشت آئین مرحمت می‌شود پاندان مرصع پر از پان با خوانچهٔ زرین و ده پیالهٔ طلا پر از ارگجهٔ شاهی با سرپوش و خوان زرین که قیمت مجموع قریب بیست هزار روپیه باشد بمحمد علی بیگ عنایت شد - و معتقد خان صوبه دار مالوه که بامر اقدس از اوجین همعنان ایلچی بدرگاه والا رسیده بود سعادت تقبیل آستان عرش مکان دریافت - بعد از و عبد الحق برادر علامی افضل خان که بحکم قضا نفاذ ایلچی را از دار الخلافهٔ اکبرآباد تا پانی پت استقبال نموده بود و ازانجا بدار الخلافه و از دار الخلافه به برهانپور آورده تمام راه لوازم مهمانداری بتقدیم رسانیده بود بشرف کورنش رسید *

بیست و دوم بموجب حکم اقدس محمد علی بیگ سه توقوز اسپ عراقی با اقمشه و دیگر نفایس ایران که شاه برسم ارمغان فرستاده بود و قریب سه لک روپیه قیمت داشت از نظر انور گذرانید *

بیست و ششم بیست و پنج اسپ عراقی و پانزده شتر نر و ماده و استری چند با اقمشه و تحف ایران که قیمت مجموع آن پنجاه هزار روپیه شد از خود پیشکش نمود - و محمد تقی تحویلدار سوغات شاه نیز اسپی چند پیشکش کرد *

سلخ ماه یمین الدوله آصف خان جواهر و مرصع آلات نفیسه و دیگر نوادر امتعه و اسپ و فیل برسم پیشکش گذرانید - ازانجمله متاع قریب سه لک روپیه شرف قبول یافت - شیخ محی الدین که نزد قطب الملک جهت آوردن پیشکش رفته بود سعادت ملازمت اندوخت - و موازی چهارده لک روپیه از جواهر مرصع آلات گران

صوبه دار گشته بود می گردید - اعلی حضرت اسلام پناه شاهزاده والا قدر
اکبرآباد را بانعام کامران گردانیدند - و بمنصب که از اصل چهار هزاری
چهار هزار سوار بود پانصدی پنجهزاری چهار هزار سوار دو هزار سوار دو اسپه
سه اسپه مسرور فرمودند - و خلعت خاصه و اسپ از طویله خاصه
با یراق طلا و فیل از حلقهٔ خاصه برای او فرستادند - و صوبه داری
دار الخلافه و صیانت قلعه بمعتمد خان و خدمت دیوانی و بخشیگری
و واقعه نویسی و دیوانی دار الخلافه بمکرمت خان و فوجداری
این روی آب تا هودل بمعتمد خان تفویض نمودند - چون راجه
بیتهلداس که از راستکاری و جانسپاری پدر و برادر و خدمتگاری
و جدکاری خود - و صاف بودن و تلاشی که در نبرد پهرای هرزه گرای
در حوالی دهولپور بروی کار آورده بود بپایهٔ عمدهٔ راجگی رسید -
همواره آرزوی قلعه داری که در راجپوتانه پایهٔ والای راجگی بی
آن اعتباری ندارد داشت شاهنشاه کام بخش بنده نواز بیست
و دوم رمضان قلعهٔ رنتهنبور را که از قلاع حصینهٔ معتبرهٔ مراخلای
هندوستان است و قلعه دار خان تا آن زمان می پرداخت باو
مرحمت کردند - و بعنایت خلعت خاصه سرافراز ساخته دستوری
آنصوب دادند - راو که نگاهبانی این قلعه براو سرجن هادا
که دکر سعدبر او بود تفویض نموده بود - حضرت عرش آشیانی
لوای ملک کشا بتسخیر آن برافراخته بنفس نفیس بمحاصره
پرداختند - راو حصار را استوار ساخته هنگامهٔ توپ و تفنگ گرم
گردانید - و چون کار برو تنگ شد بذریعهٔ بداونیان و خیال که در
حضرت گردون رفعت سلاطین والا اقتدار استوار ترین وسایل است

که در کوهستان تلنکواری گرد آمده اسباب زوال و نکال خود
سرانجام میداد به فرستادن - او در عرض ده روز قلعه‌دار را سزاء
شایسته در کنار نهاده بخواهد پیوست - و پس از آنکه خواجه
با همرهان از ساله گذشته به راهنگاو و از آنجا به پرتور رفته روانهٔ کنار
آب گهرسی پورنا گردید - فرمان شد که خزانه از درگاه والا نزد او
فرستاده شده از همراهی که شایسته باشد همراه میرزا عیسی
ترخان و سردار خان و رشید خان و خواص خان و چندی
دیگر از بندهای درگاه بلشکر منصور ارسال نمایند - از تائیدات
آسمانی که پیشکار این دولت و کارگذار این سلطنت است اعراب
را اقسام قلعهٔ کالم که از حصون حصینهٔ دکن است و بر قلعهٔ کوه
واقع با سپهدار خان که این حصار در حفظ داشت متفق گشته
نهانی فوجی را از بندهای خانسپار درون آن محکمه درآوردند
و نگاهبان آن که از این سازکاری غافل بودند و بعضی از کسان کرنا
ازروی اضطراب دست و پای زده بدست غزات قلعه‌گشا و کات رزم
گرا گرفتار آمدند - و از نیرنگی اقبال روزافزون چنین حصار بکمتر
زمانی بی آنکه ششدر از نیام برآید یا تیر بکمانهٔ کار در آید
مفتوح گشت - جوهر خان حبشی و مبدجی رای در سلک بندهای
درگاه والا منسلک گردیدند - نخستین بمنصب سه هزاری ذات و
سه هزار سوار - و دویمین بمنصبی درخور سر افتخار برافراشت -
ببدی داس ولد راجه ... بندیله بمنصب پانصدی ذات و
دویست سوار نوازش یافت *

درین هنگام بمسامع حقایق مجامع رسید که روزگار ... خان

خود را باشکر سلاطین رسانیده - زنده‌ اند با سایر سران عالی خاندیه و بی نظامیه بهزاران خواري و شرمساري جاني بدر برد - و اسپ و شتر و گاو و بار بسیار بدست غازیان دولت جاوید طراز افتاد - و اعظم خان با جنود نصرت آمود بجانب انبه چوکئی برگردید - و چون عادلخانیه و بی نظامیه ازین قرار خجالت کشیده بقصد تذبذب نصیریخان که قلعهٔ قندهار را در قبل داشت روانه گشتند اعظم خان با عسکر نصرت پیکر که دران دو سه روز از فقدان غله و کاه تعب دیده بود بسمت کهات ناندور که هم آذوقه دران حوالي بهم میرسد و هم سرراه قندهار است روانه شد - در موضع موزیغه که ده کروهي گهات مذکور است غله بسیار بدست افتاد - و ازانجا کوچ کرده بقصبهٔ مانکانو وطن تاناجي دوریه که از معتبران بی نظام بود رفت - و ملتفت خان را بتسخیر قلعهٔ مانکانو که برادر تاناجي حراست آن می نمود فرستاد - مبارزان نبرد گزین نیم شب هجوم آورده بردیوار حصار برآمدند - وقلعه‌دار دست و پا گم کرده ملتفت خان را دید - و هرچه از قسم توپ و تفنگ ودیگر اسلحه درون قلعه بود نزد اعظم خان آوردند *

درین اثنا خبر شنادن مقاهیر بموضع هلي که ده کروهي قندهار است رسید - عساکر فیروزي بپرگنهٔ دردال و ازانجا بقصبهٔ راجوري که حاکم نشین دردال است و حصاری دارد که مردم مقربخان بصیانت آن می پرداختند رفتند - مقاهیر تاب صدمات مبارزان اقلیم کشا نیاورده از قلعه فرار نمودند - و ازان حصار نیز هفت توپ داخل توپخانهٔ سرکار والا شد *

سلطنت گشته قلعه را باولیاء دولت سپرد و داخل بندگان گشت ٭

از سوانح این ایام فتح قلعهٔ ستونده است به نیروی اقبال جهان کشا

چون سپهدار خان بعد از فتح قلعهٔ تلنم بفرمان گردون توان تسخیر ستونده پیش نهاد همت ساخته از چار جانب بمحاصرهٔ آن پرداخته - و ملچارها پیش برده کار بر حصار گزینان تنگ ساخت سیدی جمال قلعه دار آن بذیل عجز و انکسار متمسک گشته امان نامهٔ التماس نمود - سپهدار خان رضا قلي را که نوکر معتمدش بود بپای حصار فرستاده پیغام کرد که قلعه را بمجاهدان اقبال بسپارد که جان و مال و ناموسش از آسیب لشکر دشمن مال محفوظ و مصون خواهد بود - و تجویز نامهٔ منصب او و سیدی میران پسرش و سیدی سرور دامادش نگاشته درون قلعه فرستاد - او با عیال وتوابع برآمده قلعه را بتصرف بندگان درگاه آسمان جاه گذاشت - وبتائید آسماني و نیروی اقبال بلند این استوار حصار که بر فراز کوه است بزودي وآساني مسخر گشت - روز دیگر سپهدار خان درون آن محکمه رفته خاطر از استحکام مداخل و مخارج فراهم ساخته - و میرزا محمد خویش خود را با گروهی درانجا گذاشته برگردید ٭

از سوانح آنکه چون جواسیس باعظم خان خبر رسانیدند که عادلخانیه و بی نظامیه در هفت گروهی لشکر نصرت مظهر برکنار آب ونجره نزدیک یکدیگر فرود آمده اند خان نیک ناگهان بعد از یک و نیم پهر شب از دهارور سوارشده بدلالت جاسوسان بامداد

از عراقین نامداران موقع آراسته [illegible]
کهدره پاره را واحد مقرر گشته و توابع آن [illegible] آمده [illegible]
بامرخان [illegible] ثانی [illegible] اولاد [illegible]
پس از چندی نزدیک اطراف و اتفاق بعضی زمینداران
مغرور گشته بخیال استخلاص هنگامه آرای پرخاش گردیدند
بامرخان بر اندیشهٔ لاطائل این زیاده سران باطل کوش آگهی یافته
جمعی را در کهدره پاره گذاشته با گروهی از دلاوران شتافت [illegible]
جریده بقصد تنبیه آن کوته نظران متوجه گشت و [illegible] گروه را که
پر چنگال کم آب در سه روز [illegible] رسید [illegible] تیره روزان
ادبار پای ثبات از دست داده بدشواری اندرخت زار و کوهسار
در آمدند - و جمعی بقتل اسیر - و [illegible] و بار ایشان تاراج رفت -
و ازان رو که غنوده خردان از گذشته اظهار ندامت و خجالت نموده
بذیل تضرع و تخشع متمسک شدند - و قطب الملک هم از در
خدمتگذاری و جانسپاری در آمده پیشکش بدرگاه سلاطین پناه
فرستاده بود - بامرخان بموجب الامر ذکوه الظفر زینهار داده یک
فیل و ده هزار هون نقد که چهل هزار روپیه باشد برسم جرمانه گرفته
بکهدره پاره مراجعت نمود - و چون در مهندری نام مکانی مستحکم
دوازده کروهی کهدره پاره نزدیک بدست هزار کس از مفسده پژوهان
آن سرزمین فراهم آمده می خواستند که شورشی سر کنند - بامرخان
بعزیمت آواره ساختن آن فساد اندیشان روان شده نزدیک جنگلی
فرود آمد - شش هفت هزار کس ازان جماعهٔ شوریده روزگار از
درخت زار بر آمده شروع در شوخی نمودند - و همین که فوجی از

بقیهٔ احوال اشرار کارگذار و واقعهٔ روزگار

بعد از [illegible]

غرهٔ شوال سلطانی جارچیان از اوایل ... عید فطر نوید کامروائی
رسانیدند - درین روز مبارک مرحمت صوبهٔ که یمین الدوله آصف خانی
بذکر مبارک روپیه مبلغ ... پیشکش نموده بود بر اهل حضرت
بسان دستمزد - و شادمان این بروز که ماه مبارک رمضان را بصیام
گذرانیده بودند - رسمی هزار روپیه مقرر ... محتاجان عطا نموده - درین
دولت و اقبال سوار کوه شکوه - فلک شکوه سوار شده بعیدگاه
تشریف فرمودند - و بادای صلوة دوگانه و آمدن دوازده ساعت را ...
شواهی کرفتند ... خان والد میرزا شاه رخ را از تغییر
احمد بیگ خان بفوجداری صوبهٔ ملتان که در جاگیر یمین الدوله
مقرر بود و باضافهٔ پانصدی ذات و سیصد سوار بمنصب دو هزار
و پانصدی ذات و دو هزار سوار و بعنایت نقاره عز افتخار بخشیدند -
میرزا شاه رخ در ملازمت حضرت عرش آشیانی عزت تمام داشت -
چنانچه در مجلس بهشت آئین حکم نشستن می فرمودند - پدر او
ابراهیم میرزاست - پسر میرزا سلیمان - که حضرت فردوس مکانی
بدخشان را باو عنایت فرموده بودند - او پور خان میرزا ست - اخلاص
خان بخلعت سر بر افراخته بفوجداری اجمیر دستوری یافت - از
تعیناتیان بنگاله محمد زمان و از کومکیان کابل بهاری داس کچهواهه
از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری ذات و هزار و دویست سوار
سرافراز گشتند - و چندر من ولد راجه نرسنگدیو بندیله بمنصب
هزار و پانصدی ذات و هفتصد سوار از اصل و اضافه نوازش یافت ٭

و تفنگ بالای قلعه ـ و آتش باري پائين آن عرصهٔ پيکار بر جوانمردان نبردکار نمودار کرهٔ نار گشت ـ اقبال فيروزي داد مردمي و مردانگي داده بسياري از مقاهير را بخوابگاه عدم روانه گردانيده و چندي که اجل موعود و رفتن معهود شان نرسيده بود بپايمردي فرار جان بسلامت بردند ـ و سرافراز خان با معدودي بسمت لشکر بي نظاميه شتافت ـ و شهر بتصرف بندگان درگاه آسمانجاه درآمد و اسپ و شتر و اموال و اسباب بسيار غنيمت شد ـ و قريب پنج شش هزار مرد و زن گرفتار گشت ـ سرگروه لشکر ظفر جميع بنديان را بتصدق فرق فرقدان ساي شهنشاه زمين و زمان آزاد ساخته و از فتح قصبه و دفع کوسک قلعه نشينان خاطر وا پرداخته ـ کشايش قلعه پيش نهاد همت گردانيد ـ و بعد از تقسيم ملچارها مردان رزم جو و گردان پيکار خو شروع در کوچهٔ سلامت نمودند ـ و پس از چندي که کوچهٔ سلامت ملچار نصيرخان بخندق رسيد ـ بعضي ازان گروه شقاوت پژوه که در پناه ديوار خندق بسر مي بردند فرار نمودند ـ و برخي بتفنگ جان گزا بدار البوار شتافتند ـ و چون جمعي از مقاهير در مقبرهٔ قاضي قوام که ميان خندق عريض واقع شده جا گرفته بانداختن بان و حقه و تفنگ مردم ملچار را تعرض ميرسانيدند ـ از ملچار نصيرخان ته مقبره نقب رسانيده آتش دادند ـ و ان بنا از بنياد پريد ـ و جمعي از مقاهير آتش افروز جهنم گشتند ـ و بجاي عمارت مجاهدان اقبال ملچار ساخته نشستند ـ درين وقت رندوله و مقرب خان و بهلول مخذول و ديگر عادل خانيه و بي نظاميه از راه رسيده بر ملچار

فدائیان جانباز داشت - تاب مقاومت نیاورده بمکان خود برگردیدند -
روز دیگر باقرخان گروهی را بمحافظت اردو نداشته بآن درخت
زار دشوار گذار در آمد - مخاذیل در پناه دیواری از چوب که بارتفاع
پنج و نیم گز مابین دو کوه سر راه در کمال استحکام ساخته بودند و
خندق عمیق در پیش آن کنده گرم پیکار گشتند - اگرچه خون
گرفتگان آشفته روزگار نهایت کوشش بتقدیم رسانیدند اما انجام کار
بسیاری بقتل رسیده بقیة السیف خاک ادبار برفرق روزگار خود
پخته فرار نمودند *

از سوانح این ایام فتح قلعهٔ قندهار است بیمن اقبال نصرت مال و حسن سعی اولیاء دولت بی زوال

چون نصیرخان با جمعی از بندهای درگاه آسمان جاه از
پیشگاه عزیمت اقلیم کشا به تسخیر ملک تلنگانه معین گشته بود
او فتح قلعهٔ قندهار را که از قلاع نامدار ان دیار است - و بمتانت
و دشوار کشائی در کمال اشتهار و حراست آن بصادق داماد یاقوت
خداوند خان تعلق داشت پیش نهاد خود ساخته بآن صوب
شتافت - و روز شنبه بیست و سیوم جمادی الاولی سال گذشته بیک
کروهی قلعه فرود آمد - روز دیگر باتفاق راجهٔ بهارتیه و شهبازخان
و دیگر منصبداران و احدیان بعزم گرفتن قصبهٔ قندهار سوار شده
پس از وصول سپاه اقبال بنزدیکی قصبه سر افراز خان سر لشکر آن
ملک که میان قلعه و قصبه آراسته و آلات آتش بازی پیش رو
چیده مستعد نبرد بود از روی تهور نا بخودانه حمله آورد * و از توپها

بوسیلهٔ راجه بهارته کدملپار برابر دروازهٔ قلعه بعهدهٔ او بود واندرونیان با او گفت و شنودی داشتند التماس جان بخشی نموده قول طلبیدند - نصیرخان ملتمس ایشان پذیرفته راجه بهارته را باامان نامه بدروازهٔ قلعه فرستاد - صادق قلعه دار با هفت کس دیگر از اهل حصار راجه بهارته را دیده در قلعه را بر روی اولیای دولت باز کرد - و ابواب سلامت و نجات بر روی روزگار خود باز - و روز دیگر که ساعت نیک بود با همرهان نزد نصیرخان آمده ده فیل گذرانید - نصیرخان اورا با همرهان از سرکار والا خلعت و اسپ داده بمراحم روز افزون شاهنشاهی مستمال و مطمئن گردانید ٭

مخفی نماند که چنانچه مظهر کرامات مخفیه و مورد الهامات بهیه بخط قدسی نمط به نصیرخان نوشته بودند که انشاء الله تعالی قلعهٔ قندهار بسعی آن فدوی جان سپار در اواخر اردی بهشت مفتوح خواهد شد - بعد چهار ماه ونوزده روز از تاریخ محاصرهٔ پانزدهم شوال مطابق بیست و هفتم اردی بهشت فتح قلعه بروی کار آمد و اعظم خان و نصیرخان و دیگر دولتخواهان بتماشای قلعه رفته از استحکام آن حصن حصین و سرانجام آن بارهٔ متین حیرت اندوختند و یکصد و شانزده توپ خرد وکلان که درون قلعه بود با سایر اسباب قلعه داری بقید ضبط در آورده مراجعت نمودند - از جملهٔ توپهای بزرگ آن حصار عنبری کلان است و عنبری خرد - و ملک ضبط و تجلی که هر یک برای برهم زدن لشکری و شهری کفایت کند - وچون ادبار رسیدگان عادلخانیه و بی نظامیه از استماع خبر فتح قلعه مایوس شده خود را بسمت دیگلور کشیدند - و از لشکر اقلیم کشا

نصیرخان هجوم آوردند - آن شیر بیشهٔ وغا از کثرت این روبه منشان هراسی بر نگرفته طرح جنگ انداختند - و میدان توپ و تفنگ قلعه و ضرب تمام تلاشهای مردانه نمود - چنانچه تاب زد و خورد مجاهدان اقبال نیاورده رو برتافتند - جمعی را بکشتن داده سه کروه پس رفته نشستند - لشکر منصور از گریز غنیم سرگرم کار شده در سرانجام اسباب قلعه کشائی بیشتر از پیشتر ساعی گشت - و از جمله بیست و یک نقب شش نقب باتمام رسید - سه بباروت انباشته شد و سه دیگر را موقوف داشتند که اگر آن سه نیک بکار درنیاید سه دیگر را بباروت انباشته آتش دهند - در اثناء آنکه اسباب کشایش حصار آماده بود اعظم خان که بکومک نصیرخان متوجه شده بود بوقت حوالی قندهار رسید - نصیرخان استقبال نموده اورا برای تماشای پرانیدن قلعه و یورش بهادران بملچار خود آورد و در حضورش سه نقب را که بباروت انباشته بودند آتش زدند - یکی آتش نگرفت و دو دیگر درگرفته دیوار شیر حاجی را با نصف برج قلعه پرانید - چندی که در برج و ته دیوار بودند همه دوزخ گشتند - با آنکه از درون حصاریان و تفنگ وحقه و سنگ و مشکهای باروت را آتش زده می انداختند مجاهدان اقبال پیاده دویدند - و از نصف النهار تا غروب هنگامهٔ کارزار گرم بود - چون دیوار حصار خوب نپریده بود و قلعه نشینان آتش بازی بکار میداشتند مبارزان دولت در نتوانستند آمد - و پس از غروب همانجا ملچارها ساخته در صدد آتش دادن نقبهای دیگر شدند - و چون اهل قلعه گرفتاری خود را با هزاران خواری بیقین دانستند

و پیش دست مقرب خان با دوازده کس برای سپهسازی او نزد
خان آمد - خان بمقدمات الفت انگیز صحبت آمیز تسلیه نموده
اورا خلعت و خنجر مرصع و اسپ و اکثر همرهان اورا خلعت داده
رخصت کرد - روز دیگر مقرب خان با همگی همرهان روانهٔ لشکر
ظفر پیکر گردید - اعظم خان ملتفت خان پسر خود را با دیگر
بندگان پادشاهی باستقبال او فرستاده بمصلحت دید وقت خود
نیز تا کنار اردو رفت - و بمنزل خود آورده از سرکار والا خلعت
و خنجر مرصع و چار اسپ و دو فیل نر و ماده و یک لکه روپیه نقد
با دو صد خلعت و صد شال و هفتاد اسپ بهمرهانش داد - و منصب
او پنجهزاری ذات و سوار - و منصب رفیقانش که از صد افزون
بودند در خور مرتبت تجویز نموده بدرگاه والا عرضه داشت نمود -
و مبلغی برسم مدد خرچ از خزانهٔ عامره برفقای او رسانید - و چون
تا رسیدن برسات روزی چند درمیان بود - و مکرر زندوله باعظم
خان پیام کرد که اگر بوسیلهٔ التماس شما تقصیرات عادل خان بذیل
عفو بادشاهانه پوشیده آید بنده متکفل می شود که دیگر عادل خان
پا از دایرهٔ انقیاد بیرون ننهد - و جز طریق اطاعت نه پیماید -
و شیخ معین الدین را که با پیشکش رخصت نموده بود و
ثانی الحال در بیدر نگاه داشته بدرگاه گردون جاه روانه گرداند -
اعظم خان بصواب دید سایر دولتخواهان قرار داد که تا رسیدن
برسات به پرگنهٔ بهالکی وجیت کوپه از توابع بیدر رفته توقف
گزیند - اگر گفتار زندوله فروغی از راستی داشته باشد عفو تقصیرات
عادل خان درخواست نماید - و الا بتاراج آن محال پرداخته

بدست گروه دور رفتند - واعظم خان را در قندهار برای توقف باعثی نماند - و جمعی که از درگاه آسمان جاه با خزانه معین گشته بودند پائین گرم آب رسیدند - خان مذکور از قندهار کوچ نموده متوجه درگاه شد نبود که مقاهیر غدری اندیشیده بخزانه دست برد نمایند - و خزانه همراه گرفته بنواحی دریای نربده آمد - ونصیر خان خاطر از سامان اسباب قلعه داري و ضبط مداخل و مخارج فراهم ساخته بجانب بودن و ایندور رفت - ازآنجا که کار بی نظام از انتظام افتاده بود - و طالع نحوست مطالعش رو بخواب نهاده - فتح خان پسر کلان ملک عنبر را که وکیل و سپهسالار او بود بقید در آورد - و مقرب خان را که غلام ترک معتمد و میر شمشیر و سر لشکر او بود بجای فتح خان سردار سپاه گردانید - حمید خان حبشي را وکیل ساخت - و چون پس از چندی دریافت که این هردو از عهدهٔ سرانجام مهام چنانچه باید برنمی آیند فتح خان را از بند بر آورده بدستور سابق وکیل وسپهسالار گردانید - مقرب خان ازین سلوک ناهموار دل از همراهي و دولتخواهی او برکنده بذریعهٔ ارسال مکاتیب مشتمله برخلوص اخلاص و رسوخ عقیدت باولیای دولت اید اتصال باعظم خان ملتجي گشت - خان مذکور چون در تحصیل این سعادت اورا مجد یافت - برای اطمینان او از درگاه خواقین پناه التماس فرمان قضا توان نمود - و چون منشور استمالت عز ورود فرمود - تاماجي (۲) دوریه که ملازم بی نظام بود

(۲ ن) تا باجی

خان و همرهانش مطلع گشتند سواری نزد سرداران خود فرستاده بر حقیقت حال آگاه گردانیدند - و خود نمایان شده بهادر خان و همرهانش را مشغول ساختند - مجاهدان اقبال قلت خویش و کثرت مخالف بنظر در نیاورده تاخت آوردند - و گروه عذر پژوه خویشتن را بر گریز داشته مبارزان نصرت آئین را تا در کروه دیگر بجانب لشکر خود کشیدند - درین اثنا رندوله و سرافراز و بهلول مخذول و دیگر سرداران عادل خانیه و بی نظامیه با پنج شش هزار سوار بسرعت تمام رسیده بهادر خان و همرهانش را درمیان گرفتند چون کار برین ناموس پرستان تنگ شد از اسپان فرود آمده دست جلادت کشادند - و جمعی کثیر را رهگرای جهنم گردانیدند - و بکوششهای مردانه و تلاشهای گردانه مثل سایر و سمر دایر گشتند - شهباز خان با پسرش بپایهٔ گرانمایهٔ شهادت رسید - و بهادر خان و یوسف محمد خان را که بزخمهای گران در میدان بیخود افتادند - مقاهیر برداشته بردند - و رشید خان زخمی از نبرد گاه بر آمده بلشکر فیروزی پیوست - و برادر او و جمعی از خویشانش دولت شهادت دریافتند - درین معرکه زد و خورد نزدیک بصد کس از برادران و تابینان بهادر خان و غیره جان در باختند - اعظم خان اگرچه از شنیدن این خبر با بسیاری جلوریز رسید - اما چون غنیم بدست افتادن بهادر خان و یوسف محمد خانرا فوز عظیم دانسته از آب ونجره گذشته بود - و شب در رسید - تعاقب را بیحاصل پنداشته برگردید - روز دیگر متوجه پرگنهٔ جیت کوپه و بهالکی گشت - که اگر درجائی مخاذیل را دریابد تلافی جسارتی

پاداش نقض عهد و خلف وعده در کنار روزگار ان تا استوار نهد -
و ازانجا مراجعت نموده هرجا مناسب داند ایام برسات بگذراند -
و باین اراده پیش رفته بر کنار آب رنبره فرود آمد - قرار یافته
بود که هنگام نزول تا برپا شدن خیام فوج هراول و برانغار وجرانغار
و چنداول بجای خود قیام نماید . و بعد ازان از هر فوجی چند
سوار بنوبت یک کروه دور از عسکر ایستاده خبردار باشند - تامردم
اردوگاه و هیمه بفراغ خاطر بیاورند - و چون دربن روز از قدیم اثری
ظاهر نشد بهادر خان روهیله و شهباز خان و رشید خان انصاری
و یوسف محمد خان تاشکندی که نوبت گهی داشتند سررشتهٔ احتیاط
ازدست واهشته باقلیلی ازلشکرگاه پیشتر رفته نشستند - و مردم لشکر
برای هیمه وکاه باطراف پراگنده شدند - چون جمعی از راجپوتان پیش
ازانکه سپاه ظفردستگاه بمنزل رسد سه کروه پیش رفته دهی را قبل کرده
بتاراج پرداخته بودند - و سکنهٔ ده در پناه دیواری برای نگاهبانی
نفوس و پاسبانی مال و ناموس بقدر امکان در مدافعه کوشیدند
بهادر خان و شهباز خان و رشید خان و یوسف محمد خان بربن
آگهی یافته بکومک راجپوتان رسیدند - اتفاقا اکثر همرهان ایشان
ازان ده کاه و غله بدست آورده باردو مراجعت کردند - و با ایشان
زیاده از هزار سوار نماند - دربن وقت تمامی مخاذیل فرصت جو
که دوازده کروهی لشکر فیروزی رحل اقامت افگنده بودند بقصد
انکه تاو یافته دستبردی نمایند سه کروهی آن ده آمده جمعی را
بقزاقی که شیوهٔ دکنیانست و باصطلاح این کروه برگی گری گویند
فرستادند - چون ایشان نزدیک ده رسیده - بر قلت جمعیت بهادر

سران [illegible] اکثر [illegible] لوا [illegible] قدم پایدار داشت [illegible] الله [illegible]
جاندار بیاورده رو گریز نهاد بهادران [illegible] که گروه [illegible]
بمورچه سواران پیاده کرانی از [illegible] و پایدار که پیش آمده
دلیری [illegible] کشتند و [illegible] سردار را [illegible] حاصل آن [illegible] زده
هرس [illegible] در گرفتند و [illegible] هزاران [illegible] ولایت
[illegible] گروه [illegible] رفتند و [illegible] حرب و [illegible]
[illegible] - اول [illegible] امتزاج روز دیگر بکنار دریای
[illegible] و [illegible] آن [illegible] رسانید یک روز [illegible] -
و چون [illegible] و گاه پایاب [illegible] بکنار دریای
گنگ [illegible] گذرانیدند - و ازین جهت که
دریا پایاب نبود و کشتی بهم [illegible] ساخته در عرض
ده روز از آب گذشتند - و چون [illegible] ظاهر شد که حوالی
موضع [illegible] که [illegible] از [illegible] به پنج
کوچ بداچپا رسانید *

بعد [illegible] سوال [illegible] بیست هزار روپیه انعام [illegible] واصی
محمد سعید [illegible] ولد [illegible] در سلک [illegible]
ساخته سی هزار روپیه سالیانه مقرر فرمودند - و ده هزار روپیه
نوبی انعام نمودند و [illegible] حاجب قطب الملک که پیشکش بدرگاه
والا آورده بود - چنانچه گذارش یافت بعنایت خلعت و انعام ده
هزار روپیه سرافراز گردانیدند *

بیست و [illegible] لور خان [illegible] از جونپور که در تیول او بود آمده
سعادت تقبیل عتبهٔ فلک رتبه اندوخت - و بخلعت و اسپ با زین

که ازان جهات شکست روی کار آمده اند و الا آن مکانات را تاراج و خراب کرده اند و چون فرا رفتن برایشان [illegible] که عادل خان [illegible] نظام داده بود و نه دوست [illegible] [illegible] گشته و بدین سبب [illegible] هر انواع ظروف شده اثری از آبادانی نبود - و آذوقه و علف نیز [illegible] [illegible] و [illegible] یک [illegible] - سه چهار منزل دور تر [illegible] [illegible] دولتخواهان از [illegible] قصبهٔ [illegible] را [illegible] کرده [illegible] و علاوه اینها سرراهها خود را می نمودند و چون دولتخواهان [illegible] که به وقت [illegible] در [illegible] ایام [illegible] - و در راهها غله و آذوقه نمانده بود [illegible] و [illegible] قصبهٔ کاواره را که غله بسیار داشت و غنیم [illegible] از آب [illegible] آنرا متصرف شده بود - از دست [illegible] [illegible] و یک روز توقف نموده آن قدر غله که تا [illegible] چند [illegible] کفایت کند [illegible] - و قصبه را با بقیهٔ غله سوخته روانهٔ مقصد گشتند و از راه [illegible] [illegible] رفتند - تمام دوران طرف کوه واجوری [illegible] [illegible] روز دیگر اعظم خان مقرر ساخت که تا رسیدن فوج هراول یکبار [illegible] آنی که سه گروه پیش بود و فرود آمدن اردو و [illegible] شدن [illegible] [illegible] منزل توقف کنند - پس ازان با سایر لشکر روانه گردند و اتفاقاً پیشتر همرهان بمنزل پیش رسیدند - و با اعظم خان زیاده بر [illegible] هزار سوار نماند - درین اثنا گروه [illegible] بوده که نزدیک چهارده هزار سوار بودند فراهم آمده عقب لشکر آغاز شوخی نمودند - اعظم خان و سایر دولتخواهان باوجود [illegible] همرهان [illegible] برتافته [illegible] نموده

د نوال بروي دور و نزديک گشاده بود - و اسباب احسان و افضال براى خويش و بيگانه آماده - خاطرها از غم وا پرداخته - و دلها با شادمانى درساخته - نه فتنه را روى بيداري - و نه روزگار را خوى ستمكارى - ناگاه خاصيت جفا كاري - و طبيعت دل آزاري - باز نموده حادثهٔ ناگزير - و واقعهٔ نا گذر آن ملكهٔ ملكات جهان - مالكهٔ مالكات دوران بانوى خاندان كرم - خاتون دودمان شرف - حضرت مهد عليا - خدر معلى - ممتاز الزماني - بروى كار آورد - گذارش اين حال وحشت اشتمال آنكه پس از انقضاى نيمهٔ شب چهار شنبه هفدهم شهر ذى القعده سال هزار و چهلم مطابق بيست و ششم خرداد - ازان دوحهٔ چمن اقبال صبيهٔ متولد گشت - و مزاج وهاج از حيز اعتدال عدول نمود - و عنصر صحت امتزاج از اوج استقامت نزول - و چون دريافت كه جان گذشتنى را ازين جهان گذاشتني وقت ارتحال است - و اين مختصر زندگانى عاريتى را هنگام استرداد - نواب قدسي القاب پادشاهزادهٔ والا گوهر بيگم صاحب را فرستاده از بندگان اعلى حضرت كه دران نزديكي تشريف داشتند قدوم گرامي التماس نمود - پادشاه مهر آئين شفقت گزين در كمال آشفتگي و غمگيني بر بالين آن دمساز ديرين - و همراز اخلاص آگين - رسيدند - آن راه گراى آخرت بسفارش فرزندان والا گوهر و والدهٔ ماجده پرداخته ديدار آخرين اين برگزيدهٔ آلهي و مظهر رحمت نامتناهي را زاد اين راه دور و رفيق اين سفر دراز ساخت - و نداء ارجعي الى ربك راضية مرضية را كشاده پيشاني اجابت كرده ببهشت برين و جوار رحمت رب العالمين شتافت - اين

عطا نوازش یافته باشکر ظفر اثر دکن مرخص شد - و پیرا پسرش از اصل و اضافه بمنصب هزاری ذات و چار صد سوار و خطاب بہرہ لخان سرفراز گردید *

ششم ذی القعده خلعت و کہپوہ مرصع و شمشیر مرصع و علم و نقاره و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین مطلا و فیل از حلقهٔ خاصه مصحوب نظر بیگ گرز بردار بیعقوب خان دکنی عنایت نموده فرستادند - و منصب او پنجهزاری پنجهزار سوار که اعظم خان تجویز نموده بود مقرر فرمودند - سکندر دوتانی که از پستی همت و دنایت فطرت رعایت قرابت پدری جهالت گرا نموده باو پیوسته بود - درینولا بوسیلهٔ ندامت و خجالت بدرگاه خواقین پناه بازگردید پادشاه خطاپوش عطا پاش از زلات وبیله و تقصیرات ثقیلهٔ او اغماض عین نموده در سلک خدمت گذاران منسلک گردانیدند *

محمل ارا شدن ملکهٔ هفت نقاب گردون جناب خورشید احتجاب حضرت مهد علیا ممتاز الزمانی ازین سپنجی سرا و منزل رنج و عنا بنزهت گاه جاودانی و نشاط کده روحانی .

زمانهٔ ناپایدار - و روزگار ناساز کار - که شادی او غم آمود است - و شربت او زهر آلود - گل مسرتش با خار جفا - و مل عشرتش با خمار عنا - هرچه بر افرازد بیندازد - و بهرکه پردازد نسازد - درین هنگام که از دادگری و جود پروری خدیو زمین و زمان - خداوند مکین و مکان - پادشاه دین پناه - شهنشاه حق آگاه - ابواب بر

نافذ آئین گردانید تا اینکه همگی اوقات فرخندهٔ همایون مصروف برافراختن رایات عدل و داد و بر انداختن اساس جور و بیداد است و همواره در فراهم آوردن مرضات الهی و مراسم حال اهالی میکوشند در این حادثهٔ عظمی یکدفعه بجمهورهٔ دوائر خاص و عام در معاملات معاملات ملکی که بی مرور ایام آن راضی به بیان نپرداختند - مکرر بر زبان وحی ترجمان رفت که اگر بار گران خلافت الهی - و شان والا شان پادشاهی که مشاعل برفروختهٔ زمین و زمان که بدایع و ودایع ازلی‌اند بدین رضا جوی الهی حواله نمی بود - و از پذیرائی این مایهٔ گرانمایه سر دار زدن با خوشنودی جهان آفرین نمیدانست - و بفرمان عقل که شرع داخل است و حکم شرع که عقل خارج - اقامت امور ملکیه و ادامت شئون ملکیه ناگزیر نمی بود - فرمانفرما سلطنت بلاد مردمت فراخنای هندوستان ثابت نموده این ممالک و بعد راجه آنچه نیاکان بزرگوار والا آثار از حضرت سلاطین اورنگ آرای - و راجه‌های نخوت گرای بدستیار کشورکشا گرفته‌اند - و چه آنچه بسعی مبارزان این دولت - و مجاهدان این سلطنت داخل ممالک محروسه شده - همان پادشاه زادهای والا تبار همت کرده باقی عمر گرانمایه را در تحصیل عمر باقی که پرستش معبود حقیقی است و نیایش مسجود تحقیقی صرف می نمود و بعد از وقوع این حادثهٔ کلفت زای تا دو سال از اقسام مستلذات و متنعمات خصوصا استماع ساز و نغمه و لبس جواهر شب افروز و اطعمهٔ گرانمایه اجتناب نمودند - و در اعیاد و دیگر جشنها که پرده نشینان عفت در مشکوی دولت فراهم آمده

ساحهٔ ناگاه ز ایذهٔ جان کاه ایشان را رخصت آگاهی و همراهان را هم گردون گردانیدند - و انفاس که ناکام بهایم ذنب - و اسکر صابر و آرام بهایم - و ازین - اناثهٔ ال کوب - و وابستهٔ پر آشوب - در جوانب صحرا ایدوی پادشاه کوه شکوه نمکین درازل اماان و از دم آه و سم اسپها مرآت خاطر مهر ناظر که چون آئینهٔ خورشید هرگز روی تیرگی ندیده بود زنگ کدورت گرفته [illegible] تمام هم هوا از ابر داری گریه دیدهٔ حاسدان دریا زیر گشت - و هم اولکان طوفان شد - پادشاه ملک ناه لباس [illegible] و پادشاه زادهٔ والاتبار و اعیان دولت والا مقدار و سایر بندگان و خدمتگاران رخت ماتم پوشیدند و آن کالبد عفت و خریطهٔ عصمت را در عمارت باغ زین آباد برده بودند که آن روی آب [illegible] واقع شده و عمارت مذکوره آن حوضی که [illegible] اساس پذیرفته - برسم امانت مدفون گردانیدند - چون گویم که جهانی از احسان و افضال و عطای ازابر نوال - را [illegible] ساختند - بی بی آن مجموعهٔ الطاف سبحانی را از مشکوی جهانبانی به [illegible] جاودانی بردند - و آن مطمورهٔ اطوار [illegible] [illegible] را از وحشت کدهٔ فانی - بنزهتگاه روحانی - سپردند *

آخر روز پنجشنبه بیست و پنجم این ماه پادشاه جنت سرشت از دریای تباهی عبور فرموده بر ضریح آن نور غفران الهی تشریف برده روح پاک وحش را بفاتحه شاد گردانیدند - و آنچه از اورنگ خلافت دیهیم خدا از فوق و اطراف سر برزد نگارش پذیر نیست - و التزام فرمودند که تا رایات فلک گرا دران شهر باشد روز هر جمعه مزار رحمت آثار آن مغفوره را بقدوم گرامی

و پس از انقضای پنج سال و سه ماه قمري و دو روز که پانج سال و یک ماه شمسي و پنج روز میشود - چون عمر ابد پیوند خدیو اقبال به بیست سال و یازده ماه قمري و نه روز وبیست سال و سه ماه شمسي و نوزده روز باشد رسید - جشن ازدواج میمنت امتزاج آن مهد آرای دولت که از سنین گرامیش قریب بیست سال گذشته بود بآئینی که در خور شان خواقین فلک منزلت باشد - و شرح آن بزبان خامه گذارش نپذیرد - آرایش داده - شب جمعه نهم ربیع الاول سال هزار و بیست و یکم مطابق بیست و دوم اردي بهشت الهي حضرت را گوناگون عنایت نمودند - و سهرهٔ لالئ متلالي بدست مبارک بر فرق مقدس بستند - و اعلي حضرت بشکوه آسماني سوار گشته منزل رکن رکین دولت اعتماد الدولة را بقدوم والا سعادت آمود گردانیدند - و حضرت جنت مکاني بنشاط و انبساط تمام بدان عشرت کده تشریف فرموده آن نوئین والا مکان را سرافراز ساختند - و در حضور آن حضرت عقد ازدواج منعقد گردید - و کابین پنج لک روپیه مقرر شد - و آن شرف دین و دنیا نوزده سال و هشت ماه قمري و نه روز که نوزده سال و یک ماه شمسي و شش روز باشد در مشکوی اقبال کامیاب دولت دارین بود - و پس از زندگی سي و نه سال و چار ماه قمري و چار روز که سي و هشت سال و دو ماه شمسي میشود ازین شورش کدهٔ فاني بآرامگاه جاوداني انتقال نمود - بی‌بدل خان در تاریخ این رحلت باین مصراع * ع *

جاي ممتاز محل جنت باد

ملهم گشته - اگرچه دختر نیک اختر مظفر حسین میرزا بن سلطان

بی حضور آن سفر گزین ملک تقدس بلوازم نشاط و انبساط می پرداختند - بی اختیار اشک از دیدهٔ مقدس می ریخت - و در مجامع اقدس که زیاده بر بیست موی سفید نبود بعد ازین ماجرای غم افزا بکمتر مدتی موی بسیاری سفید گردید - امید که ایزد تعالی این مصیبت را واپسین مصایب گرداناد - و دست افتها بدامن دولت روز افزون مرساناد ॥ * بیت *

نصیب خصم تو باد ار غمی بود ما را ॥ وگر ترا که مبادا غمیست ما را باد

اگر بد است وگر نیک کار ما شاید ॥ سلامت سر تو باد هرچه بادا باد

نگارش فیض آن ملکهٔ جهان را دفتری جداگانه باید - در عفو اجرامی که بهیچ وجه عذر پذیر نباشد - و در محو آثامی که بهیچ رو شفاعت در گیرنده - درخواست آن مالکهٔ ملکی نژاد را اثر عظیم بود - چنانچه بسیاری از مستحقان قتل و مستعدان اسر که از هیچ رو امید حیات و نجات نداشتند بشفاعت آن نیک مآل حیوهٔ تازه اندوختند - حفظ مراتب عصمت - و پاسبانی مدارج عفت - و مروت پسندیده - وسریرت گزیده - و ادامت لوازم ناموس پادشاهی و اقامت مراسم طاعات الهی - و رضا جوئی خالق - و خیر خواهی خلائق - بجای رسانیده بود - که زبان کوته بیان از عهدهٔ گذارش آن بر نیاید - هنگامی که عمر مبارک اعلی حضرت بپانزده سال و هشت ماه قمری و هفت روز که پانزده سال و دو ماه شمسي و چهارده روز باشد رسیده بود - حضرت جنت مکانی آن هودج نشین عظمت و اعتلا را که صبیهٔ رضیهٔ آصف خان خانان خلف اعتماد الدوله است - برای اعلی حضرت - سلیمان مرتبت - خطبه فرمودند

هشت پسر نیک اختر و شش دختر عفت پیکر ازانجمله هفت پادشاهزادهٔ والا گوهر بفروغ زندگانی جاودانی بسان کواکب سبعه زینت افزای آسمان جاه و جلال اند *

نخست در درج دولت - دری برج صفوت - پادشاهزادهٔ حورنسا بیگم روز شنبه هشتم صفر سنه هزار و بیست و دو در دارالخلافهٔ اکبرآباد قدم بعالم هستي نهاد - و بعد از زندگی سه سال و یک ماه روز چهار شنبه بیست و چارم ربیع الثاني سال هزار و بیست و پنجم در اجمیر محمل آرای سفر آخرت گردید *

دوم ملکهٔ والا جناب - قدسي القاب - مالکهٔ عفت نصیب عصمت نصاب - صاحبهٔ کون و مکان - پادشاهزادهٔ عالم و عالمیان - جهان آرا بیگم - که بخطاب مستطاب بیگم صاحب اشتهار دارند - واز شمایل گزیده و خصایل پسندیده بتوجهات سامیهٔ خدیو زمان و عنایات نامیهٔ خداوند دوران اختصاص دارند - روز شنبه بیست و یکم صفر سنه هزار و بیست و سه هجري در حینی که اعلیحضرت بمهم رانا اشتغال داشتند پایه افزای هستي گشتند *

سیوم اختر برج جهانداري - گوهر درج کامگاري - درة التاج پادشاهي - قرة العین شاهنشاهي - مهین پور خلافت - بهین خلف بسالت - پادشاهزادهٔ سعادت پژوه - محمد دارا شکوه - شب دو شنبه بیست و نهم صفر سال هزار و بیست و چارم بعد معاودت از مهم رانا در بلدهٔ اجمیر از خلوت کدهٔ وحدت ببارگاه کثرت آمدند

چهارم فص خاتم عظمت - عنوان منشور ابهت - دیباچهٔ صحیفهٔ فرمان روائي - سرلوح صحیفهٔ کشور کشائي - پادشاهزاده

حسین میرزا بن بهرام میرزا بن شاه اسمعیل صفوی که بیک سال وهشت ماه پیش از سعادت آندوزی حضرت مهد علیا در رجب سال هزار و نوزدهم هجری در حینی که سن اقدس از نوزده سال تجاوز نموده بود شرف ازدواج معلی اندوخته - و از و صبیهٔ قدسیه پرهنر بانو بیگم نام دوازدهم جمادی الاخری سال هزار و بیستم بوجود آمده - و دختر شاه نواز خان بن عبد الرحیم خانخانان که اعلی حضرت در نخستین یساق دکن بعد از کد خدائی حضرت مهد علیا به پنج سال و پنج ماه و بیست و سه روز دوم رمضان سال هزار و بیست و ششم اورا باقتضای مصلحتی شرف تزوج بخشیدند - و بفرمان آن حضرت بمنزل عبد الرحیم خانخانان تشریف فرموده آن عصمت سرشت را بحبالهٔ نکاح در آوردند - و دوازدهم رجب سال هزار و بیست و هشتم در دار الخلافهٔ اکبر آباد پسری پادشاهزادهٔ جهان افروز نام ازو متولد شد - که بعد از یک سال و نه ماه در برهانپور بگلستان ارم خرامید - سعادت خدمت می اندوزند - اما بنام این نسبت نامی خرسندانند - و بمحض این پیوند گرامی رضامند - و این دولتمند سعادت پیوند از بخت مادر زاد - و دولت خدا داد - و خلوص اخلاص - و خصوصیت اختصاص - و رضا پژوهی و مزاج دانی در دل فیض منزل گیتی خدیو چنان جا کرده بود که محبت دیگری نمی گنجید - و پادشاه قدردان پایهٔ شناس درشدت و رخا و سفر و حضر ازان فروغ شبستان خلافت جدائی نمی گزیدند *

ازان معدن جواهر سلطنت چهارده فرزند گرامی بوجود آمده

یازدهم پادشاه زادهٔ عالی نسب لطف الله شب چار شنبه چهاردهم صفر سنه هزار و سی و شش پیش از جلوس مقدس از کتم عدم بمنصهٔ وجود آمده - و پس از زندگانی یک سال و هفت ماه نهم رمضان سال هزار و سی و هفتم بعد از اورنگ آرائی خاقانی سفر گزین ملک تقدس شد *

دوازدهم پادشاهزادهٔ دولت افزا شب چار شنبه چهارم رمضان سنه هزار و سی و هفت بر فراز هستی نمودار شد - و بیستم رمضان سال دیگر پس از زندگی یک سال و پانزده روز بشهرستان نیستی شتافت *

سیزدهم صبیهٔ قدسیه دهم رمضان سال هزار و سی و نهم متولد گشت - و دایهٔ اجل اورا بحضانت برداشت *

چهاردهم آخرین فرزند دولت گوهر آرا بیگم شب چار شنبه هفدهم ذی القعدة سنه هزار و چهل در برهانپور بعرصهٔ وجود آمده *

حضرت خاقانی متروکات آن مغفوره را از اشرفی و روپیه و جواهر و مرصع آلات و سایر اشیا که زیاده بر یک کرور روپیه بود - نصف بقرة العین سلطنت - واسطة العقد دولت - بیگم صاحب - و نصف بدیگر درر بحر جلال - دراری فلک اقبال - مرحمت فرمودند - و مهماتی که به نواب غفران مآب تعلق داشت به آن پردهٔ گزین سرادق عزت مفوض گشت - و چهار لک روپیه نیمه نقد و نیمه جاگیر بر سالیانهٔ سابق که شش لک روپیه بود افزوده اسحق بیگ یزدی را که کدخدامنش است و خدمت میر سامانی حضرت مهد علیا داشت بخدمت دیوانی آن والا گهر سرافراز گردانیدند -

محمد شاه شجاع بهادر - شب یکشنبه هژدهم جمادي الاخري سنه هزار و بیست و پنج در بلدهٔ مذکور بدار الملک وجود رسیدند *

پنجم معصمت نقاب - عفت قباب - روشن رای بیگم - دوم رمضان سنه هزار و بیست و شش در برهانپور متولد شد *

ششم طراز کسوت کشور ستاني * نور حدقهٔ جهانباني - فرازندهٔ رایت بختیاري - فروزندهٔ شمع نامداري - بادشاهزاده محمداورنگ زیب - شب یکشنبه پانزدهم ذي قعده سنه هزار و بیست و هفت بباغ آفرینش جا گرفت *

هفتم نهال گلشن اقبال - گلبن چمن دولت و افضال - بادشاه زادهٔ امید بخش * روز چهار شنبه یازدهم محرم سال هزار و بیست و نهم در حوالی سهرند تولد نمود - و در ربیع الثاني سال هزار و سی و یکم در برهانپور داعي حق را لبیک اجابت گفت *

هشتم ماه فلک رفعت بادشاهٔ زاده ثریا بانو بیگم - شب بیستم رجب سنه هزار و سی از افق دولت طلوع نموده - و بیست و سیوم شعبان سنه هزار و سی و هفت پس از زندگاني هفت ساله رو در نقاب عدم کشید *

نهم پسری در شادي آباد ماند - و سال هزار و سی و دو بوجود آمده چون دربن محنت سرا شادي و غم باهم است - و عشرت والم توام پیش از تعیین نام بروضهٔ دار السلام خرامید *

دهم بادشاه زادهٔ والا تبار مراد بخش - شب چهار شنبه بیست و پنجم ذي الحجه سال هزار و سي و سه در قلعهٔ رهتاس قدم در دایرهٔ وجود گذاشت *

بداندیشی دریا [illegible] آمده بودند از [illegible] بهادر خان در ساکه
دولت سواران و پیادها [illegible] [illegible] [illegible]
ابرسات را در [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible]
و تاخت ساکه عادل خان را بعد از [illegible] امام [illegible] قرار
داده - تا ازین یورش [illegible] هنگام پریشانی [illegible] لشکر راه [illegible] -
اعظم خان [illegible] خود [illegible] کردند [illegible] خداوند خان و [illegible]
خان ترکی و منصبداران دیگر که همراه [illegible] آمده بودند به رفت
کورنش رسانیدند - پیشکش اسلام خان [illegible]
جواهر و مرصع آلات و [illegible] و [illegible] زر [illegible]
و [illegible] گذرانیدند [illegible] بنظر در آمد ٭

از عرضه داشت سپهدار خان [illegible]
چون [illegible] که [illegible] او [illegible] نظام [illegible]
خاطر آن [illegible] باز [illegible] خواهند ساخت - [illegible]
[illegible] نظام را [illegible] که [illegible]
معتمد گردانند ٭

بیست و پنجم [illegible] از لشکر ظفر [illegible] آمده [illegible]
[illegible] جبین [illegible] بر افروخته - چون [illegible] الدوله روزی چند
بواسطهٔ [illegible] دولت ملازمت [illegible] [illegible] و [illegible] بادشاه
[illegible] [illegible] اساس از [illegible] عاطفت [illegible] آن
رکن رکین سلطنت تشریف فرموده [illegible] بدولتخانه مراجعت
نمودند - بخواهش ابو الحسن که بحکم عالم‌مطاع با خان زمان و سایر
همرهان بکومک نصیر خان روان شده بود و پس از شنیدن خبر

و آن قدوة الاولیاء خواستند که [illegible] والده [illegible] را اسمی الاسما خاتم نمودند ،

دهم [illegible] روز [illegible] پادشاه بنمازگاه تشریف فرمودند - [illegible] و [illegible] مسرور [illegible] کامداس [illegible] - و [illegible] مردان [illegible] سوار [illegible] و اضافهٔ [illegible] دو [illegible] سوار [illegible] دو هزار و پانصدی هزار سوار و [illegible] از اصل و اضافه [illegible] هزاری هزار و پانصد سوار [illegible] ،

از غرهٔ محرم (سنه ۱۰۴۱) تا روز عاشورا مبلغ ده هزار روپیه بفقرا و محتاجان رسید ،

چهاردهم [illegible] شان دکنی که بحسن صورت و سیرت آراسته [illegible] از [illegible] و سعادت روز افزون [illegible] تبدیل عمدهٔ ملک زنده [illegible] بعنایت خلعت و [illegible] مرصع با پهولکتاره و شمشیر مرصع و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین طلا و فیل از حلقهٔ خاصه و انعام چهل هزار روپیه سرافراز گردید ،

پانزدهم اعظم خان بفرمان گردون توان لشکر ظفر آثر را در [illegible] گذاشته باستلام عتبهٔ اقبال سرافتخار برافراخت - و هزار اشرفی نذر گذرانید - بر زبان وحی بیان رفت که اگرچه از تو درین سفر دو خدمت شایسته یکی تاختن بر [illegible] و آواره ساختن او دوم فتح قلعهٔ [illegible] بوقوع آمد - اما دو خطا نیز واقع شد اول آنکه هرگاه بطور پیوسته بود که تسخیر قلعهٔ پرنده صورت پذیر نیست باوجود فصل آشوفه که باعث تنگی کار و سختی روزگار عسکر فیروزی گشت توقف

پانصدي ذات بمنصب سه هزار و پانصدي ذات و سه هزار سوار سرافراز شد - و احمد خان معموري که درهار السلطنت لاهور بود باجل طبيعي درگذشت - از وقايع صوبهٔ اوديسه بشرف استماع رسيد که از قضا در انبار باروتي که در جوار خانهٔ سيد پرورش خان بود آتش در گرفت و سيد با دوازده کس سوخت *

سيوم ربيع الاول محمد علي بيگ ايلچي را بمرحمت خلعت فاخره و فيل باحوضهٔ نقره و شصت هزار روپيه نقد بر نواخته بدار الخلافهٔ اکبر آباد دستوري دادند - و حکم شد که تا رسيدن رايات جهانگشا بانجا روزي چند بياسايد - و بسامان ضروريات بپردازد - درين نزديکي که آن شهر کرامت بهر بفروغ ماهچهٔ اعلام لامعهٔ نور آگين خواهد گشت رخصت معاودت خواهد يافت - و هريکي از محمد تقي تحويلدار ارمغان و الله قلي مير آخور را خلعت و پنجهزار روپيه انعام فرموده همراه او مرخص گردانيدند - و نور محمد عرب را بخلعت نوازش نموده حکم کردند که ايلچي را بدار الخلافه رساند اهتمام خان را بعنايت خلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزاري ذات و چارصد سوار و بعطاي اسپ سرافراز گردانيده بتهانه داري جالناپور فرستادند - آي محمد تاشکندي بمنصب پانصدي ذات و دويست سوار مفتخر گشت *

چارم سرفراز خان چغتائي با پسران بشرف ملازمت رسيد - و بخلعت نوازش يافته بگجرات مرخص گرديد *

پنجم عبد الله خان بهادر فيروز جنگ را بخلعت و جمدهر مرصع باپهولکتاره و اسپ از طويلهٔ خاصه بازين طلا بر نواخته بلشکر

فتح قلعهٔ قندهار در راه تعجیل گزیده - حکم اقدس شرف صدور
یافت که چون قلعه مفتوح کنند هرجا مناسب داند ایام برسات
بگذراند - خواجه به پاتر شیخ بابو رسیده درکنار رود خانه که اندک
آبی داشت رحل اقامت افگند - اتفاقاً آخر روز چارم دفعتاً سحایب
متراکمه دربار ریز گشت - و بعد از دوپهر و دو بجی شب آب دریا
طوفان خیز - و از سر کوه سیلی عظیم رو بلشکر نهاد - و مردم از
ظلمت شب و شدت باران در کمال آسیمه سری بهر طرف
گریختند - و خواجه بر اسپ بی زین سوار شده ازان مهلکه برآمد -
درخت حیزهٔ قریب دوهزار کس از سپاهی و غیر آن باختلی اسپ
و شتر بسیلاب فنا رفت - و از اموال خواجه هفت هزار اشرفی و ده
هزار روپیه با همگی اسباب توشکخانه و سلاح خانه و فراش خانه و
جز آن آب برد ٭

بیست و سیوم اسلامخان ناظم احمد آباد باضافهٔ هزار سوار
بمنصب پنجهزاری ذات و پنجهزار سوار دوهزار سوار دو اسپه سه
اسپه - وقلیچ خان (ن) حاکم الهاباد باضافهٔ پانصد سوار بمنصب
چارهزاری ذات و سه هزار و پانصد سوار سربلند گشتند ٭

بیست و چهارم نصیرخان از قندهار آمده بتقبیل آستان گردون
شان سر عزت بر افراخت - و بعنایت خلعت خاصه و شمشیر مرصع
و باضافهٔ هزار سوار بمنصب چارهزاری ذات و چارهزار سوار سربلند
صورت و معنی گشت - و از همراهانش راجه بهارتهه بندیله باضافهٔ

(ن) نتلیچ خان

بوده و اکنون در دکن اعتبار تمام دارد و دنیاداران آنجا بکسی که مستعد عنایات عظیمه باشد میدهند عنایت فرمودند - و سردار خان و جوهر خان دکنی و خواص خوان و راجه روز افزون و بسیاری از منصبداران باو مرخص گشتند - و باندازهٔ مرتبه هر کدام بعنایتی از خلعت و اسپ سر برافراخت - از جملهٔ سواران منصب سید شاهجهان که پنجهزاری ذات و پنجهزار سوار است هزار سوار دواسپه سه اسپه مقرر شد - دلاور خان دکنی را که در زمرهٔ بندگان منخرط گردید بمنصب دوهزار و پانصدی هزار و پانصد سوار - و مبارک خان نیازی را باضافهٔ پانصدی دویست سوار بمنصب دو هزاری هزار و دویست سوار - و از اصل و اضافه هریکی از نظر بهادر خویشگی و زبردست خان را بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار - و سید علاول را بمنصب هزاری هفتصد سوار - شجاع ولد معصوم خان کابلی را که بخدمت تهانه‌داری غزنین نوازش یافت بمنصب هزاری شش صد سوار بر نواختند - مخلص خان بعنایت نقاره بلند آوازه گردید ۞

فهم سپهدار خان بقلعه داری احمد نگر از تغییر جان نثار خان و عنایت خلعت و اسپ از طویلهٔ خاصه بازین مطلا مفتخر گشت - سید عمر که خواهر بی نظام در حبالهٔ نکاح او بود و سید علوی برادرش و چندی دیگر از دکنیان بتقبیل عتبه فلک رتبه سعادت اندوختند - اورا بعنایت خلعت و کهپوهٔ مرصع و منصب دوهزاری هزار سوار و برادرش را بخلعت سر بلند گردانیدند - یاقوت خداوند خان بانعام چهل هزار روپیه و فخر الملک پسرش بعطاء ده هزار روپیه و اضافهٔ پانصد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار سوار سرافراز

نصرت آئین بالاگهات فرستادند - و تمیرخان و خواجه ابو البقا برادرزادهای اورا خلعت داده باو رخصت فرمودند - چون بعرض اقدس رسید که روزگار راسور بصورت سپری گردید کرن پسرش را بمنصب دوهزاری هزار و پانصد سوار و خطاب راوی بر نواختند - و بیکانیر وطنش درتیول او مرحمت نمودند - و ستر سال دیگر پسر اورا بمنصب پانصدی دویست سوار عز افتخار بخشیدند ٭

شب دوازدهم دوازده هزار روپیه مقرر باصحاب نیاز عنایت شد ٭

نوزدهم دلاورخان بریج از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری چار هزار سوار سربلند گردید ٭

جشن قمری وزن

روز مبارک دوشنبه هشتم ربیع الثانی سال هزار و چهل و یکم موافق یازدهم ابان بزم انتهای سال چل و یکم و ابتدای چل و دوم از سنین عمر ابد قرین حضرت خاقانی آرایش یافت - و مجلس وزن قمری منعقد گشت - و ان کوه وقار گران بار بطلا و اجناس معهوده برسنجیده آمد - فراوان زر و سیم نثار که قرة العین دولت و جهانبانی پادشاهزادهٔ عالمیان بیگم صاحب بآئین والدهٔ مغفوره ترتیب داده بیرون فرستاده بودند بفضلا و صلحا و شعرا مرحمت شد - نصیرخان را بعنایت اسپ از طویلهٔ خاصه با زین مطلا و فیل از حلقهٔ خاصه مفتخر گردانیده ببالاگهات دستوری دادند - و بالتماس او ماهی مراتب را که در عهد باستانی سلاطین دار الملک دهلی شیوع داشت و ایشان بحکام دکن داده

صاحبقران اوله و دیگر بدادن که مروارید ساساله دانه . ماه اروس رسید
ادا نماه ژالهٔ کرده ای ا سه و قطره دزدانگی در کنارش دامن وه ماه
ابا شانهٔ بسیار مسامرع عمله پادشاهی والاتاده مرحمت فرمودند
و فرمان قدر نوال درجه داری را با خلعت فاخر و خنجر مرصع
ارسال نمودند و باضافهٔ هزار و پانصد سوار ازانجمله هزار سوار دو
اسپه سه اسپه بمنصب چهار هزاری ذات و چهار هزار سوار ازانجمله یکهزار
سوار دو اسپه سه اسپه سرافراز ساختند تهانه داری هردو بنگش
بسپهدار خان مفوض شد - و او بعنایت خلعت و نقاره و باضافهٔ
پانصدی هفتصد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار و پانصد سوار
سر افتخار بر افراخت *

یازدهم از عرایض منهیان لشکر بالاگهات بعرض ملازمان
پیشگاه حضور رسانیدند که پیمانهٔ زندگانی راو رتن هادا لبریز گشته -
خاقان زمان ستر سال نبیرهٔ او را که جانشین او بود بمنصب
سه هزاری ذات و دو هزار سوار و خطاب راوی سربلندی بخشیدند .
و ولایت بوندی و کنگر و پرگنات آن نواحی که وطن راو رتن بود
در تیول او مرحمت نمودند و فرمان مشتمل برین عنایات فرستاده
اورا بدرگاه گردون جاه طلب فرمودند - و مادهو سنگه پسر راو رتن
را باضافهٔ پانصدی ذات و پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی
هزار و پانصد سوار بر نواختند پرگنهٔ کوته و پلایته را در جاگیر او مقرر
گردانیدند - گوپی ناته پدر راو ستر سال باوجود حرارت شده
آن قدر زور داشت که میان دو شاخ درخت که هر یکی بکلفتی ستون
شامیانه متوسط باشد نشسته پا بر یکی و پشت بر دیگری نهاده

[illegible]

[illegible] (ب)
امرا [illegible] کاروانان -
و [illegible]
[illegible] بهادر خان را
بخلعت و [illegible] و منصب [illegible] هزاری [illegible] هزار سوار و علم
و نقاره و اسپ با زین طلا و فیل - و [illegible] را بخلعت و
خنجر مرصع [illegible] هزار روپیه [illegible]
[illegible] - [illegible] زمان حکم [illegible] از فوج جدا [illegible]
آمده سعادت [illegible] *

چهارم جمادی الاول [illegible] با برادران و خویشان همراه
[illegible] و [illegible] بآستان کیوان مکان رسید - و بعنایت خلعت
و خنجر مرصع و اسپ و فیل مباهی گشت - چون نظام صوبهٔ کابل
که از طایفهٔ سنیهٔ حنفیه اند از سلوک لشکر خان صوبه دار آنجا
بسبب [illegible] مذهب راضی نبودند - صوبهٔ مذکور را بسعید خان
که جمعی و سپاهی پاک اعتقاد است - و به نسبت جدش میر
غیاث الدین ترخان که از امرای حضرت قطب الملة و الدین

(ب) [illegible] نبود

بود مصحوب بادشاهزادهٔ نامدار محمد شاه شجاع بهادر و وزیر خان
و ستي النساء خانم كه بمزاج شناسي و كارداني بدرجهٔ اولای پیش
دستي و وكالت آن مالكهٔ جهان ملكهٔ جهانيان رسيده بود روانهٔ
دار الخلافهٔ اكبر آباد نمودند - و حكم شد كه هر روز در راه آش بسيار
و دراهم و دنانير بي شمار بفقرا و نيازمندان بدهند - و زميني در
نهايت رفعت و نزاهت كه جنوب رويهٔ آن مصر جامع است - و
پيش ازين منزل راجه مانسنگه بود - و درينوقت براجه جيسنگه
نبيرهٔ او تعلق داشت - براى مدفن آن بهشت موطن بر گزيدند -
اگرچه راجه جيسنگه حصول اين دولت را فوز عظيم دانست - اما
ازروي احتياط كه در جميع شيون خصوصا امور دينيه ناگزير است -
در عوض آن عالي منزلي از خالصهٔ شريفه باو مرحمت فرمودند.
بعد از رسيدن نعش بآن شهر كرامت بهر پانزدهم جمادي الثانيه
سال آينده پيكر نوراني آن آسماني جوهر بخاك پاك سپرده آمد
و متصديان دار الخلافه بحكم معلى عجالة الوقت تربت فلك مرتبت
آن جهان عفت را از نظر پوشيدند - و عمارتي عاليشان و گنبدي
رفيع بنيان - كه تا رستخيز در بلندي يادگار همت گردون رفعت
حضرت صاحبقران ثاني باشد - و در استواري نمودار استقامت
عزايم باني - طرح انگندند - و مهندسان دور بين و معماران صنعت
آفرين چهل لک روپيه اخراجات اين عمارت براورد نمودند *

هردو را از هم جدا می ساخت - و بهمین زورهای بیجا بیمار شده پس از چندی در زندگی پدر سپری شد - سابقا چون فتح خان پسر عنبر بوسیلهٔ یمین الدوله آصفخان عرضه داشت مشتمل بر دولتخواهی و هوا جوئی فرستاده معروض داشته بود - که این خدمت گذار اخلاص شعار بی نظام را که از کوتاه بینی و شقاوت گزینی بدسگالی و مخالفت اولیای دولت ابد میعاد می نمود - مقید ساخته امیدوار مراحم بادشاهی است - و در جواب آن فرمان قضا جریان عز صدور یافته بود - که اگر گفتار او فروغ راستی دارد جهان را از آلایش وجود بی سود او پاک گرداند - چون فتح خان بعد از ورود حکم جهان مطاع برهان بی نظام بدفرجام را خفه نموده شهرت داد که باجل طبیعی در گذشت - و حسین نام پسر ده ساله او را جا نشین آن بد آئین گردانید - و عرضه داشتی مبنی از حقیقت این واقعه بدست محمد ابراهیم که از نوکران معتمد او بود بدرگاه سلاطین پناه فرستاد - مثال لازم الامتثال صادر شد که اموالی را که بدرون حصار دولتاباد برده - از قلت آذوقه ضایع خواهد شد - آن را با نفایس جواهر و مرصع آلات بی نظام همراه پسر کلان خود برسم پیشکش ارسال نماید - تا ملتمسات او عز قبول یابد و با منشور نوازش کهپوه مرصع و دو اسپ یکی عراقی با زین طلا دیگری ترکی راهوار با زین مطلا مصحوب شکرالله عرب و فتح خان بدولتاباد فرستادند - اوداجیرام بانعام چل هزار روپیه سرافراز گردید ه

روز جمعه هفدهم جمادی الاولی نعش مقدس مسافر اقلیم تقدس حضرت مهد علیا ممتاز الزمانی را که نظ...

و با آن نوئین والامکان اعظم خان و سید خانجهان و راجه گجسنگه و
شایسته خان و خان زمان و راجه جیسنگه و سردار خان و راجه بهار
سنگه و معتقد خان بخشی این لشکر و الله ویردیخان و اصالتخان
و دیگر منصبداران - و از دکنیان یاقوت خداوندخان و اوداجیرام
و کهیلوجي و مالوجي بهونسله و بهادرجي وغیر ایشان مرخص
شدند - و از خلعت و خنجر مرصع و اسپ و فیل و زر آنچه درخور
هرکس بود عنایت شد . و فرمان مقدس عز صدور یافت که
عبدالله خان بهادر فیروز جنگ بارفقای خویش و خواجه ابوالحسن
با راجه بهار سنگه بندیله و همراهان خود و نصیریخان و راجه بهارتیه
و همگی سپاه تلنگانه بعسکر فیروزی پیوندند - و بهزار سوار و چار
هزار پیاده برق انداز باارابهای توپ و فیلان منقال و هزار ادمی
تیر انداز نیز همراه گردانیدند - و ترتیب جنود نصرت آمود در
پیشگاه حضور اقدس چنین قرار یافت که فوج قول بوجود اخلاص
آمود یمین الدوله و دیگر منصبداران مستحکم گردد - و هراول براجه
گجسنگه و راجه بهار سنگه بندیله و الله ویردیخان و سید عالم باره
و چندر من بندیله باجمعی از راجپوتان و اصالتخان با پانصد سوار
تفنگچی اختصاص پذیرد - و یاقوت خداوند خان با تمام دکنیان و
نصیریخان و راجه بهارتیه با یکصد و هفتاد منصبدار برسم منغلای
پیش لشکر منصور میرفته باشند - اگرچه سرداری این فوج بیاقوت
خان نامزد شد - اما از دوربینی و حزم گزینی اعتماد بر دکنیان
نکرده نسق آنرا بعهدهٔ نصیریخان باز گذاشتند - خان جهان بافوجی
از سادات باره و امروهه التمش باشد - و برانغار باعظم خان و راجه

فرستادن یمین الدوله ببالاگهات برای بیدار ساختن محمد عادل خان از خواب غفلت و پندار

چون محمد عادل خان از خرد سالی و تبه رائی و ناآزمونی و کثرت همنشینان بد و دوستان نا بخرد و اغوای پیشکاران غرض پرست خصوصا دولت نام غلامی که دنائت ذات و رداءت صفات او مجملی گذارش یافته پا از منهج مستقیم بندگی که سرمایهٔ افتخار و پیرایهٔ اعتبار پدر او بود بیرون نهاد - پادشاه دوربین صواب گزین رکن رکین سلطنت یمین الدوله آصف خان را بجهة بیدار ساختن او از غنودگی غفلت نامزد ساخته مقرر گردانیدند - که اگر عادلخان برهنمونی بخت بیدار و خرد هشیار بسان پدر لوازم اطاعت و خدمت گذاری و مراسم انقیاد و فرمان برداری بتقدیم رسانیده پیشکشی در خور این درگاه گردون جاه ارسال دارد - قصد استیصال و خرابی او نکنند - و اگر از ریعان جوانی و طغیان نادانی بشاه راه مطاوعت و مطابعت نگراید - از ملک او آنچه گرامند ضبط باشد داخل ممالک محروسه نماید - و باقی را پی سپر عساکر جهانکشا و پامال مواکب گیتی پیما سازد *

نوزدهم جمادی الاولی مطابق هفدهم آذر آن رکن رکین و مؤتمن اخلاص گزین را بعنایت خلعت خاصه و چارقب طلادوزی و جمدهر مرصع با پهولکتاره و شمشیر مرصع و دو اسپ از طویلهٔ خاصه با زین مرصع دیگری با زین طلای میناکار و فیل از حلقهٔ خاصه بایراق نقره و مادهٔ فیل مفتخر گردانیده رخصت فرمودند -

و احتیاج بصاحب دیگران [illegible] اوایل بهارانه [illegible] مهمات بود
[illegible] بود که در احمد آباد و سورت و آن نواحی [illegible] و
چهل هزار روپیه را صداعی که بران مکان والا شان هرانه و مروجست
مشهور ابتداع نموده بخواجه جهان که بدیانت و دانم خدمت
موصوف است حواله نمایند - که بعد از فروخت سود و سرمایه را
بانضمام حکم [illegible] بخزانچیان آن صوبه بقید روانه نمایند - خدمت عرض
مکرر از تغیر حکیم مذکور بحکیم حاذق پسر حکیم همام گیلانی
مفوض گشت - [illegible] از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی
هشتصد سوار سر عزت برافراخت - حکیم جمالای کاشی که بخدمت
دیوانی سرکار حضرت مهد علیا ممتاز الزمانی سرافراز بود از تغیر
میر عبد الکریم بخدمت دیوانی صوبهٔ پنجاب و منصب هزاری
ذات و دو صد و پنجاه سوار از اصل و اضافه سرافراز گردید ॥

آورده شدند و راو دودا و گروهی از منصبداران موسوم و مراتب
بخواجه ابو الحسن و بختاور زمان بقلعه ... با جمعی از منصبداران
منتظر بود و حکم مقدس شد که ... الله خان بهادر فیروز
جنگ و رستم خان ... و راجه روز افزون و جمعی از منصبداران
و طائفه از برق اندازان برابر در جادست راه ... ، ... خان و
راجه ... خان پسر ذو الفقار خان قرابلو با جمعی از
منصبداران و برق اندازان هر طرف حسب مراسم طرح قیام نمایند -
و راجه جهار سنگه بندیله و جمعی دیگر از منصبداران با پانصد
سوار احدی چنداول باشند - مهر اوزک پیش از سریر آرائی در
حضرت مهد علیا می بود پس ازانکه اورنگ جهانداری بجلوس
میمنت مانوس اشرف پایه گشت بالماس آن ملکهٔ دوران
به یمین الدوله عنایت شد - او بار اول که بدالاکهات مرخص گردید
بشان خاص مهاجی بود - و بعد از مراجعت باز یافت - درین
مرتبه یک روز پیش از رخصت آورده از نظر خورشید اثر
گذرانید - اعلی حضرت آنرا بنواب گردون قباب بیگم صاحب
سپردند - و ازین تاریخ خدمت بزرگ مرتبت مهر نمودن
فرامین مطاعه بآن مسند آرای عصمت تفویض یافت - حکیم
مسیح الزمان و ملا خواجه خان مخاطب بخواجهٔ جهان التماس
دستوری زیارت حرمین شریفین نموده باذن اقدس عازم گشتند -
چون پادشاه حق آگاه شهنشاه دین پناه که ابر انعامش چون انعام
ابر جهانرا در گرفته است - بعد از بر افراختن پایهٔ اورنگ جهانبانی
بجلوس مبارک نذر فرموده بودند که پنج لک روپیه باهل استحقاق

هزاري ذات بمنصب چار هزاري ذات و هفتصد و پنجاه سوار - و جعفر خان باضافه پانصدي ذات و دويست سوار بمنصب دو هزار و پانصدي ذات و هزار و دويست سوار - و محمد زمان طهراني از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار و چار صد سوار - و راي كاشيداس بخدمت ديواني و اميني چكلهٔ سرهند و فزوني منصب نوازش يافتند - پيشكش قاسم خان صوبه دار بنگاله مي و سه فيل و بيست و هفت كونت (؟) و سپر بسيار كه خاصهٔ آن ملك است وچهل من عود و اقسام امتعهٔ آن ولايت كه قيمت مجموع زياده بر دو لك روپيه شد از نظر اكسير اثر گذشت *

دهم بعرض مقدس رسيد كه روزگار جهانگير قليخان ولد خان اعظم كوكلتاش سپري گرديد *

دوازدهم كرن ولد راو سور از بيكانير وطنش بدرگاه كيوان بارگاه رسيده دولت زمين بوس دريافت - و يك فيل پيشكش نمود و ياسين و شمشير و ديال پسران شير خان سعادت تقبيل آستان گردون شان دريافته اقبال پدر برسم پيشكش بنظر اقدس درآوردند. دو فيل بايراق نقره حسن قبول يافت - و نخستين از اصل و اضافه بمنصب هزاري هشتصد سوار و ديگران بمنصبي درخور سربلند گشتند - مبارز خان افغان از تيول خود ميوات آمده بدولت كورنش رسيد - عبد الرحمن ترباني كه از معتمدان قديم الخدمت درگاه والامت از كابل آمده بادراك شرف ملازمت و عنايت خلعت و خنجر مرصع تارك بخت برافراخت - چون فتح خان پسر عنبر باوجود اظهار انقياد احكام و اوامر پادشاهي از عقل نا سليم و طبع

آغاز پنجم سال
میمنت اتصال از دور اول جلوس مقدس

روز پنجشنبه غرهٔ جمادي الثانیه سال هزار و چهل و یکم مطابق چهارم دي سال پنجم از تخت آرائي مؤسس ارکان جهانباني حضرت خاقاني نوید عشرت و کامراني رسانید ॰

جشن وزن مبارک شمسي

روز دو شنبه سیوم رجب موافق ششم بهمن ماه جشن وزن شمسي انتهای سال چهلم و ابتدای چهل و یکم از عمر ابد پیوند خدیو روزگار خداوند جهاندار آرایش یافت - و آن گردون رفعت بطلا و دیگر اشیاء معهوده برسنجیده آمد - و دامن امید عالمیان بزر و سیم نثار برآمود - درین روز مسرت افروز اختر برج جهانداري - جوهر معدن کامکاري - پادشاهزادهٔ بلند قدر محمد شاه شجاع بهادر که با وزیر خان و ستي النساخانم نعش حضرت مهد علیا بدار الخلافه رسانیده و چار روز درانجا مانده بدرگاه والا مراجعت نموده بودند - باستلام عتبهٔ اقبال سعادت جاوید اندوختند - و علامي افضلخان باضافهٔ پانصد سوار بمنصب پنجهزاري ذات و سه هزار سوار - و مقربخان دکني بعنایت خلعت فاخر و ماهي مراتب - و فدائي خان بمرحمت علم و نقاره و صفدر خان باضافهٔ هزاري ذات و پانصد سوار بمنصب چار هزاري ذات و دو هزار و پانصد سوار - و موسویخان صدر باضافهٔ

رقمیت مجموع هشت لک روپیه شد از نظر اطهر گذرانیده - و بعنایت خلعت و کهپوه مرصع و اسپ و فیل سرافراز گردید - حقیقت لشکر اقبال آنکه پس از روانه شدن یمین الدوله از بالا پور بمقصد خواجه ابو الحسن با راجه جیهار سنگه و دیگر منصبداران تاحوالی آن و عبدالله خان بهادر فیروز جنگ تا باسم و نصیریخان باهمرهان تا قاندیر باستقبال شتافته دریافتند - و یمین الدوله دو روز در قاندیر مقام نموده احمال واثقال زاید لشکر درانجا گذاشته جریده شب درمیان بقندهار رفت - بعد از ملاحظهٔ مداخل و مخارج آن قلعه بحکم اقدس رومی خان را بحراست گذاشته روانهٔ مطلب گشت - و پس از رسیدن بیکمنزلی قلعهٔ بهالکی هنگام سواری قوز یساول را فرستاده که بحوالیی آن رفته مکنون خاطر هراس حصار دریابد و بران آگهی دهد - اگر اهل محکمه آنوقت بمعسکر اقبال بیاورند سپاه نصرت دستگاه دست از تعرض آن جماعه باز دارد - واگر از دریافت این سعادت سر باز زنند بتسخیر قلعه پرداخته آید - و چون قوز در اثناء راه برگشته ظاهر ساخت که حصار گزینان از شقاوت منشی و عاقبت دشمنی سر از فرمان پذیری برتافته اسباب هلاک خود افروخته اند - و بانداختن توپ و تفنگ آتش جهنم برای خود افروخته - منقلای لشکر فیروزی به تسخیر آن محکمه معین گشت - و معتمد خان بخشی باحتی از بندهای درگاه بکومک این فوج مقرر شد - کار طلبان نصرت شعار قلعه را احاطه نموده شروع در ملچار کردند - و نیران جدال اشتعال یافت و چون دلاویان جند کار دیدند که فتح این محکمه بمحاصره دیرخواهد

غير مستقيم در فرستادن پيشکش توقف و تعلل نمود بدست د
و سيوم سرير آراي جهانداني وزير خانرا بمرحمت خلعت خاصه
و باضافهٔ هزار سوار بمنصب پنجهزاري ذات و پنجهزار سوار و بعنايت
اسپ از طويلهٔ خاصه با زين مطلا برنواخته با ده هزار سوار نبردکار
رخصت فرمودند - تا هم بتسخير قلعهٔ دولتاباد به پردازد - و هم آن
گران خواب غفلت را بيدار ساخته رهگراي سعادت گرداند - و
ضرب خان دکني را که بر حقيقت آن سر زمين آگاه بود و با فتح
خان عداوت داشت بخلعت فاخر و جيغهٔ مرصع و اسپ از طويلهٔ
خاصه با زين مطلا - و مبارز خان را بعنايت اسپ و فيل - و راجه
پتهلداس و دالهو سنکه و جان نثار خان و راو کرن و پرتهي راج را
بخلعت و اسپ سر بلند گردانيده همراه خان مشار اليه دستوري
دادند - و ازانجا که پس از روانه شدن وزير خان بروزي چند سيد
ابو الفتح وکيل فتح خان که از قبل مخبر نيز مکرر بآستان مقدس
آمده بود بدرگاه والا رسيده عرضه داشت اورا از نظر انور گذرانيد - و
بعرض اقدس رسانيد که فتح خان عبد الرسول پسرکلان خود را با جواهر
و مرصع آلات و افيالي که داشت روانهٔ درگاه سلاطين پناه نموده
و درين نزديکي ميرسد - حضرت ظل الهي از تقصير تاخيري که
ازو در ارسال پيشکش رفته بود اغماض عين فرموده بوزير خان
فرمان فرستادند - که بهر جا رسيده باشد ازانجا برگردد - و چون
عبد الرسول بدرگاه معلي رسيد جعفر خان بامر اقدس استقبال
نموده به پيشگاه حضور آورد - او بعد از احراز دولت بار جواهر و مرصع
آلات و سي فيل و نه اسپ که فتح خان مصحوب او فرستاده بود

بجراست قلعهٔ اودگر که قریب بجوار داشت می پرداخت -
سپرد - و ازانجا همراه مواکب گیتی پیما بقصبهٔ کالنور که از
محال معمورهٔ ملک عادلخان است رو نهاد - و چون ظاهر
سلطان پور که بشهر گلبرگه اتصال دارد مرکز اعلام نصرت اعتصام
گردید - حفظهٔ آنجا خلاصه متوطنان آن بلده را بقلعهٔ گلبرگه
که انرا بتوپ و تفنگ و دیگر ادوات جنگ استحکام داده بودند -
در آوردند - روز دیگر اعظم خان و عبد الله خان بهادر فیروزجنگ
و خان زمان باشارهٔ یمین الدوله بحوالی قلعه رفتند - هرچند از قلعه
و حصار شهر توپ و تفنگ ببارش درآمد اما مبارزان اقبال حصار
شهر را سرسواری مفتوح گردانیدند - و از قتل و اسر وا پرداخته آنچه از
اسباب و اموال یافتند تاراج نمودند - از درون خندق نیز اسپ بسیار
بدست آمد - یمین الدوله اشتغال بتسخیر قلعهٔ گلبرگه که هم باعث
تضییع لشکر بود و هم موجب تعطیل مقصد صلاح ندیده آخر روز
مجاهدان اخلاص شعار و مبارزان نبرد کار را بمعسکر طلبید و ازانجا
کوچ نموده درکنار آب نهرورا دایره کرد - و درانجا شان سی هزار
سوار دیده رو بمطلب نهاد - و بعد از رسیدن بحوالی بیجاپور کنار
تالابی که میان نور سپور و شاه پور است مخیم لشکر فیروزی گردانید
غنیم هر روز از خندق گذشته درمیدان صف میکشید و از طرفین
بدان و تیر و تفنگ هنگامهٔ نبردگرم میگردید - و جان بازان معرکهٔ
جلادت وبکه تازان مضمار شجاعت با انکه از بالای قلعه توپها و
تفنگ و بان و ضرب زن مانند صاعقه میریخت مقاهیر را پیش
انداخته تا پای حصار می دوانیدند - و بجراست روز افزون الهی -

شد - قرار دادند که شب بکمند و نردبان بر فراز آن بر آمده مسخر گردانند - قلعه نشینان بر بیمدنی آگهی یافته سررشتهٔ نجات از دست دادند - و در تاریکی شب که منهج نجات گریزندگان حیوة پرست از طرفی که ملچار نداشت بدر رفتند - و کوچهٔ بی ناموسی برلگام فرار سپرده خود را رستگار و رعایا را گرفتار گردانیدند - و مبارزان لشکر منصور از هر جانب بقلعه در شده دست اسر و غارت کشوده فراوان غنیمت از آذوقه و اسباب فراهم آوردند - ناگهان آتش در حقه و دیگر آلات آتشبازی در گرفت - و اصالت‌خان را که از جلادت و جسارت فراز قلعه بر آمده بالای چوبین تختی که در زیر آن آتشبازی گذاشته بودند استاده بود با آن تخت بهوا برد - و او بکلاءت آلهی که همواره پاسبان مردان اخلاص گزین و گردان رزم آئین است اندرون قلعه در مکانی که کاه بسیاری بر هم ریخته بود افتاد - اگرچه پارهٔ از دست و روی او بباروت سوخت اما از آسیب هلاک محفوظ ماند - و آتش بمسجدی پر از باروت در گرفته خرمن عمر جمعی بباد فنا داد - و چون یمین الدوله از پیشگاه خلافت مامور شده بود که اگر فتح خان اطاعت امر بادشاهی سرمایهٔ سعادت شناخته پسر کلان خود را با پیشکش بدرگاه معلی فرستد آنچه از ولایت متعلقهٔ بی نظام مسخر اولیاء دولت قاهره گردد بمردم او حواله نماید - و دریندولا بآن نوئین با تمکین خبر رسید که او بعد از تعیین شدن وزیرخان با لشکر فیروزی از خواب غفلت بیدار شده پسر کلان خود را با پیشکش بدرگاه معلی فرستاده قلعهٔ پهالکی را که داخل سرحد بی نظام بود با توابع بشخصی که از قبل فتح خان

عم رئیس الدوله نزد یمین الدوله آمده معذرت درگذارد و ارسال پیشکش
شاهنشاهی و انقیاد اوامر ظل اللهی قرار داده مبادی مصالحه را
مستحکم گردانید - اقدام کار هر دو از قلعهٔ نیشاپور آمدند - و
عبدالرحیم خان و محمد خان باشارهٔ یمین الدوله تا کنار اردو باستقبال
شتافته ایشان را نزد آن ساعد مساعد دولت آوردند - یمین الدوله
مجلس بزرگانه ترتیب داده و عمده‌های دولت را حاضر ساخته
پس از ادای مقدمات گونا گون مقرر گردانیدند که عادل خان مبلغ
چهل لک روپیه از جواهر و مرصع آلات نفیسه و فیلان کوه پیکر و
نقد برسم پیشکش بدرگاه والا بفرستاند - و اطاعت اوامر خاقانی و
اجتناب از نواهی وسیلهٔ نجات و ذریعهٔ حیات دانسته دیگر پا از
جادهٔ هواداری و خدمتگذاری بیرون نگذارد - و برطبق این قرارداد
عهد نامهٔ نگارش یافت - و در آخر مجلس مصطفی خان و خاریت
خان و بهادر خان و یوسف خان که در قید نیشاپوریان بودند و
بدولتخواهان سپرده مرخص گردانیدند - شیخ عبد الرحیم جعفرآبادی را
که از ملازمان معتمد یمین الدوله است همراه بودند که پیمان نامه
را بمهر عادلخان رسانیده مصحوب او بفرستند - روز سیوم شیخ
مذکور را رخصت نموده پیام کردند که عهد نامهٔ بدست وکلای خود
فرستاده خواهد شد - روز دیگر وکلا آمده التماس بعضی مطالب
نمودند - چون ملتمسات نزدیک بکار بود در معرض قبول افتاد -
و قرار یافت که فردا عهد نامه برسانند - هنگام رخصت نوشته
مصطفی خان را یکی از محرمان او چنانچه دیگری دران اطلاع
نیابد نزد یمین الدوله انداخته بدر رفت - مضمونش آنکه چون

بدین اقبال پادشاهی - بسلامت در میگذشتند اگرچه یمین
الدوله هر روز محافظت شهری که ناوردن کار هیچ نمی رفتند
سرداری مقرر میگردانید اما چون از فراوانی لشکر و فزونی دواب
و اسامی چراگاه دانه و سبزه نمی رسید مخاذیل فرصت جولگاهه
که باطراف و جوانب متفرق میگشتند یافته دست بردی
مینمودند - و تا آن سرزمین مقدم عساکر سیاره شمار بود هر روز
سکنه میان کنداوران هر دو طرف بر ترکیبشی مبادرت و مقاتلت
گروهی کار می آمد - و ازآنجا که فیروزی در رکاب اولیای سلطنت
والا منتهی است - و هزیمت همعنان اعدای دولت بلند مدت -
هر بار دلیران معرکهٔ هیجا به تیغ آتشبار دمار از روزگار غنیم ادبار
شعار بر می آوردند - خصوصا شیر بیشهٔ وغا نصرتخان و جون
صوت از عیان باجابور سکندر علی پسر شرف الدوله با جمعی رهگرای
عدم گشت - در اثنا شیخ دبیر نامی از معتمدان و مخصوصان
خواص خان از قلعه برآمده مقدمات مصالحه و دوستانه پیشکش
درمیان آورد - چون سابقه اعتماد نبود پذیرفته نیامد - پس ازان
همواره محمد امین مخاطب بمصطفی خان و امان ملا محمد
لاهوری پنهانی نوشتجات مشتمل بر دولتخواهی و برآوردن بندهای
پادشاهی بقلعه برد یمین الدوله میفرستاد - و مواعید را مؤکد
بایمان غلاظ و شداد میگردانید . و خلاف وعده را عذری می آورد -
آخر چون بظهور پیوست که وعدهای او مواعید عرقوب است - و
اقوالش بسان سایر اقاویل فکندان بکذب منسوب - بعد از گفت
وگوی بسیار قرار داد که مصطفی خان با خیریت خان حبشی

جانب سوالپور گشته . و از کنار جرگه داخل ملک پادشاهی شده مرو آمده
پایان آن منزل گزیدند - و قریب بیست هزار باطل کوهان که با ملازمه
سوالپور عقب مجاهدان اقبال می آمدند درگذشته بسوی بیجاپور رفتند ه

اکنون بنگارش سوانح حضور سراسر نور می پردازد

شب بیست و هفتم رجب ده هزار روپیه بارباب استحقاق رسید ه
غرهٔ شعبان جواهر و امتعه و اسپان عراقی و عربی با دیگر تحف
و غرایب که معز الملک متصدی مهمات بندر سورت و کنبایت
قران دو بندر بهم رسانیده فرستاده بود از نظر انور گذشت ه
هشتم وزیر خان که پیشتر بواسطهٔ دستوری یافته بود احراز
دولت ملازمت نمود - روشن ضمیر ولد صادق خان میر بخشی را
بخلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزاری ذات و دویست سوار بر
نواخته از تغییر سردار خان فوجداری ساختند - و چون بعرض اشرف
رسید که جمشیر خان تهانه دار هر دو بنگش جهان فانی را پدرود
نمود ضبط بنگش بالا بدستور زمان محمد مسعود برادرزادهٔ سعیدخان
که در جنگها اعانت نموده بدرجهٔ شهادت رسیده و تهانه داری
بنگش پایان بابو الهدا برادر خرد سعید خان مقرر شد - راو ستر سال
نبیرهٔ راو رتن دولت آستان بوس دریافته چهل فیل که از جد او مانده
بود برسم پیشکش بنظر انور درآورد - ازآنجمله هرده فیل که دو لک
و پنجاه هزار روپیه قیمت دارد و ازان میان هشت فیل قابل آن
است که داخل اقبال خاصه شود شرف پذیرائی رسید - و تتمه
باو مرحمت شد - و بعنایت خلعت و اسپ با زین نقره و علم و
نقاره سرافرازی یافت ه

هواخواهی خان دوراندیش که [illegible] شر [illegible] که آلوده در
لشکر زمانی است و آوردن [illegible] از راه دور [illegible]
و [illegible] زیاده در [illegible] مدار کار بر مکر
سازی و [illegible] درازی گذاشته [illegible] - و [illegible] ارکان لشکر از
پراگندگی و پریشانی سپاه فیروزی [illegible] از [illegible] در این ممالک [illegible]
در حصول [illegible] خواهد [illegible] را بشام و روز را بشام
میرسانند - چون در مدت [illegible] روزه [illegible] بیجاپور [illegible] از هیچ
جای نرسید - و [illegible] از [illegible] آمدن مواضع
معمورهٔ اطراف [illegible] را ویران ساخته غلها را [illegible] دریافت کرده
بودند و آذوقهٔ لشکر فیروزی همراه [illegible] از [illegible]
غله [illegible] روپیه رسید - و نزدیک شد که مردم و دواب از کار باز
مانند بمصلحت [illegible] دولتخواهان مقرر شد که از ظاهر بیجاپور بر
[illegible] بملک آبادان غله در آید تا هم لشکر ظفر اثر مرفه گردد و هم
ملک معمور آن ادبار پیشگان خراب شود - و باین عزیمت کنار آب
کشن کنگ را گرفته بسمت رای باغ و مرج که از محال آباد این
ملک است نهضت نمودند - و هرجا آب و علف و غله می یافتند
فرود آمده لشکر را [illegible] و تاراج اطراف می فرستادند - و مبارزان
اقبال [illegible] جانب راهی را که ازان عبور میفرمودند بقتل و اسر و
نهب خراب میگردانیدند - از روز در آمدن افواج فیروزی در ملک
عادل خان تا هنگام بر آمدن بر تاخت و تاراج بود - و چون خلاصهٔ
آن ملک پی سپر عساکر نصرت مآثر گشت و سپاه از صعوبت عسرت
[illegible] و ایام برسات نزدیک شد - اولیای دولت قاهره از حوالی

مرصع سر عزت بر افراختند - بسعید مهر یزنه بی نظام پانزده هزار روپیه انعام شد - حکیم جمالای کاشی دیوان دار السلطنت لاهور بظهور آثار دیانت بدیانت خان مخاطب گشت - بهرجی زمیندار بگلانه با پسر و برادران دولت استلام عتبهٔ فلک رتبه دریافت - و سه فیل و نه اسپ و لختی مرصع آلات برسم پیشکش گذرانید ٭

زینهاری شدن شیرخان ترین زمیندار فوشنج بدرگاه سلاطین پناه

چون پدر شیر خان را باشاه بیگ خان کابلی که از پیشگاه عنایت حضرت عرش آشیانی بصوبه داری قندهار سر بلند بود نقش ساز گاری نشست بایران شتافت - و شیر خان در همان ملک نشو و نما یافت - پس ازانکه شاه عباس در اواخر سلطنت حضرت جنت مکانی قندهار را بتصرف در آورد اورا بریاست قبایل افاغنهٔ فوشنج و نواحی آن نامزد ساخته رخصت نمود - او دران سرزمین استقلال بهم رسانید - و بعد رحلت شاه چه از زیاده سری و فتنه گری که خوی این گروه شورش پژوه است و چه از غرور التفات شاه صفی بعلی مردان خان ولد گنج علیخان آزبک که از قبل شاه عباس بجای پدر حکومت صوبهٔ قندهار داشت - و در دولت او نهایت عزت و اعتبار - چنانچه باید سر اطاعت و انقیاد فرود نمی آورد - و نیز از ستم و تعدی او که جبلی این قوم شوم است مترددین عراق و هندوستان را بفراغبال آمد و شد میسر نبود - علی مردان خان برای استیصال او جویای قابو بود - سال گذشته شیرخان بامید آنکه

شب پانزدهم که لیلة البرات بود ده هزار روپیه مقرر بمستحقان عطا فرمودند - و عبادات مخصوصهٔ این شب متبرک بتقدیم رسانیدند ٭

شب چهار شنبه بیست و پنجم کشن سنگه ولد جسونت راتهور نور الدین قلي را در حینیکه او از دولتخانهٔ خاص بر آمده بمنزل میرفت بکینهٔ آنکه در عهد حضرت جنت مکاني پدرش را مردم نور الدین قلي کشته بودند زخمهای منکر زده و کارش بانجام رسانیده بدر رفت ٭

نگارش نوروز گیتی افروز

بعد از گذشتن هشت گري از روز شنبه بیست و هشتم شعبان سال هزار و چهل و یکم هلالي خسرو سیارگان به بیت الشرف انتقال نمود - و نو روز عالم افروز جهان را برباحین رنگارنگ و سبزه هاي گوناگون بیاراست - و فیض افضال شاهنشاه والا اقبال دل افروز جهانیان گردید ٭

بلاله ز فردوس جام آمده ٭ ز رضوان بگلشن سلام آمده
شده جلوه گر نازنینان باغ ٭ رخ آراسته هریکي چون چراغ
شهنشه در آرایش روزگار ٭ فزوده بهار دگر بر بهار

درین روز عشرت اندوز مدائي خان را بخلعت و اسپ با زین مطلا سر برافراخته جونپور را در تیول او عطا فرمودند - و میرزا عیسی ترخان را بعنایت خلعت و اسپ با زین مطلا بر نواخته بایلچپور رخصت نمودند - و عبد الرسول پسر فتح خان را بمرحمت طرهٔ

به نیابت یمین الدوله حاکم ملتان بود فرستاده و نوشته - که این عرضه داشت را بدرگاه خلایق پناه ارسال نموده از ملازمان بساط تقرب برای او فرمان عنایت عنوان التماس نماید - بعد رسیدن عرضه داشت بدرگاه معلی منشور نوازش عز صدور یافت - او بعنایت پادشاهانه مستمال و مطمئن گشته روی امانی بآستان کامرانی که کام بخش هر قاصی و دانی است نهاد - و دوم رمضان بدریافت سعادت زمین بوس سر افتخار برافراخته نه اسپ پیشکش گذرانید - و بعنایت خلعت و منصب دو هزاری ذات و هزار سوار و انعام بیست هزار روپیه کامیاب گشت - و درنواحی پنجاب جاگیر یافت *

شانزدهم که روز شرف بود پیشکش اسلام خان صوبه دار گجرات لختی جواهر و مرصع آلات و هشتاد اسپ و اقمشهٔ آن دیار بنظر خورشید اثر درآمد - قلیج خان باضافهٔ پانصد سوار بمنصب چار هزاری چار هزار سوار - و راجه رایسنگه راٹھور باضافهٔ هزاری دو یست سوار بمنصب سه هزاری هزار و دو یست سوار و اصل و اضافهٔ خدمتخان خواجه‌سرا تحویلدار جواهر خانه بمنصب هزار و پانصد سوار - و هر کدام از عبد الرحمن ترسانی و هریسنگه واد کشن سنگه راتهور بمنصب هزاری ششصد سوار و سرانداز خان قلماق بمنصب هزاری چار صد سوار نوازش یافتند *

معاودت موکب گیتی پیما از خطه برهانپور بدار الخلافت اکبر آباد

چون پیدای کافر ماجری باسر عیال و نهب اموال زیان زدهٔ

مال و مواشی مرزبانان حوالی سیوی و کشایه بدست آرد از افاغنهٔ
کوهستان نواحی نوشنج حشری فراهم آورده و قلیلی را بمحافظت
قلعهٔ نوشنج و عیال و اموال خود گذاشته متوجه این کار نکوهیده
آثار گشت ـ علیمردان خان با سه هزار سوار از خود و هزار سوار از
زمینداران نواحی قندهار یلغار نمود ـ و صبح گاهی بقلعهٔ نوشنج
رسیده سر سواری مفتوح گردانید ـ و همگی زر و زیور و اسباب را با
اسپ بسیار که او برهزنی و ستمگری اندوخته دران حصار فراهم
آورده بود بدست آورد ـ و عیال اورا اسیر ساخته بقندهار فرستاد ـ
و خود درانجا توقف نمود ـ چون خبر خانه خرابی و بی ناموسی
بآن خانه برانداز رسید دیوانه وار باستعجال تمام مراجعت کرده ـ
علیمردان خان بچستی و چالاکی سر راه او گرفت ـ و دو سه کروهی
نوشنج بهم پیوستند ـ و هنگامهٔ پیکار گرم گردید ـ چون با شیر خان
افاغنهٔ بسیار جمع شده بودند پای ثبات هراول قزلباش از جا رفت
علیمردان خان از دید این حال با مردم غول بمدد شتافت و با آنکه
تفنگی بر پاشنهٔ خان مذکور رسیده پران جست آن ناموس پرست
همت مردانه و دل گردانه را کار فرموده زخم را مخفی داشت و ثبات
قدم ورزیده غنیم را شکست فاحش داد ـ و شیر خان گریخته
بدوکی چتالی رفت ـ و هرچند تردد و تلاش نمود کاری از پیش
نتوانست برد ـ و چون چارهٔ کار بهبود روزگار جز آنکه پناه باولیای
دولت ابد پیوند برد ندید از نواحی دوکی عرضه داشتی مشتمل
بر اظهار عجز و انکسار و ابراز هواداری و خدمتگذاری و ارادهٔ
دریافت سعادت آستان بوس نزد احمد بیگ خان که دران ایام

عاطفت مصحوب او شاسب و شمشیر مرصع و فیل از حلقهٔ خاصه با مادهٔ فیل بفتح خان فرستادند - و چون اعظم خان صوبه دار دکن در بالاگهات بود ملتفت خان پسر او را بخلعت و اسپ نواخته در برهانپور گذاشتند که تا رسیدن پدر بمحافظت آن قیام نماید - و حکیم خوشحال ولد حکیم همام را بخلعت و اسپ سرفراز ساخته بخشی و واقعه نویس صوبهٔ دکن گردانیدند *

بیست و پنجم سالیانهٔ قاضی محمد سعید کرهرودی از اصل و اضافه سی و شش هزار روپیه مقرر شد - و درین ماه مبارک مبلغ سی هزار روپیه معهود بمستحقان رسید *

غرهٔ شوال مطابق دوم اردی بهشت عید الفطر نوید شادمانی داد *

پنجم حوالی کالی بهیت که میان برهان پور و نربده است مضرب خیام گشت - و بهیم سین زمیندار آن نواحی بتقبیل عتبهٔ فلک رتبه مفتخر گشته دو فیل بطریق پیشکش گذرانید - و بعنایت خلعت سربلند گردید *

دهم میرزا عیسی باضافهٔ پانصد سوار بمنصب چهار هزاری سه هزار سوار نوازش یافت *

بیست و دوم الله ویردی‌خان از بالا گهات آمده باستلام استان عرش مکان پیشانی طالع برافروخت - روز دیگر بهادر خان روهیله و یوسف محمد خان تاشکندی که کیفیت مردانگی و گرفتاری ایشان نگارش یافته از لشکر نصرت اثر آمده بدولت زمین بوس رسیدند - پادشاه مهربان قدردان بمراحم پادشاهانه که همواره دربارهٔ

صورت و مخفي شده بسزاي اعمال نکوهیده رسیده - و بعي نظام نیز بکیفر حمایت و رعایت او دست زن حوادث و پامال نوایب گشت - و ملک بیجاپور که اصلا تاخته سرحدش در عهد حضرت عرش آشیاني و حضرت جنت مکاني با آنکه مکرر عساکر منصوره بر دنیا داران دکن معین شده بودند دست بهم نداده - چه جاي آنملک بورود لشکر پادشاهي پي سپر نردید - و نورس پور که در حوالي بیجاپور است و دار الملک و حاکم نشین با توابع و مضافات خراب شد - و نیز بحدوث سانحهٔ وحشت افزاي حضرت مهد علیا طبیعت مقدس از بودن برهانپور بملال امده بود - نهضت رایات جهانکشا بصوب دار الخلافهٔ اکبرآباد مقرر شد ه

روز پنجشنبه بیست و چهارم ماه مذکور مطابق بیست و هفتم فروردین بعد انقضاي ده گري ادرنگ آراي جهانباني رکضت فرموده بدولتخانه که دو کروهي شهر برپا شده بود نزول اجلال فرمودند ه

درین تاریخ صد اسپ عراقي که مرحوم محمد علي بیگ ایلچي از عقب براي اواز ایران آورده بودند و او آنرا بطریق پیشکش همراه امیربیگ کس خود از دار الخلافه بدرگاه معلي فرستاده بود از نظر مقدس گذشت - و خلعت و صد هزار روپیه نقد مصحوب او براي محمد علي بیگ مرحمت نموده فرستادند - و بامیربیگ و همرهانش چار هزار روپیه انعام شد - عبد الرسول پسر فتح خان بعنایت خلعت و سرپیچ مرصع و اسپ و فیل تارک عزت بر افراخته رخصت انصراف بدولتاباد یافت - و از روي

رسید - و از تغییر معتقد خان صوبه داری مالوه سرافرازی داده رخصت یافت - و بمعتقد خان فوجداری اطراف دارالخلافه بدو تفویض گشت - و ازآنرو که نظم مهمات صوبهٔ گجرات که از پیشگاه عنایت پادشاه ملک بارگاه به نواب یمین الدوله مرحمت شده بود و تعلق محال خالصهٔ آنجا که نسبت بمحالات دیگر صوبجات زیاده است از عنایت الله یزدی که از قبل یمین الدوله بحکومت آن صوبه می پرداخت چنانچه باید بروی کار نمی آمد نظم و نسق آن ملک وسیع را بوزیرخان که معتمد قدیم الخدمت درگاه والاست تفویض نمودند - و از جملهٔ سواران منصب او که پنجهزاری ذات و پنجهزار سوار بود یکهزار سوار دو اسپه سه اسپه مقرر فرمودند بعنایت خلعت خاصه و فیل از حلقهٔ خاصه برنواخته اورا بدارالسلطنت لاهور رخصت فرمودند - چون چتر آسمان سا سایهٔ وصول بر ملک بندیله افگند بکرماجیت مخاطب بجگراج پسر راجه ججهار سنگه دولت زمین بوس دریافته هزار مهر نذر و فیل پیشکش گذرانید - مقرب خان دکنی بخلعت فاخر و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین مطلا سرافراز گشته بسنبهل که در جاگیر او مقرر شده بود رخصت یافت - الله ویردیخان را باضافهٔ پانصدی ذات بمنصب سه هزاری دو هزار سوار بلند پایگی بخشیدند ؛

یازدهم ظاهر گوالیار مرکز رایات گردون ارتفاع شد - و اورنگ آرای جهانبانی بسیر قلعه توجه فرمودند - چون عمارتی که بحکم حضرت عرش آشیانی و حضرت جنت مکانی درآن حصار فلک رفعت ساخته شده مندرس گشته بود حکم شد که عمارتی دیگر

بندگان والا گوهر عنایت آنان معمول است اکثر را که آمده بودند
هرکدام را بمرحمت خلعت و ... و شمشیر و سپر و اسپ طلائی ... کار
و اسپ و فیل سرفراز ساخته - خان زمان را باضافه پانصد سوار
بمنصب چهار هزاری ذات و سه هزار و پانصد سوار و بانعام بیست
و پنج هزار روپیه نقد - و [illegible] را باضافه پانصدی ذات و
هشتصد سوار بمنصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار و بعطای
نقاره و بیست هزار روپیه نقد - مباهی گردانیدند - عبد الرزاق ولد
اعظم خان صوبه دار [illegible] سعادت زمین بوس دریافته لختی جواهر و
اقمشهٔ آن دیار و هزار مهر [illegible] که از قبل پدر آورده بود از نظر مقدس
گذرانید - ازانجا که در پیشگاه خلافت [illegible] پیداست که

(مصرع) کنگره ز نورش آفتاب است *

پرتو آگاهی که انتظام مهام دکن چنانچه باید از اعظم خان صورت
پذیر نیست - یرلیغ قدر توأمان بنام مهابتخان خانخانان عز صدور
یافت - که از عنایت روز افزون نظم مهمات صوبهٔ خاندیس و دکن
بآن سپهسالار مقرر گشته - سرانجام ضروریات نموده از دار الملک
دهلی بسرعت تمام روانه شود - و سعادت استلام قوایم سریر فلک
نظیر دریافته از حضور اقدس مرخص گردد - و به یمین الدوله آصفخان
فرمان عالیشان صادر شد که صوبه داری دکن بر مهابت خان خانخانان
قرار یافته خان زمان را بنیابت پدر با تعیناتیان دکن در برهانپور
گذاشته با اعظم خان و دیگر بندگان درگاه والا جاه که همراه او معین
شده بودند احراز شرف ملازمت نماید *

دوم ذی القعده نصیرخان بدولت تقبیل عتبهٔ جاه و جلال

ایلچی مانده بودند بعد ازان دستوری پیش شاه عباس والی
ایران رسانیدند - چون از چرب زبانی و مزاج دانی که ناگزیر سفرا
است بهره داشت آداب این شاه عالم چنانچه باید ازو بتقدیم
رسید - شاهنشاه کام بخش که همت آسمان پایه‌اش بر رعایت
حال جهانیان عموما و جمعی که درین سلسلهٔ علیه حق قدیم
خدمت دارند خصوصا مبذول است اورا بسبب کبر سن و التزام
کوکنار از خدمت معاف داشته مبلغ یک لک روپیه برسم سالیانه
مقرر گردانیدند - اکنون در دارالخلافت رحل اقامت افگنده بجمعیت
خاطر بدعای دوام دولت روزافزون قیام مینماید - محمد علی بیگ
ایلچی که از برهانپور بدارالخلافت پیشتر آمده بود چنانچه گذارش
یافت شرف زمین بوس دریافته دو اسپ عراقی بطریق پیشکش
بنظر انور در آورد - صفدر خان حاکم دار الخلافت و معتمد خان
فوجدار نواحی آن و مظفر خان معموری که داخل لشکر دعا بود و
مکرمتخان و جمعی دیگر که درانجا بودند بشرف ملازمت رسیدند -
پیشکش صفدرخان از اسپان عراقی و شتران نر و ماده و اقمشهٔ ایران
بنظر خورشید اثر در آمد - اصالت خان از لشکر فیروزی آمده باستلام
آستان ملک نشان سعادت اندوخت *

بیست و دوم باغ دهره منزل بورود موکب گیتی پیما که پس
از پنجاه کوچ و هشت مقام از برهانپور بآنجا رسید فروغ تازه
یافت - و بجهت وصول ساعت دخول دارالخلافت هشت روز
دران نزهتکده توقف شد - قلیچ خان از اله آباد آمده سعادت
ملازمت دریافت *

اساس نهند - چنانچه در عرض یک سال بصرف سی هزار روپیه صورت اتمام یافت - و چون مقرر است که هر قلعه که بدولت رایات ظفر شود مفتوح شود زندانیان آنجا را مرخص از حبس میسازند - احوال محبوسان این قلعه معروض گردید - و از هر کس که از دیرباز در حبس بودند بتصدق فرق فرقدان سای آزاد ساختند - سعید خان بهادر از دکن آمده شرف کورنش دریافت - و ازآنرو که گوالیار در جاگیر او بود برخی مرصع آلات و اقمشه پیشکش گذرانید *

یازدهم عبدالله خان بهادر فیروز جنگ از دکن معاودت نموده سعادت تقبیل قوائم سریر خلافت اندوخت و بعنایت خلعت و خنجر مرصع با پهولکتاره و صوبه داری بهار سربلند گشته مرخص گردید - سعید خان را از صوبهٔ بهار تغییر نموده بجای باقی خان صوبه دار اله آباد گردانیدند - جلال خان که بموکب جهان نورد از جاگیر او گذشته بود یک فیل با برخی اقمشهٔ عراق پیشکش نمود *

هژدهم در نواحی دارالخلافت اکبرآباد مهابتخان خانخانان سپهسالار که حسب الحکم از دارالملک دهلی برای ادراک زمین بوس روانه شده بود بکورنش سربلند گشته هزار مهر نذر و ده فیل پیشکش گذرانید - ازانجمله دو فیل برای سربلندی او بشرف قبول رسید - و قامت عزتش را بخلعت خاصه برآراستند - و چنانچه مقرر شده بود بصاحب صوبگی کل دکن سرافراز فرمودند - خان عالم بتبدیل سلسلهٔ سفید مباهی گردید - او از اولاد امیر شاه ملک توبان است که از نوئینان معتبر دولت القطبین حضرت صاحبقران بود - از کمال

انتخاب ساعت خجسته قرین اتفاق بهادر خان ... هزار
روپیه انعام بدو داد و امر که برای اوجاق ... فراهم و تقادیم
در امراجای پایه منابر بنام نامی و القاب گرامی پادشاه کشورگشای
محمودیه مولداران ... بود و خطبه مرحومه را باتمام رسانیده بر
گردیده چند اشرفی و روپیه مسکوک بسکه نام امروز که نام شاه
والا قدر هندی مخصوص او فرستاده بود از نظر اقدس گذرانید
چون دولا که دار الخلافت مشرق است ماهیچه رایات گیتی پیما
گشت یکسال از تاریخ وحشت افزای گردون مدار حضرت
مهدعلیا تمام شده بود حکم معلی عز صدور یافت که مراسم آنی
که روز موت ثابت می باید و بعرس زبان زد اهل هندوستان است
برای آن مجموعه الطاف الهی بروی کار آید - متصدیان مهام
بیوتات در صحن روضه منوره هنگام کردن از هر نوع ترتیب نموده - و سرادق
فلک سا بر دوران کشیده - بساطی که چشم جهان نوردان را تحیر
انگیزد گسترده - و مجالسی که فلک همه تن دیده بخواب ندیده
مرتب گشت - و بنور حضور و عطر ... اساس دلپسند آموده گردید -
اعیان امرا و اکابر اشراف و فضلا و صلحا و مشایخ و حفاظ دوران
مجلس معلی بشرف حضور رسیده فاتحه مغفرت آن ملکه ی
مرتبت خواندند - از فروی و اندوهی مردم اعلی حضرت فروغ
افزای خلوت گشته بعد از ادای حکم ... فرمودند که با دیگر ارکان
سلطنت و محمد علی بیگ ایلچی و اهالی و اشراف دوران محفل
حضور منزل بنشینند - و در حصول ثواب درجات مرتی گردند -
پیشکاران خدمت سماط آسمان انبساط گسترده اقسام اطعمه و اشربه

[illegible] از دکن [illegible] هزار [illegible] ملازمت معلی یافت - و هزار اشرفی نذر گذرانید - و خواجه ابو الحسن و [illegible] آن صوبه والا مقدار [illegible] گردیدند - و هر کدام در خور پایه [illegible] بهره‌مند - و هم درین روز [illegible] را بخلعت خاصه با نادری طلا دوزی و شمشیر مرصع با پهولکتاره و دو اسپ از طویلهٔ خاصه یکی با زین طلا و دیگری با زین مطلا و فیل از حلقهٔ خاصه با براق نقره و ماده فیل سر افتخار بر افراخته رخصت دکن فرمودند - و [illegible] پسران اورا و [illegible] را بمرحمت خلعت و اسپ مباهی گردانیده همراه او دستوری دادند ٭

غرهٔ ذی الحجه [illegible] هزار [illegible] پادشاه جهان پناه دار الخلافت را بقدوم سواره [illegible] گردانیدند - و پادشاهزادهٔ جوان بخت محمد دارا شکوه در پیش حوضه نشسته [illegible] نثار پرداخت - اعیان [illegible] جامع دیدهٔ امید را [illegible] عالم افروز این خورشید [illegible] روشن ساختند - و نیازمندان به نثار [illegible] کام دل بر گرفتند - درین روز [illegible] خان را از تغییر [illegible] خان بصوبه داری ملتان سرافراز ساخته رخصت فرمودند - [illegible] نظام [illegible] خان [illegible] آسمان جلال سربلند گشته هزار اشرفی نذر و یک فیل پیشکش گذرانید - مکرمت خان باضافهٔ پانصدی ذات و دو صد سوار بمنصب هزار و پانصدی و شش صد سوار - و عبد الحق برادر علامی افضلخان

صوبهٔ مذکور را ازو تغیر نموده بمعتقد خان که دیرین خدمتگذار است مرحمت فرمودند - و بخلعت و خنجر مرصع و باضافهٔ پانصد سوار بمنصب چار هزاري ذات و سه هزار سوار و بعنایت اسپ با زین مطلا بر نواخته دستوري دادند - و رشید خان انصاري بفوجداري آنروی آب و دار الخلافت - و الله ویردیخان بفوجداری این روی آب سربلند گشتند *

بیست و یکم میر برکه برسم سفارت بعراق رفته بود بر گردیده بشرف کورنش رسید - و نه اسپ عراقي با اقمشهٔ آن ملک پیشکش نموده - روز دیگر تربیت خان فوجدار سرکار سهرند - و سرکار حصار سعادت استلام عتبهٔ فلک رتبه دریافت - و یک فیل و اسپي چند و ده شتر و برخي امتعهٔ سهرند پیشکش کرد *

سلخ ماه مذکور وقاص حاجي ایلچي نذر محمد خان والی بلخ به حوالیٔ دار الخلافت رسید - و معتمد خان بحکم مقدس استقبال نموده ببارگاه گردون جاه آورد - و او شرف زمین بوس اندوخته نیاز نامهٔ نذر محمد خان را با ارمغانش از اسپ و شتر و امتعهٔ بلخ که قیمت مجموع پانزده هزار روپیه شد از نظر انور گذرانید - و بعنایت خلعت و مرصع خنجري که چارهزار روپیه ارزش داشت سر افتخار برافراخت - بهمین پسرش نیز خلعت مرحمت شد - و بعد از دو روز وقاص حاجي سي و پنج اسپ و سه زره و ده شتر نر و ماده - و پسرش هژده اسپ و چند شتر برسم پیشکش گذرانیدند - سي هزار روپیه بحاجي و ده هزار روپیه به پسر او انعام شد *

دهم عشرهٔ اولی محرم ده هزار روپیه بفقرا و یتامی عطا فرمودند *

و اصناف حلویات و عطریات که در مضمار تحریر کمیت تیز خرام خامه لنگ است - و تعریف کیفیت آنرا فراخنای بیان تنگ - پدیدند - و از جملهٔ یک لک روپیه که برای خیرات و مبرات مقرر شده بود پنجاه هزار روپیه دران مجلس باهل استحقاق و احتیاج مرحمت نموده و نصف دیگر فردای آن بعفایف صالحات و از اهل محتاجات عنایت فرمودند - و حکم شد که بعد ازین سالی که ساعت دار الخلافت به پرتو رایات فلک سا منور باشد پنجاه هزار روپیه - و سالی که همای چتر والا بسایهٔ گرانمایه میمنت افزای جای دیگر باشد دوازده هزار روپیه برای ترویح روح مقدس آن رهگرای ملک تقدس باهل استحقاق از ذکور و اناس تقسیم یابد *

دهم ذي الحجه عید قربان مژدهٔ کامرانی رسانید - پادشاه دین پناه بعید گاه تشریف فرمودند - و بعد از ادای نماز بدولتخانهٔ والا معاودت نموده رسم قربان بتقدیم رسانیدند *

دوازدهم از جملهٔ سواران منصب سید خانجهان که پنجهزاري پنجهزار سوار هزار سوار دو اسپه سه اسپه بود هزار سوار دیگر دو اسپه سه اسپه مقرر شد - یاسین خان باضافهٔ پانصدي ذات و دویست سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و اهتمام خان از اصل و اضافه بمنصب هزاري ششصد سوار مباهي گشتند *

شانزدهم اختر برج اقبال پادشاهزاده مراد بخش فروغ افزای مکتب گردید - وملامیرک بآموزگاري معین شد - و بعنایت خلعت و انعام هزار روپیه کامیاب گشت - چون بعرض اقدس رسید که باقر خان صوبه دار اوڈیسه بسپاه و رعایا سلوک ناپسندیده کرده است

و فوجدار سرکار سهرند - و رای کاشیداس را بجای دیانت خان دیوان دار السلطنت لاهور گردانیدند ۰

پنجم محمد علی بیگ ایلچی بعضی از نفایس ایران پیشکش نمود - و بعنایت خلعت فاخر و انعام هشت هزار روپیه نقد سربلند گردید - و بمحمد تقی و الله قلی که از ملازمان فرمان روای ایران همراه او بودند یازده هزار روپیه انعام شد ۰

گذارش تسخیر بندر هوگلی و استیصال فرنگیان نکوهیده فرجام و استیلای غزاة اسلام و کیفیت احداث این بندر با نبذی از احوال ساتگانون که بندر معتبر ولایت بنگاله است

. خوری از دریا شور جدا شده قریب بیست کروه بجانب راجمحل که در سالف ایام از کثرت احراق نار بتاک محل زبان زد روزگار بود و چون راجه مانسنگه بحکومت بنگاله سرافراز گردید و برای اقامت خود حصاری از گل و خانه دران بلده برافراخت آنرا براجمحل موسوم ساخت - و حضرت عرش آشیانی باکبرنگر مسمی گردانیدند - و در اوایل فتح بنگاله بجای گر[هی] که پیش از انفتاح آن مقر حکام بود حاکم نشین شده آمده است - سرحد ولایت بنگاله و صوبهٔ بهار بفاصلهٔ هفت کروه از راجمحل جانب شمالی آن گنگ با دیگر دریاها عریض شده متصل میگذرد - و جنوبی آن کوهیست رفیع طولانی و آن مکان را گدهی نامند - آب گنگ از پیش راجمحل گذشته بآن خور می پیوندد - و در مکانی مکن

دوازدهم صادق خان میر بخشی که بسبب بیماری در برهانپور مانده بود بشرف ملازمت رسید *

هژدهم صوبهٔ کشمیر را از تغئیر اعتقاد خان برادر یمین الدوله بخواجه ابو الحسن داده اورا بعنایت خلعت سر بلند گردانیدند - و چون آق سقال این دولت جاوید طراز است و بی ضرورتی دوری او نمی گزیدند پسرش ظفرخان را خلعت و اسپ داده بنظم مهام آن ملک بنیابت او رخصت نمودند - ملا حیدر خصالی که طبع موزونی دارد بخلعت و دیوانی کشمیر سرافراز گشت *

بیست و دوم از اصل و اضافهٔ معتمد خان بخشی دوم منصب سه هزار و پانصدی هشتصد سوار - و خانلر ولد ذو الفقار خان بمنصب هزاری ششصد سوار - و اصالتخان بمنصب هزاری چار صد سوار سرافراز گشتند - کرپارام کور بخدمت فوجداری چکلهٔ حصار و اضافهٔ منصب نوازش یافت *

نوزدهم صفر اعظم خان از برهان پور آمده بسعادت کورنش رسید و هزار مهر نذر گذرانید - اکبر قلی سلطان ککهر دو تقوز اسپ ترکی و چهار تقوز استر ککهری پیشکش نمود - دو فیل که الله یار خان ولد افتخار خان ترکمان از بنگاله پیشکش فرستاده بود از نظر انور گذشت *

بیست و نهم سالیانهٔ میر ظهیر الدین برادر میر میران نیروی هژده هزار روپیه مقرر گشت *

سیوم ربیع الاول دیانت خان را از اصل و اضافه بمنصب هزاری ذات و چار صد سوار بر نواخته از تغیر رای کاشیداس دیوان و امین

هنگامی که رایات جهان پیرا همانا ظلال اجلال بر دیار دکهن
گسترده بود حقیقت سلوک ناشایستهٔ نصارای بندر هوگلی باهل
اسلام چنانچه باید بوضوح ظهور انجامیده بود - و بر ذمت همت والا لازم
که همواره بر افراختن اعلام دین و بر انداختن آثار کفر مصروف است
تصمیم یافته که هرگاه روی دل از تدبیر مهم این دولت روز افزون بپرداخته
گردد - و پایهٔ منبر بخطبهٔ این سلطنت والا مرتبه برافراخته
خار بن فساد این ضلالت کیشان از بن دیار برکنده آید - و آثار ضلال
این باطل کوشان ازین ملک بر افتاده - بعد از جلوس معدلت
مانوس که جهان را آرایش تازه روی نمود - و جهانیان را آسایش
بی اندازه - قاسم خان را بصوبه داری بنگاله سرافراز ساخته فرمودند -
که از دیرباز هدم معابد ضلالت معاهد و هیاکل شقاوت منازل
نصارای این بندر مکنون ضمیر حق پذیر است باید که پس از
نظم مهام ضروریهٔ این ملک وجه همت بر کندن بنیان این عقیده تباه کیشان
و بر افگندن ارکان این طبقهٔ فساد اندیش مساعی جمیله بکار برد
و طریق تقدیم این خدمت و سبیل سرانجام جهاد اسلام از راه
تری و خشکی بطرزیکه این عقدهٔ دشوار گشا بزودی و آسانی صورت
انفتاح پذیرفت - بزبان وحی ترجمان گذارش فرمودند - خان مذکور
اسباب انجام این کار آماده نموده اواخر زمستان در ماه شعبان سال
گذشته عنایت الله پسر خود را با الله یار خان که درین مهم مصدر
خدمت پسندیده شده و در مقدمه سردار او بود و دیگر امرا و
منصبداران کومکی آن صوبه بتسخیر هوگلی رخصت نمود - و بهادر
کنبو ملازم خود را که راتق و فاتق مهمات شهر بود با جمعیت خودش

احوال گنگ بخور عبور ... است و راست بر ... است رابع گروه در
کنار ... ازگدگی بندر ساتگانو واقع است که ای در پنج روز از
ساتگانو ... مسافت ... اهالی دو جی از دارکانان فرنگ
که سکان بودند ... اندکانو آمده و بند داستاند و در جائی که
رنگی گروه از ... گشته بر کنار خور بواسطه آبادانی خوش کرده
بودند ... آنکه برای خرید و فروخت مکانی ضرور است ...
... بنا ساختند - وبمرور ایام از بی شعوری و بی پروائی
حکام ولایت بنگاله ... بسیار مردم آمده منازل در نهایت ارتفاع
و ... بر افراختند - و بتوپ و تفنگ و دیگر ادوات جنگ
استحکام دادند پس از چندی فرنگ معمورهٔ ... کار آمد - و به بندر
هوگلی نامزد شد ... جانب آن دریا ... سه طرف دیگر خندق
کنده آب خور انداختند - و آمد شد جهازات فرنگ بآن بندر و
بیع و شری در آنجا مقرر شد - و بازار بندر ساتگانو رو بکساد نهاد -
و از رواج و رونق بر افتاد - و فرنگیان هوگلی آنچه از ده و پرگنهٔ
بندر مزبور در دو طرف خور واقع است بانکی اجاره گرفته عمل
میکردند - و از رعایای آن مواضع برخی را بعنف و جمعی را
بطمع نصرانی ساخته در جهازات خود بفرنگ می فرستادند - و باصرر
ثواب عظیم که سرمایهٔ عذاب الیم است نقصان وجه اجاره را که از
رفتن رعایا رو مینمود از نفع تجارت میدادند - و این عمل شنیع
نه مخصوص ساکنان محال اجاره بود بل بر هر که از قطان پرگنات
کنار آب دست می یافتند اسیر نموده می بردند - چون بر مرآت
خاطر صواب ناظر پادشاه اسلام نواز کفر گداز پیش از جلوس مقدس

دوم ذي الحجه سنه هزار و چهل و یک کنداوران لشکر اسلام هم
از طرف خور با سردم نواره و هم از جانب دیگر بتسخیر آن مکان
متین و استیصال فرنگیان بد آئین رو نهادند - و در معمورهٔ این
روی خندق که ببالي اشتهار داره گروهی را علف تیغ بیدریغ
گردانیدند و هرچه یافتند غارت نمودند - الله یار خان و عنایت‌الله
باستصواب دولتخواهان جمعي از غزاة را به قریات و پرگنات
دوجانب خورفرستادند تانصارای اجاره داران مواضع را روانهٔ جهنم
گردانند - و کماة دین بقتل و اسر کفرهٔ ضلال گزین پرداخته عیال
عملهٔ نوارة ایشانرا که همه بنگالي بودند گرفته آوردند - ناگزیر چهار
هزار ملاح که اهل بنگاله آنها را غرابی گویند از مقاهیر جدا شده
بلشکر نصرت قرین پیوستند - ازین رهگذر بادبارزدگان آسیمه سري
و پراگندگي راه یافت - و مبارزان اسلام قریب سه و نیم ماه بمحاصرهٔ
آن مکان حصین پرداختند - تیره بختان سیه گلیم گاه راه جنگ
مي پیمودند - و گاه در صلح میزدند - و باین روش روز گذرانیده
چشم در راه کومک فرنگ داشتند - و از دو روئي و غدر خوئي هم
به تمهید مقدمات مصالحه قیام نموده قریب یک لک روپیه بعنوان
پیشکش واصل ساختند - و هم به تهیهٔ مواد مجادله پرداخته نزدیک
هفت هزار تفنگچي را که درمیان این بد کیشان بودند بر تفنگ
انداختن داشتند - چنانچه بسیاري از اشجار باغي را که بهادران با
جمعی کثیر دران فرود آمده بود بي شاخ و برگ گردانیدند - انجام
کار مجاهدان غزا شعار بیلداران‌گماشته درپیش خندق جانب کلیسا
که از قلت عرض و عمق کم آب بود جرها زده آب دزدیدند - و از

از سوار و پیاده بهانهٔ ضبط محال خالصهٔ مخصوص آباد بدانجا
فرستاده مقرر ساختند - که وقت کار خود را باالله یارخان و عنایت
الله برسانند - و باندیشهٔ آنکه مبادا این گروه باطل پژوه از توجه عساکر
فیروزی آگاهی یافته با عیال و اموال در کشتیها در آیند - و ازین
ملک بدر آیند - و غازیان اسلام از نیل مطلب باز مانند - چنان
وانمودند - که افواج نصرت امتزاج بتاخت و تاراج هجلی میروند -
و مقرر شد که الله یارخان و عنایت الله و همراهانش در بردوان که در
سمت هجلی است توقف گزینند - و هرگاه خواجه شیر و معصوم
اهتمامدار و صالح کنبو که با تابینان از راه باندر سوپی پور با نواره
بقصد آنکه سر راه بر فرنگیان به بندند معین گشته بودند - بموهانه
که دهانهٔ خور هوگلی است رسیده خبر فرستند - اینان ازانجا به یلغار
خود را بهوگلی رسانند - و مراسم جهاد و لوازم اجتهاد در قمع بنیاد
این مرتدان باطل کیش و قلع نژاد این مطرودان فساد اندیش
بر روی کار آرند - الله یارخان و عنایت الله و رفقای ایشان خبر
وصول خواجه شیر و همرهان او بدهانهٔ خور شنیده از بردوان
یلغار نمودند - و در شبا روز بموضع هلدی پور که میان ستگانو و
هوگلی واقع است رسیده فرود آمدند - دریاولا بهادر کنبو با پانصد
سوار و پیادهٔ بسیاری از مخصوص آباد به الله یارخان و عنایت الله
پیوست - و برای بستن دهانهٔ خور بجائی که خواجه شیر و غیر او
با نواره بودند شتافته میان هوگلی و دریای شور در تنگنای بکشتیهای
نواره پل بستند - تا جهاز از راه خور بدریای شور در نیاید - و راه
فرار مقاهیر مسدود گردد ٭

بتصرف بندهای دین درآمد - از ابتدای بهار تا انتهای بازار آنچه از زن و مرد و برنا و پیر شمار کرده شد و بعلاوه پریان و بآب فرو رفت و بآتش سوخت قریب ده هزار کس خواهد بود و از هندویان ناموس پرست نزدیک هزار تن بپایهٔ دلیرانهٔ سپاهیان نامرگشت - و ز ذکور و اناث نصرانی چهار هزار و چار صد کس بقید اسارا درآمد - و نزدیک ده هزار کس از رعایای پرگنات که در حبس این شوم بدنهاد بودند رستگاری یافتند - و بیمن تائید ربانی و توجهٔ مقبل کشای حضرت خاقانی که همت عالی رتبه‌اش مصروف تقویت شریعت غرای نبوی و تائید ملت بیضای مصطفوی است چنین فتحی بزرگ روزی و آسانی نصیب اولیای دولت گردید - و درخت کفر و ضلال که دران مرز و بوم رگها و ریشه فرو برده بود باقبال عدو مال شهنشاه دین پناه از بیخ و بن بر افتاد - و بجای آواز ناقوس صدای تسبیح و تهلیل بلندی گرا شد - ایزد جهان آفرین سایهٔ گرامایهٔ این خدیو خدا پرست که آسمان را بکام او میگردانند و ستاره را بآرام او سایهٔ معدلت و مرحمتش بر جهانیان مبسوط داراد *

ششم ربیع الاول سید جعفر خان بهکری والد سید محمود خان بارهه که در ایام دولت حضرت عرش آشیانی سرآمد سادات بارهه بود بمنصب چهار هزاری ذات و دو هزار سوار سر عزت برافراخت او از کوتاه بینی و عاقبت نیندیشی در تامل فرمان ملازمت اقدس که سرمایهٔ خسران دین و دنیا است گزیده التماس رخصت بارهه نمود - و پس از دستوری بزاد و بوم خود رفت - و بطالب

ماچپار الاه دار دار و [illegible] سرنگون و ویران کرد.
بعضی دلیران را شیر [illegible] پهلوانان [illegible] آمده [illegible]
بهادر [illegible] دل باختن [illegible] که در [illegible]
بر رفقای و [illegible] و [illegible] از
[illegible] سوار کرد و [illegible] که آمد -
و [illegible] در [illegible] آن [illegible]
از اطراف ، [illegible] آمد و چون [illegible]
[illegible] توپ و تفنگ گرم گشت - [illegible]
[illegible] مخصوص [illegible] الارکان با [illegible]
دران گرد آمده بودند همان [illegible] و دخان رو به
اسلام بشورش در آمدند برخی ازان گروه
بجهنم شتافتند - و جمعی بهزاران [illegible] کنان
بسلامت [illegible] آمده خود را بکشتیها رسانیدند - و
و [illegible] زورمندار چون قضای ناگهان با مردم
ازآن بد کرداران نابکار را [illegible] بدستی کرد.
یک جهاز کلان را که قریب دو هزار مرد و زن در
داشت از بیم تصرف سپاه اسلام در انبار باروت
دود آتش زده سوختند - و جمعی کثیر که در
خود را سوخته رو بدوزخ نهادند - و از سست و
پنجاه و هفت غراب و دو بست [illegible] یک غراب
گوه بجهت آنکه آتش کشتیها سوخته در چند
راه کشوده بود بدر رفتند و هرچه از آنها

آبانی جشن وزن قمري انتهای سال چهل و سیوم از زندگانی جاوداني انعقاد یافت - و آن نور پرورد آلهي بطلا و دیگر اشیای معهوده وزن نموده آمد - و دامن امید جهاني بسیم و زر بر آمود - درین روز فرخنده محمد علي بیگ ایلچي ایران را بمرحمت خلعت طلادوزي و کسر مرصع و فیل و ماده فیل و چهار اشرفي کلان یکي بوزن چار صد توله دوم سه صد توله سیوم دو یست توله چهارم صد توله - و چهار روپیه باوزان مذکوره سرافراز ساخته رخصت مراجعت فرمودند - از روز ملازمت تا وقت معاودت سه لک و شانزده هزار روپیه نقد و قریب یک لک روپیه جنس بار عنایت شد - اعتماد خان که برهنموني بخت بیدار از عادل خان رو بر تافته باین درگاه آسمانجاه پناه آورده بود بمنصب دو هزاري هزار سوار و خطاب قزلباش خان و انعام بیست هزار روپیه سربلند گردید - و از اصل و اضافهٔ رشید خان خواجه سرا بمنصب هزاری ذات و دو صد و پنجاه سوار - و حکیم مومنا بسالیانهٔ شانزده هزار روپیه کامیاب گشتند - و حکیم رکنای کاشي که در فن طبابت وسط امت چون از کبرسن التماس رخصت مشهد مقدس نموده بود اورا بعنایت خلعت و انعام پنج هزار روپیه سر افراز ساخته مرخص گردانیدند *

کشایش یافتن قلعهٔ حصینهٔ کالنه
به نیروی اقبال جهانکشا

بیدار بختی که بمساعیِ جمیله و تدبیرات نبیله جهان را در آرایش و جهانیان را در آرامش دارد - کارپردازان تقدیر کلید

حضرت جنت مکانی رفته نوکر شد - چون اورا
مقدس زینت یافت و او مانند سایر بندها پدر
دوین تاریخ ملازمت نمود - خانان سپه نواز از
نظر تقصیر اورا بنظر در نیاورده با آنکه حد
هزاری کرده بودند بمنصب مذکور و خطاب شا
فرمودند - سعادت خان از اصل و اضافه بمنصب
هزار سوار سرافراز گردید ٥

شب دوازدهم دوازده هزار روپیه بسادات و
عنایت نمودند - چون طبیعت یمین الدوله
صحت انحراف پذیرفته بود اعلی حضرت از روی
عیادت بمنزل آن عضد الخلافت تشریف فرمو
و نثار و پیشکش بتقدیم رسید - نظر بهادر خویش
بتقبیل عتبهٔ والا رخ برافروخت - و دو فیل ز

بیستم لشکر خان پس از تغییر صوبه دار
خان مرحمت شده بود بدرگاه گیتی پناه رسید
دریافت - و هزار اشرفی بصیغهٔ نذر و یک لک
برسم پیشکش گذرانید - و از تغییر مهابت خا
داری دار الملک دهلی سر بلند گردید - و په
و لطف الله با او مرخص گشتند ٥

جشن وزن قمری

روز شنبه هشتم ربیع الثانی سنه هزار و چ

او بر مضمون مکاتبه آگاه گردید - مردم ماهوتیه خود را که بجهت
سپردن قلعه طلبیده بود بی نیل مطلب برگردانید - و منصور و
مظفر را که پسران رشید او بودند با قاضی ابو الفضل وکیل خود همراه
عجم و معصوم ولد میر قاسم پیش خان زمان فرستاده خود در پی
خالی کردن قلعه شد - و چون منصور و مظفر بحوالی برهانپور
رسیدند - خانزمان فخر الملک ولد یاقوت خان و دلاور خان دکنی
را برسم پذیره فرستاد - و پس از ملاقات برای مزید امیدواری و
استمالت محمود خان بهردو پسر او منصبی درخور حال تجویز نموده
به نخستین خلعت و اسپ و فیل و شش هزار روپیه - و بدومین
خلعت و اسپ و چهار هزار روپیه - از سرکار خاصهٔ شریفه رسانید -
و قاضی ابو الفضل را امیدوار منصب و جاگیر گردانید - و ازانجا
که خانزمان پیش از آمدن پسران محمود خان فرمان عنایت عنوان
را که اعلی حضرت حسب الالتماس او به نشان پنجهٔ مبارک آرایش
داده با خلعت و خنجر مرصع و اسپ برای مفاخرت و مباهات
محمود خان فرستاده بودند - مصحوب جعفر بیگ باوچ نزد او ارسال
داشته بود - دریاولا عجم و معصوم ولد میر قاسم را روانه ساخت -
تا جعفر بیگ را با حشمی که همراه دارد بقلعه درآورده فرمان
و تبرکات را بمحمود خان برسانند - و سعی نمایند که او ازانجا بزودی
برآمده ببرهانپور برسد - و مبلغی از خزانهٔ عامره بواسطهٔ علوفهٔ
احشام و ذخیرهٔ قلعه همراه ایشان ارسال داشت - پس از رسیدن
جعفر بیگ بحوالی قلعه محمود خان دو کروه استقبال نموده بمراسم
آداب پرداخت - و بفرمان قدرتوان و تبرکات شهنشاه زمان تارک

گشایش معضلات در آمدن همت او می‌بندد - و زمان زمان نیرنگی
اقبال چهره امروز هزاران فتح و نصرت می‌گرداند - مصداق این مقال
آنکه چون فتح خان پسر عنبر حبشی بی نظام را بملک نیستی
روانه گردانید - محمود خان قلعه دار کالنه سر از متابعت و مطاوعت
او پیچانده در پی استحکام قلعه شد - و خواست که بدستوری پیوسته
که از وخامت عاقبت و واژونی طالع قدر نعمت و نوازش این درگاه
آسمان جاه نشناخته از جادهٔ عبودیت انحراف ورزیده بود - ولایت
قاسمک و تریانک و سنگمنیر و جنیر را تا ملک کوکن متصرف شده -
و یکی از خویشان بی نظام را که در حصنی از حصون آن ولایت
محبوس بود بدست آورده لوای خود سری می افراشت - توسل
جسته - قلعه را بوی بسپارد - خانزمان که بنیابت پدر بنظم ولایت
دکن و برار و خاندیس می پرداخت - چون بر مکنون ضمیر محمود
خان آگهی یافت - بمیر قاسم هروی قلعه دار النگ که بکالنه نزدیک
است برنگاشت - که اورا بمراحم و الطاف پادشاهی مطمئن و
مستمال ساخته نگذارد که قلعه را بساهو حواله نماید - میر بنامه و
پیغام محمود خان را برین معنی آگاه گردانید - و میر را نزد خود
طلبیده پس از گفت و شنود بسیار قرار داد که ازین ارادهٔ فاسد و
اندیشهٔ کاسد باز آمده بشاه راه عبودیت گراید - و بامید مراحم و
اعطاف حضرت ظل اللهی قلعه را باولیای سلطنت روز افزون بسپارد
میر پس از دریافت اینمعنی که او برهنمونی سعادت برین اراده
راسخ است - حقیقت واقعه بخانزمان فامی نمود - خان زمان
استمالت نامه مصحوب عجم منصبدار نزد محمود خان ارسال داشت

نادهٔ اقبال خاقان زمین شاه جهان
جوهر اول شهاب الدین محمد کز ازل
از برای خدمتش زد چرخ دامن بر میان
اختر برج کرامت مظهر لطف اله
گوهر تیغ شجاعت مصدر امن و امان
آنکه از آغاز فطرت بسته شهباز ظفر
چون عقاب تیر در شاخ کمانش آشیان
گر مخالف ور موافق از ولایش دم زنند
با مه و انگشت چون خورشید گرم و مهربان
تا زیمن دولتش ایمن شود از حادثات
زد بدامان بقایش دست عمر جاودان
دولت از پیشانیش پیدا چو نور از آفتاب
نصرتش از تیغ لامع همچو مهر از خاوران
سرمهٔ چشم غزالان سازد از داغ پلنگ
ساز کارهای عدلش چون نهد پا در میان
شهرت آثار عدلش زود بر خواهد گرفت
تهمت زنجیر عدل از گردن نوشیروان
خوش نشست از نقش پایش نقش هفت اقلیم را
داغ ممکون کو دگر بنشین بعدش جاودان
آفتابی اینچنین طالع نشد در تاج من
ز ازمان دولت صاحبقران تا این زمان
جای حیرت کی بود گر کامل آمد از ازل

[illegible] بسیار او را [illegible] و [illegible] روز [illegible] الفای عطا [illegible] است
و [illegible] مسرور [illegible] را [illegible] درگاه ازو لی آن که پیش از ضبط و دیا
[illegible] نوکر [illegible] انگشت [illegible] داشت و سفر اکبر
رو به مواطن دوازده [illegible] داخل [illegible] اولیای دولت قاهره باز
گذاشت - و بعد از چندی [illegible] و [illegible] و معصوم
به امور آمده و [illegible] در شور و انعام [illegible] هزار روپیه [illegible] ماهی
گردید [illegible] در ایام [illegible] بعرض [illegible] رساند که قاسم خان [illegible] بنگاله
بعد از [illegible] بسه روز داخل طبعی در گذشت - چون بنده
کار آشنای اخلاص [illegible] بود حضرت شاهنشاهی [illegible] فرمودند
و انتظام حال را بعنایت خاصه و [illegible] داری آن ملک و [illegible]
[illegible] از طویله خاصه [illegible] عطا نوازش نموده مرخص گردانیدند
حاجی محمد جان [illegible] قدسی تخلص که در سخن سنجان
عراق و خراسان [illegible] معروف است
و [illegible] دولت کارگذار [illegible] دیگر
سخنوران [illegible] دل از موطن برکنده بعزیمت آستان بوس رو
[illegible] هندوستان [illegible] نهاده بود [illegible] سعادت ملازمت مستسعد
گشته قصیدهٔ در مدح پادشاه جود گستر هنر پرور بعرض رسانید - و
بعنایت خلعت و اسپ و انعام دو هزار روپیه سر برافراخته در سلک
مداحان انتظام یافت - این چند بیت ازان قصیده است * نظم *

ای قلم سر خوش بنال از شادی و یکسر زبان
در ثنای قبلهٔ دین ثانی صاحب قران
آبروی آفرینش کعبهٔ صدق و صفا

بهشت آشیانی از سکندر ذو القرنین سخنی مذکور شد - عضد الدوله معروض داشت که تا امروز هیچ دستور دانائی بر احوال او انگشت اعتراض ننهاده - و خط عیب هیچ دوراندیشی بر افعال او نکشیده - اعلی حضرت فرمودند که اگر نبود سکندر بذات پیوسته دانا جای حرف نیست - والا مارا بر او دو سخن است - نخست آنکه چنان پادشاه خردمند دانش آئین را در رسم معارف درد نوشابه روان نکوهیدهٔ خرد دوران و عقل صواب گزین است - چه هنگام حرمت و قطع جهات را چاره نداشت - دوم آنکه چون رسول دارا بطلب خراج معهودی که پدرش هر سال میفرستاد نزد او آمد در پاسخ آن پدر را مرغ خواند - چنانچه در باستانی نامها مسطور است و شیخ نظامی می فرماید مصراع

شد آن مرغ کو بیضهٔ زرین نهاد

و امثال این کلمات لایق شان سلاطین دانا نبود - سعید خان صوبه دار کابل که چار هزاری ذات و چار هزار سوار یکهزار سوار دو اسپه سه اسپه منصب داشت هزار سوار دیگر او دو اسپه سه اسپه مقرر فرمودند - و از اصل و اضافه الله یار خان از تعیناتیان صوبهٔ بنگاله بمنصب دوهزار و پانصدی هزار و هفتصد سوار سرافراز گشت ٭

بیست و دوم شیخ فرید از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری ذات و هزار و دویست سوار سربلندی یافت ٭

سپهر ار شود بدل آن پدید از گردان
بر عیدی که بنام رواست پوشیده نیست
زار شود اقتدار دارای تو فارغ در جهان
خدا نگاهت که ... تو شود راهم رکاب
برخدا بعرب که باشد تو قایم جهان

دوم جمادی الاولی از اصل و اضافهٔ ابوالبقا ولد احمد بیگ خان بمنصب هزاری ششصد سوار - وقلعه دار خان که از جملهٔ غلامان این درگاه است بمنصب هزاری ذات و چهار صد سوار سرافراز گشتند ۔

هشتم جعفر خان بعنایت علم از حلقهٔ خاصه سربلند گردید ۔
اخلاص خان از احمدآباد مراجعت نموده دو فیل بالیدنی اقمشهٔ آن ولایت پیشکش گذرانید - بدر الدین فوجدار سرکار بهرایچ بتقبیل عتبهٔ فلک رتبه تارک افتخار برافراخت - و پنج فیل پیشکش نمود پوشیده نماند که ضابطهٔ مقررهٔ این دولت ابد مدت است که بدیوان کل دو بخشی نسبت از سرکار والا مرحمت میشود - یکی برای ضبط سررشتهٔ طلب و تنخواه بندها - دیگری برای انجام معاملات خالصهٔ شریفه - چون فرزانه رای مانی داس را که بخدمت دفتر تن که طلب و تنخواه تن باز بسته است قیام می نمود - و بمنصب هزاری ذات و صد و پنجاه سوار سرافرازی داشت - کبر سن دریافته بود - ناچار خدمت مسطور بملا عبداللطیف گجراتی که از فن نویسندگی وقوف دارد تفویض فرمودند ۔

از دقائق طبع دقیقه سنج و فطرت آسمانی پیوند شهنشاه دانش نواز دانا پرور آنکه دوازدهم جمادی الاولی در مجلس

موزه‌ام موکب گیتی پیما از باری دار الخلافت معاودت نمود
دامان الدوله و سائر ابنا که در دار الخلافت مانده بودند استقبال نموده
در باغ نور منزل بشرف کورنش رسیدند چون خواجه ابوالحسن
را که در بندگی و هواخواهی و اعتماد دیرین رسیده بود عارضهٔ
جسمانی روی نمود شهنشاه بنده نواز از روی عاطفت و عنایت از رسم
عیادت که طریقهٔ انیقهٔ دوست پرورانه منزل او را بنور حضور
منور ساختند - خواجه بعد ادای لوازم عبودیت و انکسار یک قطعه
زربفت و عدره نظر پا انداز و دو فیل و ده هزار اشرفی به سبیل
پیشکش بنظر کیمیا اثر در آورد ٭

مفتوح شدن قلعهٔ کهاتا کهیری از توابع صوبهٔ مالوه

چون بهاگ رت بهیل سرگروه مفسدان کدشان صوبهٔ مالوه که از کثرت
جمعیت و حصانت قلعهٔ کهاتا کهیری با طاعت و انقیاد صوبه داران
سابق نپرداخته بود - در صوبه داری مختار خان از حضور مامور و متعین
شد - خان مشار الیه از سارنگپور بقصد مالش آن وخیم العاقبه
روانه گردید از آنجا که صدمت قلعه کشائی خان مذکور رعب افزای
خیال پیشگان مفسد شده بود او بمجرد شنیدن این خبر پای ثبات
از دست داده بوسیلهٔ مکرام زمیندار کنور فرد خان آمد - و قلعه
را که از دیر باز پناه جای او و نیاکان او بود باز گذاشت - خان
قلعه کشا روز مبارک دو شنبه بیست و یکم جمادی الثانیه با بندهای
بادشاهی و تابینان خود داخل حصار شده در آن منبت کفر و عصیان
با برافراختن رایات اسلام و انداختن هیاکل و اصنام پرداخته کوس

آغاز سال ششم

از دور اول جلوس مقدس

روز سه شنبه غرهٔ جمادی الاولی سنه هزار و چهل و دو مطابق بیست و سیوم آذر سال ششم از سریر آرائی خدیو دین و دولت خداوند ممالک و مایهٔ فرخی آغاز شد.

چهارم این ماه رایات اقبال بعزم سیر و شکار بصوب باری بر افراشته آمد.

سیزدهم اعتقاد خان صوبه دار کشمیر با همراهان بدولت ملازمت مستسعد گشته هزار مهر نذر گذرانید و جواهر و مرصع آلات و امتعهٔ کشمیر از اقسام شال و انواع جامه وار و کمربند و جای نماز و قالی و پشم شال که قیمت مجموع یک لک روپیه شد پیشکش نمود.

درین عهد سعادت مهد کارخانهای سرکار خاصهٔ شریفه که در کشمیر بی نظیر و دار السلطنت لاهور از پشم شال می بافند بجائی رسیده که گزی بصد روپیه که زیاده از سه تومان عراق باشد تمام میشود. و نفاست آن بمرتبه ایست که قالیهای کرمان که در کارخانهٔ والی ایران بافته میشود نسبت بآن حکم پلاس دارد. برای همگی نشیمن هاي دولتخانهٔ والا قالیهای پشم شال سرانجام یافته.

از وقایع صوبهٔ گجرات بعرض مقدس رسید که سید قادر خان باره فوجدار سرکار بروده بساط هستی در نوردیده.

مجموع دو لک روپیه سد بطریق پیشکش گذرانید - و از تغیر اسلام خان بصوبه داری گجرات و بعنایت خلعت و اسپ با زین مطلا و فیل سر افراز گردید - جعفر خان باضافهٔ پانصدي ذات وسه صد سوار بمنصب سه هزاري ذات و هزار و پانصد سوار - و اخلاص‌خان پسر بایزید بیگ بخدمت قلعه داری قلعهٔ رهتاس و مرحمت خلعت و اسپ سربلند گشتند - و از اصل و اضافهٔ همت خان بمنصب هزار و پانصدي هزار و چار صد سوار - و شجاع ولد معصوم خان کابلي تهانه دار غزنین که بخطاب اسد خان و عنایت علم سربرافراخت بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار - و مروت خان آخته بیگي که بخدمت میر توزکي نیز از تغییر خلیل الله خان و بر وفق التماسش بخطاب مرشد قلي خان که للهٔ شاه عباس و عم مروت خان بود نوازش یافت بمنصب هزار و پانصدي پانصد سوار - و عوض خان قاقشال بمنصب هزاري هشتصد سوار - و نوبت خان بمنصب هزاري ششصدسوار - مفتخر گردیدند - بسید جمال الدین بارهه فیل عنایت شد - و واص حاجي ایلچي نذر محمد خان بانعام پنج هزار روپیه و مومن پسر او بعطای پنج‌هزار روپیه سر افتخار و مباهات بر افراختند - و دامن امید سادات و فضلا و صلحا که شرف حضور دریافته بودند و شعرا که اشعار غرا در تهنیت بعرض مقدس رسانیدند بسیم و زر برآمود - و اهل نغمه و طرب بآئین مقرر کامیاب شدند - چون پیشتر بعرض اقدس رسیده بود که در ایام دولت حضرت جنت مکاني در بنارس که منشای کفر و ضلال و منبای وزر و وبال است بتخانه بسیار احداث یافته ناتمام

نصرت و فیروزی بانگ آوازه گردانید - و بعد اذان و اقامه سپاس نعمت ادا نموده وظیفه و دعای دوام دولت ابد پیوند که برکافهٔ برایا واجب است بجا آورد - سر انداز خان داماق که در سلک غلامان معتمد انسلاک دارد بعنایت خلعت و خدمت کوتوالی دار الخلافت و منصب هزاری ذات و ششصد سوار از اصل و اضافه سرفراز گردید غرهٔ رجب پیشکش سعید خان صوبه دار کابل صد اسپ و برخی از جانور شکاری و غیر آن از نظر انور گذشت *

جشن وزن شمسی

روز یکشنبه دوازدهم شهر رجب سال هزار و چهل و دوم هجری مطابق چهارم بهمن جشن وزن شمسی انتهای سال چهل و یکم و ابتدای سال چهل و دوم از عمر جاوید طراز آرایش یافت - و آن گرانمایه گوهر را بطلا و دیگر اشیای معهوده سنجیدند - نشاط را بارگاه فراخ تر شد - آزمندان تهی دست بکام دل رسیدند - درین روز مبارک سید خان جهان (‡) که بمنصب پنج هزاری ذات و پنجهزار سوار دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه مباهی بود هزار سوار دیگر از منصب او دو اسپه سه اسپه مقرر فرمودند - باقر خان نجم ثانی با پسران خود از اڈیسه آمده بتقبیل عتبهٔ فلک رتبه رخ بر افروخت و هزار اشرفی بر سبیل نذر و جواهر و مرصع آلات و طلا آلات که قیمت

(‡) در هر سه نسخه سید خان جهان نوشته - غالباً که صحیح سعید خان خان جهان باشد *

جهانیان بود - و صدای مبارک باد و رود عیش مسرت رساند از نزول فلکی واقعهٔ عظمی وداهیهٔ دهماء حضرت مهد علیا ممتاز الزمانی که عالم را بتیره روز ناکامی نشاند روی نمود - و این مطلب چندی در توقف افتاد - و چون رایات جلال بهزاران میمنت و اقبال از برهانپور معاودت نموده ورود سعادت بدار الخلافت اکبرآباد فرموده و یک سال و هشت ماه از ارتحال آن مغفورهٔ رضوان الهی بسر آمد - حضرت شاهنشاهی نخست بکدخدائی مهین پور خلافت پرداخته روز یکشنبه هشتم جمادی الاولی سال هزار و چهل و دوم هجری مطابق روز انیران سیوم آبان پس از انقضای یازده گهری مبلغ دو لک روپیه یک لک روپیه نقد و یک لک روپیه جنس نصف جواهر ثمینه و نصف امتعه و اقمشهٔ نفیسه از سرکار خاصهٔ شریفه برسم ساچق همراه علامی افضل خان دیوان کل و صادق خان میربخشی و موسوی خان صدر الصدور و میر جمله سپهر سامان و مخدرات حجب عصمت والدهٔ ماجدهٔ حضرت مهد علیا و همشیرگان آن مرحومه و مغفوره و عمات ایشان و ستی النسا خانم چنانچه سزاوار شان سلاطین عظیم الشان باشد بمنزل پرده نشین تتق عفت جهان بانو بیگم بنت شاهزاده مراد زوجهٔ شاهزادهٔ پرویز فرستادند - و آن محتجبهٔ حجاب عزت بتمهید لوازم جشن و سور - و بسط بساط طرب و سرور پرداخته بمردم درون و بیرون که همراه ساچق رفته بودند از اقمشهٔ نا دوخته تورهای لایق داد - دریخولا که ساعت سعادت افزای عقد نزدیک رسید نواب قدسی القاب پادشاهزادهٔ جهان و جهانیان بیگم صاحب که در خدمت اقدس کسب اخلاق

مانده است . و برخی از متوطنان کفرهٔ [illegible] درخواستند که باتمام رسانند . و شهنشاه دین پناه حکم فرموده بودند که چه بنارس و چه دیگر محال ممالک محروسه هرجا بتخانه احداث یافته باشد آنرا براندازند - درینولا از عرضه داشت وقایع نگار صوبهٔ آله آباد معروض گشت که همدران نزدیکی بتخانه در خطهٔ بنارس بسعی متنظرين برابر گردیده

آرایش یافتن جشن ازدواج پادشاهزادهٔ بخت بیدار سعادت یار محمد داراشکوه

چون مهین اختر برج دولت و اقبال بهین گوهر درج حشمت و جلال پادشاهزاده محمد دارا شکوه و پادشاهزادهٔ ارجمند سعادت پیوند محمد شاه شجاع بهادر بحد بلوغ رسیدند - خدیو اقبال حضرت مهد علیا ممتاز الزمانی فرمودند که اگر نخستین خلف خلافت بکریمهٔ ستودهٔ سیر شاهزاده پرویز که بوالا نژادی عز امتیاز دارد چه از طرف پدر نبیرهٔ حضرت غفران پناه جنت مکانی است - و از جانب مادر نواسهٔ شاهزاده مراد خلف حضرت عرش آشیانی - و دومین را بدختر نیک اختر سلالهٔ خاندان مجد و علا رستم میرزای صفوی که به نجابت و شرافت موصوف است - پیوند یابد - مناسب است - حضرت مهد علیا بعرض اشرف رسانیدند که آنچه بخاطر رسیده محض صواب است - و آن عاقلهٔ زمان کاملهٔ دوران جمعی را به احمد آباد وغیره فرستادند تا رغایب مجلوبات و غرایب مرغوبات از قسم امتعه و غیران که در طویهای سلاطین والا اقتدار بکار رود مهیا سازند - درین اثنا که طنطنهٔ شادمانی گوش افروز

صاحب و سرکاري عفيفهٔ شريفه ستي النساء خانم اسباب و اشياي مذکوره را از آغاز طلوع نير اعظم تا آخر پهر سيوم بترتيبي که حيرت افزاي جهان نوردان دشوار پسند بود دران ايوان رفيع مکان چيدند بعد فراغ ازين شغل خطير ملکهٔ ملکي نژاد بخدمت پادشاه سليمان گاه رفته التماس نمودند که اميدوار است که براي حصول يمن و شرف اسباب بيوگاني بنظر انور در آيد - خليفهٔ زمان باستدعاي آن قدسي سمات سايهٔ دولت بدان بساط حشمت انداختند - نواب سپهر جناب پيشکشي لايق از جواهر و مرصع آلات و جز آن که قيمت مجموع يک لک و پنجاه هزار روپيه بود از نظر اقدس گذرانيدند - اعلي حضرت سپهر مرتبت ازروي عاطفت قبول فرموده آن ملکهٔ زمانرا بر چنين سرانجام لايق تحسين و آفرين نمودند - وصد توره براي پادشاهزادهاي والا مکان و بيگمان عفت نشان و زنان و فرزندان امرا که بيشتر نه پارچه و کمتر هفت پارچه قطع نا کرده بود و بر اکثر آن از مرصع آلات چيزي گذاشته شده مرحمت کردند - و آخر روز خديو اقبال پردگيان تتق عصمت را بمحل مقدس رخصت فرموده بار عام دادند - تا نوئينان عاليمقدار و ارکان دولت و اعيان سلطنت بتماشاي اين نوادر نظر فريب ديده باز کشايند - و بيمين الدوله آصف خان نه دست خلعت فاخر با چارقب طلا دوزي و شمشير و خنجر مرصع گرانبها - و بعضي از امراي عمده خلعت با چارقب طلا دوزي - و ببرخي خلعت يادرچي - و بچندي ازينان خنجر مرصع نيز - و بديگران خلعت تنها عنايت شد - و اهل نغمه و نوا تشريفها و انعامها يافتند - و قيمت

حمیده و اطوار گزیده نموده رضا پژوهی شهنشاه آسمان جاه را از مهین اسباب برخورداری و بیدن سواد کامگاری میدانند و بعد از حضرت مهد علیا بتنظیم و تنسیق مهمات حرم سرای سلطنت و شبستان دولت می پردازند التماس نموده متکفل سرانجام لوازم این جشن گشتند - آنچه نواب مغفرت ایاب مهد علیا در ایام زندگی برای والا پیوند گرامی فرزند مهیا ساخته بودند و آنچه از سرکار نواب قدسی القاب سرانجام یافت از نقد و جنس شانزده لک روپیه است - بدین تفصیل - هفت لک روپیه جواهر ثمینه و مرصع آلات - و چهار لک روپیه طلا آلات و نقره آلات و غیره و اقسام اقمشه و امتعهٔ هندوستان و عراق و روم و چین و فرنگ و فرشهای گوناگون و بساطهای رنگارنگ و سایبانهای مخمل زربفت و زردوزی و دیگر لوازم کارخانجات که درخور حال خواقین قوی الاقتدار باشد و چندین فیل و ماده فیل بایراق نقره و اسپان عربی و عراقی و کچهی و ترکی با زین مرصع و طلا و نقره و یک لک روپیه نقد تفصیل همهٔ آن مبلغ چهارلک روپیه باشد در پیشکش بندگان اعلی حضرت و تورهٔ پادشاهزادها و بیگمان و خلعت امرا و غیرها گذارش خواهد یافت - و چون برای چیدن این اسباب بغیر از ایوان والا بنیان پیش جهروکهٔ عام و خاص که از مستحدثات حضرت جهانبانی است جا نبود - روز جمعه بیست و چهارم رجب المرجب سال هزار و چهل و دوم مطابق روز مهر شانزدهم بهمن صحن دولت خانهٔ خاص و عام خلوت نموده و خدمت گذاران شبستان عظمت و جلال و پیشکاران

از نی نوائی منزل مامر اسباب عشرت و سادمانی مرتب و مهیا گردیده نشیمن بود حکم شد که دمده سرایان نارند دم و بربط نوازان بکیسانست دمساداری ساز و آواز زنگ غم از مرآت خاطر مهانیان بزدابند - صدای دلکش مطربان و آوای خوش حنا گران ملک را برقص آورد - و ناهید را برشک و کدبانوان قاعده دان مطابق رسم و آئین حنا برانگشتان مجلسیان بسته رومالهای زرنگار برآن پیچانیده و موطهای زرتار بسمت نمودند - خدمتگاران بارگاه جلال گل و پان با انواع نقلات و فواکه و مشمومات خوان درخوان چیدند و اقسام آلات آتش بازي که از جانب عروس درکنار دریای جون نصب شده بود حیرت افزای تماشائیان گشت ه

دوم ماه مذکور بفرمان شهنشاه عالم پناه بادشاهزادهاي کامگار بخت بیدار محمد شاه شجاع بهادر و محمد اورنگ زیب و مراد بخش با یمین الدوله و دیگر امرای نامدار و اعیان دولت پایدار بوالا منزل بادشاهزادهٔ جهان و جهانیان رفته بزم نشاط آراستند - و نوئینان والا قدر بتهنیت این طوی فرخنده پیشکشهاي لایق گذرانیدند - و آن گوهر اکلیل سلطنت را برگلگون کوه هیکل آسمان رفتار سوار کرده بقدر تفاوت مرتبه برخي سواره و گروهي پیاده در رکاب روان گشتند - و در دولت خانهٔ خاص و عام بدولت کورنش و زمین بوس بادشاه هفت اقلیم خداو تخت و دیهیم رسانیدند - اورنگ نشین اقبال خلعت خاصه و جمدهر مرصع وشمشیر مرصع با پردلهٔ مرصع گران بها و تسبیح مروارید که لعلهاي ثمین داشت و دو اسپ از طویلهٔ خاصه یکی بازین مرصع دیگری با زین

این اسپان دو لک و پنجاه هزار روپیه بود - روز دیگر آن حضرت از دولت
طرار را همراه بعضی از پردگیان سرادق عظمت و سلطنت بآئین
شایسته بمنزل بادشاهزادهٔ کامگار مرحمت فرمودند - پس ازان پردهٔ نشان
این مشکوی عصمت جهان آرا و ... بادشاهزادهٔ پرورش بخش شاهزادهٔ
مراد بخش را که ... ... هوش آماده
... ... بادشاه دوران در ایوان دولت
خانهٔ خاص و عام ... ... اگرچه در حضرت اسپانی که
به پیشکاری خادمان سرکار دولت ... ... ترتیب
یافته بود ... ... - اما چون او ... ... خود را
از جواهر و مرصع آلات و دیگر اسباب جهاز بآنچه در خانهٔ شاهزادهٔ
پرویز فراهم آورده بود ... ... تمام وا نمود - گیتی
خدیو را دربارهٔ او ... افزون شد ❊

... و ... ده هزار روپیه مقرر داریاب احتیاج
عطا فرمودند ❊

غرهٔ ... سنه هزار و چهل و دو ... مقدس (ن)
مجلس ... منعقد گردید - و از ... مرصع ... که
گوئی آفتابی هرسو طالع گشته بود زمین را بر آسمان پایه افزود -
شهنشاه ملک بارگاه به مشکوی اقبال تشریف فرموده بخشیان عظام
را امر فرمودند که امرا و اعیان سلطنت را موافق قدر و مرتبه
بنشانند - و چون بسبب قضیهٔ ناگزیر حضرت مهد علیا عمدهٔ

(ن) در دولتخانهٔ خاص

پنج لک روپیه مقرر گردید   * بیت *

سعادت بر کشاد اقبال را دست * قران مشتري با زهره پیوست

صدای مبارکباد از زمین بپروین رسید - و ندای تهنیت از آسمان بزمین - زمینیان دست به نثار کشادند - و آسمانیان لب بدعا - طالب کلیم تاریخ این جشن خجسته بدین نمط در سلک نظم کشید *   * نظم *

ازین دلکشا جشن وافر سرور * همه عید شد سر بسر ماه و سال

ز گوهر فشانیء دست کرم * گهر گشت چون آبله پایمال

ز بس گوهر و زر گرفتست اوج * مرصع توان کرد تیغ جبال

طمع آنچنان طرف ازین جشن بست * که دیگر لبش وا نشد در سوال

دو سعد اختر اوج شاهنشهي * ببرج شرف کرده اند اتصال

ز آمیزش زهره و مشتري * سعادت گرفتست اوج کمال

خرد بهر تاریخ این عقد گفت * قران کرده سعدین برج جلال

هشتم شعبان شهنشاه فلک بارگاه بالتماس مهین گوهر درج اقبال منزل آن گزین اختر برج خلافت را بقدوم مسرت لزوم نمودار خلد برین گردانیدند - و آن درة التاج جهانباني از دولتخانهٔ مبارک تا مکان نزول میمنت موصول بانواع اقمشهٔ نفیسه از قسم مخمل زربفت و زربفت بوم طلا و بوم نقره وبوم داراي و مخمل ساده مراسم پا انداز بتقدیم رسانید - پس از نزول اقدس اقسام جواهر و زر و سیم نثار نموده انواع نفایس که قیمت آن یک لک روپیه باشد ازانجمله اسپي بود عراقي نژاد و سرافراز نام * بیت *

چو عقل فلسفي افلاک گردی * چو فکر هندسي گیتي نوردي

طلا مینا کار و فیل از حلقهٔ خاصه با یراق نقره و مادهٔ فیل که قیمت همه چهار لک روپیه باشد عنایت فرمودند - برسم هندوستان سهرهٔ که عقود در شاهوار بالعل و زمرد آبدار بود و حضرت جنت مکانی بر فرق فرقدان سای اعلی حضرت شب ازدواج میمنت امتزاج بدست مبارک بسته بودند تیمنا و تبرکا بدست حق پرست برسر خرد پرور آن والا گهر بسته سرافراز دین و دولت ساختند - بادشاه زادهٔ بلند قدر بادای تسلیمات شکر عواطف بادشاهی بتقدیم رسانیده - درین مجلس بهشت آئین به یمین الدوله آصفخان خلعت خاص با چار قب زر دوزی و خنجر مرصع با پهولکتاره و به دیگر امرا و اعیان سلطنت و بندهای روشناس بتفاوت درجه خلعت فاخر عنایت نمودند - و باهل طرب نیز خلعت و انعام مرحمت شد - چون روز بنشاط و شادمانی گذشت - شب هنگام پیشکاران بارگاه خلافت بامر اقدس در باغ پائین دولت خانهٔ خاص و زمین ته درشن چراغان روشن ساخته کشتیهای دریای جون را که بکثرت شموع و فراوانی مشعل و چراغ رشک افزای ثوابت و سیارات بود بجلوه در آوردند - و بافروزش آلات آتشبازی که از سرکار والا در کنار جون نصب شده بود زمین را فروغ بخش انجمن افلاک گردانیدند - و بعد از دوپهر و شش گهری که تا آن هنگام هنگامهٔ ساز و نوا و محفل عیش و طرب گرم بود چون ساعت فیض اشاعت نکاح که مختار انجم شناسان یونان و هندوستان بود رسید قاضی محمد اسلم را بشاه برج طلب فرمودند - و او در حضور اشرف اقدس خطبهٔ عقد نکاح برخواند - و مهر بر وفق کابین نواب مغفرت قباب مهد علیا تیمنا

باتفاق اختر شناسان یونان و هندوستان ساعت اختیار کند - خان مذکور باتفاق ستاره شماران تعمق نظر نموده شب جمعه بیست و سیم شعبان المعظم سنه هزار و چل و دو هجري مطابق چهاردهم اسفندارمذ اختیار نموده بعرض اشرف اقدس رسانید - اعلی حضرت پادشاهزادهٔ جهانیان بیگم صاحب فرمودند که چون نسبت ببرادران امروز بجای مهد علیا آن فرزند بجان پیوند است بآئینی که جشن کدخدائی مهین پور خلافت سامان داده مواد این طوی خجسته نیز سرانجام دهد - نواب فلک جناب بآنکه فاصله میان این دو طوی بزرگ زیاده بر بیست و دو روز نبود لوازم این جشن در عرض چند روز بگزین طرزی مهیا گردانیدند - و روز جمعه نهم شعبان یك لك و شصت هزار روپیه نقد و صد هزار روپیه جنس ازانجمله پنجاه هزار روپیه جواهر و پنجاه هزار روپیه اقسام اقمشهٔ نفیسه از سرکار خاصهٔ شریفه برسم ساچق مصحوب صادق خان میر بخشي و موسویخان صدر و میر جمله میر سامان و چندی از پردگیان که همراه ساچق مهین اختر سماي عظمت رفته بودند بخانهٔ نقاوهٔ دودمان مجد و علا رستم میرزا ارسال یافت - و چون خجسته ساعت عقد نزدیک رسید شب پنجشنبه بیست و دویم شعبان از خانهٔ سلالهٔ خاندان عز و اعتلا رستم میرزا بآئین پسندیده حنا آوردند - و این مجلس والا در شاه محل مقدس معلی منعقد شد - وانواع آتشبازي که از جانب میرزا بآرایش تمام آورده بودند بر افروختند - و حسب الحکم الاقدس یمین الدوله با سایر نوئینان والا قدر دران محفل خلد آئین نشستند - و رسم بستن حنا و دادن فوطهای

بازین مرصعی که برای سواری اعلی حضرت در کارخانهٔ آن والاگهر سرانجام یافته بود بعنوان پیشکش گذرانید - و خلعتهای نوئینان والا مقدار و امرای نامدار و دیگر بندهای روشناس بنظر انور درآورده بحکم اشرف بهر کدام عنایت فرمود - یمین الدوله آصفخان دوتقوز پارچه با شمشیر مرصع و چندی از عمدهای دولت خلعت فاخر با چارقب طلا دوزی و بگروهی از امرا خلعت بافرجی و بجمعی از بندهای روشناس خلعت تنها - نخست اولیای دولت در پیشگاه حضور سراسر نور بعد ازان در خدمت بادشاهزادهٔ جوان بخت باداي مراسم تسلیم سر برفراختند - خرج این جشن فرخنده سي و دولک روپیه است که قریب صد هزار تومان عراق و یک کرور و سي لک خانی ماوراء النهر باشد - ازانجمله شش لک از سرکار خاصهٔ شریفه و شانزده لک از سرکار نواب قدسي القاب فروغ بخش شبستان خلافت بیگم صاحب و ده لک از جانب بادشاهزادهٔ جوان بخت مادر عروس *

گذارش جشن کدخدائی بادشاهزادهٔ عالیمقدار محمد شاه شجاع بهادر

ازانجا که خاطر ملکوت ناظر متوجه آن بود که از والا پیوند شاهزادهٔ عالم و عالمیان محمد شاه شجاع بهادر نیز وا پردازند - بعد فراغ ازکد خدائي مهین اختر برج جلال حکم فرمودند که برای انجمن آرائي این جشن سور و عشرت پیرائي بزم سرورمکرمتخان دیوان بیوتات که از علم نجوم بهرهٔ وافر دارد و داروغگي اهل تنجیم بدو منوط است

مخدرات سرادق عصمت را رخصت نموده فرمان دادند که خواص بندها نیز ازین تماشا بهره برگیرند - و رسم تورهٔ پادشاهزادها و بیگمان و دیگر عفایف حرم محترم که بز اکثر آن از مرصع آلات چیزی گذاشته بودند - و خلعتهای یمین الدوله و دیگر عمدهای دولت و بندهای روشناس بآئین جشن نخستین بروی کار آمد - و تشریف و انعام اهل طرب نیز بهمان دستور - و بفرمان والا نفایس مذکوره را بمنزل پادشاهزادهٔ کامگار بخت بیدار فرستادند - آخر روز حضرت شاهنشاهی جهروکهٔ دولتخانهٔ خاص و عام را بنور حضور بر افروخته انجمن آرای مسرت و شادمانی و عشرت پیرای کام بخشی و کامرانی گشتند - و چون شب بساط انجم بروی فلک بنشاط این جشن عالم آرا بگسترد - و روزگار بفزونی کافوری شموع و فراوانی چراغ فروغ آگین گردید - و بفرمان گیتی خدیو دارای فلک سلطنت پادشاهزادهٔ محمد اورنگ زیب و پادشاهزادهٔ مراد بخش و یمین الدوله آصفخان با سایر امرا بمنزل پادشاهزادهٔ جوان بخت که در ایام سعادت فرجام پادشاهزادگی نشیمن اقبال اعلی حضرت بود - و برکنار دریای جون اساس یافته است - رفته بآئینی که در طوی امرای سمت ذکر یافت آن اختر برج حشمت و جلال را از راه کنار دریا بدولتخانهٔ مقدس آورده بدولت کورنش و تسلیمات رسانیدند - و حضرت خاقانی خلعت خاصه و شمشیر مرصع و جمدهر مرصع با پهولکتاره و دو اسپ از طویلهٔ خاصه یکی با زین مرصع دیگری با زین طلا میناکار و فیل خاصه بایراق نقره و ماده فیل که قیمت مجموع دولک روپیه شد عنایت فرموده سهرهٔ لالی متلالی با لعل

زرکش بتقدیم رسید - و خوانهای پان و اصناف تنقلات و عطریات
بترتیب شایسته بمجلس آوردند - نوای رود و آوای سرود زمیفیان
را گرم مسرت گردانید - و صدای تهنیت این بزم نشاط افزا سامعه
افروز اسمانیان گشت - صباح آن دولتخانهٔ خاص و عام خلوت
نموده شد و از اسباب جهاز که برخی در ایام حیات حضرت
مهد علیا سرانجام یافته بود - و بیشتر پادشاهزادهٔ جهانیان بیگم
صاحب آماده ساخته بودند - و همگی ده لک روپیه بود - بدین
تفصیل - پنج لک روپیه جواهر ثمینه و مرصع آلات - و پنج لک
روپیه طلا آلات و نقره آلات و عنبرها - و گونا گون اقمشه و فرشها و
بساطها و سایبانهای زردوزی و مخمل زربفت و سایرلوازم کارخانجات
و اصناف خیول با زین مرصع و طلا و نقره و فیول با یراق نقره و
تورها و خلعتها که گذارش خواهد یافت - آنچه شایستگی چیدن
داشت خادمان مشکوی جلال بامر نواب خورشیداحتجاب و سرکاری
عصمت نقاب ستی النسا خانم بترتیب و آئینی که در طوی
نخستین خلف خلافت گذارده آمد در همان ایوان کلان چیدند -
و خیول و فیول بیرون دولتخانهٔ خاص و عام حاضر ساخته آمد - و
بعد از دو پهر روز شهنشاه انجم سپاه خورشید آسا جهروکهٔ دولتخانهٔ
خاص و عام را فروغ بخشیده برای حصول یمن و سعادت بر اشیای
مذکوره نظر فرمودند - و بالتماس نواب خورشید احتجاب ملکهٔ زمان
پادشاهزادهٔ جهانیان بیگم صاحب از جنس مسطور متاع یک لک
روپیه از جواهر و مرصع آلات و دیگر تحف بعنوان پیشکش قبول
نموده آن ملکهٔ ملکی صفات را تحسین و آفرین نمودند -

و بامدادان سوارش باشی اعلی حضرت آمده ارا بدست پای او را گذارده
شکار بشغل رسانیدند . اعلی حضرت از روی عنایت و عاطفت
طعام شکار تناول فرمودند آخر روز بدولتخانه معاودت
نمودند هزار روپیه مهر و بیست و پانزده هم این ماه به نوازندگان عطا شد .

فرستادن تربیت خان برسم رسالت نزد نذر محمد خان والی بلخ

چون در ابتدای اورنگ آرائی حضرت شاهنشاهی نذر محمد خان از مستی بادهٔ غفلت و جوانی و نادانی طرز عالم که دران ایام گیتی رو بسوردگی داشت بمراه ... سلسلهٔ نا آشنائی و دوری پیموده بود . و پس از شنیدن طنطنهٔ کوس جهان ستانی و فتح گیتی افروزی حضرت خاقانی که بساط زمین را در گرفته از بیم مکافات کردار ناشایستهٔ خود وفاص حاجی را درین سال بپایهٔ سریر خلافت فرستاد تا بجای مراسم معذرت و ندامت نایرهٔ غضب پادشاه قدر قدرت فرو نشانده رشتهٔ هواخواهی و مودت این دودمان خلافت نشان را که عروهٔ وثقای سلاطین جهان است قوی دهد - بر خاطر مهر ناظر پرتو افگند که در برابر ایلچی خان مشار الیه یکی از فدویان معتمد برسم سفارت بدان صوب فرستاده آید تا خاطر خان که بصدور حرکت نکوهیده توزع و تشتت دارد مطمئن گردد - لهذا درینولا تربیت خان را که خانه زاد درگاه والا است بخلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزاری ذات و هشتصد سوار و عنایت اسپ و فیل مفتخر و مباهی گردانیده باین خدمت تعین فرمودند

و زمرد که از دو دیار اسپاهزادهٔ بخت بیدار ارسال نموده بود اقدس
شوال پیوست در سرداری پروران سلوده ... - و بادشاهزادهٔ
کامگار والا گهر نسبال عطا از شاهنشاهی بجا آورد - کامیاب و
کمد الات آتش بازی که مانند کوه طور دوش روای تماشائیان بود
فروزان چونین جاده گذارش پذیرفت - و چون هنگام میامنت
التیام گرامی عقد در رسید - وقتی ... امام در ماه ... بحضور
اشرف اقدس ابجاوادی خطبهٔ نکاح پرداخت - و چهار لک روپیه
کابین قرار یافت - هدایای ... از هرگونه ... گرامی شد -
و ... از هر جانب ... عشرت ... - طالب
کلیم تاریخ این طوی فرخنده چنین بر گذارد * * نظم *

ای دل ار گلشن امید گل عیش بچین * روزگار طرب و عشرت جاوید آمد
پیش از آدم که زنو روز جهان عالم کاند * همه شام همه بوی گل امید آمد
جشن فرخندهٔ والا گهر عالی قدر * عالم افروز تر از کوکبهٔ عید آمد
بسرا پردهٔ ماه فلک پادشهی * از پی ساز طرب موکب ناهید آمد
بهر تاریخ قران کرد رقم کلک کلیم * مهد بلقیس بسر منزل جمشید آمد

سلخ شعبان گیتی خدیو بمنزل ثمرهٔ شجرهٔ سلطنت محمد شاه شجاع بهادر تشریف فرمودند - و بادشاهزادهٔ والا گهر بدوراسم پا انداز و نثار پرداخته جواهر و مرصع آلات و اقسام پارچه از نظر انور گذرانید - و حسب الحکم به یمین الدوله آصفخان دو تقوز پارچه و شمشیر مرصع و بعلامی افضل خان و سید خانجهان و اعتقاد خان و شایسته خان خلعت با چارقب - و بچندی خلعت بافرجی - و بسایر بندهای روشناس خلعت تنها - مرحمت فرمودند - و نوئینان والا مرتبت

سریر سلطنت را بوجود فایض الجودش آراسته - و وجوب اطاعت اورا جزو ایمان - و صدور مخالفت اورا بغي و عصیان - شمرده - و غرر درر صلوات نامیات - و زواهر جواهر تسلیمات زاکیات - نثار فرق فرقدان سای آن سرور که خلیفة اللهي را بهتر ازو خلفي نبوده - و رتبهٔ خلافت از وصول بعتبهٔ سدرهٔ مرتبهٔ آنحضرت کسب افزونی نموده - و آل خیر مآل آن فیض گستر که مودت ایشان اجر رسالت سید کاینات - و محبت آن نیک منشان سفینهٔ نوح نجات است - و اصحاب هدایت مآب آن خیر البشر که نجوم سمای هدایت ورجوم شیاطین غوایت اند - خصوصا خلفای راشدین مهدیین که ارکان قویمهٔ شرع مبین - وعناصر اربعهٔ عالم دین - و یاران موافق سید المرسلین و اعوان وانصار خاتم النبیین- اند - و بعد تا عنایت یزدان شامل حال کافهٔ عالمیان و حمایت ملک منان متکفل حفظ جهانیان از مکاره دوران و مکاید زمان است - ذات والا صفات ملکي ملکات خلاصهٔ خوانین بلند مکان - سلالهٔ خواقین رفیع الشان - نقاوهٔ خاندان دولت - عضادهٔ دودمان شوکت - دیباچهٔ نسخهٔ کامگاري - عنوان صحیفهٔ نامداري - قرهٔ باصرهٔ عظمت - غرهٔ ناصیهٔ حشمت - درر برج اقبال - دری برج جلال - بدر سمای رفعت - شمس فلک عزت - مورد الطاف و اعطاف ملک منان - ثمرهٔ شجرهٔ چنگیز خان - مشمول گوناگون عنایت ایزد رحمن - محفوظ بحفظ و حمایت یزدان بوده مزین مسند دولت - و مشید ارکان شوکت - باد - بر ضمیر مهر انجلا قمر ضیای آن سلالهٔ دودمان عز و علا هویدا و اشکارا بوده باشد - که نامهٔ نامي را که رشحات اقلام آن پیوسته طراوت بخش گلشن

و وقایع حاجی را نیز بعنایت خلعت و اسپ و فیل و سوسن پوش را بمرحمت خلعت سرفراز ساخته مصحوب تربیت خان مرخص گردانیدند - و نامهٔ مشتمل بر کمال رافت و عطوفت که از منشات علامی افضل خان بود با تنسوقات هندوستان که قیمت آن یک لک روپیه باشد همراه تربیت خان ارسال فرمودند *

نقل نامه

حمد بیحد و ثنای بیعد مالک الملکی را سزد که چشم حشمت او عرصهٔ امکان را از سرحد مشرق ازل تا مغرب ابد فرو گرفته - و فرمان نافذ او جمیع کاینات و تمام مخلوقات را از شهرستان عدم براورده در صحرای وسیع الفضای وجود جمع نموده - و حکمت بالغهٔ او موافقت و مصادقت آنها را بایکدیگر شیرازهٔ ارتباط و ایتلاف اجزا و اوراق آن مجموعه گردانیده - و قوام نظام عالم وابقای سلسلهٔ بنی آدم را ببقای آن مصادقت و موافقت منوط و مربوط ساخته - و رافت شاملهٔ او تقاضای آن کرده که انسان را که شه بیت قصیدهٔ مخلوقات است ازان مجموعه انتخاب نموده - سر و سردار آن سلسلهٔ علیه ابوالبشر را بمنصب جلیل القدر خلافت روی زمین امتیاز بخشیده مسجود ملایک آسمان گردانیده - و این عطیهٔ کبری را ذریهٔ او نسلا بعد نسل و قرنا بعد قرن بر قرار و پایدار داشته - چنانچه در هر عصری و اوانی صاحب دولتی را که لایق آن مرتبهٔ قصوی و شایستهٔ این درجهٔ علیا دانسته از اهل آن عصر و زمان برگزیده - و تاج خلافت بر سر آن برگزیدهٔ خود نهاده - و

در آمد - و از رسیدن پیشکشهای وافر از قسم جواهر نفیس و دیگر آلات قیمتی و فیلان کوه پیکر و تحف دیگر از جانب سایر دنیاداران دکن بدرگاه معلی جمع شده بود - و دار الخلافهٔ اکبرآباد که رشک شهرهای عالم و جامع خوبیهای بلاد عرب و عجم و بهترین مساکن بنی آدمست - مستقر خلافت کبری و مقر سلطنت عظمی گشته - رسانید - ورود آن نامهٔ عنبرین شمامه بهجت افزای خاطر خلوص آئین و ضمیر دوستی گزین گردید - چون مضمون صدق مشحون آن مخبر از غایت محبت و ولا و مشعر بر نهایت مودت و صفا بود - باعث ازدیاد استحکام رابطهٔ قرابت صوری و تشئید علاقهٔ صداقت معنوی که میان این دودمان خلافت نشان و آن سلسلهٔ عظیم الشان واقعست - گشت - ادای رسم تهنیت جلوس میمنت مانوس این نیازمند درگاه صمدیت بر سریر خلافت و اورنگ سلطنت نموده اظهار مسرت تمام و بهجت مالا کلام از جهت وصول این نعمت عظمی و عطیهٔ کبری باین نیازمند درگاه واهب العطایا کرده بودند - یقین حاصلست که دوستان از مسرت دوستان مسرور و از وصول نعمت عظمی بایشان محظوظ میشوند - دیگر عذری که از برای توجه خود بحدود کابل خواسته بودند و تفصیل آنرا بحاجی موسی الیه گفته که بعرض رساند - بمسامع جاه و جلال رسانید - الحق اینچنین خواهد بود والا باوجود رسیدن خبر جلوس میمنت مانوس ما بر سریر خلافت موروثی بهیچ وجه لایق نمی نمود که این قسم اراده که فایدهٔ دین و دنیوی بران مترتب نبا شد ازان طرف نسبت باهل اسلام خصوصا نسبت بجماعهٔ که اهل سنت و جماعت باشند بوقوع

سمت و یکانگی بود - و شیفتهٔ گرامی را که سواد مداد آن همیشه
روشنی افزای مودت و یکجهتی می افزود - عمدهٔ خصال پسندیده
افعال - توفیق آثار - سعادت دثار - حاجی الحرمین الشریفین وقاص
حاجی - در وقتی که رایات جاه و جلال - قرین نصرت و اقبال - از
دکن مراجعت فرمود - و خاطر اولیای دولت قاهره از دفع و رفع
طائفهٔ ضالهٔ افاغنهٔ ملاعنه - که راه بغی و عناد - و طریق فساد و افساد
را پیش گرفته - ازین دیار فرار اختیار کرده - پناه بنظام الملک دکنی
برده بودند - و قریب بدوازده هزار سوار درانجا ازان فئهٔ باغیه جمع
شده - و نظام الملک را که همیشه صاحب بیست و سی هزار سوار بود
باخود متفق ساخته - بنیاد فتنه انگیزی را استحکام تمام داده -
سر بی مغز خود را بساغر غرور مدهوش نموده - خیالات فاسده
بخاطر آورده بودند - چنانچه مقتضای حزم آن بود که جزم عزم بقلع
و قمع آن اهل فساد از بیخ و بنیاد نموده شود - لهذا عنان عزیمت
بآنصوب معطوف گشت - و وجه همت والا نهمت را بر استیصال
آن گروه خذلان گماشت - و از تنبیه و تادیب نظام الملک نیز که از
برکت اتفاق بآن گروه پر نفاق او و اعیان دولت او در رفتن بعالم
عدم - و استقرار در قعر جهنم - بآن افاغنهٔ ملاعنه اتفاق نمودند -
و پنج قلعهٔ نامدار او که هریک بحصانت و متانت شهرهٔ آفاق -
و باستعداد آلات حرب و قلعه داری درمیان قلاع عالم طاق بود -
مثل قلعهٔ قندهار و دهارور و کالنه و تلتم و ستونده - و آن قدر
ولایت او که جمیع آن پنجاه لک روپیه است که دو صد و پنجاه
لک خانی بوده باشد - درین یساق بتصرف اولیای دولت قاهره

چنانچه بسیاري از اهل اسلام را گرفته جبرا و قهرا نصاری می نمودند - و ازین جهت که استیصال اهل کفر و ضلال برذمهٔ همت والا نهمت پادشاه اسلام که مروج دین مبین سید انام علیه و علی آله و اصحابه الف الف صلوة و الف الف سلام باشد - واجب و متحتم است - بقاسم خان صوبه دار بنگاله حکم شده بود که در قلع و قمع و رفع و دفع آن طایفهٔ ضاله بکوشد - صوبه دار مذکور امتثال فرمان واجب الاذعان نموده جمعي از بندهای درگاه معلی را که تعینات آن صوبه بودند برسر آن کفرهٔ فجره تعین نمود - واز جملهٔ نوارهٔ بنگاله که یک هزار منزل کشتي است و در هرکشتي مقرراست که سوای هفتاد هشتاد ملاح از قسم تفنگچي و توپچي وگوله انداز و تیرانداز و نیزه دار و شمشیر دار ونقارچي و نفیرچي و کرنائي و سرنائي و درود گر و آهن گر واقسام محترفه و دیگر جماعه مي باشند چنانچه مجموع آن قریب هفتاد هزار نفر علوفه خوار میشود که ماه بماه ازخزانهٔ بنگاله علوفهٔ خود را نقد مي یابند - و بغیر ازین جماعه جمعي دیگر از سپاهیان کار آزموده از منصبدار و احدی نیز درین کشتیها هستند - پانصد منزل کشتي باین استعداد نیز بآن لشکر ظفر اثر روانه ساخت - مدت چهار ماه آن بهادران فدوي و شیر مردان نصیري در برو بحر بآن بد کیشان بمقابله و مقاتله مشغول بودند - تا آنکه رفته رفته کار را بر آنها تنگ ساختند - و نقبها را بزیر حصار محکمهای آنها رسانیده دیوار های آن برهوا پرانیدند - و از هر چهار طرف یورش کرده آنرا مسخر ساختند - و چون آن بندر در کنار خور دریای شور واقع شده بقیة السیف بقای

آید - اما محل تعجب است که چرا این چنین اخباری که کالشمس في نصف النهار هویدا و اشکار است دیر بآنجا رسیده - و چون مناسب چنان بود که یکي از منتسبان درگاه معلی و معتمدان بارگاه آسمان‌سا با حاجي موصی الیه بآنصوب روانه شود - فدوي خاص معتمد تمام اخلاص تربیت خان را که ابا عن جد از خانه زادان این درگاه فلک اشتباه است همراه حاجي مشار الیه مرخص ساخت - و چون آن مقدمه که درباب معاملهٔ قزلباش در سلک تحریر درآورده بودند طول داشت با بعضی از مقدمات دیگر زباني بخان موصی الیه گفته شد - از تقریر آن فدوي معلوم خواهند نمود - و یقین خواهند داشت که مطابق آن انشاء الله تعالی در وقتش از قوه بفعل خواهد آمد - وچون باعثی ازبرای زیادتی توقف آن فدوی درانجا نیست اورا بزودي رخصت انصراف ارزاني خواهند داشت - دیگر چون درینولا خبر بهجت اثر فتح بندر هوگلي رسیده بود که جمع کثیر از فرنگیان بي دین دران فتح قتیل و اسیر گشته اند - و از استماع خصوصیات آن فتح مبین اهل اسلام را بهجت تمام حاصل میشود - ذکر آنرا برسبیل اجمال در ذیل این نامهٔ همایون فال لایق دید - تا آن خان دین‌دار اسلام شعار و ساکنان قبة الاسلام بلخ ازین خبر مسرت اثر مبتهج و مسرور گردند - خلاصهٔ این واقعه و نقارهٔ این سانحه آنست که بندرهوگلي بندریست در نزدیکی بندر ساتگانو که از بنادر عمدهٔ مشهورهٔ بنگاله است - و جمع کثیری و جم غفیری ازفرنگیان درانجا مي بودند - وازاربسیار ازان اشرار بمسلمانان آن دیار که درجوار آن کفار ذابکار ماوی و مسکن داشتند میرسید -

گذارش نوروز

درین هنگام سعادت فرجام که شعاع جهان‌کشائی اقبال روز افزون در اطراف و اکناف ساطع بود - و نور نیران پیروزی و فروغ جلالت پروری در آفاق لامع - طنطنهٔ نوروزی نوید کام اندوزی رسانید - روز یکشنبه نهم رمضان المبارک سنه هزار و چهل و دو هجری آفتاب عالمتاب به پرتو اقبال برج حمل بر افروخت - اورنگ آرای جهان ستانی بر تخت کام بخشی و فرمانروایی جلوس فرموده دست جود پرور انبانهای سیم و زر درگر افشاند - و نهال امیدهای جهانی بآب افضال سر سبز و شاداب گردانیدند - و سعدا پایهٔ سریر اعلی اشعار غرا معروض داشته صلات گرامی کامیاب گشتند - درین روز فرخنده پیشکش عبد الله خان بهادر فیروز جنگ از جواهر و مرصع آلات و نقش و فیل و چند اسپ و دیگر نفایس از نظر انور گذشت *

چهاردهم راجه جی سنگه از وطن معاودت نموده استلام عتبهٔ علیه سربرافراخت *

نوزدهم خواجه ابو الحسن که از بندهای معتمد قدیم الخدمت درگاه والا بود رحمت ایزدی پیوست - خواجه در عهد حضرت عرش آشیانی بخدمت وزارت شاهزاده دانیال و دیوانی دکن بلند پایگی داشت - و چون حضرت جنت مکانی سریر آرای سلطنت گشتند اورا از دکن طلب فرموده صدر بخشی گردانیدند - آخر بحسن عقیدت و خدمت گذاری بپایهٔ والای دیوانی کل و منصب پنجهزاری ذات و پنجهزار سوار رسید - و پس ازانکه سریر خلافت بجلوس

قلعه خود را در جوار داده بر بالای جهازها و غرابها روانه رو انگریز نهادند - بهادران اخروفا و ناموران سامان هیجا از راه خشکی و دریا تعاقب آن طایفه و خذم العاقبة نمودند - و آن کشتیها را با مکان آنها گرفتند - و از جملهٔ آن بعضی را قتل و برخی را اسیر ساختند - چنانچه قریب ده هزار نفر ازان کفار نابکار درگرفتن این بندر بیدان شکار شدند - و قریب مردگی جنگی پانصد هزار کس دیگر از علم و سوم آن کشتیها و غرابها در فیل و پیاده افتادند - و شصت و چهار جهاز و غراب با غنایم موفور و اموال نامحصور بتصرف اولیای دولت قاهره و عساکر منصورة درآمد - و عرق کفر و ضلال بالکل ازان دیار بر کنده گشت - و بجای کنایس آنها حسب الحکم معابد و مساجد بنا نهادند - و عوض صدای ناقوس گیران آواز اذان مسلمانان ازان مکان بگوش ملأ اعلی و کرو بیان عالم بالا رسید - لله الحمد که - اینچنین فتحی اهل اسلام را دریں ایام روی داد - دولت دنیا و مایهٔ سعادت عقبی و باعث رضای مولی باد ॥

اشکر خان را که از کبرسن خدمات مرجوعه از و صاحبی نمیشد داخل لشکر دعا گردانیده صوبهٔ داری بهار از تغیر او باعتقاد خان وال اعتماد الدوله مفوض نموده و بعنایت خلعت و اسپ سرافراز ساخته بآن صوبه رخصت فرمودند - شاه بیگ خان باضافهٔ پانصد سوار بمنصب دو هزاری ذات و دو هزار سوار مباهی گردید ॥

باضافهٔ پانصدی ذات بمنصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار مفتخر گشت - غیرت خان برادر زادهٔ عبد الله خان بهادر فیروز جنگ بعنایت علم لوای مفاخرت برافراخت . بهر کدام از میر ظهیر الدین علي برادر میر میران یزدي و هاکم خان چهار هزار روپیه برسم انعام مرحمت شد - قاضي محمد سعید کرهرودي را که سي و شش هزار روپیه سالیانه داشت بمنصب هزاري ذات و صد سوار بلند پایگي بخشیدند - از ابتدای نوروز تا بیست و هشتم رمضان که روز شرف بود آنچه از پیشکش بادشاهزادهای والا تبار و امرای عالیمقدار شرف پذیرائي یافت هشت لک روپیه قیمت شد *

درین تاریخ همشیرهٔ یلنکتوش اتالیق نذر محمد خان والي بلخ با جمعي نام خویش او که از راه سورت قصد طواف حرمین شریفین داشتند باشارهٔ یلنکتوش باستلام عتبهٔ والا رخ برافروخته صد اسپ و هفتاد و پنج شتر نر و مادة و نه غلام قلماق که یلنکتوش مصحوب ایشان برسم پیشکش فرستاده بود بنظر انور در آوردند - و هر کدام هودة اسپ از خود نیز پیشکش نمود - پادشاه جود پرور ایشانرا بتشریفات و انعامات نقد نوازش فرمودند - و پس از چندی آن عفیفه در دار الخلافهٔ اکبرآباد بساط هستي در نوردید - و سعادت حج در نیافت مولانا حسن قبادیاني که از علماء ماوراء النهر است و بتقوی و طهارت آراسته و همراه ایشان آمده بود سعادت اندوز ملازمت گردید - و بیست و هفت اسپ و بیست شتر پیشکش گذرانید - با آنکه کلامش از کبر سن مفهوم نمیگردید شهنشاه دانش پناه بانعام پانزده هزار روپیه سرافراز فرمودند *

حضرت شاهنشاهي آرایش یافت قدم بندگی خواجه را منظور داشته بعنایت منصب شش هزاری ذات و شش هزار سوار چنانچه گذارش یافته سر افراز ساختند - و با آنکه سنش بهفتاد رسیده بود چون در سلک بندهای حق گذار اخلاص شعار انسلاک داشت و براستی و دیانت خدمات مرجوعه بتقدیم رسانیده بود - شهنشاه بنده نواز بر فوت او تاسف نموده سایهٔ عاطفت بر بازماندهای او گستردند - و بظفر خان پور او صوبه داری کشمیر که بنیابت پدر بآن می پرداخت استقلالا مفوض داشته اورا باضافهٔ پانصدی ذات و هزار سوار بمنصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار و علم و نقاره سرافراز گردانیدند *

بیست و دویم راجه گجسنگه از وطن خود آمده بتقبیل آستان دولت آشیان سرافراز گردید - و یک فیل با لختی جواهر و مرصع آلات پیشکش نمود - خلیل الله خان پسر میر میران را میرآتش گردانیدند - محمد حسین جابري بخدمت دیوانی برهانپور از تغیر میرم بیگ - و میر عبد الکریم بداروغگی عمارات دارالخلافهٔ اکبر آباد بلند پایگی یافتند *

بست و سوم پیشکش سید خانجهان از جواهر و مرصع آلات و دیگر اشیا شرف قبول یافت *

بست و پنجم بپادشاهزادهٔ بافر و شکیب محمد اورنگ زیب فیل از حلقهٔ خاصه با ساز نقره و ماده فیل عنایت شد - میرزا خان ولد شاه نواز خان بن عبد الرحیم خانخانان بمرحمت خلعت و اسپ نوازش یافته بفوجداری سرکار بهرایچ مرخص گردید - خواص خان

و فوجداری نواحی دار الخلافهٔ اکبرآباد از تغیر الله‌وردی دو هزاری ذات در دو لخت آمد - و از اصل و اضافه شده - چهار هزاری را هزار و دویست سوار دیگر دو هزاری هزار و پانصد سوار - و تغیر ذات هزار و پانصد دو هزار سوار مقرر شد ٥

فرستادن خواجه قاسم مخاطب بصفدر خان از درگاه والا بسفارت ایران

چون فرمان روای ایران شاه عباس ماضی ایلچی را بحواله به تهنیت جلوس همایون مانوس روانهٔ درگاه والا ساخته میخواست که یکی از عمدهای دولت را با تحف و نفائس آن ملک بمراسم سفارت بفرستد - و در همان نزدیکی ایام حیاتش سپری گردید چنانچه گذارده آمد - و شاه صفی نبیرهٔ او بعد از سریر آرائی سلطنت ایران برعایت سنت سابق در تحریک سلسلهٔ وداد و تشیید مبانی اتحاد این دودمان خواقین عالیشان کوشیده محمد علی بیگ را که از محرمان و معتمدان شاه عباس بود با هدایا و تحف از اسپ و دیگر امتعهٔ نفیسهٔ آن ولایت که سه لک روپیه قیمت داشت و تهنیت نامهٔ جلوس مبارک بدرگاه والا فرستاده بود - شهنشاه جهان پناه نیز از مرتبه دانی - سعادت مآب صفدر خان اسمعیل اتائی را که از تربیت یافتهای ایام سعادت فرجام پادشاه زادگی حضرت خاقانی است و بمزاج دانی و اعتماد موصوف - بخدمت بلند مرتبت سفارت سرافراز ساخته یک لک و پنجاه هزار روپیه بصیغهٔ مدد خرج عنایت فرمودند - و مرصع آلات گران ارز

دوم شوال عید فطر مژدهٔ شادمانی رسانید. خدیو خداپرست که رمضان را بروزه و دیگر عبادات، و انعام سی هزار روپیه مقرر معمور داشتند، در محل ملکه مرام سوار گشته بنمازگاه تشریف بردند و بدستور معهود آرزومندان ابر نثار کامیاب گشتند. لشکر خان که بواسطهٔ کبرسن از خدمات معاف شده بود چنانچه گذارش یافت با پسران بتقبیل آستان سلاطین مکان سر در افراخت. سزاوار خان پسر کلان اورا باضافهٔ هزار سوار بمنصب دو هزار و پانصدی ذات و دو هزار سوار و علم و نقاره و خدمت فوجداری لکهی جنگل از تغییر جان نثار خان - و لطف الله خان پسر خورد اورا از اصل و اضافه بمنصب هزاری ذات و چهار صد سوار سرافراز گردانیدند. راجه پتهلداس بعنایت خلعت خاصه و فوجداری خطهٔ قدس اساس اجمیر از تغیر میرزا مظفر کرمانی نوازش یافت. اسفندیار ولد حسن بیگ شیخ عمری کومکی بنگاله باضافهٔ پانصدی ذات و ششصد سوار بمنصب هزار و پانصدی ذات و هزار و دویست سوار و از اصل و اضافه علاول ترین بمنصب هزاری ذات و ششصد سوار و جانباز خان بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار - و خانلر بخطاب ذو الفقار خان سربلند گردیدند *

یازدهم شوال خبر رسید که یادگار حسین خان از تعیناتیان کابل و بابا خواجه مخاطب بعزتخان تهولدار تهکر باجل طبیعی در گذشتند *

دوازدهم شاه نوازخان خلف رستم میرزا باضافهٔ پانصد سوار بمنصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار و عنایت خلعت و علم و نقاره

منشوري تازه - پس ثنای ایزدی که سپهر ایوان معرکه اندازه - و درود
خجسته ورود رافع لوای حمد صاحب مقام محمود - عنوان نامهٔ
امکان - باعث تصنیف نسخهٔ جهان - حبیب خالق انس و جان
علیه و علی آله خصوصا اهل العباء الذین طهارتهم نطق القرآن -
و اصحابه لاسیما الخلفاء الذین من فضائلهم ملي الفرقان - من الصلوة
افضلها و من التسلیمات اشرفها - فاتحهٔ این نامه را متبرک ساخته
بذکر مقصد پردازد - وصول نامهٔ عبیر شمیم - و ورود صحیفهٔ عنبر
نسیم - آن درة التاج دولت عظمی واسطة العقد شوکت کبری -
ثمرهٔ شجرهٔ دودمان مصطفوي - درهٔ فاخرهٔ خاندان مرتضوي - صفاوهٔ
سلسلهٔ علویه - نقاوهٔ قبیلهٔ صفویه - در ثمین بحر سلطنت - قصر
رفیع اقلیم عظمت طراز کسوت فرمان روائي - نگین خاتم کشور
کشائي - گلدستهٔ گلشن اقبال - نوبادهٔ بوستان جلال - تابندهٔ ماه
فلک جهانباني - درخشندهٔ کوکب برج کشور ستاني - زینت
افزاي مجلس نامداري - مسند آراي محفل کامگاري - سریر
آرای خورشید ضیا - دارای مشتري لقا - شاه بیت قصیدهٔ سلاطین
نامدار - عنوان صحیفهٔ خواقین کامگار - شاه جمجاه - خسرو فلک
بارگاه - که هر حرف آن بحر ژرفي بود مملو از لآلي دوستي و یگانگي
و هر سطر آن نهری جاري از منهل زلال محبت و یکجهتي -
مصحوب حمیده صفات - پسندیده ملکات - مرضي الاطوار - سعادت
آثار - محمد علي بیگ - که از اوضاع او معلوم میشود که خدمت
سلاطین نموده - و مودب بآداب گردیده - مرسل گشته بود - گلشن
خلت را نضارت تازه - و چمن صداقت را طراوت بی اندازه -

با دیگر غرایب تنسوقات که قیمت مجموع چهار لک روپیه شد از آنجمله یک لک روپیه مرصع آلات و سه لک روپیه اقسام اقمشهٔ نفیسهٔ ولایت هندوستان بهشت نشان که در کارخانجات احمد آباد و پتن و بنارس و مالده مهیا شده و بابت ایران بود - حوالهٔ خان مشار الیه نموده باندرزهای خرد افزای دانش افروز گوش هوش او بر افروختند ٭

بیست و پنجم شوال مطابق پانزدهم اردي بهشت بعنایت خلعت و جیغهٔ مرصع وخنجر مرصع و اسپ و فیل مفتخر و مباهی گردانیده دستوري بخشیدند - و نامهٔ از منشات علامي افضل خان مشتمل برکمال تلطف وفتح قلعهٔ دشوار کشاي دولت آباد که بعد ازدو ماه از رخصت صفدر خان بمسامع جاه وجلال رسید - و تا این وقت خان مذبور بواسطهٔ سرانجام برخي ضروریات در اکبرآباد توقف داشت - ومحتوي بر دیگرفتوحات که نصیب اولیاي دولت قاهره شده بود مصحوب او ارسال داشتند ٭

نقل نامه

حمدي که از قواي متناهی بشري آید چگونه معبودي را شاید که کمالات ذاتی ازلی اندها وصفات جلالي وجمالی او لایعد ولا یحصی است - متناهي را با نامتناهي چه نسبت - وامکان را درجذب وجوب چه قدرت - باوجود این حال صاحب کمال چه سان در میدان بیان لواي حمد بر افرازد - و چنون آنرا مقدمة الجیش مقصد کلام خود سازد - و اسپ چوبین خامه را در عرصهٔ

دستي مانده که این قدر مال و قدرت داشته باشد که کفایت
نسبت‌هائی که میان خواقین این دودمان خلافت نشان - و سلاطین
آن خاندان عظیم الشان - متحقق بود بعرض آن فرزند والا شکوه
رساند - در خدمت پادشاهان عظیم الشان ضرور است که جمعي از
دانایان بوده باشند - و آن قدر نسبت و عزت و قدرت داشته باشند
که دلیرانه هر مقدمه را که مصلحت دولت دران باشد عرض نمایند
و این معني را هم خاطر نشین کنند که در حقیقت معني پادشاهي
و سلطنت آنست که مالک الملک حقیقي بمحض کرم ذاتي خود
بندهٔ خاصی را بجهت مصلحت عام برمیگزیند - و بپایهٔ والای ظل
اللهي سرافراز میگرداند - و خلق خود را باو می سپارد - تا حفظ
نفس و عرض و مال و مرتبهٔ آنها نماید - و دست قوي را از
ضعیف کوتاه دارد - و داد مظلوم از ظالم بستاند - و بسنت سنیهٔ
الهي عمل نموده تقصیرات آنهارا که بمقتضای بشریت سر میزند
عفو فرماید - و تا ضرور نشود هیچ یکی از بندهای خدا را عقوبت
ننماید - هرگاه حال برین منوال باشد پس آن برگزیدهٔ حق سبحانه
و تعالی را نیز واجب است که اینمعني را همواره منظور نظر انور
خود دارند - تا بعین عنایت خلق آن مملکت از سپاهي و رعیت
منظور نظر کیمیا اثر آن فرزند سزاوار تاج و تخت گردد - و اگر از
بنده تقصیری بوقوع آید که عفو و اغماض آن موافق مصلحت
نباشد در خور آن تقصیر تنبیه یابد - و ارتکاب ازالهٔ حیات که در
حقیقت تخریب بنیان الهي است - که ید قدرت شامله آن را
بسالهای دراز ساخته - و سبب قوي بی اخلاصي و نفرت طبایع

ارزاني داشت - از نامهٔ عنبرين شمامه استشمام آن ميشد كه از رسيدن خبر جلوس ميمنت مانوس اين نيازمند درگاه اله آن فرزند بهجاه فرحان و شادان گشته اند - دريندمعني شكي نيست - ورابطهٔ دوستي شاهد صدق اين دعويست - چه وصول نعمت عظمى - و حصول عطيهٔ كبرى - مسرت افزاى خاطر احبا مى باشد - يقين كه بعد ازين نيز همين شيوهٔ ستوده و اين عزيمهٔ مرضيه را حليهٔ شاهد دوستي خواهند ساخت - و نسبتهاى قديم را بروابط جديد بدستوري كه مابين اسلاف اين دودمان خلافت نشان و آن سلسلهٔ رفيع المكان متحقق بوده منظور داشته بنوعى استحكام خواهند داد كه اينمعني نسلا بعد نسل و قرنا بعد قرن بر قرار و پايدار باشد - تا از ثمرهٔ اين شجرهٔ عالمي بهره ور شود - واز نتيجهٔ اين مقدمه بساط فيض در بسيط زمين گسترده گردد - چون مناسب چنان بود كه يكي از منتسبان درگاه آسمان جاه و شخصي از معتمدان بارگاه عرش اشتباه راهمراه آن مرضي الاطوار برسم سفارت و طريق حجابت روانهٔ آن صوب نموده آيد - بنابرين صاحب مرتبهٔ سيادت - فايز درجهٔ امارت - فدوي قديم الخدمت - سزاوار الطاف نمايان - صفدر خان را كه از بندهاى معتمد معتبر اين درگاه عرش اشتباه است - روانه نموده شد - تا اين صحيفهٔ وداد را بآن فرزند والا نژاد رساند - و زباني بعضي از مقدمات را كه منتج استمرار قاعدهٔ دوستي - و مثمر استقرار رابطهٔ يكجهتي - ميگردد - بيان نمايد - چه از آثار و اخبار ديار چنين مفهوم ميشود كه از مرقومداتي دولتخواه زمان حضرت شاه جنت آرامگاه عم بزرگوار نغران پناه جعل الجنة مثواه - آنچنان

ر [illegible] سردارا آن [illegible]
بسرداری [illegible] نظام الملک [illegible]
و دفع مادهٔ آن فتنه [illegible] و رفع فساد آن طایفهٔ ضاله [illegible]
عساکر منصوره [illegible]
[illegible] از هر سمت [illegible] مقابله و مقاتله [illegible] از روز از آن گروه ناهنجار
برآورده [illegible] کوها گون [illegible] نظام الملک [illegible]
و غارت و [illegible] و کار را چنان [illegible]
تنگ گرفتند که [illegible]
[illegible] قرار را [illegible] از [illegible] امواج [illegible]
برای استیصال و استهلاک آن جماعهٔ [illegible]
[illegible] آن طایفه [illegible]
سرداران [illegible] آن [illegible] را پاس [illegible] و
کوهستانهای [illegible] خود را [illegible] رسانیدند [illegible] از [illegible] آن
گروه بد مآل دست از [illegible] پای [illegible] در [illegible] افشردند -
و دست و پایی که دست از جان [illegible] و از سر [illegible] را باید زد
دران عرصه زدند - آخر الامر بعون [illegible] ملک داور فتح و ظفر
نصیب لشکر فیروزی اثر گردید و سر چیترا و سر دریا را که او [illegible] دران
دولت عظمی بمرتبهٔ علیا فائز گردیده بود با سر پسران چیترا - و سایر
سرداران آن طایفهٔ [illegible] بدرگاه خلایق پناه فرستادند - و باقی
باغیان را قتیل و اسیر ساختند - و نظام الملک نیز با اکثر [illegible]های
خود از شومی این اتفاق در رفتن بعالم عدم و استقرار در قعر جهنم
با آن جهنمیان الحاق نمود - و پسر نظام الملک مذکور که ابای

است - بی غرور ، تمام نهاده بود و احسان " بر هاویه ایشان باید کرد (الاحسان بعد الاحسان) معدنشه داد است - درین صورت خاطر جمع و ملک ایدن و دولت را استحکام مهمات را نظام جواهد بود - از غایت شتاب و شهادت رایت نمودای الدین واضعه این چند کلمه بر زبان خامه جاری گردید - لایق آنکه بعد از رسانیدن نامه و پیغام آن سیادت و امارت مرتبت را بزودی رخصت انصراف ارزانی دارند - چون ضابطهٔ وداد - و قاعدهٔ اتحاد - مقتضی آنست که از استماع امور فیض اسباب دولت - و زیادتی علامات شوکت - دوستان مرهان و شادان گردند لهذا بر سبیل اجمال در ذیل این نامهٔ خجسته مال فتوحات تازه که از مکامن تائیدات بی اندازهٔ ایزد متعال که شامل حال این نیازمند درگاه ذوالجلال است - درین ایام خجستهٔ فرجام رو داده بود مرقوم قلم اخلاص میگردد - ازا جمله آنکه چون پدر ای ایمان که اهلی حضرت - فردوس منزلت - علیین آشیان - جنت مکان - انار الله برهانه - اورا بدرجهٔ اعلای امارت رسانیده - و بخطاب خانجهانی و مرتبهٔ سپهسالاری سرافراز گردانیده بودند - از کفران نعمت - و طغیان طبیعت - که منشاء آن خبث طینت - و سوء خلقت است - طریقهٔ بغی و عصیان پیش گرفته اختیار فرار ازین دیار نموده پناه بملک نظام الملک برد و جمع کثیری از اوباش طاغیه بر سر او جمع شدند - و نظام الملک که قریب سی هزار سوار داشت به او متفق گردیده خیالات فاسده را بخاطر های ناقص خود راه دادند - دفع و رفع آن باغیان را واجب دانسته همت والا نهمت را بر استیصال آن گروه ضال گماشته

فیروزی اثر - و ملاحظهٔ حال مردم قلاع دیگر - و گرفتن قلعهای مستحکم - مسلوب شده بود - در سر سواری - و از قلعهٔ دولتاباد تنها هزار توپ که در چندی ازان آدم میتواند نشست داخل توپخانهٔ خاصهٔ شریفه شد - و تمام ملک نظام الملک که جمع آن دو کرور و بیست و پنج لک روپیه است که شش صد و بیست و پنج هزار تومان عراق باشد - بممالک محروسه منضم گشته - و قطب الملک نیز اختیار بندگی و فرمان برداری نموده مبلغ پنجاه لک روپیه که قریب یکصد و شصت هزار تومان میشود از جواهر نفیسه و مرصع آلات قیمتی و فیلان نامی کوه پیکر پیشکش فرستاد - افواج قاهره بر سر ملک عادل خان تعین شده . انشاء الله تعالی او نیز همچو قطب الملک اختیار بندگی و فرمانبرداری نموده در خور حالت و قدرت خود پیشکش خواهد داد . یا مانند نظام الملک مستاصل و خراب خواهد شد - دیگر فتح بندر هوگلی است که بندریست نزدیک بندر ساتگانو که از بنادر مشهورهٔ صوبهٔ عمدهٔ بنگاله است - از سوالف زمان الی الان جمع کثیری و جم غفیری از فرنگیان درانجا ماوی و مسکن داشتند - چون آزار بیشمار ازین کفار نابکار بمسلمانان آن دیار میرسید - چنانچه بسیاری از اهل اسلام را گرفته جبرا و قهرا نصرانی می نمودند - ازانجا که استیصال اهل کفر و ضلال برذمهٔ همت والانهمت پادشاهی شوکت اسلام شعار - که مروج دین متین سید انام - علیه و علی آله و اصحابه الف الف صلوة و الف الف سلام - باشد - واجب و متحتم است - بصوبه دار بنگاله حکم نمود که در قلع و قمع و دفع و رفع آن طایفهٔ ضاله بکوشد -

پدر نشسته بود - و فتح خان پسر عنبر که مثل پدر مدار علیه آن سلسله شده بود با اموال و اسباب و توابع و لواحق اسیر و دستگیر شدند - و قلعهٔ دولتاباد را که اساس دولت نظام الملکیه و حاکم نشین آن مملکت است - و در استحکام و استعداد شهرهٔ آفاق - و در حصانت و متانت میان قلاع هندوستان طاق بود - چه آن حصن حصین در حقیقت نه قلعه است که کوه پر شکوه در نهایت عظمت و غایت رفعت از سنگ خارا در صحرای مسطحی واقع شده - چهار قلعه ازانجمله بر بالای آن کوه فلک شکوه است - بعضها فوق بعض - و بر دوران کوه والا شکوه خندق پر آب عریض و عمیق واقعست که در سنگ خارا کنده شده - و پنج حصار استوار و دو خندق عمیق دیگر برروي هم متصل بکوه مذکور دارد - با هفت قلعهٔ دیگر که هریک بحصانت و متانت مشهور - و بسامان و سرانجام اسباب قلعه داري معروف اند - مثل قلعهٔ دهارور و قندهار وکالنه و انتور و تلتم و ستونده و نباتي مفتوح ساختند - بعضي را مانند دولتاباد و دهارور و قندهار - بعد از محاصرهٔ بمقاتلهٔ بسیار - و محاربهٔ بي شمار - و استعمال اقسام آلات قلعه گیري - و ارتکاب انواع دلیري - و بردن نقابان چابک دست نقبهارا بزیر دیوار هاي بلند و پست - و پریدن آن دیوار ها بتحریک آتش برهوا - و دادن خاک آن حصار ها بباد فنا - و یورش کردن بهادران عدو بند قلعه کشا - و در امدن آن شیران بیشهٔ هیجا - بضرب شمشیر ازان رخنها - و پنج قلعهٔ دیگر را که قدرت قلعه داري از قلعه داران آنها - بواسطهٔ دهشت لشکر ظفر پیکر - و صدمهٔ عساکر

نهم ذی القعده از سواران منصب خان زمان که پنجهزاری پنج هزار سوار است دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه مقرر گشت ۞

روز پنجشنبه هفدهم فرمان دادند که بدستور مراسم عرس حضرت مهد علیا ممتاز الزمانی به پردازند - چون سابقا به بیدل خان که خدمت داروغگی زرگر خانهٔ خاصهٔ شریفه بدو منوط است حکم شده بود که سرکاری نموده محجری از طلا که کتابه و قبه و اکثر گلهای آن مینا کار باشد - و کوکبه و قنادیل طلایی مینا کار مهیا سازد - و درینولا پس از اتمام انرا بنظر انور در آورد - و حکم شد که محجر را که چهل هزار توله وزن دارد و شش لک روپیه صرف آن شده بر دور تربت جنت رتبت آن مغفوره رحمت ایزدی نصب نمایند - و کوکبه و قنادیل بر افراز مرقد آن مهبط نور آویخته بروی چبوترهٔ کرسی عمارت مزار خلد آثار که هنوز اساس گنبد آن از زمین بر نیامده از چهار جانب خیام گردون رفعت و سایبانهای آسمان وسعت بر افرازند - و تمامی فضای فیض انتمای او را به بساطهای مزین و فرشهای ملون آرایش دهند - و چون کار پردازان چابک دست از ترتیب و تزئین آن مکان فردوس نشان فارغ گشتند - شب هنگام شهنشاه دوران با نواب قدسی القاب مهر قباب بیگم صاحب و دیگر پادشاهزادها و جمیع مخدرات استار عفت و مطهرات مکامن عظمت بضریح منور آن فردوس مآب تشریف فرموده تا دو پهر بجهت ترویح روح آن سفر گزین مالک تقدس توقف فرمودند - و حسب الحکم خوانهای اقسام اطعمه و انواع حلویات و اصناف عطریات دران نزهتگاه چیده صلای عام در دادند - و بیست و پنجهزار

ناظم صوبهٔ مذکور فوجي از لشکر بنگاله بر سر آن کفرهٔ فجرهٔ تعین نمود - و از جملهٔ نوارهٔ بنگاله که یک هزار کشتي است - سوای ملاحان از قسم تفنگچي و توپچي و کماندار و نیزه دار و سایر عمله و فعلهٔ آن کار هفتاد هزار نفر علوفه خوار بان فوارهٔ متعلق است - که ماه بماه از خزانهٔ عامرهٔ بنگاله علوفهٔ خود را نقد می یابند - پانصد کشتي پر ساز و سامان را نیز بآن لشکر ظفر اثر روانه ساخت - مدت چهار ماه شیران بیشهٔ وغا - نهنگان بحر هیجا - در بر و بحر بآن بدکیشان بد منشان بمقابله و مقاتله مشغول بودند - و کار بر آنها تنگ ساختند - و نقبها را نیز بزیر دیوارهای محکمهٔ آنها رسانیده آن دیوار ها را کالعهن المنفوش برباد دادند - و از هر چهار طرف یورش کرده آن بندرها را مسخر نمودند - قریب ده هزار نفر ازان کفار نابکار درگرفتن این بندر مقرر قتیل و دست گیر گشتند - و سوای فرنگي جنگي پنجهزار کس دیگر از خدم و حشم آن کشتیها و غرابها درقید و بند افتادند - و شصت و چهار جهاز و غراب با غنایم موفوره و اموال نا محصوره بتصرف عساکر منصوره درآمد - و عرق کفر و ضلال بالکل ازان دیار برکنده گشت - و بجای بیع و کنایس آنها معابد و مساجد بنا نهادند - و عوض آواز ناقوس آن گبران صدای اذان مسلمانان دران مکان بگوش کرو بیان ملاء اعلی و ساکنان عالم بالا رسید - توقع آنکه همواره برشحهٔ خامهٔ بوستان مودت دوستان را در نشو و نما دارند - و پیوسته باعلام احوال خجسته مآل بهجت افزای خاطر محبان صادق الولا باشند - خورشید اقبال جاودانی و کواکب جلال دو جهانی پیوسته از افق افضال ایزد متعال طالع و لامع باد *

[illegible]

[illegible] ... آمد ... [illegible]

گروهی از جانب ... [illegible]

ثبات ورزیدن پادشاهزادهٔ والا شکوه [illegible] اورنگ زیب در برابر حمله فیل کوه پیکر موسوم بسدهکر . و برچهه زدن بران مست شوریده

شوکت ... [illegible]

شهنشاه دوران در اکثر ایام ... [illegible]

آسمان ... کردار [illegible]

همه ... [illegible]

مسرت می اندوز ... روز ... که روز ... [illegible]

است . درین روز ... پادشاهزاده ... [illegible]

آنست که ... [illegible] ... آماده ...

و بهیچ جانداری آسیبی وآزاری ... و ... این عظیم ... کرداران

کوه پیکر بی آن صورت ... از ... دندان ... درزیر

دست و پای این دو ... با چهار ... گرانی ...

و گاه از ... غارت و ... یکدیگر را هلاک گردانند . اتفاقا

روز ... و ... دو پیل کوه پیکر ابر خرام ... که

از نهیب آواز ... در ... اندازی . و گاه ... آتش را

آب و دریا را سراب پنداشتی - یکی دندان دار ... نام و دیگری

بی دندان موسوم بصورت سندر از فیلان خاصهٔ سرکار ... [illegible]

روپیه نقد مبلغ مقرر انسانعاًن عطا نموده و اشراف ممالک را
که از اکناف ممالک فراهم آمده بودند از روی اطاعت بقدر مرتبه
دریچه و نثار مرحمت فرموده دولتخانه والاوا بمعاودت فروغ افزون
گردانیدند - و فردای آن آخر روز خاقان معنی شناس باز نسبت برده
آن مکان نزهت نشانرا دیگر باره بنور حضور معمور ساختند -
و بیست و پنجهزار روپیه بمستحقان عنایت شد *

نوزدهم از دقایق موقف کامل بعرض اقدس رسید که زنی سه
پسر بیک شکم آورده - و پس از زندگی سه روزه هر سه بمرگ اصلی
مرده‌اند - و دیگری دختری زائید که دو سر داشت یکی بر مکان
خود دوم بر ناف و این سر دوم با دو چشم و دو ابرو و دو گوش
و بینی بوده - و بعد از ساعتی درگذشت - سرافراز خان کوتوال ازاصل
و اضافه بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار سرافراز گردید - چون
درین ایام برخی از خوادم اهل محل بطاعون که سبب اکثری آن
عفونت هواست درگذشتند - خاقان مهدی دان بمنازل قدیم بیرون
قلعه که برکنار جوی نزدیک بسطح آب اساس یافته و هوای فضای
آن در نهایت پاکیزگی و روح افزائی است تشریف فرمودند - پس
از چندی بیرون قلعه نیز در بعضی منازل نیک علامات وبا ساری
گردید - درین اثنا بر ضمیر الهام پذیر پادشاه حقایق آگاه که کار
حکمت در لباس سلطنت بانجام میرسانند پرتو افگند - که چون
چهار سرخ زهرمهره اول که ازان جنس بازوبند و انگشتر خاصه
می سازند در دفع سمیت هشت سرخ زهر قاتلی که برسانت بران
نگذشته باشد و بمجرد خوردن هلاک کند نموده‌اند است - و این مادهٔ

بدسگالی سرشته زان جوهرش * نجنبیده جز بدی از پیکرش

و چون فیل نزدیک رسیده بتائید آسمانی و توجه مشکل کشائی حضرت خاقانی بازوی جلادت کشوده بزخم برچهٔ پیشانی آن دد نهاد دیو نژاد را مجروح گردانیدند * نظم *

بتکلیف فطرت دلیری نمود * بسانی که تکلیف بروی نبود

درین سن اگر بودی افراسیاب * همی گشتی از دیدن فیل آب

عاکفان حظایر قدس و معتکفان صوامع انس قوارع قرآنی بر دست و بازوی آن قرة العین جهانبانی دمیدند . خفتگان گران خواب غفلت از غریو تحسین و نعرهٔ آفرین بیدار گردیدند . نظارگیان بحیرت در شدند . هرگاه خاقان اعظم حضرت صاحبقران ثانی در عنفوان جوانی پیکر شیر ژیان طعمهٔ شمشیر خونخوار اژدها کردار ساخته باشند چنانچه گذارش می یابد ظهور امثال این امور از اخلاف چه مستبعد * مصراع *

شیر بود هرکه بزاید ز شیر

آن خشم آگین پس از جراحت نزدیک تر شده قصد نمود . هرچند آتش افشانی چرخی و بان که کرهٔ ارض از سورت نیران کرهٔ آتشین شده بود بکار رفت سودمند نیامد . و بر اسپ شاهزادهٔ دندان زده اسپ در غلطانید . آن شیر بیشهٔ دلیری از پشت زین بروی زمین آمد . و بچستی و چالاکی دردم دست بر قبضهٔ شمشیر کرده برخاست . پادشاهزادهٔ والا مقدار محمد شاه شجاع بهادر از دید حال بدین منوال با آنکه از هجوم خلایق و فراوانی آتش بازی و فزونی دخان راه در آمد مسدود گشته بود عنان گلگون فلک

پادشاهي در پای جهروکهٔ درشن منازل ایام پادشاهزادگي بجنگ انداختند - این دو عفریت منظر که مانند باد وزان و بحر جوشان اساس مخالف را بیک جنبش آسماني از بیخ بر اندازند - و چراغ عمر اعادي را بیک دم زدن فرو نشانند - در عرصهٔ کین گرم ستیز گشته بتصادم خارا شکن قوایم زمین را متزلزل گردانیدند - و عربده کنان از پیشگاه نظر شهنشاه دور بدین لخت مسافت نوردیده بپای جهروکه درشن دولتخانه اندرون قلعه باهم درآویختند - فرمانروای جهان بعزم تماشا قرین دولت سوار شده با دراری فلک سلطنت متوجه آنصوب گشتند - و بادشاهزادهای والا گهر گامی چند پیش رانده جانب راست سه‌کرمهین اختر برج اقبال محمد دارا شکوه و طرف چپ گوهر درج سلطنت محمد شاه شجاع بهادر و سر و جویبار دولت محمد اورنگ زیب بدیدن این شگرف آویزه مشغول شدند - و چون این دو پرخاش جوی آتش خو ازهم جدا شده برجست قهقری قدمی چند گذاشتند - و فاصلهٔ قلیلی بهم رسید سدهکر که هم نبرد خود را دور دید دران عربدهٔ بد مستي از وفور خشم و غضب هر لحظه حملهای عظیم و حرکتهای عنیف میکرد بجانب شهسوار مضمار شجاعت محمد اورنگ زیب دوید - آن رستم آثار پیل شکار عنان مرکب باد رفتار صاعقه وار را که از غایت چالاکي

به پشت او نتواند گرفت زین خود را
بهر دو دست گرش در بغل نگیرد تنگ

بدست تهور استوار داشته از جای بجنبید * شعر *

نموده‌ي ز جا یک سر مو نشد * زپیش چنان پیل یکسو نشد

و یکم خرداد که روز وزن سال پانزدهم از سنین عمر پادشاهزادهٔ قبال اوکن مسند اورنگ زیب بهادر بود خانمان دریا نوال در دولتخانهٔ خاص و عام آن اختر برج خلافت را بزر سنجیده این مبلغ را که پنجهزار اشرفي بود بآن کامگار حواله نمودند - و حکم فرمودند که وجه مسطور بمستحقین بدهند - و آن والانژاد را بعنایت خلعت و جیغهٔ مرصع و تسبیح مروارید مزین بقطعهای لعل و زمرد گران بها و کرهٔ مرصع و بازوبند مرصع بالماس و اقسام انگشتري از لعل و یاقوت و الماس و مروارید و خنجر مرصع با پهول کتارهٔ و شمشیر مرصع و سپر با یراق مرصع و برچهٔ مرصع و دو اسپ قبچاق یکی سرافراز نام بازین مرصع دیگری با زین طلای میناکار و فیل سدهکر با مادهٔ فیل که قیمت مجموع دو لکه روپیه شد سربلند گردانیدند - سخن طرازان فارسي و هندوستاني بنظم و نثر داستان آن رسم آثار برگذاردند - و دامن امید بجزایل عطایا بر آمودند - سعیدای گیلاني مخاطب به بیدلخان که این ماجرای مولود ازرا در سلک نظم کشیده بعرض مقدس رسانید - بامر خاقاني بزر سنجیده آمد و مبلغ هم سنگش که پنجهزار روپیه بود باو انعام شد *

اکنون این محامدنگار بگذارش داستان شیر می پردازد *

روزی حضرت جنت مکاني در پرگنهٔ باري بشکار یوز اشتغال داشتند - ناگهان انوپ بدگوهر که در اواخر فرمان فرمائي حضرت عرش اشیاني از وفور خدمتگذاري بپایهٔ سرداري خدمتگاراني که بخواص معبرند ارتقا یافت - و در اغاز سریر ارائي حضرت جنت مکاني نیز چندی بهمان خدمت مي پرداخت - در اثنای آنکه

خرام سبک گردانیدند تا نزدیک رسانیده برچهه زنند - ناگاه در اثنای
تاختن چرخی بر پیشانی اسپ میخورد - و اسپ چراغ پا میشود
و آن والا گهر می افتد - راجه جیسنگه ولد راجه مها سنگه بن
جگت سنگه پسر کلان راجه مانسنگه که از خانه زادان معتمد این
درگاه است و جانشین راجهٔ مانسنگه نیز بر فیل می تازد - چون
اسپش ترسنده بود و روبروی فیل نمی آمد - از جانب راست
در آمده برچهه می اندازد - درین هنگام که جانهای آرمیدهٔ جهانیان
در کشاکش غم بود و زمانه چون زمانیان از شوریده سری در هم -
حضرت شاهنشاهی بذات اقدس بدانصوب توجه فرموده فرمان
دادند که گرز برداران و سایر سعادت گزینان جلو پیشتر خود را
برسانند - و چون صورت سندر حریف نبرد را بجانب دیگر مشغول
دید قابو یافته برو حمله آورد - سدهکر مجال برگشتن در خود نیافته
روان گردید - صورت سندر هم در پی گرایخته نهان - و هر دو نشیب و
فراز راه در نظر نیاورده باد آسا بدر رفتند - و پادشاهزادهای بخت
بیدار مشمول حفظ و حراست ایزدی بدیدار مهر آثار بادشاه زمین
و زمان زندگانی تازه اندوختند - خدیو خدا آگاه نخست نونهال
حدیقهٔ سلطنت پادشاهزادهٔ محمد اورنگ زیب را در آغوش
شفقت کشیده بتقبیل عاطفت پیرایهٔ سعادت بخشیدند - و
بگوناگون عنایت و خطاب بهادری نوازش فرمودند - پس ازان
قرة العین دولت محمد شاه شجاع بهادر را بمهربانی نموده زبان گوهر
بار بتحسین و آفرین بر کشودند ؛

روز جمعه دوم ذی الحجه سنه هزار و چهل و دو مطابق بیست

انوپ حمایل دیدند از فرط استقلال اندیشهٔ آنکه مبادا گزندی بانوپ رسد بخاطر خطیر آورده بر کمر آن خشم آئین زدند تا کمرش بشکند - و آنچنان بچالاکی و چابکدستی شمشیر بخلاف در آوردند که جز حیات خان که با اعتماد رای در یمین حضرت جنت مکانی بود دیگری مطلع نشد - رام داس که در دست چپ اعلی حضرت بود نیز شمشیری حواله نمود - حیات خان هم چوبی چند زده - شیر انوپ را گذاشته راهی شد - در خلال این احوال مردم از اطراف و جوانب رسیده هجوم آوردند - و کار انجام یافته شیر به پایان رسانیدند حیات خان چون دلیری و استقلال و چابکدستی کیهان خداوند به موقف عرض حضرت جنت مکانی در آورد آنحضرت شمشیر خون آلود بدست مبارک از غلاف کشیده ملاحظه نمودند - و بر دست و بازوی این دست پرورد قدرت دادار و تمکین و وقار این شهسوار شیرشکار تحسین و آفرین فرمودند - و انوپ را بخطاب انیرای سنگهدلن یعنی مالندهٔ شیر و اضافهٔ منصب مفتخر و مباهی ساختند *

ششم علامی افضل خان برای تحصیل سعید و شرف التماس قدوم سعادت لزوم بمنزل خود که مسمی و موسوم بمنزل افضل است نمود - خاقان قدردان از وفور عاطفت و شمول عنایت ملتمس اورا شرف پذیرائی بخشیدند - آن وزیر دانشور از محل رکوب بندگان اعلی حضرت تا منزل خود که بیست و پنج جریب مسافت داشت اقسام اقمشهٔ پانداز گسترد - و پس از نزول اجلال برسم نثار پرداخته - و بشکر عنایت شهنشاه بنده نواز زبان برکشاده پیشکش

باره یعنی جمعی که در سواری شکار شرف اندوز حضور می باشند بفاصله از عقب می آورد خبر شیری قوی هیکل تنومند شنفته بدان سو می شتابد - و باتفاق مردم باره آنرا قبل نموده کس بخدمت حضرت جنت مکانی میفرستند - آنحضرت از افزونی رغبت بشکار شیر با آنکه روز آخر شده بود و فیلان که از لوازم نخچیر این جاندار جان شکر اند همراه نبودند اسپ سوار متوجه آنصوب گشتند - و بعد از دیدن شیر از اسپ فرود آمده مکرر تفنگ انداختند چون زخم منکر نبود رفته بنشیب زمینی نشست - ازانجا که آفتاب فرو شده بود و آنقدر وقت که دران نماز توان گذارد منقضی گشته و همت علیا مصروف بران که شیر شکار شود آنحضرت که جز گیتی خداوند و راجه رام داس کچواهه و انوپ و اعتماد رای و حیات خان داروغهٔ آبدار خانه و کمال قراول دیگری در خدمت اشرفش نبود گامی چند پیش رفته تفنگی کشاد دادند - اتفاقا درین مرتبه نیز زخمی که از حمله باز دارد بدو نرسید - و از شدت غضب و حدت غیرت غران و خروشان بجانب آن حضرت دوید - خدیو نشاتین بخانهٔ کمان چون قمر بقوس درآمده تیری انداختند اگرچه رسید اما کار گر نیامد - آن درندهٔ خشمناک بانوپ که پایهٔ تفنگ در دستش بود رسیده اورا بر زمین انداخت - درین وقت سر شیر بجانب راست آنحضرت بود انوپ یکدست خود را بدهنش داده دست دیگر نزدیک بشانه اش حمایل کرد - خاقان زمان که جانب چپ آنحضرت مایل به پیش ایستاده بودند شمشیر صاعقه بار از نیام آخته خواستند که بر شانهٔ شیر حواله فرمایند - چون دست

شایسته بپایهٔ سریر عرش نظیر فرستاد - و اظهار دولتخواهی و اطاعت بندهای درگاه آسمان جاه را وسیلهٔ عفو جرایم و صفح زلات خویش ساخت . خاقان کرم گستر بعضی محال را که پیشتر باو متعلق بود و بساهوجی وازین طالع مرحمت فرموده بودند حسب الالتماس فتح خان باز بدستور سابق باو عنایت فرمودند - ساهوجی تیره رای ضلالت گرا از ادبار پیشگی و شقاوت منشی آنرا دست آویز فتنه و فساد ساخته به بیجاپوریان متوسل گردید - و عادل خان باغوای آن ابلیس پر تلبیس گروهی از سرآمد لشکر خود را باو همراه نمود - تا قلعهٔ دولت آباد را که بحصانت قواعد و استواری ارکان زبان زد روزگار است از تصرف فتح خان بر آورند - فتح خان که بی نظامیه را از بدخوئی وسفک دماء و سستی ایمان و نادرستی پیمان خود که باعث توزع خاطر و تشتت جمعیت است آزرده داشت - ایشانرا درمقام کین توزی و نفاق اندوزی یافته بتاکید تمام بمهابتخان نوشت - که ساهوجی سیاه رو با ساعه جانبازان فتنه شده لشکر بیجاپور بر من می آرد - چون در قلعه آذوقه که از مهمین مواد قلعه داریست نمانده همانا قلعه از دست خواهد رفت - اگر بسرعت خود را رسانیده مرا از زحمت این گروه وارهانید حصار بشما حواله نموده روی امید بآستان خلافت که مامن خایفان است می آرد - خانخانان خان زمان را با جمعی از بندهای والا درگاه بطریق منقلای پیشتر روانه ساخته خود بیست و نهم جمادی الثانیه مطابق بیست و دوم دی ماه در ساعت مسعود بآن صوب راهی گردید - و خان زمان بیک منزلی کهرکی رسیده بترتیب

لایق از قسم جواهر و مرصع آلات و دیگر اشیا بنظر کیمیا اثر درآورد و متاع یک لک روپیه بقبول موصول گشت - پیشکش سعید خان صوبه‌دار کابل صد اسپ از نظر انور گذشت *

دهم عید اضحی نوید کامرانی باولیای دولت رسانید - نشاط را روز بازار دیگر شد - شهنشاه ابر همت دریا دل با شکوه آسمانی فیل سوار بنماز گاه تشریف فرمودند - و بعد از ادای نماز بدولتخانهٔ والا مراجعت نمودند - و رسم نثار و سنت قربان بتقدیم رسید *

درین روز فرخنده اسلام محمد از پیش پدر خود عبد السلام فتحپوری تهانه دار ولایت کوچ که از توابع ملک بنگاله است آمده بتقبیل عتبهٔ فلک رتبه احراز سعادت نمود - و یک فیل و نه اسپ پیشکش گذرانید - جگرام ولد هردیرام بعنایت فیل سربرافراخت *

مفتوح گشتن قلعهٔ دولتاباد بتائید حضرت رب العباد

ازانجا که منشور جهانکشا بنام اولیای این سلطنت ابد اعتصام بطغرای دوام مطرز ساخته اند همواره انحلال شیون مشکله و انفتاح امور معضله که بسعی سلاطین روزگار کشایش نپذیرد بکمتر کوششی نصیب هواخواهان این دولت میگردد - انموذج این مقال فتح قلعهٔ دولتاباد ست که کمند تسخیر خواقین بالیه بر فراز کنگرهٔ آن نرسیده - تفصیل این اجمال آنکه - چون فتح خان ولد عنبر حبشی سودکار و بهبود روزگار خود در فرمان برداری احبای دولت قاهره شناخته عبد الرسول پسر خود را با پیشکش ،

فاتح آتش فشان معرکهٔ کارزار در اورنگ‌آباد [illegible] آن زمان چون آگاهی یافت که دلاوران معرکه آرا کثرت مخالف در نظر نیاورده پای ثبات فشرده اند باتفاق راو ستر سال و دیگر بندهای پادشاهی که در عمل بودند خود را بکومک رسانید - و سواری از دلاوران زبدگان [illegible] گرامی را که چون [illegible] در [illegible] راه فرار پیمودند پاهم بخش گروه تعاقب نموده عاقبت تاج گردانید - و با همراهان در آن [illegible] و نصرت مراجعت نموده در موضع ساکی که دو کروهی [illegible] است و مضرب خیام لشکر ظفر فرجام بود فرود آمد - [illegible] از صدمات افواج قاهره خائف گشته با فتح خان طرح صلح انداخته [illegible] و ابداد که قلعه را در تصرف او واگذاشته [illegible] با آذوقه قلعه برسانند - آن وخیم العاقبت از کوتاه بینی و نا شناسی باین کلمات مموهه نقض عهد که فطری او بود نموده بأعداء ملحق گشت - و چون اکثر [illegible] از [illegible] دانایی فصدم و علاوه به صحرای عدم [illegible] عادل [illegible] بصوابدید فتح خان در سرانجام آذوقه کمر همت بر بستند - عادلخانیان که در ظفرنگر اقامت داشتند پس از شنیدن این خبر [illegible] زبان بر نگاشتند - که هرگاه آن بد مآل رشتهٔ پیمان گسیخته است تسخیر قلعه و تادیب او و تنبیه بیجاپوریان پیش نهاد همت سازند - و نخست رندوله و شاهوی فساد خو را که در نظام پور و حوالی دولت آباد بسامان آذوقه و دیگر لوازم قلعه‌داری اشتغال دارند برخیزانند - و خود را بآنجا رسانیده مداخل و مخارج بسران و سرداران حواله نماید تا ابواب وصول غله مسدود گردد پس ازان اگر فتح خان بسعادت

افواج پرداختند - و خود بدروهٔ و تعمای اقبال جهانکشای حضرت
شاهنشاهی متمسک گشته قول شد - و برادران خود ابراهیم و مظفر
همت را با آبدنان پدر که همراه داشت هراول ساخت - در میمنه
جگراج و کهلوجی با گروهی از مردمان کار وا گذاشته در میسره
مرتضی خان و آتش خان با فوجی از کردان بدکار تعین نمود - و
مبارزخان را با پسر خود نصرالله چنداول گردانید - و ازانجا کهرکی را
وجههٔ همت ساخته روان شد - و چون هراول از گهاتی پهولنبری عبور
نموده آگهی یافت که سرداران عادلخانیه و ساهوی بدرهٔ بخت با
جمعیت گران سر راه گرفته اند تا رسیدن قول و چنداول از دنبال
بالای گهاتی توقف کرد - پس ازان باستظهار تائید سماوی
بحرکت در آمد - رندوله که از دلیران عمدهٔ طاغیه بود بدیدن عساکر
منصوره با سه چهار هزار سوار بجانب چپ رفت - و ساهوجی و
منقاجی و آنکس که با همراهان که قریب چهار هزار سوار بودند
کور پناه کریوه بر جای خود ایستاده ماندند - فوج هراول جلو ریز
برآنها تاخته غنیم را که بپای اندازی لمحهٔ ثبات ورزیده از عرصهٔ
نبرد رانده تا تالاب کهرکی رسانید - و در اثنای تعاقب جمعی را
بر خاک هلاک انداخت - از افواج رندوله که چپ رفته بود طایفهٔ
برابر مرتضی خان و آتش خان و دیگر دلیران فوج جرانغار نمودار
گشتند - و تاب حملهٔ شیران بیشهٔ شهامت در خود ندیده از حیلت
گری و مکرپروری که شعار بدکرداران آن مرز و بوم است رو
برتافتند - و بفوج خود که عقب پشته پنهان شده بود پیوسته باتفاق
قدم بر نیستی گذاشتند - کندآوران لشکر فیروزی با قلت عدد به برق

و اکثر امرا صاحب مناصب دیگران را با افواج تعیین نمود که هر یک
و امیر تعین نمود - تا هر کدام ملچار ساخته در رعایت قواعد
هشیاری و جلدکاری سعی نمایند - محاصران چون ازین ماجرا آگاه گردیدند
از طرف دیگر نصرت دولت آباد در حرکت آمد و با بر هنراج راتهور
و گروهی از بندهای پادشاهی در ... قرار گرفت و نصرت خان
را که از عمدهای والای درگاه است هراول گردانید و اوداجی رام
را با برادران و خویشان چنداول و یمین و یسار نظام از کوکبی
گذشته حاجی سعادت خان زمان پیوست - بعد از آن چون همه
زمره سرور لوای فیروزی بر افراشته عسکر طالعمند ابن سمت را
منهزم گردانیدند - دور حصار ملاحظه نموده در منزل بی نظام که
در نظامپور متصل قلعه اساس یافته است فرود آمده جگراج را در
دروازه ... جائی که خانه ... شاه تعین نموده - و دروازه
نظام پور را به نگاهبانی خان زمان واگذاشته نصرت خان را بدروازه
پدن فرستاد - و ... را با طایفه از جنگ آزمایان ...
دیار ... که ... است نزدیک حوض ... و ...
که نشانست شهره آفاق است ... می سازند روانه ساخت - و
تمامی آلات و ادوات حرب از توپ و ضرب زن که همراه برداشته
بود بعهده لهراسپ باز گذاشته مقرر نمود که از سرکوب حصار که
کوهی است رفیع و ... نزدیک آباد است بجانب قلعه سر دهد
و قرارداد که خان زمان همواره با پنج هزار سوار آماده کارزار باشد
و در هر ملچاری که احتیاج کمک شود بی توقف خود را برساند .
افواج قاهره اطراف و جوانب حصار را احاطه نموده و ملچارها

یاوری واقف دیپ از اسپهای مانده باز آمده بقول و عهد صادق وا کند او را بعنایات خاوانی مطمئن گرداند - والا متوجه تسخیر قلعه شود - ملازمان بسرعت تمام نظام پور آمده فتنه پژوهان را از حوالی دوانداباد بر آورد - و فتح خان برهنمونی اقبار سعادت خان بیجاپوری عم زاده را با قریب شش صد سوار داخل قلعه ساخته باستحکام برج و باره پرداخت - و باندازِ کارزار دران محکمه نشست ه

دوازدهم شعبان گروهی از بیجاپوریان حوالی لشکر نصرت اثر نمودار گشتند - خان زمان بکهیلوجی و عمده در گفارد که تا سلاح پوشیدن من آنجماعه را بجنگ مشغول دارند - کهیلوجی و مالوجی و بهگوجی و بسونت راو با دیگر اهل دکن انتظار خان زمان نبرده بر مخالفان تاختند - مقاهیر جنگ نه گریز کرده و بفوج خود پیوسته بکهیلوجی و همراهانش که عقدم را کم انگاشته بامیلی تعاقب نموده بودند در آویختند - درین اثنا خان زمان مانند پیل دمان بسرعت هرچه تمامتر خود را رسانده کهیلوجی و رفقای او را استظهار بخشیده - وقریب سه کروه مقهوران را عقب دوانیدند - وبضرب تیغ خون آشام جمعی را رهگرای ملک عدم گردانید - و اوای ظفر بر افراخته و رخسارهٔ همت بر افروخته معاودت نمود - و چون بیقین دانست که فتح خان از نمودگی طالع و مستی بادهٔ غفلت کالده سری بنیاد نهاده بعزم محاصرهٔ نظام پور را برای بودن خود برگزیده - ولهراسپ ودلاور همت را با شکرالله پسرخود و تابینان خاصخان که با او همراه بودند بموضع صمدنه که سمت کهرکی است روانه ساخت -

و تفنگچي و ديگر لوازم قلعه داري بآنها برساند از تدبيرات صائبهٔ
خانخانان و ديد بانيِ اهل ملچار مطلب او بفعل نيامد - و مكرر
غلهٔ كه ازبازار آن سياه رو بقلعه مي بردند بدست افتاد - و چون
انديشهاى تباه آن گمراه بروى روز افتاد از بيم عصيان و خوف سطوت
غضب خاقان گيتي ستان براه فرار كه شعار غلامان نابكار است
شتافته بمفاهير عادل خانيه پيوست *

چهاردهم رمضان رندولا و ديگر مقهوران قريب چهار صد گاو
غله همراه گرفته هنگام فرو شدن آفتاب بحوالي لشكر آمدند - تا
بخيريت خان و ساير بيجاپوريان كه بصوابديد فتح خان در حصار
عنبر كوت بودند و فتح خان در دادن آذوقه بواسطهٔ قلت آن
تساهل مي ورزيد برسانند - خانخانان لهراسپ و اوداجيرام و
بهادرجي و جگراج بنديله را تعين نموده كه دمار از روزگار اشرار
برآورده غله را بدست آورند - و از هر دو طرف جنگ بان و تفنگ
قايم گرديد - نصف شب رندوله و مرهاك و بهلول و ساهو و آنكس
قريب چهار هزار سوار از فوج خود همراه گرفته بر بنگاه خانزمان
ريختند - راو ستر سال كه خانزمان اورا با گروهي از مردم خود
بمحافظت بنه و بار گذاشته بملچار رفته بود با راجپوتان خويش
و تابينان خانزمان دست تهور كشاده بطعن و ضرب برادر زادهٔ
بهلول نامقبول و جمعي ديگر را از هم گذرانيد - و بقية السيف
قدم در وادي فرار نهادند - گريختگان بي آزرم بعد از سه روز باز
نزديك عسكر فيروزي نمودار گشتند - خانخانان تاكيد نمود كه
زمين پراز كريوه و مغاك است افواج قاهره يسال بسته برجاى

برافراخته بکشایش آن دژ آسمان رفعت که اوج بارهٔ آن از برج کیوان گذشته و استواری اساسش چون سد سکندر رسوخ پذیرفته و بفزونی توپ و تفنگ و ضرب زن و بان و دیگر ادوات آتشباری و توپچیان قدر انداز برالسنهٔ روزگار مذکوراست کمر اهتمام بر بستند - و بدوانیدن نقب و ساختن کوچهٔ سلامت و سرانجام زینه و غیر آن پرداختند - فتح خان پسر بپی نظام را در کالاکوت نشاند چه بر فرق قلعهٔ دولت اباد که از فرط استحکام تسخیر پذیر نیست از تنگی جا جز برق اندازانی که به پاسبانی آن قلعه مقرر اند دیگری را گنجایش نه - خود در مهاکوت قرار گرفت - و سایر مردم را در حصار بیرون که بر دور شهر واقع شده و عنبر آنرا در ایام پادشاهزادگی اعلی حضرت در حینی که نوبت دوم بذات اقدس فتح مملکت دکن را ضمیمهٔ فتوحات دیگر گردانیدند از نهیب صدمات افواج قاهره طرح انداخته بود و بدین جهت بعنبر کوت اشتهار دارد - جا داد - با آنکه مخالفان به سردادن توپ و تفنگ هر لحظه آتش پیکار ملتهب میگردانیدند مبارزان قلعه کشا جان فشانی در راه قبلهٔ آمال حیات جاودانی شمرده بمساعی جمیله روز بروز نقب پیش می دوانیدند - درین اثنا یاقوت بد جوهر سیه بخت که از شقاوت ذاتی باوجود بندگی این والا درگاه رشتهٔ هواخواهی بپی نظام بد فرجام را از دست نه هشتی - چون دانست که بعد از مفتوح شدن قلعه تمام ولایت بپی نظام بتصرف اولیای دولت ابد مدت خواهد در آمد فهانی در مدد تقویت محصوران شد و ندانست که مآل کار ناسره و خیم است - و جزای کفران نعمت عذاب الیم - و هرچند سعی نمود که آذوقه

چون تائید آسمانی همواره با بهادران نصرت شعار است مخذولان وخیم العاقبه متزلزل گشته رو بگریز نهادند - و در اثنای عبور از نهری که درپیش بود گروه انبوه از آب تیغ مجاهدان لشکر منصور که بتعاقب شتافته بودند بآتش دوزخ پیوستند - و افواج قاهره قرین فتح و ظفر بمقر خود معاودت نمودند - دریناولا چون بخانخانان خبر رسید که جمعی از نابیدان بندهای پادشاهی که از انتشار مقاهیر در اطراف و جوانب خود را پاشیر کردن اثر نمیتوانند رسانید در ظفرنگر اقامت گزیده اند و بیست هزار گاو غله نیز درانجا هست به ترکمان خان تهانه دار ظفرنگر نوشت که با مردم خود و جماعهٔ مذکوره گاوان و غله همراه گرفته روانهٔ اینجانب گردد - و هرگاه از ظفرنگر برآید آگاه سازد تا فوجی بجهت رسانیدن رسد بکمک او تعیین نموده آید - ترکمان خان پس از راهی شدن بخانخانان خبرفرستاد خانخانان جمعی از سران سپاه را مثل مبارزخان و راو دودا و احمد خان نیازی و نظر بهادر خویشگی بمعاونت و مظاهرت ترکمان خان روانه ساخت - و چون بوضوح پیوست که ساهو و پهلول و فرهاد و نبیرهای یاقوت مردود بادیگر مدبران خبرآمدن ترکمان خان و آوردن رسد یافته بآنصوب رو آورده اند - بخانزمان پیغام داد که خاطر از استحکام ملچار فراهم آورده خود را بکمک او برساند - خان زمان گروهی را بپاسبانی ملچار گذاشته با راو ستر سال و دیگر بندهای والا درگاه بحرکت درآمد - پس از وصول بکهرکی متفحصان احوال گذارش نمودند - که گروه بی شکوه که بجانب رسد روان شده اند قریب پنج هزار سوار در باغ چکل تهانه انجمن آرای یکجائی گشته منتظر

خود بایستند - و تا مخاذیل شوخی کرده پیش نیایند جلو نپیچانند - دلیران معرکهٔ هیجا بموجب قرارداد آمادهٔ کارزار گشتند - ره نوردان بادیهٔ فنا بی ستیز و آویز عنان تافته بهزاران ناکامی نزد یاقوت کافر نعمت و رندوله که متصل نظام‌پور متردد نشسته بودند رفتند - یاقوت گفت که هر روز خود را نمودن و بانی جنگ انداختن و برگشتن آبروی خود ریختن است - مصلحت آنست که دریتوقت که سرداران لشکر بادشاهی از مراجعت شما خاطر فراهم آورده دایره گزین گشته اند تبایر و مردم گزیدهٔ مرا با رندوله و خیل او همراه گرفته بچستی و دلیری دست برد نمائید - مقاهیر برهنمونی یاقوت تیره اختر دو پهر روز بر بنگاه دلیر همت هجوم آوردند - دلیر همت با دلاوران پیکار پرست بمقابله ایستاد - درین اثنا سواری از فوج غنیم که کاسهٔ سر بی مغزش از بادهٔ پندار پر بود بیرون آمده پرتهیراج راتهور را بمبارزت طلبید - پرتهیراج که در میمنهٔ دلیر همت بود برآمده باو مقابل شد - و چون کار از مواجهه بمصادمه کشید پرتهیراج اورا بضرب شمشیر مغفر شگاف رهگرای عدم گردانید - رندولهٔ مقهور و تبیرهای یاقوت مخذول و دیگر خاکساران ادبار پژوه از دیدن این حال قدم جلادت پیش گذاشتند - دلیر همت با همرهان درصدد مدافعه شد - مقارن این حال لهراسپ با فوج خود به پرتهیراج ملحق گردید - و باتفاق نایرهٔ حرب بباد حمله برافروخته بازوی شهامت بطعن و ضرب بر گشادند

* بیت *

سپاه از دو سو جنبش انگیختند * شب و روز را درهم آمیختند
سم بادپایان فولاد نعل * بخون دلیران زمین کرده لعل

دائرهء - با بهادر جی لکای و راجه دیار سنگه سیسودیه با
عادل بیاره و توکچند و هیمر سنگه ای و چند دیگر از منصبداران
والا درگاه و گروهی از مردم خانجهان که مجموع بیست هزار و
هر بیست سوار بودند و خانجهان از استماع خبر جنگ بکوهستان خدا رسان
درسانده بود - چون از کهرکی عبور نمود بموجب عدم آن طریق مراد
می پیمود ملاحی شد - و طوطی دادن بانداختن بان و تفنگ پرداختند -
درین اثنا بهلول مردود با دیگر سپاهیان هم داستان شده بر گشاوله
که درینوقت که جمعیت خانجهان ماهی کشاده فرصت غنیمت
شمرده از تعاقب دریا خان دست باید وا پرداخت و دولت آباد بدست
بود که تلاقی گذشته بروی کار آید - متعاقب مدارت آصف دستی راهی
شمارت کرا متعرض گشته از دریا خان رو بر تافتند و بجانب
روانه دولت آباد گشتند - و دریا خان با موج خود تعاقب ساخته
گردید - خانزمان از قدر خاطرها اندیشه داشته با دریا خان گفته که
چون غنیم سه کوچ بشورش انگیزی آمده بود شتافته است مبادا
فرصت یافته دست جدال برکشاید از بسر سه تاخته بدانجا خود
را بخانخانان برساند که من با جمعیت خود رسیده را باشکر ظفر اثر
می رسانم - دریا خان مراجعت نموده آخر شب بخانخانان پیوست -
و نوروزان شب داسی پس از آگهی تسخیر عزیمت نموده بمقر
خود معاودت کردند - و بیست و یکم ماه مذکور رسیده بمعسکر
خانخانان رسید *

بیست و سیوم کهیلوجی که باوی بندگی خانان ملک معتبر
برتبه والای پنج هزاری ذات و پنج هزار سوار رسیده بود ملک

نشمرده اند. خاسرمان ذات موافق و کثرت مخالف را وزنی ننهاده
با همرهان مسلح گردند - و بتحفهٔ اوصاف اقبال روز افزون حضرت
شاهنشاهی مسند برگسته بقصد مالش متوجه شد - متقاهرکمی
سپاه فیروزی دیده بهادران عرصهٔ دلیری را دایره وار احاطه نموده
خاسرمان ثبات ورزیده از جای بجنبید - و تکفت نا رعد اندازان از
هر جانب بسردادن تفنگ وگجنال که عبارت از بادلیچه است صبح
امید اسرار را تیره تر از شب دیجور ناکامی گردانند - خسارت زدگان
از هر طرفی که قدم جسارت پیش گذاشتند مبارزان ظفر به پیلک
جان ستان و تیغ خون افشان از هم گذرانیدند - و چون از سه پهر روز
تا دو گهری سخت هنگامهٔ زد و خورد گرمی داشت - و گروهی از
ساجیم ره سپر نیستی گشتند - و جمعی بزخمهای جان گسل
برخاک ناکامی افتادند - شقاوت اندوزان رستگاری خود را از چنگ
شیران عرصهٔ وغا که ازین سعادت منشان نیز برخی بپایهٔ والای
شهادت رسیدند و طایفهٔ چهرهٔ حماست را بگونهٔ زخم بیاراستند در
فرار دانسته بباغ چکل تهانه معاودت نمودند - خاسرمان میدان نبرد
دایره گاه ساخت - و طریقهٔ حزم واحتیاط مرعی داشته شب به بیداری
و هوشیاری گذرانید - و بعد ازان که طلیعهٔ صبح از افق مشرق
ظاهر شدن گرفت - کوس نصرت و فیروزی بلند آوازه گردانیده
بایده و بار روانهٔ مقصد گردید - گمرهان تیه ضلالت خایب و خاسر
از باغ مذکور بصوب کهرکی راهی گشتند - و ازانرو که پیش نهاد
خاطر دلیران نبرد آزما رسانیدن رسد بعسکر ظفر اثر بود بتعاقب
مقهوران نپرداخته در موضع دن به ترکمان خان پیوستند - اتفاقا

[illegible]
بالمقابله بر کثرت مقاهیر آگاهی ... [illegible] ... او سوار و پیاده
تفنگچی ... [illegible] ... از ... [illegible] ... جانب ...
احمد خان ... [illegible] ... تفنگچی ... [illegible] ...
و خاطر از استظهار ... [illegible] ... دل داده ... [illegible]
... را از هر کوهی که میان ... [illegible] ... و ... [illegible]
نزدیک قلعه واقع بود ... [illegible] ... بیرون آمده
... [illegible] ... و ... [illegible]
... خان ... [illegible] ... ملچار
... از قلعه بیرون آمده ... [illegible] ...
گفته ... [illegible] ... که ... [illegible] ... ملچار پرداخته ... [illegible] ... که آمده ... قلعه
برده - ... [illegible] ... از ملچار خاطر ... [illegible] ... را ... [illegible]
آن ... [illegible] ... حصار ... [illegible] ... بر آورد
و طایفهٔ که ... [illegible] ... در
خود ... [illegible] ... گریزان گشتند ... [illegible] ... آن
... [illegible] ... از کشته پشته بر آوردند - در این اثنا ذکر
الله ولد ... [illegible] ... که با ... [illegible] ... پدر ... [illegible] ... داشت ... [illegible]
به ... [illegible] ... رسید - آن ... [illegible] ... بر کشته
بمقابله پرداخت - و آتش کارزار مشتعل شد * بیت *

زگرد سپاه آسمان بست میغ * ... [illegible] ... پولاد تیغ

گروه انبوه ازان جماعهٔ بی شکوه ... [illegible] ... اجل گشتند - و از لشکر
منصور چگنان خویش ... [illegible] ... را ... [illegible] ... که

تعلقداران دکن انتظام داشت اندیشهٔ آنکه پس از تسخیر قلعهٔ دولت بی نظامیه خلل خواهد پذیرفت ماندند. یادوت اند گهر راه فرار پیمود - چون بالوجی و نرسوجی ابتران خرد او برهنمونی طالع همراهی او نگردیده نزد خانخانان آمدند - خانخانان هر دو را خلعت و اسپ و فیل و نقد خرج داده بامداد عنایات پادشاهی مرقوم بندگی گردانیدند ؛

بیست و هفتم بار دیگر دکنیان فرار پیشه وقت سررشته که مکرر بهزاران ناکامی گریخته بودند اطراف عسکر منصور نمودار شده قریب پنج هزار سوار برابر ساچار خان زمان و اوداجیرام و راو ستر سال و داد رهمت بتان اندازی مشغول گشتند - و دو هزار و پانصد سوار که آذوقه همراه داشتند بالای اوپرکهنده - (ن) برآمدند تا هرگاه افواج پادشاهی بجنگ بپردازند وقت یافته آذوقه را درون حصار بفرستند. خانخانان بخانزمان و دیگر سران سپاه پیغام داد که بسال بسته بر جای خود باستید - و هرچند متاهمر سوخی نمایند حمله نیندازند - مبادا شما را بخود مشغول داشته آذوقه بقلعه برسانند. درین اثنا رندوله و یادوت مردود و یاقوت عادلخانیه که با گروهی فراز اوپرکهنده برآمده بودند وحی را تعین نمودند که از راه گهاتی اونانش دره که متصل قلعه است بزیر آمده آذوقه را نزدیک حصار ببرند - چون بندهای پادشاهی میان گهاتی دیواری سنگین بر افراخته بودند و ملچار مرتضی خان و سید علاول بآن نزدیک بود

(ن) اوپرکهنله

گشادند - و کلاهها و جیبهای خود را تا جا رسانیده دست از دست
کشادند و اسپ و شتر و خیمه و سایر اسباب را اندازه ای ماند
غنیمت گرفته اسمعیل را که پیش از تاراج باد خود را وا نموده
بودند بحملهای گران شکست دادند و فوج افغان الفرار گو
فراهم آورده با غنایم موفوره عنان معاودت منعطف گردانیدند روز
دیگر فتح خان با سپاه خود از قلعه بلدر وارد بهی وکالتی آمده جمعی
را از دریچهٔ که متصل ... ابواب بیرون فرستاد ... که
عقب از انجا سر شده بود بعلّة برپردند - دلاوران رزم جوی ناموس
جو گروهی از ابطال بدانب آن جماعه تعیین نمودند - مردانه ها
بسرعت برق و باد خود را رسانیده بضرب تیر و تفنگ گروهی را
ازان طائفهٔ ضاله ره گرای عدم ساختند فتح خان بهزاران ناکامی
اردو زده مراجعت نمود - و چون چند روز تا ده یازده بارقید رسیده بود
فتح خان قرار داد که خانزمان لشکریان را همراه گرفته برای آوردن
کاهی بیرون بفرستد - و نصیرخان با فوج خود نزدیک اردو بایستد
تا جماعهٔ که در رفتن و آمدن پس و پیش می شوند گزندی از
غنیم نرسد - پس ازان که خان زمان با همراهیان روانه شد نصیرخان
بر قلهٔ کوهی که در حوالی اردو بود توقف نمود - سرداران افواج ادبار
امتزاج خبر رفتن خانزمان شنیده بجانب لهراسپ و دلیرهمت
که با فوج خود در سمت نظام پور ایستاده بودند راهی گشتند -
نصیرخان خود را به لهراسپ و دلیرهمت رسانید * نظم *
همه با دل شیر و نیروی ببر * زدوک سنان سان خراشیده ابر
نداخته پرداختند - دلیران و مخذولان دیگر چون دریا ... که

از راجپوتان معتبر خانه‌زادان بود در معرکهٔ نبرد ترددات نمایان ازو بوقوع آمده بداغ کاری بعد زندگی در باخت - انجام کار نسیم فتح از مهب اقبال وزید - و بهلول مخذول پشت هزیمت نموده بهزاران خواری و شرمساری رو بگریز نهاد - سپاه اقبال تکامشی نموده اسپ و آدم بسیار بغنیمت گرفتند - و بفرخی و فیروزی لوای معاودت بر افراختند - دربنولا اوداجیرام دکنی که از پیشگاه عنایات حضرت خلافت بمنصب والای پنجهزاری ذات و پنجهزار سوار سرافراز گشته بود بدیرین مرضی که داشت رخت هستی بر بست - خانخانان حکم جدون پسر اورا با وجود صغرسن سه هزاری ذات و دو هزار سوار منصب تجویز نمود تا لشکر اوداجیرام متفرق نگردد ٭

ششم شوال سپه سالار خانزمان و نصیرخان و دیگر بندهای پادشاهی را بتاراج بنگاه مقاهیر که نزدیک عساکر نصرت مآثر بود روانه ساخت - خانزمان بترتیب افواج پرداخته خود باراو ستر سال و راو کرن و چندی دیگر از منصبداران در قول جای گرفت - و دلیر همت را با گروهی از راجپوتان منصبدار و تابینان پدر هراول ساخت - و در برانغار مبارز خان و احمد خان نیازی و اهداد مهمند و سایر افغانان معین ساخته جرانغار را بپاسبانی نصیرخان و تابینان او استحکام داد - و باستظهار تائید آلهی و اعتضاد اقبال شاهنشاهی رده بسته بره نوردی در آمد - پس از طی سه چهار کروه غنیم از دست راست نمودار شد - و ستیزی بگریز آغاز نهاد تا افواج ظاهره را بخود مقید گردانیده بنه و بار بآسانی وارهاند - سران لشکر منصور بدو نپرداخته بموضع اجل و اصل که بنگاه مقهوران بود متوجه

است - من با جماعهٔ مذکوره بتوفیق ربانی و توجه حضرت خاقانی بقلعه در می آیم - خانخانان مهیش داس راتهور را نیز با گروهی از تابینان خود همراه خان مشار الیه نمود - و او بدانچار آمده افواج منصوره را پیش انداخته مغفر اقبال شاهنشاهی برسر و جوشن حراست الهی در بر بقلعه دوید - نخست حصار نشینان ثبات ورزیده دست ممانعت کشودند - و چون بازار جانستانی و سرافشانی گرم گردید و گروهی از تابینان سپهسالار و نصیرخان و دیگر بندهای اخلاص سرشت بزخمهای منکر چهره بر افروختند - و برخی بپایهٔ والای شهادت بر آمدند - نصیرخان و نظر بهادر و تابینان خانخانان از جانب رست و راجه بهار سنگه و راجه سارنگدیو و سید علاول و کشن سنگه و بدن سنگه بهدوریه و سنگرام و غیر ایشان از طرف چپ حمله آورده بقدم جسارت در قلعه در آمدند - خیریت خان بیجاپوری و دیگر متحصنان لختی بشمشیر و خنجر در آویختند - آخر کار از استیلای دلاوران قلعه کشا فرار نموده در خندق قلعهٔ مهاکوت پنهان گشتند - و بسیاری از مقاهیر را بدم تیغ مجاهدان رزم آرا سپردند - سپهسالار روزگار بکام خود یافته مثل عنبر کوت حصار مرصوص البنیان مرفوع الارکان را که ارتفاع اساسش تا شرفات چهارده گز و عرض آن ده گز است باوجود فزونی ادوات جنگ از بان و توپ و ضرب زن و زنبورک و باداپیچ و تفنگ به تدبیرات نبیله و مساعی جمیله مفتوح گردانیده با نصیرخان و دیگر کنداوران فیروزی نشان بدیدن برج و بارهٔ حصار پرداخته کشایش مهاکوت را پیش نهاد همت ساخت - و تابینان نصیرخان و راجه بهار سنگه و پسران

درین گیرودار باهمرهان طعمهٔ شمشیر دلیران نصرت شعار خواهند گردید - خار ناامیدی در دل شکستهٔ بهزاران خواری قدم درواشی فرار نهادند - آخر روز خانزمان مراجعت نموده کهی را بلشکر رسانیده

نهم نقبی که از ملچار خان زمان سرشده بود بباروت انباشتند - و مقرر شد که راجه پهاز سنگه با برادران و نظر بهادر خویشگی و راجه سارنگدیو و سید عالول باره و کشن سنگه و بدن سنگه بهدوریه و سنگرام زمیندار جمو و نظر بیگ اوزبک و یولم بهادر مستعد گشته آخر شب در ملچار خان زمان فراهم آیند - و همین که صبح فیروزی چهره برفروزد و سپهسالار حاضر گردد بنقب آتش درزده دلاوران مذکور بعد از بریدن دیوارها درون قلعه در ایند - با آنکه یک گهری از شب باقی بود و هنوز پیکارگزینان جمع نشده بودند خطا کرده نقب را آتش دادند - بیست وهشت گز از دیوار و دوازده گز از برج قلعه بپرید - و راهی وسیع مفتوح گشت - اما از نارسیدن افواج پادشاهی کسی بقلعه در نیامد - درین اثنا خبر رسید که شقاوت اندوزان غنوده بخت که بیرون قلعه بفتنه و فساد می پرداختند باندازپیکار نمودار گشته اند - سپهسالار خان زمان را به نبرد آنها تعین نمود - و چون از ریزش تیر و تفنگ و بان که حصار نشینان بر سر دیوار شکسته هجوم آورده سر می دادند جماعهٔ که برای در آمدن قلعه مقرر شده بودند ملچار را پناه خود ساخته قدم پیش نمي گذاشتند - و مقاهیر بچوب و تخته در سد راه میکوشیدند - سپهسالار خواست تا خود پیاده شده بقلعه در شود - نصیرخان گفت که از سران و سرداران چنین سگالش خلاف قوانین کاردانی

ممات را بر حیات پایه فراتر می نهادند و اکثری بوست دیوانات سوده را هم رمق میکردند بیرون آمده بودند - ازانجاکه سپهسالار پیش از رسیدن این ادبار زدگان برین قرار داد واقف گشته نصیرخان و مالوجي و راو دودا و پرتهیراج را از دور بیني و حزم گزیني بیرون خندق گذاشته بود و مهیس داس را با جماعهٔ راجپوتیه درون آن داشته - همین که شقاوت منشان بد مآل غافل از کمین بهادران فیروزي مآل نزدیک خندق رسیدند مبارزان دروني و بیروني با تیغهای خون چکان و سنان آتش سان دودهٔ گروهي را بیرباک هلاک انداختند - مخالفان رستگاري خود را در گریز دانسته مانند مور و مار هر طرف متواري گشتند - دلیران ناموس جوي آلوده بدست آورده در سایهٔ رایات فتح معاودت نمودند - و چون به اقبال عدو مال حضرت خاقاني آثار کشایش مهاکوت نیز رعب افزاي بي راه روان گردید - و دلاوران جلدکار نقب را پائین حصار رسانیدند فتح خان خایف گشته اهل و عیال خود را با احمال و اثقال بکالاکوت روانه ساخت - وخود با خیریت خان تمرندوله و دتوناگ ناتهه و تاناجي دورویه و دیگر بیجاپوریان جریده در مهاکوت ماند - خیریت خان و سایر عادل خانیه که از نایابي آذوقه بستوه آمده بودند و غلبهٔ افواج قاهره را روز بروز درتزاید مي یافتند بوساطت مالوجي امان طلبیدند - تا پنهاني از قلعه برآمده نزد عادل خان بروند - خانخانان امان نامه فرستاد - و بکلمات وحشت زدا دل افگاران نا امید را مطمین گردانید - و قریب دویست کس شب بیست و هشتم پس از سپري شدن چهار گهري جانب ملچار نظر

شیرخان و سنگرام و چندی دیگر از منصبداران را بجهت محاصره تعیین نموده بمنزل بی نظام که محط رحال سپهسالار بود مراجعت نمود - درین اثنا خان زمان نیز از تقابل لشکر غنیم که بعد از فتح عنبرکوت مضطرب گشته راه هزیمت سپرد واپرداخته با همرهان معاودت نمود - روز دیگر سپهسالار ازانجا بر آمده در خانهٔ یاقوت کافر نعمت که درون عنبر کوت نزدیک دروازهٔ مهاکوت واقع است فرود آمد - و مالوجی و جگ جیون و برخی دیگر از بندهای درگاه آسمان جاه را بضبط ملچاری که خود دران می بود تعیین نمود - و قرار داد که خان زمان و نصیرخان و مبارز خان و راو ستر سال و راو کرن بیرون عنبرکوت در ملچار خود آمادهٔ کارزار باشند - و چون خانخانان آگهی یافت که رندوله قصد آن دارد که یاقوت تیره اختر و بهلول مخذول و فرهاد بی بنیاد و کهیلوجی و دیگر مقاهیر را بصوب برار و تلنگانه بفرستد تا غبار فتنه بر انگیخته طرق آذوقه و خزانه مسدود گردانند باشد که تذبذبی بقواعد عزیمت دلاوران نصرت شعار راه یابد ॥

چاردهم خان زمان و راو ستر سال و راو کرن را با جمعیت شایسته تعیین نمود که اگر فساد پیشگان باین انداز ره نوردی فرا پیش گیرند مالش بسزا داده آذوقه خزانه بلشکر ظفر اثر برسانند ॥

هفدهم رندوله و ساهو با سه هزار سوار و قریب سه هزار سرباری غله هوای عساکر گردون مآثر نمودار گشتند - و گروهی از سوار و پیادهٔ نیزه دار و تیرانداز و جمعی از برق اندازان کرناتکی را فرستادند که غله را همراه برده در خندقی که پیش دریچهٔ شیر حاجی است انداخته پر گردند - تا حصار نشینان که از فقدان غله و عدم قوت

اندیش که دو ساله و ... تحول واقعه ... آورده ...
گردید - و معروضات راجات حال عزیز مراران ... و ...
استظهار عسکر فیروزی اثر ورود نموده جزای کردار ناشایسته ...
دهقانان عاقبت نا اندیش در کنار روزگار شان خواهم نهاد - و بعد از
ادای پیام امداد و بیم خاطر جمعی خاطر را بآوراه ادهی رخصت داده -
و همت بر تسخیر قلعه کوشانه ساکان نمود - که هر روز ... مردانه
آوبا وبال ... همه را بپرداوردند - و چون ... که بالعواه
معاونت گرای با ساهوی ندره را ... از پنوله ... که سه مرتبه ...
است برآمده شریک کوه اوره ورود آمده است ... گردانیدند
که هر سمت جمعی بکلاه‌داره وجه سر راه آن راه روان نگاه ...
و به بیداری و هشیاری بگذرانند دریافت ... از
گران خواب غفلت بیدار گشته بداوری طالع از امواج ادبار رو برتافته
پناه المشکر اقبال آورد خانه‌دان اورا امیدوار عاطفت خاقانی
گردانیدند - و خان زمان که برای ... از ... و تاکید
راهی شده بود چون نظر بکمر رسید دراجا توقف نموده جاسوسان
باطراف فرستاد تا خبری از ... بیاورند - و چون آگاه گردید
که خزانه و رسد از برهانپور بکریوه روهنکهیره رسیده است و عنقریب
خبر باند میخواهد که آن طرف نشتابد - راجه بهادر سنگه بندیله
و احمد خان نیازی را در ظفر نگر گذاشته خود بواسطهٔ آوردن خزانه
و رسد جانب روهنکهیره روانه گردید - مفسدین بر حرکت خانزمان
واقف گشته آخر روز بر سر احمد خان نیازی که در ظفرنگر نزدیک
قصبه نزول آمده بود هجوم آوردند - او باوجود کمی مردم ثبات

بپای رفیقی بر کنگرهٔ قلعه کمند بسته فرود آمدند - خانخانان
مالوجی و سایر دکنیان را فرستاده جماعهٔ مذکوره را نزد خود طلبیدند
و در تسلیهٔ خواطر متشتته و دلجوئی منفردهٔ آن گروه حادثه کوشیده
خداوندخانرا با چندی دیگر سلاح داده بدلدار همت سپرد -
و دو توپاک دانه و ندره را بمناسبت کیش برهمن بمالوجی
حواله نمود تا مراسم ضیافت و مهمانداری بتقدیم رسانند - و صباح
آن باز باحضار آنها پرداخته فرمان قضا جریان که بخط مقدس
درباب ارسال کمک و توجه رایات عالیات بصوب دکن عز صدور
یافته بود نمود - و از جانب شهنشاه ملک بارگاه مواعید لطف
و قهر رسانیده گفت - که مضمون شرائع مدرنقاق را رونق خاطرنشان
عالیجاه نمایند - و بگویند که باغوای غرض پرستان فساد اندیش که
مطمح نظر شان جز رواج کار و گرمی بازار خود نیست خانهٔ آباد خود را
خراب نسازد - و در مراتب بندگی و هواخواهی این دولت
آسمان صولت طریقهٔ پدر را که سرمایهٔ رستگاری اوست از دست
ندهد - والا بعد از تسخیر قلعهٔ دولتاباد که بامداد حقوق غیبی در
اندک زمانی بسبب اولیای سلطنت روز افزون خواهد گشت ادام
بارش در احمدنگر بسر برده و خان زمان را در قندهار و لهراسپ
را در دهارور و دلیر همت را در پونه و چاکنه گذاشته بتوفیق
ایزدی که همواره مقدمهٔ الجیش این دولت بلند صولت است
با عساکر منصوره که صدمات کوه شکن مکرر بنیاد حیات گروهی
از اشرار آن ادبار آثار منهدم ساخته و مابقی را براه فرار انداخته
اند بتادیب آن گران گوش بیهوش و تنبیه مفسدت پیشگان تباه

در پاسبانئ اولیای این دولت ابد مدت است - و قریب نه هزار سوار نیزه گزار در فضای بیرون کهرکي بر قول ناخت آوردند - خانزمان بمضمون (کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله) مستظهر گشته با راو ستر سال و راو کرن و تلوک چند و برخي دیگر که همراه داشت در معرکهٔ نبرد دلیرانه بایستاد - و از هر دو طرف آویزشي سترگ روي نمود

* نظم *

دو کوه آهنین از جای جنبید * زمین گفتي ز سر تا پاي جنبید
دو لشکر روبرو خنجر کشیدند * جناح و قلب را صف بر کشیدند
تراک تیر و چاکا چاک شمشیر * دریده مغز پیل و زهرهٔ شیر

مقاهیر پس از زد و خورد بیشمار آثار ادبار ازو جنات روزگار ناسازگار خویش مشاهده نموده گریزان گشتند - مقارن این حال جگراج که درفوج چنداول بود از آمدن غنیم خبر یافته بسرعت هرچه تمامتر خود را بخان زمان رسانید - سنجالیل بر جدائي جگراج و ماندن بهادرجي و مبارز خان با قلیلی در چنداول آگهي یافته بقصد تلافي گذشته رو بآنصوب آوردند - همین که سپاهي سیه بختان نمودار شد بهادرجي با مردم خود چون ابر صاعقه ریز تاخته قلب مخالف را پراگنده گردانید - درین ضمن مبارز خان نیز رسید - ضلالت اندوزان شکست یافته بهزاران خواري و زاري در اطراف و جوانب متفرق گردیدند *

پانزدهم ذي القعده خان زمان با بیست هزار گاو غله و شش لک روپیه نقد و صد من باروت بمعسکر فیروزي پیوست - و از فراواني و ارزاني غله خلایق را نیروئي دیگر پدید آمد - درین وقت

ورزیده گرد نبرد بلند گردانید - درین اثنا راجه بهادر سنگه بکومک رسید - و چون کار از تیر و تفنگ بشمشیر و خنجر منجر گردید گروهی از ضلالت پیشگان بوادی عدم شتافتند - و بقیة السیف در ستیز صرفه ندیده رو بگریز نهادند - و خانزمان با خزانه و رسد مراجعت نموده داخل ظفر نگر شد - و ازانجا دولتاباد را وجه همت گردانیده بره نوردي درآمد - رندوله و یاقوت و ساهو پس از آگهي برین معني بیکدیگر پیوسته باتفاق جانب خانزمان روان گشتند - باشد که فرصت یافته دستي بخزانه و رسد توانند رسانید - و سپهسالار پس از شنیدن این خبر نصیریخان و جگراج را باعتضاد خانزمان تعین نمود - غنیم عاقبت وخیم تا رسیدن ایشان هرروز با خان زمان به آهنگ جنگ پیش مي آمد - و از نیزنگي صولت و سطوت مجاهدان فیروزي نشان بهزاران ناکامي رو بر مي تافت - بعد از پیوستن نصیریخان و جگراج بخانزمان با جمعي از دلیران آزمون کار قول شد نصیریخان و راجه بهار سنگه و ارجن عموي رانا جگت سنگه را با فوج رانا که همراه او بود هراول ساخت و بهادر جي پسر جادون راي و مبارز خان و جگراج و چنداول گردانید - و بترتیب وائین شایسته بارسد و خزانه قطع مراحل وطي منازل فرا پیش گرفت - و چون هنگام ره گرائي لشکر نصرت ائین فوج هراول و چنداول نزدیک یک کروه از قول دور ترمي بود روزیکه پیکار گزینان ظفر قرین داخل کهرکي میشدند مقاهیر عادل خانیه و بي نظامیه یکدل گشته قرار دادند که تا رسیدن کمک هراول و چنداول کار خانزمان بانجام رسانند - غافل از انکه حفظ ایزدي همواره

جوهر را همراه گرفته بالشکر گران تا ایلچپور رسید - خانخانان بخانزمان
پیغام داد که چون فتنه پژوهان هوای معسکر اقبال ظاهر گشته‌اند
باید که زود از اوپرکهته فرود آمده بمقابله پردازد - خانزمان چون
بدفع رندوله و ساهو مشغول بود فرود نیامد - سپهسالار پس از آگاهی
آمدن خانزمان را مصلحت ندیده لهراسپ را با فوج خود تعیین
نمود - و جگراج و راو دودا و پرتهیراج را بگفت تا از ملچار خود
بر آمده سواره بایستند - و دلیر همت را با چندربهان و جمعی دیگر
بپاسبانی ملچارهای درون عنبرکوت گذاشته خود با برخی پیکار
گزینان جنگ آزما از قلعه بر آمده بجائی که راو دودا ایستاده بود
رسید - درین اثنا مردم رانا که خانزمان آنجماعه را بسر کردگی
بهوپت بکمک خانخانان فرستاده بود میرسند - چون فوجی از
مقاهیر برابر راو دودا آتش حرب بر افروخته بود و لهراسپ دور
بود سپهسالار باوجود کمی سپاه توقف ننموده بجانب مقهوران روان
گردید - ومالوجی و پرسوجی و راو دودا و جمعیت رانا نیز از دنبال
آمدند - و باندک ترددی غنیم را از جا برداشته میدان نبرد خالی
گردانیدند - مقارن این مبارز خان و راجه بهار سنگه و جگراج نیز
رسیدند - خانخانان مبارز خان و راجه بهار سنگه را بتعاقب
گریختگان فرستاده از احوال سرارجی و یاقوت و عنبر عادل خانی
استفسار نمود - و چون خبر یافت که بر لهراسپ رفته اند با آنکه
دو گهری از روز باقی بود با قلیلی از تابینان خود و جگراج و مردم
رانا بمدد لهراسپ راهی شد - درین میان راو دودا چندر اوت
نبیرهٔ راو چاندا که چندی از خویشان او در هنگام کارزار جان نثار

حکیم حیدر علي نوکر خانخانان که اهتمام نقب در عهدهٔ او بود نزد خانخانان آمده گفت که نقب شیر حاجی مهاکوت انصرام یافته و بباروت انباشته شده هرگاه اشاره رود آتش داده آید - وچون سپهسالار خبر یافته بود که مراري پندت که رتق و فتق امور بیجاپور در قبضهٔ اختیار اوست از بیجاپور آمده باجمع عادل خانیه و نظامیه در الوره نزول نموده است و قرار داده که سپاه مخالف باتفاق از طرف اوپرکهتکه بر لشکر ظفر اثر بریزند به پرانیدن قلعه نپرداخته خانزمان را با مبارز خان و راو ستر سال و راجه پهار سنگه وراو کرن و جمعی دیگر از بندهاي پادشاهي تعیین نمود که از دور حصار برخاسته متصل کاغذیوره فرود آیند تا راه درآمد مقاهیر مسدود گردد - بعد ازان که بهادران نصرت مند نزدیک کاغذیواره رسیدند شب هنگام گروهی از فوج غنیم برآمده برابر عسکر خانزمان ببان اندازي مشغول گشتند - سپهسالار برینمعني آگهي یافته نصیرخان و لهراسپ را بکمک فرستاد - و چون صبح دمید قریب دو سه هزار بانداز پیکار نمایان گشته شوخي آغاز نهادند - خانزمان با دیگر دلاوران جلو انداخته مقهوران را شکست داد - و تا دو کروه تعاقب نموده عنان منعطف گردانید - درینولا خداوند خان و سیدی سالم نوکران عمدهٔ بی نظام که در قید فتح خان بودند از قلعه بیرون آمده خانخانان را دیدند - سپه سالار خداوند خان را بنصیرخان سپرد تا از حال او واقف باشد *

بیست و چهارم مراري پندت بفزونی سپاه مغرور گشته رندوله و ساهو را با گروه انبوه برابر خانزمان گذاشت - و خود یاقوت تیره

سپاه غنیم حمله آورد - و چون گرد مصاف رخسارهٔ آفتاب تیره گون گردانید - و صدای کرنا و آوای روئینه خم در خم سپهر نیلگون در پیچید - گروه مخالف پای ثبات از دست داده فرار برقرار اختیار نمودند - از غرایب اتفاقات آنکه در اثنای گریز مقادیر را جری پیش می آید - و از تنگی راه امواج ادبار امتزاج در حین گذشتن از توزک می افتد - مبارزان عرصهٔ شهامت که از عقب می آمدند دریافت گروهی را به تیغ خون ریز روانهٔ ملک عدم گردانیده خود را بیاقوت بدنهاد رسانیدند اگرچه حبشیان بدروی ده نفر برای محافظت سردار خود لختی ثبات ورزیده آتش قتال ملتهب گردانیدند - اما بهادران نصرت نشان جمعی کثیر ازین طایفهٔ ضاله را بکوی نیستی فرستاده بغتة بر یاقوت مردود که در دولت نظام الملکیه در علو مرتبه و سرداری لشکر سهیم و عدیل نداشت ریختند - و بزخم نیزه و شمشیر کارش بانجام رسانیدند - درین اثنا گروه حبشی مانند مور و مگس فراهم آمده خواستند که پیکر آن سیه رو از میدان برده سرمایهٔ سیاه روئی خود سرانجام دهند - دلاوران نصرت آئین بناکامی آن گروه خذلان پژوه کمال صرامت و حمیت کار فرموده جسد پلید آن پلید را بدست آوردند - بقیة السیف چون رو بگریز نهادند قریب یک گروه تعاقب نموده جمعی را در حین فرار ره گرای دار البوار گردانیدند - دریتولا پس از سپری شدن یک پهر شب نصیرخان آمده بسپه سالار خبر رسانید که امواج مخالف از هر طرف شکست یافته راه گریز پیش گرفتند - سپه سالار که گوش بر آواز خبر خانزمان و لهراسپ دانسته

کشته بودند اجازت طلبیدند که مقتولان خود را بردارند - سپه سالار
چون میدانست که لشکر مخالف جابجا ایستاده است و در اطراف
جنگ قایم است منع نمود - ازانرو که اجل موعودش رسیده بود
حرف سپهسالار گوش ننموده با ماوجی به برداشتن جان باختگان
عرصهٔ دلیری پرداخت - همین که فوج خانخانان از نظر ناپدید
گشت غنیم فرصت یافته با گروه انبوه از اطراف بر راو دودا
ریختند راو مذکور و معدودی که همراهش بود چون راه رستگاری
مسدود یافتند دل بر هلاک نهاده از اسپان فرود آمدند و
بمردانگی نقد جان در باختند - و سپه سالار پیش ازان که بمدد
لهراسپ به پردازد در اثنای ره نوردی لشکری از افواج
مخالف بر می خورد - و شقاوت منشان بی آزرم را براه فرار می
اندازد - درین ضمن گروهی دیگر از میان جری برآمده نمودار
گشتند - و ظاهر شد که یاقوت بد اختر و عنبر و کهیلوجی درین فوج
اند - و صراری با جمعی عقب آن قشون آراسته هراول را لهراسپ
فرستاده است تا اورا بجنگ در گریز جانب اینها بکشد - سپه سالار
جز نبرد چارهٔ ندیده بهوبت برادر زادهٔ رایا را به پیکار یاقوت خذلان
شعار که در میمنهٔ اشرار تیره روزگار ایستاده بود تعیین نمود - و
بجگراج که از دنبال می آمد گفته فرستاد که بسرعت خود را
برساند تا باتفاق بر قلب مخالف بزنیم - جگراج گفت که چون
جری درمیانست عبور قدری درنگ خواهد شد - خانخانان
باوجود قلت سپه تکیه بر حفظ ایزدی نموده رایت همت برافراخت
و شمشیر سر افشان نقمه نشان از نیام انتقام آخته با همرهان برقلب

و راجه پهار سنگه و لهر اسپ باوپرکاکه شدند با خصم نبرد آغاز نهادند - و بضرب شمشیر مقاهیر را از پیش برداشته گروهی را بقتل رسانیدند - و جماعهٔ کثیر باسیری گرفته و اسپ بسیار بدست آورده مظفر و منصور باشکر نصرت اثر مراجعت نمودند . درین روز سپهسالار بعد انقضای یک پهر بداپار رسید - عالول که نزدیک نقب شیر حاجی مهاکوت بود رفته مقرر گردانید که بنقب آتش در زنند - نذر خان بر بلعنی آگهی یافته از فزونی خوف و هراس وکیل خود را نزد خانخانان فرستاد - و بکمال تخشع و ابتهال اظهار نمود که چون با عادل خانیه پیمان را بایمان موکد ساخته ام که بی صوابدید آنها حرف صلح درمیان ندارم ناگزیر کس خود را نزد سرارمی بخدمت فرستاده از کمی آذوقه و استیلای بهادران قلعه کشا آگاه میسازم - و وکالت اورا طلب میدارم - تا باتفاق صلح نموده حصار را باولیای دولت ابد اعتصام وا گذارم - امروز پرانیدن قلعه موقوف دارند تا خبری از سرارمی برسد - سپهسالار چون میدانست که گفتارش دروغی از راستی ندارد و بمکر و تسویل میخواهد روز بگذراند گفته فرستاد که اگر میخواهد که پرانیدن قلعه امروز موقوف ماند پسر خود را بلا توقف بفرستد - بعد از انکه ظاهر گردید که اوپسر را نمی‌فرستد نقب را آتش دادند و یک برج و پانزده ذراع از دیوار بپرید - بندهاے جان سپار که انتظار وقت می بردند از توپ و تفنگ و حقه و بان که از بالای مهاکوت پی هم میریختند سربر نتافته بحصار در آمدند - خانخانان سید عالول و سنگرام و بولم بهادر را که بیرون شیر حاجی این روی خندق

پراگنده خاطر بود بشنیدن مژدهٔ فیروزي خوشدل گشته از نگراني برآمد جائي که سطوت اقبال عدومال شهنشاه بي همال صف آراي هنگامهٔ نبرد باشد خاقان وقیصر را جز اطاعت و فرمان پذیري چارهٔ نیست - چه جاي طایفهٔ مور نهادان مار طبیعت - چه هرکه بوساوس شیطاني وهواجس نفساني از دایرهٔ انقیاد اولیاي این دولت پا بیرون نهاد - دست خوش عساکر جهان پیما و پامال افواج گیتي کشا گشته جان و ناموس خود را بباد فنا داد - مصداق این مقال غیرت اشتمال سزا یافتن پیرا و دریا و جادون راي و یاقوت مردود و غیر اینهاست - که هریک در مقام خود گذارش یافته است - و بر جویندگان مآثر حضرت صاحبقران ثاني پرتو ظهور میدهد *

بیست و پنجم چون خبر رسید که سراري پذکت از حوالي الوره کوچ کرده و پنج کروه بصوب کهرکي شتافته منزل گزیده است - خانزمان باشارهٔ خانخانان از اوپرکهنده برخاسته بطرف نظامپور نزول نمود که اگر احیانا آن مقهور باز ارادهٔ آمدن نماید پیش روي او داشته باشد - دریتولا رندوله و ساهو که سراري ایشان را جانب اوپرکهنده گذاشته بود بعد از رفتن خانزمان سرگهاتي را خالي یافته شامگاه آنجا آمدند - و شروع در بان اندازي کردند - خانخانان لهراسپ را با جمعي تعیین نمود که پائین گهاتي بایستد - و چون صبح دمید نصیرخان و راجه بهار سنگه و لهراسپ را با تابینان خود فرستاد که بالاي اوپرکهنده برایند و به تنبیه و تادیب مقاهیر به پردازند و بجگراج پیغام داد که از راه گهاتي که بنگاه او نزدیک است بر آمده در دفع مفسدان بکوشد - نصیرخان

از ساهوی سیاه رو و نزدیک دوازده هزار روپیه از نقد و جنس از رنگوله بتاراج رفت - و سپهسالار از استماع این خبر مسرت اثر مکتوبی مشتمل بر تحسین و آفرین بجمعدار خان نوشته اعلام نمود که عیال ساهو را بجعفر بیگ قلعه دار کلفه سپرده خود بعسکر اقبال ملحق گردد - ازانجا که هنگام پرده کشائی تقدیر ایزدی و شگوفکاری تائید سرمدی رسیده بود - فتح خان از گران خواب غفلت و پندار بیدار گردیده دریافت - که به نیروی اقبال خاقانی کشورستان و تدبیرات صائبهٔ خانخانان قلعهٔ دولت آباد عن قریب بتسخیر اولیای دولت قاهره خواهد در آمد - ناگزیر برای پاس عرض و ناموس خود و بی نظام عبد الرسول پسر کلان خود را نزد سپهسالار فرستاده التماس نمود که چون باغوای ساهوی مخذول و تلبیس عالمخانهٔ ابلیس طبیعت از مسلک قویم بندگی بیراهه شتافته زمام عاقبت اندیشی از دست واهشته ام - و مصدر عصیان و طغیان گشته - امید داریم که جرایم مرا که ناشی از کمال نادانی و وساوس شیطانی است از درگاه گیتی پناه درخواست نمائید - و یک هفته مهلت دهید که عیال و اطفال خود و بی نظام از قلعه بیرون آرم - و تا انقضای وعده عبد الرسول را که اعز اولاد من است برسم نوا نزد خود نگاه دارید - سپهسالار نظر بر عجز و بیچارگی او امان داده عبد الرسول را پیش خود نگاهداشت - و چون فتح خان بجهت برآوردن اسباب و عیال بار بردار و مدد خرچ استدعا نمود - خانخانان فیلان و اشتران خود را با پالکی چند و ده لک و پنجاه هزار روپیه نقد از سرکار والا باو داده بر گذاشتن قلعه تاکید نمود -

ملچار داشتند تعین نمود تا اندرون قلعه ملچارها بر افراشته شرائط
هوشیاري بجا آرند - و چون آخر روز سواري و سایر عاقل خانیه
خبر فتح شنیده از طرف جماربنگري باز نمودار گشتند - سپهسالار
خان زمان و نصیرخان وگروهي دیگر را باستیصال آنها روانه
ساخت - افواج قاهره با غنیم صف آرا گشته لختي بجنگ بان و
تفنگ درآویختند - و همین که سه چهار گهري از روز باقي ماند
دلیران رزم پرست بران تباه کار ریخته باندک تردد از میدان راندند
و برخي از اسپ و آدم مقاهیر بدست آورده بعسکر فیروزي
معاودت نمودند - دریفولا پسر محلدار خان نظام الملکي که بلقب
پدر ملقب بود و اظهار هوا خواهي و دولتخواهي مینمود برهنموني
بخت بیدار از قلعهٔ نباتي که محل اقامت او بود نزدیک قلعهٔ کالنه
است بقلعهٔ کالنه آمده سپهسالار را پیغام داد که قلعهٔ نباتي بهرکه
اشاره رود حواله نموده خود را پیش شما برسانم - خانخانان گفته
فرستاد که چون بنه و بار ساهو و زندوله در بیضاپور است اگر بالفعل
خود را بانجا رسانیده کاري تواند ساخت مشمول عنایات شاهنشاهي
خواهید گردید - محلدار خان بمساعدت یاوري خود را به بنگاه آن
ستاره سوختگان بي آزرم رسانیده دست نهب و غارت بر کشاد - و
چون بد اندیشان این دولت خدا داد بدست خود ابواب خسران
میکشایند و بپاي خود راه خذلان مي پیمایند اتفاقا زن و دختر
ساهو که با خزانه و اسباب درهمان نزدیکي از جنیر به بیضاپور
آمده بودند بدست محلدار خان افتادند - و جز این قریب چهار
صد اسپ و یک لک و پنجاه هزار هون با فراوان اسباب و اجناس

... از ... که دروازهٔ ... پناه و
چهار دق آماه روز افزون است ... اندازه ...
آسمان تمثال که نام قدیم آن دیوگر و ... است و امروز
دولتاباد اشتهار دارد قطعهٔ سنگی است سر فلک کشیده و دور آن که
از قلعهٔ ... که ... تراشیده ...
که گذار مور و مار بران دشوار است ... است - و
ارتفاعش صد و چهل ذراع - و گرد آن خندقی ... چهل ذراع
... و ... ساخته ... از درون کوه
راهی تاریک ... چون راه ... در روز ... چراغ
... از ...
پائین کوه دروازه است آهنین - و ... راه در آمده از
درون حصار بر می آید - ... از آن ...
نموده اند که اگر ... آن را ... بالای آن آتش
افروزند تا از ... راه ... مسدود گردد - اسباب ...
گشایش قلاع ... و ساباط و سرکوب و ...
کارگر ... - لهذا ... یکی از کشور کشایان والا شکوه
بکنگرهٔ ... از آنجا که تائیدات ... و تیسیر ...
آسمانی ... این حضرت والا رتبت است و کارگزار این دولت
بلند ... حوادث ارضی و سماوی از اسباب گشایش گشت -
... ابواب باران که موجب سرانجام مواد زندگانی است بران
ملک مسدود گردید - و ... که ... و جوانمردی ...
است چندان ... که بقطرهٔ آبی ... نبود - و ازان

فاتح خان مبالغه قلعه نزد سپهسالار ارسال داشته شوق به بیرون آوردن اهمال و اثقال برداشت - سپهسالار گروهی از معتبران خود بضبط پاسبانی ابواب حصار مقرر گردانید - و فتح خان دل از قلعه برگرفته روز دوشنبه دوزدهم ذي الحجه مطابق سیم تیر با بی نظام و همگی توابع و لواحق بیرون آمد - و حصون تسعهٔ دولتآباد را که از آنجمله پنج بر روی زمین است و چهار در قلعه کوه باتوپ بسیار و سایر اسباب قلعه داری از سرب و باروت و حقه و بان باولیای دولت قاهره وا گذاشت - سپهسالار دیگر بارندهای پادشاهی به تماشای قلاع دوگانه که در بلندي و حصانت با ده فلک انبازند پرداخته نقارهٔ شادماني نواخت - و خطبهٔ فیروزي بنام گیتي افروز شهنشاه تخت و دیهیم پادشاه هفت اقلیم بلند آوازه گردانید - زمانه و زمانیان مراسم تهنیت و مبارک باد بتقدیم رسانیده بزبان اخلاص ادا نمودند * نظم *
که یارب بدین شاه صاحبقران * که آراست گیتی بامن و امان
بقائي زیاده ز اندازه بخش * بهر لحظه اش دولت تازه بخش
همه کام اورا برابر بخسر * بهیچش مباد احتیاجي بغیر
چون افتتاح این معقل منیع که آسمانهٔ مصورش با عنان آسمان هم عنان است - وساکنانش از بیم حوادث در امان - وبرق آسپاي بدست باری ریاح عواصف بذروهٔ آن نتواند رسید - و وهم تیزگام بپایمردی اندیشهٔ دوربین پیرامون آن نیارد گشت - از مآثر اقبال خداداد اورنگ آرای جهانباني است - و مفاخر دولت ابد میعاد حضرت صاحبقران ثاني - و نگارش آن بر دوبسندهٔ وقایع این سلطنت والا مرتبت ناگزیر - بنابران مجملي از احوال این حصن حصین.

فلک را رخ از رفعت پایه اش ٭ نبوده است از ابلق سایه اش
خرد را بود خندقش در نظر ٭ ز فکر خرد عمق نه خوار تر
بود مملکت را عروس این حصار ٭ که پایش بود از شفق در نگار

ازانجاکه کارپردازان قضا و قدر ظهور هر امری را بوقتی خاص و شخصی مخصوص باز بسته اند فتح این قلعهٔ دشوار کشا بزمان میمنت نشان دولت بلند مرتبت حضرت صاحبقران ثانی والم ماهی اورنگ آرای جهانبانی منوط ساخته بودند - هرچند سلاطین ماضیه و خواقین بالیه خصوصا حضرت عرش آشیانی مساعی جمیله بکار داشتند اثری بران مترتب نگشت - ایزد سبحانه همواره صیت قلعه کشائی و عالم آرائی حضرت شاهنشاهی را تا فلک دوار است و کواکب سیار - در ربع مسکون سایر و دایر داراد ٭

و چون بیست و ششم ذی الحجه مطابق روز تیر از ماه تیر مژدهٔ این فیروزی از عرضه داشت سپهسالار بسمع مبارک کشاورزاه بشایر باد رسید - خاطر اقدس انبساط یافت - ملازمان سریر خلافت را گلدستهٔ شادکامی بدست افتاد - نیایش ایزدی بتقدیم رسید - نوبت کامرانی فرو کوفتند - طنطنهٔ نصرت گوش افروز جهانیان گشت - گیتی خداوند خلعت خاصه با نادری و شمشیر مرصع و دو اسپ از طویلهٔ خاصه یکی با زین طلا و دیگری با زین مطلا و فیل از حلقهٔ خاصه بایراق نقره و جل مخمل زربفت و ماده فیلی برای خانخانان - و خلعت و اسپ ازطویلهٔ خاصه بایراق طلا و فیل خاصه برای خانزمان - مصحوب سید لطف علی بیکری عنایت نموده ارسال داشتند - و نصیرخان را نیز خلعت و اسپ از طویلهٔ

قحطي مفرط بروي كار آمد-چنانچه سپهر برين از بام تا شام بقرصي قانع بود - و آنرا از طمع گرسنگان زير زمين پنهان ميكرد - و از شام تا بام بگردة ساخته بود وآن نيز از چشم مردم زخم محاق ميديد - و ازان وبائي كه تمام آن ملک را فرو گرفت پديد آمد - چنانچه هيچكس بتجهيز وتكفين نازنينانی كه بناز قدم بر زمين مي گذاشته اند نپرداختي - و بحفر قبور مستورات را كه ديدهٔ خورشيد و ماه بر طلعت شان نيفتادي در پرده نكردی - و ازان خرابئ عظيم بآنديار روي نهاد - و چون آذوقهٔ قلعه نشينان تمام شد - و اميد غله چه از فقدان حبوب و چه از محاصرات متواليهٔ عساكر نصرت مآثر پيش از رسيدن خانخانان نماند- و درين اثنا خان خانان نيز بافواج قاهره در رسيد - فاگزير باضطرار و اضطراب كه همواره نصيب بداندیشان اين دولت روز افزون باد انقاده قلعه را باولياي سلطنت سپردند - هركه بديدهٔ عبرت بين و نظر خبرت گزين اين حصار استوار را به بيند - بقين داند كه از آثار بشر نيست - نه نيروي ايشان بكندن و تراشيدن آن وفا كند - و نه عمر اينجماعه بانجام آن اكتفا - همانا اين اثر امم پيشين است چنانچه كلام غير مخلوق در ذكر قوم صالح عليه السلام بران ناطق است - و كانوا ينحتون من الجبال بيوتا - يا عقاريب بحكم سليمان عليه السلام اين كار دشوار و صنعت استوار را باتمام رسانيده باشند - حاجي محمد جان قدسي كه بمناقب طرازئ اين دولت فزاينده و بمفاخر پردازئ اين اقبال پاينده كامياب است اين چند بيت در وصف قلعهٔ مذكور گفته * نظم *

حصاري كه مثلش نديده است كس * بود قلعهٔ دولت اباد و بس

گردانید - و بظفر نگر درآمده از غله که دوران جا ذخیره بود با آنچه
از برهانپور و حوالی آن بطلب او درین هنگام رسید بمردم داد -
خلائق از عسرت برفاهیت گرائیدند - و مقاهیر عادل خانیه بفراوانی
یاس و باس مراجعت نموده بدولتاباد رفتند - و چون میدانستند
که در قلعه آذوقه کمی پذیرفته است و خان دوران با قلیلی
بمحافظت آن می پردازد در دیوار ملچارهائی که کندآوران عساکر
گردون مآثر بر افراخته بودند و هنگام بر آمدن نیانداخته فرود آمدند
و قلعه را محاصره نموده جنگ و پیکار آغاز نهادند - خان دوران
انتظار کومک نبرده مکرر از قلعه بیرون آمده چپقلشهای مردانه
بروی کار آورد - و ازانرو که بحسن سلوک او رعایای حوالی
دولتاباد مطمئن خاطر بوده غله میرسانیدند در اثنای قبل از [illegible]
آذوقه صعوبت نکشیده - خانخانان بعد از شنیدن این خبر اوایل
محرم با رسد بسیار بصوب دولتاباد راهی گردید - و مقهوران چون
دریافتند که درین سعی بیجا غیر ازان که نقد حیات خود را بباد
فنا بر دهند کاری نمی توانند ساخت - و آوازهٔ آمدن خانخانان نیز
تزلزلی در قوایم عزیمت ایشان انداخت - دور قلعه را گذاشته براه
فامک و تربنک که در حوالی آن بان گنگا درین ایام پایاب بود
و در اطراف غرق آب در آمده بکام ناکامی ره سپر فرار گشتند -
خانخانان ده هزار گاو غله که همراه داشت در قصبهٔ تری نو بخانزمان
حواله نموده تا ده گروهی دولتاباد رسانیده مصحوب جمعی بقلعه
بفرستد - و خود ببرهانپور رفته جماعهٔ را برگماشت که بدیدبانی
فتح خان که از عقل دور اندیش بهرهٔ ندارد و بی نظام از مفسدی

خاصه با زین مطلا و فیل از حلقهٔ خاصه فرستاده بوالا خطاب خان دورانی و باضافهٔ هزاری هزار سوار بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار سرافراز گردانیدند - و دیگر بندها که درین مهم مصدر خدمتی شده بودند بقدر مرتبه نوازش یافتند - و میتی سنگه ولد راو دودا را که در وطن بود بارسال خلعت و منصب هزار و پانصدی هزار سوار و خطاب راو مفتخر گردانیدند - و چون بعد از کشایش حصار سپهسالار خواست که برخی از بندهای اخلاص شعار را بحراست قلعه بگذارد - و خود بی نظام و فتح خان را همراه گرفته بصوب برهانپور بشتابد - و اکثری از رهگذر آنکه لشکر فیروزی در مدت محاصرهٔ قلعه انواع رنج و تعب کشیده بود همواره با بیست هزار سوار بیجاپوری و نظام الملکی بکارزار پرداخته و آذوقه نیز کم شده از تکفل این معنی سر برتافتند - خان دوران که بفزونی خدمات شایسته مورد عنایات خاقانی است از اخلاص خالص و حماست راسخ پذیرای این خدمت گردید - خانخانان اورا با سید مرتضی خان و جماعهٔ دیگر از منصبداران در قلعه گذاشته بجانب ظفر نگر راهی شد - در اثنای ره نوردی مخاذیل بیجاپور هر روز بجنگ و پیکار پیش می آمدند - وجمعی را بکشتن داده بهزاران خواری و ناکامی میگریختند - ازانجمله تاناجی دوریه که سرآمد گروه شقاوت پژوه بود آتش افروز جهنم گردید - پس از رسیدن افواج قاهره بحوالی ظفر نگر سراری و سایر بیجاپوریان فرهاد پدر رندوله را فرستادند - باشد که بوساطت او ابواب صلح مفتوح گردد - سپه سالار از اطلاع بر حیلت سازی و مکر پردازی ایشان فرهاد را بی نیل مطلب بر

و خورد و کلان با اصنام آن کفر کزینان ضلالت کرا بنظر پادشاه اسلام پرور در آوردند - خاقان دین‌نواز کفر گداز بارباب شریعت فرمان داد که نخست آن گروه شقاوت پژوه را براه قویم ملت محمدي و شارع مستقیم دین احمدي خوانده باذعان احکام اسلام تکلیف نمایند - برخی که توفیق احراز این شرف یافتند بقبول دین صواب آئین مورد مراحم شهنشاه حق آگاه گشتند - بیشتري را که از رسوخ جهالت و وثوق ضلالت سر از ادراک این دولت باز پیچیدند بانما قسمت نموده حکم فرمودند - که این طایفهٔ نکوهیده کردار را محبوس و معذب نگاهدارند - هرکه برهنمونی توفیق باسلام گراید بعرض مقدس رسانند تا از برای او اوقات گذار مقرر فرموده آید و هرکه این شرف در نیابد همواره مقید باشد - چنانچه اکثری ازیشان در حبس بجهنم پیوستند - از اصنام هرچه تماثیل انبیا علیهم السلام بود حسب الحکم در آب جون افگندند باقی را درهم شکستند - درینولا بهپادشاهزادهای والا اقتدار و امرای عمدهٔ حضور بآئین هرسال خلعت بارانی عنایت شد - راجه رایسنگه ولد مهاراجه بعنایت فیل سرفراز گردید *

بیست و ششم فیروز خان ناظر محل را بمرحمت فیل و خلیل الله خان را باضافهٔ پانصدي دویست سوار بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار - و امانت خان برادر علامی افضل خان را بمنصب هزاري صد سوار از اصل و اضافه برنواختند *

روز سه شنبه دهم صفر مطابق بیست و پنجم امرداد از ناساز گاری هوای برسات عارضهٔ تپ وگرانی سر باعث تغیر مزاج معلی

نیک از بد باز نمیدانند بپردازند - مبادا بفسون دیو نفسانی و فنون
غول نادانی مصدر امری گردند که صورت دفع این ناقص خردان
شود - چون خان دوران با تابینان خود در کشایش این حصار تعب
بسیار کشیده بود از فزونی عاطفت یرلیغ قدر نفاذ بنام او شرف
صدور یافت که قلعه‌را بمرتضی‌خان سپرده خود بمالوه‌که صوبه‌داری
به او متعلق بود رفته چندی بیاساید - خان دوران مرتضی
خان را در قلعه گذاشته و زری که از خزانهٔ عامره باخود داشت
برای نا گزیر قلعه بمشار الیه داده فرود آمد - و روانهٔ مطلب شد -
درین ایام از عرضهٔ داشت راجه بهارتهه که بحراست تلنگانه معین
بود بعرض ملتزمان بارگاه خلافت رسید که بولا و سیدی مفتاح که
با سه چهار هزار سوار در قلعهٔ دیکلور (ن) اقامت داشتند از
استیلای دلیران معرکهٔ هیجا قلعه را واگذاشته ره گرای فرار گشتند
و مبارزان لشکر منصوره گروه انبوهی ازین طایفهٔ خذلان پژوه درانثای
گریختن مقتول و مجروح ساخته عیال بولای مقهور را با یک فیل
بدست آوردند - و قلعه بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد *
در عشرهٔ اولی محرم ده هزار روپیه برسم مقرر باصحاب
نیاز عطا شد *
یازدهم عنایت الله ولد قاسم خان و بهادر کنبو بتقبیل عتبهٔ
فلک رتبه سر بر افراخته عنایت الله دو فیل و بهادر سه فیل برسم
پیشکش گذرانیدند - و از اسیران فرنگ چهار صد آدم از مرد و زن

(ن) دیکلور

افواجی که بخدمات این ملک می پردازند از کثرت ترددات شاقه و قلت آذوقه محنت آمود و رنج فرسود گشته بدیگر فوجها نمی توانند پرداخت - اگر یکی از پادشاهزادهای کامگار بختیار را با ساز و سامان شایسته از خزانه و توپخانه و دلیران رزم پژوه و پیلان کوه شکوه بآنصوب تعیین فرمایند - امید است که بمیامن اقبال حضرت خاقانی ولایت بیجاپور در حیطهٔ تصرف اولیای دولت روز افزون در آید - خاقان گیتی ستان روز یکشنبه بیست و دوم شهر صفر مطابق ششم شهریور بعد از گذشتن نه گهری - اختر برج سلطنت پادشاهزاده محمد شاه شجاع بهادر را که هفتصد و پنجاه روپیه روزیانه می یافتند بخلعت خاصه با نادری طلا دوزی و دهپوک مرصع با پهول کتاره و شمشیر مرصع و منصب والای ده هزاری ذات و پنجهزار سوار و عنایت علم و نقاره و تومان و طوغ و دو اسپ از طویلهٔ خاصه یکی با زین مرصع و دیگری با زین طلای میناکار - فیل از حلقهٔ خاصه با یراق نقره و جل مخمل زربفت و ماده فیل و رتهه و انعام شش لک روپیه نقد بلند پایگی بخشیدند - با پیلان آسمان نهاد و اسپان تازی نژاد و سلاح و خزانهٔ بسیار و لشکر جرار بآنصوب رخصت فرمودند - و در حین رخصت فاتحهٔ فیروزی بر خواندند - و از شمول عاطفت و وفور شفقت حکم شد که از در دولتخانه بر رتهه سوار شوند - و نقارهٔ شادمانی نواخته روانه گردند - و از امرا و منصبداران سید خانجهان و راجه جیسنگه و راجه پتهلداس و الله ویردی خان و رشید خان انصاری و خواص خان و مادهو سنگه ولد راو رتن و قزلباش خان افشار و سید عالم باره و چندر من بندیله و

گشته جهانی را در اضطراب انداخت. از بارگاه خلافت انواع خیرات و اصناف مبرات بتقدیم رسید - نیازمندان درگاه ایزدی دست دعا بچرخ برین برداشته پیشانی ابتهال بر زمین گذاشته صحت ذات اقدس و تندرستی شخص مقدس را که ‹ مصراع ›

سلامت همه آفاق در سلامت اوست

از شفاخانهٔ غیبی مسالت نمودند - پس از سپری شدن سه روز مزاج وهاج اعتدال پذیرفت - پزشکان عیسی دم که بدوام حضور اقتنای سعادت و استیفای برکات مینمایند از عطایای پادشاه جود گستر خلعت یافته بانعام مبالغ گرامند دامن امید بر آوردند - نواب سپهر قباب خورشید احتجاب ملکهٔ ملکی آیات بیگم صاحب و دیگر مستورات حجب عصمت و مخدرات تتق عفت پنجاه هزار روپیه و پادشاهزادهای بخت بیدار و نوئینان اخلاص شعار یک لک روپیه برسم تصدق گذرانیدند - ازین مبالغ یک لک روپیه بمستحقین و پنجاه هزار روپیه بمستحقات عنایت شد *

هژدهم سیف خان صوبه دار اله آباد باستلام آستان سلاطین مطاف سر برافراخته هزار مهر بصیغهٔ نذر و برخی مرصع آلات و طلا آلات و دیگر اشیا بعنوان پیشکش گذرانید - و بشرف پذیرائی رسید *

فرستادن پادشاهزادهٔ والا قدر محمد شاه شجاع بهادر بصوب دکن و ذکر وقایع دیگر

چون از عرایض خانخانان مکرر بعرض باریافتگان حضور رسید که کشایش حصار دولتاباد پاس تمام در دل دکنیان انداخته - و

به عادت معهود والد ماجد فرمان روای جهان [illegible]
مسندان غم زدای که هر یک مغز بازوی [illegible] شگرف
بخت پادشاهی بود فرموده جعفر خان را بمنصب [illegible] و پانصد
هزاری ذات و [illegible] سوار بمنصب چار هزاری ذات و دو هزار
سوار - و روشن ضمیر را بخطاب [illegible] و باضافهٔ پانصدی ذات و [illegible]
سوار و بمنصب هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار [illegible] -
و عبدالرحمن [illegible] سرافراز گشت - [illegible]
پانصدی ذات و صد سوار سربلندی یافت ه

شب دوازدهم ربیع الاول بحکم شهنشاه [illegible]
سرور انبیا خلاصهٔ اصفیا علیه افضل الصلوات و اجمل [illegible]
و گروهی از فضلا و علما و حفاظ حاضر گشته تلاوت قرآن و ذکر
محاسن و مکارم آن خلاصهٔ [illegible] پرداختند و آفاق را بدوام
بخور و اقسام عطر معطر گردانید [illegible]

چنان شد بهار بخور اوج [illegible]
که شد وسمهٔ روی بدر منیر
مشام هوا شد چنان عطرناک
که شبنم بدی ریخته [illegible] از گلاب

و خوانهای اطعمهٔ گوناگون و فواکه رنگارنگ و انواع [illegible]
حلویات مرتب ساخته صلای عام در دادند [illegible] برای
پاس تعظیم و بزرگی [illegible] این شب [illegible] که [illegible]
زمین گسترده شده بود نشستند - و بهر کدام از ارباب صلاح و [illegible]
استحقاق در خور حال خاصه و [illegible]

راجه روز افزون و بهیم راتهور و راجه رام داس نروري و دکه بازخان و اصالت خان و خلیل الله خان و کرم الله ولد علیمردان خان بهادر و جمالي راد عمر خان فرونی و ... سور و سرزه خان و دیگر دلاوران جلدکار و هادسواران تابین ... و هزار احدی و هزار سوار برق انداز و پیادهٔ بسیار از تفنگچی و کماندار در ملازمت آن گوهر اکلیل خلافت مرخص گشتند - شاه عالیجاه بمرحمت خلعت خاصه و اسپ از طویلهٔ خاصه با یراق طلا و فیل از حلقهٔ خاصه با ماده فیل و راجه جسونگه و راجه رام داس بعنایت خلعت خاصه و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین مطلا و الله ویردي خان و اصالت خان و خلیل الله خان بخلعت و اسپ - و بعضي بعنایت اسپ - و برخي بمرحمت خلعت - مفتخر و مباهي گردیدند - و اصالت خان از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي ذات و پانصد سوار و خدمت بخشیگري این لشکر سربلندي یافت - و حکم شد که بیست و پنج لک روپیه از خزانه بجهت مدد خرچ منصبداران و مشاهرهٔ احدیان و برق اندازان و غیر آن همراه دهند

سیم ربیع الاول صادق خان میر بخشي پدر یمین الدوله از جهان فاني درگذشت - اعلیحضرت از عموم رافت و بنده نوازي سرو جویبار سلطنت پادشاهزادهٔ محمد اورنگ زیب بهادر را براي مفاخرت اخلاقش خصوصا پسر کلان او جعفر خان که بحسن عقیدت و لطف خدمت منظور انظار شاهنشاهي است بتعزیت فرستادند - و حکم شد که بفزوني الطاف خاقاني تسلیه بخشیده اورا با برادران بشرف بساط بوس مشرف گردانند - پس از آن که جعفر خان با برادرانش

پرتو نیز عاطفت ملکانه بر حال او افگندند - و در سلک بندهای درگاه جهان پناه منتظم ساخته بعنایت خلعت و در لک روپیه سالیانه مفتخر گردانیدند - و اسباب و اموال اورا باو باز گذاشتند - و هرچه به بی نظام تعلق داشت بسرکار والا ضبط شد - پرتهیخان باضافهٔ ششصد سوار بمنصب هزاري هزار سوار - و عبد الرحمن ولد صادق خان بخدمت بخشیگری احدیان سرافراز گردید ॥

نگارش وزن قمری

روز شنبه یازدهم ربیع الثاني سنه هزار و چهل و سه مطابق بیست و سیوم مهر ماه مجلس وزن قمري اختتام سال چهل و سیوم و افتتاح چهل و چارم از سنین عمر جاوید طراز بآئین معهود ترتیب یافت - آن جهان کرم بطلا و دیگر اشیای معهود سنجیده آمد - چون مقرر گشته که تا پادشاهزادهای والا گهر را بخدمتی مامور نگردانند منصب ندهند - چنانچه به درة التاج سلطنت محمد شاه شجاع بهادر پس از دستوري بمهم دکن منصب عنایت شد - همچنین پور خلافت بآئین دیگر بحدمتان نامدار که بتفاوت درجات بروزیانه سربلند اند تا این تاریخ هزار روپیه روزیانه می یافتند - لیکن ازانرو که جمیع امور این سلطنت بر وفق اقتضای خرد دور بین است - درین روز مسعود آن بیدار بخت را که باخلاق پسندیده و اطوار گزیده در ضمیر خورشید نظیر اورنگ آراي جهانباني پیش از دیگر اخلاف جا دارند - و خاقان مهربان بدوری ایشان رضامندنیستند - بمنصب والای دوازده هزاری ذات و شش هزار سوار و علم و نقاره

و چون مردم بسیار فراهم آمده بودند بر دوازده هزار روپیهٔ مقرر هشت هزار روپیه[دیگر افزودند *

چاردهم سیف خان را بعنایت خلعت و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین مطلا نوازش فرموده بصوبهٔ الهاباد که در عهدهٔ او بود دستوری دادند *

بیست و چهارم خان دوران از مالوه آمده باحراز سعادت ملازمت مستسعد گشت - و هزار اشرفي بصیغهٔ نذرگذرانید - سنگرام زمیندار کنور نیز باستلام عتبهٔ والا سر برافراخت - براجه بختاور پسر راجه راجسنگه کچواهه که از ضلالت کفر رهائي یافته بسعادت اسلام رسیده است خلعت و دو هزار روپیه نقد عنایت فرمودند *

اسلام خان که پس از تغیر حکومت گجرات بحکم اقدس از راه بجهت آوردن بی نظام و فتح خان و اموال ایشان به برهانپور رفته بود بیست و هفتم شرف آستان بوس دریافت - و هزار مهر بعنوان نذر و جواهر و مرصع آلات و تنسوقات گجرات که قیمت همه یک لک روپیه باشد برسم پیشکش بنظر انور در آورد - و بی نظام و فتح خان را که مهابت خان خانخانان با غنایم قلعهٔ دولتاباد همراه او روانهٔ درگاه معلی ساخته بود حاضر گردانید - بی نظام را بسید خانجهان حارس قلعهٔ گوالیار حواله فرمودند - و فرمان شد که چنانچه بهادر نظام الملک که در فتح قلعهٔ احمدنگر اسیر اولیای دولت قاهره شده بود در قلعهٔ مذکور محبوس است بی نظام را نیز دران قلعه مقید دارد - واز مجرم نوازي نقوش سئیات فتح خان با آنکه از شقاوت فطری و واژونی طالع مکرر مصدر حرکات نکوهیده شده بود بزلال عفو شسته

بمنصب هزار و پانصدی ذات و هشت صد سوار و قاضی محمد
سعید کرهرودی که از تغیر مکرمتخان بدیوانی بیوتات رکاب سعادت
سربلند گشت - بمنصب هزاری دوصد سوار عز افتخار اندوخته -
و خدمت دیوانی سرکار مهان بور خلافت بعهده یوسف تفویض
یافت - و داروغگی داغ و تصحیحهٔ منصبداران از تغیر قاضی محمد
سعید کرهرودی بزین الدین علی برادر اسلام خان مفوض فرمودند -
چون بعرض مقدس رسید که از دلایل نجومی فی الجمله گرانی
در سال حال از سنین عمر ابد طراز ظاهر میگردد - از آنروکه تصدق
عقلا و نقلا باعث رد آفات و دفع نحوسات است - ذات اقدس را بطلا
وزن نموده مبالغ همسنگ باهل استحقاق دهند - بنابران بیست و
هشتم ربیع الثانی بار دیگر این جهان افضال که همواره به بذل و
عطای اموال جهانیان را از احتیاج برمی آرد بزر سنج سنجیده
آمد - و مبالغ بمستحقین مرحمت شد - و از آنجا که حفظ ایزدی
شامل حال این سرمایهٔ امن و امان است درین سال مکروهی بوجود
همه سود نرسید - همانا این کلأت از آثار تصدق بود یا صدق حدیث
کذب المنجمون و رب الکعبه ظهور نمود *

سلخ ماه نوبتخان از اصل و اضافه بمنصب هزاری ذات و
هشتصد سوار سرافرازی یافت *

هفدهم جمادی الاولی موکب جلال قرین دولت و اقبال از
دار الخلافت اکبرآباد بسیر و شکار روهتاس و باری متوجه گردید -
شاه بیگ خان باضافهٔ هزاری هزار سوار بمنصب سه هزاری سه هزار
سوار - و اهتمام خان باضافهٔ هزاری ششصد سوار بمنصب دوهزاری هزار

و تومان طوغ و آفتاب گیر و خیمهٔ سرخ که جز پادشاهزادهاي دیگری بنصب آن مرخص نمی گردد - سرافراز ساختند - و سرکار حصار را که حضرت فردوس مکاني در آغاز جلوس مبارک بر سریر سلطنت هندوستان بهشت نشان در تیول حضرت جنت آشیاني عنایت نموده بودند - و آن حضرت در عهد دولت خود بحضرت عرش آشیاني و همچنین حضرت عرش آشیاني بحضرت جنت مکاني و حضرت جنت مکاني بحضرت صاحبقران ثاني ادام الله تعالی ظلال عاطفته علی رؤس الاقاصي والاداني ارزاني داشته بجاگیر آن اختر برج سلطنت مقرر فرمودند - و فوجداری سرکار مذکور بمحمد علي بیگ خویش قلیج خان مفوض گردید - اسلام خان را بخلعت خاصه بر نواخته از پرورده نوازي بوالا پایهٔ بخشیگری اول رسانیدند - بخشي ممالک گذارش تاریخ مینماید - خان دوران صوبه دار مالوه بمرحمت خلعت خاصه و شمشیر خاصه و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین مطلا و فیل از حلقهٔ خاصه بلند پایگي یافته بخدمت پادشاهزادهٔ جهانیان محمد شاه شجاع بهادر دستوري یافت - راجه بهارته بندیله باضافهٔ پانصدی ذات و پانصد سوار بمنصب چارهزاري ذات و سه هزار و پانصد سوار - و از اصل واضافه جان نثار خان بمنصب دوهزار و پانصدی ذات و هزار و پانصدی ذات و هزار و پانصد سوار - و مکرمت خان که بخدمت فوجداری نواحي دار الخلافت اکبرآباد سرفرازي یافته - بمنصب دو هزاری ذات و هزار سوار - و شریف خان بمنصب هزار و پانصدی ذات و هزار و دویست سوار - و سهراب خان ولد آصف خان جعفر بیگ

بسم الله الرحمن الرحيم

آغاز سال هفتم

از دور اول جلوس مقدس

روز شنبه غرهٔ جمادي الثانيه سنه هزار و چهل و سه مطابق دوازدهم آذرماه هفتم سال ميمنت اشتمال فرح بخش جهانيان گشت. و نويد کامراني بعالميان رسانيد ٭

دوم نور محمد عرب بمنصب هزاري ششصد سوار از اصل و اضافه سرافرازي يافت ٭

سيوم خديو اقبال که عشرت صيد و نخچير اندوخته معاودت فرموده بودند باغ نور منزل را نضارت تازه بخشيدند. يمين الدوله آصف خان و علامي افضل خان با ديگر امرا و ساير بندها که در دارالخلافه اقامت داشتند پذيره شده شرف ملازمت دريافتند ٭

چارم دار الخلافه بساحت رايات عاليات فروغ آگين گرديد ٭

بيست و چهارم سپهدار خان از دکن آمده سعادت آستان بوس اندوخت. و بمرحمت خلعت و کپوهٔ مرصع و منصب چار هزاري ذات و دوهزار سوار و اسپ و فيل و بيست هزار روپيه نقد سر بر افراخت. و سرکار منگير از توابع صوبهٔ بهار در اقطاع او مقرر گشت ٭

و دویست سوار - و از اصل و اضافه حسینی برادر باقرخان نجم‌ثانی
بمنصب هزاری ششصد سوار سربلند گشتند - پرموتم سنگه نبیرهٔ
راجه راج سنگه کچواهه که بیمن بندگی پادشاه اسلام از ظلمت آباد
کفر بفروغستان ایمان رسیده بود بسعادتمندی موسوم گردید - و بخلعت
و اسپ و زر نقد نوازش یافت ٭



واضح باد

که مصنف احوال هر ده سال را یک یک مجلد کرده
است لیکن درین جا بلحاظ زیادتی حجم تا این مقام یک
حصه علحده نموده شد تا در مجلد کردن بدنما نباشد *

دولتخانهٔ دار الخلافت اکبرآباد بمنصب هزاري دو صد سوار نوازش یافتند - نذانند پسر راي بنواليداس که بخدمت مشرفي فيلخانه والا سرافراز است یک فیل پیشکش نمود *

شب بیست و هفتم دو هزار روپیه مقرر بارباب استحقاق عنایت فرمودند *

بیست و نهم مطابق یازدهم بهمن افریدگار بیهمال بادشاهزادهٔ والا اقبال محمد دارا شکوه را از دختر نیک اختر سلطان پرویز صبیه کرامت فرمود - حضرت خاقاني فرین سعادت جاوداني بنزول آن اختر برج خلافت شرف قدوم ارزاني داشتند - و آن گوهر اکلیل سلطنت بعد از اداي مراسم پا انداز و نثار اقسام نفایس و هدایا بعنوان پیشکش گذرانیده بفرمان شاهنشاه یمین الدوله دو تقوز پارچه با جمدهر مرصع - و بعلامي افضل خان و شایسته خان خلعت با چارقب زردوزی - و باسلام خان و جعفرخان و مير جمله و موسوي خان و ساه وزخان خلعت با نادري - و بسایر بندها خلعت تنها عنایت نمودند - و این گروه اخلاص پژوه نخست در پیشگاه حضور اعلى حضرت بعد ازان پیش پادشاهزاده جوان بخت به تسلیمات پرداختند - و شهنشاه آسمان جاه همانجا طعام تناول فرموده آخر روز دولتخانهٔ معلی را بنور حضور منور گردانیدند *

بر افراختن رایات فیروزی از دار الخلافت بصوب پنجاب

چون دار السلطنة لاهور که از نیز مستقر سریر خلافت این

غرهٔ رجب خیرات خان که در نخستین سال جلوس مقدس از قبل قطب الملک نزد والی ایران برسالت رفته بود و درین سال مراجعت نموده بتقبیل عتبهٔ فلک رتبه پیشانی طالع برافروخت - و سه نفوز اسپ با چند استر و شتر و اقمشه ایران برسم پیشکش بنظر کیمیا اثر در آورد - کلیان جهالا که اولی حضرت در ایام خجسته آغاز فرخنده انجام پادشاهزادگی هنگامی که بقصد مالش رانا امر سنگه در اودیپور اقامت داشتند - و عبد الله خان بهادر فیروز جنگ اورا دستگیر نموده به پیشگاه حضور آورده بود جان [illegible] نموده آزاد فرموده بودند و امروز از راجپوتان عمده رانا جگت سنگه است که از قبل رانای مذکور بدرگاه والا آمده عرضه داشت اورا با یک فیل که بطریق پیشکش ارسال داشته بود از نظر انور گذرانید ٭

نگارش جشن شمسی وزن

روز جمعه بیست و ششم رجب سنه هزار و چهل و سه مطابق هشتم بهمن. جشن وزن شمسي انتهای سال چهل و دوم و آغاز چهل و سیوم از جاوید زندگي حضرت شاهنشاهي انعقاد یافت - و آن دریا نوال بخشش را بطلا و دیگر اجناس معهوده سنجیدند - درین روز میمنت افروز بر منصب علامی افضل خان که پنجهزاري ذات و سه هزار سوار بود هزاري ذات افزودند - و جعفر خان را بعنایت نقاره بلند آوازه گردانیدند - مکرمت خان بعنایت علم و فیل سر عزت بر افراخت - و از اصل و اضافهٔ باقي بیگ قلماق بمنصب هزاري ششصد سوار و خطاب خاني - و میر عبدالکریم داروغهٔ عمارات

جاگیردار از سرکار معلی زر نقد برسانند - اسلام شاهی میر بخشی اسپی از طویله خاصه با یراق طلا عنایت شد - شافی پسر سیف خان بمرحمت فیل مفتخر گشت ٭

چهاردهم در متهرا که از معابد مشهوره کفرهٔ هندوستانست الله ویردیخان قراول بیگی بعرض مقدس رسانید که آن روی آب در بیشهٔ که محاذی موضع مهابن است شیری چند بنظر در آمده و قطع نظر از جان شکری وحوش صحرا بمواشی قصبات و قریات این نواحی ضرر بسیار میرسانند - شهنشاه شیرشکار بکشتی از آب عبور نموده فیل سواره بشکارگاه در آمدند و چهار شیر دو نر که در نهایت تن آوری و قوت بودند و دو ماده به تفنگ شکار فرمودند - و یکه شیربچه را گرز برداران بفرمان والا زنده بدست آوردند ٭

شب پانزدهم که لیلة البراة بود بموجب حکم اشرف کنار دریا سفاین بفانوس و چراغ برافروخته آمد و تماشای چراغان عشرت افزای خاطر اقدس گردید - درین شب متبرک ده هزار روپیه مقرر به نیازمندان عطا شد - و عبادات مخصوصه این شب بتقدیم رسید - روز دیگر از متهرا نهضت نمودند ٭

٭ بیستم کلیان جهالا را که پیشکش رانا جگت سنگه آورده بود بخلعت و اسپ سرافراز ساخته مصحوب او خلعت فاخره و اوربسی مرصع با دو اسپ از طویله خاصه یکی با زین طلا و دیگری با زین مطلا و فیل برانا فرستادند - درین تاریخ الله ویردیخان بعرض اشرف اقدس رسانید که درین نواحی شیری چند ظاهر گشته - اعلی حضرت بآن صوب تشریف فرموده دو شیر یکی نر که هفت من و

دودمان خواقین نشان است از جلوس میمنت مانوس بورود رایات جهان پیما زینت نیافته بود - و خاطر عشرت پیرای بندگان اعلی حضرت بگلگشت خطهٔ بی نظیر کشمیر که بفزونی سبزه و ریاحین نموداریست از فردوس برین بل بهشتی است برروی زمین نیز رغبت میفرمود - بنابران اخرروز پنجشنبه سیوم شهر شعبان المعظم سنه هزار و چل و سه مطابق چاردهم بهمن موکب جلال از اکبر اباد بصوب پنجاب راهی گردید - و سرادق عظمت که بیرون شهر دار الخلافت کنار دریای جون برافراخته شده بود بنزول اقدس مورد انوار گشت - و سه روز درین منزل مقام شد خان عالم را که از میر شکاری وقوف تمام دارد هزار و پانصد اشرفی عنایت کرده حکم فرمودند که تا دار الملک دهلی ملازم رکاب سعادت باشد - بحاکم خان چار صد اشرفی و به شیر خان ترین ده هزار روپیه و بصوفی بهادر فیل مرحمت شد - و از اصل و اضافه صدر شمس بمنصب دوهزارو پانصدی دو هزار سوار - و پیرخان میانه بمنصب هزاری هشتصد سوار سرافراز گشتند - هفتم موکب اقبال ازین منزل کوچ نموده بره نوردی درآمد - و از عدالت گستری و رعیت پروری مقرر فرمودند که بخشی احدیان با احدیان تیرانداز یک طرف راه و میر آتش با برق اندازان از طرف دیگر اهتمام نمایند تا بعبور اردو و مرور لشکر زراعت پا مال نگردد - و چون بسطت اردوی گیهان پوی بعد از نزول بسیط زمین را فرو می گرفت - داروغگان و مشرفان و امنا معین گشتند تا هر قدر زراعت پی سپر گردد براورد نموده حصه رعیت برعیت و حصه جاگیر دار که بپایهٔ هزاری نرسیده باشد

همگنان گردید - بر زبان گوهربار رفت که در ایام پادشاهزادگی روزی در چنگلهر (جلیسر) که شکارگاه حوالی دار الخلافه اکبرآباد است شانزده آهو بدست مبارک شکار کرده بودم - و چون این ماجرا بسمع حضرت جنت مکانی رسید فرمودند که ما نیز در یک روز هژده آهو بتفنگ زده‌ایم - طالبای کلیم این رباعی بعرض مقدس رسانیده بصله کامیاب گردید ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ « بیت »

چون شاه جهان پادشه شیر شکار ‌‌‌‌‌‌ افگند بدام پی نخچیر گذار
روزی بتفنگ خاص بار چل آهو ‌‌‌‌‌‌ افگند که نشکند بیک صید دو بار

دوم شهر رمضان مقرب خان دکنی از محل اقطاع خود آمده شرف زمین بوس دریافت ‌«

پنجم در مقام سونپت اعتقاد خان صوبه دار دار الملک دهلی را بعنایت خلعت سرافراز ساخته رخصت انصراف دادند «

هفتم مقرب خان بمرحمت خلعت نوازش یافت و بجاگیر خود مرخص گردید - سپهدار خان از قلعه احمد نگر آمده بتقبیل عتبهٔ والا فرق عزت بر افراخت و هزار مهر نذر گذرانید «

شانزدهم باغ پرگنه انباله که بفرمان گیتی خدیو در ایام سعادت فرجام پادشاهزادگی ترتیب یافته بود و در آغاز جلوس مبارک بنواب آسمان قباب پادشاهزادهٔ عالمیان بیگم صاحب عنایت شده بقرنزول اقدس نضارت فردوسی یافت - و حکم شد که متصدیان سرکار آن ملکهٔ دوران دران مکان روح افزا مطابق امر خاقانی عمارتی بنا نمایند «

نوزدهم باغ حافظ رخنه که در زمان دولت حضرت عرش آشیانی به جد کاری حافظ که دران ایام کروری سهرند بود درانجا مرتب

دیگر ماده که پنج من پادشاهی وزن داشت بتفنگ شکار کرده معاودت نمودند - بحکیم الملک چهار هزار روپیه و بحکیم مومنا دو هزار روپیه مرحمت شد *

بیست و سیوم اعتقاد خان صوبه دار دار الملک دهلی یک منزلی شهر آمده احراز معادت ملازمت نمود *

بیست و چهارم نورگده که بحکم حضرت جنت مکاني درون ان عمارات ساخته شده بفر نزول سعادت موصول آرایش یافت *

بیست و ششم نخست بطواف روضهٔ منورهٔ حضرت جنت اشیاني انار الله برهانه پس ازان بزیارت مرقد فیض مظهر سلطان المشایخ شیخ نظام الدین اولیا قدس سره پرداخته متولیان و سدنه این اماکن نزاهت مواطن را بخیرات و مبرات دامن آرزو بر آمودند - و پنجهزار روپیه از سرکار والا با نذور پادشاهزادها بمعتمدان حواله رفت - تا بخاکساران نیاز آئین و خامل ذکران بیغوله نشین درخور احتیاج قسمت نمایند - و از اصحاب عمایم و ارباب استحقاق شهر معادت بهر دارالملک دهلی هر کس بشرف ملازمت مشرف شد ابر افضال خاقاني کشت امیدواران را سر سبز و شاداب گردانید *

بیست و هفتم از نورگده بشکار پالم که صید گاهی است مقرر رکضیت نموده در عمارات پادشاهي که دران سر زمین اساس یافته نزول اجلال فرمودند - و چهار روز دران مقام دل افروز بعشرت نخچیر پرداخته فراوان صید نمودند - چنانچه در یك روز بذات اقدس چهل آهوی سیاه بتفنگ خاصه که بخاص بان موسوم است شکار کردند - و هیچ یکی محتاج به تیر دوم نگشت - و اینمعني باعث تعجب

که یکی رو طرف لامر و دیگری [illegible] ارائه
دیده شد و دوم را با دوروزی ازا [illegible] شد ه

بیست و سوم سرای اعتماد الدوله مصروف هدام گردید - در
روز راجه سنگت سنگه والد راجه ماسو از قواحی [illegible] آمده دولت
سجده سیده سر دو راه ارشد [illegible] بفال [illegible] خاص و منصب
هزاری ذات و پانصد سوار از اصل و [illegible] کسده بسرافرازی
معاودت [illegible] ه

سلخ رمضان کنار آب دهاره معسکر اقبال گشت [illegible] ماه
مبارک مبالغ سی هزار روپیه مصرف دار [illegible] رسید ه

روز عید فطر مقام فرمودند - [illegible] صدقه
صفدر پادشاهزاده بلند اختر محمد دارا شکوه که [illegible] کمال آن
سال حدیقه سلطنت بود [illegible] - خاطر آن گوهر
اکلیل خلافت غم آگین شد چنانچه از [illegible] طاهر
گشت - و حرارت و اضطراب رو [illegible] - و چون [illegible]
حضور انور [illegible] وزیر خان را که
از بنده های معتمد قدیم الخدمت است و از علم طب [illegible]
دارد و مزاج خلاصه زمان و پادشاهزاده های [illegible]
از دار السلطنه لاهور طلب فرمودند - و از آنرو که سعادت مختار
بجهت ملازمت نزدیک بود حکم شد که خود را بالمغار برساند و
بمداوا پرداخته معاودت نماید - پس از آن که موکب اقبال حوالی
دار السلطنه برسد در ساعت نیک سعادت استلام عتبه والا دریابد -
خان مومی الیه چهارم شوال داخل اردوی کیهان پوی گشته

آسوده و در براه‌ست - و اطاعت فرمان احکام مرتبه بدانست و امر حضرت
خدیو جهانی متصل آن بالای داکسا باشند اند مورد سعادت
محصل گردد ؞

گذارش نو روز

شب سه شنبه بیست و یکم رمضان المبارک سنه هزار و چهل و نه هجری خورشید زرین لوا دانشمند گیتی افروز نزهت سرای حمل را فروغ آگین ساخت - خاقان هفت اقلیم - و پادشاه تخت و دیهیم - سریر خلافت را بانوار عدالت بر افروخته ابواب نشاط بر روی جهانیان مفتوح گردانیدند - سپهدار خان را بعنایت خلعت و اسپ با زین مطلا و فیل و صوبه داری گجرات از تغیر باقر خان نجم ثانی بلند پایگی بخشیده رخصت فرمودند - امام قلی که شاه صفی والی ایران اورا همراه خیرات خان نوکر قطب الملک بسفارت گلکنده فرستاده بود و مصحوب او نامه بدرگاه عالم پناه نیز ارسال داشته دریافت شرف استلام عتبه والا دریافت - و بیست اسپ و چند استر و شتر با دیگر اشیای ایران بر سبیل پیشکش بنظر انور خاقان حق گستر در آورد - و بخلعت و انعام چهل هزار روپیه سرافراز گردید - پاینده بی اوزبک که بسعادت یاوری از ماوراء النهر بعزم زیارت حرمین شریفین آمده بود شرف اندوز ملازمت گردید - و هژده اسپ و ده شتر نر و ماده پیشکش نمود - و به انعام ده هزار روپیه نوازش یافت - بدیانت خان دیوان و فوجدار سهرند حکم شد که مطابق طرحی که پسند طبع اقدس آمده نسخه دلکش

بود از طی امور گذرانیده التماس برادری او بعرض رسانیده
شرف پذیرائی یافت - و هم درین روز سعید خان [illegible] که
بعد از جلوس مقدس سعادت ملازمت در نیافته بود بدرگاه
عظمت و جاه رسیده دنقوبال آستان گردون نشان سر بر افراخته و
هزار مهر بصیغهٔ نذر و صد اسپ و [illegible] پیشکش
بنظر کیمیا اثر در آورد - و ملتجه خان حاکم ملتان بدرگاه والا آمده احراز
شرف ملازمت نمود و [illegible] اسپ عراقی و [illegible]
برسم پیشکش [illegible] در آورد - و [illegible] را با دیگر امتعه
گجرات که باقر خان [illegible] حاکم آنجا روانهٔ درگاه معلی
ساخته بود درین وقت رسید و شرف قبول یافت - منصب [illegible]
خان که خدمت فوجداری دامن کوه کانگره بوده [illegible] بتقدیم
رسانیده بود باضافه پانصدی ذات سه هزاری ذات و دو هزار سوار
مقرر گشت - مخلص خان از گورکهپور آمده باستلام عتبهٔ والا
سرافراز گردید و دو فیل پیشکش کرد - منصب افتخار خان برادر
سعید خان از اصل و اضافه هزاری ذات و هشتصد سوار قرار یافت -
قیمت آنچه از روز نوروز تا روز شرف از پیشکش پادشاهزاده های
کامکار و امرا و اعیان دولت بپذیرائی رسید مبلغ ده لک روپیه شد *

پانزدهم بزیارت مرقد منور حضرت جنت مکانی تشریف فرموده
ده هزار روپیه از سرکار خاصه و پنج هزار روپیه از پادشاهزادهای
والا قدر به نیازمندان نثار نمودند *

ازانجا که خاطر حق ناظر خدیو خدا شناس بمصاحبت خاک
پیران کوی نیاز میل تمام دارد هفدهم کلبهٔ [illegible] طرق هدایت -

پادشاهزاده جهاندار را ملازمت کرد - و نخست تشخیص مرض که ناگزیر مداواست و اطبای دیگر ان را نیک در نیافته بودند نموده در صدد معالجه شد - و بهمین توجه خاطر ملکوت ناظر در اندک وقتی مزاج گرامی باعتدال گرائید - و بزم نشاط را رونق پدید آمد - اعلی حضرت در ایام بیماری آن اختر برج کامکاری از فزونی عاطفت حکم فرموده بودند که سراپرده آن والا گهر متصل دولتخانه پادشاهی برپا نموده باشند - تا نواب قدسی القاب بیگم صاحب اکثر اوقات آمده شده نموده به بیمارداری بپردازند - و خود نیز بذات اقدس مکرر بعیادت تشریف بردند - و مبالغ گرانمند بفقرا و مساکین عطا فرمودند ٭

ششم کنار تالاب خواجه هندیار که در ظاهر دارالسلطنة است مرکز اعلام جاه و جلال گردید ٭

هفتم مطابق هفدهم فروردین از آنجا بر فیل نصرت نشان سوار شدند - درین هنگام وزیر خان دولت ملازمت دریافت و هزار مهر نذر گذرانید - و نجابت خان فوجدار دامن کوه کانگره و میرزا والی و سرآوار خان پسر لشکر خان فوجدار لکهی جنگل و سایر تعیناتیان و اعیان و اشراف لاهور با او آمده شرف کورنش حاصل نمودند ٭ و بعد از یک پهر روز دولتخانه دار السلطنة به نزول اقدس آسمانی پایه شد ٭

نهم که روز شرف بود وزیر خان پیشکشی عالی از جواهر و مرصع آلات و طلا آلات و اسپ و شتر و پارچه ولایتی و والی کار ولایت و لاهور و دیگر اشیا که در مدت صوبه داری پنجاب سرانجام داده

سر بر افرازند - و طرحی گزیده بوزیر خان و صادق خان و اراب پادشاهی
حواله شد - که تا هنگام معاودت از کشمیر در چنبر ضبط گردانند
یوسف خان تاشکندی باضافهٔ پانصدی دویست سوار بمنصب هزار و
پانصدی هزار سوار - و از اصل و اضافه شادی ازبک ولد بهادر
بهادر بمنصب هزاری هشتصد سوار سرفرازی یافتند ٭

بیست و یکم منزل یمین الدوله که بسان قدر و منزلت و اعتبار
و مرتبت او نسبت بسایر نوئینان والامقدار از منازل دیگر امرا در
نزاهت و دلکشائی و وسعت و وجه استحکام تمام دارد - و مبلغ بیست
لک روپیه خرج آن شده حسب الالتماس او بقدوم مبارک آرایش
یافت - یمین الدوله بعد از ادای شکر مواطفت و مراسم تهنیهٔ شاهی
و مراسم پانداز و نثار پیشکشی عالی از جواهر و مرصع آلات و طلا
آلات و اسپ و پارچه و دیگر نفایس که قیمت مجموع آن شش
لک روپیه شد بنظر انور در آورد - و عاطفت پادشاهی شرف
پذیرائی بخشید - و یمین الدوله سوای آن بپادشاهزادهای کامگار نیز
برخی از مرصع آلات و اسپ و پارچه پیشکش گذرانید - و خاقان
بنده نواز طعام تناول فرموده آخر روز بدولتخانهٔ والا تشریف آوردند -
درین تاریخ سعید خان را بمرحمت خلعت و جمدهر مرصع نوازش
نمودند - و از سواران منصب او که چارهزاری چار هزار سوار و دو هزار
دو اسپه سه اسپه بود هزار سوار دیگر دو اسپه سه اسپه مقرر فرمودند -
و او را بعنایت اسپ با زین مطلا و فیل سر برافراخته بکابل رخصت
انصراف دادند - چون سپری شدن راجه بهارته بندیله بمسامع
حقایق مجامع رسید دیبی سنگه پسر او را بمنصب دوهزاری دوهزار

مفتاح کنوز ولایت - میان میر را که نقد سلوکش بسکهٔ قبول رسیده
و مبادی طلبش بمنتهای وصول - ریاضت از جبین نور آگاهش
ساطع - و آثار عرفان از باطن فیض مرطنش لامع - و احوال سعادت
اشتمال او و دیگر مشایخ و فضلای این عهد بتفصیل در خاتمه
نگارش خواهد یافت - بحضور موفور السرور فروغ آمود گردانیدند -
چون آن دانای اسرار کونی و الهی حطام دنیوی و سواد صوری را
بنظر در نیاورده بناکامی نفس خود کام در خواهش بسته دارد
پادشاه روشن دل جز تسبیح و دستار سفید چیزی ندادند -
و از استهار میل طبیعت آن سرامد وارستگان بتنها نشینی و
وحدت گزینی بعد از جلسهٔ خفیفه اظهار وداع نمودند - آن پیشوای
اهل یقین بخواهش تمام استدعا نمود که ساعتی بمجاوس فیض
مانوس صحبت کدهٔ این بی نوا را راحت آما گردانند - و این
محفل روحانی در کمال شگفتگی و بشاشت انجام پذیرفت -
و بسانکات گوش آرا و کلمات سعادت اوزا بزبان الهام بیان گذارش
داده باعث نشاط خاطر آن خموش زبان گویا دل و انبساط باطن
آن گنج نشین پیوند گسل گشتند *
نوزدهم منزل شیخ بلاول را شرف قدوم ارزانی داشته لختی
بمقالات دلکشا و مقولات فیض انتما سامعه افروز گردیدند - و دوهزار
روپیه بشیخ که هرچه بدو رسیدی صرف اضیاف و فقرا نمودی
عطا فرموده بدولتخانهٔ والا مراجعت نمودند - و چون عمارات
دولتخانهٔ خاص و آرامگاه دولتخانهٔ عالی که بامر حضرت جنت
مکانی ساخته شده بود پسندیدهٔ طبع اقدس نیامد حکم شد که هم از

[illegible] هزاری ذات و سوار ممتاز گردید .

نهضت موکب اقبال بسیر نزهتگاه کشمیر

بیست و چهارم مطابق غرهٔ ماه خورداد بساعت [illegible] اردوی
کیهان از دار السلطنت رخصت فرمودند - و آن روز در باغ [illegible]
سرا پردهٔ شاه عالم پناه * کشادند برابر خورشید و ماه

بیست و پنجم وزیر خان را بعنایت خاصه خلعت و [illegible]
مرصع با [illegible] در [illegible] دار السلطنت
گذاشتند - روز دیگر رایات اقبال جانب [illegible] نهضت فرمودند *

پوشیده نماند که از دار السلطنت تا کشمیر چهار راه است یکی
راه پکهلی که سی و پنج منزل و یکصد و [illegible] کروه پادشاهی است -
کروهی [illegible] و هر [illegible] و پانصد ذراع ذراعی
چهل انگشت - این راه اگرچه نزدیک المسافت و خم و پیچ [illegible]
و دراز [illegible] اما گرم [illegible] و [illegible] راههای دیگر [illegible]
برف کمتر می افتد - [illegible] چون خواهند که در
آغاز موسم شگوفه بکشمیر رسند ازین راه می روند - دوم راه پونچه که
بیست و نه منزل و یکصد و دو کروه است - درین راه نیز برف
کم است لیکن یک دو جا بعد از گذاشتن [illegible] گل [illegible]
گذشتن دشوار است - و ازین راه در اواسط بهار میرسند سیوم راه
[illegible] که بیست و سه منزل و [illegible] کروه پادشاهیست - این نیز
همان قدر برف دارد و ازین راه اواخر بهار [illegible] -
چهارم راه [illegible] که هشتاد کروه پادشاهیست - از لاهور تا [illegible]

سوار و خطاب راجگي بر نواختند - عزیز الله ولد یوسف خان بخطاب عزت خاني و عنایت علم سربلند شد ٭

بیست و دوم سعادت خان بعنایت خلعت و اسپ با زین نقره نوازش یافته بحال فوجداری مرخص گردید - پیشکش سید حسن ولد سید دلیر خان باره پنج فیل بپایهٔ قبول رسید ٭

بیست و سوم بشکار جهانگیر آباد معروف به هرن منارہ که شکارگاه مقرر حوالي دار السلطنت است متوجه گشتند - و سه روز دران مکان نشاط افزا توقف فرموده عنان مراجعت منعطف گردانیدند - و چون صید گاه مذکور مردم افزائي و کثرت نخچیر از مصاید دیگر امتیاز دارد - و عمارتي که در زمان حضرت جنت مکاني دران‌جا بنا یافته چنانچه باید نبود - فرمان شد که عمارتي دیگر درکمال خوش طرحي و زیبائي مرتب گردانند - چنانچه در عرض یکسال بصرف هشتاد هزار روپیه صورت تمامیت یافت ٭

هشتم ذي القعده قلیچ خان را بعنایت خلعت و اسپ با زین مطلا سرافراز ساخته رخصت انصراف بجانب ملتان دادند - مخلص خان بمرحمت خلعت و باضافهٔ پانصدي ذات بمنصب سه هزاري ذات دوهزار سوار و صوبه داری تلنگانه که از صوبجات ملک جنوبي است و عنایت اسپ با زین نقره سربلند گشته بآنصوب راهي گردید - معتمد خان دکني بخلعت و علم و اسپ با زین مطلا و خدمت فوجداری سرکار گورکهپور از تغییر مخلص خان فرق عزت برافراخت - پردل خان باضافهٔ پانصدی ذات بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و از اصل و اضافهٔ لطف الله ولد

راه ازار بسیار می کشید شهنشاه حقیقت آگاه که آسایش و آرامش
کافهٔ برایا پیش نهاد همت والا دارند حکم فرمودند که سوای
پادشاهزادهای کامگار و اسلام خان میر بخشی و جعفر خان و شاهنواز
خان قوش بیگی و مرشد قلی خان آخته بیگی و چندی از بندهای
نزدیک و قراولانی که حضور ایشان بجهت صید و شکار ضرور است و
گروهی از اهل کارخانجات دیگر که در رکاب ظفر نیایند - عقب اردوی
معلی یمین الدوله آصف خان با شایسته خان و جمعی دیگر از خویشان
و منتسبان خود - پس ازان علامی افضل خان با عمله دفتر -
سپس میر جمله میر سامان با کار گذاران بیوتات سرکار خاصه
شریفه - ازان پس معتمد خان بخشی دوم با سایر منصبداران
بفاصلهٔ یک منزل می آمده باشند - و اینمعنی باعث آسودگی
[illegible] گردید - ظفر خان صوبه دار کشمیر تا بهنبر
که در جاگیر او بود استقبال نموده باستلام عتبهٔ فلک رتبه سر
بر افراخت ٭

چهارم رایات جهان پیما از بهنبر نهضت نموده بچوکی هتی
که ازانجا چهار کروه است معسکر اقبال شد - درین راه کریوه است
عسیر العبور که بکهاتی آدمی دکه یعنی سخت تنگنا اشتهار دارد -
و ازینطرف ارتفاعش یک کروه و ربع است و از جانب دیگر سه ربع
کروه - چون اینهمه در اهتمام اسلام خان بود خان مذکور آنرا
پیشکشی بنظر اکسیر اثر در آورد - روز دیگر از چوکی [illegible]
نموده بنوشهره که ازانجا سه و نیم کروه است و از توابع صوبهٔ کشمیر
و بامر حضرت عرش آشیانی برکنار رود خانهٔ آن حصار استوار

که راهیست هموار هشت منزل و سی و سه کروه هست - و از بهنبر تا کشمیر که کوهستان است دوازده منزل و چهل و هفت کروه - از صعوبت ممر که بیشتر بر شوامخ جبال واقع است شتر از بهنبر بیشتر نمیرود - و بار بر فیل و اسپ و استر بر می دارند - چنانچه پیش خانه نسبت بسفرهای دیگر درین سفر بسیار تخفیف می یابد - و ابتدا از زمان حضرت جنت مکانی قرار یافته که در یازده منزل از منازل دوازده گانه که چوکی هتی و نوشهره و چنگس سرای و و راجور و تهنه و بیرم کله و پوشانه و لدهی محمد قلی و هیره پور و ساجه مرگ و خانپور باشد هرجا یکدست عمارت که باصطلاح اهل کشمیر انرا لدهی نامند مشتمل بر مشکوی دولت و دولتخانهٔ خاص بسازند - و عمارت هرکدام را باهتمام یکی از نوئینان عظام واگذاشته اند - و اگر از راه دیگر رایات جلال متوجه کشمیر میشود در منازل کوهستان نیز این طریقه معمور است - راه پیر پنچال اگرچه بهتر و نزدیکتر از سه راه دیگر است اما ادراک هنگام تماشای شگوفه و لاله چوغا سو باین راه ممکن نیست - چه تا اواخر اردی بهشت که انجام بهار است بر سر کتل پیر پنچال برف می باشد - و چون تا روانه شدن اردوی گیهان پوی از دار السلطنة برف گداخته بود طی مراحل براه پیر پنچال مقرر شد - و از آب چناب براه پل کشتی عبره فرمودند *

سیوم شهر ذی الحجه مطابق دهم خورداد در ظاهر بهنبر نزول اجلال واقع شد - ازانجا که در عهد دولت حضرت جنت مکانی لشکر از کثرت و ازدحام درراههای تنگ و کریوههای دشوار گذار این

قربان پرداخته بسیر آبشار و ازانجا بشکار قمرغه متوجه گشته باین راهو که از کمر کوه نمودار شدند باوجود بعد مسافت بتفنگ شکار فرمودند و هفت راهو پیاده بدست گرفتند ه

پنجشنبه یازدهم از بیرم کله سوار شده پوشانه را که عمارت شاهی آن نیز در عهده ظفر خان بود و دو کروه پادشاهی فاصله داشت مهبط رایات جلال گردانیدند - روز دیگر از پوشانه که پای کتل پیر پنجال است کوچ نمودند - و کتل مذکور را که از پائین تا بالا قریب دو کروه پادشاهیست و ازان میان یک کروه بمرتبه بلند و ناهموار که طی بعضی جاها سوار ممکن نیست بآهستگی پالکی سوار عبور نمودند - مصاعد آن با فلک انباز است و مصاعد آن با ملک هم آواز - مرغ تیز پر بر قله آن پرواز نکند - و سحاب بلندی گرا از دامن آن سر برنیارد - حاجی محمد جان قدسی این چند بیت در وصف آن گفته ه بیت ه

معاذ الله ز راه پیر پنجال ه که مثلش دیده کم چرخ کهن سال
صبا در دامنش زان می‌خزد ه که نتواند ببالایش بر آمد
سراپا گشته حیرت چرخ والا ه که ره این کوه را چون رفته بالا
درین ره مرغ نتواند پریدن ه بمقراض پر این ره را بریدن
بود مشکل گذشتن زین ره تنگ ه درین ره راهرو نقشیست بر سنگ
رهی افتاده چون طول امل پیش ه که در هر گام دارد صد خطر بیش
گروهی دست از جان بر فشانده ه دران ره چون گره بر تار مانده
ز قطع ره بسر غلطیده یکسر ه چنان کز رشته بگسسته گوهر

بعد از قطع این عقبه موکب جلال در منزل ادهمی محمد قلی که

ساخته اند تشریف فرمودند - این قصبه در جاگیر ظفر خان بود
و لدهی آن در عهدهٔ او - در سالف زمان درین راه دو سنگ کلان از
کوه غلطیده بر کرانهٔ شاه راه افتاده بود - بامر حضرت جنت مکانی
سنگتراشان هنر پرداز دو پیکر فیل تراشیده اند - صباحی آن
جنگس ستی که از نوشهره چهار و نیم کروه است و عمارت لدهی
آن که مشرف بر رود خانه است بروشن ضمیر خلف صادق خان
تعانی داشت مقر اعلام نصرت انجام گردید - ازانجا براجور که پنج
و نیم کروه است و لدهی آن نیز بر کنار این رود خانه واقع شده و
در اهتمام ظفر خان بود نهضت نمودند - روز دیگر در موضع تهنه
از مضافات پرگنه راجور که بفاصلهٔ چهار و نیم کروه ازان واقع است
دایره شد - و لدهی انرا که بسربراهی میر جمله صورت تمامیت
یافته و بسان همتش پست و زبون بود بنزول اجلال منور گردانیدند -
یک روز برای آرامش لشکر درانجا مقام نموده برای آن از کتل
رتن پنجال که بفراوانی سبزه و ریاحین و اشجار زبان زد روزگار است
عبور فرمودند - و بموضع بیرم کله که از تهنه سه کروه است و دو طرف
آن کوههای مملو از گل و صنوبر سر بفلک کشیده - و رود خانه دارد
که منبعش تال پریان است و در گوارائی و لطافت مصداق هذا
عذب فرات - و لدهی پادشاهی بسرکاری ظفر خان بر کنار آن
اساس یافته - و در درهٔ کوه آبشار یست که بقدر سه چهار آسیا آب
از ارتفاع سی گز ریخته برود خانه می پیوندد - و بحکم حضرت
جنت مکانی محاذی آبشار چبوتره از سنگ ساخته اند - فرود آمدند -
روز دیگر چون عید اضحی بود دران مکان توقف فرموده و برسم

نموده بدولتخانه والا تشریف بردند - این مصر یوسف اقتا را که
بکشمیر شهرت یافته در دفاتر سوی نگرسی نگارند - اما از سبوسهیین
دفتر اکبر نامه مستفاد میگردد که نامش در راج ترنگنی که مبنی
است از احوال چهار هزار ساله این سرزمین نزاهت آگین ستي
سر است هنوز ستي زن مهادیو و سر تالاب را نامند چون تمامی
این زمین آب فرو گرفته بود و ستی همواره دریاچها غسل نمودی
بدین اسم موسوم گردید - و سبب بر آمدن این مرز و بوم از زیر
آب نیز نقل نموده - مساحت طول کشمیر دلپذیر که معروف
است بشوامنج جبال از ویرناک که جنوب رویه واقع است تا
موضع دواره کاجل از اعمال پرگنه وچرن کهاوره که طرف شمال
است قریب صد کروه رسمي است - و عرض آن از موضع
ککنه گر جانب مشرق تا موضع فیروز پور از مضافات پرگنه بانگل
سمت مغرب نزدیک بیسي کروه رسمي - این خطه فردوس نظیر
بحسب نزهت و صفا - و لطافت آب و هوا - و وفور ریاحین و اشجار
و کثرت فواکه و اثمار - و باغهای خوش - و جزیرهای دلکش -
و چشمسارهای تسنیم زلال - و تالابهای کوثر مثال - و آبشارهای
فرح فزا - و ییلاقات دل کشا - بهترین معموره دنیا است - و سیاحان
ربع مسکون - و سیاحان کوه و هامون - باین کیفیت مکانی
گذارش ندهند - نظم طرازان پارسي در وصف آن اشعار غرا برگذارده
اند - ازانجمله این چند بیت است که حاجی محمد جان قدسي که
درین سفر فرح اثر در رکاب سعادت کامیاب بود گفته - و باحسان و
وتحسین سرافراز گردیده « نظم »

از پوشانه سه و نیم کروه است - و او درکوهستان کشمیر برای فرود آمدن سفر گزینان و رهنوردان ساخته بود - و پس از اندراس آن ظفرخان حاکم آن ملک از زر سرکار خاصه شریفه بکمتر مسافتی لدهی دیگر برای نزول اقدس بنا کرده - ورود نمود - روز دیگر از ناری براری که راهیست در کمر کوه و یک جانب آن کوه و طرف دیگر دره واقع شده عبور فرموده بموضعی که آنرا سرای سوخته نامند و میان دره آباد گشته که مشتمل نشیب و فراز و مشتمل همواری راه است رسیدند - درین دره رود خانه جاریست که آبش درکمال عذوبت و گوارائی است - روز دیگر لدهی هیره پور را که باهتمام علامی افضل خان انجام یافته بود و مسافت از [illegible] دلي تا انجا سه کروه و سه ربع است رشک بهشت برین گردانیدند - نهري که میان لدهی در نهایت دلکشائی و روح افزائی جاري است باعث انبساط خاطر ملکوت ناظر گشت - و پیشکش علامی بنظر کیمیا اثر درآمد - روز دیگر مقام شاجه مرگ که چهار کروهی هیره پور است معسکر اقبال گردید و لدهی آنرا که سرکاری آن بشایسته خان متعلق بود به نزول میمنت موصول فروغ تازه بخشیدند - و ازانجا بخانپور که سه کروه مسافت دارد و لدهی ان بکار فرمائی یمین الدوله صورت اتمام گرفته - توجه فرمودند - درین راه نضارت سبزها و لطافت آبهای مسرت انگیز و طراوت گلهای مشک بیز دیده را نور و دل را سرور می بخشید - و این گل زمین سر آغاز منزهات این ملک دل نشین است *

روز پنجشنبه هژدهم از خانپور که پنج کروهي شهر است نهضت

درآمده است و [illegible] از زیر [illegible] عبور [illegible]
پنجاه از پائین آنجا و [illegible] و [illegible] و [illegible] کنده [illegible] واقع
[illegible] [illegible] دریای [illegible] ملحق می شود - و در شهر [illegible]
[illegible] از چوبهای استوار و ستونهای [illegible] پل [illegible] از [illegible]
چهار پل میان شهر واقع شده است [illegible] این پلها [illegible] ارتفاع
ایست که از گذارده اند ال کوه [illegible] کنار [illegible] گردون [illegible]
مثالی [illegible] آن را نمی یابد [illegible] عمارات [illegible] پرگذار [illegible]
دریا اساس [illegible] مساکن این مملکت [illegible] پادشاهان [illegible]
و منازل پادشاهزادهای والا تبار و امرای عالی [illegible] از چوب و
تخته است - و اکثر آن سه طبقه و چهار طبقه [illegible] از
تخته خوشتراشیده ساخته روی آنرا نیز پوشش [illegible] و [illegible]
خاک ریخته تخم لاله چوپاسو که بهترین اقسام آنست و [illegible]
سرزمین بغایت بالیده و سبز رنگ می ماند [illegible]
شهر گلابدست وسیع که آنرا قبل [illegible] خواند [illegible]
در نهایت صفاست - و ازان انواع سبزه سر برزده [illegible]
بریاحین و اشجار و ازهار محیط گشته - از انبوهی گل و سبزه گوئی
برهمدن آب فرش زمردین و بساط رنگین گسترده اند و از
عکس آن * نظم *

بهشتی از ته دریا نمودار * چنان کرده تو عکس [illegible]
چمنها در میان آب پیدا * چو روی نوخطان از دیده ها
بهشت است آنکه تا کشمیر را دید * سر از سرچشمه بزیر آب دزدید
پاشنه گذار تماشائیان که بسیر باغ و جزایر این قبل می پردازند

خوشا کشمیر و خاک پاک کشمیر * که می‌نازد بهشت از خاک کشمیر
هوایش سرمهٔ چشم بهار است * بهشت و جوی شیرش آب لار است
ز جوش سبزه در کوه و بیابان * زمین گشته و فلک شده یکسان
هر آن گلها که مشهور جهانست * گل اینجا بوستان در بوستانست
کند در پیر عمر جاودانی * هوایش کار آب زندگانی
نزد سبزه ره در کوه و صحرا * چو از عقد زمرد رشته پیدا
بود مایل بسبزی خاک پاکش * مگر آب زمرد خورده خاکش
ز فیض ابر می‌روید درین کاخ * ز تار شمع گل پیش از رگ شاخ
کند گل بر سر دیوار ریشه * شود دیوار سبز از آب تیشه
نگاری بر ورق گر صورت خار * ز تاثیر هوا گل آورد بار
گر افتد از کف ساقی پیاله * دواند ریشه در گل همچو لاله
بمینا گر کند فیض هوا کار * ببالد چون کدوی تازه بر تار

آب بهت که یکی از آبهای پنجاب است و مرور از وسط بغداد از وسط این شهر که بسی وسیع است میگذرد - و منبعش چشمهٔ ویرناگ است که از شهر بیست و دو کروه بالائی است - و تعریف آن بجای خویش گذارش خواهد یافت - آب این چشمه از طرف جنوب می‌آید - و در راه رودها و چشمهای بسیار بآن می‌پیوندد - و دریائی شده از میان شهر جاری میگردد - و شمال رویه رفته بکولاب محیط وسعتی چرخ حباب که بتال آلر مشهور است در می‌آید - و ازانجا تا باره موله بر زمینی هموار میرود - بعد ازان بکوهستان در آمده و سر از زمین پنجاب بر آورده از پنج کروهی قلعهٔ رهتاس میگذرد - و بآب چناب که از جبال کشتوار

که ده گز عرض دارد و اعلی حضرت آنرا شاه نهر نام کرده اند از عقب باغ داخل خیابان گشته در وسط این جاری است و از زیر ایوان عمارت میانه باغ عبور نموده در حوض زیرین عمارت مذکور که شصت گز در سی است و چبوتره درمیان و هشت فواره دارد آبشاری شده میریزد - و نیز از وسط عمارت ابتدای باغ گذشته در حوض پائین آن که نه فواره دارد و سی در سی است آبشار دیگر شده در می آید - و از سه جای دیگر آبشار گشته و از خیابان برابر باغ گذر نموده بنهر می پیوندد چنانچه شاه نهر درون خیابان که آن نیز سی گز عرض دارد ده گز است - گذشته از دل خیابان دیگر در آمده نزدیک عمارت ابتدای باغ میرسد و در ابتدای خیابان بر سر شاه نهر جائی که بنهر متصل می شود اعلی حضرت عمارتی که از یکطرف بر نهر و از جانب دیگر بر خیابان مشرف باشد و نشانی از میان آن آمده شده نماید مقرر نموده حکم فرمودند که دو ایوان رو بشاه نهر مقابل هم بسازند - بر دو سوی حوض پیش عمارت در آمد باغ دو دست منزل و در پس آن جائی برای خادمان محل مقدس ساخته اند - سفیداری که شهنشاه گیتی پناه درایام پادشاهزادگی بدست میمنت پیوست در شاه نهر نشانده بودند و دو درخت چنار که بر دو کنار شاه نهر برابر همدیگر واقع شده در ته هریک چبوتره بسته برازی آن سه برگه گذشته الله حسن جهان امروز این گلشن فردوس آئین را رونق دیگر بخشیده - مجملا اسباب خوبی و زیبائی این باغ بیش ازان است که بزبان خامه گذارش پذیرد - دریغا بفرمان قدر توان عقب باغ فرح بخش باغی دیگر

در سایهٔ بید است که دو رویه از میان آب رسته
گذشته سایه افگن است - سیر اکثر منزهات
آئین بهشتی است - وچون آب زاید قل نهری
بهت می پیوندد از بهت بدل و از قل به ب
میفماید - از شهر سرا بالای آب تا موضع کهنه پ
گروهٔ پادشاهی است و سرا زبرتا باره موله که د
کشتی میروند - حدایق و بساتین و ریاض مما
دیده و دل را نشاط آمود میگردانند - بهترین ا
استکه بحکم اقدس مرتب شده. همانا این گل
از بهشت جاودانی - و اثمارش یادگاری از م
شاه نهر خیابانش انموذجی از سلسبیل و کوثر
بنیانش با قصور بی قصور فردوس همسر - بانی
ارکان جهانبانی حضرت صاحب قران ثانی ا
خیابانیست بعرض سی گز که در ایام سعادت ز
بامر حضرت خاقانی دو جانب آن چنار و سف
نشانده اند - واز تاریخ بنا تاحال که چهارده
تربیت سال بسال طراوت و نضارتش افزوده
رشیده بشاله مار معروف بود - دریفولا که بشرف
ریاض خلافت زیب و زینت تازه یافت - وفیض ز
ن ریاحین و اشجار آن در کمال تنومندی و س
وشادابی بنظر کیمیا اثر در آمد - بفرح بخش
والا متصل این باغ جانب شمال حمامی نزه

آن دو طبقه است و در وسط آن چهار چنار موزون برافراشته اند
و در زمان حضرت خاقانی میان چنارها تالاری ساخته اند و در نهایت
کمال زیبائی ٭

دیگر باغ عیش آباد که نشاط افزای خاطر هاست - و غمزدای
دلها - اکنون باغ رامی که باثمار حدیقه ها است و بوته های والا قدر متعلق
است و گلدسته خاصه را گل آرم و دامن را نشاط انگیز می گرداند ٭

باغ نور افشان که نور جهان در زمان مغفرت جهت مکانی بر
کنار آب بهت که چنارهای ساده گسترده است طرح انداخته و در
عمارت مقابل هم مشرف بران ساخته و صفائی دارد واکثرا ٭

باغ صفا که بر کنار تالاب صفاپور ترتیب داده است و آبش
رشک افزای چشمهٔ زندگانی است - و آن روی تالاب برابر باغ کوچه
در کمال موزونیت واقع - باغی که جواهر شان خواهد بود در عهد
حضرت جنت مکانی میان کل احداث نموده بود و این هم به
بسرکار پرده نشین سرادق سلطنت بیگم صاحب تعلق دارد - در
باغ صفا متصدیان سرکار آن ملکهٔ دوران بعمارات خوش و چمنهای
دلکش پرداخته اند ٭

٭ باغ شاه آباد نام که محمد قلی ترکمان در حکومت خویش
ساخته بود - و در ایام نیک انجام پادشاهزادگی اعلی حضرت داخل
باغهای خاصه گشته - و درین وقت بپادشاهزاده اقبال مند محمد
دارا شکوه مرحمت شد ٭

باغ مراد که میان قل واقع شده بپادشاهزادهٔ والا گوهر مراد
بخش عطا فرموده ٭

طرح نموده «فیض بخش» موسوم گردانیدند - و حکم شد که خیابان
آن به پهنای خیابان فرح بخش بسازند - و ساه نهر بعرض پانزده
گز از میان بگذرد - و سه قطار فواره دران جوشان باشد - و وسط باغ
حوضی شصت گز در شصت که شاه نهر مذکور از ارتفاع دو گز آبشار
شده دران بریزد ترتیب داده یکصد و چهل و چار فواره نصب نمایند
و میان حوض عمارتی طبقی ده گز در هشت گز و بر دو طرف
طولانی آن دو ایوان سنگین هریکی بطول بیست و چهار گز و عرض
هفت گز و بر دو جانب آن دو حجره هر کدام بطول هشت گز
و عرض پنج بنا نهند - و نهر مذکور ازین حوض بر آمده از سه جانب
سه آبشار شده بریزد - هر آبشاری بعرض ده گز و تا دروازه فرح بخش
جاری باشد - و دران سه رشته فواره و یک جانب نزدیک دیوار
باغ جهروکه دولتخانه خاص و عام و قرینه آن عمارتی دیگر مرتب
گردانند - تا هرگاه این مکان نزاهت نشان بقدوم اشرف رشک افزای
بهشت برین گردد - منازل باغ فرح بخش محل مقدس و عمارت
میانه فیض بخش دولتخانه خاص و پیش جهروکه جانب بیرون باغ
دولتخانهٔ خاص و عام باشد - و از جمله بساتین پادشاهی باغ دولتخانهٔ
والا است که مسمی بنور افزا ست - و در موزونی اشجار بی همتا - در زمان
فرمان روائی حضرت جنت مکانی در کشمیر درخت شاه الو کم بود -
درین عهد میمنت مهد که جهان را نشو و نمای دیگر است فراوان شده *
دیگر باغ بحر آرا (ن) که محاذی جهروکه درشن واقع شده و زمین

(ن) بحر آرا — حالا بهرار میگویند

. باغ نوروز خان که بر کنار دریای بهت مرتب شده - باغ
خداست خان که در جزیرهٔ دل است - هر کدام سیر گاهی است
روح افزا - سخن کوتاه بسیاری از متقدمان این درگاه آسمان جاه
از امرا و خدمتگار درین سرزمین نشاط آگین در خور مرتبه و
استعداد باغها ساخته اند - و از اماکن روح گستر کشمیر باغهای
ریشیان است که بزبان این دیار ایزد پرستان را خوانند برکنار
دریای بهت باغها ساخته اشجار انرا وقف کرده اند - و بیشتر
آن باغ گنگا ریشی است در جزیرهٔ بهت - و آن ... است
و سبزه های گوناگون و انواع اشجار و اثمار مملو است .

و از امکنهٔ متنزهه شهاب الدین پور است که برکنار دریای بهت واقع
شده قریبا صد چنار تناور بقطار بر لب آب سایه گستر اند - از یکطرف
آن آب لار بدریای بهت می پیوندد - و بامر حضرت جنت مکانی
در دست عمارت قریه هم زینت افزای این سرزمین گشته است -
و از باستانی عمارات کشمیر عمارت لنکه (3) است که میان دل اساس
پذیرفته است - و چون بمرور دهور بآن اندراس راه یافته بود اعتقاد
خان در ایام حکومت خود از سر عمارت مطبوعی ساخته .

• چون از گلگشت حدایق این خطهٔ دلپذیر دست و دامن شاهد
گل چیدن و عنبرین گردید - نبذی از کیفیت و کمیت اثمار
خوش گوارش برنگاشته نی قلم را شکرین میگرداند - این چمن
همیشه بهار اقسام فواکه دارد - و اکثر آن سرد سیری است -

---

(3) حالا لانک میگویند

باغ نشاط که یمین الدوله جنوب رویه ڈل ساخته - و زمین آن نه مرتبه است در ۹ مرتبه آبشاری - در سر آغاز آن عمارتیست که یک رو بسوی ڈل دارد و روی دیگر بباغ - و در انتهای آنکه بکوهی در نهایت نضارت و خضرت پیوسته است - نیز عمارتی رفیع و نشیب آن چبوترهٔ وسیع و حوضی فسیح که آبشار از جوی میان عمارت دران می ریزد ترتیب یافته *

باغ نسیم که اعظم خان و باغ افضل اباد که علامي افضل خان شمال رویه ڈل پهلوی هم طرح انداخته اند هردو پرگل و خوش میوه است - متصل آن باغیست از سیف خان سر سبز و شاداب *

باغ ظفر خان که بر کنار جدي بل (3) که تالابی است حوالی شهر مرتب گشته - از شگفتگي و رنگيني درکمال دل نشيني است - و چون بر طول واقع شده بعد از پیشکش نمودن او اعلی حضرت باغ طولانی نام کرده اند *

باغ الهی که میرزا یوسف خان هنگام حکومت این صوبه ساخته بود - و الحال از جمله باغهای پادشاهي است - نهری از آب لار که بهترین آبهای آن دیار است بعرض سه گز دران جاري است - در وسط باغ چبوترهٔ ساخته اند و دران حوضی ده در ده - بر کنار آن چناریست بغایت رشیق و بالیده - چون نشیمن دل نشین نداشت دریتولا حکم شد که دو دست عمارت بر دو جانب چبوتره صفائي هم بر سر جوی بسازند *

---

(3) حالا زیتی بل میگویند

باشمار [illegible] و [illegible]
و [illegible] این [illegible] از آن رو که در [illegible]
ییلاق [illegible]
بضم کاف [illegible] و کسر دال [illegible] و [illegible] را [illegible]
باین اسم اشتهار یافته .

دیگر ییلاق توسه مرگ چون [illegible] در [illegible]
اهل کشمیر آنرا بتوسی [illegible] آگاه میفرمودند که در ایام پادشاهزادگی [illegible]
[illegible] مرگ [illegible] آمده بود .

دیگر ییلاق [illegible] و ییلاق [illegible] است .

اکنون گذارش چشمه سارها و آبشارها [illegible]
یکایک [illegible] که پایهٔ این مقالت [illegible]

مرا مناسب [illegible]
فراخ [illegible]

در عشرهٔ اولی محرم (۱۰۴۴) ده هزار روپیه [illegible]
بمستحقان عطا فرمودند .

پانزدهم منزل پادشاهزادهٔ بلند مرتبت محمد دارا شکوه را که در ایام پادشاهزادگی اعلی حضرت به نزول اقدس مورد برکات گشته بود بفروغ قدوم میمنت لزوم نور آگین گردانیدند - آن قرة الباصرهٔ سلطنت بشکر عواطف شاهنشاهی پرداخته بعد از ادای مراسم پاانداز و نثار پیشکشی از مرصع آلات و امتعهٔ نفیسه بنظر کیمیا اثر در آورد - اعلی حضرت نعمت خاصه تناول فرموده آخرهای روز

ازانجمله شاه آلواست که گیلاس هم نامند در بالیدگی و شیرینی بهتر از شاه آلوی کابل است - و سیب که آن نغز رنگین و بالیده است - و ناسپاتی که از نازکی و سیرابی تا بهتر نمیرسد - و خربزه اگر آفتی نبود میرسد نشان خربزه خوب کابل است - و ترنج که بغایت بزرگ و شگفنده و شیرین است - و اقسام انگور لیکن از رطوبت شیرین نه - و شفتالو که در لطافت و نزاکت مانند شفتالوی کابل است - و انواع زرد آلو فراوان است - اما میرزائی و سفیدچهٔ کابل بمراتب بهتر از زرد آلوی اینجا - و توت بیدانه و غیر آن بسیار است - لیکن بیدانه کابل بهتر از بیدانهٔ کشمیر - و انار اما زبون - بادام وافر است - پستهٔ اگرچه بهم میرسد اما کم درخت است - گردگانرا بفراوانی این مکان جای دیگر نشان ندهند - چنانچه در تمام این ولایت روغن انرا در چراغ بکار می برند - کلانتر اصناف اثمار چون بحضور اشرف اقدس برسنجند - شاه آلو یک مثقال برامد - سیب پنجاه و هفت - سفرجل نود و پنج - زرد آلو نوزده - میوهای وگیاهای دوائی زیاده بران است که بقید تحریر درآید ٭

چون لختی از احوال بساتین این سرا بستان خلد آئین ار گذارده آمد - برخی از ییلا قاتش که بخضارت و نضارت و کثرت میاه ضرب المثل است گذارش داده نی خشک خامه را سر سبز میگرداند - یکی ییلاق گوشی مرگ است و ان الفکیست که بسبزه و ریاحین آمودة است - و ابواب نشاط بروی نظارگیان کشوده - نهری دارد چون دلهای روشن ضمیران مصفا - و مانند چشمهٔ حیوان روح افزا - دست قدرت بیچون بر دور آن از کوهی مشجون

سعادت طینت از بطن دختر میرزا رستم صفوی [illegible]
کامگار متولد گشت و فردای آن والده اش ازین عالم درگذشت
خدیو مهر پرور آن صبیه را [illegible] بانو بیگم نام نهادند ،

غرهٔ صفر از وفور عنایت بعیادت علامی افضل خان که عارضهٔ جسمانی داشت تشریف فرموده بگوارش اطعمه مداوای کامل بخشیدند - علامی بعد از ادای آداب پااندار و نثار پیشکش گذرانید ، چون پادشاه حق آگاه را درین پرسش جز [illegible] نبود و نوازش و بلندی نامی علامی . امر دیگر منظور نبود - پیشکش در معرض قبول نیفتاد ،

گذارش نهضت بادشاهزادهٔ جوان بخت محمد شاه شجاع بهادر با لشکر دکن بتسخیر قلعهٔ پرینده

چون قلعهٔ پرینده را که در تصرف نظام الملکیه بود و [illegible] نامی از قبل بی نظام بحراست آن قیام مینمود اعظم خان چنانچه گذارش یافت محاصره نموده بواسطهٔ بعضی موانع دست ازان باز کشید - عادل خان بقلعه دار مذکور پیغام داد که هرگاه لشکر بادشاهی این قلعه را مسخر سازد جان و مال تو در معرض تلف خواهد بود - اگر آن را بتصرف من واگذاری مبلغی گرانمند بتو میرسانم - و نوکر خود ساخته اقطاع لایق میدهم - و پس از استحکام قواعد عهد و پیمان قریب مبلغ سه لک هون بدو گروهی از براهمه که در سپردن قلعه ساعی بودند داده قلعه را بدست آورد - و سیدی فرهاد نامی را به نگاهبانی آن باز گذاشت - و توپ موسوم بملک

بدولتخانهٔ والا معاودت نمودند - از عظایم اشراقات ضمیر مهر تنویر شهنشاه حق آگاه که درین ایام پرتو ظهور بخشید آنکه . چون خاقان غیب دان حسب الالتماس نواب قدسی القاب مخدرهٔ نقاب عظمت و جلال بیگم صاحب باغ آن درهٔ صدف دولت را بمقدم فیض توام منور ساختند - در اثنای گلگشت نشیمنی بنظر والا در آمد که سقفش بی دیوار بچهار ستون بر افراخته بودند - برزبان الهام بیان جاری گشت که چنان می نماید که این عمارت خواهد افتاد رخود نزدیک رفته از عموم رافت دیگران را نیز منع فرمودند - مقارن این حال سقف نشیمن مذکور از هم فرو ریخت - و مشاهدهٔ آن موجب حیرت همگنان گردید - اری قدسی سماتی که باوجود این همه اسباب مکنت و جهانداری - و مواد حشمت و فرمان گذاری لحظهٔ بی یاد حق بسر نبرد - و عامهٔ خلایق را بدایع ودایع ایزدی دانسته همت پادشاهانه بر رفاهیت زیردستان و جمعیت ایزد پرستان مصروف گرداند - اگر باظهار خوارق عادات برای رهنمونی برایا پرده از روی باطن نهفته این برگیرد مستبعد نیست - و ملکی ملکاتی که پاسبانی جهانیان را پیش نهاد خاطر ملکوت ناظر گرداند - اگر کارگذاران تقدیر هموارهٔ در حفظ وحمایت او کوشش نمایند شگفت نه

* بیت *

اگر بحر گیتی شود پر نهنگ * وگر کوه و صحرا بود پر پلنگ
کسی را که یارست بخت بلند * نیابد ازان یک سر مو گزند

بستم از عرضداشت پادشاهزادهٔ بخت بیدار محمد شجاع بهادر بعرض مقدس رسید که شب دو شنبه بست و دوم ذی الحجه کریمهٔ

بعد ازین بادار از صرام این مهم [illegible]

[illegible] به برهانپور فرستاده حوالی [illegible] آباد [illegible]

بیست و ششم ربیع الثانی مطابق [illegible] آبان ماه الهی [illegible] با
خانخانان و دیگر امرای عظام و تمامی کومکیان موکب [illegible]
مقصد گشتند - و دهلکاپور رسیده قرار دادند که [illegible]
از منصبداران و برق اندازان سوار و پیاده با [illegible]
گردد و از راه بر گذشته بالاگهات [illegible] و امرای [illegible] آن
و سپاه را قلعه پرنده [illegible]
صورت آفزوده و [illegible] - [illegible]
و قتل [illegible] نموده با راجه جیسنگه و مبارز خان [illegible]
خان و رشید خان و مرتضی خان و راو ستر سال و راجه [illegible] سنگه
و جگراج بندیله و [illegible] خان و مبارک خان [illegible] و احمد خان
نیازی و راجه روز افزون و سنگرام زمیندار [illegible]
اوزبک و گروهی دیگر رخصت فرمودند - و خود با [illegible]
منصبداران از عقب نهضت نمودند - ازانجاکه [illegible]
بآذوقه بود و رسیدن آن موقوف برین که هم چهار تهانه با جمعیت
شایسته در راه نشانند تا غله از برهانپور با لشکر منصور بآسانی برسد
مقرر شد که در ظفرنگر نور محمد عرب با پانصد سوار و در [illegible]
سید عالم باره با پانصد سوار و در شاهگده قزلباش خان با هزار
سوار و در بیر صف شکن خان با دو هزار سوار بنشینند و [illegible]
رسد پرداخته از حدود خود بسلامت بگذرانند - و چون بوقوع
پیوست که ساهوی بهونسله باتفاق برخی [illegible] و از

دمدمان را که باوجود کلانی و کشادگیش بدین مرتبه که دوران آدم
بفراغت می نشستند خوش ند و سر راست است ازین قلعه به ایلچپور
برد - توپ مزبور پیشتر در قلعه احمد نگر بود در زمان حضرت
عرش آشیانی هنگام کشایش این قلعه بدست اولیای دولت قاهره
افتاد - در عهد حضرت جنت مکانی که از بی پروائی آن حضرت
قوانین ملک داری چنانچه باید متمشی نمی شد عنبر که همواره
در کمین فرصت بود قابو واقعه قلعهٔ احمد نگر را قبل نمود - و کار
بر حصار نشینان تنگ ساخت - خواجه بیگ میرزای صفوی
حارس قلعه بتکرار اضطرار خود را بسلطان پرویز که با گروهی از
امرای کلان منصب و لشکری گران و حشمی بیکران و ساز و سامان
فراوان در برهانپور نشسته بود وا نمود - سلطان از بی رشدی و
عیش دوستی و تن آسانی بفریاد او نرسید - او در سنه هزار و نوزده
قلعه را کام و نا کام بعنبر داده خود با همرهان به برهانپور آمد -
و عنبر توپ مذکور را ازانجا به سولاپور که در دست عادل خان بود برد
و حصار آنرا محاصره نموده بهمان دست آویز قلعه کشائی نوزدهم
رمضان سنه هزار و سی و چهار مفتوح گردانید - پس از فتح آن
در پرینده نگاه داشت - ازانجا که کشایش پرینده از دیر باز مرکوز
خاطر خاقانی بود بعد از رسیدن پادشاهزادهٔ والا گهر محمد شاه
شجاع بهادر بنواحی برهانپور با لشکر جرار و سامان بسیار از درگاه
گیتی پناه بآن کامگار معین شده بود - چنانچه گذارش یافت -
بملازمت شتافته التماس نمود - که چون لشکری چنین همراه است
وقت آن است که بتسخیر قلعهٔ پرینده پرداخته آید - پادشاهزادهٔ

[illegible] پرداخته اقدام آن [illegible]
[illegible] در مدافعه کوشیده هر روز [illegible] و [illegible] چندین را از
ماپاره‌ها هلاک می ساختند - و رعد اندازان لشکر [illegible] از
رخنه‌های شرفات حصار برخی از [illegible] را روانهٔ عدم
میگردانیدند. چنانچه روزی [illegible] پاسبان [illegible] از سوراخی
نگاه میکرد تفنگی بر [illegible] اش زده بآن [illegible] را بانجام رسانیدند
پس ازو [illegible] از [illegible] خان [illegible] رسید و [illegible]
بزخم تفنگ در گذشت - ازان پس [illegible] را به
نگهبانی فرستاد و چون خان دوران [illegible] که از درگاه
گیتی پناه بخدمت پادشاهزادهٔ عالی قدر [illegible]
[illegible] از تابینان خود [illegible]
اثر پیوست آن والا گهر راجه [illegible] را [illegible] خانزمان [illegible]
ششم رمضان پادشاهزادهٔ [illegible]
گذار سه کروهی [illegible] رسیده [illegible] ده روز [illegible]
رحل اقامت انداختند تا هم [illegible] و [illegible] باشکر [illegible] برسد و هم
کمک خانزمان نموده اید - درین اثنا مقهوران [illegible] را
جماعهٔ نظام الملکیه نمودار شدند - روز دیگر [illegible] که [illegible]
او بود پسر خود [illegible] اسپ و حکم خوشحال [illegible] را با
چندی دیگر از بنده های والا درگاه و تابینان خویش [illegible]
کمی تعیین نمود - و چون بر شوریده سری [illegible] آگاه بود خود نیز
سوار شده [illegible] پیغام داد که تا رسیدن من توقف [illegible]
خان دوران پس از استماع این خبر چندی برگماشت که از [illegible]

طالع یکی از خویشان محبوس بی نظام را که از قلعهٔ اسجرائی
برآورده بود بدست آورده بادشاه ساخته میخواهد که فتنه برانگیزد -
و در حوالی احمدنگر لشکر فراهم آورده پس از تاخت و تاراج
نواحی دولت‌آباد معروف ظفرنگر ستاند - و قرب و [illegible] را برو جار
و سایر متردّدین مسدود گردانید - بنابران پادشاه‌زادهٔ والا مقدار
بصواب دید سپه سالار خواص خان را با سه هزار سوار بجانب
احمدنگر فرستادند - که مفاهیر را مالش بسزا داده تا جنیر تعاقب
نماید و بنهب و غارت چمارگونده که وطن بهونسله است پرداخته
در سنگمنیر اقامت گزیند - در خلال این احوال عادل خان از توجه
عساکر گردون مآثر بقصد کشایش قلعهٔ پرینده آگهی یافته
کنناجی ونو را با خزانه روانه ساخت که در تهیهٔ مواد قلعه
داری و امداد قلعه‌دار کوشش بجا آرد - و رندوله و مراری
پندت را با خیل و حشم خود تعین نمود که کنار نالهٔ آب سین
را بنگاه ساخته هرکدام بیکفرسنگ قلعه قیام نماید - و چون خانزمان
از ماکاپور پیشتر راهی گردید باسلدهی فول بعهدهٔ خود گرفته
راجه جیسنگه را با سایر راجپوتان هراول و الله‌وردی خان و
رشید خان و اصالت خان را با برق اندازان برنغار و مبارز خان
را با گروه افاغنه جرانغار گردانید - و جگراج را چنداول ساخت -
و بسرعت هرچه تمامتر نزدیک پرینده رسیده بر سر نهری که یک
کروهی قلعه جاریست و دران حوالی سوای آن آب نشان نمیدهند
فرود آمد - و تاکید نمود که لشکریان در گرد آوری هیمه و کاه سعی
موفور مبذول نمایند - و بتقسیم ملچار و کندن نقب و ساختن کوچه

که مجروح و مقتول در معرکه افتاده بودند برداشته بدانجانب
پیوست - ادبار پژوهان از رسیدن خان دوران و شکست بود سواران
صف شکن و دلیران شیر افکن فرار بر قرار اختیار نمودند - و خان
خانان و خان دوران عنان معاودت منعطف گردانیده در حوالی
اردو پادشاهزادهٔ جهانیان را که بعد از استماع استیلای غنیم بقصد
مدد سوار شده بودند ملازمت نمودند - اگر خان دوران بهادر بسرعت
نمی رسید و بمالش غنیم که خانخانان را قبل نموده کار بر و تنگ
ساخته بود نمی پرداخت بر آمدن خانخانان ازین معرکه محال
بود - و این کار نمایان سبب مجرای عظیم خان دوران در پیشگاه
خلافت شد ه

هشتم پادشاهزادهٔ کامگار از مقام کانپاپور متوجه پرینده گشته
نزدیک معسکر خانزمان برافراز کریوه فرود آمدند - همان روز قریب
پانصدکس از قلعه برآمده بر مورچال راجهٔ پهار سنگه ریختند و جنگ
در پیوست - جمعی از گروه خذلان پژوه کشته و زخمی گشتند و
چندی از مردم راجه و تابینان اصالت خان و راجه روز افزون خان
در باختند - انجام کار بقیه مقاهیر ضلالت پذیر تاب مقاومت در
خود نیافته بپای فرار از عرصهٔ کارزار بدر رفتند - و هم خانخانان
برای آوردن کهی سوار شده و سید خانجهانرا با برادران و تابینان
او هراول گردانیده روانه پیش ساخت - و خود در دست راست
کهی شده محافظت جانب چپ کهی را بعهدهٔ خان زمان و راو
ستر سال و رشید خان و پرتهیراج و جوقی دیگر باز گذاشت - و راجه
جیسنگه و مرتضی خان را با فوجی از بنده های والا درگاه چنداول

خانخانان واقف باشد - اگر احتیاجی رو دهد زود آگاه گردانند -
اتفاقا همین که خانخانان نیم کروه از معسکر پیش رفت قریب ده
هزار سوار ادبار آثار نمایان گشتند - و جوقی ازیشان شوخی نموده
بر قلعه دار خان و حسینی قدیمی و گروهی دیگر که خانخانان
بقراولی پیش فرستاده بود تاختند - خانخانان لهراسپ را بکومک
روانه ساخته خود نیز از عقب راهی شد - شقاوت پژوهان بهادران
نصرت شعار را جنگ کنان بفوج کلان خود کشیده مرکزوار درمیان
گرفتند - مهیس داس راتهور که سرامد راجپوتان خانخانان و
هراول او بود و رگهناتهه بهاتی و راجپوتان دیگر پا قایم کرده
بفوج پیش رو درآویختند - و لوازم سعی و جان فشانی بجا آورده
در میدان نبرد افتادند - و کار بر خانخانان و همراهان او بمرتبهٔ
تنگ شد که باوجود قرب کومک اینجماعه برو دشوار گردید - و
برداشتن مجروحان ازان دشوار تر - خان دوران که تابینان خود
مستعد پیکار و آمادهٔ کارزار بود بربنمعنی آگهی یافته سوار شد - و
بسرعت تمام راهی گردید چنانچه غیرت خان با فوج عبد الله
خان بهادر فیروز جنگ و برخی از گرز برداران کار طلب مثل
خواجه طاهر و امیر بیگ و ناد علی و غیر ایشان که از درگاه والا
رخصت همرهی خان دوران یافته بودند در راه باو ملحق گشتند -
و با تابینان و همراهان که مجموع قریب دوهزار و پانصد سوار بود
قابو دیده فوج عقب خانخانان را بر گروهی که جانب راست
خانخانان داشتند زده هردو قوشون را تجوق مقابل خانخانان رسانیده
و مهیس داس را که زخمهای منکر داشت با دیگر راجپوتان

دراز دستان بامداد اقبال عدو مال ... ...

سپاهست و بازوی جلادت سخاندان را ... ...

مراجعت کرد ٭

هژدهم سال شاه‌پناه و خان دوران بهادر و سایر خان ... و دیگر منصبداران که بولایت کهی داشتند هنگام ... ... آمد دکنیان بی آزرم آگهی یافته مقرر ساختند که ... سه دو هزار سوار بر کنار ... ... شوند و ... ... از شنیدن این خبر ... را ... ... سواران مذکور ... - ... ... را دیده ... را ... که طرف کهی ... ... مردم کهی را فراهم آورده تاکید فرمودند که در راه از یکدیگر جدا نشوند - مبادا غنیم فرصت جسته ... ... از لشکر غنیم برسد ... از مردم ... که ... ... باد آتش درگاه و ... ... بار بود - ... که بلند فراوان بود می‌افتاد و ... از ... و ... ... و ... اسپ و آدم ضایع میگردید - و در ... امواج ... می‌آمد بر همخوردگی راه می‌یافت - خانخانان بمجرد آگهی بر ... کس بطلب خانزمان فرستاده سوار شد - اگرچه ... بادشاهزاده جهانبان نیز از استماع این خبر سوار شدند - خانخانان معروض داشت که برای تنبیه این جماعه دولتخواهان کفایت میکنند لایق آنکه برگزیده بمعسکر اقبال تشریف فرمایند - و چون دریافت که آن گوهر درج بسالت در تادیب اشرار خذلان شعار ... ...

گردانیدند - و جابی سید شجاعت خان و راجه خان ندازی و احمد خان بادامی میان خان زمار و هابی صالوحی و سادر ۲،۸ ندان باسرزه خان و و کرسم خان بیگ داوشان و طایفهٔ دیگر مور چیسنگه مقرر ساخت - و چون افواج باهرهٔ پنجم شروع در آوردن کهی نمودند غنیم نسوارگردید - خ پیغام داد که دو تدر پوتاب بدرون کهی بواه جد نگاهدارد تا مقهوران داخل کهی نتوانند شد - پس هدمه برداشتند و راهی گشتند - ادبار زدگان یک زمان حمله آوردند - آن معرکه آرای نبرد قدم ه گروه انبوه رابدلالت تیغ وسنان مرحلهٔ پیمای نیستی اشکرمنصور نزبرخی کشته وجمعی خسته گشتند - شبر آویزه غنیم با خانزمان شدند بسرعت برق زمان رسانید - و بسطوت تمام جمعیت مخاصم براه فرار انداخت - و همچنین هر مرتبه که فرار بر افواج نصرت امتزاج زور می آوردند خانخانان مردانه نیران شرارت ارباب جسارت فرو می نشاند نیز تمام راه باغنیم چپقلشهای نمایان کرده قطع آخر روز کهی سالما باردو رسید *

دوازدهم حشری گران از بیراهه روان بر ه هجوم آورده هنگامهٔ نبرد گرم گردانیدند - و چون برآمد و از هر طرف شرمن وجود جمعی

خاک ناکامی انداخت - از مردم الله ویردیخان و راجپوتان جگراج و سپاهیان اصالت خان نیز برخی بگلگونهٔ زخم سرخ روئی جاوید اندوختند - خانخانان در اثنای ره نوردی خبر فیروزی مبارزان لشکر منصور شنفته سپاس ایزدی بجا آورده بمقر خویش معاودت نمود - و خانزمان مالها باگهی بارو درآمد ه

بیست و دوم پادشاهزادهٔ عالی قدر بصواب دید خانخانان بسید خانجهان و خانزمان و راجه جیسنگه و مبارز خان و راجه بیتهلداس و راو ستر سال و راو کرن و مبارک خان نیازی و احمد خان نیازی و نظر بهادر خویشگی و طایفهٔ دیگر از بندهای درگاه گیتی پناه و از امرای دکنی مالوجی مقرر نمودند که چهار پنج گهری از شب مانده خود را به بنگاه غنیم برسانند باشد که دست بردی نموده آید - دلیران پیکار پرست بموجب قرارداد شب پنجشنبه بیست و سیوم راهی گشته بعد از سپری شدن یک پهر روز به بنگاه شقاوت منشان رسیدند ازان رو که مقاهیر پیشتر خبر یافته بنه را روان کرده بودند نهب و غارت دلخواه صورت نه بست - لختی بار و کار بسیاری که بران آذوقه بار بود - و شتر و گاو لشکر پادشاهی که مقهوران روز سوختن کهرکی برده بودند - بدست مجاهدان ظفر پیوند افتاد - و چون غنیم سیه گلیم که بنه و بار میگریزانید بسیار نزدیک بود راجه جیسنگه هراول فوج مذکور اسپ تاخته خود را بوی رسانید - و بسیاری از پیادها را مردم او اسیر نمودند - و سید خانجهان و خان زمان و جماعهٔ دیگر از فوج قول جلو ریز باو پیوستند - درین اثنا مولوجی برادر مرادی با مبارز خان در آویخت - اگرچه مبارز خان بازوی شجاعت تیغ

اراده بر نخواهند گشت - مبالغه نموده التماس کرد که بر فیل سوار شوند - و راجه پتهلداس و پرتهیراج را با خود گرفته هراول اسا پیشتر روان گردید - غنیم که شتر و گاو کهی را پیش انداخته سپرده از شنیدن خروش کوس رویین و دیدن اعلام نصرت آئین پادشاهزاده با تمکین پای ثبات ازدست داده راه فرار سپرد - درین اثنا خانزمان که حسب الطلب خانخانان باستعجال تمام راهی گشته بود و رشید خان از جانب راست در رسید - خانخانان راجه پتهلداس و پرتهیراج را نزد خانزمان فرستاد تا باتفاق گریختگان را تعاقب نموده مالش دهند - و گوهر اکلیل سلطنت هزار سوار از ملازمان خود بکمک خانزمان فرستاده عنان یکران با خانخانان باردو منعطف ساختند - شب هنگام خانزمان با همرهان از تعاقب وا پرداخته برگشت و جوهر دلیری نوئینان اخلاص سرشت مانند سید خانجهان و خانزمان و خان دوران و راجه پتهلداس که درین روز مصدر ترددات گشته بودند فروغ دیگر یافت *

نوزدهم که نوبت کهی خانزمان بود چون بخانخانان خبر رسید که مقهوران باراده انکه بر سر کهی بریزند سوار شده‌اند پایان روز با جمعیت خویش بحرکت در آمد - اتفاقا همین که افتاب رخ بنهفت رندوله و نبیره یاقوت و دیگر مخاذیل نزدیک ملچارهای نقب رسیده برهنمونی ادبار گروهی را پیاده ساخته بر ملچارها دوانیدند - الله ویردیخان باقبال نصرت مآل شاهنشاهی توسل جسته با همرهان از ملچار خود بر آمد و بضرب تیر و تفنگ اساس زندگی بسیاری منهدم گردانیده جمع دیگر را بزخمهای گران بر

ایستاده بودند - همینکه مبارزان بضرب تفنگ [illegible]
جانب برادر ظاهر شدند بنای اداری مشغول گشتند [illegible]
فوج مقابل خود را تحمل ایستادن از میدان نتوانست - بنابران
جهان بهادر بموجبی که برادر او آمده بود اسب انداخته فوج اعدا
را به جنگ و [illegible] پیشانی [illegible] مقهوران را با [illegible]
یکدیگر از پیش راندند - و جلوداران که چند اول بوده [illegible] از عقب
راهی شد - خانزمان و [illegible] بهادر در [illegible] سوار [illegible]
دنبال در آمده گروهی را به تیغ آبدار روانهٔ دار البوار گردانیدند
در اثنای زد و خورد [illegible] سراسیمه [illegible] از اسب افتاد - یکی از
نوکرانش بر اسپ خودش سوار کرده اورا بر آورده [illegible]
گردید - و پادشاهزادهٔ رفیع مقدار پس از [illegible]
دولت بصوب اردو [illegible] امروز [illegible] و
چون درین [illegible] اقدام
ارباب [illegible]
مقهوران یافته در استیصال آن می کوشیدند و از برخی آسیب در می
آمد - و از نقبی که الله وردی خان بابان شیر حاجی [illegible]
انباشته بود و پادشاهزادهٔ والاگهر از راه کوچهٔ سلامت [illegible]
خود آنرا آتش داد - اگرچه یک برج شیر حاجی پرید لیکن
راهی که یورش توان کرد مفتوح نگشت - و مع هذا میان [illegible]
و خان دوران از رهگذر آنکه خان دوران مکرر اظهار نموده که من خان
مشارالیه را از کشته شدن خلاص کرده ام عداوت گونه بهم رسیده بود - ودیگر
سایر امرا و منصبداران از [illegible] و [illegible] آزرده

انتقام آخته صوبی را که دران چلدای ناسور بودند در خاک هلاک انداختند اما صابرصان پس از آگهی در آورده بودند و سید خاتجهان را با کمک راجه جدهشگه باز گذاشته بسرعت هرچه تمامتر بمدد مبارز خان رسید و گرو افاغنه را مستظهر ساخته صودهوجی را که دو زخم تیر داشت راهگرای جهانم گرایند - بقیة السیف راه فرار سپردند ه

دوازدهم شوال چون بدیرهٔ یادوت و رمهای او با قریب چهارهزار سوار سر راه کاکا پندت ملازم خانخانان که بواسطهٔ غله جانب بدر رفته بود گرفتند - خانخانان بعرض درة التاج خلافت رساندند که دریدوت که سدارة صوخنگان بطرف دیگر مشغول اند اگر در بند و بار ایشان تاخت برده شود اغلب آنکه کار بکار هواخواهان صورت یابد - بادشاهزادهٔ عالی قدر از فزونیء خواهش تماشای جنگ وکندان مقرر فرمودند که خود نیز سوار شوند - حکمراج و لهراسپ ویکه تاز خان و چندی دیگر را بپاسبانیء اردو باز گذاشته روز دیگر پیش از دمیدن صبح مسلح گشته بر فیل سوار شدند - و لختی بیرون معسکر برای فراهم آمدن لشکر و ترتیب افواج درنگ نمودند - و خانخانان و راجه جیسنگه و راجه پتهلداس و دیگر پیکار گزینان را همراه خود در فوج قول نگاهداشته سید خان جهانرا هراول و خانزمان را با مبارز خان و راوستر سال و برخی دیگر مقدمه - و سید شجاعت خان و مرتضی خان را با گروهی میسره - و خان دوران چنداول - قرار داده راهی شدند مقاهیر که پیشتر آگاهی یافته بنه را بطرفی فرستاده و در چرها آتش زده آماده قتال

از عرایض منهیان آن صوبه بمسامع جلال رسید. شاهزاده را که از بد خوئی خطری با دیگر بندهای پادشاهی طریق ناسازگاری می نمود چنانچه گذارش یافت و پادشاهزادهٔ والا قدر را بی تسخیر قلعه برگردانیده بود معاتب ساخته آن اختر فلک سلطنت را با جمیع بندهای که در رکاب ایشان رفته بودند بدرگاه گیتی پناه طلب فرمودند ه

(اکنون لختی از وقایع حضور بر می نگارد)

پانزدهم صفر شهنشاه گیتی پناه از باغ فرح بخش کشمیر که یک شبانروز دران مکان دل افروز بکام بخشی و کامرانی پرداختند - حسب الالتماس یمین الدوله بباغ او موسوم بباغ نشاط کشتی سوار شرف قدوم ارزانی داشتند. یمین الدوله بعد از اقامت مراسم نثار پیشکشی از جواهر و مرصع آلات بنظر کیمیا اثر در آورد. چون باغ مذکور بدلکشائی و راحت افزائی پسند طبیعت اقدس گشت تمام روز درانجا بعشرت و مسرت گذرانیده شامگاه بدولتخانهٔ والا معاودت فرمودند ه

هفدهم پرتهیراج راتهور از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هزار و ششصد سوار سر افرازی یافت ه

دهم ربیع اول پیشکش ظفرخان صوبه دار کشمیر از اقسام شال و فوطه و گوش پیچ طرح دار و ساده و انواع تهرمه و کرباسی زر تار و ساده و زعفران و دیگر اشیای آن دیار از نظر انور گذشت و بپایهٔ قبول رسید ه

شب دوازدهم مجلس میلاد خاتم انبیا علیه و علی آله افضل

بودند و بدین سبب ان شقاوت پژوهان بر تدبیرات خانخانان آگهی یافته علاج آن مي نمودند - و در تسخیر قلعه کوشش خانخانان اثري نمي بخشید - خانخانان بعرض پادشاهزادهٔ نامدار رسانیدکه هرچند آذوقه فراوان است اما تا ده دوازده کروهي اردو گاه و همیه نمانده - و هر مرتبه بواسطه کهي در رفتن و آمدن زیاده بر بیست کروه نورده باید نمود - و این معني باعث خرابي لشکر میگردد - و برسات هم رسیده - مصلحت آنست که بیش ازین توقف ننموده عنان معاودت بصوب برهانپور منعطف گردانند - ازانجا که پادشاه زادهٔ کامگار در جمیع کارها به عمل نمودن بصواب دید سپهسالار مامور بودند سیوم ذي الحجه مطابق دهم خورداد از پرینده کوچ کرده به برهانپور راهي گشتند *

هفتم در حیني که افواج قاهره از زیرگهاتي که هژده کروهی بیر است نهضت نموده بره نوردي در آمدند - غنیم نمودار گشته بسرداده بان پرداخت - خانزمان با راو ستر سال و جگراج و راو کرن و برخي دیگر از بندهاي پادشاهي که در فوج چنداول بودند بر مقاهیر تاخت - درین اثنا راجه جیسنگه و مرتضی خان از میمنه و اصالت خان و خلیل الله خان از میسره بر آمده خود را بکمک خانزمان رسانیدند - و جمعي را طعمهٔ شمشیر ساخته گروه انبوه را مجروح گردانیدند - و اسپ بسیار غنیمت شد - و ازانروکه پراگندگي تمام بجمعیت مقاهیر راه یافته بود دیگر تا برهانپور که بیست و شش مورد عساکر ستاره شمار گشت اثری ازان طایفهٔ نکوهیده آثار پدید نیامد - و پس از آنکه معاودت پادشاهزادهٔ رفیع‌قدر

از سپهر ، شدن دو ساعت نجومی موکب [illegible] روز [illegible]
درین سر زمین نزاهت آئین اقامت داشتند جشن [illegible]
شادمانی نهضت نمود - و در موضع پانپور که از دوازده شهر براه
خشکی سه کروه و ربع و راه دریا پنج کروه پادشاهی است داخل
شد - و باغی که درانجا بر کنار بهت مرتب گشته بود بنزول اقدس
فیض آمود گردید - موضع مزبور زعفران زار است اما هنوز
زعفران گل نکرده بود - روز دیگر فردای وتی پور که از مضافات
پرگنه آلر است و از پانپور براه خشکی سه و نیم کروه بود سرادق
مسجد و جلال گشت - فردای آن پانچ براره را که از مضافات پرگنه
اینچه است و در تیول درة التاج خلافت پادشاهزاده [illegible] دارا
شکوه مقرر بنزول اشرف اعلی مزین ساختند یکروز دران نزهتگاه
که از وتی پور براه خشکی چهار کروه و ربعی و براه دریا پنج کروه
مسافت دارد مقام فرمودند - درین مکان پادشاهزاده بلند قدر
عمارتی دلاویز و باغی مسرت انگیز که نهری [illegible] از وسط
آن بدریا می ریزد برکنار بهت طرح افگنده اند - و آنروی دریا نیز
عمارتی و باغی محاذی این عمارت بنا نهاده - شب دوم از سرکار
آن اختر برج سلطنت در هر دو کنار بهت چراغان بر افروختند *

بیست و هفتم از پانچ براره تا پل کهنه که منتهای سیر کشتی
است بکشتی قطع مسافت نموده ازانجا بر تخت روان که از مخترعات
مبدع قوانین جهان بانیست بفرخی و خجستگی سوار شده بانچه
که در تیول اسلام خان میربخشی است تشریف بردند - درین پرگنه
معبدی بود باستانی - پادشاه عدالت گستر بهدم بنیان آن فرمان

الصلوات و اکملها در دولتخانهٔ خاص و عام ترتیب یافت - شهنشاه اسلام پناه دران محفل فیض منزل گروهی از علما و فضلا و صلحا و حفاظ خطهٔ دلپذیر کشمیر را که بتفاوت درجات دران قدسی انجمن قعود نموده بتلاوت قرآن مجید پرداختند بمرحمت خلعت و خرجی و مدد معاش از زمین و یومیه سرافراز ساخته مبلغ دوازده هزار روپیه نقد برسم معهود هر سال عنایت نمودند - و پس از انقضای یک پهر شب برخی از اعیان دولت را درانجا گذاشته بمحل مقدس تشریف بردند - وبحکم معلی پیشکاران بارگاه عظمت وجلال بتقسیم خوانهای الوان اطعمه و اشربه و انواع حلویات و عطریات پرداخته حضار آن مجلس منیف را بهره‌ور گردانیدند *

هژدهم منزل جعفر خان بفیض قدوم میمنت لزوم پادشاه بنده نواز فروغ آمود گردیده - و بعد از تقدیم مراسم پا انداز و نثار پیشکشی گذرانید - خاقان دریا نوال برای مباهات او شرف پذیرائی بخشیدند *

نهضت رایات فیروزی از کشمیر بصوب ویرناگ و ازانجا بدار السلطنة لاهور

چون در سمت جنوبی کشمیر چشمه سارهای نشاط افزا و مرغزارهای دلکشا که هریک دلیلی است بر شگرفی صنایع ایزدی واقع شده بر خاطر ملکوت ناظر پرتو افگند که بسیر ان حدود توجه فرموده عنان عزیمت بجانب دارالسلطنة منعطف گردانند *

روز یکشنبه بیست و سیوم مطابق بیست و پنجم شهر یور بمه

بگرد چشمه ماهی صف کشیده * چو مژگانهای تر بر روی دیده
مسام چشمه از ماهی طپیدن * کند چون چشم آهنگ پریدن

و ازان رو که مکان مزبور دلکشا و روح افزا بود اعلی حضرت سه روز مقام فرمودند - و یمین الدوله شب دوم بر حوضها و جدولهای درون و بیرون چراغان بر افروخت *

غرهٔ ربیع الثانی قرین دولت فزاینده در ده اچول که حضرت شاهنشاهی آنرا بنواب گردون قباب خورشید احتجاب بیگم صاحب مرحمت نموده صاحب آباد نامیده اند - نزول اجلال فرمودند - و چون عمارت مشکوی معلی دولتخانهٔ خاص که در عهد حضرت جنت مکانی درین موضع ترتیب یافته بود - چه از کهنگی و چه از بد طرحی پسند طبیعت اشرف نیفتاد - حکم شد که بجای آن عمارات دیگر با آبشار ها و حوضها بجهت آرامگاه مقدس دولتخانهٔ خاص و عام مرتب گردانند - و بمراتب بهتر از آنچه پیشتر بود بروی کار آمد درینجا چشمه ایست در کمال عذوبت و صفا که با چندین چشمهٔ دیگر بحوض ایوان عمارت محل در شده در حوض کلان پیش ایوان می ریزد - و ازآنجا بحوض و جوی و ابشار ریخته بیرون باغ میرود - درین مکان نیز سه روز مقام شد - و چراغان بر کنار جداول و حیاض بامر اقدس بر افروخته آمد - روز سیوم مقام بسیر لوکه بهون که یک و نیم کروهی صاحب آباد است متوجه گشته و عماراتش که هنوز صورت اتمام نیافته بود بنظر اجمال در آورده باز دولتخانهٔ صاحب آباد را سعادت آمای گردانیدند - درلوکه بهون چشمهٔ از دامن کوه بر آمده جاری میگردد - بر سر چشمه حوضی

داده پرگنه مذکور را باسلام آباد موسوم گردانیدند - سابقا دو سمت عمارت یکی برای محل مقدس و دیگری بواسطهٔ دولتخانهٔ خاص بر دو چشمهٔ خوشگوار که دران مکان نزه واقع شده ساخته بودند - چشمه محل از میان حوضی ده در ده گذشته بمختصر حوضی که بر روی چبوترهٔ وسیعی پرداخته اند - و بر کنار آن چنار عظیم سر برافراخته - می آید - و ازان بحوضی بیست گز در بیست که درته چبوتره است ریخته بیرون میرود - و چشمهٔ دولتخانهٔ خاص نیز از میان حوضی ده در ده بر آمده بحوض دیگر که چل گز در چل است می ریزد - و ازین حوض جوئی بقدر دو آسیا آب بر آمده بجوی چشمه محل ملحق میگردد - درینولا باسلام خان حکم شد که دران نزهتکده عمارات خوب و نشیمنهای مرغوب بسازد - آخر این روز آصف آباد معروف بمچهی بهون که در تیول یمین‌الدوله است و آن نوئین والا قدر بفرمان حضرت جنت مکانی درانجا عمارات و حیاض و انهار و ریاض ساخته - محط رایات اقبال گردید - چون اهل آن‌دیار مچهی ماهی را خوانند و بهون خانه را - و چشمهٔ این مکان ماهي فراوان دارد موضع مذکور باین نام اشتهار یافته - حاجي محمد جان قدسي صفت آن چشمه بدین گونه گذارش داده

* بیت *

اشارت جانب این چشمه از دور * کند انگشت را فوارهٔ نور
کند گر امتحان سردی آب * نیارد پنجهٔ مرجان دمي تاب
مگر یاقوت اینجا آب خورده * که آتش آبرویش را نبرده
ازان ماهي زند خود را بقلاب * که در اتش جهد از سردي آب

که او این کرده حوض را که بفرمان حضرت جنت مکانی دو امان اساس یافته از پا انداخته - و درمیان آن چشمه از حوض ایوانی که یک رویش بباغ باشد و دیگر رو بحوض - بطول هفده ذراع و عرض دوازده - بر دو سر آن دو عمارت عالی که هر کدام شاه نشینی رو بباغ داشته باشد بسازند - بطرزی که جوئی بعرض پنج گز از آن چشمه میان ایوان مذکور شده در باغ جاری گردد - در هر طرف ایوان هفت ایوان دیگر که در هر دو جانب چهارده ایوان واقع شود و دو جوی دیگر از دو سمت نهر مزبور که هر یک بعرض چهار ذراع از پیش ایوانها بگذرد و بر دو جانب وسط باغ دولتخانه خاص دو دست عمارت یکی بر سر دروازه دیگری قرینه آن و حمامی با حوضها و آبشارها و نشیمنها مقرر فرمودند - و در میانهای باغ نیز حوضی پنجاه و هفت گز در پنجاه و هفت که فواره در میان و سه آبشار بر طرف آن باشد طرح نمودند ٭

جشن قمری وزن

روز یکشنبه هفتم ربیع الثانی سنه هزار و چهل و چهار مطابق نهم مهر جشن قمری وزن خاتمه سال چهل و چهارم و فاتحه چهل و پنجم از عمر ابد اعتصام شهنشاه گردون غلام آرایش یافت - و برسم معهود این جهان وقار بطلا و دیگر اشیا برسخته آمد ٭

درین روز نظم طرازان پیشگاه حضور اشعاری که در تهنیت این بزم گیتی افروز و تعریف کشمیر دلپذیر گفته بودند بعرض اقدس رسانیده بصلات وافره کامیاب گردیدند - ونغمه پردازان نیز بانعامات

است چهارده گز در چهارده - و بر دو جانب آن دو حوض دیگر بهمان طول و عرض - جوئی بعرض دو گز از حوض نخستین درین دو حوض در می آید - و نهری بعرض چهار ذراع از پیش حوض سرچشمه روان گشته و میان عمارت قدیم در آمده بحوضی چهل و شصت ذراع در چهل و پنج داخل میگردد - و ازانجا بصحن عمارت دولتخانهٔ خاص رسیده حوض پیش عمارت را که نه گز در نه است لبریز میگرداند - و ازانجا در حوض بیرون می افتد در صحن دولتخانه خاص زیبا چناري است سر بر کشیده - و پائین آن مربع چبوتره که هر ضلعش دوازده گز است - و بر کنار حوض بیرون عمارت نیز چهار چنار بقطار سایه افگنده - اعلیحضرت لوکه‌بهون را ببادشاهزادهٔ سعادت نصیب محمد اورنگ زیب بهادر عنایت کرده فرمودند که درین سر زمین عمارتی بسازند *

پنجم از صاحب آباد نهضت نموده در ویرناگ که چشمهٔ آن منبع دریای بهت است و بهترین چشمه سارهای کشمیر - انجمن آرای مسرت گشتند - بر سر این چشمه مثمن حوضي است که قطرش چهل گز است و هر ضلعش هفده - و حضرت جنت مکاني در ایام پادشاهزادگی آنرا ساخته اند - ماهی آن شمار بر نتابد - و عقب چشمه کوهچه ایست مرتفع مطبوع درکمال نزاهت ونضارت چون بر دور چشمه عمارتي و باغی درخور این گل زمین نبود حضرت خاقاني باغی دلکشا و منازل و حیاض و جداول در حضور اقدس طرح انداخته بشاه آباد موسوم گردانیدند - و حیدر ملک کشمیری را بداروغگي عمارات مذکوره سرافراز ساخته حکم کردند

و استادان و غیر اگرچه دران [illegible] [illegible] علوم [illegible]
گردیده بودند اما علوم متداوله [illegible] [illegible]
تعلیق شکوهی و [illegible] و علمی [illegible] [illegible]
[illegible] مصروفه عرش آشیانی که ایشان [illegible] اکثر [illegible]
مراسم [illegible] و لوازم [illegible] [illegible] جواهر ظاهر [illegible]
و فارسی گفتن و خط [illegible] [illegible] [illegible]
تمام یافته - از جمله [illegible] [illegible] در [illegible]
مطالعه و [illegible] درجهٔ عالی [illegible] [illegible] از [illegible]
حق رسیده و [illegible] [illegible] [illegible]
کشیده بپایهٔ ارشاد رسانیده بود و [illegible] [illegible] را
بیمن تکمیل او زندهٔ کمال [illegible] [illegible]
کشمیری که [illegible] [illegible] عرش آشیانی در [illegible]
تعلق از روش [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible]
طرز تازه در [illegible] [illegible] در زمان [illegible] [illegible]
در اواخر سلطنت پنج مرتبه تشریف [illegible] چون توجه والا
مصروف گردید این سرزمین شادا [illegible] [illegible] و
اصلاح درختان میوه دار به پیوند و جز آن [illegible] - از آنچه بوده
بسیار بیشتر آمد و چون [illegible] [illegible] [illegible] عالم
خداوند ثانی آدم سریر آرای جهانبانی حضرت صاحبقران ثانی
جهانرا فروغ تازه بهم رسید - و جهانیان را فروغ بی اندازه - این
سرزمین که از جمیع متنزهات عالم امتیاز دارد بعمارت روح افزا
و بساتین دلکشا سواد بهشت برین گردید - و اکثر اشجار آن به پیوند

دادکاره داه ر اسد بر آمودند - میرزا علی خان از اصل و اضافه
بمنصب هزار و پانصدی هفتصد سوار سرافراز گردید ۞

هشتم ماه دوران از شاه آباد بدار السلطنه متوجه گشته در چهار
روز هیره پور را که سر راه پرگنهٔ پنجال است بورود اقدس فیض آگین
گردانیدند - و در اثنای راه بسیر آبشار اهربل که در کوهی موضع
شمال نگری در درهٔ دست چپ راه واقع است توجه فرمودند -
منبع آبشار چشمه ایست کوثر نام که از برفهای گداختهٔ جبال
مشرق رویه سر آبشاری بان ملحق میگردد - و نهری عظیم شده
بر روی سنگ صاف می ریزد - از صدمهٔ آب در مرور ایام بران سنگ
حوضی وسیع بهم رسیده - و از حوض بدره که قریب پانزده ذراع
نشیب دارد می افتد - از صدای آب نزدیک آبشار دو کس هرچند
پهلوی هم باشند آواز یکدیگر نمی توانند شنید - در عرصهٔ کشمیر
فردوس نظیر و نواحی آن آبشار فراوان است اما بهترین آن آبشار
اهربل است پس ازان آبشار سکهناگ که حیرت افزای تماشائیان
است چه بصورة اسیا آب از ارتفاع چهارده گز ریخته دریاچهٔ که
زلالش در صفا یادگار کوثر و تسنیم است جاری میشود - و ازانروکه
این آبشار پیشتر بنظر آفتاب سپهر خلافت در آمده بود درین هنگام
به تماشای آن نپرداختند - دیگر آبشار بدرم گله که کیفیت و کمیت
آن گذارش یافته - پیش ازانکه این نزهتگاه مورد عساکر گیتی کشا
شود جهات خوبی آن منحصر در آب و هوا و نزاهت های وفرونی
سبزه های گوناگون و فراوانی گلهای رنگارنگ و شکوفهٔ خودرو
بود - چه ساکنان اینجا طرز چمن پیرائی و بوستان آرائی نمی

عبارت از قوس قزحی است و چنانکه درباره میروند ...
موئیال بیشتر بود - چنانکه قسمتی از آنرو در اکثر جاهای ولایت
و غیران بهم میرسد - و آهوی سیاه و سفید مخصوص هندوستان
خلد نشان است ٭

دریفولا بعرض مقدس رسید که مسلمانان مالکی ؛ ... از جهالت
پیشکی بکفار دختر میدهند - و ازین طایفه ... میخوانند - و مقرر
شده که مسلمانان دختر کافر را بعد از ممات دفن کنند و کافران دختر
مسلمانانرا پس از انقراض حیات بسوزانند . فرمان شد که هر کافری
که مسلمه در خانهٔ او باشد اگر شرف اسلام دریابد زن را بعقد تجدید
با او باز گذرانند - و اگر از شقاوت و خواهش از ادراک این سعادت
سر بر تابد موصله را ازو جدا سازند .. و چون زمیندار آنجا که
مصدر این کار نکوهیده آثار شده بود بآموزش واقفی و بیم و امید
حضرت صاحبقران ثانی با تمام قبیلهٔ خود در رشته بیضای
مصطفوی درآمد - و بخطاب راجه دولتمند سر افرازی یافت - و
بسیاری از کفار از غوایت برآمدند و مسلمانان از جهالت رستند - و
بیمن دین پروری این بادشاه اسلام نواز کفر گداز چنانچه رسم قبیح
از میان این طایفهٔ جهل بنیاد مرتفع گردید - و قاضی و معلم
از سرکار خاصه شریفه معین گشتند - تا باجرای احکام شریعت و تعلیم
اداب عبادت بپردازند - و چون رایات جلال بحوالی گجرات بنجاب
رسید - جمعی از سادات و مشایخ آن قصبه استغاثه نمودند - که
برخی از کفار ناپکار هرایز و اماکن موقوفه را در تصرف دارند -
و چندی ازیشان مساجد بتعدی در عمارات خود درآورده - بنابران

و دیگر اسباب تربیت در شیرینی و بالیدگی و سیرابی یاد از میوهای نیک ولایت کابل میدهد . و ازانجا که در عسکر اقبال فضلا و هنرمندان هفت اقلیم فراهم آمده کامیاب اند ساکنان این زمین نشاط آگین از مصاحبت وهمزبانی اهل اردو فضایل وهنرها کسب نموده اند - ایزدکام بخش که تشئید مبانی جهانداری بارتفاع لوای داد گستری این پادشاه خلایق پناه مربوط گردانیده - و توکید مراسم فرمان گذاری بتمهید لوازم دین پروری این شهنشاه دینی و دنیوی منوط - آفتاب دولتش را از مغفرۀ کسوف محفوظ و مامون و ماه سلطنتش را از و سمت محاق محروس و مصون دارد ٭

بیست و دوم به بهنبر که مفتهای کوهستان کشمیر است منزل شد - جگنات کلاونت که بخطاب کبرائی سرافراز است - و در تصنیف نغمات هندوستانی و تالیف معانی امروز مثل او در هندوستان بهشت نشان نیست - وبجهت بستن تصنیفات حسب الحکم در دار السلطنت مانده بود بدرگاه آسمان جاه آمده دوازده تصنیف که بهندوستانی زبان دهرپد نامند - و در نغمات مختلفه مشتمل بر مضامین رنگین بنام اقدس خاقان هنرپرور جود گستر ترتیب داده بود بعرض مقدس رسانید - ازانجا که تصنیفاتش خاطر اقدس را عشرت آگین ساخت بامر پادشاه دانش نواز بزر سنجیده آمد - و چار هزار و پانصد روپیه هم سنگش باو عنایت گشت - چون در یک و نیم گروهی بهنبر بفرمان قضا نفاذ قریب پانزده هزار آدم فراهم آمده جانور بسیار گرد آورده بودند بیست و سیوم بعد نصف النهار به شکار قمرغه متوجه گشته یکصد و بیست سودیال که

گردانند - میر برکه بخاری را از تغیر سید عبد الهادی مانکپوری میر عدل اردوی کیهان پوی گردانیده بعنایت خلعت سرافراز ساختند - و ازانرو که سید مذکور خود ترک منصب و اختیار عزلت نموده بود ثانی الحال هرچند اظهار ندامت کرد سودمند نیامد - و چون بعرض اشرف رسید که در نواحی کنتهه سر اعمال پرگنهٔ کاهون که از مضافات زمین جالوهه است و به تاله غازي اشتهار یافته مارخور و قوچ بسیار است - به الله ویردی خان قراول بیگی حکم فرمودند که با لوازم قمرغه بدان صوب بشتابد - و از پرگنات حوالی موضع مذکور جمعی کثیر فراهم آورده طرح قمرغه اندازد - و خود نیز با شکوه آسمانی متوجه صید گاه مذکور گشتند - و در اثنای ره نوردی بشکار نیله گاو و گورخر پرداخته دوازدهم جمادی الاولی سرزمین کنتهه را مرکز رایات جهان پیما گردانیدند - و سه روز متوالی بعشرت نخچیر اشتغال نموده از مارخور که بز کوهی باشد و قوچ کوهی و چهکاره چهار صد و بیست و چهار عدد فرمودند - مار خور شصت و شش - قوچ یکصد و شصت و هفت - چهکاره یکصد و نود و یک - ازانجمله پنجاه تا به تیر و تفنگ شکار خاصه شده بود و تتمه را پادشاهزادهای والا تبار و نوئینان عالی مقدار و قراولان بامر شاهنشاهی صید کرده بودند *

چهاردهم خانزمان از درشت خوئی و آزارجوئی پدر مفارقت جسته باستلام عتبهٔ فلک رتبه سر افتخار بر افراخت - در همین تاریخ بعرض مقدس رسید که مهابتخان خانخانان بمرض بهگندر که تازی زبانان ناسور خوانند و دیرین رفیق او بود بساط زندگانی در

شیخ محمود گجراتی که از رسمی دانش بهره ور است - و دارغگی مردم جدید الاسلام برو مقرر - رخصت یافت - تا بعد از ثبوت نساء مسلمه را از تصرف کفار برآرد - و مساجد و عمارات آن ملاعین جدا سازد - او مطابق حکم بعمل آورده هفتاد حره و جاریهٔ مومنه را از تصرف کفرهٔ فجرهٔ برآورد - و هرجا که مسجدی در زیر عمارت هنود درآمده بود بعد از تحقیق آن را افراز نمود - و زری از انها بطریق جرمانه گرفته بدستور سابق مسجد ساخت - پس ازانکه این ماجرا بمسامع جلال رسید یرلیغ قضا نفاذ صادر شد که بدستور قوم جوکو هرکه مسلمان شود مسلمه را بعقد مجدد باو باز گذارند - و هر که از گمراهی و خرد تباهی پذیرا نشود معروض دارند - تا اورا تادیب نموده اید - پس از ورود فرمان جمعی از سعادت یاوری بپایهٔ اسلام رسیده زنان مسلمه را بنکاح جدید متصرف گشتند - گمرهان دیگر را که ظلمت کفر پردهٔ بر چشم آنها فروهشته بود و از ادراک این شرف محروم گردیدند تنبیه نموده زنان مومنه را از قید آنها باز داشتند - و بامر خادانی در عقد ازدواج طبقه ناجیهٔ اهل اسلام در آوردند - و حکم شد که در کل ممالک محروسه هرجا چنین واقع شده باشد بدین دستور عمل نمایند - چنانچه اناث بسیار از دست کفار برآمده در نکاح مسلمانان در آمدند - و گروهی از کفار بقبول دین مبین از آتش دوزخ رهائی یافتند - و بتخانها منهدم گردید - و بجای آن مساجد بنا یافت - این مجمانه سایهٔ گران مایهٔ این افتاب فلک خلافت و هدایت را بر جهان و جهانیان مبسوط داشته اطناب سرادق عظمت و جلال اورا باوتاد خلود منوط

گرفتن و حوش ساخته آنها بر دور کشیدند . زیبائی [illegible] تعریف فرمودند - بیست شکار خاصه شد و چهل و سه بفرمان والا درباری و اکثر خلافت و اعیان دولت صید نمودند . و نتایج انوا [illegible] با حکم ملتزمین رکاب سعادت زنده بدست گرفتند ۰

بیست و چهارم نجابت خان فوجدار کوهستان کانگره سعادت ملازمت دریافت ۰

نورديد - محمد خان تاريخ نوت اورا كه نام قديمش زمانه بيگ بود (زمانه آرام گرفت) يافته - بخان‌دوران صوبه‌دار مالوه فرمان شد كه ببالاگهات شتافته تا تعين شدن صوبه داري ازان مملكت خبردار باشد - و از سواران منصب او كه پنجهزاري پنجهزار سوار بود سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه مقرر گرديد - رشيد خان انصاري باضافهٔ هزار سوار بمنصب سه هزاري سه هزار سوار و هريكي از احمد خان نيازي و مبارک خان نيازي از اصل و اضافه بمنصب دوهزاري هزار و پانصد سوار نوازش يافتند - شادي بيگ ولد جانش بهادر بخطاب شادي خان و نور محمد عرب بخطاب عرب خان سربر افراختند - راجه جگت سنگه ولد راجه باسو زميندار كوه دامن كانگره از سرزمين خود آمده بتقبيل استان عرش مكان دولت تازه اندوخت *

هژدهم قمرغه گورخر نشاط افزاي خاطر اقدس گشت - اين جاندار كه بيشتر در دشت مي باشد و هنگام تشنگي قطع مسافت بعيده نموده بآبشخور معين كه جز دران آب نخورد خود را مي رساند - در نواحي بهنبهر كه بركنار درياي بهت واقع شده بسيار است - و براي خوردن آب بدرياي مذكور مي آيد - الله ويردي‌خان قراول بيگي بامر خاقاني جمعي برگماشت كه هرگاه بواسطهٔ آب رو بدريا آرد سرراه بگيرند تا از نيافتن آب ازينجا برگشته ناگزير به تنگنائي كه دران نزديكي است و اندک ابي دارد در شود بعدازان مداخل و مخارج را مسدود گردانيده همه را بقيد در آورند - و چون تدبير خان مشاراليه مطابق خواهش بظهور آمد دامي كه براي

یک ارب و پانصد کرور دام بخانزمان تفویض فرمودند - و از سواران
منصب او که پنجهزاری پنجهزار سوار دوهزار سوار دو اسپه سه اسپه
بود دو هزار سوار دیگر نیز دو اسپه سه اسپه مقرر نمودند - و اورا
بمرحمت خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهولکتاره و شمشیر مرصع
و اسپ از طویلهٔ خاصه بایراق طلا و فیل از حلقهٔ خاصه و ماده فیل
سربلند گردانیده مرخص ساختند - و صوبه داری پایان گهاټ را که
تمام خاندیس و اکثر ولایت برار باشد و جمیع محال آن نوه و دو
کرور دام است بعهدهٔ خاندوران که بنظم صوبهٔ مالوه می پرداخت
مفوض نمودند - و با او خلعت و شمشیر مرصع و بسایر امرای تعیناتی
دکن خلعت مصحوب خان زمان فرستادند - و حکم شد که از تعیناتیان
دکن راجه جیسنگه و مبارز خان و راو ستر سال و جگراج با خانزمان
در دولتاباد و راجه بهار سنگه بندیله و ماهو سنگه هاډا و نظر
بهادر با خان دوران در برهانپور باشند - و غنیم ایشان را هر دو سردار
باتفاق یکدیگر باخود بگیرند - مبارز خان باضافهٔ پانصدی پانصد
سوار بمنصب سه هزار و پانصدی سه هزار و پانصد سوار سرافراز
گردید - الله ویردیخان قراول بیگی بخلعت خاصه و صوبه داری
مالوه از تغییر خان دوران و باضافهٔ هزاری ذات و دو هزار سوار
بمنصب چارهزاری ذات و چار هزار سوار و بعنایت اسپ با زین
طلا و فیل مفتخر گشته از پیشگاه حضور رخصت یافت - اسحق
بیگ زور آبادی خویش یادگار حسین خان بخدمت بخشیگری و
واقعه‌نویسی صوبهٔ پایان گهاټ و محمد رشید کرائی بخدمت دیوانی
آن صوبه سرفراز گشتند - غازی بیگ بخدمت بخشیگری و واقعه‌نویسی

آغاز سال هشتم

از دور اول جلوس مقدس

روز پنجشنبه غرهٔ جمادي الثانيه سنه هزار و چهل و چهار مطابق دوم آذرماه سال هشتم از اورنگ آرائي خاقان زمين و زمان باعث امن امان نشاط افزاى جهانيان و مسرت بخش عالميان گرديد ٭

سيوم وزير خان صوبه دار پنجاب در نواحي دار السلطنة لاهور بادراک شرف ملازمت مستسعد گشت ٭

پنجم خاقان بيهمال بفروغ نير اقبال دار السلطنة را منور ساخته مورد امن و امان گردانيدند - سابقا سرکار بيجاگڈه و سرکار مندسور و بعضي محال سرکار هنديه که آنروي آب نربده است و نزديک برهانپور داخل صوبهٔ مالوه بود دريفولا از پيشگاه خلافت فرمان شد که محال مزبوره چون از مالوه دور واقع شده از توابع صوبهٔ خانديس اعتبار نمايند - و باقي محال هنديه که اينجانب نربده است بدستور قديم از مضافات صوبهٔ مالوه انگارند - و ولايت خانديس و برار و دکن را که پيشتر يک صوبه‌دار بضبط ونظم آن مي پرداخت دو حصه ساختند - يکي بالاگهات - دوم پايان گهات - صوبه داري بالاگهات که عبارتست از کل دکن که سرکار دولتاباد و احمد نگر و پٹن و بير و جالناپور و جنير و سنگمنير و فتح آباد با توابع و مضافات باشد و لختي محال برار و تمامي تلنگانه و جميع

جواهر و مرصع آلات و اقمشهٔ نفیسه و اسپ و پیل بنظر انور در آورد و آن بشرف پذیرائي رسید - اعلی حضرت تمام روز درانجا بعشرت و انبساط گذرانیده شامگاه بدولتخانهٔ والا معاودت فرمودند ه

بیست و نهم امر سنگه ولد راجه گجسنگه باضافهٔ پانصدی دویست سوار بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و بعنایت علم و اسپ و فیل - و از اصل و اضافه لطف الله ولد اله‌کرم خان بمنصب هزاري هشتصد سوار سرافراز گشتند ه

سیوم رجب پادشاهزادهٔ عالي قدر محمد اورنگ زیب بهادر را که پانصد روپیه روزیانه میدادند بمنصب ده هزاری ذات و چهار هزار سوار و علم و نقاره و تومان طوغ بلند پایگي بخشیده فرمان دادند که بعد ازین خیمهٔ سرخ برای آن گوهر اکلیل سلطنت برپا میکرده باشند ه

هشتم خدیو خدا آگاه بکاشانهٔ فیض آشیانه پیشوای ارباب صفوت و صفا - رهنمای اصحاب معرفت و تقوی زبدهٔ حق شناسان صافي ضمیر - میان میر - که پیشتر نیز بقدوم سعادت لزوم مهبط انوار گشته بود - تشریف فرموده بگزارش بسا دقایق حقایق و غوامض معارف باعث انشراح صدور و انبساط خاطر آن زاویه نشین تجرد گزین گشتند ه

بیست و دوم پادشاه درویش نواز قافلهٔ سالک مسالک شرع مبین شیخ بلاول را بشرف ورود میمنت آمود بار دیگر رونق بخشیدند و مبلغ دو هزار روپیه عنایت نموده مراجعت فرمودند ه

بیست و چهارم تربیت خان که برسم سفارت نزد نذر محمد

بمنصب بلند پایه گروید - خواجه جهان خوافي که از دیرین بندهای
والا درگاه است و بزیارت اماکن شریفه رفته بود دولت ملازمت
دریافته ده اسپ عربي پیشکش نمود *

هفتم پادشاهزادهٔ والا گهر محمد شاه شجاع بهادر از دکن بدرگاه
خواقین پناه آمده بسعادت ملازمت مستسعد گشتند و هزار مهر نذر
گذرانیدند - جگجیون ولد اوداجیرام بمنصب سه هزاري دوهزار سوار
که مهابتخان تجویز نموده بود نوازش یافت *

نهم خدیو خدا آگاه بروضهٔ منورهٔ سریرآراي جنان حضرت جنت
مکاني تشریف فرموده بعد از اداي اداب زیارت بعطاي مبلغ
ده هزار روپیه دامن امید سدنهٔ آن مکان فیض نشان و دیگر ایزدی
نیازمندان و بینوایان بر آمودند - بختیار خان دکني بخدمت
فوجداري لکهي جنگل و تهاره که در تیول او نیز مقرر گشت از
تغییر سزاوار خان ولد لشکر خان صباحي گردید - و سزاوار خان
بمرحمت خلعت و اسپ سربلند گشته بجاگیر خود که در حدود دکن
تن یافته مرخص شد *

دهم محمد علي کامراني از اصل و اضافه بمنصب هزاري
ذات و پانصد سوار سرافرازي یافت *

پانزدهم راجه جگت سنگه را بتهانه داري بنگش مابین وتنبیه
مفسدان الوس خټک که دران مرز و بوم اقامت دارند و عنایت
خلعت و خنجر مرصع و اسپ با زین نقره سرافراز ساختند *

بیست و ششم منزل یمین الدوله بفر قدوم اشرف مورد سعادات
گردید - یمین الدوله بمراسم پا انداز و نثار پرداخته پیشکشي از

گذارش جشن شمسی وزن

روز سه شنبه سیوم مطابق چارم بهمن جشن فرخنده شمسی وزن انتهای سال چهل و سیوم و ابتدای چهل و چارم از عمر ابد اتصال خاقان با فر و اقبال که پرتو مهر عاطفتش گیتی افروز باد . در عمارت برج دولتخانه دار السلطنت ترتیب یافت - و بآئین هر سال آن سریر آرای خلافت بطلا و دیگر اشیای معهوده برسنجیده آمد - فضلا و شعرا و ارباب تنجیم بعطای زر سرخ و سفید کامروای گشتند . و اهل نغمه و طرب کامیاب - درین روز سعید خان صوبه دار کابل شرف ملازمت اندوخته هزار اشرفی نذر گذرانید - و عبد القادر پسر احداد را که مایهٔ فساد الوس افاغنه راه کابل بود - و بمساعی جمیله خان موصی الیه از اعمال نکوهیدهٔ خویش نادم گشته طریق خدمتگاری پیش گرفته بود همراه آورده بدولت زمین بوس رسانید - شهنشاه بنده پرور سعید خان را مشمول عواطف ساخته باضافهٔ هزاری ذات بمنصب پنج هزاری چار هزار سوار سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه بلند پایه گردانیدند - و هریکی از میر ابراهیم رضوی و راجه روز افزون باضافهٔ پانصدی دویست سوار بمنصب دوهزاری هزار سوار - و تربیت خان بمرحمت خلعت و اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و بخدمت آختهبیگی از تغیر مرشد قلی خان - و هر کدام از اصالت خان و خلیل الله خان و عرب خان و جمالی بمنصب هزار و پانصدی هشتصد سوار - و جمعی بعطای خلعت و خدمت

خان والي بلخ رفته بود به تلثيم عتبهٔ كيوان مرتبه رخ برافروخته چهل و پنج اسپ و چهل و پنج شتر نر و ماده و برخی چيني آلات وقالي و نمد و ديگر اشيا برسبيل پيشكش گذرانيد - ازان ميان چيزی كه طبيعت اشرف را منبسط ساخت - مصحفی بود بخط شاه ملک خانم بنت سلطان محمد بن جهانگير ميرزا بن حضرت صاحبقران كه بخط ريحان در كمال حسن و لطافت نوشته و در خاتمه اسم و نسب خود برقاع رقم نموده - وخان مشار اليه آن را در بلخ بدست آورده بود *

بيست و ششم خاقان مهربان برای سربلندی وزير خان صوبه دار پنجاب منزل اورا كه بتازگي مرتب ساخته بود بورود اقدس مزين گردانيدند - او بعد از اقامت رسم پا انداز و نثار پيشكشي از مرصع آلات و طلا آلات و اقمشهٔ عراق از زربفت و جزان و امتعهٔ گجرات و تخت روان زرين كه پنجاه هزار روپيه قيمت داشت و پنجاه اسپ عراقي گذرانيد - از جملهٔ اشيای مذكوره متاع دولک روپيه عز قبول يافت *

شب بيست و هفتم كه ليلة المعراج بود ده هزار روپيه مقرر باهل استحقاق عنايت شد *

غرهٔ شعبان منزل يمين الدوله آصف خان بشرف قدوم خاقان سليمان مكان رشک جنان گرديد - يمين الدوله پس از ادای رسم پا انداز و نثار پيشكشي از جواهر و مرصع آلات و اقمشهٔ نفيسه بنظر كيميا اثر در آورد *

ابدالی با وجود آن طرف [illegible]
به درنگ مصروف پرداختن خود در [illegible]
همسایگی را هموار ساخت و [illegible] در
وقایع آن کارزار استحکام داد و [illegible]
خسارت بوده که از [illegible] آمده
بودند رو آورد [illegible]
شده گریزان گشتند - [illegible]
در کوهستان [illegible] نموده [illegible]
[illegible] سمت امراپور راهی گشتند [illegible] که
[illegible] بارادهٔ اینکه از راه کوتل [illegible]
بار خود را از گهات مالک [illegible] روانه گردیده اند -
بنابران بگهات مالک [illegible]
رسانیدند - از [illegible]
و پاسبانی اسباب استعمال داشتند - [illegible]
بکارزار پرداختند - [illegible]
و از گهات [illegible] رسانید - [illegible] از
[illegible] را [illegible] خونریز [illegible]
هزار گاو غله و گاوی چند که بران اسلحه و بار بود [illegible]
[illegible] سه هزار آدم اسیر گردانیدند - خان دوران [illegible] را با لشکر
[illegible] نموده ازانجا بموضع پاتهری و از پاتهری بواقعهٔ احمد نگر
آمد - و خاطر از [illegible] آسوده و [illegible] فراهم آورده جانب
پتن حرکت نمود - [illegible] آگاهی یافته که [illegible]

بخشیگری احدیان از تغیر عبد الرحمن ولد صادق خان - و مغل خان
ولد زین خان بمنصب هزار و پانصدی هفتصد سوار - و عثمان روهیله
عم بهادر خان بمنصب هزاری با صد سوار سرافراز گشتند - مهیس
داس راتهور که سابقا نوکر مهابت خان بود بمنصب پانصدی چهار صد
سوار سوارش یافت - از سوانح جنوبی ممالک که دریندولا بعرض ارفع
رسید آنکه چون مهابت خان که ناظم مملکت دکن برو مقرر بود
ایام زندگی بسر آورد شاهوی سیاه رو و گروهی دیگر از مخاذیل
بی نظامیه فرصت غنیمت شمرده دست تطاول بمحال نواحی
دولتاباد که قلعه داری آن بمرتضی خان منوط بود دراز کرده اند و شروع
در تحصیل زر نمودند - درین اثنا خاندوران از مالوه خود را به برهانپور
رسانده - و مادهو سنگه و شیر فیض الله را که بمحافظت آن بلده
گذاشته با راجه جیسنگه و مبارز خان و جگراج بندیله و اکرام خان
و حکیم خوشحال بخشی و واقعه نویس و باقی بیگ اوزبک و غیر
ایشان - و از دکنیان مالوجی و پرسوجی برای استیصال مفسدان
تباه اندیش و قلع بنیاد مراجعه روان ضلالت کیش بره نوردی
درآمد - و روز پنجم بظفرنگر رسید - و دران مکان توقف مصلحت
ندیده در عرض سه روز بکهرکی رفت - و چون دریافت که مقهوران
از استماع این خبر از حوالی دولتاباد برخاسته جانب راهدوله
راهی گشته اند بدولتاباد شتافته یکروز مقام نمود *

نوزدهم ماه مذکور به راهدوه آمد - و پایان شب بدستور از آنجا
سوار شده پس از سپری گشتن یک و نیم پهر روز بکنار آب بان گنگا
رسید - درینوقت خبر آوردند که مردودان بصوب سیوگانو رفته اند -

شمشیر و منصب هزاری ذات و ششصد سوار نوازش فرموده بسعید خان - و پرتهی چند زمیندار چینبه را بخلعت و اسپ سرافراز ساخته با نجابت خان - رخصت نمودند - شیخ موسی گیلانی بخدمت دیوانی پنجاب سرافرازی یافت *

شب پانزدهم ده هزار روپیه مقرر بارباب استحقاق عطا فرمودند *

هفدهم پادشاهزادهٔ عالی نسب مراد بخش که بعد از حصول صحت از دار السلطنة روانهٔ درگاه معلی شده بود بسعادت ملازمت مستسعد گشت *

بیست و هشتم ظلال جاه و جلال بر ساحت سرزمین دلکشا باغ حافظ رخنه را که هنگام توجه موکب اقبال از دار الخلافة اکبرآباد بصوب پنجاب نیز مورد برکات گشته بود بنزول اقدس آرایش بخشیدند - و بمنازل بیرون باغ که بحکم جهان مطاع برکنار تالاب مهیا شده بود تشریف برده - و تصرفی چند شگفت افزای دوربینان ژرف نگاه بخاطر غیب دان آورده - میر علی اکبر کروری سهرند را فرمان دادند - که مطابق طرح جدید بانجام رساند *

* دوم ماه رمضان شاه آباد معسکر اقبال گردید - اسلام خان را با سردار خان و دین دار خان و شیخ فرید واله قطب الدین خان و سید عالم باره و اصالت خان و لطیف خان نقشبندی و قلعه دار خان و سید لطف علی و گروهی دیگر از دلیران کارزار که مجموع قریب هفت هزار سوار بود تعیین فرمودند که پیشتر خود را بدار الملک دهلی رسانیده از آب جون عبور نماید - و منسوبان او

راهی گشته است - تعیناتیان بالاي‌گهات را نزد خانزمان فرستاده به برهانپور که ضبط و ربط آن بعهدهٔ او مقرر بود برگشت ه

پنجم منزل علامي افضل خان که بتازگي در دار السلطنت بنا نموده بود بورود اقدس سعادت آمود گردید - علامی بعد از تقدیم مراسم نثار و پانداز پیشکشي از جواهر و مرصع آلات و اقمشهٔ نفیسه بنظر اقدس در آورد - شهنشاه قدردان از وفور عاطفت و شمول عنایت شرف قبول بخشیدند و ده هزار روپیه نثار بعبد القادر پسر احداد که دریفوقت کامیاب سعادت حضور بود انعام فرمودند ه

رخصت موکب اقبال از دار السلطنت بدار الخلافهٔ اکبر اباد

هفتم در ساعت مختار ستاره شماران باریک بین رایات عالیات بصوب دار الخلافهٔ اکبر آباد نهضت نمود و چون پادشاه زادهٔ نیک اختر مرادبخش آبله بر آورده بود حکم شد که تا حصول صحت در دار السلطنة توقف نماید - و ستي النسا خانم را برای خدمت آن والاگهر همانجا گذاشتند - وزیر خانرا بعنایت پادشاهی مفتخر ساخته از نخستین منزل بجهت معالجه مرخص گردانیدند سعید خان را بخلعت و جمدهر مرصع با پهولکتاره و اسپ از طویله خاصه بایراق طلا و فیل از حلقه خاصه سربلند گردانیده بصوبهٔ کابل که نظم ان بعهدهٔ او بود - و نجابت خان را بخلعت خاصه و فیل فرق مباهات بر افراخته بمحالی که در فوجداری او مقرر بود - دستوري دادند - و عبد القادر پسر احداد را بعطاي خلعت و

ان عرش مکان بشهزاده روضه خدام آستان سدره نشان و دیگر روزگار شکستگان و اهل استحقاق که دران زمان کده بر ایزد پرستی اشتغال دارند عنایت نمودند ٭

هفدهم ماه مذکور اکثر امرای اردو را در دهلی گذاشته با پادشاه زادهای عالی تبار و چندی از ارکان سلطنت پایدار و عمله شکار بصیدگاه پالم متوجه گشتند - چار روز دران سرزمین مسرت آگین خاطر اقدس بعشرت نخچیر منبسط گردید - و چانداز بسیار صید شد - چنانکه در یک روز چهل آهوی سیاه بتفنگ خاصه ازان که هنگام توجه بکشمیر نیز بهمان تفنگ بعدد مذکور زده بودند شکار خاصه گشت ٭

بیست و دوم بدار الملک دهلی مراجعت فرمودند - و ازانجا بدار الخلافة اکبراباد متوجه گشتند ٭

بیست و پنجم در سیوم منزل از دار الملک بعرض اشرف رسید که درین نواحی شیری چند در بیشه بنظر درآمده - پادشاه شیرشکار عنان بکران بدانصوب منعطف ساخته شش قلاده شیر که سه ازان نر بود و سه ماده بتفنگ شکار فرمودند - و چهار شیر بچه را گرز برداران زنده بدست گرفتند . درین هنگام که طبیعت والا بنشاط صید و شکار انبساط داشت - روز جمعه بیست و ششم رمضان سنه هزار و چهل و چار مطابق بیست و ششم اسفندیار که مقام سلطان پور از اعمال پرگنه پلول معسکر اقبال گشته بود بمسامع بشایر مجامع رسید که پس از سپری شدن دو ساعت و ربع از پاس اول روز مهین خلافت را از دختر نیک اختر سلطان پرویز گرامی فرزندی

روي آب را که سنگ راه متردین اند مالش دهد - تا از اعمال نکوهیدهٔ خویش باز آمده به بیراه نه گرایند - و مقرر شد که مقرب خان دکني جاگیردار سنبهل نیز با این فوج همراه بوده در برکندن بیخ مفسدان سعي بجا آورد - و شایسته خان خلف یمین الدوله با دوهزار سوار از تابینان پدر و اختیار ولد مبارز خان - و چندي دیگر از منصبداران که همه قریب پنجهزار سوار بودند معین گردید که بدار الملک دهلي رسیده باتفاق باقر خان صوبه دار آن ملک بدفع گمراهان این روي آب به پردازد - راجه دیبي سنگه باضافهٔ پانصدي ذات بمنصب دوهزار و پانصدي دوهزار سوار سربلند گردید *

پنجم از نواحي بوریه قرین هزاران میمنت و اقبال بر کشتي نشسته سیر کنان و صید افگنان روانه گشتند *

یازدهم حوالي کیرانه را که مسقط الراس مقرب خان جراح است بنزول اشرف فروغ آگین ساخته از فرهٔ پروریٔ عمارت و باغ اورا که برکنار آب جون ترتیب داده سیر فرمودند - مقرب خان برسم پا انداز و نثار پرداخته جواهر و مرصع آلات وغیره که در عمارت باغ چیده بود از نظر انور گذرانید - خاقان پرورده نواز پذیرفتن لختي آن دیرین بنده را سرمایهٔ افتخار بخشیدند *

چهاردهم سید شجاعت خان که از دکن برگشته باقطاع خود رفته بود دولت ملازمت دریافت *

پانزدهم ظاهر شهر سعادت بهر دهلي مورد رایات نصرت آیات گردید - و سرادق پادشاهي در نورگده برافراخته امد صباح آن بمزار فیض آثار حضرت جنت آشیاني تشریف برده بجهت ترویح روح

گذارد - چون عبد الله خان بهادر جرار کروهی کتل بهرائچ که قریب
شصت کروه از رتن پور این طرف واقع است رسید - راجه امر سنگه
مرزبان بانده و با جمعیت خود باو پیوست - و قرار یافت که تکیه
بر حفظ ایزدي و اقبال شاهنشاهي نموده بر کتل مذکور برایند .
و همین که دلیران شجاعت دثار رو بکتل نهادند زمیندار آن
سرزمین که اسباب خسران آماده میداشت با گروهی از تفنگ‌گرایان
سر کتل را گرفته به تیر و تفنگ ابواب ممانعت کشود - فیروز جنگ
با همرهان پیش رانده جمعی کثیر از مقاهیر را روانهٔ جهنم گردانید .
بقیة السیف جز فرار چاره ندیده در حصار تینوتهر که شمال رویهٔ
کتل میان جنگل در نهایت حصانت و متانت است و از تراکم
اشجار و تشابک اغصان گذار باد بران دشوار - متحصن گشتند -
خان از عقب شتافته حصار مذکور را سرسواري مفتوح ساخت - و
خسارت زدگان بد سگال را که در قلعه در آمده از استیلای مبارزان
فیروزي مآل اکثر عیال خود را سوخته دل بر نیستي گذاشته بودند
بقتل رسانید - و زنان و فرزندان جمعي که جوهر نکرده مقتول
گشتند باسیري گرفت - و در سه روز توقف نموده سر کتل را که
عبور ارابه ازان متعذر بود آن چنان هموار گردانید که ارابهای
توپخانه در کمال سهولت گذشت - و ازانجا که راهی گشته استیصال
بابو چهن زمیندار رتن پور پیش نهاد همت ساخت - او ازانچه
بر متحصنان حصار تینوتهر رفت خایف گشته بوساطت راجه
امر سنگه کسان نزد فیروز جنگ فرستاده ازروی عجز و استکانت
اظهار اطاعت و ابراز تبعیت نمود - و پیغام داد که خانرا دیده

بوجود آمد که جبین خورشید آئینش مرآة جلایل آثار است - و ناصیهٔ سعادت قرینش لوحهٔ نبایل اطوار - از وصول این بشارت فرمان شد که نقارهٔ شادمانی بنوا در آورند - صدای سرور بگنبد آسمان در پیچید - و آوای تهنیت از آسمان بزمین رسید ٭

بیست و هفتم مابین موضع منهوی و بجولی در اثنای ره نوردی خبر شیر یافته بسمت بیشهٔ که مکان آن جاندار جان شکر بود متوجه گشتند - و چهار شیر دو نر و دو ماده بتفنگ شکار کرده مراجعت نمودند ٭

سیم منازلی که بفرمان قدر توان نزدیک بگهات ماهی برکنار دریای جون تازه اساس یافته بود بفر نزول اقدس آراسته شد - و پادشاه زادهٔ جوان بخت محمد دارا شکوه که بواسطهٔ ولادت فرزند سعادت پیوند در سلطان پور از رکاب مقدس باز مانده بودند بادراک دولت ملازمت مستسعد گشتند - و هزار مهر برسبیل نذر گذرانیده التماس نام نمودند - خلیفهٔ الهی آن نوباوهٔ ریاض سلطنت را بسلیمان شکوه که از اتفاقات حسنه بتکرار یکبار تاریخ ولادت نیز می شود موسوم گردانیدند - درین روز عبد الله خان بهادر فیروز جنگ صوبه دار بهار که بحکم خاقانی برای تنبیه زمیندار رتن پور رفته بود با مرزبان آنجا بابو لچهمن نام و دیگر زمینداران آن نواحی و غنایمی که درین یورش بدستش افتاد بتقبیل عتبهٔ فلک رتبه سر بر افراخت - و هزار اشرفی نذر ملازمت و هزار دیگر که بجهت انصرام این مهم نذر نموده بود بنظر اکسیر اثر در آورد - نبذی از ترددات خان مشار الیه که درین مهم ازو بوقوع آمده برسبی

نگارش جشن نوروزی

درین هنگام که اوایل سال ادبی و روی روزگار در آمده است روزگارهای عشرت و سرور و دلربایی داده - امروز آرایش جهان و فروغ افزایی عالم ظاهر - رنگ امید رخشان و افکار دلربای بهار بستان و اشجار روی پیرو بهار [illegible] ساعت [illegible] است [illegible] چهار [illegible] شوال [illegible] اوان اعتدال در [illegible]

باد شبگیری نسیم آورد باز از جویبار
ابر نو روزی علم افراخت باز از کوهسار
آن چو پیکان شمارت از پیکان در هوا
وین چو پیکان خواهر کش [illegible] در [illegible]
که [illegible] خاک [illegible] از [illegible]
که [illegible] کوه از [illegible]

[illegible] ساعت تحویل موکب بهار [illegible] و [illegible] فرازنده تاج کشورگشایی - فرازنده [illegible] جهانداری [illegible] مرصع [illegible] والا [illegible] و [illegible] آن گذارش خواهد داشت روز جمعه سیوم شهر شوال [illegible] سیوم فروردین مقرر شده بود - [illegible] ساعت [illegible] کمال شاهی را به توقف گرامی آرایش [illegible] روز [illegible] که بامداران نوروز مژده شاهانی برنشانده [illegible] مسرت و کامرانی گذرانیدند - و [illegible] پادشاهی [illegible]

نموده پیشکش بپادشاه دین‌پرور سازد - آن سرور … کسی را با را
که از درگاه گیتی پناه نزد او روانه شود با یکی از منصبداران راجه
امرسنگه برای استمالت او فرستاده شود از آنجا - کوچ بر کوچ
بدارالسلطنت روانه گردید - تا نواح اجمیر رسیدن نذر کیشت راجه
برای دیدن عبدالله خان بهادر راهی شد - رسیده فیل با خود آورده
فیروز جنگ را دریافت - و ده فیل و دو لک روپیه نقد پیشکش
قبول نموده مقرر کرد - که در عرض هفت و پنج روز سرانجام داده
همراه فیروز جنگ روانهٔ درگاه عرش اشتباه شود در همین تاریخ
اسلام خان و سایر خان که بواسطهٔ مالش ضلالت پیشگان دوهامت
آبا جون دستوری یافته بودند - و بسیاری از دیو طینتان بد
طینت را علف تیغ خونریز گردانیده اهل و عیال و مواشی آن
گروه ادبار پژوه بیرون از حد و شمار بدست آورده جاهای استوار را از
بیخ برکنده بودند - شرف آستان بوسی دریافتند - ومعروف خان تعلقدار
سنبهل و امیرخان صوبه‌دار دارالملک دهلی که رفیق ایشان بودند
باستلام سدهٔ سنیه مفتخر گشتند - سید حاتم‌خان ناظم دارالخلافهٔ
اکبرآباد و اعتماد خان و لشکر خان و راجه دنپت‌داس و راجه
امرسنگه زمیندار باندهو و احمد بیگ خان و شیخ فرید و چکرسین
خان و زبردست خان و نصرت خان برادرزادهٔ عبدالله خان بهادر و شیخ
عبدالکریم بخشی و داروغهٔ عمارت دارالخلافه و غیر ایشان که از جمله
چندی در دارالخلافه اقامت داشتند و برخی از اطراف آمده بودند نیز
درین منزل بادراک سعادت ملازمت کامیاب گشتند - درین مرتبه مبارک
سی هزار روپیه مقرر بارباب استحقاق و اصحاب احتیاج رسید *

عجیبه مطمح نظر دوربین جز دولت آرائی و زینت افزائی امری دیگر نیست - پس درجائی بکار باید برد که هم تماشائیان از حسن جهان افروز این نتایج بحر و کان بهره برگیرند - و هم کارگاه سلطنت را فروغی تازه پدید آید - حکم شد که سوای جواهر خاصه که در جواهر خانهٔ مشکوی میمنت مآل می باشد از قسم لعل و یاقوت و الماس و مروارید قیمتی و زمرد که دو صد لک روپیه قیمت آنست هرچه در تحویل خازنان بیرون است از نظر اشرف بگذرانند - و جواهر ثمینهٔ گران سنگ را که پنجاه هزار مثقال است و مبلغ هشتاد و شش لک روپیه بهای آن شده بود انتخاب نموده به بی بدل خان داروغهٔ زرگرخانه حواله فرمودند تا یک لک توله طلای ناب که دو صد و پنجاه هزار مثقال است و مبلغ چهارده لک روپیه قیمت آن تختی بطول سه گز و ربعی و عرض دو و نیم گز و ارتفاع پنج گز سرکاری نموده بجواهر مذکوره ترصیع نماید و مقرر شد که سقف آنرا از درون بیشتر مینا کار و لختی مرصع و از بیرون بلعل و یاقوت و جز آن مرصع مغرق ساخته بزمردین اساطین دوازده گانه بر افرازد - و بالای آن دو پیکر طاوس مکلل بزواهر جواهر و درمیان هر دو طاوس درختی مرصع بلعل و الماس و زمرد و مروارید تعبیه کند و برای عروج سه پایه نردبان مرصع بجواهر آبدار ترتیب دهد - در مدت هفت سال این تخت عرش مثال بمبلغ صد لک روپیه که سه صد و سی و سه هزار تومان عراق و چهار کرور خانی رایج ماوراء النهر است صورت اتمام یافت - از جملهٔ یازده تختهٔ مرصع که بر دور آن برای تکیه نصب نموده اند تختهٔ میانگی که خاقان سلیمان مکان بران دست حق پرست گذاشته تکیه زده می نشینند ده لک روپیه

رفیع بنیان دولتخانهٔ خاص و عام و دار الخلافت اسپکی از مخمل زربفت که صنعت گران وهنروران گجرات انواع صنایع دران بکار برده بودند - و بیک لک روپیه مهیا گشته - و سایبانهای مخمل زربفت بستونهای طلا و نقره بر افراخته - بساطهای زرین و فرشهای رنگین گستردند - و بر دور تختگاه که زیر اسپک برای آن سریر عرش نظیر آماده شده بود محجر طلا کشیده اورنگ مذکور را که زینت افزای روزگار است و در عهد سلطنت هیچ یکی از خواقین بالیه چنین تختی بروی کار نیامده در وسط آن گذاشتند - و شامیانهٔ زرنگار مسلسل مروارید که یمین الدوله مبلغ یک لک روپیه بران صرف نموده با چهار ستون طلای مرصع پیشکش کرده بود پیش تخت برپا ساختند - و اطراف سریر چترهای مرصع با غلاف مروارید و دور مسلسل مروارید و تختها و کرسیهای طلای میناکار و ساده و خرگاه های سیمین با پوشش زردوزی قرینهٔ یکدیگر نصب نمودند - و در و دیوار دولتخانهٔ خاص و عام را بمخمل طلا باف و نقره باف گجراتی و زر بفت عراقی و دیبای رومی و چینی و پردهای فرنگی آذین بستند *

احوال لختی از چگونگی تخت و سبب ساختن آن *

برگزارده زبان خامه را جواهر ریز میگرداند

چون بمرور ایام - و کرور اعوام - اقسام جواهر ثمینه که هریک شایستهٔ گوشوارهٔ ناهید - و کمربند خورشید است در جواهر خانهٔ والا فراهم آمده بود - در آغاز جلوس مقدس بر ضمیر الهام پذیر منطبع گردید که از تحصیل چنین تحف غریبه و نگاهداشتن ازین نفایس

واهرازی که سر از چادرش [illegible] و [illegible] بانگ [illegible] امروز
خراج [illegible] و کان چارانه او به پایه عرش و کرسی [illegible]
ز انواع جواهر گسنه الوان [illegible] هالهٔ [illegible] آن
در اطرافش بوقلمون [illegible] موزان چون چراغ از طوبها
چون ماکیان از آزش کوتهی [illegible] دستش [illegible] خود [illegible] ایوانش بر شد
شب تار از فروز لعل و گوهر [illegible] را [illegible] اختر
[illegible] ماه جهان را [illegible] از [illegible] پایه [illegible]
کند. [illegible] خراج [illegible] را [illegible]
خداوندی که عرش و کرسی آراسته [illegible]
اثر پاسبان [illegible] و شکل را [illegible]
بود تختی چندین هر روز [illegible] زر [illegible]
چو تاریخش زمان پرسید از [illegible] اورنگ [illegible]
دیگر این تاریخ [illegible] - (سریر [illegible])

هر گاه مدار مدارج اطرا - و [illegible]
و تقطیر باشد و اشاره و اقبال این [illegible] را [illegible]
خلعت وجود نداده باشد - در [illegible] آن انشا [illegible]
و مدح طرازان مصاحب دیار را با آنکه خامه [illegible] در اعجاز
نگاری ید طولی دارد جز شرمساری نصیبهٔ دست [illegible]
گروهی از سخن وران کوتاه بین که کار مشکل ستایش این اورنگ
جهانبانی را آسان پنداشته [illegible] در دادای خود نگارش نموده اند
عنان گلگون تا به گام گردون خرام خامه را از وطع این [illegible]
باز کشیده بر سر وقایع نویسی که شیوهٔ این صحایف دراز است می‌پردازد

قیمت دارد از جواهری که دران تعبیه شده اند اعلی است در وسط آن. بقیمت یک لک روپیه که شاه عباس والی ایران مصحوب زینل بیگ برسم ارمغان نزد حضرت جنت مکانی ارسال داشته بود آنحضرت در جلدوی فتح دکن بحوالی ممالک سدان حضرت صاحبقران ثانی بدست علامی افضل خان بدکن فرستاده بودند. بقیمت اسم سامی قطب الملة و الدین حضرت صاحبقران ثانی و میر شاه رخ و میرزا الغ بیگ بران منقوش بود بعد ازانکه بانقلاب ایام و انقضای اعوام بدست شاه عباس افتاد او نیز نام خود را بران مرتسم گردانید - چون بحضرت جنت مکانی رسید نام نامی خود را با نام سامی پدر بزرگوار بران نگاشتند - اکنون باسم گرامی پادشاه هفت اقلیم شهنشاه تخت و دیهیم آب و تاب تازه و زیب و زینت بی اندازه دارد بامر خاقانی این مثنوی حاجی محمد جان قدسی که ختمش بر تاریخ است بر مینای سبز درون تخت کتابه نموده اند

* مثنوی *

زهی فرخنده تخت پادشاهی * که شد سامان بتأیید الهی
فلک روزی که میکردش مکمل * زر خورشید را بگداخت اول
بحکم کار فرما صرف شد پاک * بمینا کارش مینای افلاک
جز این تخت از زر و گوهر چه مقصود * وجود بحر و کان را حکمت این بود
ز یاقوتش که در وی شد بها بست * لب لعل بتان را دل بجا بست
برای پایه اش عمری کشاده * گهر افسر بسر خاتم بدیده
بخرجش عالم از زر شد چنان پاک * که شد از گنج خالی کیسهٔ خاک
رساند گر فلک خود را بپایش * دهد خورشید و مه را زر بهایش

و والا مطالب جهانداری و منزلت الاهی و در مسند ... از طویلهٔ
خاصه یکی با زین مرصع دیگری با زین طلا و ... فیل از حلقهٔ
خاصه با یراق نقره سرافراز شدند - سعد خان که بمنصب سه هزاری
پنج هزار سوار و سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه سرافراز بود دو هزار سوار
دیگر نیز دو اسپه سه اسپه مقرر فرمودند - و هزار سوار از منصب
اسلام خان میر بخشی دو اسپه سه اسپه گردانیده او را بمنصب
پنجهزاری پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه و صوبه داری مالوه بتکاه
از تغیر اعظم خان نوازش نمودند - سعید خان ... بهادر رستم
خان سرافرازی یافت - جعفر خان باضافهٔ هزار سوار بمنصب چهار
هزاری سه هزار سوار مفتخر گردید - عزت خان از اصل و اضافه
بمنصب دو هزار و دویست سوار - و راجه رامداس نروری باضافهٔ
پانصدی سه صد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و
از اصل و اضافهٔ فیروز خان ناظر بمنصب دو هزاری هزار سوار - و خواجه
برخوردار بمنصب هزار و پانصدی ششصد سوار سر افراز گشتند
و صد دست خلعت بنوئینان را لا قدر عنایت نموده مقرر فرمودند
که تا ده روز دیگر روزی صد کس را از ... عطا فرمایند
چنانچه در ده روز هزار خلعت زربفت مرحمت شد - و بسیاری از اهل
گروه انبوه باضافهٔ مناصب و انواع دیگر عنایات سر بلندی داشت
از اطناب تفصیل آن نگارش نمی یابد - سخن پردازان نظم طراز را که
قصاید غرا در ستایش پادشاه مفضال گزارش داده بودند از
موج خیز دریای بخشش حیاض آرزو مالامال گردید - طالب کلیم
که بمناقب گستری این دولت ابد پیوند رطب اللسان است

شهنشاه دوران با فرخندگی روز مبارک جمعه از دولتخانهٔ کیهان
برگشتنی روانهٔ مستقر سریر خلافت گشتند - و بارگاه حشمت
را بنور الهی برافروخته در آغاز ساعت دوازدهم که انوار سعادت
آرای شادمانی بود بر اورنگ فلک رفعت طاوس جلوس فرمودند ابواب ملوکت
و خرمی کشاده شد - و اسباب عشرت و نغمی آماده - محفل انس
بآئین تازه بسان خلد برین رشک بی اندازه یافت - دست گهربار
خاقان کشورستان که در بزم و رزم زرافشان و سرافشان باد جیب و
دامن روزگار مملو گردانید *   * بیت *

در رزم بدست آرد و در بزم ببخشد * ملکی بسواری و جهانی بسوالی

طنطنهٔ رود و سرود بعیوق رسید - و زمزمهٔ دعای اصحاب عمایم از
چرخ هفتم بگذشت - آسمان بزبان حال بدین مقال مترنم
گردید - که   * شعر *

ای گهر تخت بنازم ترا * در شهنشاهی عالم ترا
گوش فلک بازپی کوس تست * تخت هوا خواه قدم بوس تست

نخستین مهین اختر برج اقبال پادشاهزادهٔ بخت بیدار محمد دارا
شکوه را خلعت خاصه با نادری که گریبان و دور آستین و دامانش
مروارید نگار بود - و ده لک روپیه نقد - و بهر کدام از گوهر درج جهانبانی
پادشاهزادهٔ محمد شاه شجاع بهادر - و بدر اوج کامرانی پادشاهزادهٔ
محمد اورنگ زیب بهادر - خلعت خاصه با نادری و یک لک و پنجاه
هزار روپیه - و بسرو جویبار سلطنت پادشاهزادهٔ مراد بخش - خلعت
و نادری و یک لک روپیه عنایت فرمودند - پس ازان یمین الدوله
آصف خان را به خلعت خاصه با چارقب زردوزی و شمشیر مرصع

اقبال را بسعادت حضور رسانیدند - حریر آرای خلافت بدیدار میمنت آثار آن نوباوهٔ چمن دولت نشاط اندوز گشته تسبیح مروارید و لعل گران بها رونما عنایت نمودند - و بحکم گیتی خداوند پادشاهزادهٔ فلک قدر دو تقوز پارچه و شمشیر مرصع بآصف خان خانخانان بعد ازان خلعت با جواهر بعبد الله خان بهادر وعلامی افضل‌خان و خلعت بافرجی باسلام‌خان و اعتقاد خان وشایسته خان و خان عالم و جعفرخان و موسوي خان و خلعت تنها بدیگر امرا تا هزاري منصب دادند - نوئینان اخلاص آئین اولا در حضرت خلافت و ثانیا در خدمت پادشاه زادهٔ کامگار آداب بجا آوردند - و حاضران زمان همانجا نعمت خاصه تناول نموده آخر روز دولتخانهٔ والا را بورود مقدس بر افروختند *

دو ازدهم پیشکش سپهدار خان صوبه دار گجرات اسپک مخمل زربفت با ستونهای طلااندود که بیک لک روپیه در احمد آباد مهیا ساخته بود بنظر اقدس در آمد - رستم خان و راجه بتهلداس و امر سنگه واد راجه گجسنگه و فیروز خان نیز بقدر حالت پیشکش گذرانیدند - رستم خان بعنایت جمدهر مرصع باپهولکتاره سرافرازي یافت - و تربیت خانرا بمرحمت فیل بافد پالکي بخشیدند *

چهاردهم بهادر خان روهیله از اقطاع خود آمده تقبیل آستان سلاطین مطاف نمود - محمد زمان طهراني شرف ملازمت اندوخته دو فیل و نه تانگهن که از بنگاله همراه آورده بود پیشکش کرد - شیخ فرید از اصل و اضافه بمنصب دوهزار و پانصدي هزار و پانصد سوار سر بلند گشت *

چون قصیدهٔ رنگین بعرض اقدس رسانید بحکم شهنشاه دانش پرور بزر سنجیده آمد - و بانعام مبلغ هم سنگ که پنج هزار و پانصد روپیه بود کامیاب گشت - پادشاهزادهٔ عالیمقدار محمد شاه شجاع بهادر اقسام جواهر و مرصع آلات و اوانی زرین میناکار و سادة و انواع اقمشهٔ عراق و گجرات و دکن و شش فیل که قیمت مجموع آن دواک و بیست هزار روپیه شد برسم پیشکش گذرانیدند *

ششم عبد الله خان بهادر فیروز جنگ بیست و شش فیل نر و ماده و لختی مرصع آلات و طلا آلات و اقمشه که همگی چهار لک روپیه ارزش داشت پیشکش نمود - و نه فیل و دولک روپیه نقد پیشکش زمیندار رتن پور را که با زمیندار مزبور همراه آورده بود نیز بنظر اکسیر اثر در آورد *

هفتم پیشکش علامي افضل خان مشتمل بر جواهر و مرصع آلات و اقمشهٔ نفیسه از نظر انور گذشت - و متاع یک لک روپیه بپایهٔ قبول موصول گشت - شایسته خان و سیف خان و جعفر خان نیز جواهر و مرصع آلات و نسایج عراق و گجرات پیشکش کردند *

دهم گوهر اکلیل سلطنت مهین پادشاهزادهٔ بخت بیدار بترتیب جشن ولادت ثمرة الفواد سلطان سلیمان شکوه که در راه بوقوع آمده بود پرداخته التماس قدوم سعادت لزوم مظهر انوار الهي حضرت شاهنشاهي نمودند - خدیو مهربان منزل پادشاهزادهٔ جهانیان را بمقدم فیض توام نور آگین ساخته آن والا گهر را سربلند گردانیدند - و پادشاه زادهٔ عالي مقدار پس از اقامت مراسم پا انداز و نثار پیشکش شایسته از جواهر و مرصع آلات و اصناف اقمشه که قیمت آن یک لک روپیه شد بنظر اشرف در آورده آن با کورهٔ گلشن

باعطای خلعت و باضافهٔ پانصد سوار بمنصب چهار هزاری چهار هزار سوار مباهی ساخته باقطاعش رخصت فرمودند - راجه بالهداس بعنایت فیل بلند پایگی یافته بصوب اجمیر مرخص گشت - اصالت خان بخلعت خاصه و بصوبه‌داری دارالملک دهلی از تغیر باقر خان نجم ثانی و باضافهٔ هزار و پانصدی ذات و هزار و هفتصد سوار نیز بسبب ناگزیر بودن فزونی جمعیت بواسطهٔ ضبط صوبه بمنصب سه هزاری دوهزار و پانصد سوار و به علم و فیل - و روشن ضمیر ولد صادق خان باضافهٔ پانصدی صد سوار بمنصب دوهزاری ششصد سوار و نظر بیگ ازبک بمنصب هزاری پانصد سوار سرمایهٔ افتخار اندوختند - خدمت دیوانی بیوتات از تغیر قاضی محمد سعید کروری بمکرمت خان و خدمت عرض مکرر از تغیر حکیم حاذق بقاضی مزبور و خدمت داروغگی باغ از تغیر میر زین الدین علی بعنایت الله برادرزادهٔ علامی افضل خان مفوض ساختند - درین روز پیشکش میر جمله و معتمد خان و خواص خان مشتمل بر اختی جواهر و مرصع آلات بنظر اقدس در آمد - آنچه از نوروز جهان افروز تا جشن نشاط افزای شرف از جملهٔ پیشکش پادشاهزادهای والاتبار و امرای بلند مقدار بپذیرائی رسید مبلغ بیست و چهار لک روپیه بود *

بیست و پنجم منزل اسلام خان که بکنار دریای جون انجام یافته بود بورود اقدس سعادت آمود گشت - و خان مزبور بلوازم پانداز و نثار پرداخته جواهر و مرصع آلات و اقمشهٔ یک لک روپیه برسبیل پیشکش گذرانید *

دوم ذی القعده باقر خان نجم ثانی بعنایت خلعت و اسپ

هژدهم پادشاه سپهر گستر بمنزل یمین الدوله تشریف فرمودند -
آن زبدهٔ نوئینان والا مکان مراسم پا انداز و نثار بجا آورده و برخی
از جواهر و مرصع آلات و اشیاء مینا کار با زرین تخت روان و اقمشهٔ
نفیسه عراق و گجرات که قیمت مجموع آن پنج لک روپیه شد برسم
پیشکش گذرانید - و آن بشرف پذیرائی رسید - شهنشاه آسمان جاه تا
آخر روز بهزاران مسرت و انبساط گذرانیده به نماز شام دولتخانهٔ
والا را منور گردانیدند *

نوزدهم شوال مطابق نوزدهم فروردین جشن شرف ترتیب
یافت - بحر افضال خاقانی بموج در آمد - ابر احسان حضرت
صاحبقران ثانی ریزان گشت - بقرهٔ باصرهٔ خلافت پادشاهزادهٔ
والا گهر محمد داراشکوه اوربسی و جمدهر مرصع با پهولکتاره -
و به نور حدیقهٔ سلطنت سلطان سلیمان شکوه فیل با یراق نقره -
و بخانخانان سپهسالار دو اسپ ازطویلهٔ خاصه یکی با زین مرصع
دیگری با زین طلای مینا کار و فیل از حلقهٔ خاصه با یراق نقره
و ماده فیل مرحمت فرمودند - عبد الله خان بهادر فیروز جنگ
را بعنایت خلعت خاصه و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین طلا و فیل
برنواخته به پتنه که نظم آن بدو مفوض بود رخصت انصراف دادند -
افضل خان باضافهٔ هزار سوار بمنصب شش هزاری چهار هزار سوار
و راجه جیسنگه باضافهٔ هزاری ذات بمنصب پنجهزاری چهار هزار
سوار نوازش یافتند - میر جمله را از تغیر اسلام خان میر بخشی
گردانیده بمرحمت خلعت وخنجر مرصع و باضافهٔ هزاری پانصد سوار
بمنصب پنجهزاری دو هزار سوار بر نواختند - بهادر خان روهیله را

[illegible] داز [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
چنانچه [illegible] شکار [illegible] نظر [illegible] آورد [illegible] [illegible]
که [illegible] خیال کلنگ [illegible] سواری [illegible] [illegible] پائین
داده می [illegible] - و [illegible] چرخ و [illegible] - و [illegible]
راست و [illegible] دیگر [illegible] چرخ [illegible] [illegible]
چپ روانه شده ازین سواران هر یکی را [illegible] [illegible]
کرده کلنگ را [illegible] دایره [illegible] [illegible] [illegible]
چپ و راست [illegible] می [illegible] و [illegible] [illegible]
بعد از پرواز [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
چرخها و [illegible] کلنگها در می [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
دایره [illegible] سواران از اطراف [illegible] [illegible] - و [illegible]
می کنند - کلنگ را [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
از چپ و راست [illegible] چرخ [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] گاه [illegible] گاهی [illegible] و گاه [illegible] [illegible]
آورد - و [illegible] طرفی که [illegible] آنان [illegible] [illegible]
تاخته آنرا [illegible] - روز [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] سنگ [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] و
و [illegible] و [illegible] و [illegible] [illegible] و [illegible] که [illegible] [illegible]
روانه شد از نظر [illegible] گذشت *

[illegible] و [illegible] تورانی [illegible] جل اسپ [illegible] و [illegible]
[illegible] و بینی [illegible] و دیگر [illegible] آن ولایت [illegible]
[illegible] نمود - از عنایت خاصه [illegible] [illegible]

داروغگی عطا مستقر گشته بتوپچور که در حوالی او مرحمت شده بود دستوری یافت ٭

چهارم اسلام خان را که در جشن نوروزی ایالت صوبهٔ بنگاله بدو عنایت شده بود برخصت خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهولکتاره و اسپ از طویله خاصه بایراق طلا سرفراز ساخته بصوبهٔ مذکور و محمد زمان طهرانی و صالح اسپری را که دیوانی آن صوبه بدو مفوض گشته بمرحمت اسپ سرافراز ساخته همراه او رخصت فرمودند - درینولا چون بعرض ملازمان بساط عزت رسید که فتنه گرایان کامان پهاری طریق تمرد و فساد می پویند - حکم شد که مرشد قلیخان میر توزک باگروهی از منصبداران که با تابینان خود قریب دوهزار سوار بودند - برای تادیب مفسدان آنجا بشتابند ٭

هفدهم که روز رحلت حضرت مهد علیا ممتاز الزمانی بود تا آئین هر سال در روضهٔ آن مغفورهٔ رحمت مآب مجلس عرس منعقد گردید خدیو خدا آگاه شرف قدوم بدان مکان فردوس نشان ارزانی داشته از جملهٔ پنجاه هزار روپیه نصف بصلحا و زهدا و حفاظ و دیگر مستحقین دران انجمن بدست مکرمت مرحمت نمودند - و باقی فردای آن به مستحقات عطا فرمودند -

بیستم بسمع اقدس رسید که ناصر بیگ سفیر نذر محمد خان والی بلخ بحوالی دار الخلافه آمده - حکم شد که تربیت خان بدرگاه عرش اشتباه بیاورد - ناصر بیگ مصحوب خان مشار الیه رسیده باستلام عتبهٔ والا جبین طالع برافروخت - و به تسلیمات سرافراخته نامه گذرانید - و از جملهٔ ارمغانی نذر محمد خان

ازواج ماهره همراه بوده [illegible]

مذکور [illegible]

مصروف گشته - حواله نموده - [illegible]

چون زمیندار [illegible] قلعهٔ [illegible]

موجی بکمک [illegible] بود تا مرام خود [illegible]

درآورم نجابت خان [illegible]

رساله قلعه را [illegible] برآوردند [illegible]

او سپرده معاودت نمودند - نجابت خان [illegible]

طرف آن آب [illegible] محاط گشته [illegible]

[illegible] بر آورده جگتو زمیندار [illegible]

هزار پیاده بحراست آن باز گذاشته و خود [illegible]

کنگ بتصرف در آورد - چون [illegible] هردوار [illegible]

نمود آگهی یافت که بر کتل [illegible] که در [illegible]

واقع است دشمنی از رساله فراهم آمده راه [illegible] بکلیچ و

سنگ مسدود ساخته اند - و تفنگچیان به [illegible]

گوجر گوالیاری و اودیسنگه راتهور را [illegible]

نموده خود را بکتل رسانید - با آنکه [illegible] از اطراف [illegible]

هجوم آورده بسر دادن تیر و تفنگ می پرداختند مبارزان [illegible]

بر دیواری که فتنه گرایان آنرا سد راه [illegible]

گشته از هرجانب رخنه افگندند و گروه مخالف [illegible] از کشتن

بسیار جمعی کثیر [illegible]

که از کتل [illegible]

اشرفي هزار تولچه ولدي دو صد تولچه طلا و يك روپيه يكصد
دو صد و پنجاه داوري تحويلدار از اشرفي ها كه تحويلدار است و يك اشرفي
و يك روپيه كه هر دو صد تولچه وزن داشت نوازش يافتند - منصب
خان از اصل و اضافهٔ هزاري سه صد سوار مقرر گشت ه

بدست آوردن نجابت خان بعضي از قلاع زميندار سري نگر و ناكام مراجعت نمودن از سوء تدبير

چون نجابت خان فوجدار دامن كوه ولايت پنجاب عرضه داشت نموده كه اگر مهم سري نگر به بنده مفوض شود و دو هزار سوار بكومك معين گردد با زمينداران كوه دامان بدان سو شتافته از مرزبان آنجا پيشكش شايسته ميگيرد - و اگر از زر دوستي و عاقبت نسنجي در اداي آن تعلل ورزد ملك او را مسخر ميگرداند - حسب الالتماس او مهم مذكور بدو مفوض گرديد و دو هزار سوار از پيشگاه حضور بكومك او روانه شد - او بعد از رسيدن كومك بملك عدم در آمده نخست قلعهٔ سپرگته را كه زميندار سري نگر آنرا در سرحد ولايت خود در كنار آب جون بسمت بر ولايت سرمور (كه از زمينداران آن نواحي است و برفي كه از غرهٔ اسفندار تا آخر خرداد بمستقر سرير عظمت و مقر اورنگ خلافت بدار الخلافت اكبر آباد بر كشتي مي آرند از كوهستان كه سرمور در تصرف دارد) بنا نهاده جمعي را درآنجا گذاشته بود تا هنگام فرصت بملك پادشاهي درآمده بزمينداران دستي رسانند - بي دشواري مفتوح گرداند - پس ازان حصار كالسي را باندك ترددي بدست آورده بزميندار سرمور كه درين يورش

ساخت و همین که پنج شش کروه نوردید جمعی کثیر از اطراف ـ
ریختند کوجر از ناموس پرستی دل بر نیستی گذاشته با پسران و دیگر
همرهان جان بدلیری در باخت - و چون هنوز گوش سرگروه لشکر
به پنبهٔ غفلت آگنده بود خبری ازین واقعه بدو نرسیده و منتظر
مراجعت کوجر بوده چشم بر راه آذوقه میداشت - تا آنکه مقاهیر از
هرجانب لشکر را گرد گرفته بسر دادن تفنگ و خالی کردن تیر مردم
آنچنان دشوار گردانیدند که هیچکس از دایرهٔ قدم بیرون نیارستی
گذاشت - درین هنگام نجابت خان جز برگشتن چارهٔ ندیده ازانجا
راهی گردید - و بتعب تمام با قلیلی ازان مهلکه رهائی یافت - چه
همرهانش دو کروه باوی نوردیده بعد ازانکه راهها بسته یافتند
بیشتری بامید رستگاری پیاده شده هرطرف منتشر گشتند و اثری
ازانها پدید نیامد - و روهیله گوالیاری و طایفهٔ دیگر که غیرت مردی
اینانرا بدینگونه برآمدن رخصت نمیداد داد دلیری داده جانباخته
شدند و از بی تدبیری سردار نا آزموده کار چندین چشم زخمی به لشکر
رسید - اگر اندکی از خرد دوربین و رای صواب گزین بهره مند داشتی
در ابتداء کار نظر بر منتهای امور انداخته دران مزلقه بآگهی سلوک
میکردی - و سررشتهٔ تدبیر از دست فرو نهشتی - اگر ناموسی فتح نگشتی
همراهانرا بهلاک نیفگندی - و چون این ماجری بعرض ملازمان سریر
خلافت رسید او را به تغیر منصب و جاگیر تادیب فرمودند - و مبارز
خان بن شاه نواز خان ولد عبد الرحیم خانخانان را بعنایت خلعت
و اسپ با زین نقره و جاگیرهای او بر نواخته خدمت فوجداری
دامن کوه کانگره از تغیر مشار الیه بدو تفویض نمودند ه

و پائین کتل دایره کرد. روز دیگر چون سی کروهی سری نگر رسید مرزبان آن ملک ازین دستبرد پی در پی هراسان شده وکیل خود را پیش خان مزبور فرستاد - و ده لک روپیه برای سرکار والا و یک لک روپیه بجهت خان مشار الیه قبول کرد - مشروط بآنکه تا وصول این مبلغ همانجا توقف گزیده ملک او را پامال نگرداند - خان مذبور درانجا توقف نمود - اتفاقا در لشکر پادشاهی که براههای دشوار گذار میان ملک غنیم درآمده بود ازان رو که رسد نمیرسید عسرت پدید آمد - درین اثنا وکیل زمیندار سری نگر برخی نقره آلات همراه آورده نجابت خانرا دید اگرچه در اول حال قرار داد که در عرض پانزده روز پیشکش واصل گرداند اما چون دریافت که از نایابی آذوقهٔ لشکر زیاده بر یک ماه نمیتواند استاد و برسات نیز نزدیک آمده به نیرنگ سازی و حیلت پردازی دو کس از خویشان خود گرو گذاشته مرخص شد و برای اطمینان خاطر خان پی هم کس فرستاده پیغام میداد که عنقریب پیشکش میرسانم - و یک و نیم ماه بمکر و تزویر گذرانیده زیاده بر یک لک روپیه نرسانید - با آنکه عسرت از حد گذشت چنانچه سیری بیک روپیه میسر نمیگشت - از سنوح این حال مقاهیر بکرد آوری اسباب شقاوت پرداخته راه برآمد لشکر را بسنگ و چوب مسدود ساختند - و نجابت خان از غرور جوانی و کم تجربگی و کشودن قلاع مذکور بمآل کار پی نبرده در انتظار پیشکش غافل نشسته بود - پس ازانکه از فقدان آذوقه تشذت تمام بحال مردم راه یافت و گروهی بر بستر هلاک افتادند گوهر گوالیاری را با دویست سوار بواسطهٔ آوردن غله به پرگنه نگینه روانه

و پسر خاندوران خود [illegible]
خویش در آنجا گذاشته [illegible] دوم [illegible]
طبیعت لشکر و امراء آن [illegible] ولایت [illegible]
لشکر کشیده اورا به [illegible] و [illegible] که حاکم [illegible]
آن ولایت است بیرون آورد [illegible] از [illegible]
انبوه از اعراب و عشایر دیگر [illegible] رسانید [illegible] را
توابع و مزارع [illegible] پسر از [illegible]
[illegible] که خان دوران [illegible] از [illegible] اورا [illegible]
پدر همراه گرفته بدرگاه والا آورده بود طفلان آن [illegible]
[illegible] رسانید [illegible] آثار [illegible]
[illegible] صادر گردید - که چون [illegible]
و منسوبان او [illegible] کده را [illegible] در آورده است [illegible]
او در آن است که ولایت مذکور [illegible]
و اگر میخواهد که در اطاعت او [illegible] عوض آن [illegible]
حوالی وطن نگذارد و از [illegible] بدرگاه
والا بفرستد - او [illegible]
برحکم [illegible] مطلع گشته [illegible] از [illegible]
و گرامی [illegible] کشته پسر خود [illegible] را که [illegible]
همراه [illegible] بود [illegible] که [illegible] خود
را زود بوطن رساند - آن [illegible] گردید
در نوبت چون خان دوران که در برهانپور [illegible]
می پرداخت آگهی داشت که [illegible]

بیراه رفتن ججهار سنگه بندیله و بکرماجیت پسر او و تعین عساکر فیروزی باستیصال آن دو بدسگال و ظهور نیرنگی اقبال

منکوبه بختی که برهنمونی ادبار از منهج قویم سداد بمسالک نا مستقیم فساد شتافته در خارستان جهل منزل گزیند و چشم از مواهب خدای مجازی و خداوند حقیقی باز بسته دست کفران بر صفحهٔ سلسلهٔ عصیان که صورت زوال و صفحهٔ وبال است بجنباند روز دولتش تیره گردد و دیدهٔ امیدش خیره ٭ بیت ٭

چو تیره شود مرد را روزگار ٭ همه آن کند کش نباید بکار

مصداق این مقال احوال خسارت مآل ججهار ناپکار است چه تا آن کج گرای تیره رای طریق خدمت گذاری و جان سپاری این درگاه آسمانجاه را شاهراه نجات خویش دانسته بجبین ولاست در نیامده بود اختر دولتش طالع و کوکب بختش ساطع بود - همین که عنان کردار بدست ادبار سپرد - و قدم در بیراه گذاشته بادیهٔ شقاوت پیمودن گرفت ابواب خسران ابد و اسباب خذلان سرمد بر روی روزگارش گشاده و آماده گشت - و جان و مال و عرض و عیال او دستخوش حوادث و پامال نوایب گردید - تفصیل این اجمال آنکه چون خاقان کرم گستر اوایل رجب سال دوم از جلوس مقدس رقم عفو بر جریدهٔ اعمال قبیحهٔ آن فتنه آرا کشیده بدکن تعیین فرمودند - آن کفرکیش خطا اندیش بعد از مدتی از مهابت خان خانخانان که نظم مملکت دکن برو مقرر بود رخصت حاصل نمود

کشن سنگه بهدوریه و قلعه دارخان و جهانخان کاکر و دریارام گور و جیرام پسر راجه انوپ سنگه و هادي داد برادر رشید خان انصاري و اندر سال نبیرهٔ راو رتن و روپ سنگه نبیرهٔ جگنات کچهواه . و گروهي دیگر از منصبداران و پانصد سوار از تابینان یمین الدوله و دو هزار تفنگچي پیاده که مجموع هشت هزار سوار و دو هزار پیاده تفنگچي بود از پیشگاه حضور مرخص گردانیدند - و باسرا و منصبداران مذکور نیز دربخور حالت خلعت و اسپ مرحمت شد - و مقرر گردید که بهادر خان روهیله با راجه امر سنگه زمیندار باندهو و احمد بیگ خان و چندرمن بندیله و راجه سارنگدیو و دیگر منصبداران که همگي شش هزار سوار بودند در فوج فیروزجنگ بوده بلوازم جان نثاري قیام نماید - و حکومت خاندیس بالله و بدیشان مفوض گردانیده و پایان گهات ولایت برار که ضبط آن به خان دوران متعلق بود بخانزمان عنایت فرموده خان دوران را بصوبه داري مالوه بر نواختند - و حکم شد که او با مادهو سنگه ولد راو رتن هادا و راجه دیبي سنگه ولد راجه بهارته بندیله و نظر بهادر خویشگي و یاسین و برادر او و پسران شیر خان و اهداد مهمند و حبیب سور و تعیناتیان مالوه که جمله شش هزار سوار بودند از راه چندیري بحوالي بجهور آمده تا انقضاي ایام بارش اقامت گزیند - و عبدالله خان بهادر پرگنه ایرج را از مردم جهجهار گرفته و جمعي بحراست آن باز گذاشته از آب بهینه عبور نماید - و نزدیک بهاندیر موسم برسات بگذراند - و سید خانجهان تا سپري شدن برشکال در بداون توقف کند - بعد ازان افواج قاهره بهم پیوسته

تكامشي آن سرشود درنيامد - با راجه بهار سنگه و چندرسن بانديله برادران خرد ججهار مقهور و مادهو سنگه هادا و راو كرن و نظر بهادر و ميرفيض الله و ساير منصبداران از برهانپور بطريق يلغار در عرض پنج روز بمقام اشته از مضافات صوبهٔ مالوه بفوج مخالف رسيده جمعي كثير را روانهٔ جهنم ساخت - و نزديک بود كه بكرماجيت نيز درين زد و خورد بمخالب ممات درشود . اما ازانجا كه نفسي چند از زندگاني فاني آن گمراه تبه كارزاداني باقي بود زخمي ازميدان نبرد فرار نمود و با قليلي خود را بجنگلهاي دشوار گذار و جبال عسير العبور زد - و راههاي غير متعارف را كه جز شناساي آن سرزمين ديگري نتواند پي برد قطع نموده درپرگنهٔ دهاموني به پدر ملحق شد - الله ويردي خان صوبه دار مالوه با آنكه سر راه او بود توفيق تعاقب نيافت - و با خان دوران نيز همراهي ننمود - و چون اين ماجري بعرض حضار محفل اقبال رسيد بيست هزار سوار نبرد آرا بسركردگي سه سردار فيروزي آثار يكي عبد الله خان بهادر فيروز جنگ كه در همان نزديكي رخصت معاودت يافته بود درينولا فرمان شد كه از راه مراجعت نموده بقلع بنياد آن بدنهاد بپردازد دوم سيد خانجهان سيوم خاندوران كه بعد از تعاقب بكرماجيت در مالوه توقف گزيده انتظار حكم مي برد معين گشتند تا ببركندن بيخ فساد آن سر گشتگان دشت ادبار عبرت مايهٔ ساير كوته بينان عافيت نشناس سرانجام دهند - و سيد خانجهان را بعنايت خلعت خاصه و اسپ از طويلهٔ خاصه با يراق طلا سربلند ساخته با سردارخان و امرسنگه وله راجه گجسنگه و مختارخان و

در اثناء وقایع سال چهارم از مبدء اورنگ آرائي در قصه‌ای ... ساله
آمد عنایت فرمانند - چون سفارکش رای که بجهت دفاع اواسم
پادشاهي از آستان سلاطین مطاف برده آن وادی طالع رفته بود
دریافت که در صادر واقع و انبوهی جنگل و صعوبت مسالک و وفور بیماری
و دراواني دیگر اسباب اشکال مضمون گشته بسر خود نمی‌بیند از خاوره
ازانجا مراجعت نموده دیده وشنیده خود را در پیشگاه حضور وا گذارد .
مفاشیر قضا تاثیر بنام هریک سرداران که در ان خدمات منتظر معاودت
سفارکش رای و سپري شدن ایام بارش بودند در ... گردید که
استیصال آن تیره کار بهمه روزگار را پاس ... همت گردانند .
چون در خاطر غیب ناظر که عقده کشای مشکلات است پرتو افگنده
که مبادا سرداران مذکور مراتب قرب و مناصب و مدارج علو
خدمت خود بنظر در آورده از رای یکدیگر سر بر تابند و مواد
بمخالفت منجر گردد سرداري مواکب منصوره به امارت سامی
خلافت پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر مقرر فرمودند -
چنانچه پانزدهم ربیع الثانی مطابق پنجم مهر در شش ساعت ...
آن والاگهر را بخلعت خاصه و طرهٔ مرصع با پهولکتاره و شمشیر مرصع
و باضافهٔ هزار سوار بمنصب ده هزاري پنجهزار سوار و بعنایت دو
اسپ از طویلهٔ خاصه یکی با زین طلای میناکار دوم با زین طلای
ساده و فیل از حلقهٔ خاصه با یراق نقره و ماده فیل نوازش نموده
روانهٔ آنصوب گردانیدند - و شایسته خان و رستم خان و راجه بتهل
داس و مخلص خان و راجه رایسنگه ولد مهاراجه بهیم و شیخ فرید
ولد قطب الدین خان و دیانت خان بخاري و شمس خان ترین و

در استیصال گمراهان صحرای ادبار بکوشند - و برای هر فوجی دیوان و بخشی و واقعه نویس معین گردید - ججهار غنوده بخت باستماع خبر آمدن عساکر فیروزی از خواب غفلت درآمده دریافت که عنقریب دلیران کارزار و شیران خونخوار اهل و عیالش را اسیری گرفته ملک و مال اورا متصرف خواهند گشت - ناگزیر از راه استکانت و لابه‌گری وکیل خود را بدرگاه گیتی پناه فرستاده بوسیلهٔ خانخانان سپهسالار التماس کرد که اگر یکی از بندهای درگاه والا نزد این عاصی تبه کار دستوری یابد بوساطت او استعفای جرائم نموده مطالب و مآرب خود را معروض دارم - ازآنجا که جرم پوشی و عذر نیوشی از کرایم شیم این حضرت گردون رتبت است مرتبهٔ دوم سندرکب رای را رخصت نموده حکم فرمودند که گر سی لک روپیه نقد بعنوان پیشکش داده سرکار بداتوان عوض چوراگده وا گذارد و خود با جمعیت خویش نزد خاندوران ببالاگهات دکن رود و پسر جانشین خود را بآستان عرش مکان بفرستد دیگر باره نقوش معاصی او بزلال مکرمت محو خواهد گردید - و یرلیغ قدر نفاذ صادر شد که عبد الله خان بهادر فیروزجنگ و سید خانجهان و خان دوران هرجا رسیده باشند تا برگشتن سندرکب رای توقف نمایند - و مقرر فرمودند که اگر ججهار مقهور از تیرگی بخت رهگرای شقاوت گشته بامتثال احکام پادشاهی گردن ننهد قلعهٔ اوندچه را مفتوح ساخته راجگی آن ولایت و ریاست قوم بندیله براجه دیبی سنگه که سابقا به نیاکانش تعلق داشت و حضرت جنت مکانی درجلدوی کشتن شیخ ابوالفضل بفرسنگهدیو مرحمت نموده بودند چنانچه

پیشکش شون پاس از عزل راهی گردیده بود [illegible]

نهم ماه اضحی ابواب سامانی [illegible] در [illegible]

شهنشاه حق آگاه بعدگاه [illegible] فرموده [illegible] از [illegible]
بدولتخانهٔ والا مراجعت نمودند - و [illegible] و [illegible]
فرمان بتقدیم رسانید - درین روز به [illegible]
روپیه و بخواجه یاقوت [illegible] هزار روپیه و [illegible] آخته
بیگی چهار هزار روپیه و [illegible] [illegible]
توشکچی و دو هزار روپیه - و [illegible] الله [illegible] روپیه و [illegible]
سکران هزار و پانصد روپیه مرحمت [illegible] فوجدار خان [illegible]
خلعت و منصب هزار و پانصدی هشصد سوار از [illegible] و
مرحمت اسپ سرافرازی یافته از [illegible] ملتفت [illegible]
بخدمت فوجداری [illegible] مرخص گشت *

هژدهم [illegible] جمله [illegible] [illegible]
را بخلعت و خدمت بخشیگری [illegible] از [illegible]
نوازش فرمودند *

بیستم و [illegible] خان [illegible] پانصد سوار [illegible]
[illegible] ذات و هزار و پانصد سوار [illegible] *

در عشرهٔ اولی [illegible] هزار روپیه [illegible] اهل [illegible]
مرحمت شد *

شانزدهم خواص خان بعنایت خلعت و اسپ [illegible] و
حکومت ننه از تغییر یوسف محمد خان تاشکندی مباهی گردید
آگاه خواجه سرا بخطاب خانی و فوجداری [illegible]

..دی عالم باره و گوکلداس سیسودیه و مهیش داس راتهور و سبحان
آلهدیه و جمعی دیگر از منصبداران و هزار احدی تیر انداز و برق
انداز و هزار سوار تابینان یمین الدوله در خدمت آن عالی نسب
معین ساختند - و هنگام رخصت شایسته خان خلعت خاصه با جمدهر
مرصع با پهولکتاره و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین مطلا و فیل از حلقهٔ
خاصه مرحمت شد و دیگر امرا نیز بقدر مرتبه بعنایت خلعت
و اسپ نوازش یافتند - قاضی محمد سعید کروهی بخدمت
بخشیگری و واقعه نویسی این لشکر و باضافهٔ پانصدی ذات بمنصب
هزار و پانصدی دویست سوار سربلند گردید - و فرامین قدر آئین
بنام عبد الله خان بهادر فیروز جنگ و سعید خان جهان و خان
دوران بصدور پیوست که ضروریات امور را بعد از اطلاع آن درة التاج
سلطنت انجام دهند و در باب حرکت و سکون آن والاگهر هرچه
مصلحت وقت دانند در خدمت ایشان معروض دارند *

اکنون خامهٔ سوانح نگار بگذارش وقایع حضور می پردازد .

غرهٔ ذي الحجه پادشاهزادهٔ اقبال مند محمد دارا شکوه را فیل
از حلقهٔ خاصه با یراق نقره و ماده فیل عنایت فرمودند - پیشکش
اعظم خان صوبه دار بنگاله و دوازده فیل و پنجاه اسپ تانگهن
و بیست و پنج خواجه سرا و سپر بسیار و فراوان عود و پارچهٔ
سفید که قیمت مجموع آن هفت لک روپیه شد با پنج لک
روپیهٔ نقد که تمامی زمینداران آن ملک باو داده بودند - چه
آئینی است مقرر که هرکه بصوبه داری آنجا سرفرازی می یابد
مبلغ مذکور یک مرتبه بطریق پیشکش بوی میدهند و او همراه

کس خود همراه حکیم فرستاده بود نیز از نظر اقدس اشرف گذشت .
و یک اسپ طرق پسندیده افتاد ه

بیست و هفتم بپادشاهزادهای کامگار و نوئینان نامدار شامهٔ بارانی مرحمت گردید . سرکار سورته بتیول میرزا عیسی ترخان عنایت شد . و او باضافهٔ هزاری هزار سوار دو اسپه سه اسپه بمنصب پنجهزاری چارهزار سوار هزار سوار دو اسپه سه اسپه سرافراخت ه

شب دوازدهم ربیع الاول مجلس عرس مقدس اشرف موجودات افضل کاینات علیه اکمل الصلوات و التحیات بانواع بخور و اصناف مشمومات عطر آمود گشت . و گروهی از حفظه و دیگر ارباب صلاح و اصحاب استحقاق بمطعومات و عطاء دوازده هزار روپیه نقد برسم معهود بهره‌ور گشتند *

شانزدهم بکوکب سماء خلافت پادشاهزادهٔ محمد شاه شجاع بهادر فیل از حلقهٔ خاصه با یراق نقره و ماده فیل عطا فرمودند . راجه دیبی سنگه بمرحمت نقاره و روشن ضمیر واله صادق خان بخطاب صلابت خان و حکیم الملک بانعام شش هزار روپیه نوازش یافتند *

جشن قمری وزن

روز جمعه هشتم ربیع الثانی سنه هزار و چهل و پنج مطابق بیست و نهم شهریور مجلس قمری وزن اختتام سال چهل و پنجم و افتتاح سال چهل و ششم از عمر ابد پیوند خاقان جهانیان منعقد گردید . و آن گرانبار خلافت بطلا و دیگر اشیای مقرر

سرافراز گردید - جگنات کلاونت مخاطب بکبرای در جایزهٔ تصنیفی که تازه بسته بود و مستحسن افتاده بعنایت فیل مفتخر گشت *

پانزدهم صفر اعظم خان از تغییر سیف خان بصوبه داری الهاباد سر بر افراخت - و سیف خان را بمرحمت خلعت و اسپ بازین مطلا و فیل سر افرازي بخشیده بصوبه داری گجرات از تغیر سپهدار خان تعین فرمودند - و سید هزبر خان را بعنایت اسپ با زین نقره و هر یکی از سلطان نظر برادر سیف خان و بعضي پسر خان مزبور را بمنصب هزاري ذات و سه صد سوار از اصل و اضافه بر نواخته همراه او مرخص ساختند - لشکر شکن ولد شاه نواز خان بن عبد الرحیم خانخانان بخدمت فوجداری سرکار لکهنو فرق مباهات بر افراخت - حکیم مسیح الزمان که بزیارت حرمین مکرمین رفته براه بصرة مراجعت نموده بود و از انجا به بندر لاهري رسیده روانهٔ درگاه والا شده درین هنگام باستلام عتبهٔ جلال ناصیهٔ بخت بر افروخت - و چهل اسپ عربي که در بصرة و نواحي آن برای پیشکش خریده بود بنظر اقدس در آورد و بدرجهٔ قبول رسید - ازانجمله دو اسپ یکي بوز و دیگري طرق که حسن منظر و نکوئي لون و تناسب اعضا با تیزگامي و باد خرامي فراهم دارند داخل سرامد اسپان گشته نخستین بپادشاه پسند و دومین بهتمام عیار موسوم گردید - و حکیم را بعنایت خلعت و منصب سه هزاري ذات و پانصد سوار بدستور سابق و فیل و بیست هزار روپیه نقد و حکومت بندر و سرکار سورت از تغییر معز الملک بلند مرتبه گردانیدند - پنج اسپ عربي که علي پاشا حاکم بصرة بعنوان پیشکش مصحوب

گردید - تا هم آگاهی بر کیفیت آن دژ آسمان تمثال بی واسطهٔ غیری بحصول انجامد - و هم تادیب فتنه پژوهان آن مرز و بوم و تسخیر سایر حصون بی نظام دلخواه صورت گیرد - و فرمان طلب بنام اعظم خان صوبه‌دار الهآباد صادر شد که ملتفت خان را با جمعی دران صوبه گذاشته بدار الخلافهٔ اکبرآباد بیاید - و بحکومت آن مصر جامع بپردازد - و حراست حصن دار الخلافه بسر انداز خان قلعه‌دار مفوض ساخته دوزدهم ربیع الثانی مطابق هشتم مهر در ساعتی که چهره افروز سعادت بود بر رتهه سوار شده روانه گشتند - و باغ دهره منزل بنزول الویهٔ ظفر پیکر منبع برکات گردید - و سیّد غلامی تاریخ این نهضت مبارک بدین گونه گذارش داده [illegible]

بپادشاه جهان این سفر مبارک باد

درین مکان تا سه روز توقف واقع شد - ازآنجا بدو کوچ و یکمقام ساحت فتحپور منضرب خیام گردون رفعت گردانیده سه روز بشکار مرغابی و سیر تالاب چشمون وسعت آن پرداختند ٭

بیست و هشتم منزل روپباس بورود معلی رونق فردوس یافت - دریکجا شش روز عشرت اندوز نخچیر گشتند - درین منزل مرشدقلیخان میرتوزک را بخلعت بر نواختند - و فوجداری متهرا و مهابن و مالش شقاوت کیشان آنجا بوی مفوض فرمودند - و چون فزونی جمعیت ناگزیر ضبط آنجاست باضافهٔ پانصدی ذات و هزار و سیصد سوار بمنصب دوهزاری دوهزار سوار سر بر افراخته و بمرحمت علم عز افتخار بخشیده دستوری دادند - میرخان که بخشیگری احدیان و داروغگی کرکیراق خانه بدو منوط بود بخدمت میرتوزکی تبدیل از تغییر

برسخته آمد - درین روز محمود دابهولی ایلچی نذر محمد خان بمرحمت خلعت و خنجر مرصع و انعام بیست هزار روپیه و نه خوان از نثار طلا و نقره سرافراز گشته رخصت معاودت یافت - بخواجهٔ یاقوت تحویلدار ارمغان و غیره خلعت و پنجهزار روپیه نقد عنایت شد - بصالح خواجه برادر عبد الرحیم خواجه که از بلخ یک دست باز طریغون و برخی اشیاء دیگر برسبیل پیشکش همراه دابهولی بدرگاه خواقین پناه ارسال داشته بود - چهار هزار روپیه مرحمت فرمودند - و میرک حسین خوافی را بعطای خلعت و اسپ بلند پایگی بخشیده بعنوان سفارت نزد نذر محمد خان با گرامی نامه و صد و شصت یاقوت و دوصد و پنجاه زمرد یک ماده فیل با حوضهٔ نقره و برخی مرصع آلات و اقمشهٔ نفیسهٔ هندوستان بهشت نشان که باب آنجا بود و قیمت همه یک لک و بیست و پنجهزار روپیه شد فرستادند - جمالي ولد قمر خان بخطاب جانسپار خان سرافراز گردید *

چهاردهم راجه جیسنگه از دکن آمده دولت ملازمت دریافت *

ارتفاع رایات جهانکشا بسیر دولتاباد و عزم تسخیر دیگر قلاع بی نظام

چون دریافت حقایق ملک خصوصا آنچه بتازگی تسخیر پذیرفته باشد از قواعد ملک داري و قوانین فرمان گذاریست توجه بسمت دولتاباد که افتتاح آن از نتایج عنایات یزدانی و جزایل عطایای صمدانی بحضرت خاقاني است مرکوز ضمیر الهام پذیر

شتافته کوچهٔ کهمر والی را از تصرف مردم ججهار سیه‌کار
وازون طالع که درآنجا اقامت داشتند بر آورد - و جمعی را دستگیر
ساخته پیش خان دوران آورد - ججهار مخذول شکست با وجود
انبوهی جنگل و سنگلاخهای نعل فرسا و فزونی جر و دل
حوالی اوندچهه از درآمدن عساکر فیروزی مآثر هراسان گشته اهل
و عیال و منتسبان خود را با دواب و لختی زر سرخ و سفید از
حصار اوندچهه بر آورده بقلعهٔ دهامونی که پدر آن تیره اختر در
کمال متانت بنا نموده و شرقی و شمالی و جنوبی آن جرهای
عمیق است که کندن نقب و کوچه سلامت صورت نپذیرد و غربی
آن که هموار است خندقی بژرفای بیست ذراع پادشاهی کنده
بجرهای مذکور رسانیده اند - روانه ساختند - پس ازان جوقی را
بصیانت حصن اوندچهه گذاشته خود نیز با بکرماجیت و سایر
منسوبان بدان صوب ره نورد فرار شد - سرداران لشکر پادشاهی از
استماع این نوید نشاط افزا خود را بسرعت نزدیک قلعهٔ اوندچهه
رسانیدند - و بترتیب ملچار و سرانجام زینه پرداخته فوجی را از
دلیران نبرد آزما تعین کردند - تا پایان شب در شنبه دوم جمادی
الاولی که آغاز صبح نصرت بود بزینه و کمند بر دیوار حصار بر
آمدند - پاسبانان حصن از استیلای مبارزان قلعه کشا آسیمه سر
گردیده چون جز فرار چاره نیافتند از طرف دیگر بدر رفتند - شیران
بیشهٔ وغا از دیوار بدرون حصار فرود آمده در قلعه را برکشادند -
سران سپاه نیز بقلعه درآمده باقامت تکبیر و اذان تقدیم نیایش
ایزد منان و فاتحهٔ استمرار دولت خاقان گیتی ستان پرداختند و

خان مشارٌ الیه و مرحمت خلعت و عصای مرصع مفتخر گشتند *

هشتم جمادی الاولی موضع باری بدهچهٔ رایات گیتی کشای بر افروخته هشت روز مسرت آرای صید و شکار گشتند *

بدست آمدن قلاع و دفاین جچهار تیره روزگار و بپایا رسیدن آن بادیه پیمای ادبار و بکرماجیت پسر بیکه او و رسیدن سر پرشر آن دو تیره اختر بدرگاه خان عدل گستر *

شرح این مقال آنکه سران افواج قاهره بعد از وصول فرامین والا از جائی که توقف گزیده انتظار صدور حکم معلی و انقضای ایام بارش می بردند راهی گشته در نواحی بهاندیر بیکدیگر پیوستند - و هم بنیان آن ره نورد بغی و طغیان و تسخیر حصون حصینهٔ اورا وجه همت گردانیده پس از رسیدن سه کروهی اوندچه که آغاز شجرستان بوم آن بوم طبیعت است به بریدن اشجار متراکمه و هموار ساختن طرق عسیره پرداخته هر روز لختی پیش میرفتند جچهار خذلان شعار قریب پنجهزار سوار و ده هزار پیاده در اوندچهه که مهرب آن منبع فتنه و فساد بود فراهم آورده باستظهار جنگل منتظر کارزار نشسته بود - و گروهی از سوار و پیاده را پی هم میفرستاد تا در پناه درخت زار بریزش تیر و تفنگ می پرداختند - و غزاة لشکر اسلام نیز هر روز چندی را آتش افروز جهنم میگردانیدند - و بدین طرز و آئین قطع مسافت نموده بیست و نهم ربیع الثانی حوالی مواضع کهمروالی که یک کروهی اوندچهه است - و مقابر آنرا نبرد گاه قرار داده بودند معسکر ساختند - درین اثنا راجه دیبی سنگه با هراول نوج خان دوران

و [illegible] هو [illegible] از طرف [illegible]
در رسانیده از سمت [illegible]
را [illegible] که در همان [illegible] رسانیده [illegible]
[illegible] چه از [illegible]
آوای [illegible] حصار را از [illegible]
افواج قاهره را [illegible] آن [illegible]
عساکر منصوره [illegible]
[illegible] در آمد [illegible]
درون قلعه [illegible]
برخی از [illegible]
[illegible] از راه دریچه درآمده [illegible]
بجمع کرده [illegible] احوال [illegible]
شان مشار الیه چارهٔ [illegible]
[illegible] از [illegible] قلعه [illegible] در آورده [illegible]
[illegible] علی [illegible]
که من [illegible] جماعهٔ مذکوره را [illegible] می آرم [illegible]
او را از این اراده باز داشته مکرر [illegible]
عوام که در آن دوست از دشمن [illegible] معقول [illegible]
مرضا اگر اهل [illegible] باشند [illegible]
او گوش [illegible] سر از حصار بر آورد - [illegible] این احوال [illegible]
مشعلی که غارتیان [illegible] برای تاراج اموال می گشتند در
انبار باروتی که به برج قلعه بود می افتد و آتش در گرفته تمام

که در روز ورود اوندچه مقام دولت راجه ددهی سنگه را که امیدسپه
با مضافات از درگاه خواقین پناه او عنایت شده بود با همه جمعیت او
در آنجا کارسازی و عوارض متصدی امارت مظفری درگاه والا و
دلگرمی خدمت پادشاهزاده سپهدار ارسال داشته سپاه از دریای
بیت دهاره که وصله اوندچهه برکنار آن واقع شده بواسطهٔ تندی
آب و وفور تیر تفنگ گذاره ازان متعسر است عبور نموده بتعاقب
آن مردود درکوهستان نابدستان روانه گشتند ٭

چهاردهم سه گروهی دهاموی رسیده آگهی یافتند که آن
مقهور عیال خود را با برخی اسباب وخواسته که نقش از برآمدن
خود از قلعهٔ اوندچهه بحصار مذکور فرستاده بود از آنجا دیر برآورده
بقلعهٔ چوراگده که در استواری و حصانت آن بدستر اعتماد دارد
روانه ساخته است - و عمارت دور حصار دهاموی در اهگده رتنائی
نام شخصی را با گروهی از معتمدان خویش بحراست قلعه باز
داشته جانب پرگنه کهوا که در سمت چوراگده است رفته بعد از
تسخیر پذیرفتن حصن دهاموی زود خود را بقلعهٔ چوراگده تواند
رسانید - هژبران معرکهٔ هیجا ببریدن اشجار و ساختن ممر مشغول
گشته در عرض دو روز در نواحی قلعهٔ دهاموی رسیدند - در پپای
مردی سجارت ملچارها را با کنار خندق برده کار بر قلعه نشینان
دشوار گردانیدند - اگرچه محاصر از درون حصار بسر دادن بان و
تفنگ و انداختن حقه و سنگ نایرهٔ حرب برافروخته تا نصف
شب دست و پای زدند اما آخر کار از سطوت لشکر فیروزی بطلب
زینهار کس نزد خان دوران فرستادند - درین اثنا بهادر خان روهیله

وقایع مقابله اتفاق گردد - عبد الله خان بهادر فیروز جنگ و داود
دوران با سایر امرا بدست و پانچم دست شاه پور راجی گذاشته
در قلعه چهار سبیه تخت شمر مونت زمیندار دیوگده ... از
تذبذبی که در ماندن و بر آمدن داشت بیرون آمد و توپهای داخله
چوراگده شکسته و اسبابی که در آنجا بود سوخته و منازل درون
حصار را که بهم نرابن زمیندار دیوگده ساخته بود بباروت پرانیده
با اهل و عیال و اموال از راه لانجی و کوادکا داخل ملک زمیندار
دیوگده است روانه دکن گردید - سران لشکر بعد از آن با استعمال
تمام قطع مراحل نموده بچوگانتاه چوراگده رسیدند و خان دوران
بصواب دید فیروز جنگ با جمعی از بندهای پادشاهی بقلعه در
آمده بر بام بتخانه رفته آوای اذان و شعائر دولت محمدی
دوران بلند گردانید - و احداث مسجد را با جمعی از منصبداران و پسر
صاحب تنکه سانگرام زمیندار کاور و پانصد پیاده تفنگچی و احدی
آنجا در ملک رخصت گذاشته بشاه پور که دریا توست عبد الله خان
بهادر فیروز جنگ نیز بآنجا رفته بود معاودت نمود - درینجا
چودهری تیه کریلی راگهو نام که بدیدن خان دوران آمده بود بر
گذارد که چهار مشهور قریب دو هزار سوار و چهار هزار پیاده و
شصت فیل بدست نر و چهل ماده که بر بعضی زر نقد و طلاآلات
و نقره آلات و بر چندی عیال خود را بر داشته است همراه دارد و
از سنگیفی هر روز چهار کروه کوندی که نزدیک هشت کروه رسمی
است نوردیده میرود - با آنکه او پانزده روزه راه پیش رفته بود سر
کردهای افواج قاهره از شاه پور تکامشی در آمدند - و قصد آنکه

آن برج را با همراه کمر دیوار دو جانب که ده گز عرض داشت
می پراند - و عالی اصغر با همراهان نیست و نابود میگردد -
چون خان دوران دران وقت بواسطهٔ ضبط اسپان مواشیر بجائی
رفته بود سفرنی ابو محمد برخی از همراهان او از سنگ
ریزهای که بدان طرف افتاد آزار کشیدند - و ازان رو که اکثر
سنگها جانب بیرون افتاده بود بگروهی که با دیگر سرداران در خارج
حصار برای در آمدن انتظار تباشیر صبح می بردند آسیب رسید -
و قریب سیصد آدم که بیشتر آنها از مردم امر سنگه ولد راجه
گجسنگه بودند و دویست اسپ بباد فنا رفتند - آنچه از نقد و جنس
قلعه بضبط در آمد خان دوران بجماعهٔ معتمد حواله نمود روز دیگر
خبر آوردند که جوقی برای هیمه و علف بجنگل رفته چاهی که
ججهار متفاوت شعار دران زرهای خویش پنهان ساخته بود یافته‌اند
خان دوران بدان سو شتافته بعد از جستجو سه چاه دیگر بهم
رسانید - و مبلغ دولک و پنجاه هزار روپیه بدست آورده داخل
خزانهٔ پادشاهی گردانید - و ازین ظاهر شد که او در جنگل چاهها
کنده زر خود را پنهان ساخته است و چون اولیاء دولت دریافتند
که آن ضلالت کیش در قصبهٔ شاه پور که دو کروهی چوراگده
واقع است اقامت دارد و کس نزد زمیندار ولایت دیوگده فرستاده
منتظر است که اگر بوعدهای او بازی خورده میان ملک خود راه
دهد ازینجا بدکن بگریزد و درین ضمن بتهیهٔ اسباب قلعه داری
چوراگده نیز می پردازد - و بموجب حکمی که از پیشگاه خلافت صادر
شده بود سید خانجهان بجهت انسیاق ولایت مفتوحه و تفتیش

جنگ خبر فرستادند که غنیم عاقبت وخیم اثقال عیال و اطفال و سایر احمال و اثقال پیش انداخته نزدیک میرود - فیروز جنگ گروهی از تفنگچی و تیرانداز را بکمک قراولان تعیین کرده به نبرد آرائی تحریص نمود - و به بهادر خان که هراول فوج او بود پیغام داد که او نیز بوقت کار و هنگام پیکار خود را رسانیده فوج قراول را مستظهر گرداند - قراولان بعد از رسیدن کمک بر مقاهیر تاخته و به تیر و تفنگ و دیگر آلات جنگ پرداخته پانده کوب میرفتند ・ درین اثنا نیکنام عم بهادر با جمعی از همراهان بپای مردی شجاعت از فوج قراول گذشت - جمهار شقاوت شعار و بکرماجیت ضلالت دثار از غلبهٔ دلیران کارزار زنی چند را که امکان آنها توانائی نداشتند بکوی نیستی فرستاده از بد فرجامی بر سر نیکنام هجوم آوردند - بعد از انکه نایرهٔ قتال زبانه برکشید و نیکنام بترددات مردانه با هفت کس دیگر زخمها برداشته در معرکهٔ ناورد افتاد - مادهو سنگه واد راو رتن که در فوج هراول خان دوران بود از یمین نیکنام جلو انداخته جوقی را بآب تیغ آتش بار غریق بحر فنا گردانید - بقیة السیف تاب صدمات جنگ آزمایان ظفر نشان نیاورده رجعت قهقری نمودند - دریتولا خان دوران به بهادر خان ملحق میگردد و هردو بر قلب سپاه خسارت زدگان که درآن جمهار و بکرماجیت وارون طالع بودند می ریزند - اگرچه آن دو بد گوهر حرکت المذبوحی نمودند اما آخرکار جمعی را بکشتن داده و طوغ و نقارهٔ خود را با چهار فیل و نه شتر زر آمود گذاشته بدرخت زاری که درآن نواحی بود گریخته پناه بردند - غزاة اسلام با وجود

تا آن نکوهیده آثار را بکیفر اعمالش نرسانند و عیال و اموال او
را بدست نیارند عنان باز نگیرند - هر روز قطره نموده ده کروه کوندي
مي نوشتند - و قرة العين خلافت پادشاه زادهٔ اورنگ زیب بهادر
بهر طي منازل نموده عساکر جهانکشا را مستظهر میگردانیدند - و
همواره حقایق تسخیر ملک و قلاع و قمع بندیلهای بد فرجام و
دیگر اخبار مسرت انجام که از نوشتجات سرداران و سوانح نگاران
بظهور مي پیوست بدرگاه عرش اشتباه معروض میداشتند - و بعد
ازانکه اولیاء دولت ابد میعاد بتعاقب در آمده ان خسران گرامی
را آوارهٔ دشت ادبار ساختند و نزدیک رسید که آن مخذول مقتول یا
ماسور گردد - و پادشاهزادهٔ جهانیان بد هامونی رسیده روزي چند
اقامت گزیدند - و عبد الله خان بهادر فیروز جنگ و خان دوران
که باعساکر فیروزي از شاه پور بر اثر آن ادبار آثار شتافته بودند از
ولایت گدهه کنکه ولانجي که بگوند کوند متعلق داشت گذشتند -
و چون بسرحد ملک چاندا رسیده آگهي یافتند که مخاذیل چهار
کروه پیشتر فرود آمده اند پیش از ظهور تباشیر صبح بقصد مالش
شقاوت کیشان ضلالت اندیش بره نوردي در آمدند - و پس از
سپري شدن یک پهر روز بمنزلگاه ادبار پژوهان رسیده آگاه گردیدند
که از وصول افواج قاهره مخذولان شباشب ره سپر فرار گشته اند -
بنابران تعاقب نموده تا فرونشستن آفتاب قریب بیست کروه کوندي
طي کردند - وا ان روکه مراکب مواکب منصوره لختي نعل انداخته
بودند و برخي مانده شده تا دو پهر توقف گزیدند - و باز بسرعت برق
و باد راهي گشتند - و همین که دو پهر از روز گذشت قراولان فیروز

سرفیل که اودیپهان از حملهٔ [illegible]

از راه گلکنده [illegible]

که ایران سپاه و اطفال آ[illegible]

تمام [illegible] و [illegible] [illegible] راه

گلکنده از [illegible] نداده‌اند [illegible]

آنها گروهی از [illegible] روز [illegible] که از [illegible] آمده‌اند

[illegible] را با [illegible]

اودیپهان [illegible] گروه [illegible]

[illegible] پسرکان [illegible] را [illegible]

و خواجه عنایت الله و [illegible]

در [illegible] نمودند - [illegible] از [illegible]

درست [illegible] کردن زنان که آنان [illegible]

[illegible] زخم [illegible]

و [illegible] و اطفال [illegible]

گریز بدر رفته - درین اثنا گروه [illegible] را [illegible]

و [illegible] از هم گذرانیدند - و [illegible] را که [illegible]

[illegible] از [illegible] آمده [illegible]

[illegible] - و [illegible]

[illegible] را اسیر گردانیده [illegible]

سرکشی با سرداران سرکوبی آنوله

بروی روز انداخت و اودیپهان و برادر خرد او [illegible] که [illegible]

قرار ندوده بودند پس از چندی دستگیر آمدند - چنانچه [illegible]

راهم استعجال نا شده بی آن دو دلاوران کرّار را تمام پیوسته هاتها فرود آمده اند و چون اکثری از [illegible] زمینداران اطراف که [illegible] و [illegible] اوباش [illegible] از [illegible] همسایه بر کرانه اند که عیال خود را با همه [illegible] همراه پسران خود او دهقان و برادر [illegible] تمام شوا که [illegible] او [illegible] و جماعه [illegible] جابجا کالکانده روانه ساخته خود [illegible] موجب [illegible] راهی گردیده است مظفر جنگ و خان دوران بهادرخان را که باوجود عارضهٔ جسمانی لوازم جان فشانی بجا می آورد و محمود بیگ خوافی را که دیوانی فوج مظفر جنگ بدو مفوض بود مرتبه و اسبابی که [illegible] بودند [illegible] خود با گروهی از مبارزان رزم پرست بتعاقب [illegible] نموده اند - و همراهی عساکر اقبال و [illegible] طریق خان دوران در [illegible] گرفت - و با آنکه [illegible] بی [illegible] پی [illegible] بدلالت خرد [illegible] و فکر کوتاه لطایف الحیل بکار بردند از [illegible] براهی که [illegible] پروهان [illegible] بودند افواج منصوره را می [illegible] - و هرچند مکرر خبر رسید که مقهوران [illegible] در جنگل شمالی [illegible] گاه گذاشته رفته اند سران لشکر نصرت اثر غنیم را فرصت نداده خود بدآن طرف متوجه نگشتند و به بهادرخان و محمود بیگ خوافی پیغام دادند که [illegible] را با زر بدست آورند - و درآن روز پانزده کروه گوندی نوردیده در آغاز ظلمت شب برای آسودگی مراکب فرود آمدند و پس از انقضای نصف آن باز سوار شده بر قتل مفسدان کمر عزیمت استوار بربستند - درخلال این احوال ظاهر

غرهٔ شعبان در نواحی سیهور که معسکر اقبال بود بهال و بدکیش سرهای گردن کشان به پیشگاه حضور آورد - بفرمان والا از دروازهٔ سرای سیهور آویختند - تا عبرت مایهٔ سایر شقاوت گزینان کوتاه بین گردد - فرسنگدیو پدر جهجهار غنوده بخت در درخت زار و جاهای دشوار گذار آن ملک جاها کنده بزر آگنده بود تا در حوادث روزگار و سوانح چرخ غدار آن نابکار و فرزندان بی هنجارش را بکار آید - و غیر خود و دو خدمتکار راز دارش دیگری برآن آگهی نداشت - و جهجهار مقهور بعد ازانکه جانشین پدر شد در افزایش آن کوشید - غافل ازانکه آنچه باندیشهٔ کوتاه سوای جاه و دستگاه خود پنداشته از اسباب زوال آن گمراه خواهد گردید - چنانچه پس از ورود افواج قاهره بآن سر زمین فتنه آگین جان و مال آن بد سگال و اولاد کفر نژادش در معرض تلف افتاد - و از جملهٔ دفاین و نقودی که با خود گرفته بود بمراتب قریب یک کرور روپیه بخزانهٔ عامره رسید - و ولایتی که نزدیک بپنجاه لک روپیه حاصل دارد بتصرف درآمد - ایزد بیهمال همواره آوازهٔ گیتی کشائی و کشور گیری اقبال روز افزون خاقان زمان و شهنشاه دوران در روزگار سایر دارد - چون سرداران عساکر منصوره بسرحد ملک چاندا رسیده بودند - مقرر ساختند - که از کبپا زمیندار آن ولایت که سرآمد زمینداران گوندوانه است پیشکشی گرفته مراجعت نمایند - بنابران سنگرام مرزبان کفور را بدآنصوب پیشتر فرستاده و بزبان او کلمات وعد و وعید حواله نموده خود از عقب راهی گشتند - کبپا جز اطاعت و فرمان پذیری چاره ندیده به سنگرام قرار داد - که سران لشکر را به بیند و بگرد آورد

آن نگارش خواهد یافت - جوانان کار طلب باشارهٔ خان دوران رانی پاربتی و دیگر زنان مجروح را از خاک برداشته با افیالی که مرصع آلات و اشرفی بار داشتند و دیگر غنایم نزد فیروز جنگ آوردند و سرکردهای عساکر منصوره بر کنار تالابی که درآن نزدیکی بود برای آسایش دواب و ضبط غنایم و جست و جوی تتمهٔ اموال و تفحص اموال کثیر الاختلال ججهار و بکرماجیت که پیش نهاد همت اولیاء دولت درین سفر نصرت اثر قتل و اسر آن دوخسران مآل بود - دایره نمودند - درین هنگام که بمددگاری و کارگذاری تائیدات ربانی طنطنهٔ کوس فیروزی بلندی گرای بود - بشارت کشته شدن ججهار و بکرماجیت که از دستبرد دلیران خونخوار خایف گشته دریکی از جنگلهای آن نواحی پنهان شده بودند - و طایفهٔ گوند که درآن سر زمین آبادند بعقوبت تمام آن دونمک حرام حق نشناس را بقتل آورده - گوش هوا خواهان برافروخت - خان دوران از شنیدن این مژدهٔ کام اندوزی شتایش ایزدی و نیایش اقبال جهان پیرای خاقانی بجا آورده سوار شد - و به پیکر آن دو حیلت گر آمده گفت تاسرهای شان که زنبور خانهٔ فتنه و فساد بود ازتن برداشتند - و آنرا با انگشترهای آن دوگم نام و اسپ و یراق که پیش کشندگان بود فیروز جنگ آورده باستصواب مشارا الیه هردو سر را مصحوب بهادر بیگ داروغهٔ تفنگهای خاصهٔ روانهٔ درگاه خواقین پناه ساخت

* بیت *

همه سر کشان را سر انداختند * اساس مخالف بر انداختند
امان یافت هرکس که گردن نهاد * شده عاصیان را سرو زر بباد

رعایای [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] پانصد [illegible] آورده [illegible]
[illegible] رویه سوار [illegible] یافتند ٭

[illegible] و حکم مخلص خان و [illegible] خان را [illegible] خلعت [illegible]
و اسپ [illegible] با پیاده‌ی دیگر [illegible] که از
[illegible] سرز و بوم [illegible] دراز [illegible]
اسجار [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] سخت [illegible] نام [illegible] آن [illegible]
و حکم شد که در تفحص [illegible] آن سطور [illegible]
نشان [illegible] [illegible] نمایند ٭

بیست و سوم [illegible] افضل خان [illegible]
یافت ٭

بعضی از اموال و اسباب مهاجر شده‌اند که در روز دوم او بغارت
رفته بود پرداخته مرکزهای لشکر فیروزي را سه کروهي ملک
خود لنگرگاه دریای پرنده آمده دیده و فراهم آورده را گذرانیده و
برهنموني طالع سعادت نمود که از روی فرمان پذیري پنج لک
روپیه نقد بر سبیل پیشکش بسرکار والا و یک لک روپیه از نقد و
جنس باولیای دولت ابد مدت برساند چنانچه در همان نزدیکي
بدو دفعه واصل گردانید از انجمله دو فیل نامي بود یکی موسوم
بروپیا سنگار و دیگری به سوجراج و نیز قبول نمود که هر سال
بدست فیل پنج در پانزده ماده بدرگاه آسمان جاه بفرستد - تا در
عوض آن هشتاد هزار روپیهٔ نقد بخزانهٔ عامره واصل سازد - وناصیهٔ
بخت بخاک آستان سلاطین مطاف در دولتاباد بر افروزد - خان
فیروز جنگ و خان دوران تسهیل نامه ازو گرفته روانهٔ درگاه سوادین
پناه گشتند *

اکنون بنگارش وقایع حضور مي پردازد

چون از عرائض گوهر اکلیل سلطنت پادشاهزادهٔ محمد اورنگ
زیب بهادر کیفیت آبادی اودچهه و نزاهت آن فراخنا و فراوانی
انهار و غدیران و النکهاي روح افزا و سایر جاهای دلگشای و وفور
اصناف نخچیر بمسامع حقائق مجامع رسید - و مسافت راه
اوند چهه از راه راست بیست و یک کروه بیش نبود - پانزدهم
جمادي الاولی از موضع باري بدانصوب متوجه گشتند - شکر الله
عرب بفوجداری کامان بهاري ورق عزت بر افراخت *

بیستم شیخ دبیر وغیره که عادل خان برسم سفارت روانهٔ درگاه

خاقانی ممالک ستانی در اثنای راه نوروزی نصرت سفاور را بخونه لوای ظفر التما بر افروخته گرفتار ساخت - برادر راجه بر ندلداس را بخدمت قلعه داری سرافراز گردانیدند - انجابت خان بفوجداری و تیول کول و غیره سربلندی یافت ه

هودهم سرادق جاه و جلال نزدیک موضع دتیه بر افراخته آمد - دتیه در دامن کوهی واقع شده - نرسنگدیو دیو بنا عمارتی که مشرف است بر انهار و سبزه زار و اشجار بی شمار هفت طبقه چنانچه متعارف هنود است بر اساس نهاده و چهار گنبد در هشت گاه و چهار برافراشته زر بسیاری برای صرف نموده است - اعلی حضرت بانهدام آن عمارت توجه فرمودند - و چون بعرض مقدس رسید که در یکی از بساتین نواحی دتیه از جمله دفاین جهجهار دارو طالع چاههای زر نشان میدهند - حکم شد که اسحق بیگ بخشی دیوان سرکار نواب سپهر قباب پادشاهزاده جهاندار بیگم صاحب تفحص نموده بقید ضبط در آورد - باقی خان نیز متعین گشت که با مکرمت خان در جنگلهای حوالی دتیه بتحقیق مدفونات آن گمراه روسیاه پردازد - قلیچی دکنی بمنصب دو هزاری ذات و هزار سوار و دیانت خان از اصل و اضافه بمنصب هزاری ششصد سوار مفتخر گشتند ه

بیست و پنجم نواحی اوندچهه معسکر اقبال گردید - شهنشاه دین پناه بسیر قلعه و عمارات آن تشریف فرمودند - بتخانه که نرسنگه دیو نزدیک منازل خود در کمال رفعت و متانت بنا نهاده بود بامر پادشاه اسلام پرور از بیخ بر انداختند - و بیمن قدوم ارفع

آغاز سال نهم
از دور نخستین اورنگ آرائی خاقان
هفت اقلیم و خدایگان تخت و دیهیم

روز مبارک دوشنبه غرهٔ جمادی الثانیه سنه هزار و چهل و پنج مطابق بیستم آبان ماه نهم سال از جلوس مقدس روزگار را نشاط آموده ساخت زمانیان عشرت از سر گرفتند *

هفتم موضع سروا از مضافات بیانوان بورود موکب گیتی پیما مورد سعادات گردید - صباح آن بتماشای آبشار موضع دهوم کهات که درکمال نزاهت و لطافت است تشریف برده تا دوپهر بنشاط و انبساط گذرانیدند - و ازان رو که درآن نزدیکی مکانی شایستهٔ نزول اقدس نبود با دولت روز افزون بموضع سروا مراجعت نموده چهار روز مقام فرمودند *

دهم بعرض اشرف رسید که پس ازان که مکرمتخان و دیگر بندهای پادشاهی حوالی حصار جهانسی رسیده بسرانجام مواد قلعه کشائی پرداختند قلعه دار آنجا از استیصال ججهار شقاوت شعار و غلبهٔ افواج نصرت امتزاج رستگاری خود منحصر در سپردن قلعه دانسته زینهار طلبید - و حصار را با توپ بسیار که ازان جمله ده توپ کلان راجهٔ نرسنگهدیو پدر ججهار تیره روزگار در همان قلعه ریخته بود - و فراوان سرب و باروت بمکرمتخان حواله نموده اورا دید

دوم محرم سنه [illegible] و [illegible]
مضبوطات حوالی قتبه و حصار جهانسی از پیشکش [illegible]
یافته بودند بیست و هشت لک روپیه از [illegible] آن [illegible] در
آورده نظر اکسیر اثر در آوردند و [illegible] والا این [illegible]
چهار لک روپیهٔ دیگر که [illegible] خان [illegible] و [illegible] و [illegible]
پادشاهزادهٔ جهاندار و قلعه دار [illegible]
در مدت [illegible] آن سرزمین از [illegible]
آورده بودند در [illegible]
سردار خان را باضافهٔ هزار سوار بمنصب [illegible] هزاری [illegible] و [illegible] سوار
سر بلند گردانیده پرگنهٔ دهامونی با توابع در [illegible]
قلعهٔ دهامونی تا تنسیق آن ولایت [illegible]
حکم شد که تصفیح بقیهٔ دفاین و ذخایر آن [illegible] خاصه [illegible]
نگاهدارد که دیگری چیزی مصروف گردد و [illegible]
ببیند خانجهان شرف صدور یافت و [illegible] از [illegible]
بسمت دولت آباد معطوف گشت [illegible] از [illegible] و اضافه
بمنصب هزاری هشتصد سوار سر برافراخت .

بیست و یکم ظاهر بلدهٔ سرونج مخیم حشمت و اقبال گردید .

شب بیست و هفتم دامن امید اصحاب نیاز بعطای ده هزار روپیه مقرر بر آمود .

پنجم ماه شعبان اردوی کیهان پوی از دریای نربده عبور نمود
و آن روی آب به نزول اعلام ظفر انجام آرایش پذیرفت [illegible]

مراسم کفر بمثابهٔ اعلام مبدل شد - راجه دیبی سنگه که پاسداری
حصار مذکور بعد از تسخیر بدو مفوض گشته بود دولت کورنش
اندوخته پیشکشی گذرانید - دور قلعهٔ اوندچهه که سنگ چینی است
بی گل و آهک و سروانت ندارد و قریب چهار کروه پادشاهی است ॥

بیست و سیوم ظلال اعلام ظفر پیکر بر کنار تالاب بیر ساگر که
برسنگه دیو ساخته و تالاب خوبی است و دورش پنج و نیم کروه
پادشاهی مبسوط گردانیده سه روز بصید و شکار پرداختند ॥

سلخ ماه کنار تالاب سمندر ساگر که در پرگنهٔ چهتره واقع شده
دائره گاه گردید - دور این تالاب هشت کروه پادشاهی است -
نرسنگدیو دران جسری استوار بربسته و آبشاری روح گستر از روی
این جسر می ریزد در پهنا و درازا از سمندر کولاب خرد و بزرگ
آن پرگنه امتیاز دارد - از صفای آبش آینهٔ حلبی در زنگ
شرمساری و از چین دلگشایش زلف مهوشان در پیچ و تاب بی
قراری - خضر بنش نمک بر جگر بحر محیط بیخته - و گوارائیش
آب چشمهٔ حیوان ریخته - درینجا روزی چند اقامت فرموده نشاط
افزای طبیعت اقدس گشتند - و پرگنهٔ چهتره که سیصد قریه دارد
حاصل هر سال آن هشت لک روپیه است بحکم اشرف در خالصهٔ
شریفه ضبط شد - و بنام خاقانی باسلام آباد موسوم گردید ॥

سیوم رجب نور حدیقهٔ سلطنت و کامکاری پادشاهزادهٔ محمد
اورنگ زیب بهادر حسب الحکم از ناحیهٔ دهامونی معاودت نموده
شرف ملازمت دریافتند - و هزار اشرفی نذر گذرانیدند - و شایسته خان
و گروهی دیگر که باآن کامگار بودند نیز دولت آستان بوس اندوختند ॥

پیشکاران نظام الملکیه را خصوصاً ساهوی فرماید شو که بعضی از
ممالک بی نظام بتصرف در آورده بود - و هم اعتنا نموده سودا از فکر
سوئی مغزش سر بر میزد اهانت نموده در ارسال پیشکش تعلل
می ورزید - و قطب الملک نیز عروهٔ وثقای بندگی و حبل متین
عبودیت از دست داده با نافرمانان راه موافقت می پیمود - و چشم
از عواطف خاقانی که موجب حفظ و حراست او از دست انداز
معاندان است باز بسته بود - و در ابراز تشیع طریق نا هموار بیباکی
بطالت شعار خویش مسلوک میداشت - و در منابر ائمه والیِ
ایران خوانده می شد - بر خاطر مهر ناظر شهنشاه دین پناه پرتو افگند
که برای اقامت حجت رشاد و ارادت مصلحت سداد نزد هرکدام
یکی از بندهای سنجیده کار بالیاقت وعد و وعید و منشور ترغیب و
تهدید فرستاده آید - باشد که از اعمال نکوهیده و افعال ناپسندیده
خود باز آمده رهگرای سعادت شوند - و رعایت مراسم اطاعت و
انقیاد را سرمایهٔ نجات خویش دانند - بنابران مکرمت خان دیوان
بیوتات را که بکاردانی و دور بینی متصف است بعنایت خلعت
و اسپ و فیل بلند پایگی بخشیده بصوب بیجاپور مرخص ساختند
و فرمان قضا جریان و یک قبضهٔ شمشیر دکنی که انرا دهوپ نامند
بایراق و پردلهٔ مرصع بعنوان تبرک مصحوب او برای عادلخان
فرستادند - و حکم شد که مشافههٔ انها کند که اگر از شاه راه خدمتگذاری
دولت ابد پیوند انحراف ورزیده بر همان طریقهٔ ذمیمه مستقر باشد
و در ادای پیشکش و گذاشتن آنچه از محال بی نظام متصرف
گشته است باولیای دولت و اخراج ساهوی مید رو و دیگر اوباش

بیرلیغخان صوبه دار برهانپور که برسم استقبال راهی گشته بود سعادت ملازمت دریافت *

گذارش جشن شمسی وزن

روز شنبه دهم مطابق بیست و نهم دی جشن شمسی وزن خاتمهٔ سال چهل و چهارم و فاتحهٔ سال چهل و پنجم از سنین عمر ابد قرین خاقان گیتی ستان آوای مسرت بکیوان رسانید - و آن مظهر انوار الهی را بطلا و دیگر اشیای معهوده برسنجیدند * نظم *

روزی که شود وزن شه کون و مکان

چرخ از مه و خورشید بسازد میزان

و انگاه که عقل کل بسنجد گهرش

آید ز دو کون شاه هم جاه گران

درین روز میمنت افروز سید خان جهان بتقبیل عتبهٔ فلک رتبه سر بلند گشته هزار اشرفی نذر گذرانید - و بعنایت خلعت خاصه با چار قب طلا دوزی و جمدهر مرصع با پهولکتاره و شمشیر مرصع و انعام یک لک روپیه فرق مباهات بر افراخت - و رستم خان و گروهی دیگر از بندهای پادشاهی که همراه او بودند شرف ملازمت اندوختند - شاه نواز خان صفوی قوش بیگی باضافهٔ هزاری ذات بمنصب چار هزاری ذات و دوهزار سوار - و اسر سنگه ولد راجه گجسنگه باضافهٔ پانصد سوار بمنصب سه هزاری ذات و هزار و پانصد سوار - و میر خان از اصل و اضافه بمنصب هزاری ذات و دویست سوار - نوازش یافتند - چون عادلخان از مستی بادهٔ نا بخردی جمعی از فتنه

معدلت و شوکت دستگاه استقلالی و اختیاری در مهمات آنجا داده شد و آن بدنهاد بسزای اعمال قبیحهٔ خود رسید . و از عرایض آن امارت پناه که بعد از واصل شدن آن به کردار ناهنجار متواتر بدرگاه خلایق پناه ارسال داشته وفور اخلاص و صدق اعتقاد و قبول اطاعت و انقیاد ظاهر میگردد . و بنابرین ما بنواخت و اقبال غایت عنایت و نهایت مرحمت نسبت بآن عدالت پناه داریم . و ملکی که دولت خان مرحوم در تصرف داشت آنرا بالتمام دیده و دانسته بآن زبدهٔ مخلصان عقیدت پیشه مرحمت فرموده ایم . و قرار خاطر ملکوت ناظر آنست که تا آن امارت مرتبت بر جادهٔ دولتخواهی و اطاعت و انقیاد احکام پادشاهی باشد اصلا و مطلقا از افواج قاهرهٔ پادشاهی ضرری بآن ملک نرسد . می باید که آن عدالت و نصفت پناه قدر عنایات بیغایات پادشاهانه مارا دانسته رشتهٔ اخلاص و بندگی خود را باین درگاه خلایق پناه مستحکم داشته آنچه لازمهٔ مریدی و دولتخواهي و بندگي و اخلاص و اطاعت و انقیاد بوده باشد بعمل آورد . چون دولت آباد و احمد نگر که جای نشستن نظام الملک سابق و لاحق بود بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد . و هر دو نظام الملک را بندهای درگاه والا در قلعهٔ گوالیار در قید دارند . تمام ملک نظام الملک و قلاع و توپهای او که از جملهٔ آن توپ ملک میدان و امثال آن باشد تعلق باولیای دولت قاهره دارد . اوباشی چند مثل ساهو وغیره که در بعضی از محال نظام باعتماد حمایت آنعدالت دستگاه مانده اند . اگر آن نصفت منزلت بهبود خود را میخواهد می باید که دست از حمایت این اوباشان

نظام الملکیه که در ولایت خود جا داده است یا نوکر کردن ایشان تساهل ورزد امواج قاهره از پیشگاه عظمت و جلال دستوری خواهند یافت - که تا ملک و مال او را تلف گردانند - و سزای کردار این گروه نمک بحرام در کنار روز گار ایشان نهد ٭

نقل فرمان قضا جریان بعادلخان

امارت و ایالت پناه - نصفت و شوکت دستگاه - نقاوهٔ دودمان عزو علا - عضادهٔ خاندان مجد و اعتلا - مصدر آداب خیرخواهی - مظهر اسباب هوا خواهی - قدوهٔ متخصصان سعادت کیش - خلاصهٔ مخلصان صلاح اندیش - جوهر مرآة صفا و صفوت - فروغ ناصیهٔ دولت و رفعت - سزاوار صنوف عنایات و مراحم بیکران - شایستهٔ وفور توجهات و تلطفات نمایان - المختص بمواهب الملک المنان - المخصوص بمزید الافضال و الاحسان - عادلخان بجلایل الطاف پادشاهانه و شرایف اعطاف شاهنشاهانه مفتخر و مستظهر گشته بداند - که چون عادلخان مرحوم اخلاص درستی بخدمت موفور السعادت داشت - و ما نیز بدولت و اقبال عنایت خاص بآن مرحوم داشتیم - و التماس آن مغفور از ما منحصر درین بود که همیشه بآن عدالت و نصفت پناه در مقام عنایت و مرحمت باشیم - و پس از رحلت آن غفران پناه از دار فنا بدار بقا حقیقة تقصیری ازان زبدهٔ مخلصان ارادت کیش سر بر نزده بل مصدر هر تقصیری که درین مدت ازانطرف بوقوع آمده غلام بد اصل بد طینت بود - چه درین مدت مدار معاملات آن خانه برآن بد بخت بود و آن

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] جمع کرده - [illegible] خواهد شد - و [illegible]

مشار الیه آن امارت و [illegible] پناه را [illegible]

مسرور و مطمئن خاطر گردانند - و [illegible] را که مقرر شده گردد

آن چنان روانه شود که در ایام دو روز [illegible]

آن پیشکش را از نظر اشرف اقدس اعلی بگذرانند - [illegible]

[illegible] و تحفه [illegible] خواهند که در [illegible] و مقام خود [illegible]

و [illegible] آن تحفه‌ها و [illegible] پاره از [illegible]

باز دارد - و چون بعد از جلوس اقدس ما جهان پیشکش آن مقالات
و قسمت پناه درگاه آسمان جاه در سال ۱۱۹۸ رسیده و لازم آمد که پیشکشی
را که حکم فرموده ایم از ... راجه عیش و مرصع آلات قیمتی و
دلال کلان ... مثل هودج و سرداکب و تخت ملک
و تاج دوزی ابداوری که عادل خان مرحوم فرستاده بود مرسی
فرستاده - بدرگاه معلی ارسال دارد - همراه آن مرحوم باوجود آنکه
تعلقهٔ سولاپور را با ولایتی که به اکثر قوم جمع آمده مثل محال
سولاپور و محال دیگر ازان مرور کرده بملک عذر داده بودیم
آنچنان پیشکشی فرستاده باشد فرموده که ما بدولت بآن
عدالت مرحمت تعلقهٔ سولاپور و آن محال را عنایت می نمائیم
باید که پیشکشی که بمراتب از پیشکش آن مغفور بهتر و بیشتر
باشد بفرستد - چون منظور بود که بندهٔ روشناس متعهد معتمدی را
پیش آن زبدهٔ مخلصان ارادت کیش بفرستیم تا این مراتب را
بدلایل واضحه و براهین قاطعه خاطرنشان سازد - و خاطر آن زبدهٔ
مخلصان خیراندیش را بالکل بشرح عنایت بدعایات پادشاهانه
جامع سازد تا آن معدلت دستگاه یقین داند که من بعد بشرط
ثبات آن ضبط عنایات بیانان برجادهٔ اخلاص و دولتخواهی و
قبول اطاعت و انقیاد احکام پادشاهی بغیر از عنایت و مرحمت
از جانب بآن عدالت و شوکت پناه امری دیگر بظهور نخواهد
آمد - اینمعنی حالا بعد نسل و فردا بعد قرن برقرار و پایدار خواهد
بود - بنابرین فوجی خاص مخلص درست اخلاص مورد مراحم
بیکران مکرمت خان را که بمزید اعتماد و اعتبار از ابنای جنس

[illegible]

[illegible] ما دارند [illegible]

[illegible] را جاری سازم - و آثار [illegible] را [illegible]

بمسامع [illegible] رسانند که در ملک آن [illegible] شود [illegible]

روس الاشهاد [illegible] کبار [illegible]

[illegible] و اخبار [illegible]

[illegible] آن [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

صلوات الله و سلامه علیه و علی آله و [illegible]

[illegible] - و آن ایالت پناه [illegible]

لذا بدین از روی ارسال حکم [illegible] که از مملکت [illegible]

[illegible] و فعل [illegible] برطرف گردانند و اگر [illegible] از [illegible]

مرتکب شود اورا سیاست نمایند - و اگر [illegible]

[illegible] باین [illegible]

لازم است که در مقام [illegible] آن [illegible] آن ولایت

را در خون [illegible] دانند - و خون آنها را هدر [illegible] - و دیگر بعرض

رسید که خطبه را در آن مملکت بنام فرمان روای ایران نخوانند -

هرگاه آن ایالت پناه دعوی [illegible] نموده باشد با فرمان

روای ایران چه رجوع دارد - باید که بعد ازین نام فرمان روای

ایران در خطبه مذکور نسازد - و در آن ملک خطبه بنام نامی و

القاب سامی ما مزین باشد . دیگر مبلغ کلی از بابت پیشکش

آن ایالت و شوکت پناه را باید داد چنانچه تفصیل آن از اوراق

ماند بمقتضای آنچه درین فرمان عالی شان حکم شده بموجب آن آنچه آن عدالت پناه را زبانی ارشاد فرموده ایم بعمل آورد - و اگر بعضی جمعی از نا عاقبت اندیشان بخلاف این مراتب عمل نماید آنچه بآن عدالت پناه و آن ملک برسد آنرا از نتائج اعمال خود داند - و وبال هر آزاری که درین ضمن بخلق الله برسد آنرا بخود عاید شناسد - یک قبضهٔ شمشیر خاصه مرصع کار با پردلهٔ مرصع و دو گل خاصه مصحوب خان مشار الیه فرستاده شد - عنایت پادشاهانه را شامل حال خود داند - کنار آب قریهٔ در مقام هندیه تحریر یافته

و عبد اللطیف گجراتی را که سر رشتهٔ طلب و تنخواه تدول با او بود به مرحمت خلعت و اسپ و فیل نوازش نموده نزد قطب الملک روانه ساختند و فرمان قدر توان با کمر مرصع تبرکا فرستادند *

نقل فرمان عالیشان بقطب الملک

ایالت و امارت پناه - ارادت و عقیدت دستگاه - عمدهٔ اماجد کرام - سلالهٔ اکارم عظام - نقاوهٔ خاندان عز و علا - نضارهٔ دودمان مجد و اعتلا - زبدهٔ مخلصان صلاح اندیش - خلاصهٔ متخصصان محاسن کیش - مورد الطاف شاهنشاهی - مصدر آداب خیر خواهی - جوهر مرآة صفا و صفوت - فروغ ناصیهٔ دولت و رفعت - سزاوار عاطفت بیکران - المخصوص بعنایت الملک المنان - قطب الملک بشمول عنایات پادشاهانه مستظهر بوده بداند - که ما بدولت و اقبال پادشاه اسلام - و مروج دین مبین حضرت سید انام - علیه و علی آله و اصحابه صلوات الله الملک العلام - و موید و مروج مذهب

امور ادر دوا ست آداب از دهلی ا [illegible] را [illegible] وا [illegible]
دالان پیشکش مذکور دیوانی دا ان که [illegible] و [illegible]
شده از این مرحمت بود و بهای داده که اگر [illegible] این اسلام
دیانت و دادن ارسال [illegible] [illegible]
حکم جهان مطاع واجب الاذعان [illegible] دادن [illegible]
استماع که ماکفان اقالیم مذکور را [illegible] و [illegible] امرای
واهره و عساکر منصوره [illegible] ملک خواهند [illegible]
بآن ممالک و اهل آن ممالک [illegible] از [illegible] بود [illegible]

بست پانزدهم شعبان [illegible] هزار روپیه [illegible] احمد
[illegible] مردای آن شان [illegible] که از [illegible]
درگاه جهان پناه گذشته بود [illegible] هزار [illegible]
هزار اشرفی [illegible] بهیچ الک روپیه [illegible]
زمیندار جاندا مذکور [illegible] که [illegible]
[illegible] از [illegible] و [illegible] از اموال [illegible]
که زمیندار مذکور [illegible] اسپ [illegible] آورده و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] سال [illegible] اورا [illegible]
[illegible] وسوم کردند و [illegible]
سال را [illegible] را [illegible] و [illegible]
ولی [illegible] کردانیدند [illegible] را [illegible] خان [illegible]
یاربلی چون زخم کاری داشت [illegible] بود [illegible] بعد از
ادراک شرف اسلام [illegible] فوائض
[illegible] - خاندوران [illegible] خلعت خاصه با [illegible] و

که به دستخط دیوانیان درام رسانده و همراه این فرمان عالیشان فرستاده
شده معلوم خواهد شد آنرا ادا نماید چون ضرور بود که مهمات
معاملاتی را ثانی فوت نفرستادیم تا معاملات مسطوره را خاطر نشان
آن شوکت دستگاه کند . و اعلام نماید که ما بدولت و اقبال نظر
بوفور اخلاص و صدق اعتقادی که پدر آن ایالت پناه سلطان محمد
قطب الملک مرحوم بخدمت ما داشته و خدمتی که ازان مرحوم
بوقوع آمده این همه عنایات پادشاهانه نسبت بآن قطب ملک
ایالت مصروف ایم . و آن ملک را باو مرحمت نمودیم . و مقرر
می کنیم که بشرط استقامت بر جادهٔ دولتخواهی و اطاعت
و انقیاد احکام جهان مطاع عالم مطیع و ادای مطالبات سرکار خاصهٔ
شریفه بعد ازین ضرری از اولیای دولت قاهره بآن ملک نرسد . و
در عوض مبلغ مذکور جواهر نفیسه و مرصع آلات ثمینه و فیلان
تنومند کلان نامی مثل فلک سیقدر و بسدر که پدر او بعنوان
پیشکش فرستاده بود . و دیگر تحف و هدایا ازان امارت دستگاه
گرفته روانهٔ درگاه والا گردد . لهذا معتمد کارآگاه ملا عبد اللطیف را
که از بندهای روشناس این درگاه خلایق پناه است با آنکه خدمت
دیگر تن داشت و بودن آن لایق العنایت در رکاب ظفر نصاب لازم
بود پیش آن ایالت و شوکت پناه فرستادیم . و هر ارشادی که آن
قطب ملک ایالت و ابهت را بایست نمود بزبان آن معتمد حواله
فرموده ایم . بموجب آنچه درین فرمان عالیشان حکم شد . و بدانچه
زبانی ارشاد فرموده ایم عمل نماید . و این پیشکش را آن چنان
ترتیب داده مصحوب مشار الیه روانه سازد که در ایام نوروز عالم

کارنامه [illegible] گشادند [illegible]
هواداران خاندان این دودمان والا [illegible] آمده [illegible]
[illegible] ملازمت [illegible] بدرگاه آمده [illegible]
بعنوان پیشکش بنظر گذرانیده شرف اندوز گردید و سرافراز خلعت و [illegible]
نقاره رایت و چتر [illegible] و از [illegible]
مالوجی بهونسله و [illegible]
لیکن باز [illegible] سعادت [illegible] سرافراز [illegible]

انتهاض عساکر فیروزی مآثر بمالش ساهو و دیگر افساد پیشگان نظام الملکیه و افتتاح سایر قلاع ولایت بی نظام

چون ساهو حسب خود طالعا از [illegible] نظام الملکیه
با آنکه بی نظام در حصن گوالیار محبوس بود برای [illegible]
پژوهان آن تبار طفلی را از [illegible] نظام الملک نام
کرده بودند - و برخی [illegible] بی نظام [illegible] درآورده
براه مخالفت می شتافتند - درین هنگام که [illegible] آباد از
[illegible] امروز [illegible] لوای فیروزی [illegible] حکم قضا [illegible]
یافت که خانخانان بهادر و خاندوران و [illegible] خان با افواج نصرت
امتزاج به تنبیه و تادیب گمراهان بپردازند - اگر عاقبتشان برهنمونی
طالع گروه مفسد را سعادت نه نمونه درین یورش با جنود ظفر
اصول موافقت نماید بدو متعرض نشوند - و الا هر کس را بدست آرند پامال
مواکب کواکب شمار گردانند - و آنچه حصن و قلعه و [illegible] و [illegible]

خنجر مرصع با پهولکتاره و شمشیر مرصع و خطاب بهادری و انعام صد اسپ از آنجمله یکی از طویلهٔ خاصه با یراق طلا سربرافراخت و از سواران منصب او دو هزار سوار دواسپه سه اسپه مقرر فرموده اورا بمنصب پنجهزاری ذات پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه سرافتخار بخشیدند - ماده و سنگه و نظر بهادر خویشگی و میر فاض الله و باقی بیگ اوزبک و عمر ایدان از همرهان خاندوران بهادر ادراک دولت ملازمت نمودند - و نخستین به اضافهٔ پانصدی صد سوار منصب سه هزاری هزار و ششصد سوار و دومین باضافهٔ پانصدی ذات منصب دو هزاری هزار و پانصد سوار و بمرحمت علم و سیومین باضافهٔ پانصد سوار منصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و بخطاب رحمت خان و چهارمین از اصل و اضافه بمنصب هزاری هشتصد سوار و بخطاب قزاق خان سربرافراختند *

هفدهم عبد الله خان بهادر فیروز جنگ بسعادت ملازمت فایز گشته و هزار اشرفی نذر گذرانیده فیل بهوجراج بابت زمیندار چاندا بنظر اکسیر اثر درآورد و بعنایت خلعت خاصه و چارقب طلا دوزی و خنجر مرصع با پهولکتاره و شمشیر مرصع و دو اسپ از طویلهٔ خاصه یکی با زین طلا و دیگری با زین مطلا بلند پایگی یافت - بهادر خان روهیله شرف ملازمت اندوخته بمرحمت خلعت و خنجر مرصع و اسپ تپچاق با زین مطلا سرافراز گردید *

بستم شهنشاه گردون حشمت منازل موضع کواره را که نخچیر گاه مقرر حوالی برهانپور است به نزول اقدس فروغ آمود ساختند - و دو روز بعشرت صید و شکار پرداخته و برهانپور را دست راست

و راوت [illegible] بهالا و [illegible] از [illegible] و [illegible]
خان و پهلوان رای [illegible] راو و [illegible]
[illegible] و [illegible] واله بهادر [illegible] و رستم راو و [illegible] راو
و برخی دیگر دکنیان و ایشان را با همگی [illegible] که [illegible] برادر زادهٔ
او بودند و هزار سوار اسپی از [illegible] و [illegible] اندازه که [illegible]
بیست هزار سوار بودند بهمراهی [illegible] مقرر نموده - و [illegible]
این فوج [illegible] سر [illegible] و سایر [illegible] و [illegible] بهادر خان
و طایفهٔ افغانان تفویض داشت - و حکم شد که [illegible] از [illegible]
احمد نگر [illegible] وطن [illegible] را که در [illegible] از [illegible]
احمد نگر واقع است [illegible] ولایت کوکن را از [illegible] آورده
آورد - و هرگاه [illegible] بود [illegible] شد [illegible] را که
دران ضلع است [illegible] و غارت و ویران گردانید [illegible] و
ولد قطب الدین خان و [illegible] خان و [illegible] رام و [illegible] ابو القاسم
و سید عبدالوهاب و سید جعفر ولد [illegible] و از دکنیان سعادت
خان بیجاپوری و راوت راو و سرور خان و [illegible] خان و [illegible] راو
و دو هزار از تابینان آصفجاه [illegible] سپه سالار که [illegible] شش هزار
سوار بودند با شایسته خان معین شدند - و [illegible] قلعه [illegible] و [illegible]
و ناسک و ترنبک بدو مفوض گشت *

و هفتم رمضان مطابق بیست و ششم [illegible] یکی از [illegible]
بهادر و خانزمان را بخلعت و جیغهٔ خاصه و اسپ از طویلهٔ خاصه
با یراق طلا و فیل از حلقهٔ خاصه و شایسته خان را بخلعت [illegible]
مرصع و اسپ از طویلهٔ خاصه با یراق طلا و دیگر بندهای را در خور

خان و رشید خان انصاری و مادهو سنگه ولد راو رتن و امر سنگه
ولد راجه گجسنگه و سزاوار خان ولد لشکر خان و مبارک خان
نیازی و مطلب بهادر سوسدی و اهتمام خان و قزلباش خان و
سید عالم بارهه و نور محمد سلطان نعرب خان و جان سپار
خان و مغولخان ولد زاهدخان کوکلتاش و عزتخان و لطف الله ولد
لشکر خان و کرم الله ولد علیمردان بهادر و گوکلداس سیسودیه و
بهیم داس راتهور و ماهی داس دلاور رشید خان و خواجه عنایت
الله و جمعی دیگر از دکنیان و سرافراز خان و جوهر خان حبشی
و جگجیون پسر اوداجی رام و سادات بهکری و چندی دیگر با هزار
سوار احدی و تفنگچی و تیر انداز که مجموعه قریب بیست هزار
سوار بودند در فوج خاندوران بهادر معین گشتند. و بخشیگری و واقعه
نویسی این فوج با سعید بیگ مفوض گردید. و حکم شد که راجه
جیسنگه با راجه بیتهلداس و امر سنگه و سایر راجپوتان هراول و مبارز
خان افغان با جماعهٔ افاغنه چنداول باشند. و خاندوران بهادر بسمت
قندهار و ناندیر که بملک تلنگانه و بیجاپور پیوسته است رفته
اقامت نماید. و بتاخت و تاراج پرداخته حصار اودگیر و اوسه را که
از قلاع متینهٔ آنحدود است مفتوح سازد. بهادرخان روهیله و سید
شجاعت خان و شاه بیگ خان و راو سترسال و راجه بهار سنگه بندیله
و پرتهیراج راتهور و خواجه برخوردار و بهیم راتهور و راجه کشن سنگه
بهدوریه و بهگوان داس بندیله و اوزبک خان و حکیم خوشحال
و حبیب کرانی و راو تلوک چند و دلیر همت و شام سنگه راتهور و
جگنات راتهور و مغول ولد میرزا شاهرخ و سید میرزا برادر مختار خان

را بروجیل نایکواري که به اصطلاح اهل دکن خامه دار را دارند و شش قلعهٔ دیگر را فتنه پژوهان متصرف اند و به استظهار مسافت و استحکام آن گرد فساد بر انگیخته زیر دستان پرگنات نواحي را ایذا میرسانند - به الله وردیخان که همراه شایسته خان رخصت یافته بود یرلیغ جلال بصدور پیوست که با یکتاز خان و دو هزار سوار از جمله هشت هزار سوار فوج شایسته خان بشتابند و قلاع مذکور را مسخر سازد - درین ماه مبارک بدستور معهود دامن امید محتاجان بعطاي سي هزار روپیه بر آمود ه

پنجم شوال از عرضه داشت شایسته خان معروض گشت که احمد خان نیازي قلعهٔ را مسیح را از تصرف سوم ساهو برآورده بحوزهٔ تسخیر در آورد - سابا جي نبالکر دکني بانعام ده هزار روپیه نقد سر افراز گردید ه

هفتم اودیبان پسر ججهار و برادر خرد او و سیام دودا که از نبردگاه بعس تن نیم جاني بدر برده خود را بولایت گلکنده کشیده بودند - و قطب الملک قید نموده همراه کس خود بدرگاه خواقین پناه فرستاده بود رسیدند - شهنشاه حق آگاه برادر خرد اودیبان را بفیروز خان ناظر سپرده فرمان دادند که اورا بسعادت اسلام رسانیده با پسر بکرماجیت که سابقا بار حواله شده نگاه دارد - و در باب اودیبان و سیام دودا که کلان سال بودند حکم شد که اگر بشرف اسلام دریابند بجان امان دهند - والا بیاسا رسانند - آن دو خسران گرامي از شقاوت جبلي هدایت پذیر نگشته بجهنم پیوستند ه

هشتم بهرجي مرزبان بگلانه از وطن آمده دولت تلثیم عتبهٔ والا

مرتبت بخلعت و اسپ بر نواخته رخصت فرمودند - احمد خان نیازی باضافهٔ پانصدی پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی دوهزار سوار - و حسن نبیرهٔ یاقوت خان که بخطاب خانی نیز سربلند گردید بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار - و از اصل و اضافه قزلباشخان بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار - و مبارکخان نیازی بمنصب دو هزاری دو هزار سوار - و هریکی از اهتمام خان و همت خان بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار - و مغل خان بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار - و بهیم راتهور به منصب هزار و پانصدی هشتصد سوار - و اوزبک خان بمنصب هزاری هزار سوار سرافراز گشتند - سنگرام زمیندار کلور بمنصب هزاری ششصد سوار نوازش یافت - و چون عمارت دولتخانه درون حصار مهاکوت انجام پذیرفته بود بیست و یکم خاقان گیتی ستان کنار حوض قتلو را که دو کروهی دولت آباد است و بفرط صفا و طیب هوا و عذوبت ما بهترین مواضع آن نواحی است بفروغ نزول نورآگین ساختند *

بیست و چهارم آفتاب جهان تاب سپهر خلافت حصار آسمان سا ر دولت آباد را که صفت متانت و رصانت و ارتفاع آن باشگرفی دیگر صنایع گزارش یافته بصعود میمنت آمود رشک افزای نه فلك گردانیدند *

بیست و ششم سپهدار خان از ایلچپور آمده به استلام سدهٔ سنیه رخ برافروخت - و هزار اشرفی نذرگذرانید - چون بمسامع حقایق مجامع رسید که از جملهٔ حصون نظام الملکیه که در سمت قلعهٔ چاندا و شهرپ واقعست شش قلعه را مردم ساهوی مقهور و دو قلعه

[illegible] نوازش [illegible] و [illegible] از [illegible]
[illegible] از [illegible] از [illegible]
دوله را کمک [illegible] بر [illegible] از [illegible]
[illegible] ویران سازند [illegible] از
[illegible] بیدار گشته [illegible]
[illegible] و الا [illegible] آن [illegible]
گردند ؛

دوازدهم از عرضه داشت [illegible] خان [illegible] که [illegible]
نظام الملک [illegible] که [illegible]
[illegible] و ابراز دولتخواهی [illegible] را که [illegible]
[illegible] بودن بعمل در آورد - و قلعه را با پرگنات [illegible]
[illegible] باز گذاشت - درین تاریخ [illegible] از [illegible] و
[illegible] بمنصب هزاری ذات و هفتصد سوار [illegible] و [illegible] گشته ؛

گذارش نوروز کیهان افروز

روز پنجشنبه دوازدهم شوال سنه هزار و چهل و پنجم هجری پس
سپری شدن سه ساعت نجومی سریر آرای آسمان چارم پرتو
اقبال بر ساحت چمن انداخته افسرده دلان [illegible] را به اهتزاز
در آورد شهنشاه ابر نوال بحر افضال اورنگ گیتی ستانی بجلوس
سعادت مانوس بلند پایه ساخته جهانی را کامیاب مطالب
گردانیدند - منصب سپهر گوهر بحر خلافت پادشاهزاده محمد
دارا شکوه به اضافهٔ دو هزار سوار دوازده هزاری ذات و هشت هزاری

دریافت - چون از اطوار ناهنجار عادلخان واضح گردید که پریشانی
دماغش در تزاید است و سر مطاوعت و متابعت بندگان درگاه
آسمان جاه که وسیلهٔ نجات اوست نساخته باغوای دشمنان دوست
نما مواد زوال ملک و مال خود سرانجام داده قلعه‌دار اودگیر و
اوسه را بهانهٔ زری فرستاده است و خیریت خان را با گروهی
جهت محافظت آن دو حصار استوار تعین نموده - و ساهوی تیره روز
را مستمال ساخته زندوله را با جمعی بمعاونت او معین گردانیده
شهنشاه انجم‌سپاه که صواعق غضبش ارکان مستقیمهٔ زمان را بتزلزل
در آورده درین تاریخ سید خانجهان را نیز با سپه‌دار خان و رستم‌خان
و شاه نوازخان صفوی و مرتضی خان و صف شکن خان رضوی و راو کرن
و خلیل الله خان میرآتش با پانصد سوار برق انداز و نوذر پسر میرزا
حیدر صفوی و مراد کام نبیرهٔ میرزا رستم صفوی و شیرخان ترین و اهداد
مهمند و هری سنگه راتهور و قاعده دار خان و راجه بهروز و راجه روز
افزون و سید لطف علی بهکری و جیرام ولد راجه انوپ سنگه و خواجه
ابو البقا و یعقوب بیگ ولد شاه بیگ خان کابلی و الله یار نبیرهٔ
راو رتن و عبد الهادی پسر صفدر خان اسمعیل اتائی - و از دکنیان
و ابی مختار خان و منکوجی و حسن خان ولد فخر الملک و شرزه
راو و کرسناجی و جسونت راو و جوقی از منصب داران دیگر که
که مجموع ده هزار سوار بودند برای مالش آن کوتاه بین ضلالت‌گزین
مرخص ساختند - و سید خانجهان بعنایت خلعت خاصه و شمشیر
خاصه و اسپ از طویلهٔ خاصه بایراق طلا و فیل از حلقهٔ خاصه و
بعضی از بندها به خلعت و اسپ و برخی به خلعت و برخی به

تارک بختمندي بر افراخته - شایسته اسپ که خواجه اویس ولد میرهاشم که از ماوراء النهر بر سبیل پیشکش ارسال داشته بود از نظر اکسیر اثر گذشت - همه را بعبد الله خان بهادر فیروز جنگ بخشیدند بهریکي از امیر الامراء عبدالرحیم خانخانان و محمد زاهد کوکه و حکیم ضیاء الدین خویش ستي النسا خانم یکهزار روپیه عنایت شد - از روز نوروز تا روز شرف از پیشکش پادشاهزادهاي بخت بیدار و امراي نامدار از جوهر و مرصع آلات و دیگر اشیا مقدار ده لک روپیه بپذیرائي رسید - ازانجمله پنج لک روپیه از یمین الدوله *

چهارم میر ابو الحسن و قاضي ابو سعید که عادلخان بعد از روانه شدن افواج قاهره بنهب و غارت بالاگهاټ از خواب مستي در آمده ایشان را بدرگاه گیتي پناه فرستاده بود بوسیلهٔ آصفخان خانخانان سعادت تقبیل سدهٔ سنیه دریافته پیشکشي مشتمل بر جواهر و مرصع آلات و غیره داشتند مذنبي از کمال تضرع و ابتهال که عادلخان ارسال داشته بود گذرانیدند هفتم بهرجي زمیندار بگلانه را خلعت عنایت شد و بیک اللهورديخان که بکشودن حصار دهرپ و جز آن معین گشته بود مرخص گردانیدند - راجه دیبي سنگه که از نسیق ولایت اوندچه که در تیول او مقرر بود خاطر فراهم آورده روانهٔ درگاه گیتي پناه شده بود دولت ملازمت اندوخت - و بعنایت خلعت و کهپوه مرصع و اسپ مفتخر گشت - و نزد سید خانجهان دستوري یافت - جعفر ولد اللهورديخان نرسنگدیو پسر کلان بکرماجیت مردود را با سوداگري بهادر نام از طایفهٔ افاغنه که نرسنگدیو را نزد بهلول نامقبول مي برد مقید ساخته به پیشگاه حضور آورد - و حکم شد که نرسنگدیو را پس از دریافت شرف اسلام

سوار - و منصب هر کدام از دو نیر اوج سلطنت پادشاه زاده محمد شاه شجاع بهادر و محمد اورنگ زیب بهادر به اضافهٔ هزار سوار ده هزاري ذات و شش هزار سوار مقرر گشت - براجه گجسنگه اسپ از طویلهٔ خاصه با زین مطلا عنایت شد - ملا تقیا سفیر قطب الملک به استلام عتبهٔ جلال سر بر افراخته دو فیل مست و سه مادة فیل با نبذی جواهر و مرصع آلات پیشکش قطب الملک که قیمت مجموع یک لک و بیست هزار روپیه شد بنظر انور در آورد - و بمرحمت خلعت نوازش یافت ه

شانزدهم حاجي محمد جان قدسي را در جلدوي قصیدهٔ که بمدح پادشاه فلک پایگاه محلی ساخته بود بزر بر کشیده مبلغ وزن را که پنجهزار و پانصد روپیه شد باو مرحمت نمودند - درنگ خان کلاونت راکه بقدم بندگي مباهي است و در نیکوبندگي از همسران امتیاز دارد نیز بزر سنجیده مبلغ چهار هزار و پانصد روپیه همسنگش باو عطا فرمودند - غرهٔ ذي القعده مطابق نوز دهم فروردین که روز شرف بود راجه رایسنگه از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري هزار و پانصد سوار - و مرشد قلیخان باضافهٔ پانصدي ذات و پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار و پانصد سوار - و خلیل الله خان به اضافهٔ پانصدي ذات بمنصب دو هزاري هشت صد سوار - و سیورام گور به اضافهٔ پانصدي ذات و پانصد سوار بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار - و بندیلداري دهندهیره سرفرازي یافتند - وکیلان مرزبان ولایت چاند ابدالات طالع دولت استلام آستان جلال دریافت - و سه فیل بطریق پیشکش گذرانید - و بعنایت خلعت و سرپیچ مرصع و اسپ

بدهالاطايف احوالي کاشغر و يارند [illegible]

[illegible] گروه [illegible] پيش آمده [illegible]

تبرك خاقان ممالك ستان را از [illegible]

افتخار بتسليمات عنايات شاهنشاهي بر افراشتند و [illegible]

را باحترام تمام همراه خود [illegible] آورده [illegible]

سواد رستگاري او از [illegible]

و ديدهٔ دور بين او کشاده [illegible]

[illegible] بود گشته خطبه را باسامي [illegible]

نامیهٔ بادشاه عدل آئين بلند آوازه ساختند و [illegible]

خواندن حاضر شده بافشاندن زر نثار و [illegible]

سرمايهٔ سعادت اندوختند و سکه را باسم سامي [illegible] اقدام

مزين ساختند [illegible]

پيشکش مقبول گرديد *

دوازدهم نقود مذکوره بنظر اقدس در آمد [illegible] دولت و [illegible]

سلطنت صداي تهنيت بعيوق رسانده اقامت مراسم تسليم

نمودند - تا اين عهد ميمنت [illegible] هيچ يکي از قطب الملکيه را

توفيق چنين اطاعت و خواندن خطبه بر وفق عقايد طايفهٔ [illegible]

سنيه رفيق نگشته بود - ايزد تعالى [illegible] را در سايهٔ [illegible]

دين پروري و حق گستري اين خديو [illegible] داشته از [illegible]

بدعت و مضرت ضلالت مصئون دارد *

اکنون نگارش تتمهٔ اين احوال بجاي خود گذاشته بگذارش

فتوحاتي که به امداد جنود آسماني و اقبال حضرت

بحسن تلی موهوم ساخته حوالهٔ معتمد خان نمایند - و سوداگر را بجاسا رسانند ٭

یازدهم کیبا زمیدار چاندا بمرحمت خلعت وکهپوه مرصع و لختی مرصع آلات مباهی گشته بوطن مرخص گردید -

حقیقت سفیران پادشاهی که برای هشیار

ساختن عادلخان و قطب الملک از مستی بادهٔ

نا بخردی و خود پرستی رفته بودند آنکه

چون مکرمتخان بنواحی بیجاپور رسید و عادلخان دانست که اگر از اطاعت اولیاء دولت گردن خواهد پیچید نایرهٔ قهر جهان سوز خاقانی خرمن زندگانی اورا خاکستر خواهد ساخت - و تند باد سخط جهانبانی بنیاد امن و امانی او از بیخ خواهد بر انداخت - ناگزیر اظهار هواداری و خدمت گزاری نموده از درانداختن وایلی درآمد تا موضع ارکهیر یا که پنج کروهی شهر است به استقبال یرلیغ قدر توان و تبرک خلیفهٔ دوران شتافته آئین تسلیم و دیگر آداب بندگی وتعظیم بجاآورد - مکرمتخان را باعزاز و اکرام به بیجاپور برده در تقدیم مراسم ضیافت کوشید - پس از چندی چون مکرمتخان دریافت که عادلخان بظاهر از خوف صدمات عساکر ستاره شمار ابراز اطاعت و انقیاد می نماید و بباطن از شرارت انگیزی و فتنه آمیزی نامی مدار علیه او می خواهد که فرصت یافته سرعصیان از جیب طغیان براورد - این معنی را عرضداشت نمود - بعد از وصول عرضداشت بدرگاه معلی فرمان شد که افواج قاهره بتاخت مضافات بیجاپور بیش از پیش ساعی بوده بقتل و غارت بپردازند - و چون

[illegible]

[illegible]

آوای کرنا از اطراف [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] و پیمان [illegible]

آورده - و آن [illegible]

قلعهٔ رواه و جواه [illegible]

مقننه آن سرزمین [illegible]

کسانی [illegible]

که جمعی از خویشان [illegible] نظام [illegible]

نشانان برای محافظت آن با فراوان سعی و کوشش [illegible] آوردند

و مدت دو ماه در محاصرهٔ [illegible] رزم [illegible] بود . با آنکه [illegible]

صاحبقران ثانی سرداران لشکر ان را روی دولت می پردازد

چون الله‌وردی‌خان از ورود افواج بهادر بصوب قلعه شهرت راهی گشت اولا برای حصار چاندور در آمده آن معقل رصین را که در دامان کوهی مرتفع واقع شده در واقع آن دیار بمتانت شهرت دارد محاصره کرد - و دلاوران جلد و سپاه ظفرپناه سوال آنرا مفتوح ساخته بلکه قلعه را بدرگاه خواهان پناه شدند - وگردن کشان آن ولایت از بارگی جان و مال خود را در معرض زوال یافته حلقهٔ فرمان بندگی در گوش کشیدند - اما راو قلعه‌دار اسیرگاهی که آن نیز در قلعهٔ کوه اساس واقع و حصانت آن افزون از حصن چاندور است زنهار خواسته الله‌ویردی‌خان را دید - و روز دوم سوال آن در استوار را بالوازم قلعه‌داری به بندهای پادشاهی سپرد - الله‌وردی‌خان برای استمالت دیگر قلعه‌داران کنپور راو را دو هزاری ذات و هزار سوار منصب تجویز نموده پانزده هزار روپیه نقد از خزانهٔ عامره داد - و جمعی دیگر راست داعه‌کذا نه تسخیر حصار کانچنه و مانجنه که بقلعه‌دار شهرت تعلق داشت روا نگردید *

بیست و یکم شوال باین مورد رسیده مداخل و مخارج آنرا از چهار جانب به ترتیب ملچار و نصب توپخانه پرداخت - ... با گروهی محافظت دروازه - و غضنفر پسر خود را بمحافظت سمت قلعه نگاه داشته - حسن علی پسر دیگر را با جمعی جنوبی قلعه معین گردانید - و سردار خان را (ن) با جمعی

(ن) سردار خان

الدین خان را به بهانهٔ داری آن اتحاد نموده - تا بر خاطی آن
مرز و بوم زحمتی نرسد - و احمد خان ترازی را بدینویه - امداد
سپهبد را بانکوله بجهت ضبط پرگنات و فراهم آوردن کشاورزان و سایر
رعایا که از جور و ستم سرکردگان و دست‌برد عساکر منصوره پراگنده
شده بودند معین ساخت - تا به تدابیر و استمالت سرگرم زراعت
سازند - و در استحکام تهانجات کوشیده سعی نمایند که در اعمال آن
ولایت اختلال راه نیابد - مشهوران جنجوه و ساهی شاهپور و دیوان او دارگه
بصوب کوکرن رفتند - شایسته خان پس از آگهی برین معنی باکبر
سرکردهٔ قاپیقان یمین الدوله را با هزار و پانصد سوار بضبط سرکار
جنیر و تادیب مخاذیل روانه گردانید - مؤید الدوله بزودی بسلام شایسته
خان رسید - که چون از اتفاق و اتصال مخاذیل در نواح آن اقطار
جمع نموده و نواحی احمد نگر خالی است زود خود را بآنجا
برساند - او بموجب حکم بالتوقف با همه لشکر راهی گشته چون
•در اثنای ره نوشته از نوشتهٔ باقر دریافت که مشار الیه بر امر پسر
ساهو و سایر شقاوت اندوزان جانب کوکرن رفته و در جنیر قلیلی از
ابتار زدقان مانده اند - بنابران پانصد سوار از قاپیقان یمین الدوله
بسرداری سید علی اکبر (ن) انصاری بطرف جنیر فرستاده - ایشان بدان
جانب رفته شهر را از مردم ساهو متصرف گشتند - و باقر خود مع سواران
در جاهولی شنیده بقصد مالش روانه شد - درین وقت پسر ساهو که
فلته خونریز پدر تیره اختر که در حوالی چهار کونده بود آمده

(ن) اکبر علی

قواعد آن افزون از قلعهٔ انجرائي است - اواسط محرم بمددگاري عنايت ايزدي مفتوح گشت - و خويشان بي نظام بقيد اسر بهادران ظفر انجام درآمدند - الله ويرديخان از فتح قلاع مذكوره فارغ گشته خود را حوالي حصار دهرب كه بمزيد استحكام و ارتفاع شهرهٔ آن ديار است رسانيده همت بر تسخير آن بست - بهوجبل پاسبان قلعه از شنيدن فتوحاتي كه بتواتر و توالي دست داده بود هراسان شده وتاب مقاومت افواج قاهره در خود نيافته كس نزد الله ويرديخان فرستاده پيغام كرد - كه اگر يك لك روپيه در وجه انعام و منصب و جاگير لايق مرحمت شود قلعه بي محنت پيكار باولياي دولت حواله مي نمايد - ازانجا كه ايام بارش نزديك رسيده بود الله ويرديخان دست از قبل باز داشته ملتمسات او را بدرگاه جهان پناه معروض داشت - و در آن نواحي منتظر حكم بنشست - بعد ازان كه مضمون عرضه داشت بسمع اقدس رسيد فرمان شد كه بهوجبل را پس از سپردن قلعه تسليم منصب هزاري ذات و هشتصد سوار فرموده يك لك روپيه نقد بدهد - مشار اليه بيست و پنجم محرم آن دژ فلك رفعت دشوار كشا را كه تسخير آن بي مدد گاري اقبال پادشاهي ميسر نبود به الله ويرديخان سپرده تسليمات عنايات خاقاني بتقديم رسانيده در سلك بندها منسلك گرديد - شايستهٔ خان دو روز پيش از نوروز بسنگمنير رسيده پرگنات آنرا از تصرف پسر ساهوي سيه رو و ديگر ضلالت پيشگان بر آورد - و مقاهير را ازان ولايت آوارهٔ دشت ادبار ساخت - وچون آگهي يافت كه بسمت ناسك شتافته اند - شيخ فريد ولد قطب

دوران [illegible] چون [illegible] [illegible]

او [illegible] و اولکور را وجه [illegible] ساخته [illegible] در آمده و بواسطه

حفظ مترددین و نگهبانی راه از صدمات [illegible] جابجا

تهانه نشانده قطع مراحل نمود

هشتم شهر شوال در یک کروهی [illegible] از [illegible] [illegible] نشانه

پرتو ورود افکنده که چون [illegible] در [illegible] اوایل [illegible] پادشاهی و

ارسال پیشکش تعالی می ورزد و [illegible] را [illegible] از [illegible]

ناموس [illegible] مذکور از [illegible]

سولا پور و خان زمان از طرف ایلغار [illegible] و

غارت بپردازند - باید که او نیز از [illegible] روانه [illegible] آمده

را ویران سازد - خان دوران [illegible] و [illegible] را با جماعه

که از زبده های مراکب [illegible] داشتند بر [illegible] آب و [illegible]

گذاشته اوایل شب نوروز [illegible] بعد از [illegible] پاسی

گیری از روز [illegible] قدری که [illegible] آن ولایت

ایستاده بر سر مردم قصبه که از [illegible] غافل بودند

تاخت برد - و قریب [illegible] را [illegible] کشته [illegible]

و جمعی را باسیری گرفته [illegible] و اموال و مواشی بدست

آورد - از آنجا به [illegible] که یک [illegible] از قصبه [illegible]

رفته [illegible] و اسیر پرداخت - و از آنجا که لشکر گرانبار غنیمت

بود شب هنگام همانجا توقف نموده روز دیگر [illegible] گشت - و

غنایم را با چندی در حصن [illegible] نگاهداشته و آنرا بنگاه قرار داده

غله و کاه بسیار گرد آورد - و بعد از شش روز با [illegible] خوشحال بر

گروهي را همراه گرفت و بسمت حصار جنير كه ميال آن خسران سال در آنجا اقامت داشت رو آورد - بعد از آن كه نزديک جنير رسيد فوج پادشاهي از شهر بيرون آمده بمقابله و مقاتله پرداخت - و از جانبين جمعي مقتول و مجروح گشتند - شايسته خان برين ماجري واقف گشته هفت صد سوار از همرهان خود بكمک دليران عرصهٔ شهامت تعيين نمود - مخذولان سر راه گرفته هرچند خواستند كه بافروختن نايرهٔ قتال جماعهٔ مذكوره را از كمک باز دارند - سواران لشكر فيروزي داد شجاعت داده بشهر در آمدند - و باتفاق يكديگر شهر بند را مستحكم گردانيده نگذاشتند كه آن مردود بشهر درآيد - و پي هم اخبار احاطه نمودن طايفهٔ ضالهٔ شهر را و فزوني عسرت خود از كمي آذوقه و نايابي كاه و هيمه بشايسته خان نوشته استمداد نمودند - خان مزبور با آنكه اكثر كومكيان و تابينان خود را باطراف فرستاده بود و قليلي با خود داشت بسرعت تمام بجنير رسيده مقاهير را مغلوب و منكوب ساخت - و تا كنار درياي بهونره تعاقب نموده جوقي را به تيغ آبدار و سنان آتشبار معدوم گردانيد - و قرين نصرت بخير بر گشت - و ازانرو كه حصن جنير در كمال متانت است و تسخير آن بدين مايهٔ جمعيت ميسر نميگشت باقر را از كوكن طلبيده بمحافظت و مراقبت شهر و ولايت جنير بر گماشت - و در اندک وقتي سنگمنير و جنير كه باهفده پرگنه از مضافات آن دو كرور و شصت لک دام جمع دارد داخل ممالک محروسه گرديد - و شايسته خان حسب الحكم بيست و پنجم ذي الحجه بدرگاه آسمانجاه روانه شد - وخان

اردو بمنزل فرود آورده و لشکر توزک ساخته بر گروه ادبار پژوه تاخت -
برخی جوانان کار طلب مانند مرتب خان و خواجه عنایت الله و
سلطان یار و اسفندیار پسران الله یار کوکه صاحب دست خان و
اهتمام خان و حسینی بر قلب مخالف جلو انداختند - و راجه
جیسنگه کمک نمود - خان دوران بهادر توقف مصلحت ندیده مبارز
خان را بر اردو گذاشته و خود نیز از عقب رسیده آمد - و مخالفین
را از میدان برداشته و گروه انبوه از دم شمشیر گذرانیده اسپ و سلاح بغنیمت
گرفت - و قرین فتح و نصرت به معسکر مراجعت کرده برای آسایش
خلق یک روز مقام کرد - و از آنجا در دو روز بفیروز آباد که دوازده
کروهی بیجاپور است رفت - دریاولا از نوشتهٔ عسکر خان بظهور
پیوست که بیجاپوریان تالاب شاهپور را شکسته تمام آن قصبه و دیگر
مضافات بیجاپور را درون حصار در آورده اند - و درین نواحی آب و
آذوقه پیدا نیست - خان دوران بهادر بصوب بیدار و دیگر محال
تیول نبیرهٔ یاقوت حبشی که کمال آبادانی داشت روانه گشت -
و شب در نراین پور گذرانیده هنگام طلوع نیر اعظم سوار شده - پس
از نوردیدن چهار ده کروه بر کمالپور (ت) تاخته فراوان غله و جز آن که
در آن قصبه بود بدست آورد - و از کمالپور چهار کروه پیش رفته
اقطاع راجهان سوالپوری را غارت نمود - و ولایات معمورهٔ نظم را تا
سرحد قطب الملک ویران ساخت - و بسمت سلطانپور و هیرا پور
برگشته یکی از معتمدان خود را با محمد تقی که از جانب

(ت) کمال پور

مکانیکه که ده کروهی بهالکی و دوکروهی بیدر است - و بآبادی و
عمارت شهرت داشت - تاختند و تا کنار قلعهٔ بیدر نماندند اثری از
آبادانی نگذاشت - چنانچه در عرض سه روز بنجاه محل معمور آن
ولایت پامال عساکر فیروزی مآل گردید - و بر ساحل آب ونجره
برای آسودگی دواب یک مقام کرده در سه روز باز ببهالکی آمد
درینوقت هشری از مقاهیر که همراه بهلول مخذول و خیریت خان
بیجاپوری عم رندوله و یاقوت نبیرهٔ یاقوت حبشی که به پیکار فوج خان
دوران بهادر معین شده بودند نزدیک بیدر منزل کرده دو هزار سوار
نبرد گزین را به حوالی لشکر منصور فرستادند - همین که سپاهی غنیم
نمایان شد راجه جیسنگه هراول این فوج با گروهی از مبارزان عرصهٔ
داوری بر مقاهیر حمله آورده بصدمات کوه شکن براه فرار انداخت -
خان دوران بهادر از بهالکی کوچ کرده بدیونی که سه کروهی
اودگیر است آمد - و غنایم و بنه و بار را مصحوب جمعی بفاندیر
راهی ساخته تا معاودت آنجماعه همانجا دایره نمود - و بعد برگشتن
آن طایفه از دیونی بصوب بیجاپور متوجه گردید - و جمیع محال
آن ناحیت را بتاخت و تاراج خراب گردانید - درین میان غنیم
فرصت دستبرد نیافته از دور نمودار میگشت - و از سطوت دلیران
جنگ آزما راه گریز می سپرد - تا آنکه افواج قاهره محاذی گلبرگه
گذاشته بر سلطان پور و هیراپور که از قصبات عامرهٔ عظیمه بودند
تاختند ° و غنیمت بسیار بدست آورده در هیراپور نزول نمودند - و
چون عساکر منصور از هیراپور بکنار آب بهونره روانه شدند مقهوران
نزدیک آمده شوخی آغاز نهادند - خان دوران بهادر خواست که

خان مشار الیه بعد از انکه از سمت شاه گده و بیر بده ایور رسیده بنه و بار درآنجا گذاشته به ترتیب افواج پرداخت - خود در قول جای گرفت - بموجب حکم شاه نواز خان صفوی توش بیگی را سردار فوج هراول ساخته راو کرن بهورتیه و قوام ولد میرزا حیدر صفوی و مراد کام نبیرهٔ میرزا رستم و هریسنگه راتهور و قادر داد خان و جیرام ولد راجه انوپ سنگه و جماعهٔ دیگر از منصبداران و احدیان و تفنگچی و تیر انداز را همراه او مقرر گردانید - و در برانغار رستم خان را با احداد سپهدار و راجه بیروز پسر راجه روز افزون و خواجه عبد الهادی ولد صفدر خان و برخی دیگر منصبدار و جمعی از احدیان برق انداز - و در جوانغار مرتضی خان را با نذر خان ترزی و راجه رام داس و تابینان صف شکن خان رضوی که بسبب ضعف و بیماری با بنه در دهامونی مانده بود و طایفهٔ از منصبدار و احدی و تفنگچی و تیر انداز معین ساخت - و چنداولی بعهدهٔ سپهدار خان باز گذاشته خلیل الله خان میر آتش را با سرانجام توپخانه و راجه بیبی سنگه و سید لطف علی بارهه و جمعی دیگر از منصبدار و احدی همراه او مقرر گردانید - و از دهامونی مایلچی و کشتاجی شرزه راو را با جوقی دکنیان برای گذاشتن سرنقب تعیین نمود - ایشان بیست و ششم شوال بیک ناگاه خود را حوالی قلعه رسانیدند و عنبر نامی که از قبل ججهار سوالپوری پاسبانی آن محکمه می نمود - و بیرون حصار در باغ انبه نشسته بود از مشاهدهٔ گرد لشکر منصور سراسیمه شده با چندی جانب قلعه دوید - درین میان اکثری

قطب الملک نزد او آمده بود برای تاکید روانه ساختن پیشکش همراه عبد اللطیف سفیر یگانگذاشته بیجاپور و تلنگانه تا معاودت کس فرستاده - برکنار آب ونجره میان حدود گلکنده خود توقف گزید - درین اثنا خبر آوردند که فوج مخالف که دوازده کروه عقب افواج قاهره بود بکمک گروهی که بسرکردگی رندوله دربرابر سید خانجهان تعین شده اند راهی گشته - خان دوران بهادر اردو را بحصار کوتگیر که از توابع تلنگانه است فرستاده دران روز شانزده کروه نوردیده - در دیگلور برای فراهم شدن جماعهٔ که از دنبال می آمدند فرود آمده - صباح آن بیست و چهار کروه رانده و از گهاتهٔ اودگیر گذشته سه کروه بصوب اوسه رفت - وخبر برگشتن غنیم که دران نزدیکی بود شنیده شب همانجا منزل کرد - روز دیگر آگهی یافت که رندوله نیز از محاذی لشکر سید خانجهان برخاسته راه سولاپور پیش گرفته است - در خلال این احوال فرمان قدر توان وارد گردید که چون عادلخان میر ابو الحسن و قاضی ابو سعید را بدرگاه خلایق پناه فرستاده التماس حصار اوسه و اودگیر کرده بود - حکم شد که این دو قلعه از انرو که داخل قلاع بی نظام است باو عنایت نمی فرمایم - و دریندولا از عرضه داشت مکرمتخان بوضوح پیوست که او ازین خواهش باز آمده بر انقیاد احکام مطاعه مصمم گشته است - باید که دست از خرابی ملک او باز داشته بکشایش حصن اوسه و اودگیر بپردازد - بنابران بیست و سیوم محرم محاصرهٔ قلعهٔ اودگیر پیش نهاد همت گردانیده بدان صوب روانه گشت *

گذارش بقیهٔ این احوال در محلش خواهد نمود انشاء الله

بان و سرب و باروت و آذوقه را بغارت بردند - بعد از آن [illegible]
[illegible] بر قدمگاه دیوتانو تاخته و آنچه از اسباب و آذوقه [illegible]
یافت بر گرفته بسمت ساهوره راهی گردید - هرچند جمعی از
فوج مقاهیر که مالشان به نبرد بود شاه‌بیگ بسر کردگی یاقوت
حبشی فرستاده بود نمایان شدند - و برخی چند سرداده راه
گریز سپردند *

پنجم فی القعده در حدود سواری افواج [illegible] زیاده
شوخی نموده بفوج چنداول در آویختند - شاه نواز خان سرکرده فوج
هراول بکمک شتافته با سپهدار خان و رستم خان که از پی فوج بودند
چنداول رسیدند بآویز و ستیز پرداختند - و تا دو گهری به بان و
تفنگ و دیگر آلات جنگ هنگامهٔ پیکار گرم بود - سید [illegible]
دلیری متهوران دیده مرتضی خان را بدستیاری اردو معین ساخته
و مردم خود را در غول گذاشته با طایفهٔ رزم آرا به شاه نواز خان
و دیگر مبارزان پیوسته - و شیرانه قلب غنیم شکسته جمعی کثیر را
کشته و خسته گردانید - چنانچه زندوله سرآمد شقاوت اندوزان
زخمی شده از زین بر زمین افتاد - و یکی از رفقا اسپ باو رسانیده
از میدان بر آورد - از لشکر فیروزی نیز برخی بدلاوری جان در
باختند - و گروهی بگونهٔ جراحت چهرهٔ شجاعت بر آراستند - سید
خانجهان بدهاراسیون برگشته تا اواسط فی القعده در آنجا بسر
برد - و چون آگهی یافت که مقاهیر دیگر باره فراهم آمده ارادهٔ
نبرد دارند لختی از اسباب و مراکب بنگاه در دهاراسیون سپرده
چهاردهم فی القعده بمالش گروه ضلالت پژوه راهی گردید - و

که دم از تیغ میزدند بدم تیغ بهادران جان سپردند - بقیة السیف زخمها بر داشته با عنبر درون قلعه در آمدند - دلیران لشکر ظفر طراز امچی چند گرفته باحاطهٔ قلعه پرداختند - و روز سوم آنرا مسخر گردانیدند و ادوات قلعه داري از توپ و تفنگ و دیگر اسباب جنگ با آذوقه بتصرف در آورده عنبر را پیش سید خانجهان آوردند - آن نوئین شجاعت آئین اورا باستعفای دکنیان مطلق العنان ساخت - و کشفا جي شرزه راو را با جماعهٔ رعد انداز در تهانهٔ سرادهون گذاشته خود بسمت دهاراسیون راهي گردید - و در اثنای ره نوردي بر سه محل آباد تیول ریحان سولاپوري تاخت برده گروهي را که از قریات نواهي درانجا جمع شده بودند باسیري گرفت - و مواشي و آذوقه بسیار بدست آورد *

بیست و نهم شوال بدهاراسیون رسید و امتعه و حبوبي که مردم آن مکان از باس مبارزان فیروزي نشان گذاشته فرار نموده بودند همه را غارت نمود - درآنجا ابو البقا برادر زادهٔ عبد الله خان بهادر فیروز جنگ را با جمعي از تابینان خود و طایفهٔ تفنگچي به تهانه داري گذاشته روز دیگر بقصبهٔ کانتي که شش کروهي قلعهٔ سولاپور است رفته حصار آنرا محاصره نمود - حصارنشینان بانداختن بان و تفنگ پرداختند - خان مشار الیه باستظهار عنایت یزداني که مفتاح شیون مشکله است - و اعتماد اقبال خاقاني که مصباح امور مظلمه - بر دور قلعه گردید بعد از ملاحظهٔ ممر همرهان را بیورش در آورد - مبارزان ظفر آئین حصار را مفتوح ساخته حصن گزینان را به تیغ خون ریز از هم گذرانید - و همگي توپ و تفنگ و

او فرستاد - غازیان عسکر منصور داد نبرد دادند و آنرا از میدان بر داشته و تا دو کروه تعاقب نموده جمعی را مقتول ساختند - درین اثنا سید خانجهان بر قلب مخالف تاخت و بادلپت ترده منهزم ساخته براه فرار انداخت - و رستم خان و شاه نواز خان نیز غنیم خود را باستیلا و چیره دستی شکست دادند - سید خانجهان از ناوردگاه برگشته بسبب ویرانی آنولایت و رسیدن ایام بارش بجهت بهیر روانه گردید بعزیمت آنکه اگر در راه از مقاهیر آسیب یابد مالش بسزا داده بمالک پادشاهی درآید - و هرجا مقام شده برسات بگذراند *

یازدهم فی الحجه بعد از کوچ کردن سواران از معسکر گروهی سرداران خسارت زدگان از عقب آمده ظاهر شدند - شاه نوازخان که هواداری انواج نصرت امتزاج بر او مقرر بود بسید خانجهان پیغام داد که غنیم دنبال چنداول گرفته نزدیک است که جنگ در پیوندد - و امروز چنداولی من اختیار میکنم - چون مبالغه بسیار نمود سردار لشکر قبول کرد - پس از نمودن یک گروه مقهوران بفوج شاه نوازخان درآویخته بسر دادن بان پرداختند - دلاوران ظفر آئین نیز باندختن گجنال و تفنگ و بان حرفهٔ پیکار را گرم بازار گردانیده تا یک پهر کارزار نمودند - سید خانجهان چون دریافت که مردودان در میدان پا قایم کرده اند بشاه نواز خان ملحق گشته - و از میمنه خلیل الله خان با سید لطف علی و مردم توپخانه و از میسره مرتضی خان و شیرخان ترین با همراهان خود رسیده برفاقت سید خانجهان ضلالت اندوزان را براه فرار انداختند - درین

هفت کروه رسمي قطع نموده بعد از یک پهر روز نواحي پرگنهٔ تولچاپور لشکر مخالف را دریافت - وندوله که باوجود زخم صف آرا بود بآویزش درآمده آتش قتال مشتعل ساخت - و فرهاد پدر آن بد نهاد با حشم عادلخان و دیگر اوباش بسپهدارخان درآویخت - سپهدار خان با همرهان خود و جمعي از تابینان سید خانجهان که درینوقت خان مذکور بمعاونت او فرستاده بود بران مقهور حمله آورده نزدیک یک کروه بعقب گریزانید - و عصاهٔ دیگر تا دو پهر روز باغزاهٔ نصرت شعار معرکه آرای بیکار بوده جوقي را بکشتن داده از عرصهٔ نبرد گریختند - و ازانجا که درین نزدیکي آب و آذوقه نبود سرکردهٔ عساکر ظفر لوا بدهارا سیون مراجعت نموده مقرر ساخت که بنه و بار را در سرادهون بگذارد - و از وسط اوسه وندلدرک گذشته بسمت گلبرگه راهي گردد - و مواضع معمورهٔ آنحدود ویران سازد بدین قرار داد بنه را در سرادهون گذاشته بیست و دوم ذي القعده برهٔ نوردي در آمده و قری و محال آن نواحي پی سپر مواکب فیروزي گردانید *

غرهٔ ذي الحجه ستاره سوختگان بعد از سه پهر شب نزدیک اردو که در کروهي اوسه بود آمده بیان اندازي پرداختند - و همین که دلاوران جنگ آزما از ملچار معسکر اقبال برآمدند مردودان ثبات نورزیده هر طرف متواري گردیدند - روز دیگر هنگام کوچ نمایان گشته بسپهدار خان و راجه دیبي سنگه آویزش نمودند - و چون جنگ درگرفت خلیل الله خان که طرح بود خود را بسپهدارخان رسانید و سید خانجهان نیز گروهي را بمظاهرت

چارنانو گذاشته براهی که میان کوه و جنگل واقع است - [illegible]
و پونه منتهی میگردد راهی گشت - پس از چندی بر خانزمان
ظاهر گردید که آن مقهور از آب بیونرا عبور نموده باونگانو که از
مضافات پرگنهٔ پونه و متعلقات ولایت عادلخان است خود را رسانیده
ازانجا که حکم اقدس بنفاذ پیوسته بود که اگر آن [illegible] را بولایت
عادلخان در آید اورا دنبال نکنند - و صورت حال بدرگاه خواقین پناه
معروض داشته تا ورود یرلیغ قدر توان منتظر نشینند - این زمره
آرای جنگ آزما بکنار دریای بیونرا روانه مراجعت [illegible] - و عرضه
داشتی منبی ازین ماجرا به پایهٔ سریر خلافت مرسل داشته [illegible]
رعایا و بزرگان و معمور ساختن محال کثیر الاختلال حوالی آن
پرداخته - و بهادر خان را با گروهی [illegible] قطاع آن
محال از دست انداز ماوی محتال که بخاطر بدست کرده
رحل اقامت افکنده بود گذاشت - و شاه بیگخان را به تسخیر
حصار چمار کونده تعین نموده مقرر ساخت که آنرا بر گشوده
درآنجا باشد - خان مشار الیه بچمار کونده رفته قلعه را محاصره کرده -
اگرچه حصار نشینان تا سه چهار روز در سرداد تفنگ و باندن مساعی
بلیغه بکار بردند اما انجام کار از غلبهٔ مبارزان قلعه گشا مضطرب شده
زینهار طلبیدند - شاه بیگخان امان داده قلعه را بتصرف درآورد -
خانزمان از دریای بیونرا بجانب جنیر حرکت نموده خواست که تا رسیدن
منشور امر و نهی بضبط سرکار جنیر به پردازد - درین میان یرلیغ
مطاع وارد گردید - که چون شایسته خان مامور گشته که از سنگمنیر
تا جنیر شتافته سرکار مذکور احاطهٔ تصرف اولیای دولت روز افزون

اثنا کهیلوجی بهونسله و رنجهان سولاپوری بفوج رستم خان که در پس قول بود در آویختند - سپهدار خان با جمعی از همرهان بکمک شتافته بتلاشهای نمایان طایفهٔ ضاله را پراگنده گردانیده آخرکار اشرار تیره روزگار گروهی را در میدان پیکار غریق آب تیغ خون بار لشکر جرار گذاشته بادیه پیمای فرار گشتند - و بهزاران یاس و باس مراجعت کردند - عسکر منصور قرین ظفر معاودت نموده نخست بسرادهون بعد ازان بکنار آب و نجره و ازانجا بدهارور آمد *

کیفیت استیلای خانزمان بر سر گشتگان بوادی بغی و طغیان آنکه او پس از دستوری از درگاه والا باحمد نگر آمده برای گرد آوری آذوقه روزی چند اقامت نمود - و بیشتر احمال و اثقال درآنجا نگاهداشته به ترتیب صفوف پرداخت - خود در قول جای گرفت و فوج هراول به بهادر خان و برانغار بسید شجاعت خان و جرانغار بشاه بیگ خان و چنداول براو ستر سال استحکام داده بصوب جنیر روانه شد و چون بقریهٔ ایکولنیر که شش کروهی احمد نگر است رسید آگهی یافت که ساهوی زشت خو با میناجی بهونسله که حصن ماهولی در تصرف داشت مصالحه نموده حصن مذکور را متصرف گشته است - و اورا بجنیر همراه آورده میخواهد که از راه پار گانون بسمت پرینده بشتابد - بنابران از ایکولنیر بحرکت درآمد - و پانزده کروه قطع نموده در موضع راجپور که از توابع جنیر است دایره کرد - صباح آن نوزده کروه نوردیده متصل موضع پار گانون معسکر گردانید - ساهوی مفسد که آن موضع را برای فرود آمدن خود برگزیده بود از وصول افواج قاهره سمت

با لشکریان از کتل عبور نموده و بفرصت روز نواحی کالپور رسیده داخل و قصبه را محاصره کرد - و هرچند اهل حصار نایرهٔ پیکار برافروخته بمدافعت و ممانعت پرداختند اما از سطوت دلیران جوانمردان

همه پردلان جوشن آهن قبای
کمین کش و دیوبند قلعه گشای

که از اطراف مستولی گشته بودند حصار آن قصبه در همین ساعت واهش گشایش یافت - و گروه انبوه داوری نیستی تلخابه از گشاده جوهر گذیر بقیه اسیر دلاوران کشور گیر در آمدند - خانزمان قریه فیروزی در آنجا فرود آمد - دریغولا خبر آوردند که بیداوری از ساکنان مواضع آن نواحی در جبال پس پایند و تاند که در همان قریبچی دوکروه آمده اند - و عیال و اموال و مواشی همراه دارند - سه کروه لشکر بهادرخان و شاه بیگ خان را بمالش آن گرانجانان تعیین نمود - مجاهدان فیروزی نشان بپای مردی شجاعت برآن کوه شامخ بر آمده گروهی را بشمشیر صاعقه کردار از هم گذرانیدند - و نزدیک دو هزار آدم سیرت باسیری گرفته و فراوان مواشی و اموال و اسباب بدست آورده مراجعت کردند - و چون خانزمان از کولی پور روانه شده بساحل دریای کشتی کنکا رسید سادهوی فساد خو با جمعیت خود و وفور شقاوت اموال تنجاپور مستغرق افواج قاهره آمده تا سه روز بیابان اندازی پرداخت - دوین میدان قابو نیافته با دلیران رزم گرا همی آویخت - و پای ثبات از دست داده میگریخت - خانزمان شاه بیگ خان را با جوقی از راجپوتان بر اثرو گماشته بقصد آنکه بر بنگاه مقاهیر بروند نصف شب راهی گردید -

در آورد - و اگر تواند حصن آنرا نیز مفتوح سازد - او بدان صوب فرود - و همچنان که سید شاهجهان و خان دوران بهادر بموجب حکم معلی از سمت پرینده و کاتی بولایت عادل خان در آمده بنهب و غارت آن ملک پرداخته اند او نیز بولایت مذکور داخل گشته در ویران ساختن محال معمورهٔ آنجا و تادیب ساهو و جمعی که عادل خان بکمک آن واژون طالع فرستاده سعی نماید - و خانزمان بکنار آب بهونرا برگشته برخی احمال ثقیلهٔ خود و همرهان ببهادر خان حواله نمود - و هژدهم شوال داخل ملک عادلخان شد - و بهر قریه و محال آباد که میرسید بتاخت و تاراج خراب میگردانید *

بیست و ششم شوال مابین گهات دودابائی آمد - و زمانی توقف نموده و لشکر گذرانیده پانصد کس از تابینان خود را درآنجا نگاهداشت - باشد که مقاهیر دلیری نموده پیش آیند و برمبارزان معرکهٔ وغا دستبردی نمایند - و خود جانب بالا متوجه گردید - همین که نصفی از راه قطع نموده جمعی از مقاهیر نمایان گشتند دلاوران نبرد جوکه در کمینگاه بودند بیرون آمده جلو انداختند - خانزمان نیز عنان بر تافته بر آنها تاخت - و نسان پیشان را بضرب تیغ و سنان بر داشته نزدیک دو کروه تعاقب نمود - و جوقی را بزخمها بر خاک ناکامی و طایفهٔ را بزندان عدم انداخته بازدو پیوست - درین اثنا حشری از لشکر ادبار براو ستر سال که عقب خانزمان می آمد نبرد آغاز نهادند - آن ناموس پرست به نیروی حماست گروهی را هلاک گردانیده بعسکر نصرت قرین ملحق گشت - درین گیرودار برخی از راجپوتان نیز مقتول گردیدند - صباح آن خانزمان

آزرم بفوج شاه بیگ خان درافتاده جدال پیوستند . شاه نوازخان از وفور حماست با قلیلی تاخت . شاه بیگ خان نیز از جانب شمال حمله آورد - و غنیم را بر داشته و جمعی را طعمهٔ شمشیر گردانیده تا دو کروه تعاقب نمودند - ازانجا که مخاذیل مالش بسزا یافته بودند دیگر تا بیجاپور گرد لشکر نگشتند . دریخولا که کنار آب بهونرا معسکر افواج قاهره بود یرلیغ قضا نفاذ صدور نمود . که چون از عرضهٔ داشت مکرمت خان بمسامع جاه و جلال رسیده که عادل خان از عاقبت بینی و عافیت گزینی قبول احکام واجب الاذعان نموده قرار داده است که پیشکشی از جواهر ثمینه و مرصع آلات و افیال کوه شکوه موازی بیست لک روپیه مصحوب خان مزبور بپایهٔ سریر خلافت روانه سازد - و مقرر ساخته که اگر ساهوی مدبر نخست از شقاوت اندوزی باز آمده حصن جاذیر را با دیگر حصون و ولایت نظام که در تصرف دارد باولیای دولت گردون صولت وا گذارد او را نوکر کند و الا در کشودن قلاع مذکوره و تادیب آن تیره رای فتنه آرا باتفاق هوا خواهان این سلطنت ابد اعتصام بکوشد - باید که بمجرد رسیدن منشور سعادت گنجور بدرگاه خواقین پناه راهی گردد - تا او را مشافهه در باب تسخیر حصار جاذیر و قیره و تنبیه ساهوی تیره اختر تدبیرات صایبه ارشاد فرموده مرخص گردانیم - خانزمان بعد از وصول فرمان قدرتوان روانهٔ آستان ملایک آشیان گردید *

بیستم ذی القعده بعرض اقدس رسید که جوجی از تابینان خان خانان سپهسالار که حسب الحکم بکشودن حصن انکی و تنکی

و در آغاز سطوع نیر اعظم تاخت برد - ازان جا که مقهوران
پیش از رسیدن خانزمان اکثر احمال گذرانیده بودند - و خود
سبکبار ایستاده درین وقت اندکی آویزش نموده راه فرار سپردند -
مبارزان لشکر اقبال طایفهٔ را بقتل آورده و برخی از اسباب که
مخاذیل فرصت برداشتن آن نیافتند بغنیمت گرفته برگشتند -
روز دیگر هنگام کوچ عساکر منصوره که مجاهدان عرصهٔ ناورد جوق
جوق برجا ایستاده انتظار کوچ اردو می بردند لشکری گران از
ضلالت پیشگان بر فوج بهادر خان و سید شجاعت خان که نزدیک هم
بودند ریخته بجنگ مشغول گشتند - پیکارگزینان ظفر آئین
بتلاشهای دست بالا جمعی را ره سپر فنا گردانیدند - و هنوز در زد
و خورد بودند که شاه بیگخان از جانب یمین تاخته اشرار را بباد
حمله از پیش بر داشت - و مانند بنات النعش پراگنده ساخت -
خانزمان با سایر دلاوران ازانجا شتافته بلدهٔ مرج را که از مشاهیر
بلاد بیجاپور است غارت کرد - و ازان مکان بشش روزه ره نوردی
بر رای باغ که از باستانی شهرهای آن ولایت است تاخت برده
غنایم موفوره بدست آرد - و ده روز در رای باغ گذرانیده معاودت
کرد - مخذولان از گمراهی و خود تباهی عقب مجاهدان راهی
گشته گاه گاه بانداختن بان آتش در دودمان خود می افروختند -
سر کردهٔ لشکر بفاصلهٔ هشت کروه از مرج عبور نموده بر ساحل
نهری منزل گزید - و ازانرو که گروهی برای گرد آوری علف و
هیمه منتشر گشته بودند با افواج نصرت امتزاج بجهت محافظت
آنجماعه بیرون اردو ایستاده ماند - درین اثنا خسارت زدگان بی

بمنصب هزار و پانصدي هزار و دویست سوار - و عبد الرحمن واد
شیر خان رو هیله بمنصب هزاري ششصد سوار سر افراز گشتند -
چون عادل خان پس از فرمان پذیري و اطاعت اولیای دولت
التماس شبیه مقدس و عهد نامه نموده بود - تاهم تارک اعتبارش
زینت گیرد - و هم ملک و مال او از نهب و غارت عساکر گردون
مآثر امن پذیرد - درین تاریخ خدیو کرم پرور مهر گستر از وفور رافت
شبیه اقدس را که بنقش محلی بدر و زمرد بود با آویزهٔ مروارید
گرانبها و یک قبضهٔ دهوپ مرصع و عهد نامهٔ مطرز بنقش پانجهٔ
مبارک مصحوب محمد حسین سلدوز که با میر ابوالحسن و قاضي
ابو سعید و شیخ دبیر که بعنوان رسالت از بیجاپور آمده بودند
دستوري یافت - بعادلخان عنایت نموده فرستادند - و میرابوالحسن
بمرحمت خلعت و اسپ و فیل و پانزده هزار روپیه - و قاضي ابوسعید
بخلعت و اسپ و ده هزار روپیه و شیخ دبیر بخلعت و اسپ و
پانجهزار روپیه نوازش یافتند *

نقل فرمان عالیشان مشتمل بر عهد که چون کاخ فلک پایدار است و مانند سد سکندر استوار *

امارت و ایالت پناه - نصفت و شوکت دستگاه - نقاوهٔ دودمان
عزو علا - عضادهٔ خاندان مجد و اعتلا - مصدر آداب خیر خواهي -
مظهر اسباب هوا جوئي - قدوهٔ مخلصان سعادت کیش - خلاصهٔ
مخلصان صلاح اندیش - جوهر مرآة صفا و صفوت - فروغ ناصیهٔ
دولت و رفعت - سزا وار صنوف عنایات و مراحم بیکران - شایستهٔ

و الکه و پالکه که هژده کروهی دولتآباد واقع شده فرستاده بود قلاع مذکوره را مسخر گردانیدند - بنازم اقبال جهان کشای خاقانی را که چنین حصون متینه و قلاع رصینه که بیشتر بر جبال شامخه اساس یافته و از رفعت شرفات اندیشه را بدان راه نیست و وهم ازان آگاه نه بکمتر کوششی تسخیر پذیرفت *

چهارم ذی الحجه اعظم خان بصوبه داری احمد آباد از تغیر سیف خان و اعتقاد خان به دیوانداری سرکار جونپور از تغیر باقر خان نجم ثانی سرافراز گشتند *

هفتم وقاص حاجی که برسم سفارت از قبل نذر محمد خان آمده و مشمول عنایات حضرت شاهنشاهی گشته معاودت نموده بود - و پس از رسیدن بلخ از وطن مالوف دل برگرفته روی نیاز بدرگاه سلاطین مطاف آورده - با محمد مومن پسر خود و حاجی محمد یار و خدا قلی بتقبیل عتبهٔ فلک رتبه سربلند گردید - او بخلعت و خنجر مرصع و یک قبضهٔ شمشیر طلای مینا کار و بمنصب هزاری ذات و هشتصد سوار و عنایت اسپ با زین مطلا و فیل و بیستهزار روپیهٔ نقد سر بر افراخت - و حاجی محمدیار بخلعت و شش هزار روپیه - و خدا قلی بخلعت و پنجهزار روپیه - و محمد مومن بخلعت و چار هزار روپیه نقد - کامیاب شدند - و هرکدام بمنصب در خور نوازش یافت - سالیانه حکیم مومنا از اصل و اضافه دوازده هزار روپیه مقرر شد *

دهم عید اضحی مژدهٔ نشاط رسانید - پادشاه دین پناه بعد از ادای نماز برسم قربان پرداختند - و از اصل و اضافه سعادت خان

عنایت و مرحمت نسبت بآن عدالت مرتبت در آمدیم اگرچه پیش ازین هم ما به دولت و اقبال چه بواسطهٔ اخلاص خدمات عادل خان مرحوم و سفارشهای آن مغفور و چه بجهت اخلاص و ارادتی که آن عدالت مآب از صمیم قلب خود بخدمت ما دارد نمیخواستیم که از ما نسبت بآن امارت و ایالت دستگاه اصلا بیعنایتی بظهور رسد و خرابی بملک آن حشمت آیاب راه یابد - اما چون مردم کوته اندیش آن نصفت دثار لازم گردانیدند - ضرور شد که باین مقدار خرابی که بملک آن عدالت پناه درین وقت راه یافت راضی نشویم - بهر حال چون زود ازان راهی که مردم کوته اندیش آن شوکت انتباه را بآن راه برده بودند برگشت - و بهبود خود را نهمید و سلوک طریق مستقیم بندگی و اطاعت این درگاه آسمان جاه اختیار نمود - و در هرباب آنچه حکم فرموده بودیم قبول کرد - ما نیز بدولت تمام ملکی که از عادلخان مرحوم بآن عدالت مرتبت رسیده بآن زبدهٔ مخلصان مرحمت فرمودیم - و از ملک نظام الملک هم محال ونکو و قلعهائی که دران محال واقع است و قلعهٔ سولاپور و محال متعلقهٔ آن که ما آنرا بدولت سابقا از عادلخان مرحوم گرفته بنظام الملک و ملک عنبر داده بودیم و قلعهٔ پرینده و پرگنات متعلقهٔ آن و پرگنهٔ بهالکي و پرگنهٔ جیت کوبا و از ولایت کوکن آنچه به نظام الملک متعلق بود و قلاعی که در ولایت مذکور واقع است و پرگنهٔ چاکنه را که مجموعه پنجاه پرگنه میشود و قریب بیست لک هون حاصل دارد بموجب تفصیل ضمن بآن شوکت انتباه مرحمت فرمودیم - و مقرر نمودیم که سایر ملک نظام الملک بممالک

وفور توجهات و تلطفات نمایان - المختص بمواهب الملک المنان -
المخصوص بمزید الافضال و الاحسان - عادل خان بجلایل الطاف
پادشاهانه و شرایف اعطاف شاهنشاهانه مفتخر و مستظهر گشته
بداند - عرضه داشتی که درین ایام بدرگاه خلایق پناه ارسال‌داشته
بود رسید - و از نظر اشرف اقدس ارفع اعلی گذشت - چون از
فحوای آن عرضه داشت وفور اخلاص و اختیار اطاعت و صدق ارادت
آن عدالت و شوکت پناه مفهوم میشد - و از خطی که دریناولا
بوکلای خود نوشته بود و آنها باعتضاد سلطنت و فرمان روائي -
اعتماد خلافت و کشور کشائي - فص خاتم شجاعت و بختیاري -
آب گوهر جلادت و کامگاري - عقده کشای معاقد ملک و دولت -
سپه آرای مواکب فتح و نصرت - صاحب الشوکة و الاحتشام -
واجب العز و الاحترام - منتخب نسخهٔ دانش وري و دانائي -
فهرست مجموعهٔ بینش و بینائي - شناسای رموز ابهت - نگاهبان
قوانین معدلت - قدوهٔ خواقین سمو المکان - عمدهٔ امرای رفیع
الشان - مبارز الملة یمین الدوله فیروزي دثار - خانخانان سپهسالار -
متوسل شده آنرا بسپهسالار عالیمقدار داده بودند - و عضد الخلافه
سپهسالار مضمونش بعرض اشرف اقدس اعلی رسانید - و از عرضه
داشت دولتخواه بلا اشتباه معتمد درگاه آسمان جاه مرید فدوي
مکرمت خان نیزکه مقارن اینحال رسید چنین ظاهرشدکه درهرباب
هرچه بآن مورد الطاف بیکران حکم فرموده ایم قبول نموده وطریق
اطاعت و انقیاد را اختیار کرده بنابرین تقصیرات گذشتهٔ آن مهبط
اعطاف نمایان را بعفو و اغماض مقرون ساختیم - و مجددا در مقام

الملک حکم شده بود از روی کمال اخلاص و بندگی قبول نمود - و
از زمرهٔ مبتدعان بد اعتقاد برآمده در سلک فرقهٔ ناجیهٔ اهل
سنت و جماعت درآمد - و بروشی که خطبه را در ممالک محروسه
باسامی سامی خلفای اربعهٔ راشدین مهدیین رضوان الله تعالی
علیهم اجمعین - و القاب‌نامی ما مزین ساخته میخوانند در ولایت
خود بروس منابر بلند آوازه گردانید - و وجوه دراهم و دنانیر را
درآن ملک بنام نامی ما زیب و زینت داد - و قریب پنجاه لک
روپیه پیشکش که بعد از جلوس اقدس مقرر فرموده بودیم ارسال
داشت - و این معنی مقتضی آن بود که‌آن قطب فلک ایالت را
رعایتی فرمایم - بنا برین مقرر فرمودیم که از جملهٔ چهارالک هون
که هر سال حسب الحکم الاشرف بنظام الملک میداد دو لک هون
را هر سال بسرکار خاصهٔ شریفه واصل سازد - و دو لک هون دیگر
بآن قطب فلک شوکت معاف باشد - می باید که آن عدالت پناه
هم که کلان ترین دنیا داران دکن - و راس و رئیس آنها - و بجای
برادر کلان آن قطب فلک ایالت است اصلا و مطلقا در مقام رسانیدن
ضرری بملک آن قطب فلک شوکت نشود - ومتعرض محال متعلقهٔ
او نگردد - و تکلیف دادن چیزی از نقد و جنس بآن قطب فلک
ایالت نکند - و بپیمان داد و ستد یادکاری که از قدیم الایام میانهٔ
آبای آن عدالت پناه و قطب فلک ابهت متعارف بوده
اکتفا نماید - و این مقدمه را نیز از شرایط این قرار داد داند -
ساهو و زمینداران سوالپوری را چه بجهت آنکه تقصیرات ازانها بوقوع آمده
و چه بواسطهٔ التماس آنعدالت پناه باین درگاه والا راه نخواهیم داد

محروسه منضم بوده باشد - و تا وقتیکه آن عدالت پناه و اولاد و احفاد آن حشمت دستگاه بشروطی که در ذیل این فرمان عنایت عنوان که بطغرای غرا ناصیهٔ سعادت مرقوم گشته عمل نمایند انشاء الله تعالی هرگز غدری از ما و از فرزندان برخوردار کامکار نامدار عالیمقدار ما و از اولیای دولت قاهرهٔ ما به ملک آن عدالت پناه نخواهد رسید - و این معنی نسلا بعد نسل و بطنا بعد بطن و قرنا بعد قرن برقرار و پایدار خواهد بود ٭

شرط اول آنستکه آن عدالت پناه سررشتهٔ مریدی و اخلاص را از دست ندهد - و آنرا محکم داشته باشد - و احکامی که درین فرمان سعادت نشان مرقوم گشته تغیر و تبدیل بقواعد آن راه نداده خلاف آن ننماید - لوازم آنرا همیشه بجای آرد - و از خلاف آن محترز و مجتنب باشد ٭

دیگر آنکه قرار دهد که اصلا و مطلقا نظام الملکی در میانه نباشد و هر نظام الملکی که مانده باشد داخل خانی شود - و مردم آن عدالت پناه مطلقا متعرض محالی که از سابق و حال درین سرحد بممالک محروسه منضم شده است نشوند - و آسیبی بآن محال نرسانند - و از حدود متعلقهٔ خود که درین مرتبه قرار یافته تجاوز ننمایند - و پیشکش بیست لک روپیه را که از نقد و جنس درین مرتبه آن عدالت پناه قبول نموده مصحوب فدوی مکرمتخان بزودی بدرگاه والا ارسال دارد - و چون در هرباب آنچه باشارت پناه ارادت و عقیدت دستگاه - عمدهٔ اکارم عظام - سلالهٔ اماجد کرام - زبدهٔ مخلصان صلاح اندیش - قدوهٔ متخصصان سعادت کیش - قطب

آنها هم مطیع آن عدالت‌پناه باشند. آنها نیز تاکید کنند که آنها قلعه را با توپ و غیره که لوازم قلاع است، حواله بندهای پادشاهی نمایند - و اهل و عیال و مال خودرا که درآن قلاع داشته باشند بهرجا که خواهند ببرند - و اگر مطیع آن شوکت انتباه نباشند پس عرضه داشت نماید تا به بندهای پادشاهی بفرمائیم که آن قلاع را به عنایت الهی جبرا و قهرا ازانها بگیرند - میباید که آن عدالت پناه بگوید که تمام این شرایط و عهود را بر صحیفه بنویسند - و تعهد بخط خود بر نگاشته بمهر خود رسانیده برطبق آن در حضور فدوی مکرمت خان قسم بمصحف مجید و فرقان حمید یاد کند - و آن نوشته را بفدوی مکرمت خان بدهد که همراه پیشکش و عرضه داشت آن عدالت انتباه آورده از نظر اشرف بگذراند - این فرمان مرحمت عنوان را که مشتمل بر عهد و قول ماست و ان شاء الله تعالی این عهد و قول همچو سد سکندر ثابت و استوار خواهد بود و تغیر و تبدیل بقواعد آن راه نخواهد یافت - بدستخط خاص و نشان پنجهٔ مبارک مزین نمودیم - و خدا و رسول خدا را شاهد این مراتب ساختیم - و حسب‌التماس آن عدالت پناه فرمودیم که خلاصهٔ این مضامین مرحمت آئین را برلوح طلائی که در ثبات ثانی لوح محفوظ خواهد بود منقوش گردانند - وقتی که لوح مهیا شود و فدوی مکرمت خان با پیشکش بدرگاه معلی برسد آن را مصحوب سید ابوالحسن و قاضی ابو سعید خواهیم فرستاد - می‌باید که آن عدالت پناه قدر این عنایات و مراحم نمایان پادشاهانهٔ مارا که هیچ یکی از اباء آن شوکت دستگاه را این قسم عنایت ما روزی نشده بود بداند - و

و چون درباب دیگر مردم آن عدالت پناه چنین مقرر فرموده ایم که بهیچ یکی از آنها نه قول بدهیم و نه آنهارا بطلبیم - همچنین شاهزادهای والا گهر کامگار نامدار عالیمقدار و امرای فیروزي شعار ما نه بآنها قول بدهند و نه آنها را بطلبند - می باید که آن عدالت پناه نیز اگر بندهٔ ازین درگاه معلی از بی سعادتی خود خواهد که ازین درگاه والا محروم گردد . و فرار نموده پیش آن عدالت پناه برود - آن شوکت دستگاه اورا نگاه ندارد - و این مقدمه را نیز از جملهٔ شرائط این قرار داد و عهود این مرتبه داند - و چون ساهوی مقهور جای دیگر ندارد ظن غالب آن است که نوکر آن عدالت پناه خواهد شد - و متعلق آن عدالت پناه خواهد بود - درین صورت بساهوی مذکور بگوید که قلعهٔ جنیر وقلعهٔ تر بنگ وقلعهٔ راج دیو هیر و قلعه ترنکلواري و قلعهٔ بیم گررا که بتصرف اوست بزودي خالي نموده حوالهٔ بندهای درگاه والا نماید - که مابدولت حکم فرموده ایم که هیچکس متعرض مردم ساهو و اهل و عیال آنها که در قلاع اویند نشود - و سوای توپ و غیره که از لوازم آنقلاع باشد بگذارند که آنها بهرجا که می خواهند ببرند - و اگر بالفرض و التقدیر ساهوی مقهور نوکر آن عدالت دستگاه نشود آن شوکت پناه اورا در ملک خود راه ندهد - و اگر بملک آن عدالت پناه درآید اورا دستگیر نماید یا زده از ملک خود برآورد - و به بندهای پادشاهي تنبیه آن مقهور باز گذارد - تا بندهای درگاه خلایق پناه آن مردود را مستاصل سازند - و خاطر ازان مفسد بالکل جمع نمایند - مانند معاملهٔ قلعهٔ اوسه و اودگیر که قلعه داران آنها نظام الملکي اند اگر

عزت رسانید - مراسم استقبال و تعظیم و تسلیم بجا آورد - بچه زبان شکر این عطیهٔ عظمی نماید و بکدام ادا از عهدهٔ این موهبت کبری بر آید - دعای آن حضرت ورد شبا روزي و ذکر محامد وظایفهٔ اوقات خود ساخته لمحهٔ بغفلت نمیگذراند - روز دوم وصول فرمان عالیشان که دوشنبه و بیست و پنجم شهر ذي الحجه الحرام باشد خان معز الیه رخصت ملازمت سراسر سعادت یافتند - و این مرید از منتخب جواهر و مرصع آلات و فیلانی که داشت پیشکشي بقدر وسع و امکان خود ترتیب داده همراه ایشان روانهٔ درگاه والا ساخت - بعد از دریافت سعادت استلام عتبهٔ والا شرح حال و ارادت و اعتقاد درستی که در خدمت اقدس دارد و خان مذکور برأی العین مشاهده نموده اند بعرض مقدس خواهند رسانید - محمد حسین سلدوز که در همین شب متوجه درگاه فلک بارگاه شد آنچه درین مجلس از صدق ارادت و صفای عقیدت مشاهد مومی الیه شده باشد یقین که در عرض آن مقصر نخواهد گردید - سایهٔ چتر معلی بر مفارق عالم و عالمیان پاینده باد - عادلخان عرایضی که بپایهٔ سریر خلافت میفرستد این ابیات غواص بحر معرفت خواجه حافظ شیرازي بر دور آن بآب زر بر می نگارد

* بیت *

جوزا سحر نهاد حمائل برابرم * یعني غلام شاهم وسوگند میخورم
گردید نام شاه جهان حرز جان من * وز این خجسته نام براعدا مظفرم
شکر خدا که از مدد بخت کارساز * کامی که خواستم ز خدا شد میسرم
راهم مزن بوصف زلال الخضر که من * از جام شاه جرعه کش حوض کوثرم

و بامنیت تمام و اطمینان تام که بالا ترین امنیتهاست و از دولت ما آن عدالت پناه را حاصل شده در ملک خود بفراغت و عشرت مشغول باشد - وشکر این نعمت را بجا آورد تا عنایت ما نسبت بآن عدالت مرتبت پیوسته در تزاید و تصاعد باشد - که الله تعالی در قرآن مجید می فرماید لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ - و ما که سایهٔ خدائیم اقتدا بسنت الهی نموده چنین می فرمائیم و بمقتضای آن عمل میکنیم *

نقل عرضه داشت عادل خان که پس از اشعار بعنایت شبیه و وصول عهد نامه بدرگاه والا ارسال داشته بود *

عرضه داشت بندهٔ فدوی بر شاه راه عقیدت مستقیم - محمد بن ابراهیم - ذره وار بموقف عرض ایستادهای پایهٔ سریر خلافت مصیر اعلی حضرت خاقانی سلیمان مکانی حضرت صاحبقران ثانی میرساند - که فرمان عالیشان قضا توان - و شبیه بی مثل و نظیر پادشاه پادشاهان - و شمشیر قبضهٔ مرصع مرحمت حضرت صاحبقران که مصحوب شجاعت مآب محمد حسین سلدوز مرسل گشته بود با عهد نامهٔ پایدار استوار بوساطت و وسیلهٔ معتبر درگاه حضرت صاحبقرانی - معتمد بارگاه سلطانی فضیلت ومکرمت دستگاه مکرمتخان

(مصرع) بساعتی که تولا بدو کند تقویم

فیض ورود و شرف نزول بخشید - و سر این مرید حلقه بگوش - و معتقد غاشیهٔ ارادت بر دوش - را باوج رفعت و سمای

محمد ولد خان دوران بهادر بمنصب پانصدی پانصد سوار نوازش یافت - در عشرهٔ اولی این ماه مبلغ مقرر بمستحقان عطا شد *

بیست و پنجم خانزمان که بامر خاقانی بنه و بار را با کومکیان خود در احمد نگر گذاشته روانهٔ حضور شده بود بتلثیم عتبهٔ جلال چهرهٔ طالع برافروخت - و از پیشگاه عنایت بخلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهولکتاره و شمشیر مرصع و اسپ از طویلهٔ خاصه بایراق طلا و خطاب بهادری کامیاب گردید . و هر هفتان نزدیکی بکشودن حصن جنیر و جزآن و مالش ساهوی مفسد دستوری یافت - حکیم خوشحال بخدمت بخشیگری این فوج معین گردید *

بیست و نهم راو ستر سال باضافهٔ هزار سوار بمنصب سه هزاری سه هزار سوار و شیخ الهدیه ولدکشورخان باضافهٔ پانصدی پانصد سوار بمنصب هزاری هشتصد سوار سرافراز گشتند *

غرهٔ صفر شیخ عبد اللطیف سفیر از گلکنده مراجعت نموده بادراک سعادت ملازمت فایز گشت - و مبلغ چهل لک روپیه نقد و جنس از جواهر گران بها و مرصع آلات و صد فیل نر و ماده ازان میان ده فیل بایراق طلا و دو بایراق نقره و پنجاه اسپ عربی و عراقی با زینهای مرصع زرین و سیمین و دیگر اشیای نفیسه که قطب الملک مصحوب شیخ مشار الیه و شیخ محمد طاهر نوکر معتمد خود بطریق پیشکش ارسال داشته بود با سجلی ناطق بپذیرائی اوامر و نواهی پادشاهی بخط و مهر قطب الملک بنظر اکسیر اثر درآورد - و قریب دو لک روپیه از نقد و جنسی که

من جرعه‌نوش بزم تو بودم هزار سال * کی ترک آبخورد کند طبع خوگرم

شاها من ار بعرش رسانم سریر فضل * مملوک این جنابم و مسکین این درم

گر باورت نمی‌شود از بنده این حدیث * از گفتهٔ کمال دلیلی بیاورم

گر برکنم دل از تو و بردارم از تو مهر * آن مهر بر که افکنم آن دل کجا برم

بر من فتاده سایهٔ خورشید سلطنت * و اکنون فراغت است ز خورشید خاورم

نامم ز کارخانهٔ عشاق محو باد * گر جز محبت تو بود شغل دیگرم

ای شاه شیرگیر چه کم گردد ار شود * در سایهٔ تو ملک فراغت میسرم

عهد الست من همه با مهر شاه بود * در شاهراه عمر ازین عهد نگذرم

و ختم کلام بدین مصراع می نماید

* ع : پادشاها جهان بکام تو باد *

دوازدهم نور الله باضافهٔ پانصد سوار بمنصب دو هزار دویست سوار سر بلند گردید *

پانزدهم بمیرزا ابو الحسن ولد میرزا رستم صفوی ده هزار روپیه و بمیرزا نودر ولد میرزا حیدر بن میرزا مظفر صفوی پانچهزار روپیه عنایت شد *

دوم محرم شایسته خان که بفرمان والا از تنظیم و تنسیق سرکار سنگمنیر و جنیر وا پرداخته روانهٔ درگاه عرش اشتباه گشته بود باستلام سدهٔ سنیهٔ سر برافراخت *

پنجم سید خانجهان که بعد از انقیاد عادل خان فرمان طلب او صادر شده بود شرف ملازمت اندوخته هزار اشرفی بصیغهٔ نذر گذرانید - رستم خان و سپهدار خان و شاه نواز خان و خلیل الله خان و دیگر بندها نیز همراه او سعادت آستان بوس دریافتند - سید

بلند اختر نظام بخش صوبهٔ دکن باشند بخدمت ایشان بفرستم و الا بهریک از عمدهای آن دولت ابد اتصال که پرداخت صوبهٔ مذکور برای رزین او مفوض باشد برسانم - و هشت لک روپیه از جملهٔ سي و دو لک روپیه پیشکش که تا آخر سنهٔ هشت بالمقطع برین نیازمند درگاه مقرر شده بود باقي مانده نیز با دو لک دوم سال متصل که سنهٔ نه جلوس مبارک باشد بدرگاه معلی بفرستم - و آنچه تفاوت قیمت جواهر و فیلان و اسپان و غیرها سوافق قیمت حضور اشرف نسبت بقیمت گلکنده از پیشکش حال مشخص شود این مرید موروثي تعهد مینماید که بلا عذر واصل خزانهٔ عامره سازد - و در سنوات آینده هم اگر جنسي در جملهٔ زر پیشکش فرستاده شود همین طریق مسلوک باشد - و بعد ازین همیشه با اولیای دولت عظمی از صمیم قلب یکرنگ و موالف و با مخالفان که اسم بی مسمائی بیش نیستند از ته دل دشمن و مخالف باشم تا راستي و رسوخ این نیازمند در تعهدات مذکوره ظاهر و باهر گردد و در حضور رفعت پناه فضایل و کمالات دستگاه مولانا عبد اللطیف بر قرآن مجید دست گذاشته قسم یاد کردم که خلاف آنچه تعهد کرده ام از من بو نزند - و اگر خدا نخواسته باشد مصدر خلاف آن گردم اولیای دولت قاهره در انتزاع ملک من محق خواهند بود - طریقهٔ عمدهای دولت که صوبه دار دکن باشند آنکه چون همچشمان بسبب پیش قدمی این نیازمند در قبول اطاعت و بندگی درگاه جهان پناه کمر بعداوت من چست بسته اند اگر احیانا عادلخانیه بعد از معاودت رایات عالیات از کوته اندیشي و نا عاقبت بیني دست

قطب الملک در مدت اقامت از خزانچیها بار داده بود بعنوان پیشکش گذرانید ٭

نقل انقیاد نامهٔ قطب الملک

تعهدنامهٔ مرید موروثی نیک خواه - مخلص و فدوی والا اشتباه - عبد الله قطب الملک آنکه - چون بندگان اعلی حضرت خاقانی ظل سبحانی خلیفة الرحمانی سلیمان مکانی صاحب قران ثانی خلد الله ملکه و سلطانه - و افاض علی العالمین بره و احسانه - که هزار جان گرامی فدای نام نامی و لقب سامی آن حضرت باد - ازروی کرم فطری و رافت جبلی این ناحیهٔ مقرر را بشرایط ذیل نسلا بعد نسل و بطنا بعد بطن باین نیاز مند درگاه جهان پناه مرحمت فرمودند - این مرید موروثی از صدق اعتقاد و وفور اخلاص تعهد مینماید - که همواره درین ملک خطبهٔ چار یار با صفا را چنانچه اسم سامی هریک ازان اکابردین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین صریحا درآن مذکور شود مزین بنام نامی و لقب گرامی بندگان اعلی حضرت خاقانی ظل سبحانی در جمع و اعیاد لا ینقطع می خوانده باشند - و هرگز پیرامون روشی که سابقا خوانده اند نگردند - و پیوسته برزر سرخ و سفید سکهٔ مبارک که از درگاه عالم پناه کنده فرستاده اند می زده باشند - و نیز قبول نمودم که از ابتدای سنه نه جلوس مقدس مبلغ دو لک هون را که هشت لک روپیه می شود از جمله چهار لک هون بابت نظام الملک سال بسال بی عذر و اهمال بسرکار خاصهٔ شریفه واصل سازم - بدین گونه که اگر پادشاهزادهٔ والا گوهر

گشت - و مبالغ گرامند از پیشکش دولتمندان دکن و مرزبانان گولکنده با آنچه از دفاین واموال جهار نگرهیده کردار که دریں یورش غزاة نصرت شعار گرفته بودند - همگي نزدیک دو کرور روپیه بود که قریب ششصد و هفتاد هزار تومان عراق و هشت کرور خانی رایج ماوراء النهر است - بخزانهٔ عامره رسید - و برای ثاقبه و تدبیرات صایبهٔ خدیو آگاه دل و تردداث شیران آهن گسل مملکتي که درایام آباداني قریب یک کرور روپیه حاصل داشت با معاقل منیعه و موائل رفیعه که تفصیل انفتاح آن و جد و جهدی که درآن بکاررفته گذارده آمد علاوهٔ ممالک محروسه گشت - طالب کلیم اینمعني را چه نیکو سرائیده * * نظم *

شاها بخت کشور اقبال گرفت * تیغت زعدو ملک وسرومال گرفت

چل قلعه بیکسال گرفتي که یکیش * شاهان نتوانند بچهل سال گرفت

لله الحمد که ولایت دکن که از زمان حضرت عرش آشیاني انارالله برهانه تا این عهد میمنت مهد که قریب پنجاه سال سپري گشته همواره مورد عساکر گیتي پیدا بود - و مهمش انجام نه یافته - بیمن نیت عالم آرا و همت کشور کشای شاهنشاهي کشایش یافت - و بفرخي و خجستگي مطابق خواهش اولیای دولت قاهره تیسر پذیرفت * * نظم *

همیشه تاکه زتاثیر مهر و بارش ابر * دهان غنچهٔ گل را صبا بخنداند

لب مرادش ازخنده هیچ بسته مباد * که خصم را بسزاخنده اش بگریاند

پوشیده نماند که اورنگ آرای اقبال پیش از جلوس مقدس دوبار بدین مملکت تشریف فرموده بغلبه و استیلا دنیا داران این سر زمین

تطاول بملک این نیازمند دراز کنند ایشان در دفع شر آنها از من و ملک من مدد و معاون باشند - و اگر باوجود آنکه این نیازمند طلب امداد و اعانت نماید و صوبه دار دکن بتغافل بگذراند و عادلخانیه بعنف و تعدی ازین نیازمند مبلغی بگیرند آن مبلغ درین هشت لک روپیهٔ پیشکش هر ساله مجری باشد - این چند کلمه بر سبیل حجت نوشته شد - تحریرا فی التاریخ شهر ذی الحجه الحرام سنه هزار و چهل و پنج *

لله الحمد که مهام مملکت کثیر الفسحت دکن انجام پذیرفت - و بسیاری از فتنه پژوهان پذیرای اطاعت گشتند - و اشقیائی که از صوب صواب و سداد منحرف گشته طریق خطا و فساد می پیمودند بظلمت آباد نیستی شتافتند - نخست قطب الملک حاکم گلکنده به نیروی طالع دولت متابعت و انقیاد دریافته مشمول عواطف بی کران شهنشاه ممالک ستان گردید - بعد ازان عادل خان حاکم بیجاپور که در آغاز کار باغوای دیو پندار - و اضلال شقاوت اندوزان تیره روزگار - عواقب امور بنظر در نیاورده باندیشهای فاسد و ارادهای کاسد از سعادت فرمان پذیری باز مانده مواد استیصال و اسباب زوال خود سرانجام میداد - تاب مقاومت دلاوران نبرد آئین نیاورده بمسلک مطاوعت در آمد - و مناشیر قضا تاثیر خاقان اقلیم کشا را پذیرفته مبلغ بیست لک روپیه از نقود و اجناس نفیسه که گذارش خواهد یافت بعنوان پیشکش روانهٔ درگاه عرش اشتباه گردانید - از شگرفی اقبال خاقانی در اندک وقتی چندین فتوحات مشکله باولیای دولت قاهره روزی

بسته بودند و جز تبرک باعث گرفتن آن نبود بر گزیدند - حضرت جنت مکاني آنرا با یک تسبیح دیگر که درگردن مبارک خود مي انداختند و یک لک روپیه قیمت داشت مرحمت نمودند - و روز جمعه سلخ شوال سال هزار و بیست و پنجم هجري مطابق بیستم آبان ماه از اجمیر بدانصوب مرخص ساختند - و بمهابت خان یرلیغ رفت که سزاولي شاهزاده پرویز نموده بجانب الهاباد که در تیول او بود روانه سازد - و مقرر گشت که حضرت جنت مکاني بماندو که مکان دلکشي است و هواي خوشي دارد خاصه در ایام برسات تشریف فرمایند - و اعلی حضرت بخجستگي و مبارکي با قلیلي از امرا که از رکاب ظفر انتساب حضرت جنت مکاني بهمراهي موکب اقبال نامزد گشته بودند از راه چیتور و مندسور عازم مقصد گشتند - چون این سر زمین بسرحد رانا امرسنگه متصل بود از خلوص عبودیت و رسوخ عقیدت و حق گذاري عنایات و سپاس داري نوازشات ارادهٔ استلام عتبهٔ فلک مرتبه نمود - از مهرباني و قدرداني بجهت مزید عزت و اعتبار او که دستگرفتهٔ اعلی حضرت بود راي رایان را دستوري دادند - که بخدمت سراسر سعادت بیاورد رانا برفاقت راي رایان در مقام انتوله که بیرون کوهستان است بموکب منصور پیوست - و دولت کورنش یافت - و پس از تقدیم مراسم بندگي لختی جواهر و مرصع آلات و اسپان و فیلان بطریق پیشکش گذرانیده - از پایه شناسي او را بعنایت خلعت فاخر و خنجر مرصع با پهولکتاره و شمشیر مرصع و دو اسپ از طویلهٔ خاصه یکی عراقي دیگری راهوار با زین طلا و مطلا و فیل از حلقهٔ خاصه بایراق

شورش آئین را از خودکی غفلت بر آورده رهگرای اطاعت و
انقیاد گردانیده بودند - و مفسدان متمردان و فدائیان پیشتر را مالش
بسزا داده بر بقیهٔ تباهست در آورده پیشکشی شایسته گرفت - شرح
نهضت اولی آنکه چون از بی رشدی و کارشناسی شاهزادهٔ پرویز
که با عبد الرحیم خانخانان و خان عالم و خانجهان و اسلام خان و
شاه نواز خان و عبد الله خان بهادر بل تمامی امرای مدکن معین گشته
بود - و مدتی دراز درانجا اقامت داشت کار ابتر شده - و دنیا داران دکن
باهم متفق گشته بچیرگی ولایت بالاگهات راحتی قلعهٔ احمد نگر
متصرف گشتند - و چارهٔ کار منحصر در تعیین این بزرگ کردهٔ
پروردگار شد - الجرم حضرت جنت مکانی اعلی حضرت را که فتح رانا
نموده آمده بودند بعنایت خلعت خاصه و چارقب مرصع که دورگریبان
و سر آستین و دامنش بلالی آبدار مطرز بود و خنجر مرصع با پهولکتاره
و شمشیر مرصع و دو اسپ خاصه یکی عراقی با زین مرصع و دیگری با
زین طلا و فیل خاصه با یراق نقره و ماده فیل بر نواخته و بخطاب
شاهی که درین دودمان عرش مکان تا امروز بشاهزادها مرحمت
نشده اختصاص بخشیده بر منصب آنحضرت که پانزده هزاری ذات و
هشت هزار سوار دو اسپه سه اسپه بود پنجهزاری ذات و دو هزار سوار دو
اسپه سه اسپه افزودند که مجموع منصب بیست هزاری ذات و ده
هزار سوار دو اسپه سه اسپه باشد و خوانی چند مشحون بلالی و دیگر
جواهر از ملبوس خاصه نزد آنحضرت آورده فرمودند - که آنچه خوش
آید بردارند - پادشاه والا گهر تسبیح مرواریدی که لعل و زمرد نیز
دران منظوم بود و حضرت عرش آشیانی مکرر بر سر تاجور خویش

عادلخان که تا حال نشان هیچ شاهزاده را استقبال نه نموده بود - چون بخت‌ش رو به بیداری داشت پس از آگهی بر وصول علامی و رای رایان بحوالی بیجاپور مقدم ایشان گرامی داشته تا ار کهیره که پنج کروهی بیجاپور است باستقبال نشان عاطفت که سجل امان و حرز جان او بود شتافت - و مقرر ساخت که آنچه از ملک پادشاهی بتصرف در آورده با قلید احمد نگر و مقالید سایر قلاع تسلیم نماید - و پیشکشی شایسته از خود و دیگر دنیا داران دکن سرانجام داده بپایهٔ سریر سلطنت فرستد - و شاه راه طاوعت مسلوک داشته دقیقهٔ از دقایق بندگي و خدمتگذاري فرو نگذارد - و همواره مراتب اخلاص دولتخواهي را پاس دارد - و بر طبق تعهد پانزده لک روپیه شش لک روپیه نقد و نه لک روپیه جواهر ثمینه و مرصع آلات زرینه و پنجاه اسپ عربي و عراقي نژاد و پنجاه فیل کوه نهاد برسم پیشکش مصحوب ایشان ارسال‌داشت - و کلید احمد نگر و غیره حواله نمود - و قطب الملک نیز رسم پذیره و دیگر اداب بتقدیم رسانید - و پیشکشی از نوادر جواهر و مرصع آلات گران ارز و فیلان نامي و اسپان عربي و عراقي که قیمت مجموع آن هم پانزده لک روپیه بود سامان نموده با فرستادهای آستان والا روانه ساخت - و مهمي چنان دشوار بطرزی چندین آسان در عرض هفت ماه از روز رسیدن به برهانپور انجام پذیرفت - خاقان کشورستان پس از معاودت دولتخواهان از نزد عادل خان و قطب الملک خاندیس و برار و احمد نگر را بخانخانان صاحب صوبه حواله فرموده شاه نواز خان خلف

نقره و ماده فیل سرافرازی ساخته رخصت انصراف دادند - و
جگت سنگه پسر کلان نخستین پسرش را باهزارسوار در رکاب نصرت
نصاب گرفتند - و از همین نوشتی علامی افضلخان و رای رایان را
با وکلای عادل خان نزد او و میر برکی مخاطب بمعتقد خان و رای
جادونداس را پیش قطب الملک برسم سفارت فرستادند - و نشان‌های
والا مشتمل بر ترغیب و ترهیب نگارش یافت - که اگر ولایتی که در زمان
حضرت عرش آشیانی و نخستین سال جلوس حضرت جنت مکانی
باولیای دولت متعلق بود باز گذارند - و سر بر خط فرمان پذیری
نهند و من بعد از جادهٔ اطاعت و انقیاد انحراف نورزند - و پیشکشی
از جواهر و مرصع آلات و فیلان بگذرانند - از صدمات افواج قاهره آمن
خواهند بود - والا آمادهٔ هلاک باشند - و بنفس مقدس شکار کنان
قطع مسافت مینمودند - چون از آب نربده عبور واقع شد خانخانان
و خانجهان و مهابت خان و شاه نواز خان و عبد الله خان بهادر
و راجه سورج سنگه و راجه پهار سنگه خلف راجه مانسنگه و داراب
خان و راجه نرسنگه دیو بندیله و دیگر امرا و منصبداران کومکی
آن صوبه بوسم پذیره شتافته سعادت ملازمت اندوختند ¤

روز دو شنبه پنجم شهر ربیع الثانی سال هزار و بیست و ششم
هجری مطابق بیست و سیوم اسفندار شهر برهانپور بقدوم ظفر
لزوم رونق خلد برین یافت - در همین تاریخ حضرت جنت مکانی
بشادی آباد ماندو نزول اجلال فرمودند - از آنجا که پاس این
شایستهٔ اورنگ ظل اللهی آرام از دلهای کجگرایان برگرفته بود
و هراس این قهرمان آلهی خاطرهای نخوت مندان در گرفته -

مهر بطریق نذر و هزار دیگر بر سبیل تصدق گذرانیدند - و درین روز فیل مرناک را که بهترین افیال عادل خان بود و مشار الیه آنرا بعنوان پیشکش باعلیحضرت فرستاده بود بایراق طلا و مادهٔ فیل و دو فیل بچه و بلورین صندوقچه پر از جواهر و مرصع آلات نفیسه که ازانجمله لعلی بود قریب به هژده تانک وزن که باین کلانی لعلی در سرکار پادشاهی نبود چنانچه حضرت جنت مکانی فرمودند که تا امروز لعلی زیاده از دوازده تانک بنظر در نیامده و رای رایان دو لک روپیه نقد که عادلخان بار داده بود از بیجاپور بکوده فرستاد آنرا بمبلغ مزبور خریده در وقت ملازمت اعلیحضرت پیشکش نمود - و نیلم نادر تمام عیاری بوزن هفت تانک و قیمت پنجاه هزار روپیه که بآن وزن و قیمت نیلمی درسرکار پادشاهی نبود - و یک قطعهٔ الماس نفیس و یک دانهٔ مروارید غلطان نفیس و یک زمرد نو نادر بنظر انور در آوردند - حضرت جنت مکانی خدیو نشاتین را بخطاب والای شاه جهان نوازش نموده برمنصب این جهان اقبال که بیست هزاری ذات و ده هزار سوار دو اسپه سه اسپه بود ده هزاری ذات و ده هزار سوار دو اسپه سه اسپه افزودند - که مجموع منصب سی هزاری ذات و بیست هزار سوار دو اسپه سه اسپه باشد - وخلعت خاصه با چارقب که دور گریبان وسر آستین و دور دامان آن مروارید قیمتی داشت و خنجر مرصع با پهولکتاره و شمشیر مرصع با مرصع پردله که در فتح احمد نگر بدست افتاده بود و حضرت عرش آشیانی بحضرت جنت مکانی مرحمت فرموده بودند و یک لک روپیه قیمت داشت و لعلی که عالیجناب خلد ایاب حضرت مریم

اورا با دوازده هزار سوار بخبرداری محال متعلقه تعین نمودند ۔
و نگهبانی هر یکی از پرگنهٔ بیر که ده کرور دام جمع داشت و چندین
پرگنهٔ کلان در ولایت دکن نیست با قلعهٔ آن و قلعهٔ احمدنگر
و دیگر قلاع و تهانجات بعهدهٔ یکی از امرای جمعیت دار مقرر
ساختند - و سوای دوازده هزار سوار که با شاه نواز خان تعین
فرمودند هژده هزار سوار دیگر که مجموع سی هزار سوار باشد
و هفت هزار پیاده تفنگچی بکومک خانخانان معین گردانیدند -
و چون خاطر نظام ناظر از نظم و نسق آن دیار فراغ یافت رایات
اقبال بصوب ماندو نهضت نمود - و راجه بهیم که باجوقی بتادیب
مرزبانان گوندوانه از برهانپور مرخص گشته بود مراجعت نموده
در اثنای راه بموکب اقبال پیوست - و ده لک روپیه نقد و شصت
فیل از زمیندار چاندا و یک لک روپیه و سی فیل از زمیندار
جابنا آورده - و بیرم بیگ میر بخشی که با فوجی به تنبیه بهرجی
زمیندار بگلانه دستوری یافته بود درین وقت اورا با افیالی که داشت
به پیشگاه حضور رسانید - و چون پس از طی مراحل حوالی ماندو
مخیم سرادقات اقبال گشت - مهین پور عظمت بادشاهزادهٔ محمد
دارا شکوه که سعادت پذیر خدمت جدامجد بودند بحکم آنحضرت
با جمیع امرای فی شان باستقبال شتافته احراز سعادت ملازمت
نمودند - و بعد از یازده ماه و یازده روز یازدهم شوال این سال موافق
هشتم مهر ماه بساعت مختار اعلی حضرت ملازمت والد ماجد
نمودند - حضرت جنت مکانی بی اختیار از جا برخاسته و قدمی
چند پیش گذاشته در آغوش عاطفت کشیدند - اعلی حضرت هزار

روپیه جواهر و مرصع آلات که از عادلشاه ... ایلچی او بحضور رسانید بابت
پیشکش ایوان پنجم و نهم ... که قیمت آن یکصد هزار روپیه شد
بنور محل - و یکصد هزار روپیه جواهر ... بطریق ارمغانی
دادند - که مجموع بیست و دو لک و یکصد هزار روپیه موافق
هشتاد و ... هزار تومان رایج ایران و ... لک خانی رایج
ماوراء النهر باشد *

بیان نهضت بابر آگره

چون همگی دنیاداران دکن بدنبال یکرنگی و یکتائی شده در مخالفت اولیای دولت هم داستان گشتند - و قریب پنجاه هزار سوار به هیئت اجتماعی تا برهانپور ... آنچه سپاه ... دکن داخل ممالک محروسه بود همه از صوبهٔ دکن که احمد نگر و نواحی آن باشد و چه از بالاگهات و پایان گهات برار و ولایت خاندیس ... در آورده برهانپور را محاصره نمودند - و جمعی از آب نربده گذشته به نهب و غارت ولایت ... که از مضافات صوبهٔ مالوا است پرداختند - و عبدالرحیم خانخانان ... صوبهٔ آنجا که با کومکیان آنصوبه حصار نشین و واقعه گزین بود عرضه داشت نموده که اگر ... حضرت عرش آشیانی که از فتح پور ... در نه روز ... رسانده خان اعظم و دیگر بندها را از تنگنای محاصرهٔ ... رهائی نبخشند - ... - و ... فرمانده ... بندها میشود - والا از ناموس پرستی و ... آئین راجپوتانه اهل و عیال خود را جوهر که عبارت است ... از راه اضطرار نموده این فدوی و دیگر بندها جان خویشتن را فدای کار

صفاتی والا قدر پادشاه صورت و معنی آرائی [illegible] ایام فرخنده حضرت
جنت مکانی در [illegible] آورده بودند [illegible] است [illegible]
و بحکم اعلی مقرر شد [illegible] از جواهر که
فرود آمده از جواهر [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
این سالها نگاهداشته و [illegible] از حضرت [illegible] بود [illegible]
اگاه [illegible] و [illegible] و [illegible]
و سر دارند [illegible] و از اقسام [illegible] از [illegible]
بیرون نسقخانه [illegible] و [illegible]
خلاصی [illegible] آورده [illegible]
امثال [illegible] و قیمت یک لک روپیه [illegible] و اول
روز باز [illegible] که اورنگ [illegible] از [illegible]
مقدس [illegible] سریر والا [illegible] و اعلی
حضرت پس از روزی چند [illegible] جواهر و مرصع
آلات بود و [illegible] طلا یکی [illegible]
[illegible] هرکدام یک لک
روپیه [illegible] و اگرچه [illegible] و [illegible] از [illegible] و [illegible]
شده بودند اما [illegible] صورت و [illegible] امتیاز
داشت [illegible] و [illegible]
مرصع [illegible] دولتخانهٔ خاص و عام [illegible] و آنچه که
[illegible] روزگار [illegible] از نظر اقدس حضرت جنت مکانی گذرانیده [illegible]
و قیمت مجموع بیست لک روپیه شد و سوای پیشکش دو لک

که بتازگی مصدر فتح قلعهٔ کانگره شده بود بخلعت و اسپ و فیل
و حسب الالتماس اعلی حضرت بخطاب راجه بکرماجیت - و راجه
بیهم و افضلخان و چندی دیگر بخلعت و اسپ - و برخی بخلعت
تنها نوازش یافتند - و مقرر گشت که پس از انجام مهم و حصول
فیروزی سوای چهل کرور دام سابق که سی و هشت کرور طلب
منصب سی هزاری ذات و بیست هزار سوار دو اسپه سه اسپه بود
و دو کرور انعام ده کرور دام دیگر از محال دکن بجادوی قایم تن
گردد - که مجموع پنجاه کرور دام بوده باشد - و عبد الله خان بهادر
و خواجه ابوالحسن و لشکر خان و سردار خان و سید نظام مقدمه
میران جهان صدر و معتمد خان بخشی و واقعه نویس لشکر منصور
و جمعی دیگر از بندها و گروهی انبوه از برق اندازان سوار و پیاده
و توپخانه درخدمت خدیو اقبال معین گشتند - و پنجاه لک روپیه
از خزانه همراه ساختند - و چون طینت مقدس از سعادت ابدی
و هدایت سرمدی سرشته اند و ذات اقدس بمحاسن و مکارم مخمر
گشته خدیو نشاتین که از شرب باده که باعث آن رضا جوئی
حضرت جنت مکانی بود متنفر و متابی بودند هرگز بی باعثی
و ضرورتی مرتکب نمی گشتند - و در ایام جشن بتکلیف حضرت
جنت مکانی ارتکاب مینمودند - همواره همت آسمان پیوند برای
ترک آن جویای سبب بود - دریفوقت که متوجه تسخیر ممالک
دکن میشدند انتهاز فرصت نموده بعرض حضرت جنت مکانی
رسانیدند - که صعوبت مهم دکن بر حضرت واضح است این مرتبه
معامله بسان سابق نیست بل بمراتب ازان دشوار تر است -

آن حضرت خواهیم ساخت - حضرت جنت مکانی در ابتدای تماشای نزهتگاه کشمیر عرضه داشت مطالعه نموده و تحسین و اقبال داده فرمودند که از جوهر ذاتی و دانش جبلی و فطرت بلند وهمت آسمان پیوند فرزند سعادتمند چنین متوقع است که بآئین جد امجد ذریعهٔ رستگاری جهانی و وسیلهٔ زندگانی عالمی گردد - و ملک از دست رفته بتصرف در آرد - و جزای کردار نکوهیدهٔ حکام دکن در کنار روزگار شان نهد - خاقان عدو بند کشور کشا به شگفته روئی و کشاده پیشانی پذیرای حکم معلی گشته بموقف عرض رسانیدند که سعادت این فرزند این که مصدر خدمتی گردد که بکارهای حضرت عرش آشیانی مشابه باشد - و موجب خشنودی و رضامندی حضرت و مقرر شد که پس از معاودت بدار السلطنهٔ لاهور عازم مطلب گردند - چه اکثر ملازمان اعلیحضرت با رای رایان مشغول تسخیر حصار کانگره بودند - و چون در اوایل دی ماه این سال روزی که رایات جهانکشا از کشمیر مراجعت نموده بدار السلطنهٔ لاهور نزول اجلال فرموده رای رایان بعد از کشایش این حصار دولت ملازمت دریافت رخصت اعلی حضرت را بصوب دکن موجب توقفی نماند - حضرت جنت مکانی غرهٔ شهر صفر سنه هزار و سی هجری مطابق چهارم دی ماه خلعت خاصه با چارقب مرصع که دور گریبان و سر آستین و دور دامان به لالی آبدار زینت یافته بود و خنجر مرصع و شمشیر مرصع و دو اسپ سر آمد اسپان خاصه یکی عربی بازین مرصع و دیگر عراقی بازین طلا و فیل خاصه فتح جنگ نام بایراق نقره و ماده فیل عنایت نموده از دار السلطنهٔ لاهور رخصت فرمودند - و رای رایان

از آب نربده گذشته و اطراف قلعه سوخته دست نهب و غارت دراز ساخته است - پادشاه دوربین خواجه ابوالحسن را برسم منغلای با چهار هزار سوار از بندهاي پادشاهي و بیرم بیگ میر بخشي خود راکه هراولي خواجه بدو مفوض بود باهزار سوار از ملازمان سرکار خود دستوري دادند - و حکم شد که محمد تقي که باهزار سوار در قلعه است پس از رسیدن خواجه بماندو بار پیوسته باتفاق غنیم را مالش دهند - دلاوران رزم جو بدستیاری اقبال عدومال مقاهیر را مکرر شکست داده از آب نربده گذرانیدند - چنانچه غنیم را مجال آن نماند که مابین نربده و برهانپور توقف تواند نمود - و فرار نموده بلشکر کلان خود که در نواحي برهانپور بود پیوست - و سران فوج منصور بر کنار آب مزبور دایره نموده حقیقت معروض داشتند - یرلیغ شد که تاوصول موکب جهانکشا همانجا اقامت گزینند - و اعلام ظفر انجام کوچ بر کوچ بره نوردي در آمد *

و بیست و هفتم ربیع الاخر سال هزار و سي که روز دو روز بود شادي آباد ماندو بورود ظفر آمود زینت تازه یافت - با آنکه همگي امراي تعینات بموکب اقبال نرسیده بودند و در رکاب سعادت چندان جمعیتي نبود و عرایض خانخانان و دیگر دولتخواهان ظاهر بدین متواتر رسید که غنیم عاقبت وخیم باستظهار کثرت باد نخوت در سر بی مغز جا داده جدره و خیره گشته است - اگر تا الحق شدن امرا بمعسکر اقبال در ماندو اقامت فرمایند بصواب اقرب است و اکثر دولت اندوزان حضور نیز درین راي موافقت داشتند - اما شهسوار مضمار فیروزي که مطمح نظر حق بینش تائید جنود

خواهش آنست که چنانچه حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی هنگام توجه معارك رانا سانگا که با لشکر گران با آن پادشاه دیندار معرکه آرای پیکار شده بود از شرب خمر توبه نمودند - و بیمن نیت حق گرا امداد آسمانی رسیده - و فتح و فیروزی نصیب گردید این مرید نیز در انتهای سال حال که انجام قرن اول عمر است و سی سال قمری تمام میشود از ارتکاب باز آید تا ببرکت آن بر اعدا ظفر یابد و پیش قبله و رای نعمت سرخ روئی حاصل نماید درین باب از حضرت التماس اجازت دارد - آنحضرت تلقی بقبول نموده و تحسین فرموده بر گذاردند که حق سبحانه و تعالی گرامی فرزند را درین نیت راسخ داراد - و توفیق کرامت کناد - خدیو خدا شناس در بیست و دوم دی کهاتی چاندا روزی که جشن وزن قمری انجام سال سیم و آغاز سال سی و یکم از عمر ابد طراز بر کنار آب چنبل منعقد شده بود شرابها را در آب مزبور ریختند - و اسباب بزم باده از ساغر و صراحی و دیگر ظروف مرصع و اوانی طلا شکسته بفقرا و اهل استحقاق قسمت نمودند - زهی توفیق و خهی سعادت که بافزونی اسباب عیش و کامرانی و فراوانی مواد تنعم و شادمانی از کمال شناسائی درعین برنائی و هنگام استیلای شهوات و استیفای لذات * مصراع *

نفس خود کام رام گردانند

چون حوالی اجین مضرب خیام فیروزی شد از عرضه داشت محمد تقی فوجدار مالوه که حراست حصار ماندو نیز بعهدهٔ او بود بمسامع علیه رسید که منصور خان فرنگی با قریب هشت هزار سوار دکنی

سیه کلیم باوجود وصول لوای ظفر انتما از حوالی شهر برتخاسته
و در انچهاپور که پنج کروهی برهانپور است رحل اقامت انداخته
شد بو اقبال از خانخانان و عبد الله خان و داراب خان پور خانخانان
و خواجه ابو الحسن کنکاش خواستند - خانخانان که از زمان حضرت
عرش آشیانی تا امروز خانخانان و سپهسالار و اتالیق حضرت
جنت مکانی بود - معروض داشت - که ازین رهگذر که مخالف
قوت و استیلای تمام دارد - و تا ایام بارش دو ماه بیش نمانده .
و درین مدت نیز بسبب شدت حرارت تردد دشوار است - اگر
لشکر منصور افواج مقاهیر را از آب عادل آباد که هفت کروهی
برهانپور است و بدریای پورنه زبان زد روزگار - گذرانیده همانجا
توقف نماید - بعد از سپری شدن برشکال بتوفیق ایزد متعال
ببالاگهات بر آمده بتسخیر آن ملک پرداخته خواهد شد - عبد الله
خان بهادر و داراب خان و خواجه ابو الحسن تصویب این رای
نمودند - و معروض داشتند که جانفشانی سپهسالار محض دولتخواهی
و عین صلاح - بر زبان غیرت دیهیم خداوند که کمند همت بر آسمان
می اندازد رفت - که آنچه بندها را بمقتضای دولتخواهی در خور
دانش بخاطر رسید بموقف عرض رسانیدند - أعمال هرچه رای
دوربین ما تقاضا کند انشاء الله بفعل خواهد آمد - و چون اقطاعات
تعینانیان صوبهٔ دکن در تصرف غنیم بود و ازین رهگذر پریشانی
تمام بحال آنها راه یافته حکم شد که طلب آنها نقد حساب نموده
معروض دارند - و متصدیان خزانه وجه طلب بموجب سیاه در حضور
اقدس تن کنند - و بذات مقدس از مشکوی اقبال بر آمده تا ربع

آسمانی است - قلعهٔ موافق وکثرت استعداد را ذریعهٔ نکبات پس
از توقف چند روزه که بجهت قسمت اسلحه و توزک افواج در ماندو
واقع شد شب دوشنبه دوازدهم جمادی الاولی مطابق شانزدهم
فروردین بصوب برهانپور نهضت فرمودند - و روز شرف بر ساحل
آب نربده دایره شد - در همین روز عبد الله خان بهادر با دو هزار
سوار از خود و همرهان از تهانهٔ که در تیول او بود رسیده شرف
ملازمت اندوخت - و درین منزل ترتیب افواج هنگام سواری بدین
نمط مقرر گردید - فوج قول بذات اقدس زیب و آرایش پذیرفت -
فوج هراول بسرداری عبد الله خان بهادر اختصاص یافت - برانغار
بخواجه ابوالحسن مستظهر گردید - جوانغار براجه بکرماجیت قوت
گیرد - تا عبور موکب گیتی نورد از آب نربده خانخانان از بیم
غنیم برسم پذیره نتوانست شتافت - و چون نوزدهم جمادی الاولی
مطابق بیست و سیوم فروردین حوالی برهانپور مخیم سرادق عظمت
شد خانخانان باندیشهٔ آنکه مبادا غنیم عرصه را خالی یافته از طرفی
بشهر برهانپور درآید کومکیان را در آنجا گذاشته تنها آمده احراز
سعادت ملازمت نمود - و در ساعت بجهت محافظت شهر رخصت
انصراف یافت *

روز پنجشنبه بیست و دوم جمادی الاولی مطابق بیست و
ششم فروردین شهر برهانپور بقدوم میمنت لزوم آسمانی پایه
گشت - و تمامی بندها دولت ملازمت دریافتند - و خانخانان و
کومکیان و سکنهٔ شهر که دل از جان برداشته بودند و از ناموس
مایوس گشته حیات تازه و نشاط بی اندازه اندوختند - و چون غنیم

فرصت جنگ قزاقانه که اهل این دیار برگیگری نامند نداده و بهیئت اجتماعی جلو ریز رسیده و بضرب تیغ و سنان پراه فرار انداخته بتگامشی پردازند - و در اثنای تعاقب بقتل وا سر شمار از روزگارش برآرند - و چون عنبر که صاحب مدار و اختیار بود درحقیقت نظام الملک او - و یا نظام الملک جزنامی نه - چه همواره اورا در قید نگاه میداشت - گاهی در مجلس می آورد و خود دست بسته پیش او می ایستاد - و دیگران نصفی در یمین و نیمی در یسار می ایستادند - نه اورا یارای نگاه بجانب کسی .. و نه ایشان را مجال نظر بسوی او تا بحرف و حکایت چه رسد - پنجاه هزار سوار بسرداری یاقوت خان حبشی بچه سالار خویش که باصطلاح دکنیان بیتی خوانند معین ساخته بود - همین که سران افواج بحر امواج از آب برهانپور که به پتّی موسوم است گذشته - و مطابق ارشاد اقدس بآئین شایسته افواج بر آراسته - یک گروه نوردیدند - تیرگی و خیرگی مغرور بفزونی و کثرت نمودار شده هنگامهٔ آویز و ستیز قزاقانه که شیوهٔ دکنیان است گرم گردانید - و آتش پیکار زبانه بر کشید - هوا از بانهای غنیم کرهٔ نار گشت - و زمین از سم ستوران در تزلزل بسان سیماب - دلاوران عرصهٔ هیجا و شیران بیشهٔ وغا بطریقی که از پیشگاه پادشاه حقیقت آگاه دوربین صواب گزین هدایت رفته بود سرپنجهٔ جلادت کشاده - و تیغ خون آشام از نیام کشیده - برق دار صاعقه کردار جلو انداختند - و بحملهای کوه شکن غنیم را بر داشتند - مخالف از نهیب سطوت بهادران و بیم صولت دلیران روی همت از معرکهٔ کارزار بر تافت - و نیل

شب بعطای زرهي پرداختند - در عرض سه روز مبلغ سي لک روپیه که صد هزار تومان عراق و صد و بیست لک خانی ماوراء النهر باشد به بندهائی که ازین جهانگیری در کمال عسرت و صعوبت میگذرانیدند عنایت فرموده سامان بخشیدند - درین ایام سه گانه جز آن قدر وقت که باداي صلوات و تناول نعمت خاصه وفا کند اوقات بکار دیگر سوای زر پاشي صرف نمیشد - و سي هزار سوار مکمل که از جملهٔ آن هفت هزار سوار گزیدهٔ خوش اسپه تمام یراق از سرکار اعلی حضرت بود و باقي لشکر پادشاهي توزک ساخته پنج فوج هر فوجي شش هزار سوار خونخوار خنجر گذار بسر کردگی پنج سردار - داراب خان - عبد الله خان بهادر - خواجه ابو الحسن - راجه بکرماجیت - راجه بهیم - قرار دادند - و خانخانان را در خدمت نگاهداشتند - تا کار شکني و تزویر و تدبیر نتواند کرد - و چون برای سرداری کل لشکر یکی ناگزیر است تا همگي بندهای عمده نزد او فراهم آمده صلاح کار برگزینند - و در مصلحت و کنکاش همداستان شوند یا شلیقی کل بظاهر بر داراب خان مقرر شد - و در حقیقت بر راجه بکرماجیت - چه مدار کار برو بود - و خزانه با او ٭

وشب یکشنبه بیست و پنجم جمادي الاولی مطابق بیست و نهم فروردین بعد از انقضای سه روز از روز دخول جمیع امرا و اعیان و سایر بندها را بقدر مرتبه بخلعت و خنجر مرصع و شمشیر مرصع و اسپ و فیل بر نواخته دستوری دادند - و در جریدهٔ ساختن این افواج اهتمام تمام بکار بردند - و ارشاد فرمودند که غنیم ر

[illegible] دهانهٔ توپها [illegible] افواج [illegible] روز دیگر کار را [illegible]
عمارات شهر و نظام الملک و قمر الدین خان [illegible] برابر [illegible] رو
به پیش نهاده - با ارادهٔ ممالک آباد و معمور نظام الملک که
ولایت دکن [illegible] و آن دولت [illegible] باشد و هرگز [illegible]
[illegible] در [illegible] و [illegible]
سازد - [illegible] در [illegible] رای [illegible] آراسته [illegible]
[illegible] - سپاه ظفر لوا [illegible] مردمی و مردانگی داده و گروها گروه
از [illegible] را [illegible] اموال و [illegible]
و فیروزی [illegible] و [illegible] های [illegible]
امر شود - چارهٔ کار منحصر در اطاعت و [illegible] اولیای دولت
[illegible] طراز [illegible] و [illegible]
و طالب عفو و [illegible] شده - و [illegible] را [illegible]
[illegible] در [illegible]
را مشمول عواطف و عنایات [illegible] او [illegible] فرمودند
امیدوار است که این [illegible] بر [illegible] این خاکسار
گشته - عهد می نماید که [illegible] سر از خط فرمان
پذیری نه پیچد - و [illegible] اطاعت و [illegible] در گردن داشته
باشد و از ممالک پادشاهی آنچه از صوب [illegible] باولیا
دولت قاهره تسلیم نماید - پس از آنکه [illegible] از عرصه داشت
راجه بمسامع حقایق مجامع رسانید حکم شد که پذیرائی ملتمس
مشروط بآنست که هر سه [illegible] لک روپیه نصف نقد
و نصف جنس از جواهر و مرصع آلات و [illegible] و دیگر [illegible] و

[illegible]

گردیدا [illegible]

[illegible] آمان [illegible]

افواج [illegible]

[illegible] اردن

آب [illegible] و از

[illegible] و سایر

[illegible]

و [illegible] عسکر [illegible] و قطع منازل

[illegible] مأمور

میکردند - [illegible]

[illegible]

برآمد - عسکر [illegible] شام روز از [illegible] که

شاهزاده [illegible] و سردار [illegible]

[illegible]

خان و [illegible] الله خان و دیگر سران و سرداران و امرا و اعیان [illegible] کل

اسکر [illegible] در عرض دو [illegible] رسانید - و ازانجا

با کام [illegible] و تمام ملک [illegible] را بطریق [illegible]

[illegible] مأمور [illegible] بود) بر شد - و چون [illegible] که [illegible] گاه

[illegible] بود و آنرا بعد از شکست دادن عبد الله خان [illegible]

آباد [illegible] و [illegible] بعد از [illegible] و آبادانی

آن [illegible] کوشش [illegible] بود رسانید - [illegible] از [illegible]

اظهر اقدس در آمد - از پیشگاه حضور حکیم عبد الله گیلانی نزد
عادلخان و قاضی عبد العزیز نزد قطب الملک و کهنرداس برادر
راجه بکرماجیت پیش نظام الملک برای آوردن پیشکش معین
گشتند - و چون پنجاه لک روپیه بتفصیلی که گذارش یافت مصحوب
فرستادهای درگاه با وکلای ایشان بآستان قدس رسید - بادشاه
گیتی ستان عرضه داشت مبارکباد این فتح عظیم مصحوب سید
عبد الله ولد سید قاسم بن سید محمود خان بارهه که بعد از فوت
عمش سید علی اصغر مخاطب بسیف خان بن سید محمود خان
بالتماس اعلی حضرت جهانبانی از پیشگاه عنایت حضرت جنت
مکانی بخطاب سیف خان سرافرازی یافته بود بخدمت حضرت
جنت مکانی فرستادند - ازانرو که اختیار معاملات سلطنت بآن
حضرت نمانده بود - و شیون دولت مختل گشته - و متکفلان مهمات
برهنمونی شقاوت از اخلاص اعلی حضرت که سرمایهٔ سعادات
دینی و دنیوی و پیرایهٔ برکات صوری و معنوی است - بی بهره
بودند - آنچه در برابر این کار شگرف که بتائید ذوالجلال و اقبال
عدو مال و تدبیرات صایبه و افکار ثاقبه و ترددات نمایان خدیو
ممالک ستان - و ضرب سیوف و طعن رماح خانان جهان - تیسیر
پذیرفته - حیرت افزای دیده وران آزمون کار - و ناسخ کارنامهای
رستم و اسفندیار است - و امروز شهنشاه دوران با کمال قدرت و
دستگاه - وفزونی مکنت وجاه - و ظهور فتوحات بزرگ و تسخیرات
سترگ - بآن مباهات میفرمایند - از احسان وتحسین و ستایش و
آفرین متوقع بود جلوهٔ ظهور نیافت *

نفایس و ازانجمله بیست لک روپیه عادلخان و هژده لک روپیه
قطب الملک و دوازده لک روپیه نظام الملک بطریق پیشکش
ارسال دارند - و محال مشترکه که در تصرف نظام الملک است
و جمعش چهارده کرور دام باولیای سلطنت متعلق باشد - شرحش
آنکه در عهد دولت مهد حضرت عرش آشیانی اکثر پرگنات بالکل
داخل ممالک محروسه نشده بود برخی ازان در تصرف اولیای
دولت آسمان صولت بود و پارهٔ بدست نظام الملک - و ازانرو که
بار اول در حینیکه دنیاداران دکن باهم متفق گشته ولایت بالاگهات
و قلعهٔ احمد نگر متصرف گشته بودند - و خدیو اورنگ و دیهیم
بدکن رسیده و ازیشان انتزاع ممالک نموده سی لک روپیه پیشکش
گرفته بودند - قرار چنین یافته بود - که آنچه در زمان حضرت عرش
آشیانی مفتوح گشته بود به بندهای بادشاهی تعلق پذیرد - شرکت
درین محال باقی مانده بود - درینولا حکم فرمودند که محال مشترک
بالکل داخل ممالک محروسه باشد - و چون خبر ورود حکم اقدس
شرف اندوز گردید - ازانجا که دل از حیات برگرفته بود و دست
از نجات شسته بقبول و اذعان آن منت بر خویش نهاده معروض
داشت - که محال مشترکه باولیای دولت می سپارم و دوازده لک
روپیه حصهٔ نظام الملک بلا توقف میرسانم - قطب الملک نیز از
گفتهٔ من بیرون نیست - اگر عادل خان در نیاید و سرتابی نماید
فوجی بسرکردگی راجه بکرماجیت دستوری یابد - که این غلام همراه
بوده ولایت اورا پی سپر مواکب خواهد گردانید - و زیاده بر آنچه
حکم میشود ازو خواهد گرفت - بعد ازان که اینمعنی بموقف عرض

نام را که بر التماس و نوشتجات و رعایای اطراف اعمال بادشاهان بود به بندها فرمودند و حال شمار آنها از حد بیرون پیدا نیست دولکه روپیه از قسم نقره و عمده آن گذرانیدند و از جمله دو فیل که عادل خان باو داده یکی که به نیکوئی منظر و نفاست اعضا متصف بود اسپ بخشیدند بصدر ناصلی پسندیده داخل افیال خاصه گردانیدند و فیل دیگر باو عنایت شد - و حکم فرمودند که ولایت شاپور بر عادلخان مسلم داشته چهار پرگنه را که بسبب نظام الملک متعلق بود و قلعه دار بحرص زر آنرا ببادشاهان داده با او الحق بار واگذارند و ولایت کوکن که بر ساحل دریای شور طولانی واقع شده - و قلعه ها و بندرها بی نظام تعلق داشت - بادشاهی طامره بر تقدیر عدول و خلاف متعهد است بار داد مرحمت شد و چون عادلخان قدمان پای خود را روانه درگاه والا ساخته معروض داشته بود که فیل خوب دیگر نمانده - از روی عاطفت فیل سوها نام فیل از حلقه خاصه با براق نقره و جل مخمل زربفت و ماده و هژده تقوز پارچه گجراتی از مخمل زربفت و غیر آن با لوح زرین که عهد نامه والا از منشات علامی افضل خان بران مرتسم بود همراه محمد زمان مشرف اصطبل فرستادند ۞

سواد عهد نامه

ایالت و شوکت پناه - عدالت و نصفت دستگاه - زبده ارباب دول - عمده اصحاب ملل - خلاصه مریدان - عادلخان - بوفور عنایات بادشاهانه مفتخر و مستظهر بوده بدانند . که چون دریدولا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چون خاطر اقدس [illegible] [illegible] را بپردازند آنجا [illegible] آنجا که [illegible] که [illegible] که مهام [illegible] که آنرا [illegible] اگر الويهٔ ظفر طراز [illegible] که رایات و درایات کار خود که [illegible] زمان از وفور راحت و [illegible] آگاهی است [illegible] مطابق [illegible] گردن و خاطری [illegible] آئین [illegible] که از موسم برسات بفزونی گل و سبزه روح افزای [illegible] فرمودند - بعزیمت آنکه تا سپری شدن ایام بارش و [illegible] گشتن دیدهٔ حصون که خان دوران بهادر و سایر بهادران [illegible] آن مامور بودند - و [illegible] بعد و شکار آن مکان نزاهت نشان عشرت افزای خاطر اقدس باشد - درین تاریخ مکرمت خان از [illegible] آمده بتقبیل عتبهٔ والا رخ بر افروخت - و پیشکش عادل خان از جواهر نفیسه و مرصع آلات گزیده و فیلان کوه شکوه و اسپان تازی نژاد و دیگر نوادر اشیا و نقود بنظر انور درآورد - اعلی حضرت از جملهٔ این اموال فیل امان الله

و سیوم شهر ذي الحجه سنه هزار و چهل و پنج هجري مطابق نهم ماه خرداد سنه نهم جلوس مقدس ¤

ایالت ولایت دکن که شصت و چهار قلعه دارد پنجاه و سه بر جبال مرتفعه و یازده برروي زمین - و مشتمل است بر چهار صوبه یکي دولتاباد با احمدنگر و دیگر محال که آنرا صوبهٔ دکن نامند و حاکم نشین این ولایت که بنظام الملک تعلق داشت سابقا احمدنگر بود بعدازان دولتاباد گشت - دوم تلنگانه - و این درصوبهٔ بالاگهات واقع شده - سیوم خاندیس که حصار آن باسیر و شهر برهانپور که چهار کروهي قلعهٔ مذکور است شهرت دارد - چهارم برار که ایلچپور حاکم نشین آن است و حصن مشهور نواحي ایلچپور کاویل است که بر فرق کوه اساس یافته و بحصانت و رصانت از دیگر حصون آن ملک امتیاز دارد - و صوبهٔ سیوم بالکل و ازبرخي چهارم پایان گهات آباد است - و جمع هرچهار دوارب دام است که دوافق دوازده ماه پنج کرور روپیه باشد بپادشاهزادهٔ کامگار بخت بیدار محمد اورنگ زیب بهادر مفوض گردید ¤

بیستم صفرمطابق غرهٔ امرداد آن نور حدیقهٔ خلافت رابمرحمت خلعت خاصه با چارقب و جمدهر مرصع باپهولکتاره و شمشیرمرصع و صد اسپ عراقي و صد تركي و مهاسندر نام فیل خاصه با ماده فیل و دو لک روپیه نقد سر بلند گردانیده از حوالي دولتاباد مرخص ساختند - واهتمام فتح قلاع ده گانه که از جملهٔ چهل قلعهٔ ملک بي نظام ساهو و دیگرفساد پیشگان متصرف بودند و افواج قاهرهٔ آنرا درمحاصره با سایر تیول داران هر چهار صوبه بهمراهي آن اختر فلك معالي

ان عدالت پناه بیاری بخت اختیار بندگی و اطاعت نمود - و عرایضی که دلالت برین مراتب مینمود ارسال داشته - تقصیرات گذشتهٔ آن عدالت پناه را عفو فرمودیم - و در مقام عنایت درآمده تمامی ملکی که از عادل خان مرحوم بطریق ارث یافته بود برو مسلم داشتیم - و از روی مرید نوازی از ملک نظام الملک نیز محال ونکو و قلعهائی که دران محال است و قلعهٔ سولاپور و محال متعلقهٔ آن و قلعهٔ پرینده و چارده محل متعلق بدان قلعه و ولایت کوکن با قلعهائی که دران است و پرگنهٔ بهالکی و جهت کوپا و چاکنه را بآن عدالت مرتبت عنایت نمودیم - و مقرر شد که سایر ملک نظام الملک بممالک محروسه منظم باشد - اما این عنایات مشروط است بآنکه نظام الملک و نظام الملکیه اصلا درمیان نباشند - و آن عدالت پناه متعرض محال که از سابق و حال درین سرحد ضمیمهٔ ممالک محروسه گشته نگردد - و از حدود خود که درین مرتبه قرار یافته تجاوز ننماید - واگر بندهٔ از درگاه والا ازروی بی سعادتی فرار نماید اورا درملک خود جای ندهد - خدا و رسول خدا را شاهد اینمراتب ساخته حکم می فرمائیم که مادام که آن عدالت پناه و اولاد و احفاد او بشرط مذکوره عمل نمایند و خلاف آن نکنند - انشاء الله تعالی از ما و از فرزندان کامگار نامدار برخوردار ما و از امرای عالیمقدار ما ضرری بملک آن عدالت پناه نخواهد رسید و خلاف عهودی که درین لوح طلا که در ثبات ثانی لوح محفوظ است منقوش گشته بعمل نخواهد آمد - و این قول و قرار نسلا بعد نسل همچو نقش سکندر استوار خواهد بود - تحریر فی تاریخ بیست

[illegible]

اقدس درخواست که دران [illegible] زمان [illegible] روانی [illegible]

پیراران پرستاری و مرکزهای [illegible] و [illegible] و پس [illegible]

کام و ناکام [illegible] آمد ازانجا که [illegible] آمد [illegible]

[illegible] رسیده بود [illegible] بر این دعوی [illegible]

[illegible] آگهی آن [illegible] حال [illegible] را

مسلسل ساخته روانهٔ درگاه آسمان جاه گردانیدند - چون بدرگاه [illegible]

رسید [illegible] که اورا [illegible] بود [illegible]

[illegible] مقدس رسانید - از [illegible] جهانبانی [illegible] که

و [illegible] - [illegible] و [illegible]

[illegible] حکم عالم آرای نظام پذیرفت آن [illegible] را از

[illegible] که [illegible] ساختند - و او را [illegible]

کردار [illegible] رسانیدند *

[illegible] ربیع الاول آقا افضل [illegible] از [illegible]

گجرات آمده شرف ملازمت [illegible] و [illegible] خلعت و اسپ

و [illegible] دیوانی دکن [illegible] مرخص گردانیدند - [illegible]

از طویلهٔ خاصه بازین طلای [illegible] کار و [illegible] او [illegible]

زادهٔ والاگهر محمد اورنگ زیب بهادر [illegible] شد *

[illegible] دوازدهم [illegible] عطا فرمودند - [illegible] آن

به پیشکاری اقبال از دریای [illegible] گذاره [illegible] ساحل

آنرا محط سرادق جاه و جلال گردانیدند [illegible] اسپ [illegible]

با [illegible] که وزیر خان صوبه دار دار السلطنهٔ

[illegible] وارد [illegible]
درمیان [illegible] و [illegible]
کردن آن [illegible] ایلـ
[illegible] والا پور
[illegible] ورات و در
[illegible] و حصول سعادت
[illegible] و طهماسب
[illegible] ثمره [illegible]

گرفتار شدن اسمعیل جعلی و بسزا رسیدن آن ثمرهٔ اشقیا

[illegible] آن [illegible] دولت را [illegible] سکه [illegible] آن برگشته روزگار [illegible] که [illegible] گشته [illegible] بر گشته [illegible] سلطان [illegible] مرحوم در [illegible] کوتاه [illegible] والی [illegible] اوزا در [illegible] این [illegible] اراده [illegible] اعراز [illegible] کاذب [illegible] ازین [illegible] باز آمد - آن حیله ساز [illegible] پرداز از [illegible] آنکه مبادا پرده از روی کار او برافتد و موجب رسوائی گردد اظهار آشنائی از [illegible] ارادهٔ مذکور [illegible] ایران [illegible] - والی ایران اگرچه او را نزد خود نطلبید اما نگران آنکه مبادا دعوی او [illegible] از راستی

خاصه و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین مطلا سرافراز گشته بسندر لرنه
در جاگیر او مقرر بود سرخصت گردید - شاه نواز خان باضافهٔ پانصد
سوار بمنصب چار هزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار - و حسن
قبیرهٔ یاقوت خان باضافهٔ هزاری پانصد سوار بمنصب سه هزاری دو
هزار سوار - و فتاحی باضافهٔ هزاری ذات بمنصب سه هزاری هزار
سوار نوازش یافتند - کلیان جهالا که رانا جگت سنگه اورا بتهنیت
گذاری فتوحات تازه با پیشکش فرستاده بود - و اُخنّی از حال
او در تضاعیف سوانح سال هفتم نگارش یافته - دولت بار اندوخته
پیشکش گذرانید - چون نهال چند جوهری که حسب الحکم برای
انتخاب و قیمت جواهر پیشکش همراه عبداللطیف بگلکنده رفته بود
در روز پذیره شدن قطب الملک فرمان‌قدر توان و تبرک خاقان زمان
را نگین یاقوت نادر قیمتی در دست او دیده و عبداللطیف ازو شنیده
روزی که پیشکش او از نظر انور گذشت عبد اللطیف و جوهری
مذکور حقیقت آن گرانمایه گوهر معروض داشتند - بعلامی افضل
خان که همواره عرائض ملتمساتش بعرض مقدس میرسانید حکم
شد که باو بنویسد تا آن انگشتری بفرستد - قطب الملک پس از
وصول نوشتهٔ علامی انگشتری مذکور که یاقوتش بوزن دوازده رتی
است و کمال خوش رنگی و تمام عیاری دارد به پیشگاه حضور
فرستاد - و بوساطت علامی از نظر اشرف گذشت - و پسندیدهٔ
خاطر خورشید مآثر گردید - و پنجاه هزار روپیه قیمت قرار یافت -
و عوض پنجاه هزار روپیه که از قیمت پیشکش او کم آمده بود
محسوب گردید - شیخ محمدطاهر سفیرقطب الملک بعنایت خلعت

لاهور بعنوان پیشکش ارسال داشته بود بنظر انور درآمد ◦

روز دهم بپادشاهزادهٔ اقبال مند محمد دارا شکوه فیل از حلقهٔ خاصه با ماده فیل عنایت شد - سعید خان ولد قاسم خان نمکی بخلعت و اسپ و تهانه داری بیر عز امتیاز اندوخت ◦

بیست و سیوم عبد الله خان بهادر فیروز جنگ بمرحمت خلعت و جمدهر مرصع با پهولکتاره سر بر افراخته بصوبهٔ بهار که حکومت آن بدو منوط بود دستوری یافت - سیف الله عرب بخلعت و فوجداری چوپره مفتخر گشت ◦

بیست و ششم کنار آب نربده مضرب خیام گردون احتشام گردید صباح آن بفرخی و فیروزی ازین دریا نیز بر کشتی عبور فرمودند ◦

بیست و نهم دولتخانهٔ شادی آباد ماندو را بفر قدوم سعادت لزوم رونق تازه بخشیدند ◦

خجسته جشن قمری وزن

روز دوشنبه هفتم ربیع الثانی سنه هزار و چهل و شش موافق هفدهم شهریور جشن قمری وزن انتهای سال چهل و ششم و ابتداء سال چهل و هفتم از زندگانی جاودانی مژدهٔ شادمانی بقاصی و دانی رسانید - و آن مظهر الطاف سبحانی بطلا و دیگر اشیای معهوده سنجیده آمد - درین روز فرخنده بنواب فلک قباب پادشاه زادهٔ جهانیان بیگم صاحب دو لک روپیه - و به مهین گوهر بحر خلافت یک لک روپیه - و به ثمرهٔ شجرهٔ سلطنت محمد شاه شجاع بهادر هشتاد هزار روپیه - انعام فرمودند - رستم خان بعنایت خلعت

قرار داد که همیشه بهمین دستور در تمام آن ملک خطبه می خوانده باشند - و زر را بسکهٔ مبارک ما مسکوک می نموده باشند - و پیشکشی که مقرر فرموده بودیم بدرگاه والا ارسال داشت - و قبول نمود که از جملهٔ آنچه بنظام الملک میداد هر سال دو لک هون که هشت لک روپیه باشد بسرکار خاصهٔ شریفه رساند - بنابرین ما تقصیرات گذشتهٔ اورا عفو فرمودیم - و ملکی که در تصرف آن عمدهٔ ارباب دول است برو مقرر و مسلم داشتیم - خدا و رسول خدا را شاهد این مراتب ساخته حکم می فرمائیم - که مادام که آن قطب فلک ایالت و اولاد و احفاد او بشروط مذکوره عمل نمایند و خلاف آن نکنند - ان شاء الله تعالی از ما واز فرزندان نامدار برخوردار ما و امرای عالیمقدار ما ضرری بملک آن مرید نخواهد رسید - و خلاف عهودی که درین لوح طلا که در ثبات ثانی لوح محفوظ است منقوش گشته بعمل نخواهد آمد - و این قرار نسلا بعد نسل همچو سد سکندر استوار خواهد بود - هفتم شهر ربیع الثانی سنه هزار و چهل و شش هجری - مطابق هفدهم ماه شهریور سنه نه جلوس مقدس سمت تحریر یافت *

سواد عرضه داشت قطب الملک که در سپاس گذاریٔ عنایات مزبوره ارسال داشته بود

عرضه داشت مخلص صادق الاعتقاد - و مرید موروثی فدویت نهاد - عبد الله قطب الملک - تحفهٔ دعائی که کروبیان ملاء اعلی را استقبال آن زیبد - و هدیهٔ ثنائی که لمعات شوارق آن بر عالم و

و اسپ وانعام دوازده هزار روپیه - و محمد تقی و غیره که همراه او آمده بودند بخلعت و اسپ و ده هزار روپیه - عز افتخار اندوخته رخصت انصراف یافتند - و ازانجا که قطب الملک از رسوخ بندگی التماس شبیه نبیه و فیل نموده بود - شبیه شاهنشاه مهر گستر شبیه مقدس که بدنش از لآلی متلالی بود و با آویزهٔ مروارید گران بها و فیلی از حلقهٔ خاصه ظفر نشان نام با یراق نقره و جل مخمل زربفت و ماده فیل و دو تقوز پارچهٔ نفیس و زرین لوحی که بنقش عهد نامه نگارین بود مصحوب خواجه طاهر گرز بردار و شیخ محمد طاهر حاجب قطب الملک عنایت نموده فرستادند - و چون خواجه طاهر در برهانپور در گذشت حکم شد که خواجه محمد زاهد ولد خواجه محمد رفیع که از خانه‌زادان درگاه است اشیای مذکوره بقطب الملک برساند ؛

نقل عهد نامه

ایالت و شوکت پناه - عظمت و حشمت دستگاه - عمدهٔ ارباب دول - قدوهٔ اصحاب ملل - زبدهٔ مخلصان ارادت کیش - قطب الملک بعنایات بی غایات بادشاهانه مستظهر و مفتخر بوده بداند - که چون درینولا آن قطب فلک ایالت بیاوری بخت اختیار بندگی و اطاعت این درگاه آسمان جاه نموده خطبه را که مزین بنام نامی خلفای راشدین مهدیین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و محلی بالقاب سامیهٔ ما بود در ملک خود بر رؤس منابر بلند آوازه گردانیده ؛ و وجوه دراهم و دنانیر را بسکهٔ مبارک ما آراسته و پیراسته ساخته

سر دوست نایافت از دست دنار و ابدای محبوبی و محاسن - بود
و شیفتهٔ بی سده و نظارهٔ بارکی که از برکات دولت فایض دوران
آن عطیهٔ عظمی - و محاسن ورود مسعود آن موجب شکرگزاری حسن
فراق زمانی براحت وصال جاودانی تبدیل یافت - و نگارش فرمان
ملازمت حضور فایض النور - بسعادت لقای وافر السرور - مبدل
شد - و مصحوب سعادت و عزت دستگاه عمدة السادات الاجلاء خواجه
زاهد ارسال یافته بود « مصراع »

بساعتی که تو را بدو کند تقویم

کالوحی المنزل من السماء بمیامن ورود سراسر مسعود تارک مفاخر
و فرق مباهات این مرید موروثی را عرش پیما گردانید - و عنایت
فیل ظفر نشان که بی شایبهٔ تکلف و غایلهٔ تصلف تا غایت مدای
باین حسن اندام و خوشخوئی و باین اطاعت ترکیب و تناسب
اعضا و نکو منظری بنظر این دعاگوی در نیامده است - و محتمل
که تا حال واقع نشده باشد که باین مثابه فیلی از فیلخانهٔ والا بهیچ
یکی از مریدان ثابت الارادة عنایت شده باشد - مع بعضی تبرکات
ذات البرکات که نمونهٔ عطایای جنان - و رشک فرادیس جهان -
بود - فرق عزت را باوج دولت رسانید - شکر نعما و سپاس آلاء
منحصر در اعتراف بعجز و قصور میداند - چه اگر خواهد که اداء
شکر یک لطف از الطاف گوناگون و تفقدات از حد و حصر بیرون
که در ضمن فرمان عالی شان عطوفت عنوان نسبت باین مرید
صادق الاعتقاد مندرج بوده باشد - سالها از عهدهٔ آن نمیتواند
بر آمد - و اگر در مقام سپاس یک عنایت از عنایات مذکورهٔ فوق

الایوان چرخ و اندازه [illegible] بزرگ [illegible]
استواء اعلی [illegible] کاوار [illegible] گردون
بسطت [illegible] و جهان
پناهی - [illegible] سلاطین
الآفاق - خاقان خواقین العرب و العجم - [illegible] مالک ممالک
الامم [illegible] بالطول و العرض - جالس سریر انا جعلناک خلیفة
فی الارض - [illegible] - و دارای خورشید رای
سکندر [illegible] - [illegible] و ظفر رای اعلام
نصرت فرجام سلطنت هفت کشور [illegible] و دین -
مصداق کریمهٔ فضّل الله المجاهدین علی القاعدین - خاقان عرصهٔ
عالم - واسطهٔ امن و امان ذروهٔ بنی آدم - پادشاه سلاطین اقتدار -
مسیحا آثار - افضل و اکمل خواقین روزگار - ادام الله تعالی مآثر
سلطنته و خلافته و [illegible] و اوصافه علی صفایح الشهور و السنین -
و اشاع احکام معدلته و [illegible] و [illegible] فی السموات والارضین -
بجاه محمد سید الاولین و آلاخرین - گردانیده - بعرض ایستادگان
مجلس خلد برین - و بسمع باریابان محفل فردوس قرین -
رسانیده - که همایون توقیع رفیع منیع - و گرامی فرمان جهان
مطاع عالم مطیع - که از موقف مرحمت و فرط [illegible] - وبمقر عطوفت
و مزید نوازی - بنام این فدوی صادق الاراده شرف نفاذ یافته بود
و در ضمن هر حرف آن عنایتی - و در طی هر سطر آن مکرمتی
اندراج داشت - مع لوح مبارک همایون - و صحیفهٔ ذهب مرحمت
مشحون - که بلاخلاف - نموذج لوح محفوظ خالق بیچون - و به قابلهٔ

این فدویست و فی الواقع فیل نامی جز آن نداشت بموجب اشارهٔ والا که در تضاعیف فرمان قدر توان مرقوم بخط قدسی شده که بنام عمدة الملک خاندوران بهادر شرف صدور یافته بود و نقل آن بنظر این فدوی در آمد قبل از ورود این فرمان عالیشان روانهٔ درگاه آسمانجاه شده است - یحتمل که داخل فیلخانهٔ معلی شده باشد - با آنکه اطاعت بفعل آمده - لیکن چون خالی فرستادن عرضه داشت مناسب نبود - و تحفهٔ که قابل فرستادن باشد نزد فدوی نمانده - حیرت داشت که چه کند - چنانچه سیادت و وکالت پناه موصی الیه بعرض خواهد رسانید - درین اثنا پیش بعضی تجار الماسی که بوزن الماس سابق بود و در آب و رنگ بران رجحان داشت - و صاحبش مدعی آن که الماس کهنه است - بهم رسیده - اگرچه ظاهر است که الماس باین وزن هرچند که خوش آب و رنگ باشد لیاقت آن ندارد که تنها فرستاده شود اما بحکم - مالا یدرک کله لایترک کله - خریده بر ارسال آن جسارت نمود - لطف کریم و کرم عمیم عذر خواه حقارت آن خواهد شد - زیاده ترک ادب می نماید - ظل ظلیل سلطنت و خلافت و عظمت و فرمان روائی بر مفارق عالم و عالمیان پاینده باد *

چون بعرض مقدس رسید که در بیشهٔ نواحی حصن ساندو شیر بسیار فراهم آمده بسکان آن مکان و رهٔ نوردان ایذا میرسانند - و درون حصار در آمده آدم می ربایند - چنانچه سکنهٔ ساندو بر گذارند - که در اندک وقتی افزون از دویست کس گزنگار چنگال آن جان شکران خون خوار گشته اند - خاقان سهر گستر بدان

در آید - عمر نوح و امتداد زمان بآن کفایت نکند * بیت *
اگر سالها عذر لطف تو خواهم ؛ نه بیرون آیم از عهدهٔ آن کماهی
همان به که آنرا بلطفت گذارم ؛ که هم لطفت ازخود کند عذرخواهی
چون علامات طلوع آن کواکب درخشان از مشارق عاطفت واحسان
سمت ظهور یافت - علی العادة المستمره که لازمهٔ ارادت و وظیفهٔ
بندگی این مرید موروثی است - باقدام استکانت و خضوع استقبال
کرده بوظایف تعظیم و تکریم و مراسم ادب و تسلیم قیام نمود -
چنانچه شمهٔ ازان شاید از عرضه داشت سیادت و عزت دستگاه
موصی الیه بر ایستادگان پایهٔ سریر اعلی بمنصهٔ ظهور رسیده باشد -
و امیدوارست که بعد از وصول مشار الیه بسعادت استلام درگاه
خلایق پناه حقیقت صدق ارادت - و خلوص عقیدت - و انقیاد
احکام مطاعه - و پیروی اوامر لازم الاطاعه - این فدوی صادق الاراده
بمسامع جاه و جلال رسد - و بآن وسیله مجددا در سلک مریدان
خاص و فدویان قویم الاختصاص در آید - و بعضی اشارات ذات
البشارات و احکام مطاعهٔ لازم الاطاعه که در مطاوی آن منشور اقبال
شرف تحریر یافته بود بتقریر دلپذیر سیادت و وکالت آیات مشار
الیه و عزت و فضیلت نصاب شیخ محمد طاهر که بیاوری بخت
بسعادت آستان بوس آن درگاه آسمان جاه استسعاد یافته مشمول
مراحم معاودت نموده بگوش جان و جنان رسید - و همه را سمعا
و طاعة از صمیم قلب تلقی بقبول نموده توفیق امتثال اوامر مطاعه
را در هرباب از درگاه احدیت سایل است - و فیل کجهوتی که در
فرمان قضا جریان درباب آن اندراج یافته که سرآمد فیلان نامی

عبد الرحیم خانخانان که خدمت فوجداری کانگره بدو مفوض بود از شوریدگی دماغ انزوا گزیده . بنابران وقاص حاجی را بعنایت خلعت و خنجر مرصع و بجهت لزوم فزونیِ جمعیت برای ضبط محال کوهستان باضافهٔ هزاری ذات و هزار سوار و دویست سوار بمنصب دو هزاری ذات و دو هزار سوار و بخطاب شاه قلي خان و عنایت علم و اسپ قبچاق و فیل بلند پایگي بخشیده بخدمت مذکور معین گردانیدند *

بیست و چهارم رانا جگت سنگه را بفرستادن سرپایچ مرصع و شمشیر مرصع مصحوب کلیان جهالا که از جانب رانا بدرگاه خواقین پناه آمده بود مفتخر ساختند *

درین ایام میمنت انتظام به نیرنگیِ اقبال خاقانی حصار اودگیر و قلعهٔ اوسه مفتوح گردید - تبئین این مقال آنکه - چون خاندوران بهادر بفرمان والا بعد از انقیاد عادلخان بتسخیر قلاع مذکوره مقید گردید - نخست بپاسبانان هردو قلعه پیغام داد که اکنون که همگي حصون و ولایات بی نظام از شگرفیِ اقبال گیتي آرای شهنشاه اقلیم‌کشا مسخر گشته - و عادلخان از خواهش ناروای این دو قلعه باز آمده - اولی آنکه قلعها را باولیای دولت قاهره واگذارند - و الا عن قریب هردو حصار بجبر و قهر مفتوح خواهد شد - و جان و مال شما عرضهٔ تلف خواهد گشت - آن عاقبت نشناسان بی اساس مآل کار بنظر در نیاورده باستحکام برج و باره پرداختند - خاندوران بهادر روز یکشنبه بیست و پنجم محرم در سواد قصبهٔ اودگیر دایره نموده بعد از ملاحظهٔ دور حصار بتقسیم

صوب توجه نموده بذات اقدس دو سه قلاده شیر نر و قوی پیکر را بتفنگ شکار فرمودند - و شیر بچها را بدستیاری اقبال زنده گرفتند - مداحان آن سرزمین از اسرار مذکوره روانی باداء زمزمهٔ دعا و مزوانی سر ابد پادشاه عالم شکار بفلک دوار رسانیدند ٭

ششم جمادی الاولی تربیت خان بعنایت خلعت و علم و اسپ سر افراز گشته بدانش صوبهٔ جیت پور که از حافظه گرانی و تباه رسیدی بد زنی و شرارت اندوزی می پرداخت - دستوری یافت - درین تاریخ پیشکش معتقد خان دهشت فیل که از اوڑیسه ارسال داشته بود بنظر اکسیر اثر در آمد - و از افیال مزبوره یاقا فیل باوهر اکلیل خلافت صبیهٔ پادشاهزادهٔ والا قدر مرحمت شد ٭

دوازدهم تربیت خان بادراک شرف ملازمت مباهی گشت - و رسیدار ولایت جیت پور را که تاب صدمات کندآوران نصرت شعار در خود ندانسته از راه انکسار پیش آمده بود همراه آورده بسعادت آستانبوس فایز گردانید - امان بیگ از اصل و اضافه بمنصب هزاری هزار سوار و خدمت قلعه داری حصار قندهار سر بلند گردید ٭

چون موسم بارش منقضی شد اعلام اقبال شانزدهم از راه اوجین و گهاتی چاندا بصوب دار الخلافه نهضت نمود - خدائیخان را بمرحمت خلعت و اسپ با زین مطلا سرافراز گردانیده بگورکهپور که در اقطاع او مقرر بود رخصت نمودند - ازانجا که از عرضداشت وزیر خان بمسامع جلال رسید که میرزا خان ولد شاه نواز خان بن

جز اطاعت چاره نیافته نزد خان دوران بهادر آمد - روز پنجشنبه هشتم جمادي الاولی که از آغاز محاصره تا این وقت سه ماه وکسری گذشته بود قلعه را با اسمعیل نبیرهٔ ابراهیم عادلخان که درانجا محبوس بود و محمد عادلخان برای گرفتن او بلطایف الحیل سعی را استعمال میگردانید به بندهای بادشاهي سپرد - و چنان حصار استوار که بر فرق کوهچه از سنگ و ساروج در کمال متانت اساس یافته و سوای خندقی ژرف که بر دور آن کنده اند خندقی دیگر در سنگ پدید آمده از مواد فزونی رصانت آن دژمتین گشته است . بکمتر مدتی مسخر گردید - اسمعیل پسر درویش محمد است و نخستین پسر ابراهیم عادلخان و همشیره زادهٔ محمد قلي قطب الملک چون ابراهیم عادل خان مي‌خواست که پسر دوم او محمد جانشین گردد بدولت نام غلامی کلاونتي که در نوکری او اعتبار تمام یافته قلعه داراینجا پور شده بود در مرض موت وصیت نمود - که بعد ازو محمد را بسري بدوانند - پس ازانکه ابراهیم از جهان گذشتني در درگذشت و محمد بر مسند حکومت نشست - درویش محمد را نابینا گردانید - زنان درویش محمد اسمعیل را که دران ایام شش ساله بود مصحوب چندي پنهاني نزد بی نظام فرستادند - باشد که از چنگ دشمنان رهائي یابد - و از بیم آنکه مبادا رسیدن اسمعیل شهرت پذیرد و خاطر عادلخان ازان انحراف گیرد نادیده پیش میدي مفتاح قلعه دار اودگیر روانه ساخت - و مدت ده سال اسمعیل را درانجا بزندان نگاه داشت - و درین وقت که حصن اودگیر مفتوح گردید اورا حواله نمود - خان دوران بهادر منصب

ملچار پرداخته - نظر بهادر خویشگی و اهتمام خان و پهلوان درویش
صرخ را درون قصبهٔ محاذی دروازهٔ جنوبی - سرافراز خان دکنی و
سزاوار خان ولد لشکر خان و چندر سین بندیله را بمقابل ریختهٔ قلعه
که میان جنوب و مغرب واقع است - و تابینان مبارز خان و محسن آقای
رومی با طایفهٔ برق انداز و زلفی آتش زن را غربی حصن که نقب
پذیر بود معین ساختند - و مقرر شد که هرگاه ملچار گزینان را
بکمک احتیاج افتد - تابینان خود را بفرستند - دلیران کار طلب
بدستیاری همت و پایمردی جلادت ملچارها پیش برده شروع
در کندن نقب نمودند - و چون نقبها بقلعه نزدیک رسید حصار
نشینان را پای ثبات از دست رفت - و سیدی مفتاح حبشی پاسبان
قلعه مضطرب گشته بخاندوران بهادر پیغام داد که اگر مرا در سلک
بندهای درگاه خواقین پناه منخرط سازند قلعه را تسلیم نمایم - خان
دوران بهادر با آنکه ملتمسات او را قبول نمود آن کوتاه بین آرزوهای
دیگر که شایستگی پذیرائی نداشت درمیان آورد - خان مشار الیه
نقبی را که سر بپای برج شیر حاجی کشیده بود آتش زد - اگرچه
تمامی آن برج که دورش نزدیک صد گز بود با توپ و ضربزن و
دیگر ادوات پیکار که بر فراز آن بود بپرید - لیکن ازان رو که بخالی
بقواعد حصن ارک راه نیافت سردار لشکر فیروزی دران روز دلاوران
نبرد آئین را از یورش باز داشته بمفتاح گفته فرستاد که اگر از
عاقبت بینی و خرد گزینی حصار باولیای دولت پایدار بسپارد
بجان امان می یابد - و الا زود باشد که طعمهٔ شمشیر آتش افشان
فتنه نشان مبارزان ظفر نشان گردد - سیدی مفتاح از طغیان هراس

دولت آسمان صولت مفتخر است بپاسبانی آن باز گذاشته عنان سعادت بر تافت - پس از رسیدن عرائض خان دوران بهادر بپایهٔ سریر گردون نظیر فرمان شد که مطابق تجویز خان مشار الیه هردو قلعه دار را در ولایت تلنگانه جاگیر تن نمایند - و از پیشگاه عنایت خان دوران بهادر را خلعت خاصه و اسپ از طویلهٔ خاصه با یراق طلا و فیل از حلقهٔ خاصه با یراق نقره و ماده فیل مرحمت نموده فرستادند - مغل خان ولد زین خان کوکه باضافهٔ پانصدی ذات و پانصد سوار بمنصب دوهزاری ذات و هزار و پانصد سوار و بقلعه داریٔ اودگیر نوازش یافت *

سه هزاری ذات و هزار و پانصد سوار و منصب خوش نشان برای سیدی مفتاح از درگاه جهان پناه التماس نموده بقلعهٔ اوسه که در اثنای قبل حصن اودگیر بآن مکان رفته بود از ترتیب ملچار رشید خان را با گروهی جنگ آزمای نبرد آرا بمحاصره گذاشته بود شتافت - و به بهوجراج قلعه دار گفته فرستاد که اگر بتازگی از تسخیر قلعهٔ اودگیر عبرت گرفته بی محنت تازه حصار واگذارد - از دستبرد بهادران قلعه کشا رهائی خواهد یافت - و الا بکیفر اعمال نا شایسته گرفتار خواهد آمد - چون از قبول این معنی خبری بخان دوران بهادر نرسید - پیکار گزینان نصرت آئین را اشارت نمود تا در تسخیر آن سعی نمایند - با آنکه از بالای قلعه توپ و تفنگ پی هم می انداختند شیران بیشهٔ وغا در اندک وقتی ملچارها بخندق نزدیک رسانیده از هر جانب نقبها دوانیدند - درونیان را از دیدن این جسارت ارکان استبداد متزلزل گردید - و از امن پژوهی زنهار طلبیدند - بهوج راج قلعه دار که تشتت خاطر او از همگنان افزون بود جز سپردن حصار راه نجات ندانسته بخان دوران بهادر گفته فرستاد که قلعه را می سپارم بشرطیکه امان نامه داده مرا در زمرهٔ بندگان درگاه والا در آورید - و بعد ازان که خاطرش مطمئن گردید بیست و نهم جمادی الاولی که از ابتدای محاصره تا این تاریخ سه ماه سپری گشته بود خان دوران بهادر را دیدهٔ حصار سپرد - سرکردهٔ عساکر فیروزی هزاری ذات و پانصد سوار منصب برای او تجویز نموده بدرگاه عرش اشتباه معروض داشت - که از نظم و نسق قلعه خاطر فراهم آورده و اهتمام خان را که بقدم بندگی این

رسید - پهلوان ناگ وال رایسند هر سال که بطلبش مرزبانان بود بدرگاه والا آمده یک فیل پیشکش نموده و بعنایت خلعت و اسپ نوازش یافت *

تعیین افواج ظفر امتزاج بر مرزبان دهندهیره

چون از پیشگاه عنایت خداوندی ولایت دهندهیره بیدورام ولد بلرام پسر کلان راجه گوپال داس گور مرحمت شد او با جمعیتی بر ولایت مذکور رفته ایندرمن زمیندار آنجا را جبرا و قهرا ازانجا برآورده و ولایت را بتصرف در آورد - و پس از چندی زمیندار مزبور حشری فراهم آورده بقصد پیکار بیدورام آمد - و ازروی استیلا آن ملک را دیگر باره متصرف گشت - بنابران راجه بیتلداس بتادیب آن مفسد وازو اثر مامور گردید - وحسب الالتماس راجه معتمد خان و بیدورام مذکور که برادرزادهٔ راجه بیتلداس است و سید عبدالماجد بامروهه و جیرام ولد راجه انوپ سنگه و راجه بهروز ولد راجه روزافزون و خواجه ابوالبقا برادرزادهٔ عبدالله خان بهادر فیروزجنگ و سید چاون و هرسنگه ولد راورتن و ... خان پسر ملک علی و امیربیگ ولد شاه بیگ خان کابلی و داراب بیگ قدیمی و سید سعادت الله حاجی توری و ششصد سوار احدی کماندار و برق انداز بهمراهی معین گشتند *

و بیست و پنجم راجه بیتلداس و معتمد خان و دیگر منصبداران را در حضور مرتبت خلعت و اسپ عنایت نموده بدان صوب مرخص گردانیدند - اگرچه شهنشاه ملک بارگاه پیش از جلوس مبارک

آغاز دهم سال

هجدهم سال از دور اول جلوس مقدس

شهنشاه بی‌همال پادشاه با فر و اقبال

روز جمعه غرهٔ جمادی الاولی سنه هزار و چهل و هشت مطابق نهم آذر ماه دهم سال الهی دوم سال از جلوس اقدس سریر آرای خلافت و جهانبانی آغاز شد - و ابواب مسرت بر روی روزگار باز نشاط آمدی تازه گردید - و عشرت روی بی اندازه *

دوم ساحت اوجین بنزول اعلام نصرت فرجام منور گشت - مبر فیض الله سلطان برهمن خان را خلعت و علم مرحمت نموده بسرکار بلچانه که در تیول او بود دستوری داده *

دوازدهم موضع کهجوری از مضافات پرگنهٔ رامپور مخیم اقبال گردید چون موضع مذکور وطن راوهتی سنگه بود یک فیل بعنوان پیشکش گذرانید . و بعنایت خلعت سر برافراخت *

شانزدهم نواحی پرگنهٔ خیرآباد دائره شد - و ازانجا که گذار اردوی گیهان پوی از پرگنهٔ پلیا که در اقطاع مادهو سنگه است واقع شد - موهن سنگه و چهار سنگه پسران او دولت ملازمت اندوخته یک فیل پیشکش نمودند . و هردو بمرحمت خلعت و اسپ سرافراز گردیدند *

بیست و یکم مندار از توابع پرگنهٔ بروده مرکز رایات جهانکشا

معاودت نمودند - بی بدل خان گیلانی تاریخ انجام این مقام فیض انتظام * مصراع *

قبلهٔ اهل زمان شد مسجد شاه جهان *

دو ازدهم راج کنور پسر بیتهه‌راٹا جگت سنگه بدرگاه عرش اشتباه آمده دولت تقبیل آستان سلاطین مطاف اندوخت - و نه اسپ پیشکش گذرانید - و بمرحمت خلعت و سرپیچ مرصع و مالاي مروارید سرافراز گردید - عرضه داشت خانزمان بهادر مشتمل بر مژدهٔ تسخیر حصار جنیر و جزآن و تمشیت پذیرفتن مهام دکن و دفع فساد دکنیان بپایهٔ سریر فلک نظیر رسیده اولیاي دولت ابد قرین را نشاط آگین ساخت - تفصیل این اجمال آنکه خان مزبور بعد ازانکه از درگاه آسمان جاه مرتبهٔ دیگر رخصت شده بکومکیان و تابینان خود ملحق گشت - و آگهی یافت که ساهوی ضلالت خو بدنوکری عادلخان تن در نداده نمي خواهدکه حصن جنیر و دیگر حصون را به بندهاي پادشاهي بسپارد - و عادلخان رندوله را فرستاد که بیخ قلع بنیاد ساهوی شقاوت نهاد و تخلیص قلاعي که در تصرف آن بد نژاد است با هوا خواهان این سلطنت جاوید طراز یکدل بوده از صواب دید سرکردهٔ افواج قاهره بیرون نرود - بجنیر شتافته مداخل و مخارج حصار بنظر در آورد - و بهادر خان را با کار طلب خان و راوتي سنگه و اورنگ خان و سید میرزا و قریب هزار سوار راٹا جگت سنگه و هزار پیاده برق انداز تعین نمود تا بمحاصرهٔ قلعه پردازد - و خاطر از تقسیم ملچار و تهیهٔ مواد محاصره وا پرداخته بارادهٔ استیصال ساهوی خسران مآل که در حوالي قصبهٔ پونه اقامت

در اثنای نهضت الویهٔ ظفر پیکر از جنیر بدارالخلافهٔ اکبرآباد زیارت مقتدای ارباب تقلید و اطلاق - پیشوای رمز شناسان انفس و آفاق - رهنمای سرگشتگان بادیهٔ یقین - خواجه معین الدنیا و الدین - دریافته بودند چنانچه در تضاعیف وقایع پیش از جلوس مقدس گذارده آمد اما چون بعد از فوز بمرتبهٔ خلافت الهی این معنی جلوهٔ ظهور نیافته بود - خاقان حقیقت اساس بمتابعت نیاکان بزرگوار که پس از اورنگ نشینی بر تربت جنت رتبت آن واقف سرایر کونی و الهی رفته استمداد فتوح نموده اند بصوب اجمیر متوجه گشتند *

هفتم شهر رجب بآن شهر کرامت بهر ورود سعادت آمود فرموده دولتخانهٔ والا را که بر ساحل تالاب آناساگر ترتیب یافته به نزول اقدس فروغ آگین گردانیدند - حضرت جنت مکانی بربند این تالاب دلپذیر عمارتی از سنگ مرمر بنا نهاده بودند - بفرمان سریر آرای جهانبانی حضرت صاحبقران ثانی جهروکهٔ دولتخانهٔ خاص و عام در نهایت دلکشائی و روح فزائی انجام پذیرفته است - قریب سه لک روپیه صرف این عمارت شده - از نصف کمتر در ایام دولت حضرت جنت مکانی - و بیش از نصف درین عهد سعادت مهد - پایان روز از دولتخانهٔ معلی تا مزار خلد آثار آن اسوهٔ اصحاب تحقیق ازروی ادب پیاده رفته رسم زیارت بتقدیم رسانیدند و مبلغ ده هزار روپیه بسدنه و مستحقین آن مکان فردوس نشان عنایت کرده بمسجدی که در ایام مراجعت از جنیر حکم بنای آن صادر شده بود و پس از جلوس مقدس بصرف چهل هزار روپیه باتمام رسیده تشریف فرمودند - و بعد از نماز شام بدولتخانهٔ والا

ساهوجي فرار نمود - خانزمان بهادر بر اینمعني آگاهي یافته هرچند اردو بشیاره نکذشته بود - و رندوله هم بلشکر نه پیوسته - در توقف مصلحت ندیده بتماشي در امد - نشود که آن سیه روي تباه شده بپامالي برسد - و از اتفاقات حسنه ببهمان منزلي که ساهو مي نوردید بر اثر آن واژون اثر راهي گشت - درین وقت خبر اوردند که آن گمراه نامه سیاه در حصار مورنجن که میان کوه و جنگل واقعست و ازینجا پانزده کروه مسافت دارد فرود امده مي خواهد که لختي توقف نموده روانه گردد - سرکردهٔ لشکر نصرت طراز جا و ریز مه گروهي قلعه رسیده بر فراز کریوه بر امده - و سپاهي ادبار زده اي دیده با آنکه از دشوار پیمائي راه و کثرت گل والي قلیلي باو رسیده بودند پائین آمده بطرف غنیم رو آورد - ساهوجي مقهور از سطوت دلیران کار طلب مغلوب هراس گشته برخي از احمال و اثقال را بجلدي روانه ساخته - وتتمه را گذاشته خود نیز از عقب راهي گردید اندکي از راه قطع نموده بود که مبارزان بیگار بزود در رسیده اساس هستي بسیاري از مقاهیر بآب تیغ خون آشام بر انداختند - و بگرد آوري اسبابي که آن مقهور گذاشته براه فرار شتافت نپرداخته قریب هوازده کروه تعاقب نمودند - چون از فزوني سرما و فراواني تردد در گل والي با مراکب اکثر منصبداران و تابینان خانزمان نیروي حرکت نماند ساهوي فساد خو فرصت غنیمت شمرده همراه جمعي از چنگ بهادران ضرغام صولت ببزاران جان کندن رهائي یافت - دلیران نبرد آزمایند و بار و اسپ و شتران اورا با نقاره و چتري و پالکي و نشانهاي خویش بي نظام که اورا نظام الملک نامیده

داشت برهانپوري در آمد - و بکنار درياي نربده رسیده از کثرت
بارندگي و طغیان آب نزدیک یک ماه توقف نمود - همین که آب
روبکمي آورد ازان رود عبور نموده بر کنار آب ایندان ...
بارهمانو ... آمد - ... ... - ججهار
شایان ... بکرماجیت ... و ... گرفته داشت - و چون
میان افواج قاهره و آن مردود سه درياي کلان آب ایندان و ... و ...
طغیاني داشت - رندوله خان پیش ازین بخانجهان نوشته بود که
... سایر ... از ... تا نوشتهٔ
من نرسد پیش نیائید - خانزمان ببهادر ... کس فرستاده
در باب تعاقب آن بد عاقبت مشورت خواست - و بعد از رسیدن
نوشتهٔ رندوله مطابق ارادهٔ او از درياي ایندان گذشت -
و سه فوج از دلاوران نبرد جو ترتیب داده کار فرمائي یکي
بخویش و دوم براو سترسال و سوم به ... مقرر گردانید
و راه نور گهات که وسعت و آبادي داشت پیش گرفت - دریا دولا
ساهوي ... چون ... ... از گذار گوندها عبور نموده
بولایت گوکن در آمد - و به ... راجپوتي و دیگر مرزبانان
آن نواحي پناه برد - باشد که اورا پنهاني جاي دهند - چون
زمینداران مذکور از مآل اندیشي آن نکوهیده فرجام را پناه کامي
تمام از حدود خود راندند - ناچار معاودت نموده از گذار گوندها فرود
آمد - درین اثنا عسکر فیروزي ازان گذار گذشته داخل ولایت
گوکن گردید - و رندوله نیز خود را نزدیک گذار رسانید - آن تیره
راي ادبار گرا عنان عزم از دست واگذاشته باسیمه سري جانب

اگر رهائی خود می خواهی با عادلخان بساز که فرمان چندین
رفته - و الا زود باشد که نایرهٔ شمشیر مبارزان قلعه کشا کاخ زندگانی
ترا خاکستر گرداند - او ناچار بمتابعت عادلخان تن در داده التماس
عهد نامهٔ عادلخان نمود - پس از وصول عهد نامه از خرد تباهی
آرزوهائی که نه درخور حوصلهٔ کوتاه او باشد درمیان آورده ازانچه قرار
یافته بود برگشت - و چون استیلای شیران بیشهٔ وغا روز بروز بتزاید
نهاد - و نزدیک رسید که حصار کشایش یابد - ساهوی مخذول از
قلعه برآمده در کمرکوه زنهار را طلبیده دریافت - و خویش بی
نظام را باو سپرد - و پذیرای نوکری عادلخان گشته مقرر ساخت که
حصن جنیر و غیره را به بندهای درگاه آسمان جاه حواله نماید -
صباح آن طوماری مشتمل بر بعضی ملتمسات مصحوب قاضی
ابوسعید که عهد نامهٔ عادلخان آورده بود و وکیل خود نزد خانزمان
بهادر فرستاده - ازانرو که حکمی درین باب بخانزمان بهادر نرسیده
بود خان مزبور جواب آن را موقوف داشته قاضی ابوسعید را رخصت
نموده - و نقل طومار را با عرضه داشت خود روانهٔ درگاه والا گردانید
و بعد از ورود یرلیغ قضا نفاذ متضمن پذیرائی ملتمساتش آن دل
جای باخته را مطمئن ساخت - ساهو جمعی را از معتمدان خویش
همراه قاضی ابوسعید با نوشتجات مشعر بر سپردن حصن جنیر و
دیگر حصون متینه مثل تربنک و ترنگلواری و هریس و جودهن
و جوند و هرسرا باولیای دولت قاهره پیش خانزمان بهادر فرستاده
سردار افواج فیروزی پس از رسیدن این جماعت برای پاسبانی
هریک از قلاع مذکوره یکی از بندهای بادشاهی را با گروهی از .

باخود میگردانید بدست آورده قرین فتح و نصرت مراجعت کرده - و شب هنگام در مکانی که کُتل والی کهتر داشت دایره نمودند - وازانرو که خیمه‌های عسکر منصور نرسیده بود خیام آن گم گشتگان بادیهٔ فرار را که بغنیمت گرفته بودند برپا ساخته بآسودگی گذرانیدند - و آن ضلالت اندیش در یک شبانروز خود را بپای قلعهٔ ساهولی رسانیده نخست خواست که بدست تربانگ و تربکاواری برود - لیکن ازبیم آنکه مبادا در راه بدست غازیان لشکر ظفرکردار آید همانجا اقامت نمود - و جمعی را که همواره با او طریق مرافقت می پیمودند نگاه داشته باقی را مطلق العنان گردانید - و خود با پسر تیره اختر و قلیلی از اسباب و اموال که همراه او بود باراده تحصن بقلعه درامد خانزمان بهادر دوازده کروهی ساهولی این خبر شنفته با وجود صعوبت راه در یک روز بپای حصار رسید - کشکچیان پائین قلعه و طایفهٔ که بفراهم‌آوردن آذوقه می‌پرداختند از مشاهدهٔ لشکر فیروزی مضطرب گشته گریختند - و تمامی آذوقه با عطایا بتصرف غزاة افواج قاهره درامد - سرکردهٔ لشکر اقبال ملچارهای متلاقی دروازهٔ کلان قلعه را براجه پهار سنگه بندیله سپرده بر متحصوران راه آمد شد باز بست - پس از چندی زنبوله نیز در رسیده برابر دروازهٔ چهارم که از دروازهٔ نخستین تا این در بواسطهٔ کوه و جنگلی که درمیان واقع شده هفت کروه مسافت بود ملچار ساخت - بعد ازانکه از هرسو جانب کار بر حصار نشینان تنگ شد ساهوی ادبار آثار بکرر بخانزمان بهادر نوشت که قلعه را می سپارم بقرار آنکه مرا در زمرهٔ بندگان درگاه خواقین پناه دراورید - خان مشار الیه پاسخ میداد که

داد . که اگر می خواهی که از دست انداز بهادران کشور غیر محروس مانی خود را با پیشکش شایسته برسان - و الا عن قریب اساس زندگانیت از پا خواهد در آمد - پس ازانکه عساکر منصوره یک منزلی ناگپور رسید کنک سنگه با وکلای او آمده خاندوران بهادر را دریافت - و ظاهر شد که دود سودا بدماغش دویده است - و باد غرور در سرش پیچیده - و بدانچه خاندوران بهادر بزبان کنک سنگه حواله نموده بود تن در نداده میخواهد که بمکر و تزویر بگذراند - خان مذکور بناگپور رسیده کشایش حصن آنرا که بمتانت و استواری از دیگر قلاع ولایت کوکیا امتیاز داشت وجه همت گردانیده بترتیب ملچار و تهیهٔ دیگر مواد قلعه کشائی پرداخت - و بتدبیرات صایبه و آرای ثاقبه در عرض پنجروز ملچار ها بکنار خندق رسانیده قوایم عزیمت حصار نشینان را متزلزل گردانید - ناگزیر مقاهیر که بحصانت قلعه مغرور گشته آتش فتنه می افروختند از در استکانت در آمده زینهار طلبیدند - خان دوران بهادر گفته فرستاد که اگر رستگاری خود میخواهید همگی اسباب و اسلحه و دواب را درون قلعه گذاشته بیرون آیید - ازانجا که اسباب هلاک شان آماده شده بود - و ابواب زوال کشاده - از قبول اینمعنی سر برتافته در استحکام قلعه کوشش نمودند سرکردهٔ لشکر پهلوان درویش سرخ را اشارت نمود تا بر خندق حصار که عرضش هشت ذراع بود و ژرفا ده بند محکم بربست - مبارزان لشکر اسلام ازان عبور نموده قلعه را گرد گرفتند - در خلال این احوال کیبا زمیندار چاندا که بطلب خاندوران بهادر از ملک خود راهی گشته بود با هزار و پانصد سوار و ده هزار پیاده آمده هفتاد هزار

سوار و پیاده همراه مردم شاه و تعیینی کرده و قدغن نمود که زود
بدانصوب شتافته قلع را بتصرف در آورند - و شاطر از انجام این مهام
فراهم آورده روزی چند در آن نواحی بسر برده خویش را بی نظام که
شاهو اورا دروندواه داده بود و رندوله در راستی سپردن از دولتخواهان
سلطانی این انتصام بیان نشان نموده منتظر جواب بود - اقامت نمود
درین اثنا نوشتهٔ عادلشاه که منبی از آمدن خویش بی نظام بود بروندواه
میرسید - و رندوله اورا حوالهٔ خانزمان بهادر نموده با شاهو به بیجاپور
راهی میگردد - خانزمان بهادر از آنجا بسمت دولتآباد معاودت
کرده بملازمت بادشاهزادهٔ نامدار محمد اورنگ زیب بهادر رسید ه

اکنون بنگارش تتمهٔ احوال خان دوران بهادر و فتوحاتی
که بیمن اقبال خاقانی پس از انتظام حصون اوسه و اودگیر
اورا دست داده می پردازد

چون خان مشار الیه شنیده بود که قطب الملک فیلی دارد
گجموتی نام که بحسن صورت و لطف سیرت سرآمد افیال اوست،
و فرمان طلب آن نیز از پیشگاه خلافت صادر گردید بنابران از تسخیر
حصار اوسه و اودگیر واپرداخته بکوه گیر که سرحد ملک قطب الملک
است رفته - و به ترغیب و ترهیب آن فیل را با بیست و پنج هزار
هون که مبلغ یک لک روپیه باشد بصیغهٔ نعلبندی ازو گرفته -
و ازانجا بفور دیوگته آمده حصار کتلیر و آسته را که از توابع پرگنهٔ
کرمانی گانو و برار است - و جمعی از گوندان فتنه پرست آنرا در
تصرف داشته اطاعت حکام و صوبه‌دار نمی نمودند - مفتوح گردانیده
و کنک سنگه بیس را نزد کوکیان مرزبان دیوگته فرستاده پیغام

آن سپهدار خان‌تحقق داشت چون بر افروخته آمد یک برج و انتهی از دیوار با جماعهٔ سخانیل پرید - ر راهی وسیع واگشت - مبارزان پیکار پژوه خصوصا سپهدار خان و راجه جیسنگه بپایمردی شهامت بقلعه در شده تمامی مقهوران را از هم گذرانیدند - و دیوجی قلعه دار زنده گرفتار آمد - گوکیا از شکوهی اقبال حضرت شاهنشاهی خود را در معرض تلف دانسته روز مبارک دو شنبه بیست و نهم شعبان پانزده گروهی دیوگده آمده خان دوران بهادر را دید - و مبلغ یک لک و پنجاه هزار روپیه نقد و همگی فیلان خود را که از نر و ماده یکصد و هفتاد بود پیشکش سرکار والا کرده مقرر نمود که بعد ازین از مسلک قویم خدمتگذاري و منهج مستقیم فرمانبرداری بیرون نیاید - و در هر سه سال چهار لک روپیه بخزانهٔ عامره برساند - چون آثار رسوخ گوکیا در بندگی این دولت بلند صولت بظهور پیوست خان دوران بهادر حصن ناگپور را باو باز گذاشت - و باجنود نصرت آمود بنواحی کالي بهیت رسیده از بهیم سین سرزبان آنجا که درین هنگام برهنمونی طالع دولت عبودیت خاقان ممالکستان دریافته بود یک فیل با مادهٔ فیل بعنوان پیشکش گرفته بدرگاه خواقین پناه راهي گردید *

پانزدهم رجب الویهٔ ظفر پیکر از خطهٔ فیض اساس اجمیر بصوب دار الخلافهٔ اکبراباد نهضت نموده ساحل تالاب جوگي را فروغ آمود گردانید - راجه گجسنگه بمرحمت خلعت خاصه و اسپ از طویلهٔ خاصه بازین مطلا و فیل - و راج کنور وله رانا جگت سنگه بخلعت وکهپوه مرصع و شمشیر با یراق طلای مینا کار و اسپ و فیل

روپیه مهمانی گوبان گذرانید - و سنگرام زمیندار کذور نیز بحکم
اقدس نزدیک دو هزار سوار و پنجهزار پیاده از سپاهی و بغماچیا
و فراوان اسباب و سواری که در تمامی ایلغوری از اهل ولایت کوکیا
که هنگام عبور افواج قاهره گرفتند - در شعاب جبال و اماکن معضله
فراهم آمده بودند گرفته بود همراه آورده بلشکر فیروزی پیوست -
و پس از آگهی بر حقیقت محاصره و انجام پذیرفتن نقبها یکسو دانسته
که بکار فرمائی پهلوان درویش بزودی کار آمده بود بخان دوران بهادر
گفت که اگر بالفعل پرانیدن قلعه موقوف دارید یکمرتبه آن شوریده
سر تیره بخت را آگاه میگردانم - باشد که از گران خواب غفلت بیدار
گشته ره گرای اطاعت شود - و باتفاق کوکیا کس نزد کوکیا فرستاده
باندرزهای کبرا و مواعظ هوش افزا بر سر انقیاد آورد - او وکیل خود
را با طوماری که اسامی یکصد و پنجاه فیل نر و ماده دران مندرج
بود پیش خان دوران بهادر فرستاده التماس نمود - که اگر دست از
محاصره باز داشته مرا امان دهید آمده افیال مذکوره می گذرانم -
خاندوران بهادر پاسخ داد که رهائی او منحصر دران است که حصار
از متحصنان خالی گذاشته با فیلانی که داخل طومار کرده فرستاده
است بیاید تا جمعی برسم کشک درانجا بنشانیم - چون وکیل
کوکیا بگذاشتن قلعه راضی نشد دلیران ناموس پرست نقب ملچار
پهلوان درویش را آتش داده یک برج قلعه را با جماعهٔ مقاهیر که
بر فراز آن بودند پرانیدند - ازان پس در نقب راجه جیسنگه که
بپای برج کلان سر کشیده بود آتش زدند - اگرچه از کمی باروت
نپرید اما خلل فاحش بقواعد آن راه یافت - نقب سیوم که اهتمام

زمیندار دهندهیره دستوری یافته بودند و پس از رسیدن آنجا حصار شهرآرا که در نهایت استحکام و متانت بود محاصره نموده قلعه نشینان را در مضایق اضطراب انداخته - و ناگزیر مرزبان آن ولایت زینهار طلبیده معتمد خان را دیده بود - و ولایت را باولیاء دولت قاهره وا گذاشته - بتقبیل عتبهٔ جلال عز افتخار اندوختند - و معتمد خان زمیندار مذکور را با یک فیل که ازو بر سبیل پیشکش گرفته بود به پیشگاه حضور آورد - اعلی حضرت جان بخشی او نموده حکم فرمودند که در قلعهٔ جنیر محبوس دارند *

شب پانزدهم که لیلة البراة بود ده هزار روپیهٔ مقرر به نیازمندان مرحمت فرمودند *

وصول موکب معلی بدار الخلافه اکبر اباد وگذارش مجلس شمسي وزن

فرازندهٔ چتر جهانباني حضرت صاحبقران ثاني روز پنجشنبه هژدهم از باغ نور منزل بر فیل کوهسار آسمان رفتار بدار الخلافه توجه فرمودند - و بهزاران خجستگي داخل ارک گشته ایوان عرش مکان دولتخانهٔ خاص و عام را که برای فرخنده مجلس وزن شمسي انتهای سال چهل و پنجم و آغاز سال چهل و ششم از عمر ابد طراز بسان فردوس برین ارایش یافته بود نور آگین ساخته بر سریر فلک نظیر که به تخت مرصع زبان زد روزگار است جلوس نمودند - این ایوان بجای ایوان پارچه که در زمان پیشین و چندی درین دولت ابد قرین نیز بر روی جهروکهٔ دولتخانهٔ خاص و عام می کشیدند - و ایوان

و چندي ديگر از راجپوتان نامي مثل راو لوبي چوهان و راوت مانسنگه چونداوت و غيرايشان نيز كه همراه راج كنور بودند بخلعت و اسپ سرافراز گرديده دستوري يافتند و برايا سلطنت مانگه يک فيل مرحمت نموده براج كنور حواله نمودند كه به پدر برساند ٭

هژدهم ساحت قصبهٔ سنبراباد كه در تيول راجه جيسنگه مقرر بود بنزول اقدس رونق و بها يافت - و پيشكش راجه اسپي چند و يک فيل و بيست هزار روپيه نقد بنظر انور درآمد - اعلی حضرت از قبول رافت اسپ و فيل پذيرفته نقد براجه بخشيدند - شاه بيگ خان باضافهٔ هزاري ذات بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار و بخدمت قلعه داري حصار جنير سرافراز گشت ٭

بيست و پنجم علامي افضل خان و مكرمت خان با عملهٔ دفتر و كارخانجات زايد از راه راست بدارالخلافه مرخص گشتند - و رايات فيروزي بنشاط اندوزي شكار بصوب باري برافراخته آمد ٭

شب بيست و هفتم ده هزار روپيهٔ مقرر باصحاب نياز عطا شد ٭

غرهٔ شعبان ملتفت خان ولد اعظم خان بعنايت خلعت و از تغير عبد الرحمن پسر صادق خان بخدمت عرض مكرر نوازش يافت ٭

هشتم منازلي كه بركنار تالاب باري در عرض دو سال بصرف يک لک و چهل هزار روپيه انجام پذيرفته بفر قدوم شهنشاه فلک بارگاه رشک افزاي خلد برين گرديد - چون از سنگ سرخ در كمال دلكشائي اتمام يافته بود بلال محل موسوم گشت - درين تاريخ سيف خان صوبه دار اكبرآباد بادراک دولت ملازمت سربرافراخت راجه بتهلداس و معتمد خان و ساير بندهاي پادشاهي كه بمالش

در اوایل دولت ابد اساس آن بنیان سپهر مدار مقرر گردانیده اند و بنام
که در دربار سلطانی که از درگاه عواطف الهی است پر و پرنور
بنیاد سلاطین جهانگاه اعلی آمد و صاحبقران سلطان
صاحبقران مادر گیتی که هرگاه دروازه ای یا دخول عقلای از
عقلای خانوادگی سر در افرازی بهتر طریقه مسلوک باشد - و از
دولتخانهٔ خاص و عام الدولتخانهٔ خاص تشریف برده منازل آنرا که
حسب الحکم همایونی که بر زبان فکر بدیع آن اقالیم کشا نور
بود مرتب ساخته بودند فروغ آمود گردانیدند پس از آنکه
بیرون معلی که بنیاد عمارتش ... اسلام پایه مرتبت
ملوم ارزانی داشتند - از جملهٔ بناهای دولتخانهٔ خاص خانه ایست
طنبی از سنگ مرمر بطول پانزده گز و عرض ده ذراع پادشاهی
که درازی آن چهل انگشت - سقف دیوار این خانه را بگوناگون
نقوش در آراسته بطلا مزین گردانیده - و تو سقف آن دو ساده
نشدن هریک بسقف نیم کاسه که بانواع رنگ آمیزی و انواع
تکلف آرایش داده است در کمال زیبائی واقع شده اگرچه سقف
این خانه را بملاحظهٔ سبکی چوب پوش ساخته اند - اما بروی آن
گلهای سنگین گرفته بطلا ملمع کرده اند که گوئی
لوامع خورشید است از ... - با اسعد جام جمشیدی
در بساط کافوری درخشان و پیش آن ایوان ... کرده
که بهای ایوان پیشین مطابق طرح تازه بنوعی که ... ازای
دشوار پسندان باشد سراپا از سنگ مرمر بطول بیست و شش
ذراع و عرض یازده دو ستونه بنا نهاده اند - مدن ازاره این ایوان

[illegible]

[illegible] آن را از سنگ مرمر که در [illegible]

[illegible] آن را طلا [illegible]

[illegible]

خانهٔ این [illegible] که ظروف [illegible]

صحن [illegible]

خاص که [illegible] آن از سنگ مرمر است و تمام این خانه [illegible]

[illegible] که در جلا و صفا [illegible] از [illegible] سنگ مرمر است [illegible] آئینه [illegible]

اگرچه در آغاز جلوس [illegible] پابوس از [illegible]

کافهٔ برایا را از سجدهٔ که [illegible] مخصوص آفریدگار جهاندار است

واسطه بجای آن زمین بوس قرار داده بودند چنانچه گزارده آمد

لیکن چون بسجده مشابه بود پادشاه حق آگاه در این روز آنرا نیز

جهروکه درشن و همگي بساتين آن طرف آب اشراف دارد - و صنعت‌گران جادوطراز - و هنروران شگرف پرداز صنعت پرچینکاري و آئينه بندي و منبت و ديگر صنايع عجيبه در درون و بيرونش چنان پرداخته اند که پا لغز نظر دوربينان دشوار گزين است - وسط خانه کلان حوضي است پنج در پنج مانند آئينهٔ دل صافي ضميران روشن - که در اطراف چهار کانهٔ آن فوارها در جوش است و دريا سوي رخت کن و سرد خانه و گرم خانه صرا پای حلبي چنان تعبيه يافته که تمام رودخانه و رياض مذکوره در نظر است - طاق و در حمام نيز بشيشهاي حلبي زيب امروز ديگر بدايع گرديده - در زمان دولت حضرت عرش آشياني بر شاه برجي که متصل دولتخانهٔ خاص است مختصر خانهٔ بود از سنگ مرمر و پيش آن ايواني هم ازان سنگ و جزاين عمارتي از سنگ مرمر بنا نيافته بود - در فرمان روائي حضرت جنت مکاني اطراف سه کانهٔ آن ايوانها از سنگ مرمر بر افراختند - درين عهد ميمنت مهد چون عمارات مذکوره پسنديدهٔ طبع دشوار پسند شهنشاه جهان پرور هنر گستر که پيمن نيت عالم آرا * بيت *

زنو نقش بست اين کهن طاق را * عمارت گري کرد آفاق را

بيفتاد آنرا منهدم گردانيدند - و عمارتي ديگر از سنگ مرمر در نهايت دلکشائي مشتمل بر مثمن خانهٔ بقطر هشت ذراع که اضلاع پنجگانهٔ آن مشرف است برود خانهٔ اوادين بغايت رنگين و دل نشين و در سه ضلع غربي آن سه شاه نشين است در نهايت زينت و پيش آن ايواني است سرچشمه اساس پذيرفته - تمامي

منبت است و حاشیه پرچینکاری بعقیق و مرجان و سقفش مانند سقف خانهٔ طینی ٭ نظم ٭

زهی فرخنده قصری کز لطافت ٭ جهانرا نسخهٔ خلد برین است
بزیب امروزی و زینت فزائی ٭ تو گوئی آسمانی بر زمین است

و زیر این عمارت رفیع البنیان منیع الارکان ته خانه ایست روح افزا که درو دیوار آنرا بعضی جا آئینه بندی نموده اند و برخی بطلا و گونا گون رنگها بر آراسته - این خانه دو حوض دارد یکی بآبشار چادری مملو میگردد - و ازان نهری بطول دوازده ذراع و عرض یک منشعب گشته در حوض دیگر که ازان وسیع تر است می ریزد - صحن ایوان مذکور بطول چهل و یک گز است و عرض بیست و نه که در زیر آن خانها ساخته اند و دران خزانهٔ اشرفی است - غربی صحن مزبور چبوترهٔ است از سنگ مرمر که در تابستان پایان روز و شب هنگام بران جلوس میفرمایند - و آن مشرف است بر صحن روی زمین که بطول شصت و شش گز است و عرض پنجاه و پنج - و شرقی آن تختی است از سنگ محک مشرف بر دریای جون و سه طرف صحن پائین عمارات عالیه و وظیفهٔ از سنگ بر افراشته شده که دران اکثر گنجینهٔ جواهر ثمینه و مرصع آلات نفیسه است - جنوبی این صحن منبت نشیمنی است چتر آسا از سنگ مرمر بر چار ستون در نهایت تکلف و صفا و دران زرین اورنگ سدره آهنگ بجلوس مقدس بلند پایگی می یابد - شمالی ایوان دولتخانهٔ خاص ایوانیست بطول بیست و پنج گز و عرض پنج و نیم و متصل آن حمامی مشتمل بر منازل متعدده که بر دریای جون و چمن پای

میان باغ و خیابانهای آنرا همه از سنگ مرمر ساخته اند *

اکنون بنگاشتن منازل فردوس مشاکل نواب فلک نقاب

والا جناب ملکهٔ دوران بیگم صاحب می پردازد

پهلوی آرامگاه گردون‌جاه ایوانی است منقش بگوناگون نقوش در کمال زیبائی و تکلف - و قرینهٔ عمارتی که میان شاه برج و آرامگاه مقدس واقع شده - و پس ایوان طینی‌خانه در رنگ آمیزی بسان ایوان شرقی - در صحن این مبانی بنگلهٔ ایست مشرف بر دریایی چون قرینهٔ بنگلهٔ مبارک - و دو جانب آن دو حجرهٔ است زیب افزا - جدر و سقوف و اساطین بنگله و هردو حجره طلا اندوده و نقوش آموده است - پشت بام این منازل سه تانه بالواح طلا آرایش یافته * بیت *

تا زمین را طبیعت است آرام * تا زمان را گذشتن است آئین

از زمانش بخیر باد دعا * وز زمینش بمهر باد آمین

عالمش بنده باد و دهر غلام * ایزدش یار باد و چرخ معین

نوزدهم بعد از سپری شدن یک پهر و یک گهری از روز جمعه که باختیار انجم شناسان ساعت وزن مبارک بود خاقان بحر نوال ابر افضال را در دولتخانهٔ خاص و عام بطلا و دیگر اشیا بآئین مقرر سنجیدند - و آرزومندان جهان کامیاب گردیدند - درین روز خجسته بپادشاه زادهٔ کامگار ستوده اطوار خلعت زرنگار عنایت شد - وامرای ذوالاقتدار و دیگر بندهای اخلاص‌شعار نیز در خور مرتبت بمرحمت خلعت نوازش یافتند - سعید خان باضافهٔ هزار سوار بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه - و راجه پنهلداس

این عمارت از درون و بیرون پرچینکاری است با قالب احجار - میان عمارت حصل و دو برج دو طبقه طلائی [illegible] به گوناگون نگارش طلا واقع شده - و طرف ایوانی [illegible] از سنگ مرمر که آنرا نیز بزر نقاشی فرموده اند - آرامگاه [illegible] سعادت و مهبط برکات است ایوانی است از سنگ مرمر بدرازی بیست و شش ذراع و پهنای ده و نیم که چندان تا کرسی اساطین منبت اندوده ست - و جداول آن پرچینکاری با احجار ملونه - و سقفش مفرح پرمانی که ساخته آنرا نیز بطلا اندوده اند - عقب این ایوان رفیع بنیان خانه ایست طنبی از سنگ مرمر بطول پانزده گز و عرض هشت و نیم گز - که سقف و دیوار آن در رنگ دیوار ایوان است و بصور و تماثیل نموخجی از منازل آسمان - و دو جانب آن دوشاه نشین است در وسط این منزل اقبال و شاه برج بانگله در سن مبارک است از سنگ مرمر - که مطلع آفتاب خلافت است و آنرا بنقوش طلا زینت افزا گردانیده - بر پشت بام آن انواع طلا چندان تعبیه کرده اند * نظم *

که خلق زان بدو خورشید در گمان افتد

در صحن آرامگاه معلی که هشتاد گز مربع است حوضی است بطول پانزده گز و عرض نه - و دران پنج فواره درجوش * بیت *

درخشنده حوضی چو لوح ضمیر * چو آئینهٔ عقل صورت پذیر

زلالش بروشن دلی چون بصر * بهر قطره اش مایهٔ صد گهر

پیش آن ابشار پست چادری و بر روی آن باغی است - خلد آسا که چار چمنش باقسام ازهار و انواع ریاحین مشحون است چبوتره

بیست و هفتم بهادر خان بمرحمت خلعت و اسپ عربي از طویلهٔ خاصه با زین طلا با ساز پالکي بانقده بدو فلوج مرخص شد - مرشد قلیخان بعنایت خلعت و فیل عز امتیاز اندوخته بدهلی و معاین که خدمت فوجداری آن بدو منوط بود دستوری یافت *

بیست و نهم در ساعت مختار جواهر و مرصع آلات شصت هزار روپیه و اضافه امشهٔ چهل هزار روپیه و شصت هزار روپیهٔ نقد که جمله یک لک و شصت هزار روپیه باشد برسم ساچق بمنزل شاه نواز خان صفوي که بخش ازین کریمهٔ مخدهٔ اورا برای بادشاهزادهٔ بخت بیدار محمد اورنگ زیب بهادر خطبه نموده بودند مصحوب موسوي خان صدر و میر جمله میر بخشي و مکرمتخان میر سامان و خلیل الله خان فرستادند *

بیست و یکم رمضان الله وردیخان را بمرحمت خلعت و اسپ با زین مطلا و فیل و فوجداری سرکار لکهنو و بیسواره بر نواختند *

سلخ ماه عبد الرحیم بیگ برادر عبد الرحمن بی اتالیق عبد العزیز خان پسر نذر محمد خان والي بلخ باراده بندگی آستان سلاطین مطاف از بلخ آمده بتقدیم عتبهٔ فلک رتبه تارک بختمندی بر افراخت - و یکدست باز طویغون و سه تقوز اسپ و همین مقدار شتر بعنوان پیشکش گذرانید - اعلی حضرت اورا مرحمت خلعت و خنجر مرصع و شمشیر با یراق طلائي میناکار و منصب هزاری ذات و ششصد سوار و بیست و پنجهزار روپیهٔ نقد کامیاب گردانیدند - و خدیو حق آگاه تمام این ماه بصوم گذرانیده سي هزار روپیهٔ مقرر بارباب استحقاق بذل نمودند *

باضافهٔ هزاری ذات و هزار سوار بمنصب چار هزاری سه هزار سوار و بعنایت ولایت قندهار برای توطن - و معتمد خان باضافهٔ پانصدی ذات بمنصب چار هزاری هزار و دویست سوار - و نجابت خان که در همین روز احراز شرف ملازمت نمود باضافهٔ پانصد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار و پانصد سوار - و سید حسن باضافهٔ پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار - و فوجداری و تیول داری سرکار بروده و پردل خان باضافهٔ پانصدی ذات و هزار سوار بمنصب دو هزاری دو هزار سوار و خدمت تهانه داری بنگش پایان از تغییر راجه جگت سنگه - و از اصل و اضافه خلیل الله خان قراول بیگی بمنصب دو هزاری هزار سوار - و هریکی از سعادت خان و اکبر ولی سلطان ککهر بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار - و عوض خان قاقشال بمنصب هزار و پانصدی هزار و دویست سوار - سر افتخار افروختند - بهمن یار ولد آصف خان خانخانان سپهسالار بمنصب پانصدی ذات و دویست سوار مفتخر و مباهی گشت - بهادر خان روهیله باستلام آستان معلی فرق مباهات برافراخت *

بیست و پنجم بمزار فیض آثار حضرت مهد علیا ممتاز الزمانی تشریف فرمودند - و هنگام مراجعت منزل پادشاهزادهٔ فرخنده سیر محمد شاه شجاع بهادر که مزاج گرامیش از منهج اعتدال منحرف گشته بود بمقدم فیض توام سعادت آما گشت - آن والا گهر مراسم پا انداز و نثار و لوازم پیشکش بجا آورده مشمول مواطف شهنشاهی گردید *

نگارش نوروز جهان افروز

روز جمعه بیست و دوم شهر شوال سنه هزار و چهل و شش هجری بعد از انقضای هشت ساعت و بیست و پنج دقیقه و هفت ثانیه نجومی آفتاب جهان تاب رخت به بیت الشرف کشید - اورنگ آرای خلافت پس از نوزده روز که عارضهٔ جسمانی آن صحت افزای روحانی جهانرا تیره داشت - درین ساعت مسعود و اوان محمود از آرامگاه مقدس بیرون آمده بر تخت سریر جلوس فرمودند - کامرانی را آب رفته بجو آمد - و فاکامی را سنگ برسبو پادشاهزاده های بخت بیدار رفیع مقدار و امرای نامدار و دیگر بنده‌های اخلاص شعار مبالغ گرامند برسم تصدق و نثار گذرانیدند و جهانی کام اندوز گردید - و شعرای پایهٔ سریر اعلی قصاید غرا بعرض اقدس رسانیده از دریا بار عطایات خاقانی صلات گرانمایه اندوختند - درین روز مبارک نخست پیشکش نواب گردون قباب پادشهزادهٔ جهانیان بیگم صاحب از جواهر گران بها و مرصع آلات و دیگر نوادر اشیا که از انجمله تختی بود زرین بصنایع منبتکاری آراسته و قیمت مجموع دولک و پنجاه هزار روپیه شد بنظر انور درآمد - و بعز قبول یافت - پس ازان پیشکش دراری سمای عظمت و جلال پادشاهزادهای ستوده خصال محمد دارا شکوه و محمد شاه شجاع بهادر و مراد بخش مشتمل بر جواهر ثمینه و مرصع آلات و اقمشهٔ نفیسه از نظر انور گذشت - صباح آن علامی افضل خان جواهر قیمتی و دیگر امتعه پیشکش نمود - و متاع یک لک روپیه شرف

روز جمعه غرهٔ شوال که عید فطر بود بعیدگاه تشریف فرموده
در صحن و فضای دامن امید آرزومندان را گران بار عطایا ساختند *
سوم انقلاب مادهٔ دموی بر اسافل اعضای صحت انتمای
خدیو عالم و خداوند بنی آدم که * ع *

بسلامتش همه آفاق در سلامت اوست

سبب الم شدید گردید - و بتجویز پزشکان آزمونکار و معالجان
میمنت آثار دو مرتبه خون کشیده شد - بادشاهزادهای کامگار و
امرای نامدار مبالغ گرامند برسم تصدق باهل استحقاق رسانیده جاوید
زندگانی آن سرمایهٔ امن و امانی جهانیان - و پیرایهٔ مسرت و کامرانی
عالمیان از درگاه شفابخش حقیقی مسالت نمودند - و بالطاف خفیه
و جلیهٔ حکیم مطلق طبیعت اشرف باعتدال گرائید - و مدت نوزده
روز که ایام وجع و نقاهت بود نه در دولتخانهٔ خاص و عام تشریف
فرمودند - و نه در دولتخانهٔ خاص - گاهی لختی از خاصان پیشگاه
حضور را در خوابگاه مقدس طلب فرموده بشرف کورنش میرسانیدند
و بعواطف ملکانه تسلیه بخش خواطر پژمرده و دلهای آزردهٔ
این گروه اخلاص پژوه میگشتند - و ازانجا که همت پادشاهانه
برفاهیت کافهٔ انام مبذول است اکثر اوقات علامی افضل خان
را درون طلبیده مهام ضروریهٔ ملکی و مالی را سرانجام میدادند

* نظم *

تا بر بساط مرکز خاکی ز روی طبع * زردی زعفران نشود سبزی دوابه
بادا جناب حضرت او مرجع جهان * بگرفته حاشیه ز جناب وی اجتنابه

که پیشکشی این کدخدا و کمبخت در ادای روی کرده آمد -
والا از عهد دولت مهد حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه تا
این زمان صاحبت نشان هیچ یکی از نوئینان والا مکان یک مرتبه
چندین پیشکش نمایان از گردن کشان نگرفته - خانان خاندان خان
دوران بهادر را که جواهر اخلاص و مردانگی او درین ترددات مرده
آزمائی رونقی دیگر داشت - در جلدوی این کار مرحمت خلعت خاصه
با چارقب طلا دوزی و خنجر مرصع و شمشیر مرصع و اضافهٔ هزاری
ذات و هزار سوار دو اسپه سه اسپه بمنصب شش هزاری ذات و
شش هزار سوار دو اسپه سه اسپه که تنخواه آن ده کرور و هشتاد
لک دام است که دوازده ماهه آن بیست و هفت لک روپیه باشد
و بخطاب نصرت جنگ و عطای دو اسپ از طویلهٔ خاصه با زین
طلا و مطلا و فیل از حلقهٔ خاصه با یراق نقره و جل مخمل زربفت
و ماده فیل پادهٔ برابر نواخته - و پرگنهٔ شجاع پور را از خالصهٔ
شریفه برآورده در طلب اضافهٔ او عنایت نمودند - و از بنده پروری
و پرورده نوازی بر زبان حقیقت بیان رفت که درین مهم اگرچه
اکثر بندها مصدر مساعی جمیله گشته اند اما ترددات پسندیده و
تدبیرات گزیدهٔ آن فدوی جان فشان بر همه مزیت دارد - خان
موصی الیه در ازای این نوازش والا لوازم استکانت و مراسم سپاس
بتقدیم رسانیده معروض داشت - که بمددگاری اقبال روز افزون و
کارگذاری دولت ابد مقرون چندین امور دشوار کشای دیر برا
بکمتر وقتی تیسیر می پذیرد - و الا از دست و بازوی این فرومایه
چه آید که در خور پذیرائی بندگان این درگاه خواقین پناه شاید -

پذیرائی داشت - پاینده خان هم پیشکش شایسته بنظر اقدس در آورد. میر جمله میر بخشی نیز لآلی شاهوار و دیگر جواهر که مجموع همه یک لک و سی هزار روپیه شد پیشکش کرد - جمعی دیگر از اولیای دولت نامدار جور دیگر - پیشکش ها گذرانیدند ٭

روز مبارک عید بندۀ پادشاه و اعظم خاندوران بهادر بتقبیل سدۀ سنیه چهرۀ سعادت بر افروخته هزار اشرفی نذر گذرانیدند - و اسمعیل نبیرۀ ابراهیم عادلخان را که بعد از کشایش حصن اودگیر بدستش افتاده بود به بندگاه حضور آورد. فرمان شد که اورا موظف ساخته در حصار دار السلطنۀ اکبرآباد نگهدارند - راجه جی سنگه و مبارزخان افغان و امرسنگه پسر راجه گجسنگه و هادی سنگه والد راو رتن و گروهی دیگر که همراه خان مشار الیه بودند نیز بدولت استلام عتبۀ والا فایز گردیدند - خان دوران بهادر پس از احراز شرف ملازمت هزار مهر مصحف و پیشکش فیل نامی کوکا و غیره با هشت لک روپیه نقد که مرزبانان گوندوانه و جز آن نقدی برسم پیشکش پادشاهی و برخی باو داده بودند بنظر اقدس در آورد - لک روپیه قیمت فیلان شد - و از جملۀ افیال مذکور فیل گجموتی نام که خان مشار الیه حسب الحکم از قطب الملک گرفته و مبلغ یک لک روپیه از جانب خود بر یراق طلائی آن صرف نموده بود چون برافراشت پیکر و نکوئی منظر و لطف خو اتصاف داشت به پادشاه پسند موسوم گردید - و بلک لک روپیه قیمت مقرر شد - سگرف کاری تائیدات رحمانی - و نیرنگ پردازی تقدیرات آسمانی - و کار کشائی اقبال خاقانی - و گیتی پیرائی توجهات جهانبانیست ٭

بیست و ششم سریر آرای خلافت با کواکب ثواقب فلک سلطنت و مخدرات تتق عصمت بمنزل یمین الدوله تشریف فرموده آن نوئین والا مقدار را بصنوف عواطف برنواختند - و متاع پنج لک روپیه از جملهٔ پیشکش یمین الدوله که بعد از ادای لوازم پا انداز و نثار از جواهرگران بها و مرصع آلات و اصناف اقمشه ودیگر نفایس بنظر اقدس در آورده بود شرف قبول یافت - و همانجا نعمت خاصه تناول نموده هنگام فرو نشستن آفتاب دولتخانهٔ معلی را به پرتو انوار خلافت فروغ آگین ساختند - درین نوروز مسرت اندوز آنچه از پیشکش بادشاه زادهای والا نژاد ونوئینان اخلاص نهاد بشرف قبول رسید سی لک روپیه بود *

سوم ذي القعده بخان دوران بهادر نصرت جنگ اسپ از طویلهٔ خاصه با زین طلا مرحمت شد - صلابت خان ولد صادق خان از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری ذات و هشتصد سوار سر بلند گردید - میر اعظم کاشغري بمنصب پانصدي دویست سوار سرافرازي یافت *

چهارم قزلباش خان باضافهٔ پانصدي ذات و پانصد سوار بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و بتهانه‌داری پاتهري - و قزاق خان اوزبک باضافهٔ پانصدي ذات وهشتصد سوار - و از اصل واضافه اسحق بیگ دیوان سرکار نواب عالمیان مآب مخدرهٔ قباب ابهت وجلال بیگم صاحب بمنصب هزاري ذات و صد سوار نوازش یافتند - وحسب الالتماس خان دوران بهادر نصرت جنگ مبارک خان نیازي بمرحمت علم و نقاره - و راجه دیبي سنگه بعنایت علم و نقاره سر برافراختند *

و از نیروی این گونه مایه چه کشایش ها در جنب تربیت و عطوفت
خاقانی بفزاید - اکنون که از حسن اقبال بعد از ادوار خلافت این پادشاه
بیدار بخت کم پذیر را که در نظر خورشید اثر تیش تنها بعد آخرت
وقعی و وزنی ندارد تا باستخدام این فئام و انتظام این ممالک چه
رسد - و با این بندگان اخلاص آئین ارادت آئین را بفتح قلعه و
ضبط شهری مشمول اعطاف ملوکانه و الطاف پادشاهانه گردانیده عز
اعتبار و شرف افتخار می بخشد - همواره تابان و درخشان داراد -
راجه جیسنگه نیز بعنایت خلعت خاصه و کپوه مرصع با پهولکتاره
و باضافهٔ هزار سوار بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار و بمرحمت تیول
پرگنهٔ چانسو از توابع صوبهٔ اجمیر که متصل وطن او واقع شده و داخل
خالصهٔ شریفه بود واسپ قبچاق از طویلهٔ خاصه با زین مطلا سرافراز
گردید - و هریکی از امر سنگه و مادهو سنگه بخلعت و منصب سه
هزاری دو هزار سوار از اصل و اضافه و عنایت اسپ با زین نقره
مباهی گشت - سیدی مفتاح حارس حصن اودگیر که بقلا وزی
طالع در زمرهٔ بندگان درگاه خواقین پناه منضم گشته از پیشگاه خلافت
بخطاب حبش خان عز افتخار یافته بود - با خان دوران بهادر
نصرت جنگ آمده سعادت تلثیم آستان ملایک آشیان اندوخت
و یک فیل پیشکش گذرانید - در همین تاریخ سید خانجهان از
دولتاباد آمده سعادت ملازمت دریافت - و هزار اشرفی نذر گذرانید -
جعفر خان جواهر و اقمشهٔ نفیس پیشکش کرد و متاع یک لک
روپیه بپذیرائی رسید - و باضافهٔ هزاری ذات بمنصب پنجهزاری
ذات و سه هزار سوار سرافراز گردید *

جمعی کثیر همراه می آورد نزد خود طلبید آن [illegible] گروه
با جوقی از عشیره و گروهی دیگر از سوار و پیادهٔ راجپوت و [illegible] و
تفنگچی بارادهٔ شورش انگیزی رسید - شاه قلی خان از اطوار آن
گروه هنوز آثار این معنی دریافته طایفهٔ را که هوای خانهٔ او منزل
داشتند درون حصار سردر سرای خود مستعد پیکار نگاه داشته .
بهوپت پس از رسیدن بدرخانهٔ خان مزبور از دیدن جماعه که [illegible]
می بردند یقین دانسته که مکنون ضمیر او روی روز افتاده ناگزیر
از مآل کار چشم باز بسته آتش کارزار برافروخت - مبارزان از سه
پهر روز تا پنهان شدن آفتاب گیتی افروز داد مردانگی داده کاخ
هستی بسیاری از کفار اشرار بدایرهٔ تیغ و شعلهٔ سنان خاکستر
ساختند - و بهوپت نیز در اثنای زد و خورد افروزندهٔ جهنم گشت
و از غزاة لشکر منصور میر علی اصغر بخشی کابکره و برخی دیگر
بپایهٔ شهادت رسیده زندگی ابد اندوختند - پس ازانکه این ماجرا
از عرضه داشت شاه قلی خان بعرض مقدس رسید اورا بعنایت
خلعت و نقاره و فیل سرافراز گردانیدند - چون دار الخلافهٔ اکبرآباد
بر ساحل دریای جون که اکثر آن بسبب آب کند پست و بالا است
آساس یافته - و در سر آغاز معموری بطرح آبادی نگشته پیش دروازهٔ
قلعهٔ ارک که دولت سرای پادشاهی و همگی کارخانجات سرکار والا دران
است فسحتی درخور جلوخانه نبود - و هر بام و شام که هنگام طلوع آفتاب
جهانتاب خلافت و ظهور ماه شب افروز سلطنت است و درین دو وقت
خلایق سعادت بار و شرف کورنش درمی یابند از کثرت ازدحام مردم
مضایقی می گشتند بتخصیص در اعیاد و دیگر ایام سور و سرور و

دوازدهم مطابق دوزدهم [illegible] که روز [illegible] اول راجه
چندر[illegible] و [illegible] از [illegible] [illegible] را [illegible]
بولایت [illegible] که [illegible] [illegible] ایام رخصت
واسط [illegible] [illegible] [illegible] منصب
هزار و پانصدی [illegible] هزار سوار و [illegible] خان [illegible] سوار که [illegible]
بندهٔ درگاه معلی است و [illegible] اداى [illegible] و [illegible]
سرافراز از اصل و اضافه [illegible] هزاری [illegible] و [illegible] سوار [illegible]
گردیدند - بادای [illegible] روان [illegible] و [illegible]
فارسی او از [illegible] [illegible] - [illegible] که در
[illegible] [illegible] بود [illegible] [illegible] و [illegible]
بفرمان خاقان [illegible] [illegible] مبلغ هم [illegible] را که
پنجهزار روپیه بود [illegible] ۰

از سوانح این سال کشتن وقاص حاجی مخاطب بشاه قلی خان فوجدار دامن کوه کانگره بهوپت ولد سنگرام مرزبان جمون را با گروهی از قبیله او

بیان این مقال آنکه چون شاه قلی خان بهوپت را که در زمرهٔ بندگان درگاه آسمان جاه در آمده همواره کومکی فوجدار پرگنات دامن کوه قلعهٔ کانگره می بود و پس از چندی باضلال دیو نفسانی رهگرای فساد گشته در ادای خدمات قاصر شد - و آثار خبث طبیعت فتنه آمای آن ادبار انتما روز بروز ظاهر - چنانچه از بیم و هراسی که لازم دورنگی و ناسپاسی است هرگاه نزد فوجدار میآمد

شب هفدهم که تاریخ ارتحال حضرت مهد علیا ممتاز الزمانی
بود بحکم خدیو خدا آگاه گروهی از فضلا و حفاظ و قراء و دیگر
ارباب سعادت و اصحاب تقی در مزار فیض آثار آن مطرح انوار
الهی فراهم آمده به تسبیح و تهلیل پرداختند - و خاقان حق پرور
با پادشاهزادهای رفیع مقدار و نوئینان والا اعتبار بآن مکان خلد
نشان تشریف برده - و مبلغ بیست و پنجهزار روپیه بجماعهٔ مذکوره
عطا فرموده بعد از یک پهر بدولتخانهٔ والا مراجعت نمودند -
و فردای آن مرقد مطهر ملفوفهٔ مراحم سبحانی دیگرباره بپرتو ورود
شهنشاه دین پناه منور گردید - مخدرات مشکوی دولت که درین
وقت سعادت حضور دریافته بودند فیض اندوز زیارت گشتند - و
مبلغ بیست و پنجهزار روپیه بمستحقان قسمت شد *

بیست و دوم در محفل اقبال منزل سخنی از سخت گیری و
ناسازگاری دیوان یکی از صوبجات درمیان آمد - از رافت کامله و
عاطفت شامله بر زبان حقیقت بیان رفت که کارهای فراخنای
دنیا بی مسامحه و مساهله منتشی نشود - و بسا باشد که مهمات
جلیله و معاملات نبیله از ترک مدارا و عدم مواسا اختلال پذیرفته
مسبب توزع خاطر و تشتت جمعیت متکفلان گردد - سخن طراز
باستانی حافظ شیرازی این معنی را بشیوا زبانی در قالب
نظم ریخته * ع *

سخت میگرد جهان بر مردمان سخت کوش

چنانچه در زمان خلافت امیر المومنین - یعسوب الموحدین -
کرم الله وجهه - بظهور پیوست - چه مطمح نظر آن برگزیدهٔ

و اوقات سواری مقدس که از هجوم خیول و فیول و خدم و حشم همگنان بیم جان داشتند - و نیز مسجدی که شایستهٔ این مصر جامع باشد نبود - و خاقان ممالک ستان که همت والا نهمت را بر اکمال نواقص و اصلاح مفاسد مصروف دارند درین ایام که از دولتاباد مراجعت نموده دار الخلافه را بورود مسعود میمنت آمود گردانیدند پیش دروازهٔ قلعه رو ببازار کلان چوکی بطرح مثمن بغدادی که قطر آن یکصد و هفتاد ذراع پادشاهی و در هر ضلع طویل چارده حجره و ایوان و در قصیر پانچ چشمه دکان باشد طرح افگندند - و فرمان شد که غربی چوک مذکور مسجدی منیع البنیان رفیع الارکان بطول یکصد و سی ذراع پادشاهی که بر سمت قبله سه گنبد داشته باشد و در اطراف سه گانه پنجاه و سه طاق - ایوان و صحن آن هشتاد گز در هشتاد از سرکار خاصهٔ شریفه بنا کنند - و چون نواب گردون قباب خورشید احتجاب قدسی نقاب پادشاهزادهٔ جهانیان بیگم صاحب که احراز مثوبات اخروی و اکتساب مبرات دنیوی شیمهٔ رضیهٔ آن مالکهٔ زمان است التماس نمودند که این معبد منیف و منسک شریف را که باعث بقای ذکر جمیل و حصول اجر جزیل است بنا نمایند - مقرر فرمودند که عمارت این پرستش گاه را از پیشکاران سرکار آن نور حدیقهٔ جهانبانی بانجام رسانند - و سوای منازلی که بسرکار اقدس تعلق داشت خانهٔ چندی از سکنهٔ شهر که زمین آن داخل مسجد شد برخی را ببهای ده پانزده خریدند - و لختی را منازل عوض داده مالکان انرا خورسند گردانیدند *

سرمایهٔ حصول مآرب پنداشته از شاهراه تباعت بر نیامدندی -
و هم چنین در عهد صدیق و فاروق چون بمیامن قرب زمان خاتم
الانبیا آثار پذیرائی حق و گیرائی صدق در دلها بود هیچ یکی
سر از اطاعت بر نمی تافت - بعد از روزگار سعادت اطوار این
نفوس قدسیهٔ زمانه از عدالت و سویت که انتظام جهان و التیام
جهانیان بآن باز بسته است دور افتاد - چنانچه حادثهٔ قتل
ذي النورين و خون ریزي و فتنه انگیزي که در خلافت علی بن
ابي طالب کرم الله وجهه بروي کار آمد ازان نشان میدهد -
حاضران بساط تقدس از رفع این اشکال و دفع این اعضال نیایش
ظل الهي بتقدیم رسانیده بمراسم دعا و لوازم ثنا پرداختند *

بیست و چهارم اهتمام خان حارس حصن اوسه را بمرحمت
نقاره - و مغول خان ولد زین خان نگهبان حصار اودگیر را بعنایت
علم - سربلند گردانیدند *

سلخ ماه اختر برج جهانباني پادشاهزادهٔ محمد اورنگ زیب
بهادر که بفرمان والا از دولتاباد براي ازدواج میمنت امتزاج
روانهٔ پایهٔ سریر عرش نظیر گشته بودند در باغ نور منزل نزول
نمودند - شهنشاه مهر آئین از عواطف پدري این رباعي طالباي
آملي را مرقوم قلم اعجاز رقم ساخته نزد آن والاگوهر فرستادند

* نظم *

باموده اگر زود درآئي چه شود * یا تاخته پیش از خبر آئي چه شود
زود آمدنت نظر بشوقم دیر است * از زود اگر زود ترائي چه شود

غرهٔ ذي الحجه پادشاهزادهٔ کامگار مرادبخش با یمین الدوله

الهي در احکام دین و اوامر شرع متین حق محض بود - و در بعضی امور اشخاص عادی مرتکب ناروا بودی نمیشدی - و این باعث شورش عظام گردید - تا آنکه رفته رفته کار بمحاربه و مقاتله که تاریخ نامها از آن باز گوید کشید - درین اثنا مقالهٔ خاندان نبوت - نقاوهٔ دودمان فتوت - سید جلال بخاری بعرض مقدس رسانید که امیر المومنین میفرمودند که فردا بدو پا قایم است حق و باطل - من خواستم که بپای حق آنرا قایم دارم - از پیش نرفت - پرده کشای غوامض اسرار یعنی خدیو دوربین گذارش فرمود که بر تقدیر صحت این نقل باید که شیخین معظمین که در جمیع شیون پیروی طریقهٔ انیقهٔ نبوی مینمودند در حین خلافت خود ارتکاب باطل نموده باشند - بل اشرف موجودات و اکرم مخلوقات هم - و دیندار حق گذار چگونه بپذیرد که در زمان صدق نشان این برگزیدهای ایزدی باطل رواجی گیرد - اگرچه برخی از دانشوران که بدولت حضور کامیاب بودند در خور دانش خویش درین باب توجیهات باز نمودند اما پسندیدهٔ طبع اشرف نیفتاد - و خلیفهٔ حق که گرامی فطرت دقیقه سنجش لوح محفوظ رشاد است - و سامی فکرت صواب آمیزش جام جهان نمای سداد بمصباح این بیان وجیه و توجیه نبیه ظلمت اشکال از دلها برگرفت که همانا بیمن وجود فیض آمود اکمل کاینات افضل مکونات مرایای قلوب از زنگ خلاف مصفا گشته بود - و صفحات طبایع از غبار اختلاف مبرا - جهانیان اقوال و افعال آن قافله سالار هدایت و شمع شبستان رسالت را که حق صرف و صواب بحت بود

را هزار روپیه [illegible] زاد رسید [illegible] برای [illegible]
سد از عرائض و وقائع نگاران [illegible] که
خاندوران بهادر [illegible] که از [illegible] باز [illegible] بود در [illegible]
[illegible] بر بست - خاقان سپهر [illegible] که صورت مهربانی و [illegible]
قدردانی [illegible] براستمال آن شاهزاده [illegible] که [illegible] و
لطف ارادت منظور نظر اکسیر اثر [illegible] نمودند - مبارزخان
باضافهٔ پانصدی ذات بمنصب چارهزاری سه هزار و پانصد سوار -
و رشید خان انصاری باضافهٔ هزاری ذات بمنصب چار هزاری سه
هزار سوار - و سزاوارخان باضافهٔ پانصد سوار بمنصب دو هزار و
پانصدی دو هزار و پانصد سوار - و [illegible] خویشگی باضافهٔ
پانصدی ذات بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار -
و سنگرام زمیندار کور باضافهٔ پانصدی ذات بمنصب هزار و پانصدی
ششصد سوار - و از اصل و اضافه سهراب خان بمنصب هزار و پانصدی هزار
سوار - و آگاه خان بمنصب هزاری دویست سوار - مباهی گشتند -
درین تاریخ [illegible] را بخلعت و جمدهر مرصع نواخته بایران
فرستادند - و شمشیر مرصع و متکای مرصع که قیمت مجموع پنجاه هزار
روپیه بود باو حواله نمودند - که بشاه صفی رساند - و نامه از منشآت
علامی افضل خان متضمن بر فتوحات دکن و [illegible] که
سوادش درین نگارین نامه ثبت می شود مصحوب او ارسال داشتند *

نقل نامه

حمد بیحد مر خدائی را که حبیب خود را بفتوحات غیبیه

وشادمان دیران با اثر رحمت شگفتگی و عاصی اخضر ، ثانی رساله خان
جهان و سامانده ذات و جعفر رضا جمعه احکام آن تخت بادار را
بسعادت کورنش رسانیدند - خدای دوران آن از اندراج سلطنت را
در آغوش عاطفت کشیده عنایات خلعت خاصه و دیگر مراسم
تفقدات پادشاهانه نوازش فرمودند - پادشاه زادهٔ بخت بیدار هزار
اشرفی در سبیل نذر و همین مقدار بعنوان نثار گذرانیدند - در باب
خویش بی نظام که والد پروهان دکن برای گرمی هنگامهٔ شورش
و فساد اورا نظام الملک نامیده بودند و خانزمان بهادر از ساهوگرده
نزد پادشاه زادهٔ مرفّهٔ سر آورده بود - و در زمان آن درهٔ شجرهٔ
مفاخر و معالی بدرگاه آسمان جاه آمد - فرمان شد که سید خان
جهان اورا با دو نظام الملک دیگر که یکی در ساطت حضرت عرش
آشیانی هنگام کشایش حصار احمد نگر بدست آمده بود - و دوم
در فتح دولتاباد که مخصوص این دولت خدا داد است - دردژ
استوار گوالیار نگاهدارد *

دهم عید اضحی نوید کامرانی رسانید - پادشاه دین پرور بعیدگاه
تشریف فرموده نماز را با نیاز ادا نمودند - و پس از معاودت
بدولتخانهٔ معلی سنت قربان بتقدیم رسید - و در ذهاب و ایاب
جهانیان بزر نثار کام دل بر گرفتند *

چاردهم پادشاه بنده نواز راجه جیسنگه را که در مهم دکن کارهای
نمایان ازو بروی کار آمده بود بمرحمت خلعت خاصه و فیل نوازش
فرموده دستوری دادند که چندی بآنبیر که وطن اوست رفته از
صعوبت سفر بآسودگی گراید - و چون در سرزمینش قیمت اسپ

گشتن اعلیحضرت والا رتبت - زینت افزای سریر سلطنت - رونق افزای مجالس عظمت - بلند سازندهٔ رتبهٔ اقبال - عالی گردانندهٔ درجهٔ جلال - ثمرهٔ شجرهٔ مصطفوی - نور حدیقهٔ مرتضوی - دودمان رفیع مکان صفویه را صفوت - خاندان عظام الشان علویه را علو رتبت - خواقین کامگار را سلاله - سلاطین نامدار را علاله - گلشن دولت را برومند نهال - منهل شوکت را صافی ترین زلال - آسمان سلطنت را خورشید - زمین عظمت را جمشید - دایرهٔ کامگاری را غره - ناصیهٔ نامداری را غره - شاه جم جاه - فرزند ملک بارگاه - گردانیده می آید - که چون ظاهر بود که آن سزاوار تخت و تاج را از استماع اخبار فتوحاتی که این نیازمند درگاه صمدیت را روی داده ابتهاج تمام حاصل میگردد - چه مقتضای یگانگی و دوستی آن است که از اطلاع بر حصول اسباب مسرت دوستان مسرور گردند لهذا بوسیلهٔ این صحیفه و واسطهٔ این رقیمه بعضی از تسخیرات را که درین ایام خجسته فرجام نصرت گسترد اعلام نموده می شود - شرح این مقال بر سبیل اجمال آنکه - پیش نهاد خاطر ملکوت ناظر چندین بود که بتماشای قلعهٔ دولتاباد که سیاحان هفت اقلیم و سیاحان روی زمین بامتیاز آن حصن حصین معترف اند - و آن قلعه را در متانت بی نظیر آفاق - و در رفعت قرین طاق نه رواق میدانند - و درین نزدیکی بعون عنایت ایزدی بتصرف اولیای دولت قاهره در آمده - از دار الخلافهٔ اکبر آباد بصوب دکن نهضت واقع شود - و دران ضمن قلعهٔ چند از ملک نظام الملک که بتصرف در نیامده مفتوح گردانیدیم - و معاملات آن سرحد را آنچنان انتظام

[illegible] و [illegible] [illegible] [illegible]

([illegible]) [illegible] [illegible]

[illegible]) [illegible] آن [illegible] از برکت

هدایت آن سرور [illegible] الهی

رسانند - و [illegible] آن [illegible] - و [illegible] کمال

حق را [illegible] اولیا [illegible] را بر روی آن گروه

صاحب شکوه [illegible] ([illegible]) [illegible] مظهر و منصور -

و [illegible] ([illegible]) [illegible] آن [illegible] ان واصل

و [illegible] - [illegible] مطهره

[illegible] علی روس [illegible] - و [illegible] اولیا [illegible] خالق

عباد - که [illegible] از [illegible] ماسبق -

[illegible] - و [illegible] ([illegible]) [illegible] را معلوم

و مفهوم [illegible] - و [illegible] آن [illegible] ملک [illegible] که الکل

ملک ولایت [illegible] اهل بیت آن [illegible] - که طهارت

ایشان ثابت بنص کتاب - و محبت آن طایفهٔ عظام [illegible] اجر

رسالت [illegible] است - و [illegible]

مکان - آن نبی مبعوث بانس و جان - خصوصا بر خلفای راشدین

مهدیین - رضوان الله علیهم اجمعین - که آیات قرآن مجید ناطق

است بعلو شان و احادیث مخبر صادق شاهد است بسمو مکان -

آن بزرگان - بعد از ادای حمد و صلوة و ارسال سلامی که ساکنان

جهان آرزوی رسیدن بفیض آن - و اهدای دعائی که [illegible] اجابت

را مهیا بهر نثار آن داشته باشند - مشهود ضمیر انور و خاطر فیض

ماه مهر سنه هشت مطابق هژدهم شهر ربیع الثانی سنه هزار و چهل و پنج از دار الخلافهٔ اکبر اباد بصوب دکن متوجه شد - و از سه طرف سه فوج - یکی بسرداری عمدهٔ سادات رفیع الدرجات - زبدهٔ خوانین منیع الرتبات - موتمن الدولة العلیة العالیه - معتمد السلطنة البهیة القاهرة - مخلص بی ریو و رنگ - عبد الله خان بهادر فیروز جنگ - و دیگری بسرکردگی خلاصهٔ سادات عظام - نقاوهٔ امرای کرام - رکن سلطنت عظمی - اعتضاد خلافت کبری انواع عنایت و اصناف مرحمت را در خور - خان دوران بهادر - و فوجی دیگر بسری سیادت و امارت مرتبت - شجاعت و شهامت منقبت - عمدهٔ امراء رفیع مکان - مورد مراحم بیکران - رستم زمان - سید خانجهان - تعیین نمودیم - و بهمراهی هر یکی ازین سرداران والا مکان جمعی از بندها را که شیران بیشهٔ وغا و دلیران معرکهٔ هیجا اند مقرر ساختیم - این هر سه سپه نجیب تقدیم این خدمت را که باعث افزونی عزت و مرتبت در دنیا و موجب زیادتی ثواب و درجه در عقبی است فوز عظیم دانسته بلا توقف و تاخیر ازروی شوق تمام شروع دران نمودند - و بنوعی که در هیچ اندیشه نمیگذشت آن بیشه را بضرب تبر و تیشه از بیخ و ریشه بر کندند - و پنج قلعه را که از قلاع عمدهٔ آن ملک بود - و بحصانت و متانت شهرت تمام داشت - و فزونی رصانت مقتضی آنکه تسخیر هر یکی بعد از مدت مدیدی بمحاصره صورت گرفتی - بعون عنایت الهی سرسواری مفتوح گردانیدند - آن کافر بد فرجام تاب صدمهٔ مقدمهٔ لشکر فیروزی اثر اسلام نیاورده فرار بر قرار

نمائیم که خاطر از مهمات آنطرف بالکل جمع کرده - دیگر اهتمام
توجه بدانصوب نمانده - و الحق بعد از مشاهدهٔ آن حصار ظاهر شد
که آنچه در توصیف آن مذکور می ساختند نقد بیان واقع بوده -
و معلوم نیست که قلعهٔ دیگر بدین آئین بوده باشد - اگر آن قلعه
در سرحدی که بملک آن فرزند نامدار کامگار واقع اقتدار اتصال
دارد واقع می بود آن را بممالک محروسهٔ آن سپهر سلطنت
و عظمت منضم میساختیم - تا تماشای خلاقت غرایب و صنعت
عجایب آن مینمودند - چون آن فرزند کامگار را دیدنش میسر
نیست صورت آنرا فرستاده آمد - تا ازان بر غرابت هیئت و
ندرت صنعت آن آگاهی پدید آید - اتفاقا در اثنای ارادهٔ این
نهضت بظهور پیوست که راجه ججهار سنگه بندیله که او و راجه
نرسنگه دیو پدر او آن قدر رعایت ازین دولت ابدی الاتصال یافته
بودند که بحسب ملک و مال از اقران و امثال امتیاز تمامی آنها
را حاصل شده بود - از غایت شقاوت و نهایت جهالت قدر این
همه نعمتها که ببرکت این دولت عظمی بهم رسانیده بود ندانسته
بملک بسیار و مال بیشمار - و کثرت پیاده و سوار - و قلاع استوار
و قلبی زمینهای آن مرز و بوم - و انبوهی بیشهای اطراف مساکن
آن قوم شوم - مغرور گشته سالک مسلک طغیان - و ناهج منهج
عصیان - گردیده - سنوح این قضیه باعث شد که رکضت بسمت
دولتاباد از راه ملک آن کافر نعمت بوقوع آید - تا خاطر در ضمن
ازان مهم که متضمن اکتساب فضیلت جهاد و مستلزم تحصیل
ثواب غزاست بنوعی جمع شود - لهذا رایات اقبال بتاریخ هشتم

الملک اورا اعتبار نموده بدست آورد و بعد از گرفتن خود ساحه ناموداه عالیجاه که قوت و قدرت او از سایر فرمان داران دکن زیاده تر است دران سرحد غبار فتنه و فساد در انگیخته بوداند و اکثر اطراف و اکناف آن ملک را بتصرف خود در آورده - بعد از رسیدن موکب جلال بحوالی دولت آباد بتاریخ بیست و سیوم ماه بهمن مطابق هفدهم شهر رمضان المبارک سه فوج یکی بسرداری رکن السلطنة العظمی خان دوران بهادر - و دیگری بسرکردگی عمدهٔ امرای رفیع الشان سید خانجهان - و فوجی دیگر بسالاری فایز مرتبهٔ امارت - فارس مضمار شجاعت - مورد الطاف بیکران مشمول اعطاف بیپایان - عمدة الملک خان زمان بهادر - بر سر آن فئهٔ باغیه بعدهٔ نظام الملکیه و عالیجاه که از روی خرد سالی و کم خردی توفیق آن نیافته که بلا توقف و تاخیر طریق بندگی و فرمان برداری را مسلوک دارد و مع هذا ارتکاب امداد آن ارباب فساد نموده تحریک آن جماعهٔ وخیم العاقبت برین معنی مذکور تعیین نمودیم - بمجرد روانه شدن عساکر منصوره آن فئهٔ باغیه تاب مقابله و مقاتله در خود ندیده ازان ملک بر آمده بملک عالیجاه در آمدند - بندهای درگاه والا ملک را باسرها متصرف گشته بملک عالیجاه که جا دادن بقیهٔ نظام الملکیه را در ملک خود ضمیمهٔ دیگر تقصیرات و زلات خود نموده بود در آمدند - و اکثر ولایت معمور اورا بقتل و بند و تاخت و تاراج و نهب و غارت خراب مطلق ساختند - خان مذکور بعد از مشاهدهٔ این حال خسران مآل از خرابی ملک خود بخرابی حال خود استدلال نمود - و متفطن او گردید که این معنی مقدمهٔ خرابی

اختیار نمود - و از مآل واقعه [illegible] [illegible] شکرین [illegible]
[illegible] که مشرق را [illegible] [illegible] [illegible] - [illegible] [illegible] آنها [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] وجود
آنکه [illegible] [illegible] [illegible] را در [illegible] [illegible] [illegible] الملک [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
با [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] از [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] آنها را با
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] - [illegible] آنچه از نقد و جنس
از جواهر و مرصع آلات و مال و اسپ و شتر [illegible] همراه داشت بدست
لشکر ظفر اثر در آمد - و سوای جاهی که [illegible] [illegible] از مال آن
مقهور بخزانهٔ عامره راه یافت - و [illegible] [illegible] [illegible] کردند .
و اقبال روز افزون [illegible] [illegible] آن [illegible] [illegible] - آن [illegible]
دولت ابد پیوند [illegible] منصور در نواحی [illegible] [illegible] معروف
بماند و بسعادت ملازمت مستسعد گشتند - هر یکی ازان ارکان
دولت عظمی را با فوج پادشاهی که درین مهم با آنها بودند در
خور سعی و کوششی که از انها بظهور رسانده بود مشمول عواطف
پادشاهانه و مراحم شاهنشاهانه گردانیده کوچ بر کوچ بجانب
دولتآباد متوجه گشتند - و چون برخی از اوباش نظام الملکیه با
وجود گرفتاری نظام الملک و محبوس بودن او در قلعهٔ گوالیار
باعتماد استحکام قلاع و حصونی که در تصرف آنها مانده بود باد
غرور را بدماغ بی مغز خود راه داده از خویشان دور نظام الملک
شخصی را که در یکی ازان قلاع محبوس بود بر آورده بجای نظام

و خزاین [illegible] در [illegible] امرا [illegible]

[illegible] و هم ماه [illegible] هزار و [illegible]

و پیش [illegible] ازین [illegible] سال [illegible]

معطوف گردانیده [illegible]

الاعظم [illegible] اکبرآباد [illegible] -

مجملا بیمن عنایت الهی که همیشه شامل حال این نیازمند

درگاه معلی است درین یورش در عرض یک سال این قسم

فتوحات نمایان و این چنین عالم ملکها [illegible] این نیازمند

درگاه ملک مدار گردیده - و از بیدر و حبش [illegible] قلعها

داران دکن و زمینداران گوندوانه و [illegible] از مال [illegible] روپیه

تا چهارده لک بسرکار خاصه شریفه عاید گشت - و ولایتی که حاصل

آن هشت صد لک روپیه است و [illegible] قلعه [illegible] و

قندهار و ترنبک و اوسه و اودگیر و غیرها سوای [illegible] قلعه دولت‌آباد و

قلعه قندهار و غیرها است - و در [illegible] از ولایت

نظام الملک با ملکی که حاصل آن نزدیک [illegible] لک روپیه است

بتصرف درآمده بود بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد - که همگی

مفتوحات این دو یورش چهل و پنج قلعه نامی مشهور از ولایت

نظام الملک و مملکت تلنگانه و ملکی که حاصل آن قریب [illegible]

لک روپیه است - بوده باشد - اگرچه وقوع این مقدار فتوحات نظر بر

رسوم و عادات درین قدر زمان در نظر ظاهربینان مستبعد می‌نماید -

اما چون در جنب قدرت الهی آسان است میتواند بود که بنده را

که بمزید لطف و احسان امتیاز داده باشد درین مقدار زمان چندین

[illegible] در اخلاص

ارسال [illegible] خدام و پسندیده

[illegible] رضاجوئی

در دولت [illegible] و معتمدان

کاردانان [illegible] آنرا معمول

[illegible] از جواهر

[illegible]

(الف) [illegible] حکم نمودیم که

[illegible] عظمت الملک

که آن [illegible] و

[illegible] اطاعت عدم

اطاعت و [illegible] لوازم

آنرا کماینبغی بتقدیم آورد [illegible] و جنس

از نفایس جواهر و نوادر مرصع آلات [illegible] آسمان

جاه ارسال داشت - و [illegible] خاطر از معاملات [illegible]

حکومت [illegible] که صوبهٔ [illegible]

باشد - بفرزند سعادت مند کامگار [illegible]

باصرهٔ دولت [illegible] - [illegible] خلافت کبری -

نوبادهٔ گلستان سلطنت عظمی - نور حدیقهٔ حشمت - نور حدیقهٔ

شوکت - گلدستهٔ سلطنت را گرانمایه در - پادشاهزاده محمد اورنگ

زیب بهادر مفوض فرموده آن عالی نسب را دران سرحد گذاشتیم

و مقرر نمودیم که عمدة الملک خانزمان بهادر و سایر جاگیرداران

مصحوب موسوي خان صدر و مير جمله مير بخشي و مكرمت خان مير ساماں و خليل الله خان و چندي از سرگروهان منكوي اقبال بخانهٔ سلالهٔ دودمان سيادت شاه نواز خان خلف ميرزا رستم صفوي كه صبيهٔ كريمهٔ اورا بپادشاهزادهٔ بخت بيدار محمد اورنگ زيب بهادر خطبه نموده بودند ارسال يافته بود چنانچه گذارش يافت - دريبولا كه ساعت خجستهٔ عقد نزديك رسيد ازانجا كه مواد ازدواج مهين خلف خلافت پادشاهزاده محمد دارا شكوه و دو يمين دور سلطنت پادشاهزاده محمد شاه شجاع بهادر را نواب ملكه جناب بيگم صاحب ترتيب داده بودند خدا و ابر دست دريا دل بآن قدوهٔ مطهرات جهان فرمودند كه لوازم اين جشن خجسته از سركار اقدس سرانجام خواهد يافت ه

و پانزدهم ذي الحجه سال هزار و چل و [illegible] هجري روز وزن آن نهال چمن اقبال ده لك روپيه نقد بآن والا گهر انعام فرمودند تا اسباب اين طوى فرخنده را از جواهر ثمينه و مرصع آلات و طلا آلات و نقره آلات و عنبرها و گوناگون اقمشه و فرشها و بساطها و تورها و خلعتها و ديگر لوازم كارخانجات آماده نمايند ه

شب دو شنبه بيست و دوم اين ماه مطابق بيست و سه‌اردي بهشت از خانهٔ مغفرت خانه‌دان صفوت شاه نواز خان بآئين پسنديده حنا آوردند - و بزم فرح افزاى حنا بندان در دولتخانهٔ خاص منعقد گشت - و اقسام آتشبازي كه از جانب شاه نواز خان آورده بودند افروخته عرصهٔ روي زمين را رشك سپهر برين گردانيدند - و حسب الحكم الارفع يمين الدوله آصف خان با ديگر امراي عظام قران

استخوان جهانم و شفای [illegible] رزمی [illegible] يوم آمده آن زیب
سریر سلطنت و کامگاری [illegible] بمرتبه [illegible] رسانیده و [illegible] را که
رافع حجاب [illegible] بدولت [illegible] است مرحمت دانسته
بمدارج اعتبار [illegible] آثار [illegible] که آن تازه نهال گلشن جلال
و اقبال را روی [illegible] گلدسته [illegible] این نیازمند
درگاه بی [illegible] سرفراز [illegible] و چون [illegible] را فرزند تازه و گلشن صحبت
را شگفتگی بی اندازه [illegible] از [illegible] داشته [illegible] سعادت و امارت
مرتبت سزاوار عواطف بیکران [illegible] که در اثنای تحریر این
ورقه رسید [illegible] ظاهر [illegible] که آن سعادت و امارت پناه [illegible]
آن فرزند کامگار [illegible] و مشمول [illegible] آن نامدار شده -
و ظن غالب آن است که تا رسیدن این نامه [illegible] باشد - این صحیفة
الوداد را مصحوب [illegible] ارسال داشته شد.
که باتفاق خان [illegible] - [illegible] در فرمانی که بنام
خان [illegible] صادر شده و همراه این نامه فرستاده آمده مرقوم
گشته آن مقدمات را از آن سعادت و امارت مرتبت خواهند شنید -
همواره بر سریر سلطنت و کامگاری متمکن بوده معدلت پیرا
و نصفت آرا باشند ٭

نگارش جشن کدخدائی بادشاهزادهٔ
ستودهٔ سیر محمد اورنگ زیب بهادر

بیست و نهم شعبان این سال یک لک و شصت هزار روپیه از
جواهر و اقسام اقمشهٔ نفیسه ونقد از سرکار خاصهٔ شریفه برسم ساچق

گرامی ... الدوله و دیگر امرای ... ۱۱۱ مکان در
برونده دو ... وکمد سوار شده ... او ... ساعه دوازدهان
مبارک بفروغ ... که این سبب
و مرحمة بدان برای اقسام آن سبازی ...
اهل حضرت از و ... پا جوادی ... شاه انگلستان
سفارة دولت ... اواخر ... سعادت آمود
لزوم آسمانی پاده گرده ... مرکز باصره جهانبانی بر
سایه کوه ر در سلک ... دوازده ان را ... فدو ...
کابین مقرر گردید زمره حضور ... امر فرود آن دو گران
خاک باوج املاک رساند - و نوای ... و چهار اک روپا
زمان را درگرفت - فروغ امرای اورنگ خلا ... از حضا ... زمان و
کشای سوار بدولت سرای والا مراجعت نمودند ... ابدا ...
سور این پادشاه کام بخش و اعوام سرور این شهنشاه ... الایام
تا رسم شادی در جهاندان و اثر آبادی در جهان است
و سنوالی داراد * بیت

همدام تاه وی امروز باشد ازپی وی * همه شه تاه می امسال باشد ازپی بار
بفاش باد و سرش سبز و روزگار بکام * فلک مساعد و دولت رفیق و داور بار
طالب کلیم تاریخ این گزین پیوند را بدین گونه ابیاس نظم داده

* بیت *

جهان کرده سامان بزم نشاطی * که گلبانگ عیشش بگردون رسیده
قران کرده سعدین وزین سان قرانی * فرح خیز و فرخنده دوران ندیده

مجلس [illegible] آگاهی [illegible] در سال
و وظایف زرس [illegible] داده
[illegible] دوران [illegible]
[illegible] با سرکاری
[illegible] آن [illegible]
[illegible]

[illegible] که پاشی ارسطو [illegible] صبح
[illegible] ایران [illegible]
[illegible] الدوله
با دیگر [illegible] آغاز
[illegible] و رکاب
دریای [illegible] آن دامدار
[illegible] شده [illegible] را از راه کنار
دریا با والا خانهٔ اقدس آورده [illegible] زمان
آن غرهٔ ناصیهٔ دولت را بعنایت خاص [illegible] طلا دوزی
و دو [illegible] مرصع [illegible] مرصع
با پردهٔ مرصع و دو اسب [illegible] از طویلهٔ خاصه با زین
مرصع و طلایی [illegible] از حلقهٔ خاصه با یراق نقره و جل
مخمل زربفت و [illegible] مشمول عواطف گردانده بدست خود
پیوسته فرق آن گوهر دریای ابهت را بمهرهٔ لالی آبدار که دران لعل
و زمرد نیز منتظم بود زینت بخشیدند . پادشاهزادهٔ ارجمند مراسم
عقایات و مراسم تسلیمات بجا آوردند . فرمان شد که پادشاهزاده

دیگر اشرار عبرت بر نگذاشته باهمرهان از رخنهٔ دیوار قلعه بر آمد اولاد آن بد نژاد بود و از معرکهٔ نهایت استحکام ساخته ... ساخته سر عصیان برداشتند - و ... دو پسر ... ان آن مالک دراز کرده ... از قریات - آزمایان او ... این روز خان دوران بهادر نصرت جنگ را بعنایت مده پنجسال هزار و ... اسپ از طویلهٔ خاصه با زین طلا و ... فیل از ... جنگی آمای میدان عنایت فرموده از پیشگاه خلافت مرخص گر ... و ... از انتقام سال چل و از استیصال آن ضلالت اندیشان وا پرداخته ... نشاط آگین ساخت - و بالیر برود - وازانجا که خان زمان بهادر ... نثار بتقدیم رسید - فرین بسته بود چنانچه گذارش یافت - در هنگام والا مرتبت محمد دارا خلف سپه سالار را دستوری بخشیده مقرر فرمودند که پانزده هزار سوار بادشاهزادهٔ والا قدر محمد اورنگ زیب بهادر بدولتاباد رفت - و آزایه بنظم مهام آنجا قیام نماید - و از سواران منصب او که پنجهزار و پنجهزار سوار بود دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه گردانیدند ...

بباسا رسیدن پرتاب اجینیه بااعوان شقاوت فرق

گذارش این ماجرای عبرت آمزا برسم اجمال آنکه پرتاب مقهور بیمن بندگی و پرستش درگاه خواقین پناه حکومت سر زمین فتنه گزین خود که از دیر باز آرزوی آن داشت یافته بود - ازانجا که مآل کار آن برگشته روزگار نکوهیده بود برهزنی بخت رسیده و دشمنی خرد شمیده سر از اطاعت و فرمانپذیری بر تافت - و باعداد مواد ادبار و احصاد مصالح بوار پرداخت - پس ازانکه حقیقت ضلالت

ز پیوند این [illegible] رسانیده
فاخته زانچه اوزنر [illegible] دیده
نهال برومند [illegible] آرمیده
شمرهٔ ابر تاریخ [illegible] دوران کشیده

ازانرو که رسم معهود [illegible] مجلس عقد مشاطه فرصی خود [illegible] حضور اقدس در نیافته پیشکش مگذرانیده [illegible] از [illegible] جواهر مرصع آلات و دیگر امتعه بنظر کیمیا اثر [illegible] ازانجمله متاع یک لک روپیه شرف پذیرائی یافته [illegible]

روز مبارک [illegible] سلیمان مکان بمنزل گوهر درج [illegible] اورنگ زیب بهادر تشریف فرمودند - و آن [illegible] نخست بتقدیم مراسم پا انداز و نثار پرداخته انواع [illegible] مرصع آلات و گونا گون امتعه برسم پیشکش گذرانیدند [illegible] والا یمین الدوله آصف خان خانخانان سپهسالار [illegible] جیغه و شمشیر مرصع . و بعلامی افضل خان و خاندوران بهادر و نصرت جنگ و سید خانجهان خلعت با چارقب طلادوزی و بباقی دیگر اولیای دولت خلعت با فرجی و به بسیاری از بندهای رو شناس خلعت تنها عنایت نمودند - نوئینان با تمکین و بندهای اخلاص گزین نخست در جناب اقدس پس ازان بحکم مقدس در خدمت آن والا گهر تسلیمات عنایت بجا آوردند *

چون گروه شقاوت پژوه بندیله که طینت ایشان آمیختهٔ شورش و فساد است باوجود کشته شدن ججهار تیره روزگار و قمع بنیاد

نموده جانب باغ شتافتند باهمرهان از رخنهٔ دیوار ... بر ... اند
بخانهٔ که میان قلعه در نهایت استحکام ساخته ... زاده
مظفر بیگ و فریدون بیگ دو پسر ...
دست خان با لختی از نبرد آزمایان او ... ری وزن
مردی حماست پیشتر در آمده بود سال هزار و چهل و هفتم هجری
باجمعی از عقب میرسد جنگ نیا آمای میمنت انتمای قمری وزن
جوی شجاعت خود داد نبرد در افتتاح سال چل و هشتم از عمر جاودانی
و نبذی دیگر رخسارهٔ دلیرا نشاط آگین ساخت - و بآئین هرسال وزن
دروازهٔ خانه را بستند ... و رسم نثار بتقدیم رسید - درین روز خجسته کوهر
کوب خود را رسانیده زادهٔ والا مرتبت محمد داراشکوه را باضافهٔ سه
شجاعی دروازه ملچار ... بمنصب پانزده هزاری ذات و نه هزار
جانب دیگر را گرد گرفته ... و بار ... دشت - و از ... ر
می آورد تا درضمن آویزه ... که دو هزار و پانصدی دو
پیشهٔ وغا بضرب شمشیر اورا باز ... پایه مقرر نموده او
روانهٔ جهنم می ساختند - از یک پهر ...
تا صبح روز دیگر جنگ قائم بود - چون نیابت خلعت خاصه فرق
عنقریب گرفتار خواهد آمد بآئین مقرر جهان ... بود یافت - و عبد
و کشته شدن بخود داد - انجام کار از شتردلی و روبه ... مهین خلف
شمشیر نیاورد - و از طغیان تشنگی و فقدان آب مضطرب گشته بعبدالله
خان بهادر پیغام داد که پناه بشما آورده ام اکنون در کشتن و گذاشتن
اختیار شما راست - و برسم معهود زینهار جویان از اسلحه و لباس
برهنه شده لنگی بربست - و دست زن خود گرفته بوساطت یکی از

[illegible]

[illegible] آن

[illegible] حکم جهان

[illegible] مختار خان

[illegible] بندهای

[illegible] قرین

که [illegible] از کوکاهور

[illegible] روز جنگ باتفاق

[illegible] نخست

[illegible] و پرتاپ

[illegible] از استواری قلعهٔ و

[illegible] محاصره

[illegible] قتال

[illegible] بهادر و جد

[illegible] مصرت نشان آن مکان منیع بحصنی که از نحوست

[illegible] شکل مثلث بر ساحل رود بیوجیور بنا نهاده ترتیب که

عبارت از سه برج است نام کرده بود و یازده قلعهٔ دیگر که پیرامون

نزدیکی بود مفتوح شد - و جمعی کثیر از طایفهٔ نابکار طعمهٔ ثعبان

سنان و لقمهٔ ضرغام حسام گشتند - و بسیاری بقید اسار در آمدند

ناگزیر پرتاپ فتنه گرا با عیال و برخی دیگر خود را از باس دم شمشیر

و خم کمند هژبران معرکهٔ هیجا بباغی که درون قلعهٔ بیوجیور ترتیب

داده بود انداخت - و بعد ازان که جنگ آوران لشکر منصور تعاقب

دوازدهم صفر که روز ... از ماه آذر بود از سوی ...

... پادشاهزادهای کامگار و ...

امرا و منصبداران مراحمهای ...

شمسی قمری وزن

و عرفه ... بهار و عرق ... از ...

اصل و اضافه بمنصب دو هزار ... سال هزار و چهل و هفتم هجری

چهاردهم بعرض مقدس ... اعلی ... قمری وزن

که ... سال چهل و هشتم از عمر جاودانی

... را نشاط آگین ساخت و بآئین هر سال وزن

... و رسم نثار بتقدیم رسید - درین روز ... گوهر

واران ... شاهزادهٔ والا مرتبت محمد داراشکوه را ... شد

پانزدهم ... بمنصب پانزده هزاری ...

بمنصب سه هزاری ... و باخر دست - و ...

محمد علی خان ... که دو هزار و پانصدی دو

هزار و پانصد سوار بود پانصد ... اسپه مقرر بوده او

را ... نقاره ... مباهی ...

بیست و ... سید خان ... خلعت خاصه فرق

عزت بر افراخته ... گوالیار که ... او بود رخصت - و عبد

الرحیم بیگ برادر عبد الرحمن ... عبد العزیز ... خلف

نذر محمد خان باضافهٔ پانصدی ذات و دو صد سوار بمنصب هزار

و پانصدی و هشت صد سوار سر بلند گشته بجاگیر خود که در صوبهٔ

بهار تنخواه یافته بود مرخص شد - درین هنگام که فیض افضال

سحاب کوه و هامون را بسبزهای گوناگون آرایش بخشیده است -

ز

[illegible] حاجب [illegible] آن [illegible] والا [illegible] آمد
[illegible] اندوزان را که
مطاع اواسط [illegible] اکنون عدم موافقت -
[illegible] احوال [illegible] کمر همت [illegible]
[illegible] وجه [illegible]
اما [illegible] از کار [illegible] داشت فیروز جنگ
که [illegible] اول او [illegible] که [illegible] ذات معدول را
[illegible] آمدند [illegible] شد - فیروز جنگ
[illegible] را [illegible] [illegible] اوران نصرت شعار
و [illegible] رو شود در اوزه - دوم
[illegible] جنگل [illegible] اوره [illegible] و [illegible] اسپ
[illegible] که اسلام خان صوبه دار آن
[illegible] از نظر انور گذشت [illegible]
[illegible] کار [illegible] خوانیان عطا فرمودند - چون
[illegible] نصرت [illegible] ناظم صوبهٔ الهاباد جاجل
[illegible] بشکل مثلث بر [illegible] ملک بارگاه بست و چهارم [illegible]
عبارت از سه برجه اسکندر بن [illegible] محمود خان داوهه را بموجب
نزدیکی او معلق [illegible] به تفویض خدمت صوبه داری آنجا بلند پایگی
[illegible] - و بجهت ناگزیر بودن فزونی جمعیت برای نظم صوبه
باضافهٔ دو هزار سوار بمنصب چار هزاری چار هزار سوار سرافراز
گردانیدند - و بعنایت اسپ توپچاق با زین مطلا و فیل سر بر افراخته
دستوری دادند *

شادان راه داوست - و در هر زمانی که از سوری دل آ... ...
وره زار کشته زراعت پدید ...

گذارش جشن قمری وزن

روز یکشنبه دوم ربیع الثانی سال هزار و پنجاه و هفتم هجری مطابق غرهٔ شهریور ... سال بیستم آغاز ... جشن قمری وزن ... سال چهل و هفتم و آغاز سال چهل و هشتم از عمر جاودانی حضرت شاهنشاهی ... را نشاط آگین ساخت - و ... هرسال وزن ... مطلا ... و رسم نثار بتقدیم رسید - درین روز خجسته گوهر درج خلافت شاهزادهٔ والا مرتبت محمد دارا شکوه را باضافهٔ ... هزاری ذات و ... بمنصب پانزده هزاری ذات ... سوار - و ... و مفاخر ... شجاع بهادر و ... را باضافهٔ دو هزاری ذات و هزار سوار بمنصب دوازده هزاری ذات و هفت هزار سوار نوازش فرمودند - و ازین روی اختر برج ملک ... پادشاهزادهٔ والا گهر را ... امروز این دو اختر برج خلافت را نیز ... سربلند گردانیدند .
شجاعت خان ناظم صوبهٔ الهآباد که بمنصب چارهزاری چار هزار سوار سرافراز است دوهزار و پانصد سوار دو اسپه سه اسپه مقرر گردید تا ضبط این صوبه که زورطلب است کماینبغی نماید . باقی خان بخلعت و باضافهٔ هزاری ذات و هزار سوار بمنصب دو هزاری ذات و دوهزار سوار و بمرحمت علم و فوجداری اسلام آباد و چهاره و

[illegible] علی [illegible] اسالی

[illegible] روز جنگ [illegible]

[illegible] شرب سوم روح [illegible] ال ساله 

[illegible] اول الدالصوب مطالع اواسط [illegible]

[illegible] نوادار منگار [illegible] آداب ملک [illegible]

پادشاهی [illegible] ل الاطلوب -

اذا [illegible] از کار [illegible] مکر حکم سه

که [illegible] او [illegible] انور [illegible] بالدر

[illegible] در آگاهی [illegible] سرداران [illegible]

[illegible] را [illegible] اورا [illegible] منازل آنرا

و [illegible] شصت روز بنشاط

[illegible] و [illegible] آه و بره

[illegible] دار الخلافه

مراجعت نمودند - دران ضمن [illegible] از [illegible] و [illegible]

مسرت افزا گردیدند *

بیست و دوم دار الخلافه [illegible] را [illegible] فروخته آمد *

بیست و سوم از عرایض متصدیان صوبهٔ [illegible] بعرض مقدس رسید که

در شهر و نواحی بندر [illegible] دریای شور دوازده پهر متوالی شدت تمام باران

بارید بسیاری از منازل و مبانی را خراب گردانید - و فراوان آدم

و انعام در آب هلاک گشتند - و هبوب ریاح عاصفه که بموج باد عاد

بود اشجار بلند تنومند را از بیخ برکند - و تلاطم امواج فزون از

شمار ماهی بر کنار انداخت - و مرتبه هزار سفینه خالی و حبوب

آمود از تموج دریا فرو نشست - و ازین ممر خسارت تمام بخداوندان

دهم ماه مذکور اعتماد بخشی که شمهٔ از احوال او نگارش یافت
پاکیزه و صالح رخت هستی ازین جهان بربست - محمد ولی دیوان
املاک حاکم گذاشته از دوام ارتکاب مداومت مهمات ملکی و معاملات
مالی بهمه را گذاشته خود بتأدیه پرداخت - پس ازانکه نوبت
حکومت ازو که پسر نداشت به برادر زاده اش سلطان محمد رسید
او از رشد و کاردانی بمصالح ایالت پرداخته همه را از سر زمین خود
بر آورد - و در نصب صلاحان سداست جمعی از شعور بندگی
احوال او حقیقت یابد در ساعت بخدمت حضرت جنت مکانی
معروض داشتند شرف فرمانی بخط مقدس نوشته سر را طلب
فرمودند - از دیر باز آرزوی این سعادت داشت در ایام
سلطنت شاه از اینجا فرار نموده بملازمت حضرت جنت
مکانی آمد - بمرتبهٔ سر سامانی رسید - و درین
دولت گردون بوسیلهٔ دیرین بندگی بهمان خدمت
سرافراز شد - و روزی چند میر بخشی بود - اگرچه در مرتبهٔ
بلندی داشت اما از اخلاق مرضیه و اطوار پسندیده بهره نداشت و
به اعمال و سبکی بود خانان بنده پرور معتمد خان بخشی دوم
را بنظر بقدم خدمت بمرحمت خلعت بر نواخته میر بخشی
گردانیدند - و تربیت خان را بعنایت خلعت و باضافهٔ پانصدی
ذات و دویست سوار بمنصب دو هزاری ذات و هزار و دویست
سوار و به بخشیگری دوم مفتخر ساختند ٭

دوازدهم آخر روز شهنشاه ملک بارگاه از وفور رافت بمنزل جعفر
خان که بر کنار دریای جون تازه اساس یافته تشریف فرمودند -

اسپ و فیل و سپر اندازان اما بنه پیاده ... هزار و ... سوار
و بفوجداری سرکار ... و ... سوار از ... و ... و ...
علم برافراخته گردیدند - ... باضافه
پانصدی ذات و ... سوار ... پانصد
دوهزاری ... هزار و ... سوار از ... پانصد سوار ...
اسپه و ... آن ... و
مرحمت علم - ... بمنصب هزاری
هزار سوار از ... و ... حفاظت قلعهٔ ... دوازده
... - ... خان ... دو اسپه سه اسپه گشت
چون درین سال ... را ... سرانجام ...
بود پنج روز پیش از روز ... حکم ... و ...
سادات - ... جلال - و قاضی
محمد اسلم - و ملا عبد السلام ... از ... علي
معاني و مظهر بدایع ... ناظر و گروه ... از ... طهارت
و تقوی ... تضرع ... از ...
تمام ... - اگرچه ... داشت اما
لب تشنگان ... را سیراب ساختند - روز جشن مقدس که روز
نشاط عالم و تاریخ انبساط عالمیان است بیمن ... عالم آرا بحر
عواطف ایزدي بجوش در آمد - ابر رحمت دریا بار گردید - زمانه
و زمانیان بدین ترانه مترنم گشتند * ابیات *

که از فر اقبال شاه جهان * جهاندار جم حشمت کامران
همیشه جهان باد در خرمي * نهاده بکف ساغر بیغمي

اعلای مرتبت و اعتلای منشور و ... ایشان و ... و زمینداران
حال ... و رفع ... همراه واره پیش ... والی ...
... از ... پنج لک روپیه که ... از اوربک آرائی
... که ... و ... و ... عظام
و ... کرام و ... آن دو ... ده رسانیده دو
لک و چهل هزار روپیه ... حکم ... و ملا خواجه
خان ... دو ... ارسال ... چنانچه در آخر
سال ... آمد - ... هزار روپیه دیگر همراه
حکیم ابو ... حکیم الملک که از ... و ...
... و از سعادت ... ناصر
... اصل ... وطن ... مسکن ...
قسمت ... پیشکش صوبه دار کشمیر ... بصواب دید
حکم ... موسی الله بفرستند

رفتن ظفرخان صوبه دار کشمیر به تسخیر تبت

در عهد دولت حضرت جنت مکانی که همواره تسخیر ولایت
مذکور پیش نهاد همت عالیه داشتند هاشم خان ولد قاسم خان میر
بحر حاکم کشمیر بفرمان آن حضرت سوار و پیادهٔ بسیار از سپاهی
و زمیندار گرد آورده هرچند دست و پا زد که دران ملک درآمده
کاری تواند ساخت صورت نگرفت و آخرکار جمعی کثیر بکشتن
داده و خسارت تمام کشیده برگشته بود - دریں هنگام که آوازهٔ جهان
کشائی و کشور گیری عساکر منصوره ارکان بندان گردن کشان و ...

و پیشکشی [illegible] چپاول [illegible] و دار
[illegible] از
[illegible]
[illegible] که [illegible]
ساده [illegible] اورنگ زیب
[illegible] و [illegible] دست لها
و [illegible] کمان [illegible] و [illegible]
مرادی و ترکی [illegible] طلای
[illegible] و طلای ساده [illegible] مشتمل
زربفت و ساده و فیل [illegible] مواطنت ساختند [illegible] که
باعتدال آب و هوا و کثرت [illegible] ملک
بادشاهی واقع شده و از یک جانب [illegible] دیگر
بدوابع سورت و گجرات پیوسته است و [illegible] آنرا
در تصرف دارد [illegible] آن کوکب سما [illegible] عذاب شد -
و حکم فرمودند که بدولتخانه رسانند موجب از [illegible] کارزار [illegible]
آن ولایت بفرستند - و از فرط عاطفت [illegible] خوانده مرخص
گردانیدند - غیرت خان برادر زادهٔ عبد الله خان بهادر فیروز جنگ
بخلعت و باضافهٔ هزاری ذات و هزار و دوصد سوار بمنصب سه هزار
و پانصدی ذات و دو هزار سوار و بخدمت نظم صوبهٔ دار الملک
دهلی از تغییر اصالت خان و مرحمت اسپ - و آقا خان خواجه‌سرا
بخلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزاری ذات و هزار سوار و بخدمت
فوجداری این روی دریای جون تارک افتخار بر افراختند - چون

اقامت عسکر منصور دران سرزمین بیش از دو ماه نیست - و اگر زیاده برین توقف واقع شود از فزونئ برف راه برآمد مسدود میگردد - بنا بران میرفخر الدین را که نوکر معتمد او بود با فرهاد بیگ بلوچ و نزدیک چهار هزار سوار و پیاده بر قلعهٔ شکر فرستاده خود بقلع ابدال پرداخت - و حسن خواهر زادهٔ ابدال را با دیگر تابینان که در زمرهٔ بندگان درگاه آسمان جاه منتظم اند و لختی از زمینداران کشمیر که با سکان آن مرز و بوم آشنائی داشتند بران داشت که بترغیب و ترهیب این گروه را بشاه راه اطاعت و انقیاد رهنمون کردند - و برخی بسد مداخل و مخارج آن در [illegible] حصین برگماشت - میر فخر الدین بساحل دریای نیلاب [illegible] چند ترتیب داد - و چون فتنه پژوهان تبت [illegible] کشیده گروهی از تفنگچیان بقصد باز داشت افواج قاهره [illegible] آن نشانده بودند - میر نزدیک دو هزار آدم بدلالت جمعی [illegible] سکنهٔ آن ولایت نصف شب روانه ساخت - تا بسمت پایان آن [illegible] نشانده راه را از دست ضلالت پیشگان برآورند - دلاوران جنگ جو طی مسافت نموده بغتة بر طایفهٔ ضاله ریختند - و فریقی را بر خاک هلاک انداخته بقیة السیف را ره سپر فرار گردانیدند - میر از نیلاب گذشته بپای قلعهٔ شکر آمد - و بسر انجام مواد قلعه کشائی پرداخت - روز دیگر دولت پسر ابدال که پانزده ساله بود و با حشری حراست حصار بتقدیم میرسانید غزاة لشکر فیروزی را کم انگاشته با همرهان بانداز قتال بیرون آمد - میر فرهاد بیگ پس از آگهی بسرعت هرچه تمامتر خود را بکمرکوه رسانیده

گران روزگار را مصداق کریمهٔ - جعلنا عالیها سافلها - گردانیده است
حکم شد که ظفر خان حارس کشمیر با لشکر آنجا بدان صوب شتافته
ولایت مزبور را مسخر گرداند - او بتهیهٔ این یساق پرداخته قریب
هشت هزار سوار و پیاده از بندهای پادشاهی و تابینان خود و
مرزبانان آن نواحی فراهم آورده از راه کهچه بره نوردی در آمده
و عقبات معضلهٔ این راه دشوار گذار را که بتفصیل گذارش خواهد
یافت پیموده - در عرض یکماه به شکردو نام پرگنه که سرآغاز ملک
تبت است و این طرف آب نیلاب - رسیده نزدیک حصار
علی رای دایره کرد - علی رای پدر ابدال مرزبان حریز بلتی
بر دو سر کوهی بس بلند طولانی دو حصار استوار برآورده -
بلند تر آن بکهر پوچه زبان زد گشته است - و دیگری که پست
است به کهچنه - هر کدام راهی دارد * مصرع *

چون گلوگاه نای و سینهٔ چنگ

و راه آمد شد قلعه نشینان نیز هم برفراز کوه تیز شده - ابدال در
حصن کهر پوچه متحصن گشته بود - و محمد مراد نامی را که وکیل
و راتق و فاتق مهماتش بود بحراست قلعهٔ کهچنه باز داشته و عیال
و اموال را در حصار شکر که آن روی نیلاب بر فرق جبلی رفیع
اساس پذیرفته است نگاه داشته - ظفر خان از رفعت و متانت هر دو
محکمه مصلحت در محاصره و پیکار ندیده چنین اندیشید - که
سپاهی و رعیت تبت را که از ناهنجاری ابدال دل آزرده بودند
بمدارا و مواسا جانب خود بکشد - و چوقی برای کشایش حصار
شکر و اسیر کردن فرزندان ابدال معین نماید - چه همگی همت

و بعد ازان پکهلی وال ابدال را دستگیر نموده و دنباله
مصالحت از اقدام استحکام قلعهٔ کهچوه عامل ساختند - طرفین
بموجب قرار داد هشتم ربیع الثانی روز پنجشنبه فوجی با آدم خان
نبیرهٔ برادر خرد ابدال که در زندگی پدر خویش علی رای در عهد
دولت حضرت جنت مکانی هنگامی که احمداد خان ناظم صوبهٔ
کشمیر بود برداخت شرف عبودیت دریافت - و ازان باز تا امروز
بعین بندگی این آستان فلک نشان کامیاب سعادت است و سعید
زمان خویش خود را در قلعهٔ کهچوه فرستاده حارس آن با سایر قلعه
نشینان در آمده قلعه را سپرد - ابدال از استمالت مردم و سپردن
قلعه که از زن و فرزندان بیاس و ناس اماله جز زینهار چاره نداشت -
ناگزیر کهچوه را وا گذاشته بوساطت سادات پکهلی وال
ظفر شتافت - روز دیگر سرکردهٔ لشکر با فوجی از بندهای
بادشاهی خود ابدال را همراه گرفته بقلعهٔ کهچوه رفت
و خطبه ممالک مدار بعسکر فیروزی برگشت -
و بعرضه از کد تسخیر قلاع که بعین ابدال
مال شهنشاه فلک بارگاه بزودی و آسانی بتیسر بپیوست بپایهٔ سریر
خلافت روانه ساخت - درین اثنا میر فخر الدین نیز با فوجی که
همراه او رفته بود و عمال و سایر منتسبان ابدال و دو لک روپیه که
دست مغلچیان بآن نرسیده بود سالم و غانم مراجعت نمود - از
نیرنگی تائیدات آسمانی که دربارهٔ اولیای دولت قاهره آناً فاناً
جلوهٔ ظهور میدهد آنکه زنان و فرزندان حبیب چک و احمد چک
که در زمان حکومت افغان خان بسبب شورش انگیزی و فتنه

سر راه گرفته [illegible] ۲۱ [illegible] را [illegible] .

از [illegible] [illegible] [illegible] طاهر

حال [illegible] [illegible] سده

[illegible] [illegible] کامشی

نموده [illegible] آن [illegible] را [illegible] ابدال

[illegible] [illegible] ابدال [illegible] سال [illegible]

[illegible] [illegible] گردد [illegible] و از [illegible]

و زر [illegible] [illegible]

[illegible] آماده [illegible] [illegible] .

[illegible] و [illegible] [illegible] را [illegible] و دور

[illegible] از روزگار [illegible] کار آگهی

داده [illegible] - اما [illegible] [illegible]

اموال به تاراج [illegible] - و عیال ابدال بدست آورده [illegible] را بدنبال

پسرش فرستاد [illegible] از طلا و [illegible] که در راه

افتاده بود گرفته برگردانیدند - سردار از استماع این خبر

وحشت مضطرب گشته در کشایش حصن کوشیده و گنجینه و

جبه خانه اش گرفت - و اسارة او [illegible] از [illegible] است که پادشاه

ظفر پیوسته ارزوی بندگی درگاه والا داشتند هراس داشته [illegible] را

که از [illegible] آنوقت مضطر گشته بودند - با [illegible] طریق

رستگاری باز نموده از ابدال سرگردان بدند - وکورس [illegible] (ن) کشوری

(ن) کلورس [illegible]

خان بدین دو مسلک آمد و شد نموده اگرچه مسافت راه کریچ
چهار منزل از راه لار افزون است و بیشتر آن بر کوههای بلند و تنگناهای
تنگ که ازان یک سوار بیش نگذرد واقع شده . اما چون سمت لار
برف و سرما کمتر دارد ازین راه رو به تبت می رسانند - و راه لار
هرچند به تبت نزدیک است اما از کثرت و دوام برف و یخ بسرحد
تمام نوردیده می آید - و درین راه جبلی است بالغ بارتفاع نیم
کروه که سراپای آن را یخ درگرفته است - و برفراز آن میاه جاریه
فراوان - ره نوردان ازان بصعوبت برگذرند منزلی چند ازین راه بسبب
هموار بآسانی قطع می شود لیکن سی کروهی کشمیر کتلی است
که سفر گزینان جهان پیما بسختی و دشواری آن کمتر نشان دهند -
در رفعت دو برابر پیرپنچال است چندان بلند که صعود و هبوط آن
سواره میسر نگردد - و ازین رو که درین دو طریق آذوقه دیر دست
می آید ظفرخان و همراهان او چندان آذوقه برگرفته بودند که تا
معاودت بکشمیر کفایت نمود - ملک تبت که همگی بیست و یک
پرگنه و سی و هفت قلعه دارد از فزونی کوه و تنگی عرصه بغایت
کم زراعت است - و از حبوبات بیشتر جو و گندم درانجا می روید
اگرچه ضبط آن ولایت چنانچه باید نشده بود تا بر حقیقت خراج
آن قرار واقع آگهی یافته شود - اما چنین شنفته آمد که محصول
سال کامل آن فزون بر یک لک روپیه نیست - دران دیار جوی
آبی است که بر یک سوی آن قراضهای طلا بهم می رسد - نزدیک (ن)
رو

آدم خان از کشمیر بهمراه ... برادرزاده اوشد و قدرت هنگام ابدال
افغان را بکشمیر فرستاده بود تا با افغان ... همراه صاحبان را
پراگنده خاطر سازند چون امر ظفر حال در آمدند - و چون سپاه چک
هنگام که درهم ... میرزا های دست اکبرشاهی بادیهٔ ضلالت
نوردیده به تبتان پناه برده بود با میرزایان و خویشان خود امان
جسته نزد ظفرخان آمد - خان مشار الیه باندیشهٔ آنکه مبادا از
زیرش برف راه بسته شود و فسادی که بتحریص ابدال جانب
کشمیر رفته اند فتنه برانگیزند بی‌تامل و تاخیر ولایت تبت‌نشین
اموال ابدال را بتصرف او و دیگر سرداران آن ملک و میرزایان
مذکور همراه گرفته و ملک تبت را بدست ... همراه وکیل ابدال
واگذاشته بکشمیر مراجعت نمود *

بیست و نهم ربیع الثانی چون حقیقت مراجعت ... به
مقدس رسید پرلیغ قدر نفاذ صادر شد که بعد از تسخیر ... و
تخریب قلاع وایل شدن مرزبان آن ولایت و دست ... تو الابدار
چون ... بی ضبط مملکت و نظم حال رعیت بسرعت برآمدن و ملک
را بوکیل ابدال پیش ازانکه خاطر از انقیاد او فراهم گردد سپردن
پسندیدهٔ خرد دوربین و رای صواب گزین نبود *

از تشابک اغصان اقاویل و تعانق افنان احادیث شرح
صعوبت راه تبت و کیفیت آن ملک می نماید

تبت دو حصه دارد یکی کرچ (ن) و دیگری لارکه ظفر

(ن) کرچ

نامه نیز برای هوش افزائی خوانندگان اندراج یافت ٭

نقل داستان

درین وقت بخاطر رسید که بثغور کابلستان و حدود هندوستان و نواحی غزنین و باختر و قندهار کاردانی فرستاده اید که بنظم آن بولایات فیصله تواند پرداخت - و دل مصلحت اندیش برآن شد که بیکی از امیرزادهای کامگار مفوض گردد - باز اندیشه رفت که مبادا هوای سلطنت و استقلال از کاخ دماغ او سر بر زند - چه جای آنست که اگر بنوئینی تفویض یابد این خیال محال مغزش بشوراند تا بامیرزاده چه رسد - لختی در تامل بودم که بدل پرتو افگند که اگر تنگری تعالی مرا سلطنت ارزانی داشته کرا یارا که بمخالفت گراید - و الا از نیروی بازو چه کشاید - درین اثنا کتاب بوستان برسم فال برگشودم این ابیات بر آمد ٭ بیت ٭

چو دولت نه بخشد سپهر بلند ٭ نیاید بمردانگی در کمند
نه سختی رسد از ضعیفی بمور ٭ نه شیران بسرپنجه خوردند و زور
خدا کشتی آنجا که خواهد برد ٭ اگر نا خدا جامه بر تن درد

مرا ازین اشعار آبدار طبعیت بشگفت - بخود گفتم که سرحد هندوستان تا آب سند و غزنین و کابل تا حدود قندهار که مملکت سلطان محمود غزنوی است گزیده آنکه بیکی از فرزندان بسپارم - اگر احیاناً براه بغی در آید و برمن براید فلذهٔ کبد من خواهد بود - نه بضغهٔ جسد غیر - من برین اراده راسخ گشتم و ایالت آن حدود بامیرزاده پیر محمد مقرر گردانیدم - و چون امرا و سرداران

دو هزار تولهٔ طلا که از کم عیاری تولهٔ زیادهٔ بر هفت روپیه نمیرزد هر سال از اجارهٔ آن حاصل میشود - اکثر اثمار سرد سیری مانند زرد آلو و شفتالو و خربزه و انگور درآن سرزمین لطیف و شیرین است - سیبی دارد که درون و بیرونش سرخ است - توت و چنار و زرد آلو و شفتالو و خربزه و انگور در یک موسم میرسد *

ازانجا که برازندهٔ اورنگ جهانبانی - حضرت صاحبقران ثانی باصغای مقالات ارباب تقی - و کلمات ائمهٔ هدی - و استماع حکایات عدالت سمات راویان لوای سلطنت - سالکان مسالک دولت - سیما برازندهٔ اورنگ و دیهیم - خاقان هفت اقلیم - تاج القطبین - حضرت صاحبقران نور الله مضجعه - که همواره اقتدای آداب رضیه و اقتضای اطوار بهیهٔ آنحضرت را مرقاة مدارج دین و دولت - و میزان قوانین ملک و ملت - میدانند - توجه تام دارند - وزرای دانشور - و ندمای سخن گستر - همیشه دل نشین داستانهای باستانی بشنوا بیانی گذارش میدهند - درین ایام از کتاب واقعات حضرت صاحبقرانی که بزبان ترکی بود - و میر ابو طالب تربتی از کتابخانهٔ والی یمن بدست آورده بپارسی ترجمه نموده - داستان نصایح خرد افزا که آن حضرت هنگام تعین میرزا پیر محمد خلف میرزا جهانگیر بامارت کابل و غزنین و قندهار وغیره فرموده بودند و دران کتاب مندرج است بعرض مقدس رسید - نسخهٔ ازان بسرو جویبار خلافت بادشاهزادهٔ محمد اورنگ زیب بهادر که بنظم مهام صوبهٔ دکن پیش ازین بچندین روز مرخص گشته بودند از کمال رافت و فزونی عاطفت فرستادند - و بامر خاقانی درین هدایت

غیاث الدین ترخان و حسینی خواجه خویش. امیر عباس بهادر و اقبال شاه برغوجی و شمس الدین پسر اوچ قرا و سونج تیمور تابه بنشینند - و از هریکی سخنی که بر مکنون ضمیر او آگهی دهد - پرسیدم - امیر قطب الدین پاسخ داد که اگر پشت من قایم باشد بر شکم چوب نخورم و گفته که پشت و پناه من امیر است دیگری را نشناسم - اسلام خواجه باز نمود که اوضاع خانه یکیست اگر دو گردد خانه خراب شود - و برات خواجه بگذارد که چراغ یکی است که بفروغ آن ره می نوردیم - و ما چراغ امیر را افروخته میدانیم و در سایهٔ آن زندگی مینما ایم - امیر علی غافچی ادا کرد که مارا بعد از امیر زندگانی مباد - و هریکی لوازم اخلاص و اطاعت و اختصاص و تبعیت خویش ظاهر میگردانید - دریغولا امیر زاده معروض داشت که اگر بر امیر عصیان ورزم سر از حکم تنگری تعالی بر تافته باشم - و دین خود را در باخته - گفتم چهارم حصهٔ ممالک خود را بتو ارزانی داشته ام برادران از حقد و حسد در حق تو سخنان خواهند ساخت باید که پیوسته آثار فروتنی و خاکساری از تو بظهور پیوندد - و وی را در آغوش عاطفت کشیده مرخص فرمودم ¤

چون هر عشره از سنین خلود آئین جلوس سعادت مانوس دوری از ادوار جهانبانی مقرر گشته - و بفرمان اقدس وقایع هر دوری جلدی - اکنون که سوانح نخستین دور خلافت این بادشاه دین پرور - شهنشاه داد گر - که ایزد کام بخش اوقات کامگاریش چون اعوام دهور باهم پیوسته داراد - و ساعات فرمان گزاری مانند ایام شهور از هم ناگسسته - بفرخی و خجستگی صورت رقم پذیرفته -

توسقات و قشونات و هزار جیبات فراهم آمدند - اورا طلب داشتم و کلاه
خود بر فرق وی گذاشته فوجی خاصه پوشانیدم - و بگفتم که ترا
به پنج چیز مامور میگردانم - اول آنکه چون در تختگاه سلطان محمود
غزنوي بر نشیني و بران مملکت فرمان فرمای شوي مرا و خود
را فراموش نکني و از پایهٔ خود در نگذري - دوم از حال همسایگان
ملک غافل نگردي - سیوم در ضبط مملکت و رعایت رعیت
تساهل نورزي - که تنگری تعالی بجهت آنکه باحوال زیر دستان
و مظلومان آگاه باشیم ملک خود را بما عطا فرموده - چهارم در نظم
لشکر بکوشي - و هرکه بتو در آید نگاه داري که تنگري تعالی بوان
روزی اورا بر تو نوشته - و سپاهي را رخصت ندهي و اگر دستوري
طلبد و بداني که در سپاه گري چنانچه باید هست باحوال او
چنان پردازي که بفراغ بال بخدمت قیام نماید - چه سپاهي جان
خود را میفروشد و سر بازي میکند - و بدان که حصار ملک سپاه
است نه دستگاه - پنجم دین مصطفوي را رونق بخشي - و بر خلاف
اوامر و نواهي الهي کاری نکني - که قوام دولت بدین باز بسته
است - و با سادات و علما و صلحا معاشرت نیکو نمائي - و از اشرار
و انزال اجتناب ورزي - و در همین محفل گروهي از نوئینان را باه
لشکر گران همراه وی تعیین فرمودم - و امیر قطب الدین ابن عم امیر
سلیمان شاه را دیوان بیگي - و اسلام خواجه پسر ایلچي خواجه برلاس را
میرتوزک - و برات خواجه کوکلتاش را صاحب اسرار او گردانیده امر
نمودم که در مجلس او از امرا میر موسي و عالي غانچي و امیر بهلول
ولد امیر درویش برلاس و تیمور خواجه پسر آقبوقا و حسین صوفي پسر

هفت هزاري

مهابت خان خانخانان هفت هزاري هفت هزار سوار دو اسپه سه اسپه - ماه جمادي الاولى سال هفتم از جلوس مقدس در برهانپور همراي سفر آخرت گرديد *

خانجهان لودي هفت هزاري هفت هزار سوار دو اسپه سه اسپه بيست و ششم صفر سال دوم از اورنگ آرائي خديو زمان مطابق بيست و دوم مهر برهنمائي شقاوت ابدي از آستان اقبال رو برتافته خاک ادبار برفرق روزگار خود بيخت - و روز دو شنبه غرهٔ رجب سال چهارم موافق پانزدهم بهمن علف تيغ مبارزان فيروزي انتما گرديد چنانچه بتفصيل گذارش يافت *

شش هزاري

خان دوران بهادر نصرت جنگ شش هزاري شش هزار سوار دو اسپه سه اسپه *

خواجه ابوالحسن شش هزاري شش هزار سوار - بيستم رمضان سال ششم از جلوس اقدس وديعت حيات سپرد *

اعظم خان شش هزاري شش هزار سوار *

عبد الله خان بهادر فيروز جنگ شش هزاري شش هزار سوار *

افضل خان شش هزاري چار هزار سوار *

پنج هزاري

سيد خان جهان باره پنج هزاري پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه *

خان زمان بهادر پنجهزاري پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه - چهاردهم ذي الحجه سال دهم در دولتاباد برحمت حق پيوست *

خاتمهٔ این مجلد مخلد را که فاتحهٔ ادوار ناسخ شاهي باد بتفصيل مناصب دراري سماء خلافت - لآلي درياي جلالت - انوار باصرهٔ عظمت - ازهار حديقهٔ ابهت - و نوئينان والا مكان - و ساير منصبداران تا پانصدي منصب - و ترقيم نبذی از احوال فيض اشتمال مبارزان نفس شكن - و مجاهدان رياضت فن - و علمای دانش گستر - و حكمای عيسی اثر - شعرای سخن طراز - نگارين ميگرداند *

مناصب لآلي بحر خلافت دراری سماء جلالت

بادشاه زاده محمد دارا شکوه نخستین گوهر دریای عظمت پانزده هزاري نه هزار سوار *

بادشاه زاده محمد شاه شجاع بهادر دويمين كوكب سماء ابهت دوازده هزاري هفت هزار سوار *

بادشاهزادهٔ محمد اورنگ زيب بهادر سيومين سرو جويبار سلطنت دوازده هزاري هفت هزار سوار *

بادشاه زاده مراد بخش چارمين نتيجهٔ دودمان دولت پانصد روپيه روزينه *

نوئينان والامكان و امرای عاليشان و ديگر منصب داران

نه هزاري

يمين الدوله آصفخان خانخانان سپه سالار نه هزاري نه هزار سوار دو اسپه سه اسپه *

مالوجي برادر كهيلوجي دكني - پنجهزاري پنجهزار سوار ٭

اوداجي رام دكني پنجهزاري پنجهزار سوار - سال هشتم درگذشت ٭

بهادرجي والد جادون راي دكني پنجهزاري پنجهزار سوار - سال هشتم پيمانهٔ عمر او لبريز گرديد ٭

ميرزا عيسي ترخان پنجهزاري چهار هزار سوار هزار سوار دو اسپه سه اسپه ٭

اعتقاد خان پنجهزاري چهار هزار سوار ٭

لشكر خان پنجهزاري پنج هزار سوار ٭

رحيم خان والد آدم خان دكني پنجهزاري چهار هزار سوار - سال چهارم درگذشت ٭

جعفر خان پنجهزاري سه هزار سوار ٭

مير جمله پنجهزاري دو هزار سوار - دهم ربيع الثاني سال دهم بساط حيات در نورديد ٭

چارهزاري

سيد شجاعت خان باره چار هزاري چارهزار سوار دو هزار و پانصد سوار دو اسپه سه اسپه ٭

قليج خان چار هزاري چار هزار سوار ٭

سعيد خان چار هزاري چار هزار سوار ٭

صادق خان چار هزاري چار هزار سوار - نهم ربيع الثاني سال ششم رخت هستي بربست ٭

بهادر خان نجم ثاني چار هزاري چار هزار سوار - سال دهم در صوبهٔ اله آباد درگذشت ٭

اسلام خان پنجهزاری پنجهزار سوار سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه *

سعادت خان پنجهزاری پنجهزار سوار سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه *

الهداد خان پنجهزاری پنجهزار سوار دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه *

قاسم خان پنجهزاری پنجهزار سوار دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه
سال پنجم در صوبه داری تلنگانه داعی حق را لبیک گفت *

وزیرخان پنجهزاری پنجهزار سوار دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه *

راجا جگت سنگه پنجهزاری پنجهزار سوار *

راجه گجسنگه ولد راجه سورج سنگه راتهور پنجهزاری پنجهزار سوار *

راجه جسونت سنگه کچهواهه پنجهزاری پنجهزار سوار *

رستم خان دکنی پنجهزاری پنجهزار سوار *

سپهدار خان پنجهزاری پنجهزار سوار *

شیر خان تونور پنجهزاری پنجهزار سوار - سال چهارم در صوبه داری
احمد آباد ازین جهان بگذشت *

راو رتن هادا پنجهزاری پنجهزار سوار - سال چهارم در بالاگهات
رخت هستی بر بست *

راجه ججهار سنگه ولد راجه نرسنگدیو بندیله پنجهزاری پنجهزار
سوار - آن کافر ماجرا در سال هشتم بجزای کردار خویش گرفتار
آمده بکوی عدم فرو رفت *

یاقوت خان حبشی پنجهزاری پنجهزار سوار - در رمضان سال ششم
برهنمونی ادبار فرار نمود - و بیست و چهارم ذی القعده سال
مذکور در دولتاباد طعمۀ نهنگ شمشیر مبارزان لشکر اقبال گردید *

سرافراز خان چار هزاری سه هزار سوار *

رشید خان انصاری چار هزاری سه هزار سوار *

راو سور بهورتیه چار هزاری سه هزار سوار - در سال چهارم سپری گشت *

سرافراز خان دکني چار هزاري سه هزار سوار *

جگدیو رای برادر جادون رای دکني چار هزاری سه هزار سوار - در سال پنجم عنصری پیوندش از هم گسیخت *

شاه نواز خان صفوي چار هزاري دو هزار و پانصد سوار *

صفدر خان چار هزاري دو هزار و پانصد سوار *

همیر رای دکني چار هزاري دو هزار و پانصد سوار - در سال هفتم پیمانهٔ زندگی او برآمود *

سپهدار خان دکني چار هزاري دو هزار سوار *

معتمد خان چار هزاري هزار و دویست سوار *

موسوي خان صدر چار هزاري هفتصد و پنجاه سوار *

سه هزاري

نجابت خان ولد میرزا شاه رخ سه هزاري سه هزار سوار *

جهانگیر قلیخان سه هزاري سه هزار سوار - در سال پنجم رخت حیات بر بست *

سردار خان سه هزاري سه هزار سوار *

راو چتر سال نبیرهٔ راو رتن هادا سه هزاري سه هزار سوار *

جوهرخان دکني سه هزاري سه هزار سوار *

اصالت خان سه هزاري دو هزار و پانصد سوار *

الله ویردی خان چار هزاری چار هزار سوار *

معتقد خان چار هزاری چار هزار سوار *

دریا خان روهیله چار هزاری چار هزار سوار - سال سوم از برهانپور فرار نموده بخانجهان مقهور بپیوست و هفدهم جمادی الثانی آغاز سال چهارم جگراج پسر راجه ججهار سنگه بندیله او را در سرزمین خود بقتل رسانید *

بهادر خان روهیله چار هزاری چار هزار سوار *

دلاور خان بریج چار هزاری چار هزار سوار - سال چارم درگذشت *

شیر خواجه چار هزاری سه هزار و پانصد سوار - در سنه احدی ودیعت حیات سپرد *

مبارز خان روهیله چار هزاری سه هزار و پانصد سوار *

راجه بهارت بندیله چار هزاری سه هزار و پانصد سوار - در سال هفتم سپری گردید *

راجه بتهلداس چار هزاری سه هزار سوار *

جان سپار خان صوبه دار اله آباد چار هزاری سه هزار سوار - در نخستین سال جلوس والا بگذشت *

شاه بیگ خان چار هزاری سه هزار سوار *

مرتضی خان ولد میر جمال الدین حسین انجو چار هزاری سه هزار سوار - سال دوم در صوبه داری تته مراحل زندگی در نوردید *

سید دلیر خان باره چار هزاری سه هزار سوار - در سال ششم ازین عالم انتقال نمود *

فدائی خان چار هزاری سه هزار سوار *

فخر الملک ولد یاقوت اله خواجه سه هزاری دو هزار سوار - سال
پنجم در گذشت *

حسن خان ولد فخر الملک سه هزاری دو هزار سوار *

جمشید خان خویش ملک عنبر حبشی سه هزاری دو هزار سوار -
سال سوم در گذشت *

کار طلب خان دکنی سه هزاری دو هزار سوار *

اوداجی رام ولد اوداجی رام سه هزاری دو هزار سوار *

احمد خان معموری سه هزاری هزار و پانصد سوار - سال چهارم
روزگارش بسر آمد *

راجه رای سنگه ولد مهاراجه بهیم سیسودیه سه هزاری هزار
و پانصد سوار *

راجه انوپ سنگه سه هزاری هزار و پانصد سوار - در سال دهم
پیمانهٔ زندگانی او مالامال گشت *

پرسوجی دکنی سه هزاری هزار و پانصد سوار *

منکوجی دکنی سه هزاری هزار و پانصد سوار *

حبش خان سه هزاری هزار و پانصد سوار *

جادون رای دکنی سه هزاری هزار و پانصد سوار *

سید هزبر خان بارهه سه هزاری هزار سوار *

راجه منروپ کچهواهه سه هزاری هزار سوار - سال هفتم بملک
عدم شتافت *

هباجی ولد بهادرجی دکنی سه هزاری هزار سوار *

حکیم مسیح الزمان سه هزاری پانصد سوار *

سرشار خان سه هزاری دو هزار و [illegible] سوار - سال [illegible] [illegible] درگذشت ٭

یکتاز خان ولد سعید خان سه هزاری دو هزار و پانصد سوار - سال سیوم [illegible] ٭

میرزا خان ولد شاه نواز خان ابن عبد الرحیم خان خانخانان سه هزاری دو هزار سوار ٭

یوسف محمد خان تاشکندی سه هزاری دو هزار سوار ٭

[illegible] خان سه هزاری دو هزار سوار - در سال دهم سفر آخرت گزید ٭

ترکمان خان سه هزاری دو هزار سوار - سال دهم درگذشت ٭

قزلباش خان سه هزاری دو هزار سوار ٭

شهباز خان معروف بشاهد خان روهیله سه هزاری دو هزار سوار - سال چهارم در دکن جان سپاری نموده حیات ابد اندوخت ٭

مرتضی خان ولد سید صدر جهان سه هزاری دو هزار سوار ٭

[illegible] خان سه هزاری دو هزار سوار ٭

خواص خان سه هزاری دو هزار سوار ٭

ظفر خان سه هزاری دو هزار سوار ٭

امر سنگه ولد راجه گجسنگه راتهور سه هزاری دو هزار سوار ٭

مادهو سنگه ولد راو رتن هاده سه هزاری دو هزار سوار ٭

راجه بهار سنگه ولد راجه نرسنگه دیو بندیله سه هزاری دو هزار سوار - سال پنجم درگذشت ٭

راجه جگت سنگه ولد راجه باسو سه هزاری دو هزار سوار ٭

نظر بهادر خویشگی دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار *

شیخ فرید ولد قطب الدین خان کوکه دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار *

دلاور خان دکنی دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار *

شمس خان دکنی (ن) دو هزار و پانصدی یک هزار و دویست و پنجاه سوار. سال سیوم رخت هستی ازین جهان بر بست *

جان نثار خان دو هزار و پانصدی هزار و دویست سوار *

دو هزاری

باقی خان قلماق دو هزاری دو هزار سوار *

شاه قلی خان اوزبک دو هزاری دو هزار سوار *

مبارک خان نیازی دو هزاری دو هزار سوار *

پردل خان ولد دلاور خان بریچ دو هزاری دو هزار سوار *

جگراج بندیله دو هزاری دو هزار سوار. در سال هشتم همراه پدر بقتل رسید *

پرتهیراج راتهور دو هزاری هزار و هفتصد سوار *

عزت خان دو هزاری هزار و پانصد سوار دو اسپه سه اسپه *

مغل خان ولد زین خان کوکه دو هزاری هزار و پانصد سوار *

مکرمت خان دو هزاری هزار و پانصد سوار *

احمد بیگ خان دو هزاری هزار و پانصد سوار *

سادات خان دو هزاری هزار و پانصد سوار *

(ن) کرائی

دو هزار و پانصدی

محمد ولی خان ترکمان دو هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار پانصد سوار دو اسپه سه اسپه *

... دو هزار و پانصدی دو هزار و ... سوار *

سردار خان ولد ... خان دو هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار *

... خان برادر زادهٔ عبد الله خان بهادر فیروز جنگ دو هزار و پانصدی دو هزار سوار *

دیانت خان ... دو هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار - در سال سوم راه دورهٔ آخرت کرفتند *

... خان برادر ... خان دو هزار و پانصدی دو هزار سوار - سال چهارم ... رفت *

احمد خان ولد ... خان ... دو هزار و پانصدی دو هزار سوار *

... خان ولد ... خان دو هزار و پانصدی دو هزار سوار *

راجه ... سنگه ولد راجه ... دو هزار و پانصدی دو هزار سوار *

الله ... خان دو هزار و پانصدی هزار و هشتصد سوار *

خنجر خان ترکمان دو هزار و پانصدی هزار و هفتصد سوار - سال دوم در گذشت *

خدمت پرست خان دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار - بیست و ششم صفر سال دوم در تیرک خانجهان مقهور جان در باخت *

فیروز خان خواجه بابا رام دو هزاری هزار سوار - سال ششم منصب امیر الملک یافته *

لهراسپ خان ولد مهابت خان خانخانان دو هزاری هزار سوار *

جلال الله خان دو هزاری هزار سوار *

جان باز خان خواجه بابا رام دو هزاری هزار سوار *

اخلاص خان دو هزاری هزار سوار *

اکرام خان ولد اسلام خان مشهدی دو هزاری هزار سوار *

فیروز خان خواجه سرا دو هزاری هزار سوار *

راجه رام داس نروری دو هزاری هزار سوار *

راجه روز افزون دو هزاری هزار سوار - سال هشتم بخواب عدم غنوده *

شیر خان ترین دو هزاری هزار سوار *

اسفندیار خان دکنی دو هزاری هزار سوار *

سید عمر دکنی دو هزاری هزار سوار *

آتش خان دکنی دو هزاری هزار سوار *

ادیرای دو هزاری هزار سوار *

سرور خان حبشی دو هزاری هزار سوار *

پتهوجی ولد اچلاجی دکنی دو هزاری هزار سوار *

التفات خان دو هزاری هشتصد سوار *

سید عالم باره دو هزاری هشتصد سوار *

صلابت خان ولد صادق خان دو هزاری هشتصد سوار *

هاباجی (ن) دو هزاری هشتصد سوار *

(ن) پوربه

اهتمام خان دو هزاري هزار و پانصد سوار *

مختار خان سبزواري دو هزاري هزار و دو صد سوار - سال دهم [illegible] شد *

راو کرن ولد راو سور بهورتيه دو هزاري هزار و پانصد سوار *

راو دودا نبيرهٔ راو چاندا دو هزاري هزار و پانصد سوار - سال ششم در [illegible] *

راوت راي [illegible] دو هزاري هزار و پانصد سوار *

بابو خان کراني دو هزاري هزار و پانصد سوار - سال [illegible] اجل موعودش منصرم شد *

محمد زمان دو هزاري هزار و چار صد سوار *

غيرت خان عبد الله نام ولد يوسف خان دو هزاري هزار و دو صد سوار *

تربيت خان دو هزاري هزار و دويست سوار *

قبلدار خان دو هزاري هزار و دو صد سوار - سال هشتم شربت مرگ چشيد *

نور الله هروي (ن) دو هزاري هزار و دو صد سوار *

بهاريداس کچهواهه دو هزاري هزار و دو صد سوار - سال چهارم از اين جهان بيرون شد *

ميرزا والي دو هزاري هزار سوار *

ميرزا حسن ولد ميرزا رستم صفوي دو هزاري هزار سوار *

(ن) مروي

رحمت خان هزار و پانصدی هزار سوار - سال چهارم احدی
معهودش در رساند *

جهان خان کاکر هزار و پانصدی هزار سوار

سکندر برادر شهباز خان دوهانی هزار و پانصدی هزار سوار *

زبردست خان هزار و پانصدی هزار سوار

ملک یعقوب ولد ملک کمال کشمیری هزار و پانصدی هزار سوار - سال
سوم بعدم آباد رفت

قاسم خان ولد مظفر خان نوری هزار و پانصدی هزار سوار - سال
سوم به تخستین منزل اخروی مروکش کرد *

سهورام ولد بلرام کور هزار و پانصدی هزار سوار *

هردیرام ولد رانکا کچهواهه هزار و پانصدی هزار سوار - سال دوم علم
واپسی دبستانی ورا دعشر کروشتا *

ستر سال کچهواهه هزار و پانصدی هزار سوار - سال سیوم در پیکار
خانجهان خلافت دار بمردانگی نقد حیات در باخت *

راجه دوارکا داس ولد راجه گردهر کچهواهه هزار و پانصدی هزار
سوار - سال چهارم در جنگ آن سعادت گرا جانبازی نمود *

راو متهی سنگه ولد راو دودای چندراوت هزار و پانصدی هزار سوار *

راجه پرتاب اوجینیه هزار و پانصدی هزار سوار - در سال دهم
بدست عبد الله خان بهادر فیروز جنگ گرفتار آمده بپاداش
نمک حرامی حسب الحکم بیاسا رسید *

جان سپار خان هزار و پانصدی هشتصد سوار *

زبردست خان هزار و پانصدی هشت صد سوار *

نورالدين قلي دو هزاري هشتصد سوار - سال دوم راجپوتي اورا بقتل رسانيد *

خواجه جهان خوافي دو هزاري هفتصد سوار *

حكيم الملك دو هزاري پانصد سوار *

هزار و پانصدي

سعادت خان هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار *

عوض خان قاقشال هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار *

همت خان هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار - در سال دهم ودیعت حیات باز داد *

رحمت خان هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار *

الله قلي سلطان ككهر هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار *

راول پونچا زمیندار دونگرپور هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار *

شریف خان قدیمی هزار و پانصدي هزار و دویست سوار - سال نهم قابض ارواح قبض روحش نمود *

اسفندیار ولد حسن بیگ شیخ عمري هزار و پانصدي هزار و دویست سوار *

سرانداز خان چیلهٔ قلماق هزار و پانصدي هزار و دویست سوار *

زين العابدين ولد آصف خان جعفر بیگ هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار - سال دوم از سرمایهٔ زندگي تهی دست شد *

سهراب خان دیگر پسر خان مزبور هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار *

شجاع ولد معصوم خان کابلي هزار و پانصدي هزار سوار *

جمال خان نوحاني هزار و پانصدي پانصد سوار *

اعتماد خان خواجه سرا هزار و پانصدي پانصد سوار - سال دوم درگذشت *

حکیم محمد حاذق (ن) ولد حکیم همام گیلاني هزار و پانصدي سه صد سوار *

قاضي محمد سعید کرهرودي هزار و پانصدي دو صد سوار - سال نهم ایام زندگیش آخر شد *

هزاري

امان بیگ هزاري هزار سوار *

اوزبک خان هزاري هزار سوار *

محمد حسین ولد یوسف نیکنام هزاري هزار سوار *

آگاه خان خواجه سرا هزاري هزار سوار *

زاول سرسي زمیندار بانسواله هزاري هزار سوار *

شیخ الهدیه ولد کشور خان هزاري هشتصد سوار *

لطف الله ولد لشکر خان هزاري هشتصد سوار *

ابو البقا ولد احمد بیگ خان هزاري هشتصد سوار *

دولتخان ولد الف خان قیامخاني هزاري هشتصد سوار *

محمد صالح ولد میرزا شاهي برادر (ن) آصفخان جعفر بیگ هزاري هشتصد سوار - سال دوم راه آخرت فرا پیش گرفت *

نوبتخان هزاري هشتصد سوار - سال نهم نقد حیات باز داد *

(ن) عبد الحاذق (ن) برادر زادهٔ

سرفراز خان هزار و پانصدی هشتصد سوار *

خواجه برخوردار هزار و پانصدی هشتصد سوار *

قزاق خان هزار و پانصدی هشتصد سوار *

ذوالفقار خان هزار و پانصدی هشتصد سوار *

عبد الرحیم خان اوزبک هزار و پانصدی هشتصد سوار *

میر عبد الله خویش سید یوسف خان هزار و پانصدی هشتصد سوار - در سنه هشت بنیستی سرای رفت *

کرمسی راتهور هزار و پانصدی هشتصد سوار - سال سیوم در نبرد خانجهان مقهور کشته شد *

بهیم راتهور هزار و پانصدی هشتصد سوار *

چندر من بندیله هزار و پانصدی هشتصد سوار *

یادگار حسین خان هزار و پانصدی هفتصدی سوار - سال ششم ملک نیستی پیمود *

جلال ولد دلاور خان کاکر هزار و پانصدی هفتصد سوار *

جگمال ولد کشن سنگه راتهور هزار و پانصدی هفتصد سوار - سال دوم بوادی عدم در شد *

ملتفت خان هزار و پانصدی ششصد سوار *

یکه تاز خان هزار و پانصدی ششصد سوار *

ذوالفقار بیگ ترکمان هزار و پانصدی ششصد سوار - سال چهارم درگذشت *

سنگرام زمیندار کتور هزار و پانصدی ششصد سوار *

خدمت خان خواجه سرا هزار و پانصدی پانصد و پنجاه سوار *

عبد الرحمن توقادی هزاری ... سوار

مرتضی قلی برادر الهیار خان هزاری ۱۰۰ سوار سال ...

در دکن بکام ... *

علاول ولد الله کرد زین هزاری ... سوار

عبد الرحمن روهیله هزاری سه صد سوار

عبد القادر ولد احداد هزاری ... سوار - ... سپرده *

الهداد ... هزاری ... سوار - سال دوم در ...

نابکار کار آمده

راجه ... فراس ... کوهر هزاری سه صد سوار سال ...

زندگی در ... *

... ولد راجه نرسنگدیو بندیله هزاری سه صد سوار *

کشن سنگه ... هزاری ششصد سوار *

روپچند گوالیاری هزاری ششصد سوار سال ...

بعد زندگی در ... *

بهرام خان ولد جهانگیر ... خان اعظم کوکلتاس هزاری

پانصد سوار *

میرزا خان ولد زین خان هزاری پانصد سوار - سال چهارم ره نورد

منزل عدم گردید *

خواجه برخوردار داماد ... خان ... هزاری پانصد سوار *

پرورش خان هزاری پانصد سوار - سال چهارم از اوج ... تحضیض

بدستی رفت *

عقیدت خان هزاری پانصد سوار سال چهارم رهگرای آخرت گردید *

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ولد [illegible] هزاری [illegible] سوار

[illegible] ولد راجه [illegible] هزاری [illegible] سوار *

[illegible] امر خان [illegible] هزاری [illegible] سوار *

امل خان هزاری [illegible] سوار . [illegible]

[illegible]

[illegible] هزاری ششصد سوار *

سید غلام محمد بخاری هزاری ششصد سوار - [illegible]

عدم [illegible] *

سید علاول [illegible] هزاری ششصد سوار - [illegible] درگذشت

بدرجهٔ شهادت رسید *

عثمان عم بهادر خان روهیله هزاری ششصد سوار *

جان باز خان هزاری ششصد سوار *

ملهه‌دار خان چیله هزاری ششصد سوار *

دیانت خان هزاری ششصد سوار *

شجاع خان ولد معصوم خان کابلی هزاری ششصد سوار *

سیف الملوک کاشغری هزاری چار صد سوار - سال پنجم سفر آخرویش پیش آمد *

سید مبارک قدیمی هزاری چار صد سوار - سال نهم طایر روحش از قفس تن پرواز نمود *

ابابکر ولد بهادر خان قوربیگی هزاری چار صد سوار - سال هشتم بساط هستی در نوردید *

خنجر خان هزاری چار صد سوار - سال سیوم از جهان درگذشت *

بهادر برادر زادهٔ خانجهان مرحوم هزاری چار صد سوار - سال سیوم در ابتدای جنگ اعظم خان بکوی عدم فرو رفت *

سلطان نظر ولد امانت خان هزاری سه صد سوار *

محمد یحیی ولد سیف خان هزاری سه صد سوار *

راجهٔ کورسین کشتواری هزاری سه صد سوار *

وفا خان خواجه سرا هزاری دو صد و پنجاه سوار - سال هفتم در گذشت *

میرزا حیدر ولد میرزا مظفر صفوی هزاری دو صد سوار - سال چهارم ازین جهان بگذشت *

میر بزکه هزاری دو صد سوار *

میر خان هزاری دو صد سوار *

میر عبد الکریم هزاری دو صد سوار *

حکیم خوشحال ولد حکیم همام هزاری دو صد سوار *

یکدل خان خواجه سرا هزاری دو صد سوار *

شریف خان هزاری دو صد سوار - سال پنجم در گذشت *

كرم الله ولد علي مردان بهادر هزاري پانصد سوار *

عبادت تربين هزاري پانصد سوار *

آقا افضل هزاري پانصد سوار *

اهداد سيستاني هزاري پانصد سوار *

پهاره مل ولد كشن سنگه راتهور هزاري پانصد سوار - در سنه احدی ازين جهان در گذشت *

راجه گردهر پسر كيسو داس مارو بدستور مقرر هزاري پانصد سوار - سال سيوم در پيکار خانجهان لودي ديده آثار جانفشاني نمود *

جيت سنگه راتهور هزاري پانصد سوار - سال سيوم بعدم گاه شتافت *

مانسنگه برادر راجه سيام سنگه تونور هزاري پانصد سوار - سال ششم بخطاب صداقت در شد *

سيام سنگه سيسوديه هزاري پانصد سوار *

محمد علي كاشاني هزاري پانصد سوار *

حسين ولد خانجهان تيره بخت هزاري پانصد سوار - بيست و ششم صفر سال دوم علف تيغ مبارزان لشكر فيروزي گرديد *

سكندر خان هزاري چارصد و پنجاه سوار - سال چهارم بدارالبقا رفت *

تركتاز خان هزاري چارصد سوار *

لطيف خان نقشبندي هزاري چارصد سوار *

امام قليخان ولد جان سپار خان هزاري چارصد سوار - سال سيوم در نبرد خانجهان مطرود جان در باخته سرخ روئي ابد حاصل كرد *

مرحمت خان ولد دلاور خان دوهزاری هزار و [illegible] سوار *

الله‌وردی خان دوهزاری هزار و دو صد سوار [illegible]
بکوی علم مرو رسید *

محمد زمان ولد حاکم خان دوهزاری هزار و پنجاه سوار *

شاهی پسر [illegible] خان دوهزاری صد و پنجاه سوار *

[illegible] رای دوهزاری صد و [illegible] سوار

هفتصدی

سید عبد الوهاب ولد سید عبد الرحمن هفتصدی هفتصد سوار *

سید سهراب ولد سید عارف خان هشتصدی سیصد سوار *

سید عبد الواحد ولد سید مصطفی خان بخاری هشتصدی شش
صد سوار *

مهیش داس ولد [illegible] راتهور هفتصدی سیصد سوار *

[illegible] ولد مبارز خان روهیله هشتصدی هفتصد سوار *

جمال ولد دلاور خان کاکر هفتصدی سی صد سوار سال ششم
کشته شد *

سامان پکهلیوال هفتصدی ششصد سوار *

نظام ولد مردن خان [illegible] هفتصدی پانصد و پنجاه سوار
سال ششم درگذشت *

[illegible] نبیرهٔ احمد بیگ خان هشتصدی پانصد سوار *

سید بهکر برادر زادهٔ مرتضی خان بخاری هشتصدی پانصد
سوار *

نعمت الله ولد شمشیر خان روهیله هشتصدی پانصد سوار *

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سوار [illegible]

[illegible]

راجه [illegible] دهصدی [illegible] سوار

[illegible] سوار *

[illegible] سوار [illegible] سال سوم در [illegible] *

[illegible] دهصدی [illegible] سوار - سال [illegible]

گوپال [illegible] ولد راجه [illegible] دهصدی سیصد سوار

ساه [illegible] دهصدی [illegible] سوار *

قوالعدار خان ترکمان دهصدی پانصد سوار

سمسلر خان ولد سادر خان گور دهصدی پانصد سوار

[illegible] دهصدی پانصد سوار - سال [illegible] *

گوکلداس سیسودیه دهصدی پانصد سوار *

حاجی ولی برادر ترکمان خان دهصدی پانصد سوار

راو هرچند کچهواهه دهصدی چارصد سوار - در سال چهارم [illegible] *

رای کاسی داس دهصدی چارصد سوار *

نور الله ولد میر حسام الدین انجو دهصدی سه صد سوار *

صدر برادر شیر خان روهیله هشتصدی چار صد سوار *

عظمت پسر خانجهان منکوب هشتصدی چار صد سوار - سال دوم بهزاران خواری کشته شد *

راجه اودیسنگه ولد راجه سیام سنگه تونور هشتصدی چار صد سوار - سال سیوم در گذشت *

بهادر بابی هشتصدی سه صد و پنجاه سوار *

عثمان ولد بهادر خان قوربیگی هشتصدی سه صد و پنجاه سوار - سال نهم در گذشت *

یوسف بیگ کابلی هشتصدی سه صد سوار *

بهادر بیگ ترکمان هشتصدی سه صد سوار *

طغرل ولد شاه نواز خان بن عبد الرحیم خان خانان هشتصدی سه صد سوار *

شیر زاد خویش خان عالم هشتصدی سه صد سوار - سال چهارم در نبرد خانجهان مخذول جانفشانی نمود *

لشکری ولد مخلص خان هشتصدی سه صد سوار - سال ششم درگذشت *

بهادر ولد جانسپار خان هشتصدی سه صد سوار - در سال هفتم بگذشت *

سبحان سنگه سیسودیه هشتصدی سه صد سوار *

رانا چودها زمیندار امرکوت هشتصدی سه صد سوار *

میرزا مراد کام صفوی هشتصدی دو صد سوار *

دانا دل ولد شاهنواز خان بن عبد الرحیم خانخانان هشتصدی

مظفر سلطان کهکر هشتصدی دو صد سوار *

کمال الدین ولد شیر خان روهیله هشتصدی پانصد سوار *

رای تلوکچند ولد رای منوهر هشتصدی پانصد سوار *

الهی بخش سودانی هشتصدی پانصد سوار *

سید لطف علی بارهه هشتصدی چار صد سوار *

عنایت الله ولد میرزا عیسی ترخان هشتصدی چارصد سوار *

میر فاضل مخدوم زاده هشتصدی چار صد سوار *

صوفی بهادر هشتصدی چار صد سوار *

حاجی محمد خواجه هشتصدی چار صد سوار - سال چهارم درگذشت *

محمد علی خویش قلیج خان هشتصدی چار صد سوار *

فرخ زاد ولد جهانگیر قلی خان هشتصدی چار صد سوار - سال ششم درگذشت *

رحمان الله پسر شجاعت خان عرب هشتصدی چار صد سوار - سال سوم در جنگ خانجهان مذکور جان درباخت *

نیاز خان پسر شهباز خان کنبو هشتصدی چار صد سوار *

تاج سروانی هشتصدی چار صد سوار *

اوگرسین کچهواهه هشتصدی چار صد سوار *

بهوجراج ولد رایسال درباری هشتصدی چار صد سوار *

بهادر اوله افغان هشتصدی چار صد سوار *

رای جگناتهه راتهور هشتصدی چار صد سوار - سال سیوم سپری گردید *

چشتي خان هفتصدي چار صد سوار - سال پانجم در گذشت *

فتح الله ولد راجو خان هفتصدي سه صد و پنجاه سوار *

چیقون بیگ جالبری هفتصدي سه صد و پانزده سوار - در سنه احدی سپری گشت *

میرزا (؟) برادر رشید خان انصاری هفتصدي سه صد و پنجاه سوار - سال چهارم در گذشت *

زنبیل بیگ خویش خواجه بیگ میرزا هفتصدي سه صد سوار *

اجمیری کوکه هفتصدي سه صد سوار *

جگناتهه راتهور هفتصدي سه صد سوار *

محمد طاهر خویش شهاب الدین احمد خان هفتصدی سه صد سوار *

عادل خان ولد قاسم خان میر بحر هفتصدي سه صد سوار *

محمد بیگ اباکش هفتصدي سه صد سوار *

نصیر الدین محمود هفتصدي سه صد سوار *

سعید شیرانی هفتصدي سه صد سوار *

بیر نراین زمیندار پچیت از توابع صوبه بهار هفتصدی سه صد سوار - سال ششم در گذشت *

هر رام ولد بهگوانداس کچهواهه هفتصدي سه صد سوار *

روپ سنگه کچهواهه هفتصدي سه صد سوار *

عزیز ولد بهادر خان بلوچ هفتصدي دو صد و هشتاد سوار - سال پنجم سپری گشت *

حسن خان برادر خدمتگار خان هفتصدی دو صد و شصت سوار *

دو صد سوار *

میرک حسین خوافی هشتصدی دو صد سوار *

هبات خان نبیرهٔ ادبار خان که در عهد حضرت جنت مکانی بخدمت پرداخته بسعی خود هشتصدی دو صد سوار *

مقیم خان هشتصدی دو صد سوار سال ششم در گذشته *

خواجه عبد الله نقشبندی هشتصدی دو صد سوار سال دهم راه سپر آخرت گشته *

فتح سنگه سیسودیه ولد مهاراجه بهیم هشتصدی دو صد سوار در سنه احدی در گذشته *

یزدانی ولد مخلص خان هشتصدی دو صد و پنجاه سوار *

بیدل خان گیلانی هشتصدی صد سوار *

شیخ عبد اللطیف هشتصدی پنجاه سوار *

هفتصدی

کرپارام کور هفتصدی هفت صد سوار *

ستر سال ولد راو سور بهورتیه هفتصدی شش صد سوار *

سید اسد الله ولد سید بایزید بخاری هفتصدی پانصد و پنجاه سوار *

راجه بهروز ولد راجه روز افزون هفتصدی پانصد سوار *

هادی داد برادر رشید خان انصاری هفتصدی پانصد سوار *

سید صدر همشیرزادهٔ مرتضی خان بخاری هفتصدی پانصد سوار *

سید حسن مساعد هفتصدی چار صد سوار *

نصر الله عرب هفتصدی چار صد سوار *

عارف الله که سالم بدری هفتصدی صد ... هزار ... سال دوم
در گذشت

جمال خان قراول هفتصدی ذات و ... سوار

قراست خان خواجه ... هفتصدی ذات و ... سوار

عارف ولد ناذر خان ... هفتصدی ... سوار

مبارک خان ولد ساعت خان هفتصدی ... سوار

کمال خان ... هفتصدی ... سوار

غازی بیگ هفتصدی ۱۵ سوار

ششصدی

شمس الدین ولد نظر بهادر خویشگی ششصدی ... سوار

شاه قلی ولد فیروز خاوری ششصدی شش صد سوار

سید عبد الواحد امروهه ششصدی چهار صد سوار

عبد الغفور ولد عرب خان ششصدی چهار صد سوار

جعفر برادر ... خان ... ششصدی چهار صد سوار در سال
ششم کشته شد

شاه عبد الله بارهه ششصدی چهار صد سوار

میرزا حسن قزلباش خان ششصدی چهار صد سوار

فیروز برادر عمران خان خاوری ششصدی چهار صد سوار سال
چهارم در گذشت

بسام سنگه ولد کرمسی راتهور ششصدی چهار صد سوار

راجه اودی بهان ولد راجه گوهر ششصدی چهار صد سوار

اوگرسین ولد سورسال کچهواهه ششصدی چهار صد سوار

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سوم [illegible]

سلطان [illegible]

[illegible] هفتصدی [illegible] سوار *

[illegible] سوار *

[illegible] هفتصدی [illegible] سوار - سال [illegible] درگذشت *

[illegible] هفتصدی [illegible] سوار *

بالا ولد راجه [illegible] سوار - سال [illegible]

درگذشت *

رای [illegible] هفتصدی نود و [illegible] سوار *

حسام الدین ولد نظام الدین احمد هفتصدی صد و پنجاه سوار *

انور ولد سلام خان هفتصدی [illegible] و پنجاه سوار *

نصر الله ولد مختار بیگ هفتصدی [illegible] و پنجاه سوار - سال نهم

درگذشت *

سلطان محمود خویش خواجه ابوالحسن هفتصدی صد و پنجاه

سوار - سال پنجم سپری گردید *

پهلوان درویش سرخ ششصدي دو صد سوار *

محمد سعید پسرخواندهٔ مرتضی خان بخاري ششصدي ده صد سوار *

سید صادق ششصدي دو صد سوار *

محمد یوسف ششصدي دو صد سوار *

قدر بیگ تیمان ششصدي دوصد سوار - سال دوم درگذشت *

بهرام ولد صادق خان ششصدي صد و پنجاه سوار *

جلال الدین محمود نواسهٔ مخدوم الملک ششصدي صد و پنجاه سوار *

مسعود شش صدي صد و پنجاه سوار - در سال چهارم روزگارش بسر آمد *

زلفي بیگ ششصدي صد و پنجاه سوار سال سیوم درگذشت *

مکنداس راتهور ششصدي صد و پنجاه سوار - او نیز سال سیوم درگذشت *

میر باقر ششصدي یکصد و بیست و پنج سوار - سال پنجم سپری گشت *

هیام خان حبشي ششصدي صد و بیست سوار *

زین الدین علي برادر اسلام خان ششصدي صد سوار *

محمد قاسم برادر خواجه ابو الحسن ششصدي صد سوار *

بلند ولد بهروز کلال ششصدي صد سوار - سال دهم درگذشت *

قاضي محمد اسلم ششصدي شصت سوار *

محمد حسین جابري ششصدي ذات - سال ششم درگذشت *

پانصدي

محمد شاه یکه پانصدي پانصد سوار *

سید شریف [illegible] ششصدی سه صد و پنجاه سوار *

میر یوسف کولابی ششصدی [illegible] سوار *

سید شاه علی ولد سید رشید ششصدی سه صد سوار *

سید سلطان ولد سید هاشم بارهه ششصدی سه صد سوار *

محمد بیگ ترکمان ششصدی سه صد سوار - سال نهم در گذشت *

ابو الخیر برادر زاده سید [illegible] خان اندر فیروز جنگ - ششصدی
سه صد سوار *

سید عبد الله امروهه ششصدی سه صد سوار - سال نهم رخت
هستی بربست *

حسن قلی خان ششصدی سه صد سوار *

باقی ولد نادر خان تیمور ششصدی سه صد سوار *

اندر سال نهم زاو زنی ... ششصدی سه صد سوار *

ادهم ولد زبابست خان ششصدی سه صد سوار - سال چهارم
در گذشت *

پاینده بیگ خواجه خضری ششصدی دو صد و هشتاد سوار -
سال هفتم سپری گشت *

سلطان یار ولد الله یار کوکه ششصدی دو صد و پنجاه سوار *

خواجه عنایت الله ششصدی دو صد و پنجاه سوار *

میر بزرگ نواسهٔ سید خان ششصدی دو صد و پنجاه سوار - سال
پنجم در گذشت *

میر جعفر ولد میر حاج ششصدی دو صد سوار *

میر شاه علی ششصدی دو صد سوار *

دکنی مانو پانصدی سه صد سوار ॥

کمال پانصدی سه صد سوار سال هژده در گذشت ॥

محمود ولد بابو منکلی پانصدی سه صد سوار ॥

راجه اوپسنگه ولد راجه مان سنگه زمیندار ... پانصدی

سه صد سوار سال دهم در گذشت

عبد الله سحم بای پانصدی دو صد و پنجاه سوار ॥

ابو البقا ولد شریف خان پانصدی دو صد و پنجاه سوار ॥

پسوتن برادر شیخ ابو الفضل پانصدی دو صد و پنجاه سوار ॥

سید حسن ولد سید بهادر خان پانصدی دو صد و پنجاه سوار ॥

فضایل الله ولد دلیر خان پانصدی دو صد و پنجاه سوار ॥

راوت دنالداس کچهوا پانصدی دو صد و پنجاه سوار ॥

فتح الله ولد مهر علی برلاس پانصدی دو صد و پنجاه سوار ॥

صدر ابدال برادر صاحب خان عرب پانصدی دو صد و پنجاه سوار ॥

مان سنگه ولد راجه بکرماجیت پانصدی دو صد و پنجاه سوار ॥

قلمز بیگ پانصدی دو صد و پنجاه سوار ॥

سید مبارک پانصدی دو صد و پنجاه سوار سال سیوم در گذشت ॥

بهادو سنگه سیسودیه پانصدی دو صد و پنجاه سوار سال

هشتم در گذشت ॥

سید راجی ولد سید عبد الهادی پانصدی دو صد و پنجاه سوار

سال چهارم در گذشت ॥

اسحاق بیگ برادر یادگار حسین خان پانصدی دو صد و بیست سوار ॥

شاه جان اوزبکی پانصدی دو صد و چهل سوار ॥

[illegible]

[illegible] سوار

[illegible] سوار

[illegible] سوار

[illegible] سوار

[illegible] سوار

[illegible] سوار

[illegible] سوار

[illegible] سوار [illegible] در گذشت

سادی خواجه سرا پانصدی [illegible] سوار

ظاهر [illegible] پانصدی چهار صد سوار

[illegible] پانصدی سه صد [illegible] سوار

امام قلی پانصدی سه صد سوار

[illegible] روهی پانصدی سه صد سوار

بابر بهان زمیندار چاندر کوته [illegible] پانصدی سه صد سوار

راجه جگمن چاندری پانصدی سه صد سوار

سید اختیار الدین پانصدی سه صد سوار

حبیب کرانی پانصدی سه صد سوار

چندر امهان زمیندار نابلره پانصدی سه صد سوار

خوشحال پسر خواندهٔ میرزا رستم صفوی پانصدی سه صد سوار

یوسف قبازی پانصدی سه صد سوار

جبار قلی گکهر پانصدی سه صد سوار

دلپت ولد مالدیو راتهور پانصدی سه صد سوار - سال سیوم در گذشت

هرداس جهالا پانصدي دو صد سوار - سال سیوم درگذشت *

نرهرداس جهالا پانصدي دو صد سوار - سال سیوم در جنگ
خانجهان سعبر بدلبري جان در باخت *

مرتضی قلی ولد خان اعظم کوکلتاش پانصدي دوصد سوار *

گرشاسپ ولد مهابت خان خانخانان پانصدی دو صد سوار *

میرزا شیخ ولد سعید خان پانصدی دو صد سوار *

سعد الله خان دیگر پسر سعید خان پانصدی دو صد سوار *

شکر الله ولد خان زمان بهادر پانصدی دو صد سوار *

سید عبدالرسول ولد سید عبدالله خان بهادر فیروز جنگ پانصدی
دو صد سوار *

جعفر ولد الله ویردیخان پانصدی دو صد سوار *

میر خلیل ولد اعظم خان پانصدی دوصد سوار *

شیخ قطب ولد شجاعت خان فتحپوری پانصدی دوصد سوار *

میر اعظم کاشغری پانصدی دو صد سوار *

سید راجی ولد سید مبارک مانکپوري پانصدي دو صد سوار *

خواجه زین العابدین خویش عبد الله خان بهادر فیروز جنگ
پانصدی دوصد سوار *

شتاب خان ولد ملک علي پانصدی دو صد سوار *

آی محمد تاشکندی پانصدی دو صد سوار *

عنایت الله تنوی پانصدی دو صد سوار *

حسیني پانصدی دوصد سوار *

ابوالبقا ولد قاضي خان پانصدی دو صد سوار *

بهمنیار ولد یمین الدوله پانصدی دو صد سوار *

هما بابکشی پانصدی دو صد سوار *

میر سعدالدین غزنوی پانصدی دو صد سوار *

نصیر بانکی ولد اخلاص خان پانصدی دو صد سوار *

نجف علی ولد قزلباش خان پانصدی دو صد سوار *

یساول خان پانصدی دو صد سوار *

یعقوب بیگ سقلما پانصدی دو صد سوار *

عبد العزیز عرب پانصدی دو صد سوار *

میر عنایت پانصدی دو صد سوار *

خدایار ولد یلنگتوش پانصدی دو صد سوار - سال دهم درگذشت *

حیدر بیگ بدخشی پانصدی دو صد سوار - سال چهارم در گذشت *

سکندر بیگ ولد حسن علیخان پانصدی دویست سوار - سال پنجم در گذشت *

محمد زمان داماد امداد انصاری پانصدی دو صد سوار *

میان داد پسر جلاله پانصدی دو صد سوار - سال چهارم سپری گشته *

بیتهی داس ولد راجه نرسنگدیو بندیله پانصدی دو صد سوار *

نرهرداس برادر بیتهی داس پانصدی دو صد سوار - سال هفتم بساط حیات در نوردید *

مدن سنگه بهدوریه پانصدی دو صد سوار

گوردهنداس برادر راجه بتهلداس پانصدی دو صد سوار *

رکهناتهه زمیندار سو سنگه پانصدی دو صد سوار *

حبش نور العیان پانصدی صد سوار *

سید محمد پانصدی صد سوار *

بدیع الزمان ولد آقا ملا پانصدی صد سوار *

محمد رشید خان دورانی پانصدی صد سوار *

روز بهان خواجه سرا پانصدی صد سوار *

صالح بیگ جلابر پانصدی صد سوار *

ظریف پانصدی صد سوار *

خواجهٔ عبد الهادی ولد صفدر خان پانصدی صد سوار *

سید عبد القادر مانپوری پانصدی صد سوار *

یعقوب بیگ ولد شاه بیگخان کابلی پانصدی صد سوار *

میرز قاسم سمنانی پانصدی صد سوار *

علی اصغر ولد آصف خان جعفر بیگ پانصدی صد سوار - در قلعهٔ
دهامونی سوخت *

دلدار بیگ قدیمی پانصدی صد سوار *

کریما پانصدی صد سوار - سال ششم در گذشت *

خواجه هاشم ولد شیر خواجه پانصدی صد سوار *

محسن ولد مختار بیگ پانصدی صد سوار - سال ششم در گذشت *

صابر ولد باقر خان پانصدی صد سوار - سال سیوم در گذشت *

خدمت رای پانصدی صد سوار *

طالب بیگ پانصدی صد سوار - سال سیوم در گذشت *

عبد الرسول برہج پانصدی صد سوار - سال هشتم در گذشت *

رکن الدوله ولد میر حسام الدین انجو پانصدی صد سوار *

آدم ولد علی رای تبتی پانصدی دو صد سوار *

جعفر بلوچ پانصدی دو صد سوار *

نعمان بیگ حارثی پانصدی صد و هفتاد سوار *

امیر بیگ ولد شاه بیگ خان کابلی پانصدی صد و پنجاه سوار *

درویش بیگ قاقشال پانصدی صد و پنجاه سوار *

شیخ موسی گیلانی پانصدی صد و پنجاه سوار *

مکند داس ولد راجه گوپال داس گور پانصدی صد و پنجاه سوار -
سال چهارم در نبرد خانجهانیان درگذشت *

سید عبدالغفور پانصدی صد و پنجاه سوار - سال چهارم درگذشت *

خورشید نظر ولد خواجه ابوالحسن پانصدی صد و پنجاه سوار -
سال نهم درگذشت *

حاجی اوراز اوزبک پانصدی صد و پنجاه سوار *

دریا داؤد زئی پانصدی صد و بیست و پنج سوار *

محمد واحد پانصدی صد و بیست سوار - سال ششم درگذشت *

عبد المومن پانصدی صد و پنجاه سوار *

حاجی محمد یار اوزبک پانصدی صد و پنجاه سوار *

شریف بیگ درمان پانصدی صد و پنجاه سوار *

فتح ضیا نبیرهٔ حکیم ابو الفتح پانصدی صد سوار *

ملک امان پانصدی صد سوار *

محمد تقی تفرشی پانصدی صد سوار *

عبد الله ولد سعید خان پانصدی صد سوار *

حکیم ضیاء الدین پانصدی صد سوار *

به پنج واسطه بمظهر انوار ولایت - و مظهر اسرار هدایت - شاه عالم بخاری قدس سره که مرقد فیض مورد او در گجرات - مزار زوار عالم و مطاف طوائف جهان است - میرسد - و نسب شاه عالم به بیست و و یک واسطه بامیر المومنین علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنه منتهی میگردد - سید محمد بصباحت وجه و فصاحت زبان و سماحت ید و رجاحت خرد و دیگر مکارم صفات و مآثر نبیله اتصاف داشت - پیش از جلوس مقدس دوبار در گجرات شرف ملازمت دریافته مشمول عنایات گشته بود - نخست هنگامی که اعلی حضرت با حضرت جنت مکانی بآنجا تشریف فرموده بودند - دیگربار زمانی که موکب اقبال از جهانگیر بسمت دار الخلافه توجه داشت - بعد ازان که اورنگ جهانبانی بجلوس مبارک پایهٔ آسمانی یافت - سید از اشتداد عارضهٔ ضیق النفس بدولت حضور نتوانست رسید - و سید جلال خلف الصدق خود را به تهنیت داوری بدرگاه گیتی پناه فرستاده - سال هشتم جلوس میمنت مانوس مطابق هزار و چهل و پنج هجری از جهان فانی بعالم جاودانی ارتحال نمود - در گنبدی که بدروازهٔ غربی روضهٔ شاه عالم پیوسته است مدفون گردید - او در تاریخ ولادت خود بدین * مصرع *

* من و دست و دامان آل رسول * ملهم گشته بود *

میان میر

شناور بحر معرفت - غواص لجهٔ حقیقت - بود - و در تصفیهٔ باطن و تهذیب نفس و نوردیدن مراتب و منازل ایزد شناسی و تبیین غوامض حقایق و شرح مشکلات معارف زبدهٔ دهر و اسوهٔ

حسن ولد محمد خان [illegible] پانصدی صد سوار *

حکیم ابو القاسم پانصدی صد سوار — حال [illegible] در گذشته *

مغل [illegible] پانصدی صد سوار *

[illegible] پانصدی [illegible] سوار *

گوردهن ولد [illegible] پانصدی هفتاد سوار *

شیخ معالی [illegible] پانصدی هفتاد سوار *

رای [illegible] پانصدی هفتاد سوار *

خداوند [illegible] پانصدی هفتاد سوار *

[illegible] پانصدی هفتاد سوار *

[illegible] ولد [illegible] پانصدی هفتاد سوار *

محمود بیگ ولد بایزید بیگ پانصدی شصت سوار *

حکیم عبد الوهاب ولد حکیم علی پانصدی پانزده سوار *

میر عبد الوهاب [illegible] پانصدی ذات *

نگارش احوال مشایخ وغیرهم و آن مبنی است بر طبقات چهارگانه

طبقهٔ مشایخ

شروع ذراء از سادات صحیح النسب که مودت این طایفهٔ علیه اجر تبلیغ فرمان است - و محبت این طایفهٔ سنیه از لوازم ایمان - نموده میشود *

سید محمد رضوی

مسقط گرامیش بخارا است - و مولد سامیش احمد آباد گجرات -

هزار و چهل و چهارم هجري از سپنجسراي فاني بدار السرور آخرت انتقال نمود - قبر گرامیش در موضع ... دور است نزدیک بعالمگنج دار السلطنة لاهور - مکرر بر زبان حقايق ترجمان حضرت خاقاني گذشته که از مرتاضان هندوستان بهشت نشان دو کس را مرتقي بدرجهٔ کمال یافته شد - میان میر و شیخ محمد فضل الله که در برهانپور رحل اقامت انداخته مرهم زخم سالکان جادهٔ حق طلبي اشتغال داشت - اعلی حضرت در ایام سعادت انتظام بادشاه زادگي بمنزل شیخ تشریف فرموده ایشان را دریافته بودند *

سید جلال

گرامي خلف سید محمد مذکور است محاورهٔ دلکشا و مصاحبت روح افزا باحسن خلق و لطف خلق فراهم دارد - و علوم ادبیه را نیکو ورزیده - و در مصطلحات طایفه سنیهٔ صوفیه و احوال مشایخ بالیه ذکي مستحضر است - و بتقوي و پرهیزگاري متصف - از جودت فطرت و نظم طبیعت گاهي مضامین رنگین و معاني دل نشین را بلباس نظم مي آراید - و و ازانرو که نژاد سعادت نهادش بامام الائمة بن قدوة الاولیا امام رضا مي پیوندد خود را برضائي متخلص گردانیده است . در زندگي پدر و بعد ازان نیز مکرر بآستان بوس رسیده از دریا بار عواطف خاقاني کام اندوز گردیده - اکثري بر زبان وحي بیان بادشاه حق آگاه رفته که سید مذکور ازروي نجابت ذات و شرافت صفات و دیگر خصایل بهیه و شمایل رضیه شایستهٔ صحبت فیض منقبت ماست و سزاوار آنکه همواره بوسیلهٔ دوام ملازمت سرمایهٔ سعادت کامیاب

[illegible] از [illegible] و سلوک
[illegible] السلطنه
آمده [illegible] چهل سال
[illegible]
و [illegible] طریق [illegible] که [illegible]
[illegible] حالاتش آگاه
[illegible] و
[illegible] از [illegible] و [illegible]
[illegible] از [illegible] بود -
بر خداوندان ثروت نظر توجهش [illegible] - و از مخالطت و
مجالست ابنای [illegible] نفور بودی - و [illegible] از خواهش حطام [illegible]
این [illegible] بی مقدار [illegible] - با وجود اینکه برون
زندگی پیرامون تاهل و تملق نگشت - و از [illegible] استغنا در خواهش
بر خود بسته داشت و [illegible] از اختلاط همگان کناره می پرداخت -
پادشاه اسلام شهنشاه انام که از ابنای [illegible] و [illegible] والا پدریافت
حق شناسان حقیقت آئین فراوان توجه دارند - دو مرتبه یکی
پیش از سفر کشمیر فردوس نظیر - دیگر بعد از مراجعت که در دفعهٔ
هفتم واقع شده کلبهٔ شیخ را بقدوم فیض لزوم منور ساخته اند -
و تفصیل آن رقم پذیر خامهٔ وقایع نگار گشته - دیدهٔ جهان بینش
از امتداد زندگانی که سبب فتور قوی و قصور ارکان است نابینا شده
بود - چون گویم که از مشاهدهٔ اشباح و هیاکل مهجوران پیشگاه
خدا بینی و دوران شاه راه معرفت گزینی باز پوشیده - در سال

گذار خواجه و فرزندان و متعلقان او مرحمت شده - و در روزهای وزن مبارک و دیگر ایام متبرکه نیز بانعامات زر سرخ و سفید کامیاب میگردد *

ملا شاه بدخشی

از بدخشان بلاهور آمده بارادت سابح دریای اسرار الهی · سائح بیدای حقایق نامتناهی - میان میر استسعاد یافته · و ببرکات صحبت نور آگینش منازل و مقامات علیای صوفیه پیموده - او نیز بسان پیر خود بقید ازدواج در نیامده - و بزاویهٔ وحدت در ساخته - راه آمد و شد مسدود دارد - چندی پیش از انتقال آن رهنمای سرگشتگان وادی طلب زمستان بلاهور و تابستان بکشمیر میگذراند - پس ازان بموجب اشارهٔ پیر در نزهت آباد کشمیر رحل اقامت انداخت - و ازان باز درانجا بایزد پرستی مشغول است *

ملا خواجه

موطنش بهار است - در زمان شباب بدار السلطنت لاهور آمده بعد از تحصیل علوم رسمیه دست ارادت باسوهٔ اولیای زمان میان میر داد - و بریاضت و مجاهدات پرداخته نفس خودکام را بناکامی رام گردانید - در لباس و طعام به خشن و ناگوار خرسند است - و از زن و آرستگی پیرامون تاهل بل هیچ سببی از اسباب تعلق نگشته - آنچه از خوارق عادات و بوارق تصرفاتش جمعی را که بحلیهٔ راستی آراسته اند حکایت مینمایند اگر بر نویسد نامه بتطویل می انجامد - در دار السلطنه بادراک مجلس فیض آمود

باشد - تاریخ وفات [illegible] افتاده‌اند - بعضی مکان
هندوستانی باین [illegible] - الحق این طبقهٔ
[illegible] سید جلال
[illegible] اوچه
واقع شده - و دیگر [illegible] عالم که نبیرهٔ
مخدوم جهانیان است - و [illegible] که ازین قبیله بکرامات آمده
او در [illegible] است - دیگر سید
محمد [illegible] پناه عالم که [illegible] آباد در رسول آباد
آسوده است - و مناقب این [illegible] بزرگانهٔ ایشان از شهرت باشتهار
و از ظهور باظهار احتیاج ندارد .

خواجه [illegible]

نبیرهٔ مقتدای عرفاء کبار خواجه علاء‌الدین عطار است و از
دانای اسرار انفس و آفاق .

خواجه اسحق بدخشی بهار

خواجه در اوان سلطنت حضرت عرش آشیانی از توران بکابل
و ازانجا بهندوستان بهشت نشان آمده و شرف ملازمت آنحضرت
دریافته - و ازان باز در کشمیر اقامت گزیده است - خانقاهی
عالی درانجا بنا نموده با گروهی از ارادت کیشان بعبادت اشتغال
دارد - پس از اورنگ آرائی بادشاه حق آگاه حضرت صاحب
قران ثانی مکرر بدرگاه گیتی پناه رسیده - و از چشمهٔ سار
مراحم خاقانی ریاض آمالش سرسبز و شاداب گردیده موضعی
چند بطریق مدد حال در کشمیر جهت [illegible] اوقات

میر حسام الدین بدخشی

پدرش قاضی نظام در اوایل زمان حضرت عرش آشیانی
بهندوستان آمده داخل بندهای پادشاهی گردید - و بمدارج
خدمات شایسته زندهٔ امارت دریافت بخطاب قاضی خان پس
ازان بغازی خان تارک افتخار بر افراشت - مولد میر بدخشان
است - و مشائخ ماوراءالنهر - منسلک در سلک مریدان
اسلاف داشت - بمراتب مادر توفیق و سعادت ساقی الطاف
اجتناب از منهیات فایدهٔ حسنهٔ بعد زاویه نشین گشت
خلاصهٔ اوقاتش بطاعت و عبادت سپری گشتی - و در دو روز ختم
مصحف نمودی - نسبت و اجازت بسالک مسالک ولایت وکرامت
خواجه محمد الباقی داشت - اصل خواجه سمرقند است - مولدش
کابل - در اواخر عهد بادشاهی بهندوستان آمده توطن گزید - و بارشاد
ایزد طلبان پرداخت ☆

ملا محب علی سندهی

از علوم ظاهری بهره مند است - و از تکلفات رسمی و
تصنعات عرفی بیگانه - بیشتر اوقات بر انجاح حوایج مسلمانان
و اعلام کفره و اصلاح فجره مصروف دارد - و تا بادراک سعادت
حضور مستسعد بود بامر خاقان عدل پرور داد گستر جمعی را
که بجانفشانی توفیق از تنگنای کفر بوسعت آباد ایمان میگرائید
از نظر اکسیر اثر گذرانیده در اسعاف مقاصد شان می کوشید - او
خود را بگروه کوه بیرکه وسیلهٔ است از وسایل چند منسوب می سازد
علی بیگ چه او در گرامی ملازمت حضرت فردوس مکانی انار الله

[illegible] چون [illegible]

[illegible] اموال

[illegible]

[illegible] حاجت

[illegible] آزادی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] وامری بقای [illegible] ذکر [illegible] است که آنرا امروز ذکر نمودی - از فزونی تجربه گرد تامل نگردید ۔

ساتخ پاتر

اوقاتش در کمال تعانی بسر بردی - باوجود سخنی تمام داشت - مجلسش اکثری درود و سرود گرم بودی - و چون از نغمهٔ هندوستان بقدری آگهی داشت خود نیز بمشرب هندی تصانیف بسته است - در بعضی سفرها باردوی معلی همراهی گزیدی - وبشمول تعقدات شاهنشاهی عز امتیاز اندوختی ۔

گنجیده - اکنون بسالی که آزان رو بروانی ... ...
مسمول است - و پای آمد ساو کوتاه - چشم ... ...
دارد سیمای حالش بر سوز و گداز دلالت میکند .

ساجع ناظر

اسمش میر محمد است و اجداد ... ... که ...
بدان نامور گردانیده در همگنان معروف او میرزا سلالهٔ ...
قدوت دعاوه دودمان ولایت سید احمد بن سید ... الدین ...
سید جعفر شیرازیست . که از ... و ... و حال و ارباب
دانش و کمال بود . و در گجرات اقامت داشت مولد و منشا
او طیبهٔ طیبه است - در آغاز سلوک ... ... از
ایام دولت انتظام پادشاهزادگی حضرت خلافت پناهی ملازم رکاب
اقدس بوده بشمول عواطف بیکران پادشاه درویش نواز ...
دارد - در صیف و شتا جبهٔ پنبه آگین با ندم آسمانی پشمین
که آن نیز پنبه آمود باشد شبانروز می پوشد - و همواره ...
با خود داشته شبها بیرون خوابگاه مقدس ... ازدی میگذراند
... از پیشگاه الوهیت بخدمت این مقام ارزاق خلایق و معاش
شایسته بوابق خود را مامور می نماید - باوجود ... و ...
وقبل که از هر کار ... اکثر اوقات به صحرا رفته حزمهٔ
کاه و هیمه بر داشته می آرد - و انرا فروخته قوت خود میگرداند -
و بسا باشد که بجای طعام بعلف بگذراند - ... امور ... و
... غریبه که ازو بظهور میرسد و در حضور اقدس نیز مکرر بروی
کار آمده مانند ساختن مروارید از قطرهٔ آب و اشرفی و روپیه از

[illegible]

... چون بعزم

زیارت ... [illegible] ...

[illegible]

... از ... گروه بگروه ...

و بطواف مشاهد متبرکه ... بعد از مراجعت ... از برهانپور

آمده متوطن گردید ازانجا که استعداد داشت و دولت ملازمت

هنگام تشریف شدن حضرت صاحبقران ثانی بصوب دکن بعد از

جلوس بر اورنگ جهانبانی بدرگاه دنیا پناه آمده شرف ملازمت

اندوخت - و مدتی ملازم رکاب ... صاحب بود - اکنون از پیشگاه

حضور مرخص شده در برهانپور بپرستش ایزدی و دعای دوام

دولت گردون صولت کامیاب است ٭

شیخ ابو المعالی

مولد و منشاء او قصبهٔ بهیره است از پرگنات دارالسلطنة لاهور - در خدمت میان میر ترک و تجرید اختیار نموده - و از اهل و عیال

والا درین اوان محمود و زمان مسعود که هنگام ورود برکات الهی و ظهور سعادات نامتناهی است در همگی اطراف و اکناف سواد اعظم هندوستان بهشت نشان هنگامهٔ ایزد پرستی بوجود با سود این گروه حق پژوه رونق دارد ‌*

طبقهٔ فضلا

افضل خان - نامش ملا شکر الله است - و زاد بومش شیراز - همگی مراتب دانش و کمال نزد میر ابراهیم همدانی و میر تقی الدین محمد نسابهٔ شیرازی اندوخته بهندوستان بهشت نشان آمده در سلک بندگان حضرت جنت مکانی منسلک گشت - هنگامی که اعلی حضرت در ایام پادشاهزادگی از خدمت آنحضرت بمهمّ رانا امر سنگه دستوری یافته باودیپور توجه فرمودند او در زمرهٔ منصبدارانی که در رکاب دولت خدیو جهان معین گشته بودند رخصت یافت - و به خجستگی طالع و یاوری بخت منظور نظر عنایت شد - و در اودیپور برونق ملتمس گیتی خداوند بخدمت دیوانی خاقان جهان سر برافراخت - و بمیامن تربیت پادشاه دانا پرور دانش نواز آداب بندگی ملوک و مراسم نظم مهام کسب کرد - و چون قبلهٔ اقبال بعد از انجام مهم رانا امر سنگه احراز شرف ملازمت حضرت جنت مکانی نمودند - بالتماس این جهان افضال بخطاب افضل خانی نامور گشت - و پس ازان که اورنگ خلافت بجلوس مقدس آرایش پذیرفت - و دیرین آرزوی روزگار برفراز روائی برآمد - از جوهر شناسی و قدر دانیِ حضرت خاقانی در

سفال و نبات و نمک از خاک و ماهي از سنگ چوبين زياده بران است که بقالب تحرير در آيد - اعلي حضرت بکرات مي‌فرمودند که پيش ازين ناهي شيخ را در حضور نوشي توجه دست مي‌داد - و بمرتبهٔ اثر داشت که اگر نشسته مي بوديم بي اختيار بر مي خاستيم - روزي در محفل خلد آئين که نغمه سرايان جادو پرداز بساز و آواز پرداخته بودند - شيخ بوجد در آمد - و در اثناي آن آب طلبيده قدري خود خورد - و باقي بمردم داد - هر کدام گذارش نمود که شهد ناب است - و مرتبهٔ حضرت شاهنشاهي از راجه پرماجيت که بندهٔ معتبر اين درگاه بود نقل فرمودند - که او بعرض رسانيد - که روزي شيخ بمن گفت که نماز معکوس ميگذارم ببين اما مترس - و شروع دران نمود - ديدم که سياهي محاسن او به سپيدي مبدل گشت - و باز مشاهده کردم که سرش از تن جدا است - پس از لمحه بحالت سابق باز آمد - اگرچه چندين حکايات شگرف و روايات شگفت از اهل اعتقاد و خداوندان وداد که مدار شان بر گرمي کار و رواج بازار شيخ است کمتر پذيرفته مي آيد - اما از بيگانگان دين که غرض آلود نباشند باور مي توان کرد - نوبتي احوال او در مجلس فردوس تزئين مذکور مي شد - قرة باصرهٔ خلافت بادشاهزاده محمد دارا شکوه و قاضي محمد اسلم بعرض اقدس رسانيدند - که در دار الخلافهٔ اکبرآباد ديديم که مرتبهٔ کوزه و بار ديگر رومالي را کبوتر ساخت - و نيز معروض داشتند که اکثري برگ کاه بدست ما دادند و آن کرم شده بپرواز در آمده است *

احوال برخي از مشاهير درين سي سال نامه ثبت شد -

علوم نزد ملا کمال تلمذ کرده که در اکثر علوم مهارت تمام دارد
و بانوار ریاضت باطنی روشن ساخته بوده است در ایام سعادت
فرجام حضرت جنت مکانی بضروریات معاش فارغ ساخته عزلت
گزین بود - درین دولت خدا داد که بازار دانش رواج دیگر
گرفته است - و کار دانشوران رونق از سر - اسباب رواج حال و
فراغت بال فراهم دارد - چند سال است برسم صدارت حال
سرحد سند - و هرگاه بدرگاه عرش اشتباه آمده کامیاب حضور
میگردد - از دریا بار افضال شهنشاه بیهمال مبالغ گرانمند نقد بهره
می یابد - و بی تفرقهٔ خاطر بوظایف دعای کامروائی اولیای این
سلطنت جاوید طراز - و افادهٔ طلبهٔ علم می پردازد - و در اکثر علوم
بنام پادشاه دانش نواز تصانیف رایقه دارد *

شیخ عبد الحق دهلوی

مجمع فضایل صوری و معنویست - در سر آغاز آگهی
بآموختن و حفظ کلام الهی اشتغال نمود - و چون سنین عمرش
به بیست رسید از پایهٔ تحصیل بدرجهٔ تدریس برآمد و چندی
هنگامهٔ افاده گرم داشته بپای طلب دانیه بعزم سفر حجاز
گرائید - و زیارت حرمین معظمین دریافته در حوزهٔ درس
بسیاری از اکابر علمای حدیث خصوصا نسخهٔ اسلاف محدثین
نخبهٔ اخلاف متورعین - شیخ عبد الوهاب متقی که قاطن ام القری
بود و لوامع انوار ولایت و سواطع آثار هدایتش از ناصیهٔ اطوارش
هویدا - کتب معتبرهٔ احادیث بسند رسانده - و مدتی دران امکنهٔ
شریفه بسر برده بوطن مالوف مراجعت نمود - و بافاضهٔ علوم دینیه

[illegible] آرائی [illegible] دارالسلطنه [illegible] که
آنجا [illegible] اسلام [illegible] و اولاد [illegible] داری [illegible]
[illegible] و مرائی
[illegible] هزاری ذات و چار
هزار سوار [illegible] گردید.

[illegible]

والدش [illegible] کابل
[illegible] ازان دانوران زمانه
[illegible] منقول و معقول کسب عوارض معقول.
[illegible] از [illegible]
[illegible] آن [illegible] زبان [illegible]
بدار السلطنه [illegible] گردید و [illegible] ملا جمال
لاهوری که در [illegible] یگانه روزگار بود [illegible] علوم عقلیه و
نقلیه گشت. در عهد سلطنت حضرت جنت مکانی بمنصب عدالت
اردوی کیهان پوی عز امتیاز یافت و در زمان خلافت حضرت
شاهنشاهی [illegible] تا سال [illegible] بهمان منصب مفتخر بود اکنون در
دارالسلطنه [illegible] افاضه علوم اشتغال دارد. و [illegible] و [illegible] عالی که از
بدشاه [illegible] مقرر است [illegible]
و اوقات تمام [illegible]

ملا عبد الحکیم

مولد و منشاء او قصبه سیالکوت است. نشیب و فراز کمالات
پیموده. و در مضمار فضایل از همسران قصب السبق ربوده. اکثر

بود - و جمعي کثير از افادهٔ او بپايهٔ فضيلت رسيدند - و در نخستين سال جلوس اقدس داعي حق را ابيک اجابت گفته - هرچه خوانده بود سره کرد و آنچه مانده بود کسب نمود - چندي بدانش آموزي متلمذه گذرانيده از اسعاد بخت بيدار خود را بآستان خواقين مکان رسانيد - و در سلک ملازمان درگاه خلايق پناه در آمده لختي بخدمت عسکر فيروزي قيام مي نمود - اکنون از فزوني سال که باعث اختلال حواس و انحلال اعصاب است حسب الحکم دست ازان باز داشته در اردوی گيهان پوي بدرس متداولات و دعاي دولت ابدی مدات اشتغال دارد *

قاضي محمد زاهد کابلي

بذريعهٔ فضيلت وورع در ايام سلطنت حضرت جنت مکاني منصب قضاي کابل يافته بود - در عهد خلافت حضرت صاحبقران ثاني نيز چندی بهمان منصب قيام نمود - سال سيوم جلوس ازين جهان رخت هستي بر بست *

قاضي محمد اسلم

در صغر سن از هرات که مسقط الراس اوست به بخارا شتافته برخي از علوم دينيه کسب نمود - و در آغاز جواني از بخارا بهندوستان بهشت نشان آمده مشمول مراحم حضرت جنت مکاني شد - پس ازانکه وفور دينداري و پرهيزگاری او بر ملا افتاد - خدمت والا رتبت قضاي عسکر بدو تفويض يافت - و درين عهد سعادت مهد از سال جلوس مبارک تا امروز خدمت مذکور بدستور سابق بامنصب امامت نماز پادشاه دين پناه بدو مفوض است *

پرداخت - او در فنون دانش یکهٔ دهر گشته - از تصانیفش مختصره
و مطول دارد - ملا آدم که خلف ارشد اوست ... پیوسته است از
سلامت قوی و ذکاء طبع بمطالعه و تعلیم و تألیف و تصحیح
بسان ایام شباب می‌پردازد - از احباب او شنیدم که تحصیل علوم
رسمیه نموده بافادهٔ منقول است - یکی از اجدادش در رکاب ظفر
انتساب حضرت صاحبقران جهانستان از توران بهندوستان آمده بود
و آنحضرت هنگام معاودت اورا با جمعی از امرا در دارالملک دهلی
گذاشته بودند - او در دیار متاهل گشته اقامت گزیده - و ازان
باز دار الملک وطن اجداد شان است - و مولد او نیز همان شهر
کرامت بهر است ۰

ملا یوسف لاهوری

او عالم عامل بود - کسب کمالات از ملا جمال لاهوری نموده -
در منقولات مهارت تمام داشت - علم تفسیر نیکو دانستی -
و آنرا به نیکو ترین طرزی بیان کردی - از علوم معقوله نیز
نصیبی اندوخته بود - قریب پنجاه سال بافادهٔ پرداخته -
بسیاری ازو بهره مند گشتند - و بکمال رسیدند - هشتاد مرحلهٔ
از زندگانی نوردیده انتقال نمود ۰

ملا عبد السلام دیوی

اصناف عربیت در زادبوم خود ورزیده چون بدار السلطنهٔ
لاهور آمد نزد حاوی معقول و منقول ملا عبد السلام لاهوری
مفتی که فنون ادبیه و فقه و اصول فقه را نیکو دانستی
و هشتاد سال عمر یافت - و قریب شصت سال بافاضه مشغول

معقولات را پیش نهمت جلال ساخته - جریدهٔ فضایل کمالات -
یادگار حکمای یونانی - اندوختهٔ دانشوران باستانی - [illegible]
سرافرازی امتحانات [illegible] بوده بود - از بیداری بخت و سازگاری روزگار
پس از جلوس اشرف سعادت بندگی درگاه والا دریافته
بآموزگاری مهین گوهر بحر خلافت مفتخر گشت و مدتی بدین
خدمت جلیل القدر شرف اندوز بود - بعد ازان که چراغ باصره
اش کم نور گردید - پادشاه دانا نواز از مراسم ملکی و عواطف
پادشاهی محلی چند مردم سیورغال بدو عنایت فرموده دستوری
دادند که بوطن خویش ساخته درس علوم دینیه سرانجام دهد -

میر محمد هاشم

معروف بحکیم هاشم خلف میر محمد قاسم گیلانی است -
مدت دوازده سال در حرمین شریفین بوده منقولات را از شیخ
محمد عربی محدث و شیخ عبد الرحمن مسادی و ملا علی نبیرهٔ
ملا عصام الدین مشهور - و معقولات را از میر نصیر الدین حسین
پسر زادهٔ میر غیاث الدین منصور و میرزا ابراهیم همدانی
فرا گرفته بهندوستان آمد و طب و ریاضی نزد سرآمد اطبا حکیم
علی گیلانی ورزیده چندی در احمدآباد گجرات بتدریس مشتغل
بود - چون دانائی او در فنون فضایل خصوصا طب بعرض اقدس
رسید - حکم شد که در همان بلده بخدمت صدارت و طبابت به
پردازد - پس از انقضای مدتی ملتزم عبودیت سدهٔ سنیه گشته
بامر خاقانی شرف تعلیم اختر برج سعادت پادشاهزاده محمد اورنگ
زیب بهادر دریافت - و اکنون در ملازمت آن والا گوهر کامیاب

[illegible]

و اصول او [illegible] بادشاه او [illegible] آگهی تمام داشت چون [illegible] در سپهگداری [illegible] و راست کردار [illegible] تمام و [illegible] بدخواهی [illegible] نوازش داده [illegible] وزارت رساند - و در [illegible] ناموس مقدس جهان [illegible] کرد ۞

ملا [illegible] هروی

در عنفوان شعور از هرات بهندوستان آمده بیشتر متداولات نزد ملا عبد السلام لاهوری اکتساب نمود - و در ایام جوانی بزیارت حرمین محترمین موفق گشته مدتی اکابر محدثان آن اماکن فیض مواطن کتب احادیث بسند رسانید - و از آنجا برگشته در زمرهٔ بندگان این آستان عرش مکان در آمد - نخست بدولت تعلیم مهین کوکب اقبال پادشاهزادهٔ کامگار محمد دارا شکوه تارک اعتبار بر افراخت - و الحال بخدمت معلمی ثمرهٔ شجرهٔ سلطنت پادشاهزاده مراد بخش سر افراز است ۞

ملا عبد اللطیف سلطانپوری

بگرد آوری علوم و حل معضلات و تحقیق دقایق و تشخیص حقایق آن چنانچه باید پرداخته بود - و حدت فهم و جودت طبع و قوت حافظهٔ او زینت افزای فضایلش گشته - بیشتر کتب متداولهٔ این دیار نزد سرآمد نحاریر زمان ملا جمال لاهوری خوانده

سرابرجم انبائی بجلوس حضرت صاحبقران ثانی آسمانی گرامی شد. پادشاه پرورده نواز اورا بپایهٔ پنج هزاری ذات و سوار که از مراتب علیهٔ این دولت علیا است و صوبه داری پنجاب که وطن زاد و زاد بوم اوست رسانیده کامیاب صورت و معنی گردانیدند ٭

حکیم صدرا

خلف حکیم فخر الدین محمد شیرازی است - که شاه طهماسپ والی ایران اورا بحکیم میرزا محمد موسوم گردانیده بود - و در همگنان بهمان نام اشتهار یافته - نسب مشار الیه بحارث بن کلده که از حذاق اطبای عرب بود منتهی میگردد - حارث مذکور دولت حضور سرور کائنات مکرر در یافته بود - و بدعای اجابت انتمای آنحضرت طبیبان دانا و پزشکان شفا از قبیلهٔ او بهم رسیدند - و تا امروز فن طبابت دران دودمان باقی است - چون زنبل بیگ عم او در آغاز فرمان فرمائی حضرت عرش آشیانی از ولایت آمده بیمن بندگی درگاه خواقین پناه منظور نظر عاطفت گشته بود - حکیم صدرا نیز بعضی از مصنفات این فن خوانده در سنه هزار و یازده بهندوستان آمده و برهنمونی سعادت ابدی و قلاوزی بخت بیدار در سلک بندهای حضرت عرش آشیانی انسلاک یافته کامیاب مقاصد گردید - پس ازان که شرف بندگی حضرت جنت مکانی دریافت - و استعداد و استحقاق او بظهور انجامید - اورا مشمول عواطف گردانیده بمسیح الزمانی نامور ساختند - و درین عهد میمنت مهد که روز بازار مستعدان روزگار و دانشوران هوشیار است پایهٔ اعتبار او رو بافزایش نهاد - و بمنصب

است - بر تخت [illegible] حضرت
پادشاهی [illegible] جلوس [illegible] مطرز گردانیده است
[illegible]

[illegible] حکیم [illegible] است [illegible] عنایت حضرت [illegible] سلطان [illegible] بود - در مکهٔ [illegible] بهندوستان آمد - و [illegible] که [illegible] و شایسته کردانی او [illegible] بعوض [illegible] در [illegible] استعدادش وظیفهٔ مقرر [illegible] گردانیده ه

طبقهٔ اطبا

حکیم علیم الدین - مخاطب بوزیر خان - پس از تحصیل عربیت ابتدایی از کتب طب نزد حکیم داوی خراسانی بفروغ کوکب بخت پیش از اورنگ آرایی حضرت شاهنشاهی دلش ناصیهٔ درگاه عرش اشتباه گردید - و از مساعدت طالع و موافقت دولت بحکم وقتی مزاج وعلاج شهنشاه فلک بارگاه و پادشاهزادهای والاجاه نیک دریافته جوهر دانائی و شناسائی خود بر روی روز انداخت - و بدین وسیله بسعادت محرمیت استسعاد یافت - و از کاردانی و معامله فهمی وخلوص اخلاص و رسوخ ارادت و وفور دیانت بمناصب و خدمات عالیه فایز گشته چندی بدیوانی بیوتات و برخی بمیر سامانی و پارهٔ بدیوانی کلّه پایگی داشت - و بعد ازانکه قوایم

حکیم رکنا

ولد حکیم نظام الدین احمد کاشي - زاد و بومش کاشان است - از علم طب بهرهٔ وافر دارد - و معالجات صایبه ازو بوقوع آمده - نزد شاه عباس والي ایران اگرچه بقدر عزت و اعتبار داشت لیکن از خوی ناهموار و سلوک بی هنجار خود درانجا نتوانست ماند - وناگزیر بهندوستان آمد - وبدرگاه گیتي پناه حضرت عرش آشیاني رسیده دولت ملازمت اندوخت - وچون روزگار بدین دولت بي اندازه نشو و نمای تازه یافت - چندی در زمرهٔ بندگان آستان معلی بوده از ضعف پیری رخصت انصراف بوطن حاصل نمود - و از ابر جود خدیو زمان خداوند جهان کشت امید خویش سرسبز گردانیده روانه گشت - و بعراق رفته پس از چندی بزیارت حرمین شریفین منیفین شتافت - و بعد از احراز این سعادت بدانجا معاودت نمود - اکنون بمیامن ثنا طرازي و مدحت پردازی خدیو آفاق اکثری مبالغ گرامند از درگاه آسمان جاه بدو ارسال مي یابد - او از سخنوران ایران است - و اشعارش مقبول همگنان *

حکیم مومنای شیرازی

بطبابت معروف است - و بمیمنت نسبت موصوف - اخلاق مهذبه و اطوار مرضیه فراهم دارد - پس ازانکه بهندوستان بهشت نشان آمد نخست با مهابت خان همراهي گزیده بود - و در اواخر عهد حضرت جنت مکاني داخل ملازمان آستان کیوان مکان گشت - درین سلطنت پایدار از جوهر شناسی شهنشاه روزگار در پزشکان ماهر انتظام دارد - و بشمول اعطاف بادشاهي مقضي المرام است *

سه هزاري سر برافراشت - و چون آرزوئي اين دست از معالجه
كه استعمال حضرت نيز دارد بآرامي بود - خدمت شرفي
مكرر بدو مرحمت گشت - و چون سياحت خود را ادا نمود - و تا آنكه
در زمان سلطنت حضرت جنت مكاني ببوس طواف حرمين مكرمين
دريافته بود دريں اوان فيض نشان نيز آرزوي تمام مرخص گشته خود را
با مكه معظمه رسانيده بعد از مراجعت بالتماس گذارش پذيرفت
حكومت بندر سورت - بانداز معني نموده بدستور متعاقبت -
او هيچ قاعده در طب ماهر است از علوم ديگر نيز آگهي دارد - اكثر
متداولات را از شيخ بهاء الدين محمد جبل عاملي - و علم طب از
حكيم محمد باقر پسر حكيم عماد الدين محمود در ايران اندوخته
بهندوستان آمده - و در اينجا نيز پيش حكيم علي گيلاني كه سرآمد
اطباي عهد دولت حضرت عرش آشياني بود تلمذ نموده -
طبيعت موزون دارد - و بالهي متخلص است ٭

حكيم ابو القاسم

ملقب بحكيم الملك پسر حكيم شمس الدين مذكور است -
در هندوستان متولد گشته - و بدين جانب انتساب نموده - در
فن خود مهارت تمام دارد - و بحليه ورع متحلي است در عهد
دولت حضرت جنت مكاني اگرچه منظور نظر عاطفت بود اما درين
هنگام كه غمام انعام خاقاني چمن آرزوي دانشوران را سيراب
دارد بصنوف مراحم پادشاهي سر اختصاص يافته بپايه والاي دو
هزاري رسيد ٭

[illegible] بداناں او [illegible] رساله [illegible] از [illegible]
[illegible] واوم [illegible] و [illegible] را [illegible]
[illegible] داری درگاه [illegible] آ[illegible] دارا [illegible]
[illegible] کساله *

طبقهٔ شعرا

حاجی [illegible] خان [illegible] شهیدی [illegible] الدولا تازه آئین [illegible] در دل [illegible] [illegible] و [illegible] پاک گوهری از اطوار [illegible] او [illegible] در سال [illegible] جوان [illegible] [illegible] اکامل [illegible] حضرت [illegible] قران نادی جهانسوز [illegible] آمده در [illegible] [illegible] از اشعار او [illegible] یادگار [illegible] * ابیات *

من آن یتیم که کنم سرکشی ز تاج جها
چو صبح زنده سر خویش داده ام بر پا
دمی که [illegible] [illegible]
[illegible] کار [illegible]
کسی که ادب [illegible] داشت
دگر [illegible] آسمان آید چو تیر خطا
نه غم [illegible] نه پاکان [illegible] نه خار بپای
[illegible] کس مباد [illegible]
شبی که [illegible] از [illegible]
چو شمع جان بسر انگشتم آید از اعضا

[illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible] از [illegible] است - [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] - [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از استرخای قوی و [illegible] اعضا رخصت [illegible] [illegible] در رطوبات خود که بطریق [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] است چنانچه [illegible] در کمال آسایش و آرامش بسر می برند *

[illegible] هاشم

پور عبد الرحیم کهین برادر [illegible] خان است - از جراحی

نگرداند کسی آئینه را رو در زر

دیگر

زود به گرمم بن نبی مار داغ خویش را

اول بسوختاند ناهر چراغ هوس را

دیگر

بدنی این باغ را دارد که ابدال است

کش گل تازه شود با دل ما نگاه

دیگر

هرکه امشب می دهی بود با مستوره دست

پارسا در حلقهٔ مستان دست دین خوب نیست

در چیدن وصال که بلبل بدست و گلشن پرگل است

گر همه پیمانهٔ عمر است خالی خوب نیست

مرسوم را قضا از دست پریشان زده ام

هر که دامنش گرفت مضمون در پی مکتوب بست

دیگر

در ساغر من می طلبم را جا نیست

میگویم و از هیچ کسم پروا نیست

با گوهر اشک خود شدن ساخته ام

چشمم چو حباب بر کف دریا نیست

ابو طالب

مخلص بکلیم - همدانی مولد کاشانی موطن است -

ں برقالب معانی زیباست - و زیور اشعار اتش

[illegible]

[illegible]

خویش را [illegible] کو [illegible] اسارت

همچو ماهی ز [illegible] آرد [illegible]

سرو رزم تو کو از [illegible]

رعشه [illegible] از [illegible]

گوهر [illegible] را [illegible]

غنچه از شاخ چو پیکان [illegible] ز [illegible]

در حضور تو [illegible] نتوان کرد [illegible]

ناله ساقی و ببانگ رباب است
نیک های درایی و آروی ابار
زنان ساکنا علی‌جاهد و ده مسالمت‌وار
کرده‌اند باده با ساتی مهر ره‌وار
هست ابر چنار کرده را زرد برزهایست
که بدمست هر امروزی جدا دسال مار
همی که اکنون خود را انار عرصه شده
اسمی باده کرده کان ساده سوار
فروزان بهار حسن آمد زابر دیگر
که دیگر درو آنچه زدای موقدار

دیگر

ای همره دیرا گنه ماه از نظر من
اکنون چه کام رسد که وفای دگری است

دیگر

ساغریام و مهر مدام است
عشقش همه عالم ز زمام است
من هم از خوش‌ دل دادم که مدام
از گمان حرف حق بدانم است

دیگر

خواری از مهر داشتن اندوخته باد
وزنی ایمان جور است آموخته باد
با ندره فلان زمانه را کاری نیست

[illegible] اورد

[illegible]

[illegible] اگرچه

[illegible]

[illegible] آرائی

[illegible]

[illegible] است

[illegible]

[illegible] آرزو کرا[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وطوطی [illegible] هوا را که [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شود ز جدول [illegible] روان

کند رطوبت امسال اگر ابر [illegible] بار

درون بهار ز ناودان آب می [illegible]

ز شعر سحر [illegible] اشعار

زمانه ساز طرب [illegible] چنانکه بگوش

رسد ز زاویهٔ عنکبوت نغمهٔ تار

بگرفته دلم دامن باد سحري را
ز جيب دلم تا نکني دست ستم دور
ا ناله هم آغوش کنم بي اثري را

ديگر

تاب عشق هرگه پيش او بي تاب ميگردم
ي از شرم آتش ميشوم گه آب ميگردم
بروئي چون درم هرگاه خندد دلستان من
بگردش مضطرب چون قطرهٔ سيماب ميگردم
نسيمي گر وزد بر تار زلف عنبر افشانش
چو زلف مشکبويش گرم پيچ و تاب ميگردم
شوق ديدنش از پاي تا سر ديده ام ليکن
نه از بيداريم آگه نه گرم خواب ميگردم

ديگر

اي گلشن جمال ترا صد بهار گل
يک گل ز گلشن تو نشگفت از هزار گل
مژگان چو سايه بر گل روي تو افکنند
ترسم شود فگار چو از نوک خار گل
گر بگذري ز روي نوازش بگلستان
بلبل کند براه تو اي گل نثار گل

ديگر

دارم اندر غنچهٔ دل از خيالت گلشني
همچو گل پوشيده ام از خون دل پيراهني

آشفته از باده شمع افروخته بود

سعدائی گیلانی

که مجملی از احوال او بتفردات گذارش یافت - از رسائی طبع و روانی فکر اکثری بنظم معانی می پردازد - الفاظش همواره دل نشین است - و مضامین نوآئینش رنگین - در عهد حضرت جنت مکانی از ولایت آمده به بندگی عتبهٔ فلک رتبه سر افراز گشته بود - چون در فنون هنر زرگری و خدمتگاری نیک ظاهر گردید - بداروغگی زرگر خانهٔ شاهی و خطاب بی بدل خان سر عزت بر افراخت - درین زمان مسعود نیز بهمان خدمت بلند پایگی دارد - این چند بیت از اشعار اوست * بیت *

سواره آن مه زرین رکاب می آید
بچهره اشک هزار آفتاب می آید
بآب تیغ تو دل میکشد ز آب حیات
چو تشنه کو سوی آب از سراب می آید
کند عرق رخت ای نازنین زتاب نگاه
بدور حسن تو از آتش آب می آید
تو مست حسنی و من مست عشق چیست حساب
چنین دو مستی کی از شراب می آید

دیگر

از ناز چو آغاز کنی عشوه گری را
آرام بری آدمی و حور و پری را
شاید که بچینی سر زلف تو برد راه

دیگر

اگر گیسو بر افشانی هوا در مشک تر پیچی
وگر رخسار بنمائی شب ماه در سحر پیچی
فسونگر اندران خاکی که از وی بوی مار آید
شناسم بوی زلفت را اگر در مشک تر پیچی
نه من دودم نه تو بادی نه من زلفم نه تو شانه
که چون من بیشتر پیچم تو با من بیشتر پیچی
بدین حسن توانگر زلف چون دلق گدا داری
که گاهی سایبان رخ کنی گه بر کمر پیچی

للہ الحمد

که بفرخ فالی و فیروز مندی * سخن را دادم از دولت بلندی طراز آفرین بستم قلم را * زدم بر نام شاهنشه رقم را شهاب الدین محمد شاه آفاق * چو ابرو با سری هم جفت و هم طاق سایهٔ گرانمایهٔ این سایهٔ آسمان پایهٔ ایزدی که چون طوبی دور و نزدیک سایه نشین اوست - و مانند آفتاب آباد و خراب نور آگین او - تا سایهٔ و آفتاب همنشین همدگر اند - و روز و شب قرین یکدیگر - بر مفارق جهانیان مبسوط و ممدود باد *

تمام شد

[illegible] زلف [illegible] مستی [illegible]
[illegible] کرده [illegible]

دیگر

ای که [illegible] پایه بود [illegible] عدل تو [illegible]
[illegible] فاتحه با [illegible]

شیدا

مولد و منشاء او فتحپور سیکری است - از موزونی
بی مادهٔ علمی شعر گفتی - و معشوقان گزیده را لباس [illegible]
پوشانیدی - این چند بیت از اشعار اوست

ای برهمن توبره آئینه را چشم نیاز
شانه را دست دعا در شب زلف تو دراز

دیگر

گر بصحرا مو فشاند مشک پر سنبل کند
ور بدریا رخ نشوید خار ماهی گل کند

دیگر

هوای شست زلفت ماهی از کوثر برون آرد
شکرخند تو مور جوهر از خنجر برون آرد
هوایت در سر کلکی که در زیر قلم ریخت
چو شمع از جیب خود هر دم سر دیگر برون آرد

دیگر

زلف او را رشتهٔ جان گفتم و گشتم خجل
زانکه این معنی چو زلفش پیش پا افتاده است

BIBLIOTHECA INDICA:

A

COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED UNDER THE SUPERINTENDENCE OF THE

ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

بادشاه نامه

THE

BADSHAH NAMAH,

BY

'ABD AL-HAMID LAHAWRI.

EDITED BY

Mawlawis Kabír Al-Dín Ahmad and Abd Al-Rahím.

UNDER THE SUPERINTENDENCE OF

MAJOR W. N. LEES, LL.D.

VOL. I.

CALCUTTA:

PRINTED AT THE COLLEGE PRESS

1867.